١

سورة الانعام حجاج مع المشركين وبيان حقيقة التوحيد وبطلان
الكفر ووعد المؤمنين ووعيد الكافرين وسورة الاعراف اغلبها
بيان نجاة المؤمنين وتحقيق الوعيد والعقوبة للكافرين بسم الله الرحمن الرحيم
قوله عز وجل المص اي انا الله اعلم وافضل كفت من خداي
دانا ترم والكلام في الحروف المقطعة واختلاف الاقاويل فيها قد ذكرنا
في اول سورة البقرة كتاب انزل اليك اين قرآن
كتاب حق است كه فرستاده شده است بتو كه مصطفايي فلا يكن
في صدرك حرج منه لتنذر به وذكرى
للمؤمنين مبادا در دل تو تنكي يعني شكي كه هر كه را در دل چيزي
شك بود دلش در حق ان چيز تنك بود واين بمعني لطف در خطاب است
نه بمعني دعا تا بيم كني بوي كافران را و پند دهي بوي همه را داين قرآن
پند است مر مؤمنان را يعني پند مؤمن كيرد بوي فلا يكن في صدرك
حرج منه قد ذكرنا انه يجوز ان يخاطب النبي صلعم بما لا يجوز عليه كما قال
ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك لتصور ذلك منه
حقيقة قوله عز وجل اتبعوا ما انزل اليكم
من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا
ما تذكرون متابعت كنيد اين كتاب را كه بشما فرستاده
شده است ومتابعت مكنيد بدون كتاب بتان را وشيطان را اندك است
ازشما آن كه پند كيرد قوله عز وجل وكم من قرية
اهلكناها فجاءها بأسنا بياتا او هم قائلون

بيز

ای بسا دهها که هلاک کردیم وای بسا اهل شهرها که پند دادیم پند
نپذیرفتند هلاک کردیم [illegible] ایشان پس بیامد با ایشان عذاب ما بوقت
غفلت ایشان بشب و ایشان خفته و یا بروز قیلوله خفته
قوله تعالى فما كان دعويهم اذ جاءهم
بأسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين نبود دعاء
ایشان در آن وقت که با ایشان آمده عذاب ما مگر آن که میگفتند ظالم
و گناه کار ما بودیم ولیکن اقرار بگناه و تضرع و زاری بوقت
بأس سود ندارد و این وعید است مر قوم مصطفی را که ایشان را
همچنین بود نگروید قوله تعالى فلنسألن الذين
ارسل اليهم ولنسألن المرسلين چنانیست
که بعذاب دنیا هلاک کنم بلکه بقیامت بر انگیزم و بکردارها سوال
کنم و او میان برد و قسمت اند یا پیغامبران اند و یا امتان خداوند
تعالی میگوید ما همه را سوال کنیم هم پیغامبران را و هم امتان را سوال
کنیم که جواب دادید پیغامبران را و رسولان را سوال کنیم که چه رسانیدند
و بکه رسانیدند و این سوال نه استعلام را است که وی خود عالم بر کمال است
ولیکن دو معنی را است یکی وفا قول را است که گفتم [illegible] دیگر الزام
حجت را که ایشان باول منکر شوند پیغامبران گواهی اند از امت
رسول علیه السلام و محمد رسول الله صلعم مر امت را تزکیه کنند خدای
عز وجل بگواهی امت وی بر ایشان حکم کند باز ایشان را
مقرار دنا عقوبت و جزاء فعل باقرار ایشان کنند دلیل بدان
که سوال علم را نیست که گفت قوله عز وجل فلنقصن

عليهم بعلم وما كنا غائبين یعنی قصه کنیم ما بر ایشان ای
خبر کنیم شان بدانچ کرده اند و بدانچ جواب داد رسولان را بعلم باز انی علم
تحقیق کرد و گفت ما کنا غائبین و ما غافل و بی خبر نبودیم از گفتار و کردار
ایشان و این صفت خود بر ما جایز نیست قوله عز وجل والوزن
يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك
الذين خسروا انفسهم بما كانوا باياتنا يظلمون
از بعد سوال گناه نیز سنجیدن کار خواهد بود خدای گفت عز وجل سنجیدن کارها
و کردارها امروز حق است روز قیامت بخواهد بود والمعتزلة ينكرون حقيقة
الوزن وحقيقة الميزان ويقولون هذا تمثيل وتشبيه فان تقدير الاشياء لما كان
بالوزن والميزان جعل الله تعالى اظهار تفاوت اعمال الخلق تشبيها بالوزن والميزان
من حيث الحقيقة لا يتحقق فان وزن الاعراض مستحيل وهذا خطاء بين بل المراد حقيقة
الوزن والميزان لا التمثيل وقد اخبر النبي صلى الله عليه السلام عن صفة الميزان ان كفتي
عرض كل واحد منهما كعرض السماء والارض وقد صح في الحديث ان داود عليه السلام
سال ربه ان يريه ميزان القيامة فاراه على ما ورد به الاثر فيوزن به اعمال الطاعات
والمعاصي دون الكفر ولكن لا يعرف كيفية الوزن ونحن نؤمن باصل الوزن
ونرع الكيفية الى الله تعالى ولا يوزن الايمان ولا الكفر لانهما لا يجتمعان والا
لا قوام للمعاصي مع الايمان فانه لو جعل جميع المعاصي في كفة وجعل الايمان في كفة
لترجح الايمان ولا قوام للطاعات مع الكفر فانه لو جعل جميع الطاعات
في كفة وجعل الكفر في كفة لترجح والذي روي عن النبي عم انه قال يوتى
برجل يوم القيامة فيوزن اعماله فترجح سيئاته فيؤتى اعماله فترجح سيئاته
فيؤتى اعماله فيترجح سيئاته فيؤتى ببطاقة عليها مكتوب لا اله الا الله
محمد رسول الله فتوضع في ميزانه فيترجح حسناته لم يرد به اصل ايمانه وانما اراد
تكرار ايمانه وتجديده لا ابتداء الايمان وتقدير ثواب اعمال العباد

٥/

وعقابه فی حکم الله ومشیته فقد یعذب الله تعالی عبده عفا باشد بدایر کل صلوة
واحدة ان شاء وقد یعفو عنه ان شاء وکذلک بزنا واحد فمعتقد بر الثواب
والعقاب الی الله تعالی للحسنات والسیات بینت بآیة قد شاء
ویعذب لا اعتراض لاحد علیه هر گرا تراروی بقیامت گران اید یعنی
بلروی نیکی از بدی وی از رستگاران بود مواز ین یاد کرد هر چند میزان
یکی است از انکه موزون بسیار بود هر چند میزان یکی بود و آکنانه جون بحق
هر یکی جداگانه سنجیدن بود هر چند بقا از روی یکی بود مواز ین گفت وا زاثر ا
از و بطاعت سبک اید ایشان اند که زیان کردند بر تنها خویشتن بان
ستم کرده اند بایات ما و ظلم برانه کفر بود یعنی نگرویدن و کافر شدن بایات
وجماعتی از مخالفان سنت و شکه و معتزله و غیر هم بدین ایه حجت کنند در نفی عذاب
موقت مومن را گفتند خدای عز و جل قسمت دو نهاد یکی با جر نیک بله
طاعت و نجات و رستگاری مطلق و دیگر با سبکی بله طاعت و ا سختی
و زین بعذاب مطلق بود و هم ایات قران که منظر این ایه است همچنین
است سورة قد افلح المومنون و سورة القارعة قسمت این دو نهاده
است تمام بحکم ثالث زیادت از کجا میگویند که مدة در عذاب گناه
بمانند و از بهار که ایمان برهد و این قران مذکور نیست جواب انست
کاین سورتها که این ایات درو نیست مکی است و با ابتدا و حی امده آ
و با بتدای فرمان یکی بود وهان امر بتوحید و نماز خود شبا روز بی
دو رکعت بوده آنست و انکس که با ایمان می در امده رغبت
بودی بر گذاردی وی در اعمال خلل نبود در عقیدت بود خلق
بر دو قسمت بودند کافر و مومن جون قسمت در ابتدا در دو
بود لاجرم بیان این دو حکم یاد کرد جون مصطفی علیه السلام
بمدینه امده اسحابها بسیار شد و خللها در اعمال بدید امدن

گرفت خداوند عز و جل حکم سوم یاد کرد ایات وعید می فرستاد با م
ایمان با تیغ داشت در خوردن ربوا گفت یا ایها الذین امنوا لا تا
کلوا الربوا الی قوله واتقوا النار التی اعدت للکافرین و در خوردن
مال کسان گفت لا تاکلوا الربوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الی
قوله فسوق نطلنا نارا ودر گریختن از صف قتال گفت یا ایها الذین
امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا الی قوله و ماویهم جهنم وعید کرد
ایشان با تش با نکه نام مومنی بحکم مخالفت مدتی عذاب کنم و بحکم ایمان
بنجات و خلود بهشت کویم و جواب دیگر آنست که هر چند گناهکار
را در امدن است مدتی بدوزخ ولکن عاقبتش قرارگاه و جایگاهش به
بهشت از ان خبر داد که قرار جایگاهش برویت و قرار حکم ادمی
اما دوزخ است جداگانه و اما بهشت جاودانه و ان مدت
بودن عاصی در دوزخ جون و را بقا و قرار نبود یاد نکرد و ان وعید
بعذاب موقت مومن را در مشیت خداوند عز و جل خواهد عفو کند
و خواهد عذاب کند و این وعید بحق کسی است که توبه ناکرده بمیرد فاما
جون توبه کرده بمیرد تایب در وعده عفو است

قوله عز و جل
لقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش
قلیلا ما تشکرون این عذاب بقیامت خواهد بودن لیکن پیش
از قیامت مدتی در دنیا امهال خواهم دادن بدین سبب که تمکین کردم
شمارا اندر زمین یعنی تخت ایمنی دهم و نعمت و قوة دهم تا هرچه
خواهید بکنید هر کسی در ملک خود ممکن باشند وجعلنا لکم فیها

۵/

معاینش و شما را در زمین بدهم اسباب زندگانی از فراخی معیشت و ایمنی
و تندرستی قلیلا ما تشکرون از شما اندک است که بوحدانیت وی شاکر
است قوله عز وجل ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملا
ئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین
بایه اول بیان منت است که شما را ممکن گردانیدم و اسباب معیشت
ساختم و بدین آیه بیان منت آفرینش است بدرستی و راستی که ما آفریدیم
شمان و صورت ما گردانیدیم شمان از آب و بعضی گفته اند خلقناکم ارواحکم
وصورناکم اجسادکم ثم ههنا للاخبار لا للتعقیب ثم قلنا للملائکة ا
سجدوا لآدم این بیان منت است بر فرزند بنعمت پدر گفت
فرمودیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را و الکلام فیه قد ذکرناه فی سورة
البقرة فسجدوا الا ابلیس سجده همه فرشتگان کردند مگر ابلیس نبود
از جمله سجده کنندگان کبر آورد و فرمان را جنانک بایه دیگر گفت ابی و استکبر
وکان من الکافرین ای صار بذلک الاباء والرد من الکافرین در دین و وقت
او را عقوبت نکرد و مسخ نکردش لیکن بوی خطاب کرد و گویند که خطاب
الله با وی بواسطه بوده است وهو الصحیح قوله عز وجل قال ما
منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی
من نار وخلقته من طین قال فاهبط منها فما یکون
لک ان تتکبر فیها فاخرج انک من
الصاغرین گفت چه باز داشت ترا که سجده نکردی که من فرمودم
چرا نکردی لعنت بر جبری باد گویند بجبر خویش کافر کرد اگر گفتی

بجبر بودی خطاب خداوند را ما منعک حکمت نبودی که حکمت
نبود که کسی را از جبر از کاری باز دارد باز گوید چه باز داشت
ابلیس جواب داد انا خیر منه گفت از بهر آن نکردم که من به از ویم
و از اینجا گفته اند که جبری بتر از ابلیس است ابلیس قبول کرد
که من نکردم سجده نگفت که تو بجبر مرا نگذاشتی بدین دانستی از خود فعل
ثابت کرد و اختیار ثابت کرد باز بحجت مشغول شد که به از ویم
آنگاه تفسیر کرد که چگونه بهم گفت خلقتنی من نار وخلقته من طین
گفت مرا از نار نورانی آفریدی و او را از خاک ظلمانی آفریدی و این
قول هم گفته بود از وی که حکمت از خداوند عز وجل نفی کرد
که این از حکمت نسزد که بفرمائی مهتر را سجده کردن کهتر آنگاه
چون بعذر مشغول شد چه بحجت مشغول شد خدای عز وجل گفت
فاهبط منها فرود آی ازین ملکوت آسمان فما یکون لک ان تتکبر
فیها نسزد ترا و روا نبود که تکبر کنی در آسمان بسجده ناکردن آدم
فاخرج انک من الصاغرین بیرون آی ازین صورت فرشتگی که تو از
خواری خداوند عز وجل صورتش بدل کرد بزشت ترین صورتها و امروز
موصوف است که همه خلق عالم اگر او را بینند هم از جان
جان کنند از زشتی صورت وی و بر حقیقت آنکه تو به از وی صورت
نبودند که توبه مر ممسوخ را نبود چه عذاب او را معاینه شد و از حکم
ابتلا بیرون آمده و حکم ایمان وی مجحون حکم ایمان یاسی بود نامقبول
و حکم وی تا زنده است همچنانست که حکم اصحاب سبت که یکی
کشتند در آن سه روز و اصحاب مائده که خوک گشتند در آن
هفت روز الا آنکه ایشان را بقا نبود و این ملعون بقا خواست
بقا دادش نه بهتری او را و لکن ابتلا خلق را تا ایشان بجهد

زنا شاسته بوی جدا کند و او را بر هیچ کس سلطنت و جبر و قهر نیست
بلک بدست وی تزین و وسوسه بیش نیست و بدست انبیا علیه السلام
خبر دعوت و بیان نیز کما قال النبی عم بعثت داعیا ولیس الی الهدایت
شیء وخلق الشیطان مزینا ولیس له من الاضلال شیء و مذهب اهل سنت
که اگر انبیا نبودی و شیطان نبودی از ایشان هستند از عدد مومن و کافر هیچ
زیادت و نقصان نبودی و دیگر معنی انست که زمان دادنش بسوال
وی تا بدانند که این فعل با اختیار وی بوده است نه بجبر چون کسی از کسی
مسخی و هلاک زمان خواهد زمان دهدش اگر بیش از مسخ وصلاح
و نجات خواهد خواستی هم بیافتی قوله عز وجل
قال انظرنی الی یوم یبعثون قال انک من
المنظرین ﻩ چون مسخ شد و از رحمت نومید شد گفت زمان
ده مرا تا روز قیامت خدای گفت عز وجل انک من المنظرین تو از زمان
داد کانی تا ان وقت که معلوم منست چنانک بایه دیگر گفت الی الوقت
المعلوم و همان نفخه اول است که اسرافیل علیه السلام بصور بدمد و خلق
هم از جان بی جان کردند گفت اگر تو این زمان از بهر اضلال ادمیان
میخواهی تا ادمیان زنده اند ترا زمان دادم قوله تعالی
قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم
ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم
و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین
قال اخرج منها مذؤما مدحورا لمن
تبعک منهم لاملان جهنم منکم اجمعین
ای فبما اضللتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم گفت بازی که عیش

نکوهیده رانده (margin)

عیب الهمز (margin)

دور کرده (margin)

مرا بر من شوریده کردی و از رحمتم نومید کردی بنشینم ایشانرا
بر راه دانست تو تا بان بیایم با ایشان از بس ایشان وسوسه کنم و گویم
ان جهان نیست یعنی قیامت و از پس بیایم و دنیا بیارایم و بطاعت کاهل
کنم و نحیب بیایم و بمعصیت بفرمایم ولا تجد اکثرهم شاکرین و نیابی تو بیشترین
شاکر ایشانرا مومن شاکر و این غیب بود وی از کجا دانست که بیشتر
شاکر نباشند ای مومن نباشند بعضی گویند بگمان گفت دلیل برین که خدا
گفت عز وجل ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه وقیل از قول خداوند دانست
که گفته بود لاملان جهنم منک وممن تبعک اجمعین ولاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین دانست که اگر با شاکر نباشند و الا دل الله خداوند
عز وجل جواب دادش و در مقدمه جواب تخت براندش و گفت
گردنش قال اخرج منها فانک رجیم گفت برون رو ازین صورت و فرشتگی
تکرار تاکید راست قال اخرج منها مذؤما مدحورا ای من هو ما نکوهیده مدحورا
رانده اگر تو بر راه ایشان بنشینی تا ایشانرا بگمراه کنی دعوت کنی من پیغولان
فرستم وکتاب فرستم تا بر راه راست من بنشینند و ایشانرا بتوحید دعوت
کنند هر که کتاب و رسولان را خلاف کند لمن تبعک منهم و مرا متابعت
کند لاملان جهنم منکم اجمعین هر اینه دوزخ از تو و از متابعان تو پر کنم قوله
تعالی فبما اغویتنی روا بود که این اضافت اغوی بخداوند عز وجل بمعنی تقدیر
و مشیت خداوند است عز وجل و این را در قران دلیل است قوله عز وجل ولو
شاء الله ما اشرکوا و روا بود که مراد از وی بتباهی عیش بود ای عیش
مرا تباه کردی و هذا کما قال الله تعالی وعصی ادم ربه فغوی ای فسد
علیه عیشه و بتکرار و بتغال غوی الفصیل اذا بشم من کثرة اللبن و غوی اینک بمعنی
قنوط ای نومید کردی مرا از رحمت خود نظیره ما ضل صاحبکم وما غوی
وما خاب و غوی بمعنی نومیدی در حق ادم عم روا بود انی که نومید شد
که بدین عمر دنیا بهشت باز نرسم و بجوز انه اضاف الاغوی الیه

الله تعالى بطريق القهر والجبر وكان هذا من ابليس تناقضا ووقاحة
وافتراء على الله تعالى وكل ذلك منه غير مستنكر **قوله عز وجل ويا ادم
اسكن انت وزوجك الجنة فكلا من
حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا
من الظالمين** ذكر في الاية الاولى عذاب ابليس وعقوبته وذكر في هذه الاية
نعمة ادم وراحته ولا شي اطيب من هذا لان ترى نفسك في الراحة والعز
وعدوك في الذل والمشقة ادم را گفت يا ادم بيارام تو وجفت تو اندر
بهشت همه بهشت بر شمان مباح كردم فكلا من حيث شئتما بخوريد هر جا كه
خواهيد وبدين يك درخت نزديكي مكنيد يعني بخوريد كه اگر نزديكي كنيد يعني
بخوريد از جمله ظالمان بر تن خود باشيد **قوله عز وجل فوسوس
لهما الشيطان ليبدي لهما ما ووري عنهما من سوآتهما
وقال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة الا
ان تكونا ملكين او تكونا من الخا
لدين** وسوسه كرد شيطان تا اشكارا كند ايشانرا انچه پوشيده كرده
بودند از ايشان از عورت ايشان وگفت نهي نكرد شمان را خداوند شما از اين
درخت الا ان تكونا ملكين الاية مگر تا نگرديد دو فرشته اي ان لا تكونا
وتا نباشيد جاودانه اندرين بهشت واين چنان گوي صورت اورا نديدي
وندانستي گوي ابليس است با در دل افگندي بروجهي كوي ندانستي كه وي
ابليس است تا چنين گمان برد يا كه اين ملكي است يا پري است المعتزلة
يحتجون بهذه الاية في تفضيل الملائكة على البشر فانه قال الا ان تكونا ملكين

ونسيا الخلود حتى وقع الاكل في قلوبهما فكان الخلود يترجح على الفناء
في الفضل والدرجة والثواب فلذا لم يكن يخفى على ادم فضله على الملائكة فانه
كان لا يخفى نفسه مسجودا والملائكة ساجدين له ولا شك ان المسجود افضل
من الساجدين الا ترى ابليس لعنه الله اطمع ادم في الخلود فان ادم كان يبغي
الخلود في الجنة فسمع ذلك ابليس منه واطمعه في الخلود بعد ما مناهما ملكين
بالاكل من الشجرة ثم لما لم ياكل ادم مع هذا الترغيب والوسوسة
قوله عز وجل وقاسمهما اني لكما لمن الناصحين
ارزو بود ابليس را كه ادم بخوردي وچون نخوردي سوگند ياد كرد مر ادم را وحوا را گفت
بخداي كه من شما را ناصحم واين بر نصيحت شما ميگويم بخوريد ازين درخت وادم
گمان نبرد كوي ابليس است كه نصيحت ويرا امنيد بد وگمان نبرد كه كسي
و بر ان سوگند بدروغ خورد بخداي كه ديده بود كه با ابليس بيك معصيت
وخلاف چه رسيده ان گاه اجتهاد كرد كه اين نهي شفقت است ونه نهي
حرمت ووقتي نهي فراموش كرد كه بوسوسها ابليس وان قرينه اين بود
كه فتكونا من الظالمين واين دليل تحريم منهي بود قوله **عز وجل
فدلاهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت
لهما سوآتهما وطفقا يخصفان عليهما من ورق
الجنة وناداهما ربهما الم انهكما عن تلكما
الشجرة واقل لكما ان الشيطان لكما
عدو مبين** [illegible] تشان از بهشت بتوبه و وسوسه
وقوله فكلا من حيث شئتما وقوله هل ادلكم على شجرة الخلد دليل على ان
الجنة مخلوقة وان ذلك كان جنة الخلد بخلاف ما قالت المعتزلة

فلما ذاقا الشجرة چون بخوردند ازان درخت بتاويل وسوسه
شيطان بلفظ ذوق گفت تا بداني که سيري را نخورند ازان درخت
وليکن چون لقمه از سر حلق درگذشت بدت لهما سوآتهما بديد امده ايشانرا عورت
ايشان وپوشيده شدنا ايشان عورت خود ديدند کسي ديگر جز ايشان نديد و تمامت وي
بسورة بقره ياد کردم وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة چون عورت ايشان گشاده
شده قصد کردند و برگ از درخت بهشت ميکندند و بر عورت خويش تاه بر تاه مي نهادند
برگ خشک ميشد و مي رخت بگريختند در زمين بهشت تا ندا امد کر ا تفر مني يا ادم فقال
لا يا رب ولکن حيا منک از شرم زلت ميگريزم وناديهما ربهما الايه تا ندا کرد ايشان خداوند
ايشان يا ادم حوا نهي کردم شمان را ازين درخت شما را ونه گفته بودم تما را که شيطان
شمان را دشمني است پيدا ازو بر حذر باشيد ازان کاه عذر تلقين کرد شان تا گفتند قوله
قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکو
نن من الخاسرين قال اهبطوا بعضکم لبعض
عدو ولکم في الارض مستقر ومتاع الي حين قال
فيها تحيون وفيها تموتون ومنها تخرجون
اي خداوند ما ستم کرديم ما بر تنهاء خويش واگر نيامرزي ما را و رحمت نکني بر ما از جمله
زيانکاران باشيم وطفقا اي جعلا واقبلا يقال طفقت افعل کذا وقوله يخصفان عليهما اي يلزقان
بعضه ببعض وبلصقان بعضه على بعض ومنه يقال خصفت النعل اي اطبقت عليها
رقعة قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو خداي گفت فرود ايد بزمين از ان شما دشمن است
بعضي مر بعضي را ادمي و شيطان و مار و طاوس هم دشمن يکديگر اند ولکم في الارض
مستقر الايه و شما راست در زمين قرار گاه و برخوردارئي تا بوقت مرگ ادم غمناک
شد پنداشت که بهشت نخواهد رسيدن اين ايه امده قال فيها تحيون وفيها تمو
تون ومنها تخرجون گفت در زمين زييد و ميريد و از زمين بيرون ايند انگاه
به بهشت رويد قوله عز وجل يا بني ادم قد انزلنا عليکم لباسا يواري
سوآتکم وريشا ولباس التقوي ذلک خير ذلک
من ايات الله لعلهم يذکرون
گفت اي فرزند آدم فرستاديم بر شما

پوشش که عورت را بدان بپوشيد وعين لباس نه فرستاده است ليکن باران که سبب
است فرستاده است واين چنان است که گفت وفي السماء رزقکم وما توعدون ودر
اسمان باران است نه روزي لکن چون باران سبب روزي بود روزي گفت کذلک ههنا
قوله وريشا بعضي گفته اند که لباس عورت پوشش بود وريش ورا از عورت
پوشش بود تن پوشش و تمام جامه وقيل لباس جامه که بايست بود وريش توزي و قصب
و مانند وقيل لباس پوشش بود وريش متاع واثاث خانه و هذا کما روي في الخبر عن
النبي صلي الله عليه وسلم انه اعطي رجلا مائة ناقة برحلها اي مع احلاسها وزمامها
وما اشبه ذلک کالقتب والحلوس ونحوها قوله تعالي ولباس التقوي اي جامه
شما با پوشش تقوي پوشش گفت که عيب ادمي بتقوي پوشيده گردد چنانکه عورت بلباس
پوشيده گردد معني انست که لباس داديم تا بپوشيد بطاعت وتقوي درايد تا از شيطان
بسعوس چند کني ذلک خير اين لباس تقوي شما را بهتر بود ذلک من ايات الله لعلهم يذ
اين افرينش لباس از خاک وآب وافرينش توزي وقصب از پنج ذهبير که از نشانيها
خداوندست عز وجل نشان کردم تا پند گيري قوله عز وجل فلا ربنا
ظلمنا انفسنا اي يا بني ادم لا يفتننکم الشيطان
کما اخرج ابويکم من الجنة ينزع عنهما
لباسهما ليريهما سوآتهما انه يريکم هو وقبيله
من حيث لا ترونهم انا جعلنا الشياطين اولياء
للذين لا يؤمنون واذا فعلوا فاحشة قالوا
وجدنا عليها اباءنا والله امرنا بها قل ان الله
لا يامر بالفحشاء اتقولون ما لا تعلمون باز
فرزندان ادم بر حذر باشيد تا فتنه نيفکند تان شيطان لباس وتقوي
از شما جدا نکند يعني کافر را بر کفر کشد ومومن را از طاعت بمعصيت

وگناه کند چنانک مادر و پدر تان شما را از بهشت بفتنه و وسوسه بیرون آورد خدای عز و جل
و لیکن اضافت بشیطان بحکم تزیین و وسوسه است ینزع عنهما لباسهما لیریهما
بفتنه افکند شما را تا جدا کرد از ایشان لباس بهشتی تا بنموده ایشان را عورت
انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم آنگاه وصف کرد شیطان را کوی و اتباع
وی می بینند شما را از وجهی که شما ایشان را نه بینید انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤ
منون ما شیطان را دوست کافران کردانیدیم نه بجبر لکن ایشان فرمان برداری دوستان
وی کردند باختیار دوستان وی گفت شان که اگر دوستی بود که هر چه
فرماید همان کنند و اذا فعلوا فاحشة چون بکنند فاحشه یعنی کفر
ارند یا گناهی کنند گویند ایشان را مکنید جواب دهند قالوا وجدنا
علیها اباءنا والله امرنا بها پدران خود بدین یافتیم و ما را بدین معتقدیها خدای
فرموده است و پدران ما را و ما روا نداریم که خلاف کنیم خدای را و سنت کفتند
پدران خویش را قل ان الله لا یامر بالفحشاء جواب ده یا محمد خدای
بکفر و ناشایست نفرماید و این دلیل است که کفر و معاصی بفرمان
وی و بپسند وی نیست هر چند بحکم و مشیت وی است اتقولون علی الله
ما لا تعلمون یا میگوئید بر خدای عز و جل انچ نمیدانید و این نادانی اختیار
است نه اکراه مغرور رندی بدین نادانی

قوله عز و جل قل امر ربی بالقسط و اقیموا وجوهکم عند کل
مسجد و ادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم
تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم
الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون
الله و یحسبون انهم مهتدون

خدا را — چون باز می کردید

گفتند پس چون خدای

که ما را انکار ر

پس چون خدای عز و جل بدین فرموده است بچه فرموده است بگوی که فرموده است
خدای من بتوحید چون ظلم نبود فقسط و راستی و حال توحید بود و اقیموا وجوهکم
عند کل مسجد و فرموده است که راست کنید رویها خویش را بقبله بر کاز را مسجد موضع
نماز است از نماز موضع کنایت کرد چنانکه از حدث موضع حدث کنایت کرد
او جاء احد منکم من الغائط و ادعوه مخلصین له الدین روش بکعبه اندکان بسیار بودند
لیکن بعضی مشرک بودند خدای عز و جل را اورا باخلاص بخوانید کما بدأکم تعودون یعنی
چنانکه پدید آورد امروز بعضی کافرند و بعضی مومن بقیامت همچنین باز گردید فریقا
هدی و فریقا حق علیهم الضلالة گروهی راه یافتگان و گروهی بر ایشان گم بودگی حقیقت شد یعنی
آنکه کافر میرد کافر خیزد و آنکه مومن میرد مومن خیزد آنگاه پیدا کرد که آنک بقیامت کافر خیزد
امروز بچه وصف بود گفت انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله ایشان اند که شیطان
بدوستی گرفتند بیرون خدای عز و جل و یحسبون انهم مهتدون و پندارند که ایشان بره یافتگانند
قوله عز و جل یا بنی ادم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب
المسرفین یا فرزندان ادم بگیرید آرایش خود یعنی لباس خود نزد هر نمازی و گفتم که چرا دار
از مسجد نماز است و همچنانکه انبرد و چیز است یکی پوشش دیگر خورش پوشش یاد کرد و کلوا
و اشربوا و لا تسرفوا بخورید و بیاشامید و بخدای کافر مشوید و بیت را نیز نیکو بپوشید
و قیل و لا تسرفوا ای حرام مخورید که خدای دوست ندارد مسرفانرا یعنی بحکم اسراف روت
ندارد بحکم ایمانش دوست دارد چنانکه مردی را بسر یا بود قرآن نیکو خواند لکن متقاعری
کند بحکم متقاعری دشمن دارد و بحکم خواندن قرآن دوست دارد و دشمن و قیل و لا تسرفوا
بسیار مخورید که این خوردن بسیار را باسراف بکار باید گرفت و قیل و لا تسرفوا
اسراف مکنید که حلال را بر خود حرام کنید و این بشان صحابه بود بجای عثمان بن مظعون
کرده آمده بودند و قصه ذکر نا رفعته قوله عز و جل
قل من حرم
زینة الله التی اخرج لعباده و طیبات
من الرزق قل هی للذین
امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم
القیامه کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون

بگو یا محمد بیان ای یاران خود را که حرام کرده است قتل را آن خود را که از بهر بندگان
خود آفریده است و از زمین بیرون آورده است و طیبات من الرزق و آن پاکیزه‌ها
از روزی که حرام کرده است قل هی للذین آمنوا بگوی یا محمد که این لباس و خورش مر گروه
گرویدگان راست آمیخته با کافران در زندگانی این جهان یعنی هم مومن را نفع است و هم
کافر را فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة باز نعمت خالص مومن راست روز قیامت
کذلک نفصل الآیات چنانک این آیات پیدا کردم همچنین پیدا کنم ایشان را همه در شرع
توحید که انبیا را که بیاید

قوله تعالی قل انما حرم
ربي الفواحش ما ظهر منها وما
بطن والاثم والبغي بغير الحق وان
تشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا
وان تقولوا على الله ما لا تعلمون

که حرام خواهید داشتن باری چیزی را حلال دارید که من حرام کرده ام بگو یا محمد که خداوند
من حرام کرده است فحشها یعنی گناه و کبیره و هم آشکارا هم پنهان روی ها ما ظهر منها
وما بطن هم ظاهر و هم باطن لما هرکه از بهر خلق بجا آرد باطن از بهر خالق بمان والاثم
و می خوردن حرام کرده است خاصه کردن ندگر از تجنیبا کرام الخبائث است
والبغي و حرام کرده است ستم را و فزونی جستن و ستم خود جز بنا حق نبود و لکن تاکید
را گفت بغیر الحق چنانک و یقتلون الانبیاء بغیر الحق و کشتن انبیا جز بنا حق نبود و این
چنان است که گفت ولا طائر یطیر بجناحیه و مرغ جز بپر نپرد وان تشرکوا بالله ما لم
ینزل به سلطانا ستم کردند تا با شرک قرین کرد و حرام کرد که شرک آرید بخدای
عز و جل که نفرستاده است بوی هیچ حجتی وان تقولوا الایة و حرام کرده است که بگوئید
بر خدای عز و جل آنچه ندانید

قوله تعالی ولکل امة

اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون
ساعة ولا يستقدمون باز نتوانند گردانیدن
جاودان نخواهید ماندن بدنیا گفت هر گروهی را اجلی است مسمی چون بیاید وقت
گذشتن اجل ایشان ساعتی نمانند ساعتی بیشتر نروند و نه تاخیر کنند ایشان

قوله تعالی یا بنی آدم اما یاتینکم رسل منکم
یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی
واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون

آنگاه گفت یا فرزندان آدم چون بیایند رسولان ما از جنس شما آدمی و از شما و از قبیله شما
یقصون علیکم تا قصه کنند بر شما و خبر کنند شما را با آیات من یعنی بتوحید و شریعت فمن اتقی
واصلح هر که بگرود و کار و کردار خود را باصلاح آرد وعده و حجت فلا خوف علیهم ولا هم
یحزنون از هر چیز بترسد ایمن گردد و بهر جا امید دارد برسد

قوله تعالی والذین
کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها اولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون آنکسانی که پوشیدند
و دروغ داشتند آیات مرا و کبر آوردند از آیات ما ایشان ند آنند باشندگان دوزخ
جاودان

قوله تعالی فمن اظلم ممن افتری علی الله
کذبا او کذب بآیاته اولئک ینالهم
نصیبهم من الکتاب حتی اذا جاءتهم رسلنا
یتوفونهم قالوا اینما کنتم تدعون

می خواندید خدایان باطل
کجا بودید شما

من دون الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا على انفسهم

انهم كانوا كافرين انكاه شكوفت مى نمايد مصطفى را عليه السلام

يا محمد كيست بيداد كرتر ستمكارتر از آن كسى كه دروغ بافد بر خداى عز وجل يا دروغ زن دارد اينها را

يعنى سخنها را حكابر باشد حق توحيد و مصطفى پيغمبرى دانند و نكرود و عيد ايشان را اولئك ينالهم

نصيبهم من الكتاب ايشان كه رسد بايشان بهره ايشان از كتاب يعنى باز اعذاب

و عقوبت تقدير كرديم رسد بايشان انجه در لوح ثابت كرديم حتى اذا جاءتهم

رسلنا يتوفونهم تا چون بيايند بايشان رسولان ما كويند ايشان كجا اند آنانك ميخواندند

شما نه بخداى بدون الله جواب دهند قالوا ضلوا عنا كويند كم شدند از ما يعنى نفع را

بكم شدن وصف كنند كه هر چه كم شد نفع وى بريده شد و كشهد واعلى انفسهم الاية

و كواهى دهند بر تنها خويش كه ايشان كافران بودند انكاه بقيامت جه كويند ايشان

قوله تعالى قال ادخلوا فى امم قد خلت من قبلكم

من الجن والانس فى النار كلما دخلت امة

لعنت اختها حتى اذا اداركوا فيها جميعا

قالت اخريهم لاوليهم ربنا هؤلاء اضلونا

فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل

ضعف ولكن لا تعلمون فريشته كويد شان كه

بانجا شبيند ياران اندر ايند بر كروهان كه پيش از شما هم ريى رفته اند از ادمى و پرى جمله

با آتش در ايند بترتيب و ترادف ميروند هر كه عاصى تر و جبارتر وى پيشتر و سابقه تر

كما قال الله تعالى يقدم قومه يوم القيامة در پيش روى قوم خود باشند و كما قال الله تعالى ثم

لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا پس ورد اريم از هر كروهى

هر اينچ از كروهى هر كداى كه سخت بوديد

انكه عاصى تر و عادام كه در هر كروهى بر بيشتر در اورد ن كه اولى تر كلما دخلت امة

لعنت اختها هر بارى كه در ايد بدوزخ كروهى لعنت كنند كروه ديكر را از سابقان

لعنت كنند دم مو تا قران را كويند لعنت بر شما باد كجا مى آيد كه بيشتر جا نمانده

از تنكى جاى بنالند اين متاخران لعنت كنند بر سابقان كه شما كم كرديد ما آينيم حتى حتى

اذا اداركوا فيها جميعا تا در رسند هم بدوزخ قالت اخريهم لاوليهم ايها الاخر

امده كان كويند پيش امده كان را اى افريد كار ما هؤلاء اضلونا اينها بودند

كه ما را كم كردند فاتهم عذابا ضعفا من النار رب ايشان را عذاب دوباره ده زياده از عذاب ما

كه ايشان سبب بودند كم ما را خداى عز وجل كويد لكل ضعف هر يكى را از شما عذاب زياده

و دوباره است يعنى هم عذاب اضلال كرد و هم عذاب اضلال ولكن لا تعلمون و لكن شما

نميدانيد كه كسى را از عذاب كسى ديكر خبر نباشد و درد كسى ديكر درد نكند قوله

وقالت اوليهم لاخريهم فما كان لكم علينا

من فضل فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون

انكاه اول امده كان كويند اين اخر امده كان را فما كان لكم علينا من فضل شما را

بر ما فضلى نيست شما همان كافران شديد و ما همان كافران شديد شما را فريشته

كويد فذوقوا العذاب الاية بچشيد عذاب دوزخ بدان سبب كه شما ميكرديد

قوله تعالى ان الذين كذبوا باياتنا

واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل فى سم

الخياط وكذلك نجزى المجرمين ان انكه دروغ

زن دارند آيات ما را و كردن كشيدند از وى يعنى از قبول وى لا تفتح لهم ابواب السماء

نكشايند ايشان را درهاى آسمان يعنى نام اعمال ايشان را و جان ايشان را و نيز يساند

بسجين بر دو سجين صخره ايست تحت زير دوزخ جان كافران انجا برند و جان مطيعان

و نامه كردار ايشان را بعليين بايه عرش است و عرش سقف بهشت است و ان را

كه دركور و قيامت عذاب خواهد بودن از مومنان جاهلان اورا بسجين برند باجان
كافران الا آنكه كافران را عذاب گور بود و گناه كاران عذاب گناه بود ان عذاب خواري
راست و اين عذاب پاك كرانچنان بود كه كالبد در عذاب بود و جان بعليين براحت
ولا يدخلون الجنة الاية و در نيايند كافران ببهشت تا در نيايد اشتر بسوراخ سوزن
و هرگز اشتر بسوراخ سوزن در نيايد لاجرم كافر هرگز ببهشت در نيايند و اين غايت
نااميدي كافران است اندر نيايند از بهشت حتى يلج گفت و يولج نگفت اندر نيايد و نگفت اندر
نيارد بدانك اين از جمله محالات است اندر آوردن اشتر بسوراخ سوزن اينرا بقدرت
اضافت نكنند وكذلك نجزي المجرمين جزا كنيم كافران را قوله تعالى لهم
من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش وكذلك
نجزي الظالمين ايشانرا آتش بستر بود ومن فوقهم غواش و از آتش پوشش بود
يعني زبر بود و آتش زبر باشند قوله تعالى والذين امنوا
وعملوا الصالحات لا نكلف نفسا الا وسعها
اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون
آنانك ايمان آوردند و عمل صالح كرده اند نه فرماييم ما هيچ تني را مگر بطاقت وي هم جهتها و عذرها
بريده كرد اولئك اصحاب الجنة الاية اين مومنان اي گروه بزرگان باشند كان بهشت جاودان باشند
قوله تعالى ونزعنا ما في صدورهم من غل
تجري من تحتها الانهار وقالوا الحمد لله الذي
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا
اگر ننمودي اينكه راه نمودي ما را ... راه يافته نبوديم
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا
ان تلكم الجنة اورثتموها بما

در اريد شمارا در بهشت
ميراث يافته اين بهشت را

بلي خلعي معلوم و هيچ خلعي مجهول

كه در زير درختان ايشان جويها روانست

١١

نيست
كنتم تعملون ويرون ايشان اينچ اندر دلها مومنان بود از حقد
وغل و غش و حسد تجري من تحتها الانهار مي رود از زير درختان بوستانهاشان
جويها روان وقالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا چون بهشتي به بهشت رسند گويند الحمد لله
الذي الاية سپاس و حمدان خداي را كه ما را راه نمود بدين بهشت وما نبوديم راه
يافته بدين بهشت اگر نه آن بودي كه خداي تعالى راه نمودي ما را و اين از فضل و منت خداوند
است هرچه يافتم بتفضل و منت وي يافتم نه بسزاي خود كه هيچ را بر خداي عز وجل چيز
واجب نشود و بعضي گويند معنى آنست كه ما نبوديمي راه يافته ببهشت اگر فضل
و منت خداوند نبودي كه در دنيا ما را كرامت كرد آنگاه وصف كرد اين كرامت و هدي را
لقد جاءت رسل ربنا بالحق بدرستي و راستي كه بياوردند رسولان خداوند ما كتاب
و معجزها را بدرستي ندا كرده شوند ان تلكم الجنة الاية كه اين بهشت است كه ميراث
داده شويد بعمل شما ميراث گفت كه ميراث خوشتر گفتند خورند والثالث ميراث
گفت كه ميراث گرفته اند از كافران كه هيچ كس نيست الا ايشان وي در بهشت گوشكي
و ولايتي تا اگر بگروند هم بجاي خويش فرود آيند بانك رب دانسته اند كه نگروند و هم
در بهشت و در دوزخ جاي است تا اگر نگرود او را اينجا عقوبت بود و چون بگروند جاي ايشان
ميراث كافران ماند و چون كافران نگروند جاهاي ايشان از بهشت ميراث نيست مرايشانرا اول لا
الحمد لله الذي هدانا اين ديدار خداي خداوند است و قوله تعالى اورثتموها الاية
ديدار بنده را بنده است از جز فضل و منت وي بپنجه اعمال را ضايع كرده باشي نبود و بيايد ديون
هم ربوبيت و هم عبوديت تا سنجه باشي قوله تعالى ونادى اصحاب الجنة
اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم
ما وعد ربكم حقا قالوا نعم فاذن مؤذن بينهم ان
لعنة الله على الظالمين خبر ميدهد از تحقيق وعده بحق معاملت مومنان و تحقيق
وعيد بحق معاملت كافران آنگاه چون بهشتي به بهشت فرود آيد بهشتيان را با دوزخ
اطلاع نما مكافات كنند آن فسوس را كه بدنيا با ايشان كرده باشند كما قال عز وجل ان
الذين اجرموا كانوا من الذين امنوا يضحكون چون ببينند دوزخيانرا ندا كنند و
گويند ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا بدرستي و راستي كه يافتيم ما آنچه ما را وعده
كرده بود پروردگار ما از نعمت فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا راست يافتيد شما
آنچه وعده كرده بود شما را خداوند درست و راست قالوا نعم دوزخيان گويند نعم آري

بس اگر يا ...
بدل كند

دوزخیان گویند یافتیم چون آشنایان و دوستان را ببینند در بهشت طمع افتد ایشان
که مگر راحتی و یا نعمتی با ایشان رسد درین میان فرشته ندا کند ان لعنة الله علی
الظالمین لعنت خدای بر کافران باد یعنی دوری از رحمت و نا امیدی از رحمت ایشان
را است و اندرین زیادتی حسرت بود کافران را و زیادتی لذت و رحمت بود مومنان
را قوله تعالی الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها
عوجا وهم بالآخرة هم کافرون این ظالمان خود
بگشتند و دیگران را بگردانیدند دوری از رحمت ایشان را است که جستند کژی در دین خدای
و هم مبتدعان در ابتدا در رحمت این و هم بالاخرة هم کافرون و ایشان بقیامت کافر
بودند قوله تعالی وبینهما حجاب وعلی الا
عراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا
اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها و
هم یطمعون و میان بهشت و دوزخ حجابی است و هو الاعراف و گویند
ان تلیست از مشک سپید و برین تل مثل قومی باشند بعضی گویند آنها باشند
قومی که بی دستوری مادر و پدر در غزا رفته باشند و شهادت یافته باشند و
عقوق ایشان را باز داردشان از در آمدن به بهشت و شهادت یافتن در سبیل خدای عز و جل
باز داردشان از در آمدن بدوزخ مدتی برین تل موقوف باشند چند انکه خواهد خدای
عز و جل و بعضی گویند آنها باشند که بطلب آموختن رو نهند رضا مادر و پدر تا اگر مادر و پدر
محتاج باشند بوی نشاید او را بطلب علم فرو نشاید رفتن و ابن مسعود گوید رضی الله هم قوم
استوت حسناتهم وسیئاتهم این گروهی باشند که طاعت و معصیت ایشان برابر بود زره طاعت
و معصیت ایشان زیادت تا بر هند هر کرا طاعت بچربد زره بر معصیت نا سوخته از عذاب بره
و هر کرا گناهان وی بچربد بر طاعت وی مستحق آتش گردد و این گروه را که طاعت و معصیت
برابر باشد طاعت زیادت نبود تا مستحق بهشت گردد و معصیت زیاده نبود تا مستحق دوزخ
گردند اینها اصحاب اعراف باشند قوله تعالی یعرفون کلا بسیماهم می شناسند این اصحاب
هم اهل بهشت را و دوزخ را بعلامتها روی سوی بهشت کنند این اصحاب اعراف بهشتیان را

ندا کنند و گویند سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون هنوز در بهشت نیامده باشند و طمع
میدارند که در آیند قوله تعالی واذا صرفت ابصارهم
تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظا
لمین خداوند عز و جل فرشته را بفرماید تا روی ایشان را سوی دوزخ بگردانند چون
بگردانند رویهاشان را بسوی دوزخ دوزخیان چه گویند قالوا ربنا لا تجعلنا الآیه
گویند ای خداوند اگر ما را به بهشت اندر نیاری باری با این قوم ظالمان گرد میار قوله
تعالی ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم
قالوا ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم تستکبرون
بشناسند دوزخیان را بعلامتهاشان این اصحاب اعراف ندا کنندشان گویند ما اغنی عنکم
جمعکم چیزی بکار نیامد مال که می نازیدید چه سود کرد تان جمع شمار مال را و کبرتان بنازیدن امروز
در آتش اید انگاه گویند قوله تعالی اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم
الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون
هؤلاء اشارت است به بهشتیان گویند اینها هستند آنها که میگفتند لا ینالهم الله برحمة نرساند
شان خدای عز و جل به بهشت و میگفتند بهشت خود نیست و اگر هست ما راست و برین سوگند یاد
میکردند ببلال و صهیب و ابوذر و عمار و سلمان رضی الله عنهم اکنون امروز بار یابند بهشت
و شما بدوزخ و این نیابت داشتن بود از مومنان درسرای که سرای عمل است رب ان ضایع
نمیکند اگر بدنیا که سرای عمل است کار این کنی بحق مومنان ضایع گردد چون این نیابت
بدارند خدای عز و جل گوید ادخلوا الجنة اندر آیید ببهشت این طمع شان اکنون وفا شود چه که
خواهد که طمع وی وفا شود گو با یمان عمل قرین کن این نیابت داشتند اگر در دنیا
از طمع در آمدن بهشت وفا شدشان لا خوف علیکم الآیه ترسی و بیم نیست بر نمان از عذاب
که بی ترسید و این دلیل است که دعا به بقیامت مومن را منفعت کند و نظیره قوله عز و جل
ربنا اتمم لنا نورنا این دعا هم بقیامت است قوله تعالی ونادی اصحاب
النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما
رزقکم الله ایشان به بهشت اندر آیند و بهشتیان بدوزخ نظاره میکنند دوزخیان ندا کنند
شان که فرو ریزید بما پاره آب یا آنچه خدای روزی کرده است شما را قالوا ان الله
حرمهما علی الکافرین بهشتیان جواب دادشان دهند که نعمت بهشت بسیار

است لکن خدای حرام کرده است بر شما کافران گویند ما ذروبند مصطفی را کامروز خلق
بشفاعت پسر تمامی بر هنید بخواهید تا شما ما برها نید یا پاره طعام و شراب دهند تا اهل
ایشان ندا کویند ان افیضوا علینا من الما بخبر آمده است کر درین ساعت اشان
این سخن بگویند صدیق رضی الله با مصطفی صلعم نشسته بود جواب دهد ان الله
حرمهما علی الکافرین قوله تعالی الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا
وغرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء
یومهم هذا وما کانوا بایاتنا یجحدون کدام کافران انانکه بگرفتند
دین خدای را بازی وطرب و بفریفت ایشان را زینت و کالا دنیا و اهل وی فالیوم ننسیهم
الایة امروز بمانیم ایشان جنانک بماندند ایشان کار رسیدن این روز را و بانک
جحود آوردند بایات ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی
علم هدی ورحمة لقوم یؤمنون بدرستی و راستی که آوردیم با ایشان
یعنی بفرستادیم رسولان با کتاب پیدا کردیم احکام اندر باب توحید پرستش راست
هم پیدا کردیم هدی و رحمة الایة راه نمای است این کتاب آنرا که بوی راه رود و
گرویدگان را تا امر معاملة بوی بکنند ارند و هر چه نهی است از وی دور باشند این رحمت
مومنان راست قوله تعالی هل ینظرون الا تاویله
یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل
قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء
فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل
قد خسروا انفسهم وضل عنهم ما کانوا
یفترون از بعد این بیان و عظمت بایستی که بگرویدندی خدای گفت
عز وجل جنم نمی دارند مگر عاقبت کتاب را که خدای عز وجل تقدیر کرده است
وعده ثواب موفقان را و مطیعان را و وعید کرده است کافران را بر کفر
و بلوغ ثابت کردم یوم یاتی تاویله آن روز که بیاید این عقوبت بایشان

بیاید

یقول الذین

یقول الذین نسوه من قبل بگویند آنها که بجا مانده باشند این کتاب
مفصل را از پیش یعنی در دنیا قد جاءت رسل ربنا بالحق بدرستی که آمدند بما رسولان خدا
ما براستی ما نگرویدیم و دروغ زن داشتیم خطا کردیم فهل لنا من شفعاء الایة اکنون هیچ
کس هست که ما را شفاعت کند یا هیچ روی آن هست که ما را بدنیا باز گردانند فنعمل غیر الذی
کنا نعمل تا ما بدنیا خبر آن کنیم که کرده بودیم یعنی ایمان آریم و مطیع باشیم خدا وند عز وجل میگوید
قد خسروا انفسهم الایة ایشان زیان کردند بر تن خویش که مایه از دست بدادند و گم شد از ایشان
آنچه میگفتند از دروغ یعنی بت را پرستیم تا ما را شفیعان باشند لیقربونا الی الله زلفی
اموال و اولاد و ما نحن بمعذبین قوله تعالی ان ربکم الله الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر
تبارک الله رب العالمین بایة اول خبر داد از فرستادن کتاب مفصل
و بدین ایة خبر داد آنکه فرستنده کتاب است آن خدای که خالق آسمانها و زمین است فی ستة ایام
ستة ایام قیل مدة شش شبانروز دنیا و قیل مدت شش شبانروز آخرت هر روزی هزار سال
و خدای عز وجل قادر بود که بیک لحظه بیافریدی جه حکمت بود که بمدت شش روز آفرید بعضی
گفته اند که تنبیه است بندگان را بر تانی و درنگ در کارها که وی با قدرت بر کمال بتانی
آفرید تا دانند که در کارها تانی باید و الثانیة گفته اند که ستة اصل عدد حساب بسیار
است که نصف ثلاث بود صحیح و سدس از وی بیرون آید و الثالث ما قاله ابو بکر محمد بن
یسار الانباری ان کمال الحکمة فی هذه الثانیة لطف بالملائکة واظهار شرف آدم علیه
و حرمته علی الملائکة علیه السلام فانه لما خلق الارض فی مدة یومین تعجب الملائکة لم خلق
الارض فانهم اجسام لطیفة لا حاجة لهم الی القرار علی الارض وعندهم ان الله تعالی
لم یخلق خلقا الا وهم افضل منه فسالوا ربهم وقالوا یا ربنا لمن خلقت هذا البساط
مع سعته وطوله وعرضه فقال الله تعالی هو لخلیفتی اسمه آدم فتعجب الملائکة من شرفه
و فضله حیث خلق مستقره قبل ان خلقه ثم قدر فیها اقواتها وما یحتاج الیها فی
مدة یومین من الاطعمة والثمار والجبال والذهب والفضة والاشجار والحیوانات فانه
خلق هذه الاشیاء قبل خلق آدم ولم یبدا بخلق شیء بعد خلق آدم فتعجب الملائکة

فانهم روا الغنيمة عز مجالسين اي هذه الاخبار فقالوا يا ربنا لمن خلقت هذه النعم وتربعها
فقال الله تعالى لاجل الخليفة ادم ثم قال في مدة يوم بين السموات والعرش والكرسي واللوح
والقلم والجنة والنار فقالت الملائكة يا ربنا لمن خلقت هذه الاشياء فقال الله تعالى
لاجل الخليفة الذي اخلق فعظم ادم في قلوب الملائكة حتى يكونوا داعيا لهم الى السجود
اذا امرهم بالسجود فيكون التاخير في تخليق السموات والارض وما فيهما مبالغة في اظهار
شرف ادم عليهم وهذا كما يقال لغلام مائة الف درهم فهذا لا يكون في المبالغة الينا
تاكيد في حسن بالغا من وقوع الاخبار فنقول هذه العشرة الالاف درهم لا لاحد الا
لفلان ثم يقول هذه العشرة الالاف لا لاحد الا له ثم قال وهذه العشرة الالاف درهم
الاخرى اي غاية الى فكذا ههنا ثم استوى العرش بازيا فزيد عرش را اعلم
ان هذه الاية متشابهة وايات القران على قسمين محكمة ومتشابهة فالواجب على كل
واحد اذ يعمل بالمحكم ويومن بالمتشابهة ويدع تاويله الى الله تعالى او يعتقد المتشابه
على موافقة المحكم واشتغل بتفسير المتشابه على ظاهره فهو مبتدع من اصحاب الاهواء وهو
من جملة الذين قال الله تعالى في حقهم فاما الذين في قلوبهم زيغ الاية والكرامية اخذوا
بهذه الاية على ظاهرها وقالوا معنى قوله استوى على العرش اي استقر على العرش
وهذا الكفر صريح فان هذا التفسير مخالف للمحكم والمحكم قوله ليس كمثله شيء
فنقول للكرامية هل تقرون بان الله تعالى موصوف بالصفات الربوبية والقدم منزه عن صفات
الحدث فان قالوا نعم فقد بطل تاويلهم وان قالوا لا فقد كفروا فنحتج عليهم بالنص
والمعقول اما النص فقوله تعالى ليس كمثله شيء نفى عن نفسه الشبه والمثل فلو جعلنا
له قرارا على العرش لاثبتنا له المثل فانا نشبه في حق القرار على المكان وهو شبهنا
وهذا لا يجوز فنقول نحن نثبت العرش لله تعالى وننفي حاجته اليه كما نثبت
البيت له وننفي الحاجة اليه واما المعقول فانه خالق وغيره مخلوق
وكما لا يشبه صنعها بجانبه لا يشبه خلق ما لخالق ومتى اثبتت له القرار
على العرش بعد ان لم يكن له عليه قرار في الاول فقد اثبت له صفة الحدث
واثبت له نفي المثل والشبه واذا ابطلنا تاويل الاستقرار
فالصحيح من التاويل ان يقال لا بد من معرفة تاويل العرش وتاويل الا
ستواء ليتضح معنى الاية فنقول الاستواء في القران يجي على وجوه

ومن جانبه دليلا — بتفسير — زيغ سخن كجي — وكرده كرامية — تقرون — وعقل

قل يجي

قل يجي بمعنى الانتهاء والتمام كما قال الله تعالى لما بلغ اشده واستوى اي بلغ منتهاه
البلوغ وتم ويجي الاستواء بمعنى العلو على الملك تقول العرب قد استوى الملك
على السرير والعرش اي على اعلى مملكته وظهر عليها ويجي الاستواء بمعنى الاقبال
على الشي كما قال الله تعالى ثم استوى الى السماء اي اقبل الى خلق السماء بعد ان خلق الارض
واما العرش في اللغة يجي ايضا على وجوه يجي بمعنى السرير كما قال الله تعالى ورفع ابويه
على العرش وقال الله تعالى وكان عرشه على الماء ويجي بمعنى الملك ونفاذ الحكم والامر
والتصرف يقول العرب فلان استوى على عرشه اي تمكن وعلا على مملكته ومنه قول ابن
عمر رض حين راى اباه في المنام فقال ما حالك فقال عمر رض كاد ان يثل عرشي
اي ان يهلك ملكي اذا عرفنا هذا فنقول معنى الاية ان ربكم الله الذي خلق
السموات والارض وما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش اي ثم اقبل على
حفظ هذه المملكة وتنفيذ القضاء والحكم والتصرف فيه والعرش بمعنى الملك
وهو وجه حسن فان قوله خلق السموات والارض اخبار عن ايجاد المملكة
وقوله ثم استوى على العرش عن حفظ المملكة ونفاذ امره فيها وتاويل اخر ان
المراد من العرش العرش المعروف الذي هو سقف الجنة والاستواء بمعنى العلو والرفعة
والاستيلاء اذ ليس في المخلوقات اعظم من العرش شيء وليس شيء من اجزاء الارض
اعظم من السموات والارض والاستواء بمعنى الاستيلاء فمعناه اقتدر وبين
في هذه الاية ان ما هو اعظم عندكم واكبر في وهمكم وتحت قدرتي وقهري وامري
فما دونه اولى قوله تعالى يغشي الليل النهار مي پوشاند تاريكي شب را بر روشنائي
روز را تبارك كي شب واين ارباب الكشف است ذكر يكي دليلست
بر ذكر ديگري لا اري انه ذكر في موضع اخر يكور الليل على النهار ويكور النهار على ا
لليل قوله يغشي ها يتعدى الى مفعولين وقوله يطلبه حثيثا مي جويند هر
يك ديگر را در يك ديگر لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر قوله تعالى
والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وافتاب وماه وستارگان
مسخر بيد بفرمان خداي عز وجل الا له الخلق والامر بدانيد كه خلق
او را اوان افريند كه خواهد تبارك الله عليه است وبزرگوار انك
افريدگار اين ملك است تبارك الله بمعنى تعالى است جاز را نك

ظهر غالب — وبرداشت يوسف مادر وپدر بر عرش — بمعنى — بتلاش — وقات — ميل — وروشنائي روز را — يكور الليل پوشيدن است — كفتند

اصل وی از برکت است و چیزی که از چیزی زیاده شود غایة شود و بزرگ
قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه
لا یحب المعتدین بخوانید خداوند خود را بزاری و پوشیده یکی [حد گذرندگان]
هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید و خفیه بکسر الخاء
معناه بترس عاقبت که ایمنی و بی‌پاکی هم بود که بنده را بکوشد که انه
لا یحب المعتدین خداوند تعالی دوست ندارد حد گذرندگان را بشرک آوردن
قوله تعالی ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها
وادعوا خوفا وطمعا ان رحمة الله قریب من ال
محسنین فساد مکنید در زمین یعنی شرک میارید بعد آنکه خداوند عز وجل
زمین را بصلاح آورد با ایمان مومنان و بطاعت ایشان وادعوه خوفا وطمعا بخوانید
و را هم بترس و هم بامید هو اهل التقوی واهل المغفرة که وی سزاوار است
که از وی بترسند و سزاوار است که هر که بترسد بیامرزد وی نه می گناه باید تا از وی
بترسد انبیا و ملایکه ترسا بودند و گناه نه ان رحمة الله الایة بدرستی که
که رحمت خدای نزدیک است نیکوکاران قوله تعالی وهو الذی یرسل [بشارة رحمته]
الریاح بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا
ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا به [حملت ... ابر] [گرانبار] [لبلد]
من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم
تذکرون باری اول گفت وادعوه خوفا وطمعا اغلب آنچه
طمع آدمی است هم بباران بازبسته است که علی رضی الله عنه میگوید که هر کجا
باران بسیار بود مال بسیار بود و هر کجا مال بسیار فتنه بیشتر از بعد آن بتوحید
و عبادت بی‌نیازی و جلال خود جل جلاله یاد کرد گفت وی آن خداوند
است که بفرستد بادها را مژده دهنده پیش از فرستادن باران باران را
رحمت

باران را رحمت خود گفت از آنکه بسبب رحمت وی است و هر چه سبب چیزی بود او را
بنام آن چیز خوانند حتی اذا اقلت سحابا ثقالا ای حملت چون بردارد ابرها گران
بار بباران سقناه لبلد میت براندیم آن ابر را بر زمین مرده فانزلنا به ای بسحاب
لما بوبستم باانی ابر بارندۀ ابن عباس میگوید که خداوند تعالی آن وقت که [ابر]
که زمین را بیافرید آسمان را فرمان داد تا ببارد هر سالی همچند آنکه آن سال که گذشته
بباراند لا زیادت و لا نقصان جز آنکه هر قومی که مطیع باشند خداوند عز وجل
بر ایشان آب را بجاری ایشان بمقدار اندر بادیه‌ای ایشان و هر آن قومی که بر ایشان
خشم بود باران از ایشان باز دارد و بکوه و بیابان و دریاها باراند فاخرجنا
به من کل الثمرات بیرون آوردیم بدین باران از هر گونه میوه‌ها و این دلیل است
و نشان بر بودن قیامت یعنی چنانکه زمین مرده را زنده کنیم بباران تنها مرده را
زنده کنیم بنفخه همچنین که بباران نبات از زمین بیرون آریم همچنین تنها مرده را
از گور بیرون آریم لعلکم تذکرون تا پند گیرید و بقیامت بگروید قوله تعالی
والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج
الا نکدا کذلک نصرف الآیات لقوم [نکدا خشک و خار]
یشکرون آنکه مثلی پیدا کرد از این زمین بجوادی فقال شهر
خوش یعنی خاک چون خوش بود و آب پاک و خوش بود نبات با سانی
روید و آنکه شوره و سنگناک بود و بگنده بیرون نیارد مگر اندک عرب اندک
بگوید و مراد از وی هیچ خواهد تقول العرب قل ما رایت منه ای ما رایت
منه معناه ای لا یخرج شیئا معنی مثل آنست چنانکه حیوة زمین بباران
است حیوة دلها بقرآن است چنانکه هر جا که زمین خاکش خوش بود و آب
تمام بوقت خوش یافت نبات از وی بی رنج و نیکو بحاصل آید کذلک هر
که وی با تفکر و تدبر او را بقبول آرد تا بی رنج ایمان آرد والذی خبث لا یخرج
الا نکدا و چنانکه زمین شوره‌ناک نه تخم بپذیرد و نه آب نفع کند کذلک دلی که
متفکر نبود از وی قبول ایمان نیاید کذلک نصرف الآیات چنین بیان کنیم

ایات خود کرده شاکران را قوله عزوجل لقد ارسلنا نوحا الی
قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی
اخاف علیکم عذاب یوم عظیم ه انکاه قصه نوح عم یاد کرد که وی
سر بود شاکران او بعاقبت پیدا کرد بنجاه ناشکران را و هلاک ناسپاسان
کفت بدرستی و راستی که بفرستادیم نوح را بقوم و قصه نوح عم بعضی یاد
کنیم بدانک نوح شیخ المرسلین کویند و اطول الانبیاء عمرا کویند و بده بدر
با دم علیه السلام رسیده همه مسلمان از صدر اول بوده است و بعضی وی هم عالم
کافر بوده است کان الناس امة واحدة ای در زمن نوح و ابراهیم علیهم السلام
هم قصد کونه معنی را کافری موجود بوده است و زمانه وی و بوقت
جهان اباد بوده است چنانک مضارع زمین دنیا و خانکرده است قوة
خلق را تا خاک بر سری کوه بردند و کشت کردند و نوح علیه السلام
باشنده عم بزمین کوفه بوده است و از کوفه تا بمکه بوده چنان
بوده است که همه بزیر درخت سایه رفتند و اغلب هم بت پرستان
بودند و قالوا لا تذرن الهتکم و لا تذرن ودا و لا سواعا و لا
یغوث و یعوق و نسرا و عمر نوح علیه السلام بروایت درست تر
انست که هزار چهار صد و بنجاه سال بوده است و دویست بنجاه
سال قبل الوحی و دویست بنجاه سال بعد از طوفان و نهصد بنجاه
سال خلق را دعوت میکرد و میکفت یا قوم اعبدوا الله
الایة یا قوم خدای را یکی خوانید و یکی کوئید و او را پرستید
نیست شما را هیچ خدای جز وی و من می ترسم بر شما از عذاب

قوله عزوجل قال الملأ من قومه انا لنریک
فی ضلال مبین قال یا قوم لیس بی ضلالة و لکنی
رسول من رب العالمین ه ابلغکم
رسالات ربی و انصح لکم و اعلم من الله
ما لا تعلمون ه جواب دادند ان بزرکان و سران و اشراف قوم وی الملأ
المه اشراف کانه قصه بلقیس یا ایها الملأ انی القی الی کفتند ان سران ان و توکران
یا نوح ما ترا در کم بودکی بیدا می بینیم جواب داد نوح یا قوم لیس بی ضلالة ای قوم
نیست بمن کمراهی و لکن من رسولم از رب عالم رسانیدم بشما وحی بیغامهای خداوند
خود نصیحت میکنم شما را و ان میدانم شما را از عذاب خدای کر شما ندانید و ایشان
تعجب می نمودند و از دعوت نبوت وی که شیطان آن را اسمتة بود کر از خدای بخلق
رسول ادمی بنبود و این تبان شفیعان اند محل و زیران اند قوله تعالی
او عجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی
رجل منکم لینذرکم و لتتقوا و لعلکم تر
حمون ه نوح کفت علیه السلام عجب می اید انک بیاید بشما وحی و بند از وی از خدا
وند شما بر مردی از جنس شما تا بیم کنند شما را و تا بترسید و متقی کردید و تا سزای
رحمت کردید قوله عزوجل فکذبوه فانجیناه و الذین
معه فی الفلک و اغرقنا الذین کذبوا بایا
تنا انهم کانوا قوما عمین ه دروغ زن داشتند و بند
تا وقتی بود که بروزی هفتاد بار بزدند تا بیهوش شدی چون بهوش
امدی کفتی بکوئید لا اله الا الله هم قوم ایشان بزلیت مردی امدی و فرزند
می اوردی که بدر ما را رشت کرفته است و این را اورده است که کم تا
سخن این مرد نشنوی و نه کروی کرد دروغ زن جادوست لعنهم الله

اینک من تو را نیز وصیت میکنم بدین سه قرآن دعوت میکرد و گرد عالم میگشت هفتاد
تن گرویدند قوله جل ثناؤه و ما آمن معه الا قلیل تا خداوند تعالی خبر دادش
انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن چون نومید شد دعا بر هلاک کرد قوم را
جزا داده اند خداوند پیغامبران را که گرویدند دستوری نبود از خداوند تعالی بدعا
هلاک و سعادت هلاک شان و اغلب قومها را قحط بوده است و تنگی بوده
بوده است خداوند تعالی در آسمان بسته کرد بباران و زمینشان بدرارن بسته
کرد و نسل آدمیان و چهارپایان بریده کرده چه بجز چنین می آید که اعقمت
النساء و یبست اصلاب الرجال چهل سال نه باران آمده و نه فرزندی از مادر
جدا شده و آن بدان بود که فرزندشان بفرزند حال بوده است اسباب
فرزندان بریده و درین وقت نوح علیه السلام ایشان را دعوت میکرد و میگفت
فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا ایمان آرید از خداوند خویش آمرزش
خواهید و از شرک توبه کنید و باوی باز گردید که وصیت خداوند امر
آمرزگار یرسل السماء علیکم مدرارا تا بفرستد شما را از آسمان باران
و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم انهارا تا ان و پیران تان نگرویدند
جزا داد خداوند عز و جل مر نوح را بغرق ایشان درختی گشت بدست
خود درختی شاخ زد و درین چهل سال کلان شد و عوج بن عنق مر نوح را
یاری داد در آوردن این درخت و چون وقت طوفان رسیده و نزدیک
آمده جبرئیل علیه السلام مر او را تعلیم داد تا کشتی تراشیدن گرفت چنانکه
گفت واصنع الفلک و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه ان
مهتران قوم وی بر وی میگذشتند و فسوس میکردند که در عالم
آب جاری روان ندیدیم چون وقت آمد که طوفان شد خداوند
عز و جل فرشتگان را فرمان داد تا بیت المعمور را که جای کعبه بود

و خشک شد پستان مردان

باران

با آسمان چهارم بر آوردند و کوه را فرمان داد تا زیر آن زمین ایستید مکه
تا از آن آب لعنت بوی نرسد آنگاه چون کشتی تمام شد
فرمان دادش تا از هر جنس خلایق جفتی در کشتی آرد باد را
فرمان داد تا از همه اجناس وحوش و طیور و بهایم جفتی بنوح آورد وی
در کشتی نهد طعام در خانه زیرین و آب از زمین بر جوشید از سوراخ تنور
خانه نوح تا وی بدانست که عذاب آمده کشتی در نشست و مومن را در کشتی
نشاند حتی اذا جاء امرنا و فار التنور و از همه روی زمین آب جوشیدن
گرفت و لکن در بسیاری جاها کوی سرهنگ را پیله کردند و فتحنا ابواب السماء
بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا همه کافران هلاک شدند مگر عوج که نوح را در آوردن
چوب کشتی یاری داده بود مجازات فعل را در عذاب و هلاک و مدت آنها
در دشت و کشتی گرد همه گشت و گرد کعبه طواف کرد و شش ماه و ده روز در آب
بود روز عاشورا بود که کشتی بر سر کوه جودی رسید و قرار گرفت و آب
آسمان زرد و ایستاده و آب آسمان خطا و آب زمین سیاه فرو ایستاده بود و آنکه گویند
آب آسمان با آسمان باز رفت خطا است قوله عز و جل یا ارض ابلعی ماءک
معنی وی آنست که زمین را فرو خورانده کرد تا آب فرو خورد و یا سماء اقلعی ای باران از بارید
باز ایست و از بعد آن نسل بیشتر شد و خلق دیگر باره کرده آمده قوله تعالی فکذبوه فانجیناه
دانستند او را برهانیدیم وی و آنکه با وی بودند در کشتی ان همه ما شاکران را برهانیدیم و مکذبان
ناسپاسان را غرق کردیم انهم کانوا قوما عمین که ایشان بودند قومی کور که آیات و نشانهای
وحدانیت بدیدند و نگرویدند قوله عز و جل و الی عاد
اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا
الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون

از بعد قصه نوح قصه هود علیه السلام آغاز کرد و ترتیب انبیا علیه السلام همچنین بوده
است که ذکر ایشان است اول آدم باز شیث پسر آدم از بعد پیغامبران

آب روان

دنیا

بی چرا بر طبری می کنن

معروف مذکور قصه وی در قرآن نوح است و از بعد وی هود بوده است بقوم عاد و از بعد
وی صالح بوده است بقوم ثمود و از بعد وی لوط بوده است که خداوند تعالی قصها خبر داد که آنکه
که کافران کم ابلیان با آیات ما کافر شدند و مکافات برهلاکشان همی کنیم
تا بهلاکی بیا قصه نوح یاد کردیم تا طرفی از قصه عاد بیان کنیم اما هود علیه السلام پیغامبر
بوده است بزرگوار رسول در اول بوده است و بعضی او را از جمله اولو العزم دارند
و آنکه سماه که تخصیص اولو العزم گویند و تازی نو آیان بوده است و قومی مردمانی
بوده اند با قوت و خوشت بقوت و بجمال بیشتر کما قال الله اولم یروا ان الله الذی خلقهم هو اشد
قوة و این قوم عادیان بوده اند و عادیان دو گروه اند یکی عاد اول و دیگر عاد ثانی علی ما بینی
ان شاء الله تعالی و مردمانی بودند قومی درتن و بلند بالا و دراز عمر بال و قوت عزه شد
هود علیه السلام با ایشان آمده اخاهم گفت که از قرابت و قبیله ایشان بود بخلاف
شعیب که وی از اصحاب بنود و از قرابت ایشان بنود لاجرم نگفت کذب اصحاب
الایکة المرسلین اذ قال لهم شعیب گفت اخوهم نگفت نبینی که چون از مدین بود گفت
والی مدین اخاهم شعیبا هود علیه السلام این قوم را دعوت کرد یا قوم اعبدوا الله ما لکم
الآیة قوله عز وجل قال الملأ الذین کفروا من قومه انا
لنریک فی سفاهة وانا لنظنک من الکاذبین
گفتند مهتران کافران قوم وی با هود ما ترا در بی خردی همی بینیم و ما گمان همی بریم که تو از دروغ
زنانی قال عز وجل قال یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی
رسول من رب العالمین هود گفت یا قوم نیست بمن هیچ بی خردی ولکن
من رسول رب عالمم اوردم بشما وحی و فرمان خداوند عز وجل قوله عز وجل
ابلغکم رسالات ربی وانا لکم ناصح امین
و من شما را نصیحت کنندهام امینی بی خیانت در نصیحت خیانت نکنم قوله عز وجل
اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل
منکم لینذرکم واذکروا اذ جعلکم

خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم فی الخلق
بسطة فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون
عجب همی آید تان که بیاید بشما پند و وحی از خداوند شما بر مردی از جنس شما و اذکروا
اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح یاد کنید که شما را از بعد هلاک نوح باشندگان زمین کرد اینم
وزادکم فی الخلق بسطة و بفزودتان در آفرینش گستری و بیشی یاد کنید نعمتها خداوند را شکر کنید
هم فراخی است هم زیادت قوة هست بشکر چیزی روید تا از رستگاران باشید قالوا
اجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما کان
یعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من
الصادقین یا هود آمده بما تا بفرمایی که یک خدای را پرستیم و بمانیم آنچ
پدران ما پرستیدند فأتنا بما تعدنا بیار بما آنچ ما بوی وعید میکنی اگر از راست گویانی
جواب داد قال قد وقع علیکم من ربکم
رجس وغضب اتجادلونني فی اسماء سمیتموها
انتم وآباؤکم ما نزل الله بها من سلطان
فانتظروا انی معکم من المنتظرین
برستی که واجب شد بر شما عذابی از رب شما و خشم شما اتجادلونني
فی اسماء سمیتموها حجت در رفع میگوئید با من اندر نام نهاده که بد پدران
شما ما نزل الله بها من سلطان که خدای عز وجل بوی
هیچ حجتی نفرستاده است گفتند چشم بر مرگ و هلاک وی نهیم اخر میرد و برهیم که قوم وی
و بتان روی بسیار ند آیته آمده که فانتظروا الآیة شما چشم دارید بهلاک
من تا من چشم دارم بهلاک شما تا ببینم که کدام هلاک شوند یا تا شما
فانجیناه والذین معه برحمة منا وقطعنا دابر
الذین کذبوا بآیاتنا وما کانوا مؤمنین

برهانیدیم

خداوند تعالی خبر داد که ومنا نوا برهانیدیم وقطعنا الایة و بیخ
کافران بکندیدیم وما کانوا مؤمنین بدانک مومن نبودند انجنان بود
که هود علیه السلام ایشانرا دعوت کرد بایمان نگرویدند و وعید کردشان
بهلاک و عذاب بباد عقیم و عقیم نام آن باد است که در وی هیچ خیر نیست
بلک هلاک و فزد است المراة عقیم گویند زن نازاینده که خیر بود و فسوس
میکردند چون وقت عذاب بیامد خداوند تعالی فرمان داد مر این باد را
که در زمین چهارم است تا از فرمان فرشته که موکل است برآمده کما قال
الله تعالی واما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة ای عتت علی امر
موکلها آمده این باد هود گفت ای قوم عذاب آمده گفتند این عذاب
نیست هذا عارض ممطرنا این ابر است می آید تا باران دهد که قحط
بودشان هود گفت علیه السلام بل هو ما استعجلتم به ریح فیها
عذاب الیم بلک این آنست که شتاب میکردید بوی هلاک شما بباد عقیم خوا
هد بودن کما قال الله تعالی اذ انذر قومه بالاحقاف تا آنجا که بود
چون باد جنبیدن گرفت بصحرا بیرون آمدند و صف باستادند و دست
بدست در کردند و پای بزدند تا زانو بزمین فرو بردند آنگاه گفتند باد کو
هی باد بیکبار خویشتن بر ایشان زد و همه را بیفگند و پوست و گوشت
و لباس از ایشان بیرون آمیخت کما قال الله تعالی تنزع الناس
کانهم اعجاز نخل منقعر از بیخ بکندشان چنانک چون خرما بنان بلند که از بیخ
بر کنی عج اصل بود و موضع نشستن را عج گویند و آغاز وی روز چهارشنبه بود
تا چهارشنبه دیگر سنگاه هفت روز هفت شب این باد بر ایشان می آمد
سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام حسوما و ریگ زیر ایشان تل
کرد و ایشان زنده در زیر وی تا قومی برگذشتند بر ایشان و می شنیدند
از ناله ایشان زیر ریگ و مومنان با هود علیه السلام بسلامت برستند و جانها

عاتیة
بی فرمانی کننده

ایشان میراث و غنیمت گرفتند فاصبحوا لا یری الا مساکنهم

قوله تعالی

والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم
من اله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم
هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تاکل فی ارض
الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم

عقب قصه هود قصه صالح یاد کرد که صالح و قوم وی از بعد قوم هود بودند
قوله تعالی والی ثمود اخاهم صالحا الایة ای وارسلنا الی ثمود و صالح
هم بتبار و قبیله ثمودیان بوده است و ثمود نام قبیله است و وی نیز بتازی
زبان بوده است صالح بفرمود قوم را اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جا
تکم بینة من ربکم آمده بشما نشانی پیدائی از رب بر راستگاری وی و حق من
صالح معجزها نموده است لکن معنی نیست که بیش از ناقه چه آورده نکرده بودند
از بعد آن ایشان اقتراح خواستند گفتند اشتری از این سنگ بیرون
آر چنانک ما بینیم و بیش ما بزاید و بچه آرد صالح بخواست از خداوند عز و جل فرمان
آمد یا صالح بخوان که بیش از سوال ایشان بچهار هزار سال من این اشتر را
دران سنگ آفریدم صالح بخواند یا ناقة الله سنگ بشکافت و ناقه بر
آمد بشکل چند کوهی برادر نزدیک نزدیک آمد و در وقت بزاد صالح
گفت ای قوم بنا بستی که بخواستی اکنون که بخواستید بگروید نگروید
گفت اگر نگروید باری او را میازارید هذه ناقة الله لکم الایة و قوم
صالح را بستان بسیار بودندی باغها و آبها روان بودی چون زمستان بودی
آمدی در کوه خانها کنده بودند آنجا بودندی و چاهها بود ایشانرا که روزگار
آنجا کار استندی قسمت کردندی یک روز قوم را یک روز اشتر را آن روز
که نوبت قوم بودی اشتر نیامدی و آن روز که نوبت اشتر بودی بیامدی

وسر در چاه کردی و آب پاک بخوردی و بدل آب شیر باز دادی و همچنین راه
که آمده بودی باز رفتی و بر راه حوضها ادیمی و خمها نهاده بودندی و آن
بزرا نا افشاردی تا پر شیر شدی مدة برآمده و بآب ایشان تنگی می بود
گفتند چه آمده ما را ازین اشتر و چنین بود در هر چه بنده را اختیاری بود
آنجا زیاده محنت و بلایی بود چون این آیة اقتراحی بخواستند و خلاف
کردند هلاک شان خداوند تعالی و ازین معنی بود که چون این امت آیة اقتراحی
خواستند نداد شان خداوند چه اگر بدادی و منکر شدندی مستحق عذاب
و هلاک شدندی و خداوند تعالی مصطفی را علیه السلام رحمة عالم را فرستاده
بود آیات اقتراحی نداد شان تا وی سبب عذاب و هلاک عالم نبود
چون کار بر ایشان دشوار شد گفتند یا صالح را بکشیم یا اشتر را بکشیم
که صالح میگفت شان هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض الله — تاکلو
ولا تمسوها بسوء گفتند صالح بیازرد قوم بسیار دارد نتوانیم او کشتن
اشتر را بیابید تا روز قصد سوی کنیم و بیرون آییم و بیرون آییم و بیب
باز اندر آییم و صالح را بکشیم رفتند نود نه تن با کاروان بیبها شب
در آمدند که در خانه صالح بگرفتند و بروایت حفره بدیدند خدای
عز و جل جبرئیل را بفرستاد با فرشتگان تا بر بام صالح بایستادند
و هر نود و نه تن را بسنگ بکشتند دیگر روز دیدند هر نود نه تن آنجا
یافتند شبانه قتل قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله — خون
ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله و انا لصادقون — تا جدا
و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لا یشعرون فانظر کیف کان
عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین باز قوم صالح — نعرون / بر نبودند ایشان
هلاک دم ایشانرا

۰ رحیله

بر صالح بیاشفتند و بلاها میکردند با وی تا روزی بخانه کنیزه پیری مهمان
بودند چونان قوم میخوردند مست شدند آب خواستند آن زن گفت امروز
نوبت اشتر است و آب نیست بتوانید که برهانید ما را از بلای این اشتر
ازینجا بیعت کردند و بیرون آمدند و خانه بخانه میرفتند تا از همه بیعت
بستدند بکشتن اشتر هم شهر رضا داد و هیچکس مخالف نماند آمده
قدار بن سالف و مسطع بن دهر بن جهرج و قدار بن سالف تیرانداز بود
وی بکمین اندر نشست و تیر بزد و مسطع که کردنش بیفتاد بکشتندش
بچه وی بگریخت و بکوه برفت و پیش از آنکه بکوه برفتی روی بسوی کرد
وسه بانگ کرد صالح را خبر دادند گفت آماده باشید عذاب را و لکن
سه بانگ که بکرد شمار سه روز امانت است تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام و علا
مت درستی این سخن آنست که روز اول رویهاتان زرد بود و دوم
روز سرخ بود و سیوم روز سیاه بود و چهارم روز عذاب آید دیگر
روز برخاستند رویها همه زرد یکدیگر را می گفتند که روی تو زرد است
روز دوم سرخ شد و سیوم روز سیاه شد و نگرویدند روز چهارم جبرئیل علیه
بامر خدای تعالی بانگی بکرد و اخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین زهره عذاب بر ایشان افتاد و از آواز جبرئیل علیه السلام اهل
بجست هم در خانها بمردند و صالح و مومنان برستند امیدم بو الفتح ایه و الی
ثمود اخاهم صالحا صالح را بثمود فرستادیم برادر ایشان یعنی از قبیله
ایشان و تبار ایشان و قوم را بند داد گفت یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله
غیره خداوند را پرستید نیست شما را خدای بجز وی خدای قد جاءتکم بینة
من ربکم آمده بشما حجتی و آیتی از خداوند شما گواهی بود که بشهد علی

۵/

قول المدعي فكذلك المعجزة يشهد على صدق قول المدعي فكذلك المعجزة
صدق قول النبي عليه السلام قوله تعالى هذه ناقة الله لكم اية صالح گفت
اين ماده شتر خداي است شما را نشانيست بيگانگي وي و بر درستي نبوت
من فذروها تاكل في ارض الله بگذاريدش تا ميخورد در زمين خداي
ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب اليم ساتيد بوي بدي كه بگيرد شما را عذاب دردگين قوله

واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد عاد وبواكم في الارض تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بيوتا فاذكروا الاء الله ولا تعثوا في الارض مفسدين

وياد كنيد كه شما را بنشاند كه از زمين كردانيده بعد قوم عاد وبواكم في الارض وجاي داد شما را
در زمين تتخذون من سهولها قصورا ميكيريد در زمين نرم وخوش كوشكها
با بستان وتنحتون الجبال بيوتا ومي بركنيد در كوهها خانها بر جستان
ياد كنيد ياد كنيد نعمتها خداي را عز وجل ودر زمين از حد مرويد بفساد

قوله تعالى قال الملا الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن امن منهم اتعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنين

گفتند آن گروه توانگران طاغيان متكبران مر ضعيفان درويشان
گروه راكه در دست ايشان مستضعف بود نداتعلمون ان صالحا
مرسل من ربه ناميدانيد كه صالح فرستاده است از خداوند وي كه
بناه افي وي بگرويد درويشان جواب داد فقالوا انا بما ارسل

بهومنون

به مومنين ما گرويدم بانچ وي را بوي فرستاد يعني بتوحيد و پرستش قال الذين

استكبروا انا بالذي امنتم به كافرون

توانگران وطاغيان
گفتند انا بالذي امنتم به كافرون ما باري بانچه شما بگرويديد منكريم فعقروا الناقة

وعتوا عن امر ربهم وقالوا يا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين

پي زدند ماده شتر را وسر كشيدند در فرمان خداوند خويش واز بعد كشتن ناقه گفتند يا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين
صالح را دروغ زن داشتند واشتر را بكشتند
بيار بما انچ وعيد ميكني ما را بوي اگر تو رسولي

فاخذتهم الرجفة فاصبحوا في دارهم جاثمين

روز چهارم از كشتن ناقه بگرفت ايشان را لرزه عذاب پس گشته
وان بانگ جبرئيل بود عليه السلام كه اتش بيامد بانگ كرد بعضي گويند كه اتش
از بانگ جبرئيل بود فاصبحوا في دارهم جاثمين همه بمردند در سرايها خويش فتولى

عنهم وقال يا قوم لقد ابلغتكم رسالة ربي ونصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحين

صالح روي بگردانيد از ايشان
برفت وبماندشان بامر خداوند عز وجل وقال يا قوم اي قوم من گفت
وي پيغام رسانيدم ونصيحت كردم تان ولكن شمان دوست نداريد ناصحان را فرمان خداوند ووحي

قوله تعالى ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين

يعني وارسلنا لوطا ما لوط را فرستاديم بقوم
وي قوم را گفت يا قوم اتاتون الفاحشة مي بيايد بفاحشه وفاحش اينجا لواطت
است يعني لواطت ميكنيد ما سبقكم بها الاية كه پيشي نكرده است برشما بدين فاحشه
هيچكس اين گناه نكرده بود وما طريق از قصد وي بگويم لوط عليه السلام از پيغامبران
بزرگ بود بوقت ابراهيم عليه السلام بوده ودر شريعت طبع ابراهيم بود كما قال الله
تعالى فامن له لوط ميدانست كوي دانست لوط پيغامبر ابراهيم پيغامبر

علیه السلام و لوط چند شارستان مخصوص بود بدعوت مدت دراز دعوت کرد شان
هیچ کس نگروید بوی فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین یعنی بیت لوط و قوله و نجینا
لوطا و الذین امنوا معه یعنی ابنیته و من فی بیته الا امراته و اشان نزا زنت معالت
بود با کفر و اعمال ملت ایشان بود است که لواطت کننده بوده اند که این
رستها فراخ نعمت بود بود و بجوار ایشان تنگی و قحط افتاده بود ان مردمان روی
بدین شارستانها نهادندی و در ین شارستانها مردم انبوه بودند تا کو شدند و هر
شارستانها یکی بود آنجا صد هزار مرد هریکی بود و فی روایت هزار هزار گفته
اند چون حوالی ایشان روی بایشان نهادند ایشان گفتند که ما را تنگ شود
هرچند جهد کردند نتوانستند غربا را از شهر خویش باز داشتن شیطان شان
بیاراست تا گفتند کاری باید کردن ما را با ایشان که از زشتی آن کار را از ما
بر مند و پس بلواطت روند تا بدان عادت کردند و در میان خویش بسا خشند
و زنان را یکسو نهادند کما قال قایل عجبت من ابلیس فی کبره و نخوته
و خبث ما اضمر من نیته
تا علی آدم فی سجدته
و صار قوادا الذریته و لوط را عادت بود مهمان داری کرد
غربا را قوم وی گفتند بیش مهمان میار و اگر نه مجبور کنیم و لوط
بند دام و شد و میگفت قوله تعالی انکم لتأتون
الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم
مسرفون اشما بیایید بر مردان باز وی خویش بدون زنان
بلکه شما قومی ایدا از حد گذرنده و ما کان جواب قومه
الا ان قالوا اخرجوهم من قریتکم انهم
اناس یتطهرون بود جواب ایشان مر لوط را
مگر آنکه گفتند بیرون کنید مر لوط را از قوم او و را ازین دیه و شهر شما

22

که ایشان قومی اند که پی باکی میکنند ای ما را ملامت میکنند و درین فاحشه با ما بوا
فقه میکنند چون بند نپذیرفتند خدای عز و جل جبریل را با فرشتگان بفرستاد
بهلاک ایشان از راه با ابراهیم بر گذشتند و بخانه فرود آمدند ابراهیم علیه السلام
ایشان را مهمان داری کرد فما لبث ان جاء بعجل حنیذ که نخوردند و پیدا کردند
که فرشتگانم امدیم تا ترا مژده دهیم بپسری نام وی اسحاق و نبیره نام وی یعقوب
و هم نیز شارستانها قوم لوط را هلاک کنیم در وقت ابراهیم را غم لوط بگرفت
گفت یا جبریل ان فیها لوطا لوط نیز در میان قوم است فرشتگان گفتند نحن
اعلم بمن فیها لننجینه و اهله و این دلیل است که روا بود که خدا وند عز و جل
هلاک کند قومی را عام و ان هلاک بحق گناهکاران خسارت و عقوبت را
بود و بحق مطیعان و نارسیدگان و بهایم ابتلا را بود و پسری را اجل را نه
عقوبت چنانکه قتل بحق دیگری و یحیی و جز ایشان قوله تعالی فانجیناه
و اهله الا امراته کانت من الغابرین جبریل گفت
یا فرشتگان برهانم و را و اهل و را مگر زن و را آمدند این فرشتگان بر قوم
لوط بر شبه غلامان امرد نیکو صورت قوم بدر خانه آمدند که مهمانان بما ده
و گفتند ای لوط نه که با تو شرط کرده بودیم که هیچ مهمان میار در خانه قالوا
اولم ننهک عن العالمین لوط گفت ای قوم مکنید هؤلاء بناتی هن اطهر لکم ان کنتم
فاعلین تا بعقد شما دهم گفتند ما لنا فی بناتک من حق ای من حاجة و انک
لتعلم ما نرید جبریل علیه السلام بربام خانه لوط رفت و خشت و خاک بلند اخت
چشم نابینا شدند و برگشتند و دیگران را خبر کردند که لوط جادو است و ان آورده
است غوغا بدر خانه آمدند و در و بام بگرفتند جبریل علیه السلام با فرشتگان
در یک خانه آمدند و لوط خود را اسیر ایشان کرد و بانگ میکرد فاتقوا الله
و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید ای قوم از خدای بترسید
و مرا بمهمانان من شرم زده و خجل مکنید و رسوا مکنید بر نگشتند
تنگ شد و نومید گشت حتی از غایت نومیدی گفت لو ان لی بکم قوة
لوطا

او اوي اي دكون سنديد اكر مرا قوت مر بساستي با شما ن حرب كني تا شما را
ازجها ما نان خود باز دارمي يا از تبار قومي دارمي كه با ايشان النجا كنمي
جون جبرئيل عليه السلام اين زاري لوط بشنيد خويشتن بيدا كرد كفت
يا لوط انا رسل ربك لن يصلوا اليك دل فارغ دار كه ما رسولان
خداوند يم ام لوط عم جون از غم ايشان فارغ شد غم خود كرفتش مومن
جنين بود كه نخست غم ملانان خورد باز غم خود جبرئيل لن يصلوا اليك ستوهم
رسند بهلاك ايشان اميد لوط كفت پس كي جبرئيل كفت عم ان موعدهم
الصبح لوط كفت هنوز تا صبح سپيده دم انشا بزا زمانست جبرئيل كفت
اليس الصبح بقريب سپيده دم نزديك نيست اي هيت جون شب اندرامده لوط را
وكرويد كانزا كفت ازين شارستان برويد وان سه شارستاني بود كه هيچ خانه
ازين فاحشه خالي نبود بود كه ابراهيم رسيده بود جبرئيل را كه اكر درين شارستانها نها
سيصد مرد بي كناه اندي ازين فاحشه خداوند عز وجل ايشانرا هلاك بكندي
جبرئيل كفت ني كفت اكر دويست استي جبرئيل كفت اكر صد استي كفت ني
كفت اكر نبود استي كفت ني ده ده كه ميكرد تا جبرئيل عليه السلام كفت
اكر درين شارستانها يك خانه ازين فعل خالي است خداوند عز وجل
شان عذاب نكندي قوله تعالى فما وجدنا غير بيت من المسلمين
و هويت لوط يك شارستان بود نام او صعر دروي اين فاحشه نكرده
بود ند جبرئيل عليه السلام لوط را وهر دو دو دختر را ذ جوراو ايشان را ازين
شارستان بيرون اورد و بند در روي ايشان ازه بنكنست و بصعر
رفتند و زن لوط بدم ايشان ميرفت باز كرد اينديشي وزن كافره
بود و اين وقت سپيده دم و جبرئيل عليه السلام پر در زميني فرو
كذاشت و كويند كه يك پر فرو كذاشت ارشنصه ير وضياع
و باغ و كوه و شه بيكبار بركند و با اسمان براورد چندان براورد
كه بانك مرغان و سكان اهل شارستان اهل اسمان بشنيدند

جعلنا

جعلنا عاليها سافلها انكاه بركردانيد قوله تعالى وامطرنا عليهم
مطرا فانظر كيف كان عاقبة المجرمين
وقوله تعالى وامطرنا حجارة من سجيل و زبر ايشان هنيز سنك باران كرديم ابن عباس
كويد رضي كه هر سنك كلان تر جون خمي بود و خورد تر جون سبوي منضود مسومة
و ما دم بيايي نشان كرده نشان كرده بنام هر كسي بعضي كويند اين سنك باران اينها را
بنود انانرا كه ازين قوم بسفر بود ند و در شهرها ديكر بود ند اكر مردي بجيان سنك
باريدن و ما هي ببعيد از ظالمان اين امت يعني لوطيان از هم كناهان پر هيز بايد
بودن خاصه ازان كنا يعني كه خداوند عز وجل از وصف كافران خبر داده است
كه از جمله مرتبات بود قوله تعالى والى مدين اخاهم شعيبا قال
يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره ولا ولا تنقصوا المكيال والميزان
بالقسط ولا تبخسوا الناس اشياءهم ولا تفسدوا في الارض بعد
اصلاحها ذلكم خير لكم ان كنتم مؤمنين
يعني وارسلنا الى مدين اخاهم شعيبا وشعيب عليه السلام از جمله فرزندان
ابراهيم بود و وي تازي بوده است زبان و اين اهل مدين هم از فرزندان ابراهيم بودند
خداوند و كافر بودند و اين اهل مدين را دو معاملت بود يكي در حق خداوند و ديكر
در حق بندكان وي علي جانبين شعيب كفت يا قوم اعبدوا الله اين دعوت
بكذارد حق خداي قد جاءتكم بينة من ربكم يعني الكتاب والرسول والمعجزات
فاوفوا الكيل والميزان اين دعوت است بكذارد حق خلق هم خداي را
يكي كوييد و ورا پرستيد هم حق بندكان وي بكذاريد درست پيمايد
و درست سنجيد ولا تبخسوا الناس اشياءهم و كم مكنيد مردمانرا
چيزها ايشان اي خيانت مكنيد در انواع مال مردمان و فساد مكنيد

بقیت الله خیر

فعرجا کلهم بینهٔ فی ترابهم ناروطا نوالعجل

و از زمین بکوز و خیانت بعد انک خدا وند تعالی بصلاح آورد و را بشریعت شعیب
نبی علیه و بیان دین و شریعت ذلکم خیر لکم ای ذلک الذی ذکرنا لکم من اداء حق الله
تعالی و حق العباد خیر لکم من الکوز و الخیانت ان کنتم مؤمنین اگر خواهید گروید

قوله تعالی ولا تقعدوا بکل صراط توعدون

و ایشان را بخیانت کردن بکیل و وزن عادت بود در بازارها و دیگرشان عادت
بود و راه داری کردن در بیابان چنانک نهی کردشان از خیانت بکیل و وزن
در شهر نهی کردشان از قطع طریق در بیابان چنانک در سورة المائدة اول نهی کرد
از دزدی نهان بقوله السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و بر عقبه وی نهی کرد
از ستدن مال بقهر و آشکارا در بیابان بقوله انما جزاء الذین یحاربون الله
و رسوله کذلک هینا از هر دو نهی کردشان گفت بر راهها بدزدی منشینید
که مردمان را برسانید و مال بستانید روا بود که منشینید بر رهها تا باز دارید
گروندگان شعیب را از گروش چنانک اهل مکه شعب‌های مکه را قسمت کرده
بودند و مکه را دوازده راه بود بهر راهی کسی نشانده بودند تا اگر کسی
بیامدی بسوی مصطفی علیه السلام ایشان زشت گفتندی و باز داشتندی این قوم
شعیب همین کرده بودند این آیة آمده و لا تقعدوا بکل صراط توعدون
منشینید بر راهها تا بترسانید شان قوله تعالی وتصدون
عن سبیل الله من آمن به و تبغونها عوجا
واذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم
وانظروا کیف کان عاقبة المفسدین

باز دار / و طلب می کنید / کژ بی

و باز دارید از دین خدای انرا که بگروه د بوی و تبغونها عوجا و می جوید

و همی جوید کژی در دین خدای عز و جل یعنی بطلان وی می جویید تا بماند
گرویدن یعنی هم خود نگروید و دیگران نیز باز دارید و ذکروا الآیة و یاد کنید
منت خدای را بر خود که ضعیف بودید و بعدد اندک بودید شما را قوی کرد بمال
و بعدد بسیار گردانید انک ضعیف را قوی تواند کرد و قوی را هلاک
تواند کردن و اگر خواهید بنگرید بدان مفسدان کی پیش از شما بودند
هم بعدد و قوت و مال پیش از شما بودند بنگرید بعاقبت کار ایشان
و در ابتدا در حال هیچکس بوی نگرویده بود و شعیب علیه السلام بود جای
یکی با یکه و قصه وی بجایگاه وی یاد کنیم ان شاء الله تعالی دوم بعد یعنی
و شعیب علیه السلام از مدین بود و است و تبار وی بسیار بوده بعد از آن کی
لوط پیغامبر آن سخن بگفت که لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن
شدید هر پیغامبری را خداوند عز و جل بقومی فرستاد و از بسیاری تبار
وی بود که گفتند یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنریک فینا
ضعیفا ما ترا بنفس ضعیف می بینیم در میان خود و لولا رهطک
لرجمناک و اگر حق و حشمت تبار تو نیستی بسنگ بکشتمی ترا و ما انت
علینا بعزیز و کشتن بر ما دشوار نیست و شعیب علیه السلام در بسیار
نماز بوده است تا گفتندش اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد
اباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء ای شعیب خواهم حرام
خورم خواهم حلال خورم مال مال است ترا چه و هیچ کس بوی
نگرویده بود تا شبانی گوسفندان دختران او را بایستی
کردن تا موسی علیه السلام بروی آمده و شبانی وی ساخت کردن

اگر نبودی گروه تو

الا نمازتو می
انبکی که کلمه
می پرستندی پدران

وبعد از آن بعضی بگرویدن از باقی طعن میکردند گرویدگان را و میگفتند
که برحق مایم که عدت و قوت و مال ما راست اگر شما برحق بودی فضل شما ن
بر ما پدید آمدی این آیه آمده قوله تعالی وان کان طائفة
منکم آمنوا بالذی ارسلت به وطائفة لم یؤمنوا
فاصبروا حتی یحکم الله بیننا وهو خیر الحاکمین
بگو یا شعیب اگر گروهی از شما بگرویدند بانک من بوی فرستاده شده ام و گروهی
نگرویدند و فضل گروهی بدیگان می پید [illegible] برنا گرویدگان صبر کنید که کار عاقبت
دارد فاصبروا الآیة صبر کنید تا بعاقبت خدای تعالی حکم کند میان بعذاب
و هلاک [illegible] بنجاة و رستگاری ما نیم بدنیا و هم باخرت و وی بهترین حکم
کنندگان است قوله تعالی قال الملأ الذین استکبروا
من قومه لنخرجنک یا شعیب والذین آمنوا معک
من قریتنا او لتعودن فی ملتنا قال اولو کنا
کارهین ه گفتند آن سران و بزرگ منشان از قوم وی ما برون کنیم ترا
ای شعیب و آنان را که بگرویدند بتو ازین ده ما او لتعودن فی ملتنا یعنی او لتد
خلن فی ملتنا تاویل عود بحق وی ظاهر است یعنی تا باز گردید دیگر بار بکیش ما بحق
شعیب تاویل بمعنی ابتدا است یعنی لتدخلن بدا او لتصیرن و نظیر این چنانست
که خدای گفت عز وجل حتی عاد کالعرجون القدیم یعنی صار و عود بگویند
بمعنی تو اند لا مدن لخنا جهما اخراج بگویند یعنی نگاه داشتن در نا امده را کقوله
یخرجهم من الظلمات الی النور چنانکه نزع بگویند بمعنی قطع و منع را کقوله
وتنزع الملک ممن تشاء کذلک هنا شعیب هرگز در کیش بوده بود معنی
آنست که یا بملت ما درآیی یا برون کنیمت شعیب گفت علیه السلام اولو کنا
کارهین اهر چند ماکاره باشیم ما را بعجز و جبر و جبر بملت خود در آرید

قد

اگر باز گردیم ما

ای من العذاب
بالله

قوله تعالی قد افترینا علی الله کذبا ان
عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها
وما یکون لنا ان نعود فیها الا ان
یشاء الله ربنا وسع ربنا کل شیء علما
قال شعیب
علی الله توکلنا ربنا افتح بیننا وبین
قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین

آشکاره ما دروغ گفته باشیم بر خدای عز وجل اگر با ملت شما درآیم بعد ... ما را خداوند
عز وجل برهانید یعنی نگاه داشت از کیش و گرامی کرد باسلام وما یکون لنا ان نعود بالله
فیها و سزاست و روا نیست ما را که ما درآیم بملت شما الا ان یشاء الله
ربنا مگر تقدیر و حکم خدای عز وجل این بوده باشد که ما درآیم بملت شما و این
از مومنان قوم شعیب اخبار است از خوف خاتمت و خوف خاتمت بر قوم
شعیب روا بود اگر بحق شعیب تاویل کنی کو وی سر این مومنان بود
الا ان یشاء الله تعلیم و تنبیه را بود و مثل این از انبیا روا بود کما قال ابراهیم
صلوات الله علیه واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام و کما قال یوسف
صلوات الله علیه توفنی مسلما و زوال ایمان بر ایشان نبود و لکن این گفتند
برای تنبیه و تعلیم قوم را گفتند تا قوم گویند که وی ایمن است چنین
دعا میکند و می ترسد که عاقبت با خطر است او لتر که ترسان
که باشیم و با تضرع و زاری وسع ربنا کل شیء علما و رسیده است
خداوند ما بعلم همه چیزها ای و دانا تر است که عاقبت کار
ما چه خواهد بود و قیل الا ان یشاء الله ربنا و قد شاء الله

ان يكون عاقبة الانبياء و عاقبة المؤمنين خيرا وامنا لا يطلع عليه احد الا هو سبحانه
الا الله تعالى على الله توكلنا ما توكل بر خداي كردم ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق
يا رب حكم كن ميان ما و ميان قوم ما براستي و مراد از حق نصرت است وانت
خير الفاتحين اي الحاكمين كه تو بهتر حكم كنندگاني قوله تعالى
وقال الملأ الذين كفروا من قومه لئن
اتبعتم شعيبا انكم اذا لخاسرون
كفتند انا سران قوم وي كه كرويدكان را لئن اتبعتم الآية اگر شما متابعت
كنيد مر شعيب را شما از جمله زيان كاران باشيد هم در دنيا كه روي از حرام
خوردن و كرفتن باز ميدارد و هم در اخرت كه دين پدران را خلاف كنيد
جون پند شعيب بپذيرفتند و از كفر و خيانت حذر نكردند خداوند
عز و جل عقوبت كردشان با واز جبرئيل عليه السلام قوله تعالى
فاخذتهم الرجفة فاصبحوا في دارهم
جاثمين جون جبرئيل عليه السلام بانك كرد بكرفت شان لرزه
عذاب و اتشي بيامد با واز و هم را بسوخت و برجا بمردند
فاصبحوا الآية كان لم يغنوا فيها والجثوم هو البروك على الركب
يعني هم بروي درافتادند و هم بمردند كويي كه هركز نبودند الذين
كذبوا شعيبا كان لم يغنوا فيها
الذين كذبوا شعيبا كانوا هم
الخاسرون ايشانك شعيب را دروغ زن داشتند
ايشان زيان كاران بودند جون فرزده عذاب دررسيد شعيب

يعني اكر بشعيب بكرويد هم آيند زيان كاران باشيد

در سراي خود

كويا كه خلاصه نشدند از ان عذاب

شعيب روي بكردانيد و كفت فتولى عنهم وقال يا قوم
لقد ابلغتكم رسالات ربي ونصحت
لكم فكيف آسى على قوم كافرين
آنچه بر ما بود با قوم كزارديم وحي خداوند بشما رسانيدم پند داديم و نصيحت كردم كافر شديد
باعلم حق من جكونه غم خورم و اندوه خورم بر هلاك شان كافران
وما ارسلنا في
قرية من نبي الا اخذنا اهلها بالبأساء و
الضراء لعلهم يضرعون نفرستادم در هيچ شهري پيغمبري
كه ان قوم مفسد بودند بر كفر و مخالفت تا بكرفتم اهل ان شهر را بالبأساء
والضراء بأساء رنج و سختي بود والضراء رنج و بيماري بود يعني بكرفتم ايشان هم
بنقصان مال و هم بنقصان تن جرا لعلهم يضرعون تا زاري كنند و بر كردند و پند كيرند
بلا آمد و تضرع و زاري باشد با بلا امده باز كردد و ان بلا رنج و نقصان مال عذاب
ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة حتى عفوا
وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء فاخذناهم
بغتة وهم لا يشعرون يعني ما دران حال هلاك نكرديم شان
لكن بدل كرديم تنكي را بفراخي و نعمت و نا ايمني را با ايمني و بيماري را بتندرستي جراحتي عفوا تا
بسيار شدند هم بعدد و هم بمال رسول ميكفت شان كه پند كيريد و اين نعمت را شكر كنيد
ايشان جواب دادند قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء كفتند اين بلا و محنت
مارا از كشت روزكار رسد پدران مارا همچنين بوده است كاه قحط بود
كاه فراخي بود كاه صحت بود بكاه بيماري كاه غم بود و كاه شادي جون بناسپاسي
و كفر پاي فشردند فاخذناهم الآية و ايشان ندانسته اند كه ايشان را درين
حال بخواهم كرفتن ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا

بر خداي تعالى

دانا با خبر نبودند

عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا فاخذنا
ناهم بما كانوا يكسبون ۝ انكاه خداوند مىكويد عز وجل اكر اين
اهل شهرها بكروندى برسولان من و التقوا من الشرك و الخلاف و از شرك و نا كندنى و ناشايسته
كنندى و روا بودى كه شهرى را قريه كويند كه اشتقاق وى از جمع است كه عرب
كويد قريت الماء في الحوض اي جمعته لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض بكشادمى
بر ايشان درهاء اسمان بباران و زمين بنبات و بركات اينست فراخى روزى و ايمنى و لكن
كذبوا الاية و لكن پيغامبران را و ايات و معجزها را دروغ زن داشتند لاجرم بكرفتيم
شان بكيب بدما راما كس كينه بنود انجز كنيم مجازات فعل ايشان كنيم افامن اهل
القرى ان ياتيهم باسنا بياتا وهم نائمون ۝ يا ايمن شدند اهل
شهرها كه بيايد عذاب من بايشان شبيخون و ايشان خفته كه اغلب عذابها شب
امده است وقت غفلت ايشان او امن اهل القرى ان ياتيهم
باسنا ضحى وهم يلعبون ۝ يا ايمن شدند اهل شهرها كه بيايد عذاب
من بايشان بوقت چاشتگاه و ايشان ببازى مشغول يعنى در تصرف دنيا
افامنوا مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم
الخاسرون ۝ يا ايمن شدند از عذاب ما ناكاه كرفتن ما و مكر از او ميان
تلبيس چيزى تظاهر و باطن ديكر پيدا آيد و اين در وصف خداى نيست و لكن مكر
از وى كرفتن ناكاه بود فلا يامن مكر الله الاية ايمن نباشند از ناكاه كرفت
خداى مكر زيان كاران يعنى كافران او لم يهد للذين يرثون
الارض من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم
برسانيم ايشان را   مهر كنيم
ونطبع على قلوبهم فهم لا يسمعون
اين در حق عصيان مصطفى است عليه السلام او لم يهد پيدا نكرد خداوند عز و جل انكسانرا
كه زمين را ميراث كرفتند بپاسنيدن از بعد هلاك ان قومها يعنى بعضى را بغرقه
و بعضى برق و بعضى را بسنك ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم اكر بخواهم

بسيار هم

بسيار هم شان بكناهان ايشان اى بكيريم شان كه معهود كرا بكيريم و يافته باشند و نطبع   و مهر كنيم
على قلوبهم و اكر بخواهيم ختم كنيم بر دلهاء ايشان فهم لا يسمعون ايشان حق نشنوند
معنى وى انست كه بعضى ميكفتند كه مصطفى حق است و ليكن بسبب تبرا بكرويم
خداوند عز و جل كفت بشنوى اين ثبات و اصرار بر كبر دلشان بجاى بلى
كروه كه نكروند و اين همان كروه اند كه خداى عز و جل كفت ختم الله على قلوبهم   بميشكى ۲۱
تلك القرى نقص عليك من انبائها ولقد جاءتهم
رسلهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذ
ازبيان ايشان
بوا من قبل كذلك يطبع الله على قلوب الكافرين   بچيزى كه دروغ   بى بنودند
انكاه مصطفى را كفت اين شهرها كه قصه كرديم بر تو از خبرها ايشان و امده بودند   از مردم كه بيشى از ايشان بودند يعنى بدران اين نكرويدند
بايشان رسولان ما با بيان و حجت و پيداى فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا من قبل
نبودند اهل ان شهرها كرونده بدانك دروغ زن داشتند ان قرن كه
پيش از ايشان بودند يعنى همچنانك بدران ايشان نكرويدند و روا بود
كه مخاطبان قوم مصطفى باشند كه نكرويدند از كافران پيشين كذلك يطبع
الله الاية همچنين ختم كند خداوند عز و جل دل كافران   ايشان را
وما وجدنا لاكثرهم من عهد وان وجدنا اكثرهم   بيشترين از
لفاسقين يا محمد ما نيافتيم بيشترين از كافران را بر عهد يعنى عهد يوم ميثاق   اى نيافتيم
كه همه ان روز عهد كردند كه خداى را بشناسند و او را پرستند و ان
وجدنا الاية اى ما وجدنا اكثرهم الا فاسقين نيافتيم بيشترين ايشان را
مكر فاسقان و كافران و قيل ما وجدنا لاكثرهم من عهد روا بود كه اين
عهد انبيا بود كه همه پيغامبران عهد كرده اند با قوم خود بكروش محمد عليه السلام

خداوند گفت بیشتر را مخالف این عهد یافتیم و لفظ یافت متشابه
است که وجود از بعد فقد گوید این وصف بر خداوند روا نبود پس معنی
وی آنست که وجود در کلام عرب عبارتست از حال و وصف چیز کاهو
ای نبودند بیشتر ایشان بر وفا عهد ثم بعثنا من بعدهم موسی
بایاتنا الی فرعون وملائه فظلموا بها فانظر کیف
کان عاقبة المفسدین باز معین کرد گروهی را از شکنندگان
عهد و آن قوم موسی بود گفت بس فرستادیم از بعد ایشان موسی را بآیات
ما و آن نه آیه بود العصا والید البیضاء والسنین والطمس والطوفان
والجراد والقمل والضفادع والدم الی فرعون وملائه بفرعون و قوم وی جور کردند
فظلموا بها ستم کردند بآیات ما ای کافر شدند بوی یعنی ناشناختند
حق او را چون حق کسی نشناسی بروی ستم کرده باشی فانظر یا محمد کیف
کان عاقبة المفسدین بنگر انطاهر وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب
العالمین بگفت موسی فرعون را از بعد آنک از مدین بمصر آمده و دعوت
آشکارا کرد بگو نشنک فرعون در آمده گفت یا فرعون من رسول رب عالم
فرعون گفت عمر موسی را که تو دروغ میگوئی که رسول رب عالم
موسی گفت حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق واجب بر من است
بدانک بگویم بر خدای عزوجل مگر راست وقال موسی یا فرعون
انی رسول من رب العالمین حقیق علی ان لا اقول

پس فرستادیم
بعد از ایشان
موسی را علیه السلام

پس بفرست بنی اسرائیل را با من

علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی
بنی اسرائیل قال ان کنت جئت بآیة فات بها
ان کنت من الصادقین آورده ام بشما پیدائی و معجزه بر صحت نبوت
من فارسل معی بنی اسرائیل دست کوتاه کن از بنی اسرائیل و بنی
ایشان قبطیان این بنی اسرائیل گروه کرده بودند چنانک گفت و جعل
اهلها شیعا گروهی را بکشتی و رزی و گروهی را بکار گرفته بودند
فرعون جواب داد دشمن ان کنت الایة اگر آوردی آیتی بیار اگر راست
گوئی نا هی موسی علیه السلام عصا بفکند فالقی عصاه
فاذا هی ثعبان مبین
ونزع یده فاذا هی بیضاء
للناظرین مار عظیم گشت ونزع یده و دست راست
زیر دست جیب او را ورد بیرون آورد نورانی سفید براست چون آفتاب بنگریدند کانها
کان قال البیضاء من غیر سوء ذکره بعض التفاسیر مار [illegible]
دراز که وی دهان باز کرده و آنک گویند قصد فرعون کرد [illegible]
از موسی علیه السلام فریاد خواست درست نیست که این آیة بود
نه بجبر اسلام آوردن واجب باشد بود ابتلا در وی باید بود چون بدید
بیان

فرعون گفت ان اشراف قوم خود را که گرد وی در بودند ان هذا لساحر علیم این
موسی جادوی استاد است قال الملأ من قوم فرعون ان
هذا لساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم
فماذا تأمرون میخواهد تا بجادوی شما را بیرون کند از زمین شما
از زمین مصر چه فرمائید تدبیر چیست و این رد است و تناقض بر ان دعوی خدائی
او را اگر خدا بودی دیگران را کوید چه فرماید جواب دادند قوم
وی قالوا ارجه واخاه وارسل فی المدائن حاشرین
یأتوک بکل ساحر علیم وجاء السحرة فرعون
قالوا ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین
ای احبسه واخاه باز دار او را و برادر او را و کس فرست بشهرها
تا جمع کنند جادوان را و عجب قرن چندان جادو بوده است که در قرن
موسی علیه السلام و خداوند عز و جل معجزه هر پیغامبری از جنس معانی
ملت قوم وی داده است چنانک بزمانه عیسی علیه السلام پزشکان
بسیار بودند معجزه داد او را که همه پزشکان عاجز شدند کذلک بزمانه
موسی علیه السلام و بعهد مصطفی علیه السلام فصحا بودند قرآن معجزه دادش
که همه بوی عاجز شدند کذلک بزمانه موسی علیه السلام جادوان اغلب
بود معجزه دادش خداوند تعالی که دایم باوی بود ان یکی عصا و دیگر ید
بیضا و میان این دو روایه هیچ مدتی نبوده است هر دو بیکبار بوده
است اورده اند جادوان را بر روایتی هفتاد و بر روایتی دوازده
هزار و بر روایتی هفتاد هزار و الاول اصح یأتوک بکل ساحر علیم

تا بیارند

تا بیارند بتو همه جادوان دانا وجاء السحرة فرعون امدند این جادوان با
بفرعون قالوا ان لنا لاجرا الایه گفتند ما را مزدی باشد اگر ما غلبه کنیم با
قال نعم وانکم لمن المقربین فرعون گفت هست مزد نیز دهم گفتند
چیست گفت انکم لمن المقربین شما را نزدیک بخت ذکر نه بعض التفاسیر
اگر ملک و ولایت همه عالم شان وعده کردی بدان محل نبودی نزد ایشان که او
خود وعده کرد شان داشتند که هر که قربت خود ملک یافت هم یافت
فرعون هفتاد خروار چوب و رسن و بر روایتی سیصد کم و بیش گویند گرد اوردند
و شبه ماری عظیم ساختند میانه کاواک سیماب در میان ریختند و افتاب
بر سیماب تابید روان گرد چون تمام شد تفکر کردند گفتند بنگریم اگر باطل
است مستغلب و اگر حق است مستنا بود نظر و تفکر در آیة بر آدمی فریضه است
چون این فریضه بگذارد خداوند تعالی بمبارکی گذاردن فریضه بقبول حق
توفیق دهد شوم ایشان نظر و تفکر بجا آوردند و وعده نهادند بیرون اییم
گفتند یوم الزینة روز عید که روز جمع بود امدند و خلق عالم بنظاره امده جادوان
گفتند قالوا یا موسی اما ان تلقی واما ان نکون نحن الملقین
قال القوا فلما القوا سحروا اعین الناس واسترهبوهم
وجاؤا بسحر عظیم
تو افکنی نخست یا ما افکنیم موسی را حرمت داشتند گفتند یا موسی
امر هست بر سبیل رضا موسی گفت بل القوا به که شما افکنید و این
افکندن شما نخست معنی انست که یک راه چاره نیست که بخواهید
افکنید نظیر وی چنان است که قصه پسران
ادم یاد کردیم هابیل و قابیل گفت انی ارید ان تبوء باثمی واثمک
فتکون من اصحاب النار این بگراه که قصد کرده بکشتن من من باری
نکشم ترا تا تو کشنده مرا با بزه کشتن من بازگردی و این دوست تر ازان

دارم که من ترا نگشم ببنزه من باز کردم وکذلک هٰهنا فلما القوا سحروا
اعین الناس چون بیفگندند جادوی کردند چشمهای مردمانرا یعنی تلبیس
کردند بکر بود و دیگر نمودند واسترهبوهم ای ارهبوهم و بترسانیدند مردمانرا
وجاوا بسحر عظیم جگونه عظیم بود که خداوند عزوجل بزرگی موصوف کند معنی
فاوجس فی نفسه خیفة موسی ترسی در دل گرفت که بدیدانرا قوله تعالی
واوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف
ما یافکون فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون
فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین والقی السحرة
ساجدین
وحی کردیم بموسی بیفکن عصار بیفگند فاذا هی تلقف
ما یافکون همی بکیا رفرو خوردهم جادووبرا که بدروغ ساخته بودند
فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون بید اشد حق وحق بذکرو وقوع یاد کرد
زودی را و باطل شد سحر ساحران که ساخته کردند فغلبوا هنالک
الایة غلبه کرده شدند جادوان همانگاه برگشت فرعون و قوم وی
خوداران برگشته اند بیای می نخواهد معنی انست که نا امید گشتند
وخوار گشتند و بی مراد باز گشتند چون سحر جا بدیدند زود
بسجده رفتند چنانکه گفت والقی السحرة ساجدین وانما ذکر
الالقاء لانهم لسرعة ما سجدوا کانهم القوا گفتند قالوا
امنا برب العالمین رب موسی
وهارون قال فرعون امنتم به
قبل ان آذن لکم ان هٰذا لمکر

مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها
اهلها فسوف تعلمون ه گرویدیم برب عالم
ای فرعون را میخواهد بدین رب عالم گفتند تو که باشی رب موسی ا
وهارون را میخواهد فرعون گفت آمنتم به قبل ان اذن لکم بگروید
بوی پیش از انک من دستوری دادمی تان ان هٰذا لمکر مکرتموه فی المدینة
الایة این مکریست که شما ساخته اید درین شهر تا بیرون کنید ازوی
اهل او را فسوف تعلمون زود که بدانید انچه با شما کنم گفتند چه کنی
لاقطعن ایدیکم وارجلکم من
خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین قالوا انا الی
ربنا منقلبون وما تنقم منا الا ان امنا بایات
ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا
مسلمین ه دست و پای تا بخلاف ببرم ای دست راست و پای چپ ثم لا
صلبنکم اجمعین باز بدار و کنم تا ذهم سحره جواب دادند لا ضیر انا الی ربنا منقلبون
ما بخداوند خویش باز گردنده ایم وانچه تو با ما میکنی بکینه ان که ما بگرویدیم بایات
خداوند چون بیامد بما ضایع نیست انما تقضی هٰذه الحیوة الدنیا تو را دست بر ما چندان است که جان
هیچ ضایع نیست انما تقضی هٰذه الحیوة الدنیا ترا دست بر ما چندانست که جان
در تن ما است ما بخداوند باز میگردیم که قدرت وی بر ما بزرگ است نیست
وازپس مرگ همان دست و پای ایشان ببریده گرفتند وایشان بر یکدیگر میپنداشتند
میکردند ودران حال دعا و زاری میکردند و هم خاتمت بخورند و میگفتند ربنا
افرغ علینا صبرا ای خداوند ما صبر بما فرو ریز تا ما فزع بلا جزع نکنیم و ما را مسلمان
میران همچنین که مسلمانیم اکنون وقال الملا من قوم فرعون

تا در زمین فساد کنند

الا ان موسی و قومه لیفسدوا فی الارض
ویذرک وآلهتک قال سنقتل ابناءهم
ونستحیی نساءهم وانا فوقهم قاهرون

گفتند گروهی از سران قوم فرعون مر فرعون را که بگذاری می مانی موسی علیه السلام و قوم او را
تا فساد کنند در زمین و بگذارند ترا و پرستش خدایان ترا ایشان فساد می داشتند
ای موسی و هارون ایشان را بوی میخواندند که امیر الله تعالی در زوی اقبل موسی ولیده ربه
الی قوله وان یظهر فی الارض الفساد قال سنقتل ابناءهم ونستحیی نساءهم
فرعون گفت پسران شان بکشیم و دختران زنده مانیم خدمت ما را وانا
فوقهم قاهرون ما قاهریم بر ایشان دست دست ما است وایشان مقهور ماانده حرف
بکشتن گرفتند بنالیدند بموسی قوم او موسی گفت علیه السلام

قال موسی لقومه استعینوا
بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من
یشاء من عباده والعاقبة للمتقین

یاری خواهید از خدای عز وجل و بر اینچنین استعانت صبر کنید و یاری خوا
کار را نجات و رهایی از ذل و قهر فرعون وکسی از شما ن نومید بر نگشته است
موسی و هارون علیهما السلام گردند بهلاک فرعون خدای عز وجل اجیبت
دعوتکما فاستقیما اجابت کردم دعاء شما را برهای استقامت باشید
ان الارض لله موسی گفت علیه السلام یا قوم زمین مر خدای را است عز وجل
یورثها من یشاء الآیة میراث دهد این بنده کان خود از اکه خواهد
وعاقبت نیکو مر متقیان را است قالوا اوذینا من قبل ان
تاتینا ومن بعد ما جئتنا قال عسی ربکم ان یهلک

و باشند کان زمین گرداند شما را در زمین

عدوکم ویستخلفکم فی الارض
فینظر کیف تعملون

بنی اسرائیلیان بموسی
بنالیدند گفتند یا موسی مرا می رنجانیدند پیش آنکه بما امدی یعنی از آنکه
بمدین رفتی و از بعد آنکه از مدین باز امدی موسی علیه السلام گفت عسی ربکم ان
یهلک عدوکم الآیة وعده کرده است خداوند عز وجل که هلاک کند دشمنان شما را
و باشند کان زمین گرداند شما را بدل ایشان تا ببیند که شما شکر نعمت بجا آرید
و کفر کنید این دیدن دلیل نکند بر حدوث رویت بلکه بر حدوث بود
رویت این است از شما میدانند بوده کردار شما بوده اید

ولقد اخذنا
آل فرعون بالسنین ونقص من الثمرات
لعلهم یذکرون فاذا جاءتهم الحسنة
قالوا لنا هذه وان تصبهم سیئة یطیروا
بموسی ومن معه الا انما طائرهم عند الله
ولکن اکثرهم لا یعلمون

موسی علیه السلام وعده شان بهلاک دشمنان مقدمه ان هلاک قحط و تنگی
بوده است گفت بدرستی و راستی که بگرفتیم قوم و تبع فرعون را بقحط و نقصان
میوهها تا پند گیرند نگرفتند هلاک بکردیم شان درین حال محنت قحط
بل که تنگی بر داشتیم و بدل تنگی فراخی آوردیم ایمنی فاذا جاءتهم الحسنة
قالوا لنا هذه چون بیامد بایشان فراخی و ایمنی بایستی که شکر کردندی
و بگرویدندی نگرویدندی گفتند ما را این می بود گاه تنگی و گاه فراخی
وقیل قالوا لنا هذه ما سزای این نعمت و فراخیم وان تصبهم
سیئة واگر رسیدی ایشان را قحط و تنگی شوم داشتند بموسی و من معه

اختروا فال بد گرفتندی بموسی و بکر و بدکان وی گفتندی این از شوم
وی است و یاران وی است و عرب را عادت بوده است که چون بسوی
کاری خواستندی رفتن بیرون آمدندی چون از راست یا از چپ
مرغی بر پریدی که آنرا بفال نیک نداشتندی چون بند و عکه و مانند وی
برگشتندی چون سعد و نحس به پرنده میداشتند اضافت
کرد نحس را بپرنده گفت الا انما طائرهم الآیة بدانید که سعد و نحس
نزد خداوند است عز و جل ولکن بیشترینه ایشان ندانند **وقالوا**
مهما تاتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لک
بمؤمنین آنگاه گفتندی موسی را هرگاه بیاری بما آیتی و قحطی و غیر وی
تا جادوی کنی ما را بوی ما بتو نخواهیم گروید **فارسلنا علیهم الطوفان**
والجراد والقمل والضفادع والدم آیات
مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما
مجرمین ه از بعد آنک قحط فرستادیم بکروید ند بلا دیگر فرستادیم
در خزینه ما بلا ها بسیار است فرستادیم برایشان طوفان یک هفته پیوسته
باران گرفت شدی کردند که باران آمده چندان بلا است که خانها
ویران همه با آب شدند سوی فرعون آمدند که ما را فریاد رس گفت سرای
من ببینید که چگونه پر آب است از من تا ان هیچ نیاید بر موسی روید
که این بجادوی وی است آمدند بر موسی صم گفتند یا موسی ادع
لنا ربک بما عهد عندک گفتند یا موسی بخوان از بهر ما خدای را بدان عهدی
که او را است با تو خداوند را عز ذکره با هر مؤمنی عهدی است و هر بنده
را با خداوند عز و جل عهدی است و بیانه قوله تعالی اوفوا بعهدی
اوف بعهدکم **ولما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسی**
ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن

کافران گفتند
هرگاه که بیاری بما آیتی
وفا کنم عهد
تا وفا کنم عهد شما را

کشفت عنا الرجز (عذاب) **لنؤمنن لک ولنرسلن معک بنی اسرائیل فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون**
اگر باز بری و برداری از ما این عذاب را ایمان
آریم بتو و بنی اسرائیل بلکه بگسیم فلما کشفنا عنهم الرجز چون موسی دعا کرده یک هفته
باران باز استاد باز عهد را بشکستند چون یکماه بگذشت باز عذاب
دیگر آمده و آن آن بود که چون آسمان گشاده شد و عالم خرم شد و گیاه
و سبزی برست گفتند ما طوفان را عذاب پنداشتیم خود سبب
فراخی نعمت ما بوده است نعمت برسید نزدیک آمده خداوند تعالی ملخ
فرستاد تا همه پاک بخوردند آمدند سوی فرعون گفت از ملخ کشت و باغ
من برست فرعون گفت سوی موسی روید آمدند و گفتند یا موسی ادع
لنا ربک الآیة موسی دعا کرد خداوند تعالی باد را فرستاد و ملخ را بدر
برانداخت نگرویدند و عهد بشکستند از بعد یکماه خداوند عز و جل قمل را فرستاد
از هر چه از ملخ باقی مانده بود بخورد و هر چه وی نخورد باغ کنده شد باز
آمدند بسوی فرعون که فریاد رس از من چند روز باند هیچ نماند باز قحط
افتاد گفتند زشت و باغ من زشت گفت از من هیچ نیاید سوی
موسی روید و گفتند یا موسی ادع لنا ربک این بار بگرویم و خلاف
نکنیم دعا کرد خداوند عز و جل بادی فرستاد همه را و همه را بدریا انداخت
خلاف کردند و عهد بشکستند از بعد یکماه خداوند عز و جل ضفادع
فرستاد چون بامداد برخاستندی جای خواب و خانه و کوی و بام
و بازار و صحراها همه یکدیگر با لا چغز گرفته بود و او انبه پر چغز شده
بودند خفت ماندن جای ایشان نه خاست از چغز باز آمدند بسوی فرعون

دیدند سرای وخانه وی بر جفر باز امدند بسوی موسی و عهد کردند موسی دعا
کرد باد امده و بدریا راند عهد بشکستند از بعد یکماه خداوند عز و جل بلا دیگر
فرستاد اب شان خون کرد اینداسرایل اب خوردی ازان جانب اب بودی
و بسوی قبطی خوردی خون شدی جون بسرای فرعون رفتند او را همین حال امدند و هر یکی
ازین ایات یک هفته می داشت واز بعد یک هفته خداوند تعالی بدعا موسی بر داشت
قوله تعالی ایات مفصلات ایات جدا کرده میان هر ایتی بپایی کرد مار و عصا و ید
بیضا علی ما ذکرنا این ایات مفصلات بفرستادیم فاستکبروا تکبر کردند و بودند قوم
مجرمین یعنی کافر قوله تعالی ولما وقع علیهم الرجز جون فرود امده بایشان عذاب قالوا
یا موسی ادع لنا ربک گفتند یا موسی بخوان خدای ترا از بهر ما بدان عهدی که ورا است
نزد تو اگر باز بری از ما این عذاب را ما بگرویم بتو باز دهیم بتو بنی اسرائیل را فلما
کشفنا عنهم الرجز جون برداریم ازیشان عذاب را الی اجل هم بالغوه تا اجلی که حکم کردیم
که ایشان را انجا بهمه رسیدن بود تا بوقت مرگ ایشان اذا هم ینکثون همی ون عهد
ایشان بشکستند فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم بانهم
کذبوا بایاتنا وکانوا عنها غافلین ۞ انصاف غا
ستدیم ازیشان غرق کردیم همه را بدریا بانکه دروغ زن داشتند ایات را
وازین ایات غافل بودند واورثنا القوم الذین
کانوا یستضعفون مشارق الارض
وتمام گو سخن ومغاربها التی بارکنا فیها وتمت کلمة
ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا بود و در گاری تو که وعده نیکی کرده بود
ما کان یصنع فرعون وقومه و هلاک کردیم ما
وما کانوا یعرشون ۞ و میراث دادیم ان قوم را
بنا کرده بودند از خانها

دامون

که معمور بودند و زیبا بودند در وقت فرعون یعنی مشارق و مغارب مصر را
یعنی مصر با همه حوالی وی از زمین که ما برکت کردیم در وی بفراخی و نعمت وایمنی و قبلگه
بود نا انبیا علیهم السلام انجا که مقام انبیا و زاهدان است وتمت کلمة ربک
الحسنی وتمام شد وتمام شد وعده خداوند تو وعده نیکو من بنی اسرائیل
بدان صبری که کردند ای ان وعده نصرت تمام کرد که موسی را گفته بود استعینوا
یاری خواهید بالله واصبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه و هلاک کردیم انچه فرعون و فر
بخدای تعالی و صبر کنید عونیان کردند وما کانوا یعرشون وانچه بنا کردند
وجاوزنا ببنی اسر
ائیل البحر فاتوا علی قوم یعکفون علی
اصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم
الهة قال انکم قوم تجهلون ۞ وجون بگذرانیدیم بنی
اسرائیل را بدریا بیامدند بقومی که مقیم بودند و دادیم بر عبادت بتانی که ایشان را
بودند قوم موسی بدیدند ایشان گفتند یا موسی ما را خدای کن چنانکه ایشان را است
خدایان موسی چه جواب داد و گفت انکم قوم تجهلون جاهل مردمانید شما خداوند
تعالی و دشمن را هلاک کرد و زمین ملک ایشان بشما میراث داد شکر این
نعمت چنین میکنید اید جاهل قوم اید و با هل جز مدارا چه روی انگاه میگوید
گفت شان ان هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل ما کانوا
یعملون ۞ یا قوم اینها هلاک خواهند شدن ما هم ای با هم فیه بدانچه ایشان
بوی اندر اند و باطل است انچه میکنند خدای یکیست وان الله الست
قال اغیر الله ابغیکم الها وهو فضلکم
علی العالمین ۞ گفت موسی بدون خدای بجویم شما را خدای استفهام
الف الستفهام است بمعنی نفی ای نجویم و وی برگزید و فضل نهاد شما را بر عالمیان زمان شما

چون نجات دادیم شمارا

عذاب می کنند

واذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم

یاد کنید چون برهانیدم تا ازگروه فرعون که می چشانیدند تا را سختی عذاب می کشتند
پسران تا نرا و زنده می ماندند دختران تا نرا و اندیدیم کریاد کردم برشما بلا ری
بود از خداوند شما بزرگ وقد استوفینا الکلام فیه فی سورة البقرة وواعدنا

موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین

خلیفه شو در امتی من

خداوند عزوجل موسی را علیه السلام وعده داده بود بدادن کتاب چون فرعون را
غرق کرد و قوم موسی علیه السلام بسلامت برستند تحقیق ان وعده را فرمود او را
امدن بطور بردن کتاب کفت وعده دادم ما موسی را بدادن کتاب از بعد سی
شبانروز هیچ نخورد و روزه بپوسته داشت چون بمیقات رسید مسواک کرد و فات
امده کای موسی مسواک چرا کردی اما علمت ان خلوف فم الصایم اطیب عند الله
تعالی من ریح المسک عندک و بفرمودش روزه داشتن ده روز دیکر ولکن این
دلیل مذهب امام شافعی است رحمه الله که بمذهب وی روزه دار را مکروهست
مسواک کردن و چنین کوید که مسواک بوی روزه دار را ببرد و لیکن نزدیک
ما سنت که مسواک بکرد و لیکن کیا ر کی است که انرا بر دندان بمالید فاما
عندنا السواک لا یزیل الخلوف و لکن یزیل التکبر الکراهیة وقیل وعده
خدا جل سی شبانروز بود ماه ذو القعده واتممناها بعشر اخبار است

از عشر ذی الحجه فتم میقات ربه اربعین لیلة تمام شد وعده خداوند وی جهل
شبانروز بود و نظیره قوله واذ وعدنا موسی اربعین لیلة چون برفت بکفت هارون را
اخلفنی فی قومی خلیفه من باشی در قوم من و بصلاح آر کار ها را و تیمار دارنده کارها
باشی و متابعت مکن راه مفسدان را

و نیکو دارنده کارها

ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی

چون بیامد موسی بمیقات ما و سخن کفت خداوند عزوجل
با وی و بروایتی بیست و چهار هزار کلمه شنوانید سخن بی واسطه و بروایتی هفتصد هزار
کلمه بشنوانید سخن قال رب ارنی انظر الیک قتاده کوید رضی الله عنه کی سمع کلامه طمع لعاره
چون خود را بکلام وی مخصوص دید و دیدار رب جایز دید چه هر چه موجود بود دیدنی
بود و دیدن وی بتوان بشاید از لحاظ طمع دیدار کرد کفت ای خداوند من بنمای مرا دیدار خود
تا به بینم ترا و همه انبیا و اولیا دیدار جایز داشتند و دلایل سمعی برین بسیارست
یحیی بن معاذ الرازی رحمه الله میکوید لو علم علم العارفون انهم لا یرون ربهم لذابوا فی الجنة لتفجات

سوختنی

حسرة و غما و ابو یزید البسطامی کوید رحمه الله که اکر خدای عزوجل دیدار
ازمن باز دارد چندانی فریاد کنم که دوزخیان را بر من رحم اید و یحیی
بن معاذ الرازی کوید رحمه الله الهی ما طابت الدنیا الا بذکرک ولا الآخرة
الا بعفوک ولا الجنة الا برؤیتک وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة خیلا
مسرجة ملجمة یرکبها المؤمنون فیزورون علیها الرحمن وقال النبی علیه السلام
بینا اهل الجنة فی الجنة اذ اسطع علیهم نور فاذا الرب جل جلاله قد اشرف
علیهم فلا یعطون فی الجنة شیئا اقر لعیونهم ولا اسر لقلوبهم من النظر
الی الله عزوجل فاذا احتجب عنهم بقی نوره و برکته فیهم و بریسیدند رسول اعم

ما حاجت نداریم

از این آیة که خدای گفت عز وجل واذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا گفتند
ملک کبیر چه باشد رسول گفت صلعم استیذان الملایکة وان انست که رسول
خدای عز وجل سوی مومن اید در بهشت یعنی فرشته و مر این مومن را هفتاد بار اورا
بار باید خواستن و بار نیابد حاجبان گویند ولی الله مشغول است و هر بار
پیش عرش رود باز نایافته تا هفتاد و یکم بار بسوی مومن اید و بار یابد آنگاه
طبقی پیش وی نهد از نور افریده و دستاری از نور بر سر وی افکنده این ولی خدای
عز وجل دستار بر دارد این باشد بر آن طبق نهاده چون بدست دید و نیم تنگ افتد
حوری پدید اید نقاب بسته هم بهشت از نور دیده وی روشن تر کرد د رقعه
بدست گرفته این مومن خواهد که نقاب فرو کند گوید نخست نامه برخوان من
خود آن توام نامه را بگیرد بر عنوان نامه نبشته باشد من الملک الذی لا
یزول ملکه الی الملک الذی من الحی الذی لا یموت الی الحی الذی لا یموت من
العزیز الذی لا یزال نامه را باز کند اندرون نبشته باشد عبدی انت شغلت
بالحور والقصور ونسیت لقاءنا زرنی فانی مشتاق الی لقائک پیغمبر
رضا باشد که هر کسی بچیزی راضی نباشد بوی مشتاق نباشد پس معنی
خبر چنان باشد که رضا ما آنست که ما را ببینی مومن چون نامه برخواند
حور را باندازد و قصد دیدار کند تا بدان مقام برسد که جای دیدار
است هیچکس اورا از دیدار خدای تعالی باز نتواند داشتن کدام
ملکی باشد ازین بزرگتر که رسول رب را به بنده هفتاد بار دستوری
باید خواستن و هر بنده را بدیدار خدای هیچ دستوری نباید و دلیل بر آن
که دیدار جایز است که موسی علیه السلام جایز دانست تا از خدای تعالی

بدعار خواست ولکن بدعار وعده نیست و وعده بدیدار فردا است با آخرت
تا گویند که حکمت اندر آن که خدای تعالی خبر نداد مر موسی را که وعده دیدار
فردا است آن بود که موسی دیدار خواست بدنیا تا سوال موسی حجت قاطع
بود سنیان را بر صحت رویت چون بر بنده فریضه است شناختن خداوند
تعالی بصفات سزاش اگر دیدار خدای تعالی جایز نبودی پس محال خواه
موسی بودی و دیگر اگر سوال دیدار جایز نبودی و دیدار حق نبودی و موسی بخواستی و موسی
علیه السلام مر خدای را تعالی نه بوصف شناخت بودی که آن صفت بر خدای تعالی جایز
نبودی و هر که خدا را نه بوصف شناسد که از صفت بر خدای تعالی جایز نبود کافر
بودی موسی را علیه السلام کافر باید گفتن تا دیدار بر دارند یا موسی را علیه السلام
پیغامبر باید دانستن و دیدار حق دیده و دیگر که خداوند عز وجل نگفت که لم ارنی
دیدنی نه ام بلکه گفت لن ترانی تو مرا نه بینی در دنیا زیرا که طاقت دیدار
نداری ای لن تقدر ان ترانی لانه قضیت الموت علیک ومن قضائی ان
لا من رانی لا یموت و نظیره لن تفعلوا ای لن تقدروا ان تفعلوا دلیل ذلک
انه بین الوقت والموضع الذی یری فی آیة اخری فقال للذین احسنوا
الحسنی وزیادة فالحسنی هو الجنة والزیادة هو النظر الی الله عز وجل
گفت ای موسی نه بینی که طاقت نداری ولکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی اگر خواهی که بدانی بکوه نگر کوه از تو قوی تر است
اگر کوه بر جای قرار یابد با تجلی من زود که تو نه بینی فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا وخر موسی
صعقا چون پیدا شد خداوند کوه و کوه را یعنی کوه را میز
کرداند تا معلوم کوه شد تجلی رب عز ذکره جعله دکا و خر موسی

یعنی اگر دیدار نبودی

صعقا تجلي در کوه را پاره پاره کرد یعنی ذات حق پیدا شد در کوه را موسی
جون پاره شدن کوه بدید و بیهوش افتاد جون کوه که قوي تر است طاقت
تجلي نداشت طاقت تا ندارد تو که امروز ضعیف تر از کوه طاقت دیدار
ما جون داري باش تا بقیامت اي تا ترا قوت دهیم و بجاي کردانم که بتواني
دیدن این وعده باخرت و بعضي از معتزله کویند تا بت الله علیم که این لن
بمعنی نفي تابید است و جواب کویم که لن بمعنی توقیت اید کما ذکر تا فی قصة
اهل الکتاب وهو قوله ولن یتمنوه ابدا یعنی مرگ ارزو نکنند و این لن
بمعنی توقیت است تا جون بدوزخ رسند مرگ ارزو کنند و نیز از مالک
شفاعت خواهند تا از خداي تعالی مر ایشانرا مرگ خواهد کما قال الله
تعالی ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک و بعضي نادانا کویند که موسی علیه السلام
دیدار از بهر قوم خواست نه از بهر خود و این خطا است که روا نبود
از موسی علیه السلام که از بهر قوم خداوند را عز و جل بچیزي وصف کند
که وي بدان وصف نباشد و نص قران دلیل است بر بطلان این قول که
موسی علیه السلام کفت رب ارني و نکفت رب ارهم و دیکر کفت انظر
الیک و نکفت ینظرون الیک و دیکر کفتش لن تراني و نکفت لن یروني
ثم قال الخصم ان موسی علیه السلام سال الروية قبل سوال قومه او بعده
فان قالوا قبله فقد زعموا انه لیسال احدا اجهل من موسی علیه السلام حیني
راي ما نزل بقومه ومع ذلک سال و بعضي کفته اند که مراد ازین سوال
قطع وسوسه خاطر بود کما في قصة ابراهیم علیه السلام رب ارني کیف

به بیند ترا

جاهل تر از موسی

بنماي مارا

و نکفت که هرکز بیند مارا

تحي الموتی و این خطا است نه بیني جواب امد نه لن تراني نه بیني مرا و بعد
ازین خطاب جواب امد و لکن انظر الی الجبل بکوه و بدین نه بعدا لکه کفت لن تراني
باطل کرده باشی عوض و لکن انظر الی الجبل بنکر بکوه اکر قرار کیرد برجاي خود زود
بیني مرا فلما تجلی ربه للجبل اي ظهر ذاته للجبل والتجلي هو ظهور و معتزله کویند فلما
تجلی ربه اي سلطانه و جلاله و هیبته تا دیدار را نفي کنند جه ایشان رویت را
از جمله محالات دارند فلما افاق قال سبحانک تبت
الیک وانا اول المومنین ه جون بهوش امد موسی
علیه السلام ثنا کرد بر خداوند عز و جل و بستود او را بپاکي کفت پاکي تو و باز کشت
من بتو و عادت ادمي اینست که جون هول و فزع بیند خداوند را عز و جل
بپاکي بستاید بکوید سبحان الله و تبت بکوید هر جند کناهي و کبیره سابق
نشده باشد و قیل سبحانک و تبت الیک یعنی توبه کردم از خواستن دیدار تو
در دنیا وانا اول المومنین من قومي یعني استوار دارندم ترا از قوم خود
بانک وعده دیدار فردا است نه بدنیا و نه هر جه جایز است بدنیا کرده است
که بدهد نبیني که جایز بود که نعمت بهشت در دنیا بدهد لکن وعده باخرت
کذا هنا و بدانک این حجت است اهل اسلام را بر اثبات رویت و رد است
بر اهل بدعت جنانک یاد کردیم و نیز در آیه بیان فضل و مرتبه موسی است علیه السلام
و خصوصیت وي بکلام که هیچ پیغامبر را پیش از وي و بعد از وي آن نبود
مکر مصطفی را صلی الله علیه وسلم بسبب معراج قال یا موسی
اني اصطفیتک علی الناس برسالاتي وبکلامي
فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین ه
کفت یا موسی من برکزیدم ترا بر مردمان برسالت خود و بکلام خود انا رد است
بر آن کسها که کویند که آن هفتاد تن که با موسی بودند کلام رب

محالات

پیش آمده نباشد

ایة

بشنیدند فخذها ما اتیتک بگیر آنچه دادم ترا یعنی کتاب و خذ بمعنی اقبل است
و از شاکران باش وکتبنا له فی الالواح من کل شیء
موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة و
امر قومک یاخذوا باحسنها ساریکم
دار الفاسقین توریت نبشته شد بر ده لوح چنانک او از علم
موسی می شنید و آن هفتاد تن که گزیده بود با وی بودند می شنیدند گفت
فرمودیم تا بنویسید توریت بند است و احکام و تفصیلا لکل شیء و بیان
و پیدایی از هر چیزی که بوی حاجت افتد من الامر والنهی والوعد والوعید
فخذها بقوة الابة این کتاب بقوت و جهد و عزم و گارستن که بکار است زور گرفتن تنها با حسنها ذکر دیگر است معنی همان است که فخذها
بقوة معنی انست که این خطاب تنها ترا نیست بلکه ایشان مخاطب اند همان
که تو مخاطبی و نظیره فاستقم کما امرت ومن تاب معک ساریکم دار الفا
سقین یعنی اهل دار الفاسقین ساصرف عن ایاتی الذین
یتکبرون فی الارض بغیر الحق وان یروا
کل ایة لا یومنوا بها وان یروا سبیل
الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل
الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا
باایاتنا وکانوا عنها غافلین ○ درین آیة دلیل
است که این فاسقان کافران اند که پیدا کرد عاقبت ایشان گفت زود بود
که بگردانم از فهم و قبول ایشان ایات ما را انان را که متکبران اند در زمین

بناحق متکبرانی هر گز بحق نبود ولیکن بغیر الحق تاکید را گفت و مراد
از گردانیدن دل تخلیق انصراف ایشانست با ختیار ایشان و صرف تحصیل
انصراف بود یعنی ابتلا انصراف ایشان من افریدم و دیگر تاویل اصرف
المتکبرین من الطعن والقدح فی ایاتی یعنی ایات را چنان اثبات کردم
که معاندان را روی مجال طعن نباشد اگر بینند هر آیتی که تو آوری نگروند بوی
گردانیدن دل از آنست که بدین صفت بود و اگر بینند راه راست و راه دین
او را متابعت نکنند و او را راه نگیرند و اگر بینند راه لاابالی یعنی راهی
را از راه گیرند و متابعت کنند ذلکم بانهم کذبوا باایاتنا ای ذلک
الصرف وهو تخلیق الانصراف بانهم کذبوا ای انصرفوا عن ایاتنا و
و تاویل دیگر ای ذلک الترک بسبیل الرشد والاتخاذ لسبیل الغی
ای بسبب الذین انهم کذبوا باایاتنا لا ان یکون الصرف عقوبة علی التکذیب
کما قالت المعتزلة باز یاد کرد وعید انک بدین وصف بود والذین
کذبوا باایاتنا ولقاء الاخرة حبطت اعمالهم
هل یجزون الا ما کانوا یعملون انک دروغ زن داشتند
ایات ما را و رسیدن بروز قیامت حبط و نیست شده است همه کردار
ایشان و این جز انکنند مکر آنرا که بدین وصف بودای لا تجزون الا استفهام
است بمعنی نفی واتخذ قوم موسی من بعده من
حلیهم عجلا جسدا له خوار الم یروا انه لا
یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه
وکانوا ظالمین ○ بگرفتند قوم موسی از بعد رفتن

(در حاشیه: و گرفتند ما را / گمراهی — بیب — بی رفتن موسی بکوه طور — گرفتند گوساله را — آیا نمی بینید — گروه موسی — نیست گردد — جزا داده می شود — گمراهی — راهی راست)

موسی بکوه از پیرایها ایشان که گرفته بودند از فرعونیان عجلاً جسداً
له خوار آ گوساله تنی مر او را بانگی و قلاذ کرنا قصة واذ واعدنا موسی
الم یروا انه الایة می نبینند این قوم وی که سخن میگوید با ایشان این
گوساله و راه می نماید ایشان و این دلیلست که از خدای عز و جل
به بندگان باید که کتاب اتخذوه الآیة بخدای گرفتند ش و ایشان
ظالم بودند در گرفتن گوساله بخدای ولما سقط فی ایدیهم
ورأوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا و دانستند
ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین
جون افگنده شد در دستها ایشان واین کنایة است از پشیمان
شدن ای ولما ندموا یعنی جون مردم کاری کند و از وی پشیمان جون پشیمان شدند
و غمناک شود سر فرو افگند جون کردن مانده شود دست بزیر زنخ
اندر نهد یعنی پشیمان شدند از پرستیدن گوساله برانک موسی
علیه السلام بیامد و ملامت ایشان کرد توبه کردند و پشیمان شدند
ورأوا انهم قد ضلوا و دانستند که ایشان گم شده بودند
گفتند لئن لم یرحمنا ربنا الایة اگر خداوند عز و جل بر ما
نبخشاید و نیامرزد مرا این پرستش گوساله ما از زیان
کاران باشیم و درین دعا اقتدا بآدم علیه السلام کردند

که گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا الایة نوح علیه السلام
همچنین گفت والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین و این تنبیه
است که تایب از گناه ترس کار باید که آن را ترس نیست
با پشیمانی توبه وی حقیقت نیست واختار موسی
قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم
ایشانرا عذاب الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم
من قبل وایای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا بیش از این و عدو
ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و
وتهدی من تشاء انت ولینا فاغفر لنا وارحمنا وراه
وانت خیر الغافرین ۞ برگزید موسی دهی بان فتنه
علیه السلام قوم خود را بمیقات و میعاد ما را هفتاد مرد و این آنگاه بود
که موسی علیه السلام بدریا بگذشت با بنی اسرائیل و فرعون و قوم وی غرق
شدند و خداوند تعالی وعده داده بود موسی را علیه السلام که جون دشمن شما را
هلاک کردیم شما را کتاب دهیم جون فرعون هلاک شد بدین روایت
بنشستند همانجا موسی گفت بروم شما را کتاب آرم و خداوند
عز وجل بفرمود موسی را علیه السلام که هفتاد تن را از قوم خود برگزین
و با خود بیار تا گواه باشند بدانچه من ترا دهم تا بنی اسرائیل قوم تو گواهی

دهند که بهترین قوم قوم وی جاهلان بودند و یعقوب علیه السلام
دوازده پسر بود از هر یکی سبطی کرده آمدند دوازده سبط
بودند موسی علیه السلام از هر سبطی شش تن برگزید از کلانتران
و مهتران قوم هفتاد و دو تن آمدند و موسی علیه السلام را فرمان هفتاد
تن بود گفت دو تن را باز گردید هیچکس فرمان نکرد یوشع
و کالوب باز گشتند و این دو تن آن بودند که از بعد موسی
علیه السلام با ایشان قوم آمده موسی رفت

موسی رفت
باهفتاد

موسی رفت با هفتاد تن چون نزدیک رسید بطور بشتافت و پیش رفت و قوم را بماند دور (و موسی)
دار بود چنانکه یاد کردیم و آن روز چهلم بود و روز عید ایشان بود ابری رسید موسی را
در میان گرفت و خداوند عز و جل با وی خطاب کرد و ما اعجلک عن قومک یا موسی
جواب گفت هم اولاء علی اثری و عجلت الیک رب لترضی ایشان اینک بر اثر
من اند فرمان آمده تو دانی که من دانم که ایشان بر اثر تو اند ولکن تو چرا اشتاقی گفت
و عجلت الیک رب لترضی یا رب طالب رضاء توام و طالب را سکون نبود و خداوند
تعالی موسی را کتاب بداد و خبر داد و گفت انا قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری
موسی الواح برگرفت خواست که باز گردد این هفتاد تن گفتند ما بتو نگرویم یعنی ترا
راست گوی نداریم تا خدای را آشکار بما ننمایی فاخذتهم الرجفة بگرفت ایشان را زلزله
و جنبش عذاب و از صاعقه و زلزله بجنبش خبر داد بهر کرانش بگیرد بجنبش آید
موسی علیه السلام چون از گزیدگان این بدید گفت اینها مراد را آوردن کتاب راست نمیدارند
تا نبینند کار را خبر دهم بسوختن اینها که استوار دارند موسی گفت رب لو شئت اهلکتهم من
قبل و ایای و این حط الیه است و خواستن از موسی علیه السلام تا خدای تعالی ایشان را زنده کرد اندر
گفت ای خداوند من اگر تو خواستی هلاک کردی ایشان را پیش از این یعنی بدان وقت که از دریا
بگذشتند بسلامت و دشمن ایشان هلاک شد چون بر گذشتند بدان قوم که بت می پرستیدند
گفت اجعل لنا الها کما لهم آلهة قوله تعالی و ایای و اگر تو خواستی مرا هلاک کردی
آنگاه که قبطی را به فرمان بکشتم این معنی راست خدای تعالی عز و جل بعدل و فضل
ای ایشان سزا است آن هلاک بودند پیش از اینجا چنانست که اکنون سزا گشتند هلاک را

بعضی از پس من اند

و کمون کرد ایشان را سامری

و وتو هلاک نکرد ایشان وتا خیر کردیشان وزمان دادی قادری که اکنون نیز تاخیر کنی
وزمان دهی وزنده کنی ایشان اتهلکنا بما فعل السفهاء منا نه تو هلاک کننده ما باشی بکرده
بی‌خردان از ما این استفهام است بمعنی نفی یعنی اتهلکنا نفی فلم است و هو جواب از وی
ای هلاک نکنی ما را بگناه کسی دیگر لو شئت اهلکتهم من قبل اثبات صفت سزا است اتهلکنا
نفی تا وصف سزا است قوله تعالی ان هی الا فتنتک هی کنایة ترجع الی الرجفة ای لن الرجفة
التی اخذتهم لیست الا فتنتک وفتنه بمعنی ابتلا بود ای این لرزش ایشان نیست مگر
ابتلاء تو و بود دانست که ابتلا است و عقوبة نیست بسیری شدند اجل گوییم ازان دانست
که خداوند تعالی اورا خبر داد بود که ایشان ترا گواهی خواهند دادن دانست که قول
وی خلاف نبود تا دلیل دیگر آنست اتهلکنا بما فعل السفهاء منا ان هی کنایة عن
الفعلة وهی فعلة السفهاء ای لیس سفه السفهاء و فعلهم الا فتنتک و تاکویی که موسی
ان هی الا فتنتک بخشم و تیزی گفت که این خطا عظیم است بلک از کمال معرفت گفت
که خدای عز و جل ورا خبر داد بود انا قد فتنا قومک من بعدک چون بدید موسی قوم را
از بعد باز گشتن از طور که گوساله می پرستیدند گفت ان هی الا فتنتک این آن فتنه
نست که مرا خبر دادی بطور انا قد فتنا قومک من بعدک و هارون همین گفته بود قوم را
پیش آمدن با قوم انما فتنتم به چون خداوند تعالی مر موسی را بالفتنة قوم خبر داده
بود موسی بوقت دیدن یا نادیده همان گفت که خدای عز و جل اورا خبر داد قوله
تعالی تضل بها من تشاء گفت گم کرداند باین فتنه ازانکه خواهی نه بجبر و تهدی من
تشاء و راه نمایی باین فتنه ازانکه خواهی و این دلیلست که راه یافتن راه یافتگان

وکم لندن

وکم لندن کم اند کان بخواست ویست بس یکبار اضلال بخود اضافت کرد ویکبار
اضلال در همین آیت ببنده اضافت کرد چنانکه گفت یا هارون ما منعک اذ رأیتهم
ضلوا تا دانی که ضلال بفعل بنده است و بقضاء خداوند عز و جل و بمشیت پس مشیت
مقرر آید کمال صحت ایمان از نه تعطیل فرمان قوله تعالی انت ولینا یا رب تو دوست ما
مر دوست را آلوده ببیند پاک کندم قوم من بگناه آلوده اند پاک کن شان فاغفر لنا
وارحمنا الایة بیامرز ما را و رحمت کن بر ما که دوستان بر دوستان رحمت کنند و تو
امرزد کاری قوله عز و جل واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة
وفی الاخرة انا هدنا الیک قال عذابی اصیب به من
اشاء ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین
یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون
یا رب بده ما را نیکویی دنیا را و آخرة نیکویی دنیا روزی حلال و توفیق طاعت
و نیکویی آخرة نجاة از عذاب و رسیدن به بهشت و مدار یعنی آنست که ما را بعد
ازین عفو و رحمت جنان دار که ما مستوجب آن باشیم انا هدنا الیک ما باز گشتیم بتو
خدای گفت عز و جل من برسانم عذاب خود بانک خواهم دیا آیة قرآن پیدا کرده است که اهل
این مشیت کیست یعنی مخالفان آنگاه خبر داد از انچ ایشان خواسته بودند گفت ورحمتی وسعت
کل شیء رحمة من در دنیا رسنده است بهمه چیز ها یعنی انکه مخالفست دنا گرویده او را از رحمة حق
نصیب است در دنیا که کافر که زنده کاید باید و روزی و سلامة بر رحمة حق است و حکم آخرة چون حکم
دنیا نیست امروز این رحمة مشترک است فردا جکم فساکتبها للذین یتقون فساعطیها

ولسا وجهاد فدا این رحمة خاصة کنم متقیان را که حذر کنند از شرک و برین عهد بای افشارند
وآنان را که زکوة مال بدهند که حق خلق است حق من بگذارید و حق خلق من بخلق بسپارید و بعزان
بگروید قوله عز وجل **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ**
مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ
إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ
وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
آنگاه تفسیر کرد متقیان را که کیستند آنان اند که بدل از مصطفی واعة وی کینه ندارند حقا پیرو باشند
آن رسول نبی امی را آنکه بیابند نعتش نبشته در توریة و انجیل یعنی وصف وی یامرهم
بالمعروف بفرماید شان بمعروف و معروف بحق کافران شناخت است و بحق مومنان
پرستش کافران را بتوحید فرمایند و مومنان را بطاعة وینهیهم عن المنکر کافر را
از کفر باز دارد و مومن را از فسق باز دارد ویحل لهم الطیبات و حلال کرده اند
برایشان طیبات یعنی گوشت اشتر و پیه گاو و گوسپند ویحرم علیهم الخبائث وپلیدها
حرام کند خوک و می و مانند وی ویضع عنهم اصرهم وازاحت خویش بارگران بقهد الاصر
الثقل وجمعه الآصار و بارگران چون فریضگی نماز شب و زکوة ربع مال و یکروز ستم یکبار
از جهان کردن و بجنها دیگر در عبادة ازاحت خود بنهد والاغلال التی کانت علیهم
و بارها گران در عقوبة بنهد چنانچون بدروغ گفتن زبان بریدن و بزنا فرج بریدن
و بحرام نگریستن چشم کندیدن این همه ازاحت بنهد بسکل بشیمانی کار تمام شود

وما قال الشافعی رح فی موة ما لیس له دم سایل یفسد الطعام وقلیل النجاسة یمنع
جواز الصلوة یودی الی اثبات الاغلال والآصار حنة الله تعالی فالذین آمنوا به الآیة ای آنانکه
بگروند بوی و بورا بزرگ دارند و یاری کنند دین او را و متابعة کنند آن قرآنرا که بوی فرستاده
ام اینها اند از رستگاران عذاب قوله عز وجل **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ**
اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ گفتیم وصف وی در توریة
و انجیل این بوده است که بآیة اول یاد کردیم اکنون مصطفی را صلی الله علیه وسلم میفرماید بگوی
ای مردمان من رسول خدایم بشما همه و این غایة فضل و شرف مصطفی است علیه السلام که هیچ
پیغامبر را چنان دعوة عام نبوده است بجز وی زنده کند و میراند وان او صاف
حق تعالی بودند فآمنوا بالله ورسوله اکنون بگروید بدین خدای که وصف وی یاد کردیم و برسول
وی النبی الامی الذی آن رسول خبر دهنده از وی آن رسول مکی آنکه وی گرویده است بخدای
عز وجل و بوعد و وعید و با مر و نهی وی که بکلمات ثابة شده است یعنی آنست که به درجه
شما را بغرماید گرویدن خود گرویدن است فرماینده تا کننده نیست متابعت کنید شما بو بعید
وراه راست یافته شوید قوله عز وجل **وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ**
بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ آنگاه مصطفی را گفت صلعم این قوم چه گروه بوده
اند و یکدیگر مخالف بودند و این آیة تسلی دل مصطفی راست صلعم تا اگر بعضی از قوم
تو انکار کنند دلتنگ نگردی و همین معجزه مصطفی راست هم بخبر دادن از امتان پیشین

و ويرا مردي امي نا خوانده و نا نويسنده ديدي مي بستايد عالمان عامل را كه راه نماينده
اند و بهراه رونده كه گوينده نا كننده را علامت در خطر بود و بعضي ده بود از علما
نا كار يكي شكافت قوله عز وجل وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطا امما
واوحينا الى موسى اذ استسقاه قومه ان اضرب بعصاك الحجر
فانبجست منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل اناس مشربهم
وظللنا عليهم الغمام وانزلنا عليهم المن والسلوى كلوا من
طيبات ما رزقناكم وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون
آنگاه خبر داد از جمله قوم موسي گفت جدا كرديم كرده كروه و پراكنده كرديم شان دوازده
گروه اسباطا امما هر دو عبارة است از گروه واوحينا الى قوم موسى الآية وحي
كرديم بموسى چون آب خواست قوم موسى از موسى عليه السلام كه بزن عصا بر سنگ بزد عصا
بر سنگ آب روان شد انبجاس شكافتن اندك بود چون حاجت با آب اندك بودي و چون
حاجت با آب بسيار بودي انفجار بودي دوازده جوي روان شد هر سبطي جويي
جدا گانه كه ميان ايشان منازعة بود تا هر يكي آب حوض خود دانستندي وظللنا
عليهم الغمام الآية و ابر سايه دار داديم شان و من و سلوى فرستاديم شان و گفتيم
كه بخوريد از پاكيها آنچ روزي داديم شما را و فردا را منهيد بنهادند و خلاف
كردند نهاده كنده شد وما ظلمونا الآية بر ما ستم نكردند و ما را نقصاني نكردند
زيان و نقصان خود را كردند قوله عز وجل واذ قيل لهم اسكنوا هذه
القرية وكلوا منها حيث شئتم وقولوا حطة وادخلوا

الباب سجدا نغفر لكم خطيئاتكم سنزيد المحسنين فبدل
الذين ظلموا منهم قولا غير الذي قيل لهم فارسلنا عليهم رجزا
من السماء بما كانوا يفسقون يظلمون و ياد كن يا محمد خلاف ديگر را
كه كردند كه گفتيم شان بباشيد در ده آييد بدين ده و بخوريد از وي از آنجا كه خواهيد و بگوييد
لا اله الا الله يا بگوييد حط عنا خطايانا و بوقت در آمدن سجده كنيد و بزبان ثنا گوييد
تا كفارتهاي تان بيامرزيم و همچنين بفزاييم محسنان را پس خلاف كردند و بدل كردند آن قول را
كه ايشان را گفتيم كه بگوييد و بفرستاديم بر ايشان عذابي بدان فسق ايشان و رجز
طاعون بود كه در ميان ايشان افتاد تا بيك روايت چهار هزار بمردند قوله عز وجل
واسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون
في السبت اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا ويوم لا يسبتون
لا تأتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون واسم القرية
ايله و بپرس ازين قوم فرو تر بعهد داود عم فرمان فرموديم شان خلاف كردند بپرس از
ايشان يعني از اهل كتاب و از اهل ده ايله كه بنزديك درياست كه چون از حد بر
گذشتند در روز شنبه خداوند تعالى مر ايشان را نهي كرده بود از ماهي گرفتن روز شنبه
والسلام داده بود خداوند تعالى مر ماهي را يا يعني روز شنبه بسيار بيامدي چنانكه
روي آب جمله كردندي يوم سبتهم شرعا اي ظاهرا و آن روز كه شنبه نبودي نيا
مدندي كذلك نبلوهم الآية همچنين مبتلا كنيم شان بدان فسق و بيرون شدن ايشان
از حد و ايشان از بسياري ماهي مي ديدند و صبر كردن دشوار بود شان حيله كردندي

تا ماهی دام روز آدینه افکنندندی یکشنبه بر کشیدندی تا لب دانها کردندی تا ماهی
بر سیدی و در بر فتندی و یکشنبه بر کشیدندی و این بمدة چهل سال بماند در میان ایشان
تا حال چنان شد که در چشم ایشان سبک شد تا بحلال گرفتند گفتند امر بر خاست از جاها
ایشان سه گروه بودند یک گروه از ایشان گیرنده بودند و مخالف فرمان و گروه دیگر باز دارنده
بودند از گرفتن و گروه سیوم خاموش بودند نه گرفتند و نه نهی کردند **قوله عز و جل**
و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوما ن الله مهلکهم او معذبهم
عذابا شدیدا قالوا معذرة الی ربکم ولعلهم یتقون این خاموشی
باشندگان گفتند مران ناهیان را چرا پند دهید همی بیهوده تا چند گویید و منع کنید قومی را
که خداوند عز و جل هلاک کننده ایشان است هلاک الاستیصال بود او معذبهم عذابا شدیدا یا
عذاب کندشان عذاب سخت یعنی بقحط و نا ایمنی مبتلا کندشان این ناهیان جواب دادند
معذرة الی ربکم الآیة می پند دهیم شان تا ما بخداوند معذور گردیم و یا باشد که ایشان حذر
کنند و از خداوند بترسند نظیره فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا سوگند از من خدای
بارندگان وحی که وحی می آرند للعذر و النذر ای عذرا الیه و نذرا لکم عذر مراد یند شما را
از حذر کنید شما بحاصل آید دار یعنی عذر منی بحاصل آید و عذر بریده کردن حجت خصم بود
و الزام کردن حجت خود بر خصم **قوله عز و جل** **فلما نسوا ما ذکروا به**
انجینا الذین ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب
بئیس بما کانوا یفسقون چون بماندند آنچه ایشان را بوی پند دادند یعنی
نجنبین ماهی میگرفتند مطیعان از مخالفان جدا شدند انجینا الذین ینهون عن السوء یعنی

برهانیدیم باز دارندگان را از ان زشتی و بدی و بگرفتیم ظالمان را یعنی گیرندگان ماهی
بعذاب سخت بدان در گذشتن ایشان از حد ما باز تغیر کرد عذاب سخت را گوید گشتند **قوله تعالی**
فلما عتوا عن ما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قردة خاسئین
چون گردن بر دند از آنچه نهی کردند شان گفتیم ایشان را بباشید کپیان رانده ماندگان از رحمة
ما و گفتیم این خطاب تکوین است ای کونا صم الاناکه بذکر کی خبر داد بر حسب عادة
اجلاء عرب و بعضی از جاهلان گویند که چون عذاب آمد ناهیان برستند فاما خاموش
باشندگان با مخالفان هلاک گشتند و این آیة را حجت را کنند انجینا الذین ینهون
عن السوء و درست آنست که خاموش باشندگان نیز برستند بدان دلیل که العذاب کان
بالمسخ من کفر و الساکت لا یستحق ذلک و لا یصیر کافرا و دیگر امر معروف فرض کفایة چون
بعضی بیارند از باقیان بیفتد و حکایة ابن عباس و عکرمه بر این یاد کردیم در سورة البقرة
فی قوله و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت الآیة **قوله تعالی** **و اذ**
تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامة من یسومهم
سوء العذاب ان ربک لسریع العقاب وانه لغفور رحیم یاد کن یا
محمد که بیاگاهانید و خبر کرد خداوند تو که هر آینه بر انگیزد و بر گمارد بر ایشان آن را که خواهد
عذاب کندشان بسختترین عذابی بضرب الجزیة علیهم الی یوم القیمة و این جهودان
که عهد بشکستند از قوم موسی ان ربک لسریع العقاب خداوند تو یا محمد سخت عقوبة
کننده است مخالفان را و عهد شکنندگان را وانه لغفور الرحیم لمن قال انا هدنا الیک
و وی آمرزگار است و بخشاینده بخشاینده مر آنها که گویند ما بتو باز گشتیم **قوله تعالی**

توبه کردیم

وقطعناهم في الارض امما منهم الصالحون ومنهم دون ذلك
وبلوناهم بالحسنات والسيئات لعلهم يرجعون پراکنده کردیم وجدا
کردیم ایشان دیگر گروه دون صالحان بودند یعنی فاسقان بودند و ... ایشان پیش گذشته الست
ان لسریع العقاب ویلوناهم بالحسنات والسیئات وبیازمودیم شان یعنی مبتلا کردیم شان
گاه براحت وگاه برنج گاه بتنگی وگاه بفراخی تا شکر کنند در نعمت وصبر کنند در محنت و
بمن باز گردند ... ایشان در محنت خداوند را ناسزا گفتند ید الله مغلولة ان الله
فقیر و بوقت نعمت طاغی شدند گفتند ما خود سزا این نعمتیم قالوا انما هذه **قوله تعالی**
فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی
ویقولون سیغفر لنا وان یاتهم عرض مثله یاخذوه الم یوخذ علیهم
میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق ودرسوا ما فیه و
الدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون پس ردی کردند از پس
ایشان پس ... یعنی فرزندان ایشان ... بودند ورثوا الکتاب کتاب میراث یافتند
یعنی بیاموختند یاخذون عرض هذا الادنی بکتاب کار نکردند رشوة ستدند از بهر رشوة حکم
کتاب بگردانیدند ویقولون سیغفر لنا گفتند هر آینه آمرزیده شود ما را این ستدن رشوة کافر
نشدن نه بدانکه رشوة ستدند بل که بدانکه عفو ومغفرة نهادند خود را علی القطع وخداوند
تعالی عفو عاصی علی القطع خبر نداده است بل که در مشیت گفته است گوید هر آینه آمرزیده
شوم اما قبل العذاب او بعد العذاب این درست است وان یاتهم عرض مثله یاخذوه یعنی
مصر بودند به رشوة ستدن عادت کردند تا اگر نیز آوردندی هم بگرفتندی تا حال جاری

رسید که بر رشوة لعنت مصطفی صلی الله علیه وسلم بدل کردند خدای گفت عز وجل
الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب انه گرفته بودم بر ایشان عهد کتاب که نگویند
ق بر خدای عز وجل جز راست که گفته بودم در کتاب مصطفی هو بقوله واذ اخذ الله میثاق
الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه قوله تعالی ودرسوا ما فیه یعنی
این بنادانی نکردند شب و روز کتاب درس میکردند ومی دانستند آنچ در کتاب است
والدار الاخرة خیر للذین یتقون سرای آخرة یعنی بهشت با نعمت بهتر
ازان کسی را که از خدای عز وجل بترسد فرمانها وی خلاف نکند افلا تعقلون
هیچ نیست شان خرد ندارند که در اندیشند تا بهشت برشوة نفروشند **قوله تعالی**
والذین یمسکون بالکتاب واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر
المصلحین یک قسمت را از علما وصف کرد بخوردن حرام وبمخالفت کتاب دیگر
قسمت را وصف میکند بکار کردن بکتاب انانکه چنگ بکتاب زنند یعنی بوی کار
کنند عامل بکتاب مستمسک است بکتاب هر چند کتاب بدست نگیرد ومخالف کتاب
تارک کتاب است واندازنده کتاب از پس پشت هر چند کتاب را در دنیا در زر وسیم
گرفته است واقاموا الصلوة ونماز را بپای دارند انا لا نضیع اجر المصلحین
ما ضایع نکنیم کار این مصلحان را این مستمسکان بکتاب اند ثواب ایشان بتمامی بدهیم
قوله تعالی واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع
بهم خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون

بدین آیة خبر داد از آن کسها یعنی که کتاب را نپذیرفتند چه کردیم ما با ایشان و این قصه
بود دل مصطفی را عم که ایشان بایمان بموسی عم کتاب وی می نپذیرفتند از این قوم تو
نپذیرند باکی ترا چنگ اند چه عجب یاد کن یا محمد که بر کندیم کوه را و بداشتیم بر سر ایشان
و سبب این آن بود که چون موسی بکوه رفت و کتاب آورد و بر خواند بر ایشان و بعضی
گویند برین هفتاد تن و بعضی گویند بر همه قوم امر و نهی بسیار دیدند و بارها گران
دیدند در طاعت و عقوبتها و گران دیدند بر مخالفت گفتند والله ان عبادة
العجل احب الینا من العمل بهذه الکتاب نپذیرفتند موسی عم بخداوند تعالی بنالید
خداوند تعالی گفت چنان کنم که بپذیرند کوهی را از کوههای فلسطین فرمان داد
تا از جای بر خاست و زبر ایشان بایستاد و خرد خرد فرود می آمد باندازه السماء
بر قوم موسی عم و بدیگر روایة جبرئیل را عم بفرمود تا بر کند و زبر ایشان بداشت کانه ظلة
گویی سایه ایستی چون بدیدند وظنوا انه واقع بهم بدانستند که این بر ایشان خواهد افتادن
موسی گفت عم خذوا ما آتیناکم بقوة بگیرید ای بپذیرید این کتاب را که دادیم شما را بقوة
و محافظت و پیوستگی کار کردن بوی هم بگیتیم روی سجده افتادند و بنیم روی بکوه بر می نگر
یستند تا بر ایشان می افتد چون بسجده افتادن بنیم روی کوه باز گشت جهودان بسجده
بنیم روی فاضلتر دارند و گویند اگر در حالم سجده بودی فاضلتر از سجده بنیم روی
عذاب از بزرگان ما بدان باز گشتی قبول کتاب بکره در کردن شاق کرد دیگر تاویل آنست
که موسی عم کتاب می خواند تا برسید بوصف امت محمد صلی الله علیه وسلم یامرهم بالمعروف
محمد عم ایشان را بمعروف بفرماید و از منکر نهی کند و طیبات بر ایشان حلال کند و پلیدها

بر ایشان حرام کند و بارها گران بر ایشان ننهند و چهار زن حلال بود شان و کنیزک هر
چند خواهند و جامه از پلیدی بشستن پاک شود و اگر آب نیابند تیمم روا بود و مقتلها
و صفتی از اوصاف این امت در توریة بخواند قوم موسی عم چون بشنیدند گفتند یا موسی ما
نپذیرفتیم که تو دفعها یی و از بهر ما رفته تو خود و خداوند امت احمد بوده و از بهر ایشان نپذ
یرفتند موسی عم بخواند بخداوند بنالید واذکروا ما فیه الآیة یاد کنید آنچ در وی است
کار کنید بدان آنچ در وی است تا متقی باشید ذکر کتاب بکار کردن بوی تا بود قوله تعالی
واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی
انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة
انا کنا عن هذا غافلین چون مصطفی عم قصه موسی عم و احوال بزمان
اهل کتاب بر خواند بر ایشان گفتند ما پدران خود را برین یافتیم ایشان را مخالفت نتوانیم
کردن خداوند تعالی این آیة بفرستاد در بیان معجزه مصطفی را عم و برید کردن حجت ایشان را که
شما را بقیامت این حجت نخواهد بودن چنانکه یاد کرده است در آیة قوله تعالی واذ
اخذ ربک یاد کن یا محمد چون بگرفت خداوند تعالی از فرزندان آدم از جای از پشتهای ایشان
ذریتهم فرزندان ایشان را واشهدهم علی انفسهم و گواه گرفت ایشان را بر تنهای ایشان
بر گواه گرفت الست بربکم ان من خدای شما نیم قالوا بلی هم جواب دادند که بلی تو خدای
ما نیی آنگاه خداوند تعالی پیدا میکند که من این عهد چرا گرفتم شهدنا ان تقولوا یوم القیامة
ای اخذت هذا المیثاق علیکم لئلا تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین
خداوند گفت عز و جل من این عهد برای آن گرفتم با ایشان تا روز قیامت نگویند که از این عهد

غافل بودیم ان تقولوا تقدیره ان لا تقولوا قوله عز و جل او تقولوا انما اشرک
ابآؤنا من قبل او لان لا تقولوا واین عهد برای آن کرفتم وشما را کواه برای آن
کردم تا نکویید که پدران ما شرک آوردند پیش از ما ایشان شرک را سنت نهادند وکنا
ذریة من بعدهم وما کودکان خرد بودیم از پس ایشان واز پدران این دیدیم
افتهلکنا بما فعل المبطلون ای تعذبنا بالهلاک بما فعل المبطلون
وتا نکویید که ما را هلاک میکنی وعذاب میکنی بدان پدران ما باطل کاری کردند این ظاهر تنزیل
است واین آیة مشکل است وبر کونه وروی سخنان خطا کفته اند باول آیة یاد کردیم وآنچ
ثواب است کوییم وآنچ نا ثواب صواب است وباطلاست از مقالت کویندکان رد کنیم بتوفیق
الله ومشیته اما بعضی متکلمانرا طریقت آنست که عهد روز میثاق خود نبوده است
این عهد امروز هست بر بالغان از آدمیان ولکن نص قران بخلاف اینست که خداوند عز وجل
میکوید واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به هو العهد الذی اخذه علیهم
باقرارهم بالربوبیة واشهادهم علی انفسهم حین اخرجهم من ظهور آبائهم کالذر ثم
رکب فیهم من المعرفة ودلهم به علی حقیقة ذلک وقد روی عن سعید بن جبیر انه عن مجاهد
والسدی رض وبعضی کفته اند روز میثاق این عهد خطاب با کافران بود که خدای
کفت وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا اکثرهم لفاسقین وبعضی کفته اند که این
خطاب روز میثاق با مومنان بود یا با همکه دانست که مومن خواهند بود ومومن میرند وبا
کافران خطاب نبود واین خطااست لانه قال فی آخر الآیة ان تقولوا یوم القیامة
الآیة واتفاق است که مومن بقیامت این نخواهد کفتن این کافران کویند وبعضی کفته اند

باهم خطاب

باهم خطاب کرد الا آنکه مومنان بطوع جواب دادند وکافران بکره واین نیز ضعیف
است که در آیة تفصیل نیست ودیگر این عهد برای الزام حجت را بوده است چنانکه
در ظاهر است وبر کافرانکه جواب بعضی باکراه بوده باشد حجت بروی لازم کی کردد و
درست تر وصافی تر آنست که ابن عباس میکوید وابی بن کعب وسعید بن جبیر واز
تابعین حسن بصری رضی الله عنهم که خداوند تعالی با همه ذریة آدم خطاب کرد وآنچ
بخواستند بودن تا روز قیامت همه جواب دادند بطوع واختیار بلی تو خداوند
مایی ونص قرآن برین دلیلست واعتماد برین است الا آنکه در کیفیت اخذ خبرها
می آید از رسول صلعم قال ان الله تعالی مسح ظهر آدم فاخذ منه ذریة خبر دلیل
میکند که کرفتن فرزندان از پشت آدم بوده است وظاهر آیة دلیل میکند که از پشت
فرزندان آدم بوده است میکوید واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم وبحقیقت
مخالفت نیست میان آیة وخبر زیرا که اخذ ذریة اول از صلب آدم بوده است
آنکاه ذریة ثانی از ذریة اول وثالث من الثانی والرابع هکذا تا منتهای خلق
که خواست بودن واین کرفتن نه بر فراخی ودرازی مدة بود بلکه اقل اقل چنانکه
کفت ونفخ فی الصور همه هژده هزار عالم را بیک نفخه زنده کرداند کذلک قادر است
که آدمیانرا باقل اقل بکیرد از پشت ایشان الا ان فی لفظ الحدیث اشکالا وهو ان
البنو عرم اخبر ان الله تعالی باعتبار الفعل ومثاله ضرب الامیر السارق ای امر بضربه
وهو تاویل قوله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی خلق جنة عدن بیده وغرس شجرة
طوبی بیده یعنی امر بغرسه وفی موضع الاخذ روایتان فی روایة کان بدحنا بین

حكمة ولطائف وفي رواية اخرى امر الله تعالى الملائكة حتى وضعوا آدم على سرير من
ذهب وحملوه على اكتافهم ورفعوا الى السماء السابعة ووضعوا السرير امام الجنة في
صحراء عرضها مسيرة ثمانين الف سنة وطولها لا يعلمه الا الله تعالى لم يبق الا ثرية فاخذ
من ظهر آدم ذريته من يخلق الله تعالى الى يوم القيامة على صورة الذر وهي النملة الحمر
الصغيرة قال ابن عباس وابي ابن كعب رض استنطقهم فجعلهم سامعين عاقلين فان
استنطاق الاخرس والخطاب لا يستقيم فثبت انه خلق فيهم الحيوة والعقل والتميز والسمع
والنطق اذ لا بد من اجتماع هذه الاوصاف لصحة الانتهاء وان اشكل عليك هذا فانا
عنبر بان هل فشهادة يوم الميثاق كشهادتنا اليوم فثبت انهم كانوا سامعين
عاقلين متكلمين مختارين الا ترى انه قال واشهدهم على انفسهم ولا يشهد الا من كان
سامعا عاقلا متكلما مختارا مميزا من حيث الاستدلال بجملة الآية واما من حيث
التفصيل يدل عليه قوله الست بربكم مخاطبا لهم على السمع ويدل قوله خبرا عنهم قالوا
بلى على التكلم ويدل قوله شهدنا خبرا عنهم على العلم والعقل ويدله قوله ان يقولوا يوم
القيامة على الاختيار اذ لو كانوا غير مختارين لم ينقطع حجتهم بردهذا كله ليس
بعجيب في قدرة الله تعالى انظر الى نملة سليمان عم كيف اعلمها الله تعالى بحال سليمان
وجنوده وانطقها حتى قالت يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم الآية وكذلك الهدهد
حين قال اني وجدت امرأة تملكهم كذا هاهنا وقوله الست بربكم الكلام في التحقيق
والاثبات من قوله انا ربكم فان قوله لست كلمة نفي دخل عليه الف الاستفهام وهو الاستفهام
ظرف من النفي والنفيان اذا اجتمعا ولدا اثباتا وانه ابلغ في كلام العرب من الاثبات

ابتلاء كقوله تعالى اليس الله باحكم الحاكمين وقد اسمع الكلام بهذه الصفة المؤمن
والكافر فاجابوا باجمعهم عن طوع واختيار قالوا بلى وفي رواية ابي ابن كعب رض
هم علموا ابتلوهم انه اليهم وصدقوه واقروا بلسانهم وقالوا بلى ثم اشهد الله تعالى
عليهم اي على اقرارهم السموات السبع والارضين السبع والملائكة باجمعهم
واشهد آدم عم اطلع الله تعالى آدم على ذريته كلها فرأى فيهم الغني والفقير والقوي
والضعيف وحسن الصورة وغير ذلك فقال يا رب لو سويت بين عبادك فقال الله تعالى
يا آدم اني احببت ان اشكر واصبر فيرى البصير الاعمى فيشكر العينة ويصبر الاعمى
على بلواه ويرى الغني الفقير فيشكر لغناه ويصبر [illegible] على البلاء وكذلك الصحيح
المريض والناطق الاخرس ونحو بهما فان قيل اخبرنا [illegible] انه انما اخذ العهد
عليهم لالزام الحجة عليهم حتى لا يقولوا في القيامة انا كنا عن هذا غافلين فكيف لا
يلزمهم الحجة ولا علم لهم به اليوم ولا خبر ولم يذكر احد من المؤمنين والكافرين ذلك العهد
والاقرار قلنا الدنيا دار البلاء ودار غيبة ودار محنة ولو [illegible] ذاكرين ذلك العهد والا
قرار ارتفع الابتلاء وزالت المحنة فان من علم انه كان على يمين آدم يوم الميثاق
وقع له الامن وزال عنه خوف الخاتمة ومن علم انه كان على يسار آدم ذلك اليوم
ايس من الامن والاياس من كل وجه على الاطلاق من علامات الكفرة قال
الله تعالى ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون
وقال الله تعالى فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون والنسيان لا كل من لا يذكر الشيء
لا يلزمه الحجة فكم من ذنب اذنباه ثم نسيناه ومع ذلك يلزمنا الحجة بذلك

كل

الله تعالى وان الله تعالى لم يكتف ذلك العهد بل جدد العهد في كل عصر على السنة
الرسل عليهم السلام فمن قبل العهد الثاني ينفعه العهد الاول ومن لم يقبل العهد
الثاني لم ينفعه العهد الاول وبقي حجة عليه قال الله تعالى وما وجدنا لاكثرهم من
عهد فان قيل الايمان اقرار باللسان وتصديق بالقلب والاقرار وجد يوم
اهل الميثاق فاين التصديق والجواب قلنا دليل التصديق ما قال الله تعالى
واشهدهم على انفسهم والاشهاد والشهادة لا يكون الا عن علم وتصديق قوله
تعالى اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله الى قوله تعالى والله يشهد
ان المنافقين لكاذبون [illegible] وهم انما اقروا بلسانهم انك لرسول الله وهذا الكلام كلام
صدق في نفسه ومع [illegible] الله تعالى كلامهم واطلق عليهم انهم لكاذبون لانهم
اخبروا عن انفسهم بلفظة الشهادة قالوا نشهد اي نقول عن تصديق ولم
يكونوا مصدقين ولو جاء المنافقون وقالوا انك لرسول الله لم يرد الله تعالى
كلامهم ولم يسمهم كاذبين في تلك المقالة خداوند تعالى منافقان را گفت دروغ
میگویند شما را اقرار است نه شهادت چه شهادت تصدیق دل بود وشما را تصدیق
دل نیست شما اندر گفتن نشهد کاذب باشید واین چنانست که خداوند تعالی خبر میکند از
منافقان ومن الناس من يقول آمنا بالله الى قوله وما هم بمؤمنين تصديق نمیکنند
من[illegible] انست که عبد الله بن عباس گفت رضی چون بر خواند این آیه
فطرة الله التي فطر الناس عليها اي الزموا دين الله الذي خلق الناس عليها الله
لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم اینست دین راست وان کلام است واشهدهم

على

٤٨

على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ودليل بر آن که این ایمانست واقرار وتصدیق
بوده است که خداوند عز وجل از ان مطلق ایمان گفت والذين يحاجون في الله من بعد ما
استجيب له آنکسها که حجت میگویند با تو در وحدانیت خداوند تو بگوی یکیست [illegible]
وایشان انباز میگویند بت را من بعد ما استجيب له از بعد آنکه اجابت کرده بودند که خدای
یکیست حجتهم داحضة ای باطلة امروز میگویند با وی دیگر است وسر این طایفه نضر بن
الحارث است علیه اللعنة وهر که بدنیا از وی اجابت با ایمان نبود این اجابت که بود روز
میثاق بود دیگر گویند یوم تبیض وجوه وتسود وجوه بقیامت خلق بر دو قسمت خواهند
بودن بعضی را روی سفید خواهد بود وبعضی را روی سیاه اما آنها که روی سیاه بوده اند
وفرشتگان گویند ایشان را اکفرتم بعد ایمانکم ای سیاه رویان شما بیدکه کافر شدید پس
از آنکه ایمان آورده بودید اگر ایمان روز میثاق ایمان نبود لازم آید که این خطاب
جز مرتدان درست نبود واتفاق همه مسلمانان است که همه کافران عالم مرتد وغیر مرتد
سیاه روی باشند وهمه را کفر از پس ایمان بدنیا نبوده است واجب آید از طریق ضرورة
که گوییم این از ایمان روز میثاق است آنگاه کفر ایشان پس ایمان گردد وسیاهی روی همه
کافران را با آنکه درست باشد که آن ایمان است مطلق وبا ایمان تصدیق بوده است اگر
سوال کنند پس وعده گویران ایمان گوییم وعده واجب نیست بر خدای عز وجل تفضل
ویست چه روا بود ای اکرام کردی وعده این که ایمان ملایکه تمام است ووعده [illegible] که ایمان
امروز را که تجدید آن ایمانست وعده نهاد کس را بر وی اعتراض نرسد فان قال قایل
اذا کان الخلق اجابوا یوم المیثاق ببلی وقبلوا العهد فلما ذا لم یکونوا علی ذلک

العهد اليوم بل خالف بعضهم ونقضوا العهد ووافق بعضهم واوفوا بالعهد
الجواب قلنا حصول الخلق في الدنيا اليوم لم يكن على موافقة ذلك الاشهاد بل على
موافقة علمه الازلي فكما علم منهم في الازل يحدثون ويفعلون على وفق ذلك فاما
الاشهاد فيلي على موافقة علمه الزام الحجة والعلم سابق عليه لمن يخالف ولمن يوافق
وقد بين الله عز وجل جواب هذا السوال في قصة بلعم في الاية التي بعد هذه الاية انه
نقض العهد الثاني وخالفه مع ما اعطي له شبه الكرامة فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه
يلهث ومن غيره لا يستنكر فالادمي قابل للتغير والتحول من حال الى حال ومن
لا يوصف بالتغير هو الله تعالى قال الله تعالى ان الذين امنوا ثم كفروا الاية
وقال الله وحسبوا ان لا تكون فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا وصموا
فان قال قايل اطفال الكفرة واذا ولدوا ذلك العهد والفطرة وهم اقروا ذلك
اليوم وامنوا ولم يظهر منهم كفر والاختلاف بعد البلوغ فلماذا جاز استرقاقهم ولما
ذا لا يدفنون في مقابر المسلمين ولا يصلون عليهم الجواب قلنا امر الشريعة
هو الله تعالى والخلق له والامر والحكم في الخلق له يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد
فجعل حكمهم في الدنيا انهم اتباع ابائهم وامهاتهم لا يسال عما يفعل وهم
يسالون هذا حكمهم في القيامة توقف فيه ابو حنيفة سراج الامة رحمة
الله عليه وقال لا ادري ما يفعل الله بهم وقال ابن عباس رضي انما وجد ذكر
الغلمان في القران قوله تعالى ويطوف عليهم غلمان لهم فالمراد به صورة
الغلمان خلقوا لخدمة المومنين كالحور للصحبة وانما وجد ذكر الولدان

قوله تعالى والولدان مخلدون فالمراد به اولاد المشركين ماتوا قبل البلوغ
لم يعملوا فيثابوا ولم يذنبوا فيعاقبوا فجعلوا خدام اهل الجنة فان
قال قايل فجميع الكفار مرتدون على ما ذكرتم فلماذا حل اخذ الجزية
منهم ولماذا حل مناكحة اهل الكتاب وذبايحهم والجواب قلنا ذلك الايمان
الزام الحجة عليهم في القيامة لا لاثبات الاحكام في الدنيا انما هذه الا
حكام متعلقة بالايمان الابتلايي في الدنيا الا ترى ان ادم دخل الجنة ثم
خرج وقد قال الله تعالى وما هم منها بمخرجين بان الجنة لادم كانت دار الا
بتلاء بمنزلة الدنيا لنا فانه دخلها ابتداء وحرمة الخروج لمن يدخلها
جزاء فكذا ههنا الله تعالى جعل هذه الاحكام متعلقة بالايمان في حق
من امن في الدنيا على سبيل الابتلاء وفي حق من امن يوم الميثاق على سبيل
الزام الحجة عليه قوله عز وجل وكذلك نفصل الايات
ولعلهم يرجعون ۝ يعني كما فصلنا الايات في الماضي نفصل
في المستقبل همچنين كه پيدا كرديم ايات در قصها گذشتگان واخبار واحوال
ماضيه همچنين نيز ايات پيدا كنم در مستقبل تا بر گردند قوله عز وجل واتل
عليهم نبا الذي اتيناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان
من الغاوين ۝ برخوان يا محمد بر ايشان خبر آن كسي كه
بداديم اورا آيات ما فانسلخ منها بيرون رفت از ايات خلاف كرد در
يافتش شيطان وگشت از بيراهان اخبر عن قصة بلعم عقيب ذكر عهد يوم

الميثاق حتى لا يظن احد ان الايمان يوم الميثاق مجبر للعبد على الايمان فان
العهد الثاني فهو ان العبد ذاكر انه لا يجبره على الايمان فكيف العهد الاول
وهو لا يحفظه وقد امر الله تعالى رسوله بتلاوة هذه القصة على عباده حتى
لا يقول احد لا فائدة في القصص فانه لو لم تكن فيها فائدة لما امر بتلا
وتها وقوله عليهم يحتمل ان المراد به الكفرة ليعرفوا عقوبة الكفر فيحذ
روا عنه ويحتمل ان المراد به المؤمنون ليحذروا عن اسباب الكفر وما يفضي
اليه فان المؤمن مادام مطيعا فهو في دعوا العصمة فاذا خالف خرج عن
دعوا العصمة ووقع في خطر الكفر فان تداركه بالتوبة والا بقي في الخطر
وربما يؤول عاقبة امره الى الكفرة واعتبره بقصة بلعم وبثعلبة وغيرهما
قوله تعالى آتيناه اياتنا الآيات كانت صحف ابراهيم عليه السلام اعطاه الله تعالى حتى علمها
وعلم ما فيها وقيل الآيات شبه الكرامة حتى اذا رفع رأسه الى السماء رأى عرش ربه
بغير حجاب واذا نظر الى الارض رأى ما تحت الثرى فانسلخ منها الآية قال ابن عباس
رضي الانسلاخ من الآيات كما تنسلخ الحية من الجلدة يعني كفر بالله تعالى وسبب كفره
على قول ابن عباس رضي الدعاء على موسى عم وحرمة ايذاء الانبياء عم كانت منصوصا
عليها في صحف ابراهيم عم فخالف ذلك ودعا عليه وعلى قول سعيد بن جبير رضي
سبب كفره استخفافه على اسم الله تعالى والاعراض عن المنة بترك الرؤية قال ابن
عباس رضي لما انجى الله تعالى موسى وقومه من فرعون وجاوزوا البحر اوحى الله تعالى
الى موسى عم يا موسى قل لقومك اني لم امركم بمحاربة فرعون وقومه لكثرتهم وقوتهم

وشدة

وشدة شوكتهم فاذا اهلكتهم والجبابرة القوة وشوكة لكم فاذهبوا الى اريحا دار
زها وحاربوا من فيها فاخبر الكفرة بذلك فاجتمعوا وقالوا ان فرعون
وقومه كانوا اكثر منهم شوكة وقوة منا فلم يقاوموا موسى وقومه حتى اهلكوا
فنحن لا نطيقهم فتشاوروا فيما بينهم وقالوا نذهب الى بلعم فانه مستجاب
الدعوة عنده ان يدعوا على موسى ليرده الله عنا فجاؤا اليه وعرضوا
عليه الذهب والفضة وقالوا ادع على موسى وقومه حتى يرجعوا عنا فقال هذا
لا يحل فانه نبي فجاؤا الى امراته وخدعوها واعطوها طستا من ذهب
وقالوا لها سلي زوجك في وقت حاجته اليك حتى يدعوا على موسى فاجابتهم
الى ذلك فلما اراد بلعم ان يقضي حاجته منها عند غلبة الشبق قالت المرأة لا
امكنك من نفسي حتى تقضي حاجتي قال اية حاجة لك قالت ادع على موسى وقومه
فركب الحمار وقصد الصومعة ليدعوا على موسى فنظر حجاب بينه وبين الصومعة فرجع
وعلم ان هذا لا يحل فالحت المرأة عليه هكذا ثلث مرات حتى ذهب في المرة الرابعة
الى الصومعة ودعا على موسى وقومه بالسوء وموسى عليه السلام لم يكن مستحقا حيث دعا
على النبي بالسوء فرجع الدعاء على الداعي كما ورد في الخبر اذا تلاعنا اثنان رجعت
اللعنة الى المستحق لها فان لم يكن احدهما مستحقا رجعت اللعنة الى اليهود
وبدانك درين روايه بسيار دروغها گفته اند يکي آنست که گويند بدعاء وي موسى
در تيه باز داشته شد و تيه بروي زندان شد گفت يا رب اين چه سببست خداي گفت
عزوجل وي ازاو بيامن بر تو و بر قوم تو دعا کرده است بدعاء وي اينجا

مانده آيد موسى گفت عزم يا رب از دعا ولى بر من اجابة كرده اوليتر كه دعا نبى بود وبه
اجابة كنى گفت يا موسى چه خواهى گفت يا رب عزيزترين چيزى از وى جدا كن و عزيزترين
چيزها ايمان است از وى جدا شد اين هم در دوزخ است چه از ماندن موسى در تيه
بسبب دعا وى كه يقين باطل شود چنانكه قول خداى عز و جل كه خبر داد از ايشان اذهب انت وربك
فقاتلا انا ههنا قاعدون موسى عزم دعا كرد يا رب انى لا املك الا نفسى واخى فافرق بيننا
وبين القوم الفاسقين جواب آمدش انها محرمة عليهم اربعين سنة يتيهون فى الارض
ديگر رد آنكه بود كه موسى زوال ايمان مومن خواهد كه ايشان مبعوث اند تا كافر از ايمان
خوانند نه تا مومن را زوال ايمان خواهند و ديگر آنكه روا دارد كفر كسى اين روا دارنده كافر
شود و سه ديگر وى خود بدعا بر موسى كافر شد پس چه چنين بود وى زوال ايمان وى خواستن
خود كافر بود اين هم خطا است و اين رواية ابن عباس رضى عنه منكر است واگر درست
شود آن مقدار است كه دعا بد كرد بسبب دنيا و غرور زن سبب انسلاخ اين بود و سعيد بن
جبير گويد رضى عنه در كيفيت انسلاخ كه خداوند تعالى او را سه دعا مستجاب داد بود بسه
در حق زنى بكار داشت بايستى كه از خود باز نگفتى بگفت كه مرا سه دعا مستجاب زن گفت
دعا كن تا نيكوترين زنان عالم گردم كه نيكويى من جمال تو بود و نفع اين ترا بود دعا كرد
نيكوترين زنان عالم گشت طالبانش بسيار گشتند و بلعم نه جمال و ديدار كمتر بود بيستاد
كه با تو نباشم خشم آمدش دعاى ديگر كرد تا خداى تعالى آن زن سگى گردانيد مدتى سگ
بود و بلعم را از اين زن سه فرزند بود بيامدند فرزندان گرايى بابا ايها آن مادر ما سگى شد
پيغمبران ما را بود زارى كردند گفتند دعا كن تا خداى عز و جل همچنان گرداندش

كه بود اول دعا كرد همچنان گشت و هر سه دعا از دست برفت و هيچ بحاصل نيامد
ما اينجا گفته ايم كه هر كرا خداوند تعالى علمى داده بود قدر وى نداند بيم بود كه از نفع و ثمرهٔ وى
محروم ماند اگر نه بتحقيق بودى اين كار نكردى كه خداوند عز و جل علمى و آلتى داد بايد كه در
نيكوترين واندربايست ترين چيزها بكار دارد انسلاخ آن ناشناختن قيمت و قدر
وى بود

ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد
الى الارض واتبع هواه فمثله كمثل الكلب ان تحمل
عليه يلهث او تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين
كذبوا باياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون

اگر بخواستيمى برداشتيمى او را بپايگاه بآن آيات ما و ليكن بر زمين آرميد ولكنه اخلد الى الارض اى
اكن وماله دون همت بود بدنيا بيارا ميد همت مومن كار آخرة بايد واتبع هواه
و هواى نفس خود را متابعت كرد و بدنيا و بغرور زن فريفته شد و ليس شيء اقبح من
الطمع الا ترى انه لما مال الى الدنيا و طمع انسلخ من الآيات وصار مثله كمثل الكلب
ولهذا امر الله تعالى نبيه قل ما اسالكم عليه من اجر اى قل لا اسالكم عليه اجرا اذا ادى از وى
الشريعة وهو طاعة واخذ الاجر على اداء الطاعة سحت ولهذا قلنا الاستيجار
على الطاعة يجوز فالعالم الطامع كالعنين المستمع منه كل يتيم فلا ينتفعون منهما
نفع وذم العلماء الطامعين مذكور قوله تعالى فخلف من بعدهم خلف ورثوا
الكتاب يأخذون عرض هذا الادنى فمثله كمثل الكلب گشت مثل سگى چون سگ
نگشت چه مثله چون مثل سگى گشت كه چون از سگ فاضلتر از بلعم هزار بار سگ را

وعید عذاب دوزخ نیست واورا وعید عذاب جاودان است ان تحمل علیه یلهث او تترکه
یلهث اگر حمله بری یعنی پرانی او را زبان از دهان بیرون افگنده دارد واگر حمله نبری
وترا نیز هم زبان در دهان نگاه دارد بلعم نیز آیات ما نگاه نداشت والتفاتی نکرد لیکن
یکسانست بهردو حال زبان از دهان بیرون افگنده دارد لکن دادن آیات ما و نادادن
آیات بنزد وی یکسان بود ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا ذلک یعنی هذا است ای
هذا هو القوم الذین این مثل آن گروهانست که دروغ زن داشتند آیات ما را مثل ایشان
همچون مثل بلعم است یعنی هم کافران که از ایمان محروم ماندند بدان ماندند که دادن آیات ما مرا
ایشان را و نادادن هردو یکسان بود چنانکه بلعم را فاقصص القصص الآیة قصه کن یا محمد
این قصه برایشان قصه گوی تا تفکر کنند وحذر کنند از کفر قوله تعالی ساء مثلان
القوم الذین کذبوا بایاتنا وانفسهم کانوا یظلمون ه بد مثلی
است مثل کافران بد بود که بسگ مانند بود وانفسهم کانوا یظلمون وستم کردند بر تنها خویش
قوله تعالی من یهدی الله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون
هرکرا خدای هدایت داد وی راست راه یافته وهرکه گم گرداند ایشانند زیانکاران وتفسیر اضلال
پیدا کردیم نیز قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی قوله تعالی ولقد ذرا
نا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کا
لانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون ه لام عاقبت بر بینم و جمله کافران
پیدا کرد که جمله چه خواهند بودن و دیگر پیدا کرد که کسی را بجبر بدوزخ نفرستیم که آن اسباب که مومنی

مهتدی

مهتدی را داده ام کافر مخذول را همان اسباب داده ام وآن صحت آلات است وکمال
عقل الا آنکه کافر مستعمل نبود مر آن اسباب را محروم ماند از نفع وی که گفت بر سبیل راستی
که بیافریدیم یعنی از بهر دوزخ را بیشتری از پریان و آدمیان وگفتیم که این لام عاقبت نیست
چنانکه معتزلیان گویند ولکن آفریدن کافران از بهر دوزخ را اختیار کافر را سلب نکنند
واو را بر کفر جبر نکنند چه آن بر موافق علم ازلی است قوله تعالی لهم قلوب لا یفقهون بها چنان نیست
که مومن را زیادة آلتی داده ام لا بل ما چه اگر مومن را دل وچشم وگوش داده ام کافر را همین داده ام
ایشان را دل داده ام ولکن می در نیابد بوی آیات ما را ولهم اعین لا یبصرون بها کافر را
چشم هست ولکن حق نه بینند بوی ولهم اذان لا یسمعون بها و کافران را گوش هست ولکن
حق نمی شنوند بوی آلت هستش واستعمال نیز آن جرم هیچ نفعی ندارد اولئک کالانعام
بل هم اضل مثل ایشان چون مثل ستوران است هم ستوران را دل هست ودانش وتمییز نی چشم هست
ونظر نی عبرة نه گوش هست وحق شنیدن نی جز شنیدن آوازی نی بلک از ستوران بد
تر اند وگمراه تر که ستوران از هلاک خود حذر کنند از آتش وآب در نیابند و کافران بهلاک
خود می شتابند واز عذاب جاودان هیچ حذر نمیکنند نگاه حذر را که از غافلی میکنند
اولئک هم الغافلون ایشانند غافلان از آیات ما قوله تعالی ولله الاسماء
الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون
ما کانوا یعملون ه چه باید کردن تا از این غفلت بیرون آیند خدایرا چه گوید عز وجل
را نامهای نیکوست نیکو بی نامها بدان معنی است که هر معنی که تحت اسمی است آن معنی او را
حقیقة وراست است نیکوست بدان رحمت گوئی رحمت بر کمال او راست وار علیم گوئی

علم بكمال او واست واز خاد در كوبي تورة بر كمال او واست ونظاير كثيرة فادعوه بها ا
نخوانيد او را بدان نامها و بنكو يعني مرا بو صفي خوانيد كه من سزاي آن و صنم مرا بو صفي نا سزا
مخوانيد وذروا الذين يلحدون في اسمائه بحايند صحبت انكسها كه ميل ميكنند بكژي
در نامها وي يعني تكذيب مي آرند نامها او را وقيل از الله لات اشتقاق كردند واز
عزيز عزى واز منان مناة مي نهي كنند از صحبت ايشان سيجزون الآية زود
بود كه جزا داده شوند بانج ميكنند قوله تعالى ومن خلقنا امة يهدون
بالحق وبه يعدلون وازان كسها كه بيا فريديم بعضي هستند كه راه نمايند
ديگران بحق وبا آنج بنمايند خود كار كنند يعني هم يك نيستند بعضي عالم عامل اند
وگويند كه مصطفي را آرزو بود كه امت وي ممدوح باشند بعضي بدان مدحي كه خداوند عز وجل
ياد كرد در بعضي از قوم موسي ومن قوم موسي امة يهدون بالحق وبه يعدلون امت مصطفي را
اگفت عليه السلام ومن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون قوله تعالى والذين
كذبوا باياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون
واملي لهم ان كيدي متين آنكاه وعيد ياد كرد اين مكذبان آية را
اين غافلان را گفت آنانكه دروغ زن داشتند آيات ما را زود بود كه بگيريم شان درجه درجه
ازان جاي كه ندانند يعني هر باري كه گناهي وبدي ميكنند نعمتي زياده ميدهيم شان تا وي
طاغي تر ميشوند واملي لهم الآية زمان دهم شان مدتي باز بگيريم شان گرفتني سخت
قوله تعالى اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة ان هو
الا نذير مبين ه تفكر نكنند يا محمد استفهام است بمعني امر يا مست بدين صاحب شما

بوشيدبا

بوشيدي عقل تا اكنون كه دعوة اشكار نكرده بود محمد امين ميگفتند اكنون كه اشكار كرد ا
ديوانه شد علامت ديوانگي چه پيدا شده است برو بكارزيست اين محمد مكر بيغامبري بند دهنده
پيدا قوله تعالى اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض
بار ديگر نگرند در ملكوت اسمان وزمين تا آنچ محمد ميگويد موافق هست با آنچ من افريده ام
وما خلق الله من شئ ونه نگرند بر آنچ من افريده ام المهم جيرها وديگر تنبيه كرد شان بر بر
گشتن از كفر بوجهي ديگر گفت چرا تا ضر ميكنند در نظر وتفكر چه مي نهند شان بدين غره
گشتن بوزنند كافي را يعني چه پندارند كه هميشه بخواهند زيستن چه بدانند كه مرگ نزديك امده
بود شان واز اكر اجل نزديك امده باقي بعمر بغنيمت دارد چون باين قران مي نگروند به
كدام قران خواهند گرويدن از بعد اين يعني من قران ديگر ورسولي ديگر نخواهم فرستادن
قوله تعالى من يضلل الله فلا هادي له هر كرا گمراه كند خداوند تعالى اورا
كس راه نماينده نيست وتفسير اضلال چند باري كرده ايم قوله تعالى ويذرهم في طغيا
نهم يعمهون ه بگذارندشان در بيراهي ايشان تا كورواري روند سرگردان قوله تعالى
يسالونك عن الساعة ايان مرسيها مي فرمودشان كه كار
آن كنيد كه بقيامت از ديه برخوريد گفتند كي خواهند بودن اين قيامت كه ما ازو بوسي مي
ترسانيد انرا يا محمد از قيامت كه كي خواهد بودن ايان مرسيها اي متي ثبو
تها يقال رسي الشي في الماء اذا رست ورسي في الارض اذا ثبت ومنه يقال للجبال رواسي
قوله تعالى قل انما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها الا هو لا يظهرها الا انكار
نكنند وبيدا نكنند علم كي قيامت حكم بوده داند كس نداند جز وي قوله تعالى ثقلت في

السموات والارض ای خفی علمها اهل السموات والارض واذا خفی الشیء ثقل

کرد است علم کیی قیامت بر اهل آسمان وزمین قوله تعالی لا تاتیکم الا بغتة

نیاید قیامت بشما مگر ناگاه قوله تعالی یسالونک کانک حفی عنها ای

عالم جاهی بر سند از تو قیامت کی خواهد بودن کو ئی که تو بوئی دانائی بگوی یا محمد علم

کیی قیامت بنزد خداوند جنت وئی داند ولکن بیشترین مردمان نادان اند بنادانی ترا سوال

میکنند قوله تعالی قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو

کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء

ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت من ندانم

قیامت کی خواهد بودن کافران در ان زبان کردند گفتند پیغامبر نبود که گوید من ندانم پیغامبر

آن بود که هر چه ازوی پرسی بداند خداوند گفت عز وجل بگوی یا محمد من کیم بگو که من مالک ضرر

ونفع خویش نیستم مگر آنچ خداوند قوة دید بوی قل انما انا بشر مثلکم من آدمیم آن

کنم که مرا فرماید آن دانم که مرا آموزانند مرا نداده اند این علم ولو کنت اعلم الغیب

لاستکثرت من الخیر وار من غیب دانستمی بسیار خیر کردمی بعضی گفته اند مراد آنست

که بسیار طاعت کردمی از بدانستمی که من بنی خواهم بودن یعنی پیش از ان کردمی

که چیکردم و این خطابست که بدان وقت بیان شریعت وامرها ونهیها نبود فریضه

جز توحید نبود واو در توحید هیچ تقصیر نبود درست آنست ار من غیب دانستمی

بسیار کرد کردمی طعام ومال وسلاح تا یاران مرا تنگی ورنجی نرسیدی واین

در تو کل دیکو ئی نزند واین نظیر آنست که یوسف علیه السلام گفت اجعلنی علی خزائن

الارض انی حفیظ علیم و فرزندان یعقوب علیهم السلام همه انبیاء بودند وبا همین در مصر

رفتند و هریکی فرداری طعام آوردند قوة سال وانان از قوم یعقوب علیه السلام وایشانرا

که ترک توکل نبود که تنها از بحق خود نبود بلکه بحق اهل وعیال وبیوستگان ودو

ستان بود کذلک همهنا وما مسنی السوء الآیة وار من غیب دانستمی مرا هیچ

رنجی و بیزی عیق وقحطی نرسیدی یعنی بهر جنگ ازخره وظفر مرا بنوی زرفتی پس

من چون غیب دان نیم من کیم رسول خدای غیب دان نیستم من مگر بیم کافران دمژده

دهنده مومنان قوله عز وجل هو الذی خلقکم من نفس واحدة و

جعل منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشیها حملت حملا

خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن اتیتنا صا

لحا لنکونن من الشاکرین ۝ خداوند عز وجل از بعد وعید

کافران بقیامت بدین آیت خبر داد از زشتی و معاملت ایشان که ایشانرا

من آفریدام وایشان مرا منکر اند و جیدا اند که ایشان را من آفریده ام بود نا من بت را

با من انباز میگویند دآغاز بذکر آدم و حوا کرد و ذکر آدم و حوا قیاسانه چون اعتراف

است و بیان خداوند است عن ذکره که بیافرید شمارا از یکتن و آن آدم است وجعل

منها زوجها وبیافرید ازوی جفت اورا حوا را ومنها یعنی از نفس آدم علیه السلام

تا بیارامد آدم بوی فلما تغشیها چون فرو پوشید آدم حوا را یعنی چون خلوت

وصحبت کرد باوی بار گرفتی بار سبک وهو النطفة اذا وقعت فی رحمها فمرت

بهای استمرت بالحمل یعنی روز کار بر گذشت بدین بار فلما اثقلت چون گران بار شد

و بار بنه ماه رسید دعوا الله ربهما اینجا دو قول است یکی ضعیف و دیگر درست و قوی و آن
آنست که گویند چون بار گران شد بر حوا آمده ابلیس لعنت الله و حوا را گفت چیست در این
شکم تو فقالت ولد فقال اللعین چه دانی اگر در شکم تو سگ بچه یا بوزینه یا خلاف جنس
غمناک شد حوا ابلیس لعنة الله گفت خواهی تا من دعا کنم تا این فرزند جنس شما آید آدمی
گفت خواهم گفت بدان شرط که مرا در وی شرکت دهید گفت چه خواهی گفت اگر اسم نام
من که من حارث نام و را عبد الحارث نام کنید حوا بپذیرفت که چنین کنم آنگاه حوا و آدم
هر دو دعا کردند که یارب ما را فرزندی ده بصلاح در کار دین و دنیا و راست اندام چون
بداد شان فرزندی بجهت اندام درست و بصلاح عبد الحارث نام کردندش و حارث
گشته ابلیس بود و هیچ کس را [illegible] اخبار [illegible] ازین معنی
حارث گفت تا تلبیس کند بر ایشان و این قول منکر [illegible] وقت
ایشان آدمی جز ایشان نبود آدم و حوا این ملعون بصورت آدم نتوانستی آمدن
و بصورت فرشتگی هم نتوانستی که مسخ گشته بود و [illegible] نبود شان که بصورت خود
پیامدی [illegible] بهشت [illegible] را نبود [illegible] از بهر وی یکبار [illegible]
و لعنت [illegible] قول [illegible] این درست [illegible] حسن بصری
گوید رحمة الله که معنی آیة حذف کنانست و بیان زشتی افعال ایشانست و ذکر آدم و حوا
در ان میان معترضات [illegible] دعوا الله ربهما یعنی چون حوا بار گران شد آدم و حوا
هر دو بخواندند خدا را عز و جل که یارب ما را فرزندی ده [illegible]
جهان [illegible] نام [illegible] خواستند بجهت اندام درست

و استوی الخلق وقیل فرزند خواستند بصلاح دین و دنیا هر سه تاویل هست و این
دعا بدان کردند که آدم روز میثاق دیده بود بعضی فرزندان خود را لنگ و شل
و نابینا و بعضی را درست و دانسته بود که بعضی مطیع باشند و بعضی فاسق
دعا کردند بصلاح فرزند گفتند یارب اگر ما را فرزندی صالح دهی ما از شاکران باشیم
تا اینجا اعتراض است قول حسن بصری *قوله تعالی فلما آتیهما صالحا جعلا*
له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما یشرکون
اخبار است از فرزندان آدم آتیهما کنایة است از مادر و پدر کافر از فرزندان آدم و از
ذکر آدم و حوا بذکر فرزندان وی گذشت که فرزند جزوی است از پدر و مادر و چون چنین
بود روا بود ذکر اولاد پیش رفته است عند هو الذی خلقکم من نفس واحدة یعنی آدم
و حوا فرزند صالح خواستند و از خود بمقابله شکر وعده دادند و وفا کردند روا نبود
که نبی از خود چیزی وعده دهد و خلاف کند و فرزندان او را فرزندان سوی الخلق
داده بناسپاسی و جفا مقابله کردند جعلا له شرکاء فیما آتیهما انباز [illegible] گرفتند
خدای عز و جل آنچه بداد شان یعنی این فرزند را بت پرستی فرمودند و میدانستند که آفرید
او را صنم را او را عبادة می فرمایند فتعالی الله عما یشرکون پاکست و بزرگوارست
و عالی خداوند عز و جل از آنچه او را انباز میگویند و این دلیلست که تاویل آیت
بحق فرزندان آدم است چنانکه حسن بصری گفت رحمه الله *قوله تعالی ایشرکون*
ما لا یخلق شیئا و هم یخلقون ولا یستطیعون
لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون انباز میگیرند آنرا که نیافرید چیز براوا ایشان

خود آفریده شدند این بت در ضعیفی بدان جاییست که نتوانند که بیا فرینند و نتوانند که آفریده را
نصرة کنند یعنی نتوانند که شما نرا که اوراهی پرستید فریاد رسند و هم لانفسهم ینصرون و نه کس
بالشر و بکرهیه نتوانند نصرة کردن لکن یا ریه خود نصرة کنند کفت این بت بدان ضعیفی
است که خود را نتوانند نصرة کردن تا ورا غارة کنند و بغارة ببرند و اورا برزند و باب
غرق شود قوله تعالی وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم
ادعوتموهم ام انتم صامتون آنکاه مصطفی را بکوید یا محمد اکر بخوانید این کافرا
ن را براه راست متابعت نکنند شما نرا سواء علیکم الآیة یکسانست بر شما بخوانید شان براه
راست یا نخوانید شان نکردند و این آیة خاص است بحق کروهی از کافران معین چون
ابوجهل و ولید بن عتبه و شیبه علیهم اللعنة و مثله که خداوند عز و جل خبر داد از بخوانیدشان
داد و نخوانید نکردند و این اخبار است از خداوند عز و جل بهیچ حال روا نبود و ما دیدیم
که از بعد نزول این آیة بسیار بکرویدند باید که این بحق قومی معین بود قوله تعالی ان
الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم فادعوا
هم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین ۰ آنکاه بیدا کرد
ناسزایی بت مرخوار را کفت اینان را که شما بخدایی می خوانید بدون الله بندکانند مانند
شما سنک مانند آدمی چون بود معناه عباد فی التسخیر امثالکم فی التصویر بندکانند مرا
یعنی فرمان برداران اند مرا تحت قهر منند و خود هم برادرم شان هم چنین خواهم بکردانم
شان مانند شما و قیل ان الذین تدعون من دون الله استفهام است نفی علی
آنکه الف استفهام مضمر داشت نظیر این بقران بسیار است یخادعون الله ای

یخادعون هذا ربی ای هذا ربی وقیل الف استفهام مضمر انجا است که عباد ان
امثالکم ای اعباد امثالکم این بتان همچون شما بندکانند هستند ای اینان را محل شما
نیست و اورا آلت هست و صنعت فی تراهم التاس و هم صفت شان نیست تا نکه دون
خود را می پرستید فادعوهم الآیة بخوانیدشان تا جواب کنید شما را اکر راست کویانید
قوله تعالی الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها
ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم اذان یسمعون بها قل ادعوا
شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ۰ یا هست اینان را پای که راه
روند یا هست اینان را دست که بکیرند بوی یا هست اینان را چشم که ببینند بوی یا هست
اینان را کوش که بشنوند بوی قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون و نه چون مصطفی علیه السلام
زبان بعیب بتان بکشاد اینان او را بیت بترسانیدند مصطفی را علیه السلام خدای
کفت عز و جل بکو شان که بخوانید این بتان خود را که اینان در بجهل اند ما را زانند می دارید
تا از همین قصد بد کنند و مرا هیچ زمان مدهند و این غایت توکل است و کفته اند
که اولوا العزم چهار نبی بود نزدیکی مصطفی علیه وسلم که کفت توکل بر خدای کردم
هر چه بخواهید بکنید و دیکر نوح علیه السلام که کفت فعلی الله توکلت الی قوله
ولا تنظرون و سیوم هود علیه السلام که کفت قوم را انی بری مما تشرکون من
دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون انی توکلت علی الله و چهارم شعیب
یا ابراهیم علیه السلام قوله تعالی ان ولیی الله الذی نزل الکتاب
و هو یتولی الصالحین والذین تدعون من دونه لا یستطیعون

نصركم ولا انفسكم ينصرون وان تدعوهم الي
الهدى لا يسمعوا وتريهم ينظرون اليك
وهم لا يبصرون ۝ هرچه خواهيد كنيد كه دوست من
وحافظ من وناصر من الله آن خدايي كه فرستنده اين قرآنست و
هركه صالح است وي نگاه دارنده ويست والذين تدعون من دونه
اين تكرار وعظ است تاكيد اين بتان نه شمارا نصرت توانند كردن نه خودرا
وان تدعوهم الي الهدى لا يسمعوا اگر بخوانيشان بره راست نشنوند و
تريهم ينظرون اليك و به بيني شان كه مي نگرند بتو ونه بينند يعني
مي شنوند بگوش وليكن بكار نه دارند انچه بشنوند ومي بينند ترا وليكن نفع
ديدار برنمي دارند قوله تعالي خذ العفو وامر بالعرف
واعرض عن الجاهلين واما ينزغنك
من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه سميع عليم
بفرمود مصطفى را عليه السلم باعراض از جفاء كافران وبعفو كردن از ايشان
گفت بگير عفو را وبفرماي بمعروف ومعروف انيست كه ياد كرديم واعرض
عن الجاهلين وچون جاهلي كنند وجفا گويند آزرم بكردان از ايشان و اين
نزولي است روزي جبرائيل صلوات الله عليه بر مصطفى عليه السلام آمد وشادمان
گفتش يا جبرائيل امروز شادماني گفت آري يا رسول الله شنو خداوند تعالى
عطا كرده است ترا سه تلاوتي وسه سنتي اما تلاوتي خذ العفو وامر بالعرف

واعرض

واعرض عن الجاهلين ثم فسرت جبرائيل عرم صل من قطعك وامر بالعرف
اليه واعط من حرمك واعرض عن الجاهلين اي واعف عمن ظلمك واما
ان سه نا خداست كه سنتي است يكي عش ما شئت فانك ميت واحبب من شئت
فانك مفارقه را فعل ما شئت فانك مجازى به واما ينزغنك من الشيطان نزغ
وكسيرا كه خداه مكافات بود عفو واعراض فرمايد وسوسه را بوي راه بود
خداي گفت عز وجل يا محمد از بسوترا از شيطان وسوسه بمي اندخس كروسي
خدايه شنواست ودانا ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف
من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون ۝ انگاه
مصطفى را عليه السلم حريص كرد بدين گفت اين وصف همه متقيانست
انانك متقيا منهم اند وترسكاران انچون بوسد ايشانرا وسوسه از شيطان و
وسوسه شيطان طائف كردنده بود ووسوسه ديو كردنده كرد ندماست
تذكروا يعني تذكروا امره ونهيه ووعده ووعيده وقيل ياد كنيد ذكر او را
وكلام او را وقيل بند گيريد بامر وي وتوانند خسيد فاذاهم مبصرون
حميده ايشانرا بسيد ايي باشند بر دفع وسوسه شيطان قوله واخوا
نهم يمدونهم في الغي ثم لا يقصرون ۝
وانكه خداي را ياد نكنند يعني كافران بكشند شان يعني برادران ايشانرا يعني
شيطانان در بيراهي شيطان را برادر كافر شد كما قال الله تعالي ان المبذرين
كانوا اخوان الشيطان ثم لا يقصرون ودست از كافران هيچ كوتاه نكنند و

نکنند و بر ایشان هیچ رحم نکنند قوله تعالی و اذا لم تأتهم
بآیة قالوا لولا اجتبیتها قل انما اتبع ما
یوحی الیّ من ربی هذا بصائر من ربکم
وهدی ورحمة لقوم یؤمنون
و چون نیاری یا محمد بایشان آن آیات اقتراحی که ایشان میخواهند گویند
چرا برنگزینی این آیات را یعنی چرا این میخواهیم نیاری پیغامبر باشی
و هر چه بخواهیم نتوانی آوردن قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی بگوی
یا محمد هر این من از متابعت کنم که بمن وحی کرده اند از نزد رب عز و جل
ذکره آنچه شما میخواهید بمن وحی نکرده اند و مرا خبر نکرده اند بدان
هذا بصائر من ربکم الایة این قرآن پیدا ئیها هر امری
و هر نهی کرده است خداوند شما و راه نماینده است و رحمت
هر کو وصی کرد و ... که ترا انکاه پیدا کرد که این قرآن بزرگ
دارید و حرمت دارید تا سزای رحمت گردید قوله تعالی
و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا
لعلکم ترحمون چون قرآن خوانند گوش دارید
و خاموش باشید تا سزای رحمت گردید قوله تعالی واذکر
ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من
القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین

یاد کن یا محمد

یاد کن یا محمد خداوند خود را اندر دل خود بزاری و خوف و خطاب او راست و مراد
تو بینی ودون الجهر من القول بالغدوة والاصال بیانه چون ان خداوند را عز و جل
نه بلند زمین تنگ بکنید بیا مداد و شبانگاه الاصال جمع اصل والاصل جمع اصیل
وهو العشاء کما قال الله تعالی بکرة واصیلا و مراد از وی یاد دوام است یعنی همیشه ذاکر باش
مر خدای را عز و جل ولا تکن من الغافلین و از جمله غافلان مباش قوله تعالی ان الذین
عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون
اقتدا بغافلان مکن اقتدا بفرشتگان کن بان کسهایی که ایشان در قربت خداوند
کبر نیارند از عبادة و یرا کبر بود که بنده را از شنیدن و کار بستن باز دارد و تسبیح
و پاکی میگویند او را و ناسزا از وی نفی میکنند کما قال الله تعالی یسبحون اللیل والنهار
لا یفترون وله یسجدون و خدای را سجده میکنند قال رضی الله عنه ثم ان الله تعالی مدح
الملائکة فی هذه الآیة بالسجود و فی آیة اخری مدح نبیه داود علیه السلام بالسجدة بقوله
وخر راکعا واناب و فی آیة اخری نبیه محمد علیه السلام بالسجدة بقوله واسجد واقترب
و فی آیة اخری امر المؤمنین بالسجدة بقوله فاسجدوا لله واعبدوا و فی آیة اخری ذم
الکافرین بترک السجدة بقوله واذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون فمن قرأ امر
الله بالسجدة او سمعه یجب علیه ان یسجد امتثالا لامر الله تعالی واتمارا به
ومن قرأ ذم الله مدح الله تعالی لعبده بالسجدة او سمعه یجب علیه ان یسجد
حتی یلحقه مدح الله تعالی ومن قرأ ذم الله تعالی العبد بالترک السجدة او سمعه
یجب علیه ان یسجد حتی لا یلحقه ذم الله تعالی فالحاصل ان فی کل موضع

يجب سجدة التلاوة بالتلاوة او بالسماع فاما امر الله تعالى به او مدح
مدح الاتقياء اقوالها به او ذم ذم الله تعالى اقوالها بتركه والى ما اشار النبي
عليه السلام بقوله اذا سجد ابن آدم اعتزل الشيطان يبكي ويقول امري ابن
آدم بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فلم اسجد فلي النار والا
حلا ان الحكيم اذا حكي عن غير الحكيم شيئا و لم يعقبه بالنكير كان ذلك
دليلا علي انه صواب فدل ان سجدة التلاوة واجبة كما ذكرنا من المعاني

سورة الانفال

مدنية الا قوله يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك
من المؤمنين وهو خمس وسبعون آية والف ومايتان واحدي وثلثون
كلمة وخمسة الاف ومايتان واربعة وتسعون حرف وعن ابي ابن كعب رضي الله
عن النبي صلي الله عليه وسلم انه قال من قرا سورة الانفال وبراة فانا له شفيع
وشاهد يوم القيامة انه بري من النفاق واعطي من الاجر بعدد كل منافق
ومنافقة في دار الدنيا عشر حسنات ومحي عنه عشر سيات ودفع له
عشر درجات وكان العرش وحملته يستغفرون له ايام حيوته في الدنيا نظم
سورة الانفال مع سورة الاعراف ان سورة الاعراف اغلبها قصص الا
نبياء عليهم السلام والامم الماضية وبيان الدلايل والحجج علي وحدانية الله تعالى
علي السنة الانبياء ودعوة الانبيا لامهم الي دين الاسلام وبيان رد الكفرة
لدعوتهم وتحقيق العذاب والهلاك في حقهم وسورة الانفال فيها بيان
حكم الغنيمة ووعيد الكفار وعقوبتهم وهلاكهم اعلم بان سورة الانفال

اغلبها قصة بدر فنذكر بعضها حتي يستفيد معرفة تفسيرها
فنقول ان النبي رسول الله صلعم لما هاجر الي المدينة في السنة الثانية من الهجرة
قصد عير قريش اذ يرجع الي الشام من مكة فاخبر بذلك رسول الله فبعث
رسول الله بعض اصحابه في طلب العير فوقع لا اخذ في الشهر
الحرام وقتل الحضرمي الي مكة من سفر الشام فجاء جبرائيل عليه السلام واخبر بذلك
ووعده ان لك احدي الطائفتين اما العير او الجيش فلما قرب العير من بدر
خرج البقالون والتجار ومعهم من مكة الي بدر ينتظرون العير فيتجرون و
يشترون ويشترون فبعث رسول الله صلي الله عليه وسلم طلحة وجعفر ليطالبا نبا بخبر
العير فمضوا بدرا وسالا خبر فخبرا بالماء فاخبرا ان العير لم يحضر بعد وقد قرب حضوره
فرجعا الي المدينة واهل العير كانوا يخافون من رسول الله واصحابه رضي الله
وابو سفيان كان في هذا العير فبعث ابو سفيان قبل حضور العير الي بدر من قبل
عن اهل ابو سفيان في اثرهما رجلين حتي وصلا الي بعير حملهما فوجدا في البعر
نوي التمر فعلما انها من المدينة فان هذه عادة اهل المدينة انهم يعلفون الابل
نوي التمر المدقوق وانهما جاءا لطلب العير فاخبرا ابا سفيان بذلك فصرفوا العير
حتي ذهبوا به الي مكة من طريق جدة وبعثوا الي مكة حتي خرج من كان له شيء
في هذا العير مستقبلين له وقع الخبر في مكة ان محمدا واصحابه قصدوا العير
واخذوا الطريق ورصدوا دركون العير فاجتمع ابو جهل واصحابه وحنظلة بن
ابي سفيان وقريب من الف ومائة رجل من وجوه العرب وساداتهم وتوجهوا

الي بير بدر فلما دخل ابو سفيان مع اهل العير سالمين في مكة بعث الي ابنه حنظلة
وليا ابو جهل وعن معهما بان ارجعوا فانا دخلنا مكة سالمين فادركهم رسول الله
سفيان وهم بالقرب من بير بدر فقال لهما ابو جهل وعتبة وشيبة وولید وحنظلة
وغيرهم لو رجعنا لظن محمد واصحابه انا نهزمنا منهم وانا انما رجعنا الخوف منهم
فنذهب ننزل علي بير بدر فنشرب الخمر ونلعب ثم نرجع فقال لهم حكيم بن حزام
لا تفعلوا وارجعوا فلعلكم تندمون عما تصنعون واكتفوا بحصول احد المرادين
وهو سلامة العير فقال له ابو جهل لعنة الله لقد رايتك انتفخ ريتك وهو كنايت
عن الجبن ای رایتک جبانا و بفارسی وقت آن بود که شش تو آماسیده می بینم فقال حكيم
بن حزام سيعلم ولكن غدا من انتفخ ريته منا فقال ذلك بالفراسة ثم من مواعلي
الرجوع فجاء ابليس لعنة الله في صورة سراقة بن جعشم واظهر نفسه عليهم وقال
جئتكم لاعينكم علي محمد واصحابه وجمع علم وبني زهرة وهي من اكثر قبايل العرب
عددا واشدهم شوكة وقال اخذت منهم البيعة علي محاربت محمد وهم
علي اثري يجيئون لاعانتكم وكانت له هذه القدرة في ابتداء الاسلام
انه اذا اراد اجري نفسه في صورة الآدمي يجعله الله تعالى كذلك ثم
منع ذلك عنه وكان ذلك منة من الله تعالى علي عباده وفي هذه الامة
حتي سلموا عن تلبيسه ومكره من هذا الوجه التعرف عظيم منة
الله تعالي علي نفسك وسراقة بن جعشم كان رجلا مبارزا في العرب
وقريش كانوا يعدونه الف فارس ولما خرج رسول الله الي المدينة
من مكة

من مكة
مهاجرا فلما جاء اهل مكة سراقة بن جعشم بمال عظيم وبعثوه في
اثر رسول الله ليأتي براسه فلما قرب سراقة من رسول الله فقال الصديق
ادركنا فقال النبي عليه وسلم ما ادركنا فلما قرب منهما حتي كاد يصل فرسه
اليهما فاشار رسول الله الي الارض باصبعه اليه فساخت قوائم فرسه
في الارض فاستامن من رسول الله فقال عليه السلام يا ارض خلي سبيله
فقصد رسول الله ثانيا بالطعن فاشار فساخت فطلب من رسول الله
خطا انك لو ظفرت باهل مكة يوما لا تؤذيني راتباعي فامر النبي عليه وسلم
الصديق حتي بذل له الخط ولم يرجع سراقة الي مكة حياء من اهل مكة
وتحرزا عن طعنهم فلما صير ابليس نفسه شبيهها به في ذلك اليوم قال ابليس
اني كنت منتظر الوقعة حتي اجعل نفسي فداكم واخرج عن حياء ذلك اليوم
فقال اهل مكة كذا علي راس البير وضربوا لواء راية من ادم وقعدوا و
قد كان خرج وقعدوا وقد كان خرج رسول الله من المدينة مع ثلثماية و
ثلثة عشر رجلا من المومنين المخلصين ونزلوا بالروحاء ولم يكن معه
سلاح ولا فرس الا رجلين او ثلثة ومعهم العصي والهراوة فجاء جبرائيل
وقال الله يقول لقد فاتكم العير واستقبلكم الحرب فاخرج رسول الله واصحابه
الي الحرب وكان بعض الصحابة يذهبون مع الكراهة كما قال الله تعالي
وان فريقا من المومنين لكارهون وكانوا يقولون للنبي عليه وسلم هلا
اخبرتنا بالحرب حتي فنستعد فقال النبي عليه وسلم ان الله تعالي وعدني احد

هذين اتا العير او الحرب فذهبوا حتي وصلوا الي بدر فنبرا او الكثره العدو وشوكتهم

وقد تمكنوا علے راس البير وبقي اصحاب النبي عليه وسلم علے الرمل بلا ماء ولا سلاح

فوسوس لهم الشيطان انكم لو كنتم علے الحق لكان الماء والشوكة والسلاح والارض

الصلبة لكم فناموا تلك الليلة وكل واحد منهم كان علے ضعف القلب وقد احتلم

بعضهم فاصبحوا وكل واحد في قوة الاشد آمنين من العدو ومطر واحيے

تصلبت الارض تحت اقدامهم واغتسلوا وملاوا قربهم واوانيهم واليه اشار

الله تعالے بقوله اذ يغشيكم النعاس امنة منه الآية وزال وسوسة ا

الشيطان عن قلوبهم وسالوا الله تعالے النصرة فوعد الله تعالے لهم النصرة و

امداد الملائكة فالتقي الفريقان للقتال فقال النبي صلعم من قتل قتيلا فله سلبه قتيلا

فخرج ثلثة من جيش الكفار للقتال عتبة وشيبة ووليد بن

عتبة فخرج ثلثة من الانصار لقتالهم فقال لهم عتبة انتسبوا فانتسبوا

قالوا انتم قوم لكنا نريد اكفاءنا من قريش فرجعت تلك الثلاثة وخرج حمزة

وعلي وجعفر فجعل كل واحد منهم يفتخر فقال حمزة انا اسد الله في ارضه وقال

علے رضي الله انا الذي سمتني امي حيدرة ضرغام اجام وليث قسورة

فنزل قوله تعالي هذان خصمان اختصموا في ربهم اي احدهما في رضاء

الله واثبات وحدانية الله والآخر في الباطل واثبات الشرك فقتل الثلثة

والذين خرجوا من الكفار وجاء اعداد الملائكة من السماء الف ملك معلمين

فلما راے ابليس عليه اللعنة جبرائيل مع الملائكة فنكص علے عقبيه فاخذا

امية بعنان فرسه وقال يا غدار غدرتنا بالامس اني جيتكم اعينكم

والاان وليث

والاان وليث مدبرا فقال اني اري ما لا ترون فقال امية وهل لا ترى رايت

الا جواسيس يثرب امية گفت در دانشرب بي بيني تا باين اندر بود نيد جبرائيل

عليه وسلم در رسيد ابليس سستي بود و امية را سر برون كرد انيد نا ايشان در سير خود

بكر بخت و فرشتگان شمشير در نهادند در كافران و ايشان نه صد و پنجاه سوار هانوه

بودند اخنس بن شريق با خيل خود بگريخت نه ايستاد طلحه گويد رضي الله عنه دانستم

كه ما را فرشته مدد اقوه است ازانك من قصد كردم تا كافري را بزنم همي سر وي

ديدم كه از تن وي جدا نا زده من دانستم كه ما را همه فرشته مدد آمده است كه مي زند

و ابو جهل را عليه اللعنة جبرائيل عليه السلام رمحي بزد بر سينه و ابن مسعود رضي الله

سر ببريد و اين هفتاد تن كه طلحه آن شب خبر داد بوده كه ديگر روز حرب خواست

بودن رسول الله گفت كيست كه برود بلشكر دشمن و مرا خبر آرد كه چند اند وكيند طلحه

گفت كه من روم شمشير حمايل كرد و مشكي آب در گردن و رفت گرد هم لشكرگاه بر گشت

و ديد هر يكي را جدا گانه آتشي كرد تا بنمايد كه بعد دير آتشي كرده اند و هم را در وي

بروي نشان كرد و مشك از چاه پر كرد و برون آمده و غلامي را دست بگرفت و با خود

بياورد بسوي رسول عليه وسلم تا هم همچنانك بوده بود راست بگفت و طلحه هفتاد

تن را از وجوهان عرب بشمرد مصطفي عليه وسلم گفت عرب جگر خود را در ميان ما

انداخته اي وجوهان عرب اينها اند و مشرده ها و مرشمار اكه اين هفتاد

تن كشته شوند و اين آن هفتاد تن بودند كه چون مصطفي عليه از مكه بيرون

آمده ايشان بدم آمدند تا او را باز برند چون بمصطفي رسيدن مصطفي عليه وسلم

مشتي خاك بينداخت باد بر چشمهاء ايشان و در چشم همه اليد و مصطفي راه از
ايشان بكذشت و در ميانه كوده بود و اليه اشار الله تعالي بقوله وما رميت
اذ رميت ولكن الله رمي اين هر هفتاد تن را سر ببريدند و جاهي بود و يران
سرهاء در ان جا ماند اختند مصطفي عليه وسلم سر بجاه فرو كرد كفت يا
فلان بن فلان وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حق ياران
كفتند يا رسول الله ايشان چه دانند جانهاء ازيشان بر آمده است مصطفي كفت
بدان خداي كه مرا براستي بخلق فرستاده است كه ايشان مي دانند كه من چه كويم
الا انك عاجز اند در جواب داد ن چون كافران را هزيمت كردند مصطفي عليه وسلم
كفته بود كه من قتل قتيلا فله سلبه ومن اتي براس كافر فله كذا آمده سعد
رضي الله با شمشيري نيكو و برادر او را كشته بودند و درين حرب هفت
تن از ياران مصطفي عليه كشته شده بودند كفت يا رسول الله خداوندا اين
شمشير را من كشته ام مرا بخش مصطفي عليه وسلم كفت حكم اين غنيمت موقوف است
تا خداي عز وجل چه فرمايد سعد رضي الله غمناك تر كشت برادر كشته و شمشير
فايا فته سعد كفت رضي الله تا من بر كشتمي آيت آمده يسالونك عن الانفال
الاية مصطفي بانك كرد كه شمشير مرا بخشيد اين بعضي از قصه ياد كرديم
تا تفسير آيت معلوم تر كردد اكنون آمديم بتفسير سورة ٥٥٥
بسم الله الرحمن الرحيم قوله يسالونك
عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله

واصلحو

واصلحوا ذات بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم
مومنين ٥٥ حسن بصري كويد رحمة الله هر بار كه سورة انفال بر خواند
كفتي طوبي لجيش قائدهم رسول الله وناموسهم امين الله وحدهم ملائكة
الله ومبارزهم اسد الله وثوابهم رضوان الله يسالونك عن الانفال
مي پرسند تو اوي مي خواهند از تو حكم غنيمتها كه چكونه است وكوا ست الانفال
جمع نفل وهو الزيادة كما قال الله تعالي في حق النبي ومن الليل فتهجد به
نافلة لك و زيادة بدان كفتش كه حكم هم امتان پيشين ان بوده است در
غنايم كه بسوختندي آتش فرو نا آمدي و از آتش بماندي ايشان را آن
حلال بودي اين حلالي هم غنيمت زيادتي است مرا اين امت را قل الانفال
الله والرسول بكو يا محمد غنيمتها هم خدا يست و رسول او را و مراد ازدي
رسول است عليه وسلم كه اين غنيمت ملك و نيست هيچكس را در وي نصيبي
نيست وهذا منسوخ بقوله واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله
خمسه الاية الا انك خداوند عز وجل اغاز بذكر خود كرد بزرك كرد انيدن
مصطفي را عليه وسلم بدلها فاتقوا الله از خداي تعالي بترسيد و دست
ازين غنيمت كوتاه كرو كنيد و طمع ببريد واصلحوا ذات بينكم
و بصلاح آريد ميان يكديكر اي خصومت وجدال مسكنيد فاتقوا الله
امر است بنكاه داشت حق خداي تعالي واصلحوا ذات بينكم امر است
بنكاه داشت حق خلق التعظيم لامر الله والشفقة علي خلق الله واطيعوا

الله ورسوله ان کنتم مومنین فرمان بردار باشید خدای را و رسول او را
که شمان مومنانید ان کنتم ای اذ کنتم مومنین **قوله تعالی انما المومنون**
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم
آیاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون ۝
هر آینه مومنان آنانند که چون خدای را یاد کنند نزد ایشان ایشان را کویند
اتقوا الله بترسید دلهای ایشان بترسد واذا تلیت علیهم آیاته زاد
تهم ایمانا دیگر وصف مومنانست که چون بر ایشان خوانی آیات خداوند
را زادتهم ایمانا زیادت شود ایشان را ایمان او بحق صحابه رانی روا بود
که کوییم بفزود ایشان را ایمان یعنی بآنچ آمده بود ایمان داشتند و بآنچ می آمده
از آیات دیگر قبول میکردند وایشان را ایمانی افزود بدان آیت وارد
بحق مومنان را نی بفزاید ایشان یقینیت و یقین را ایمان گفت که یقین
معنی سبب ایمانست از اکر یقین وی قوی بود ایمان وی بیش او بود
وقال ابراهیم النخعی رح لان اسمع آیت احب الی من ان اقرا
سبعین آیت لان الله جعل جزاء السماع الایقان وهو سبب ثبات
الایمان واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا وجعل جزاء التلاوة الثواب
قال الله تعالی ان الذین یتلون کتاب الله الی قوله لیوفیهم اجورهم ولکنا نقول
هذا احسن منه فاما التلاوة منا افضل وعلی ربهم یتوکلون ومومن آن بود که در
کارها توکل با خدای کنند ۝ **قوله تعالی الذین یقیمون الصلاة**

اذا ذکر الله وجلت قلوبهم

ومما رزقنا

63

ومما رزقناهم ینفقون اولئک هم المومنون حقا لهم درجات
عند ربهم ومغفرة ورزق کریم ۝ مومنان آنان اند که نماز بپای
دارند وعطا دهند از آنچ خداوند تعالی روزی کرده بود شان آنانکه برین وصف اند
گمایند اولئک هم المومنین حقا ایشانند مومنان بسزا و وعده ایشان چیست لهم درجات
عند ربهم الایه ایشان را مرتبها و درجها است نزد خداوند ایشان و آمرزش هم گناها
و روزی نیکو بی رنج **قوله عز وجل کما اخرجک ربک من بیتک**
بالحق وان فریقا من المومنین لکارهون ۝ ای اذهب منا
الرجاء ایلا بد کما اخرجک ربک من بیتک ای چنانکه از مدینه بر و چا برون او رده نصرة و
توفیق و یه داد بیرون آمدن برو حا بر واز رو حا بیدر که نصرة و توفیق درین راه هم و
وعده و بیرون آوردن از مدینه تا بروحا خود اضافت کرد هر چند رونده ایشان
بودند و از روحا بیدر با ایشان اضافت کرد که برو ید و خطاب که هر چند بحق
حرم خانست بحکم سرور مراد حاست و این بدان معنی است که بوقت برون آمدن
از مدینه ایشان را قصد و طمع کاروان بود و از روحا که برفتند دانستند که بحرب باید
رفتن چون این معنی که بوقت برون آمدن از خانه بود برفتند اینجا نبود آن را بخود
اضافت کرد کر اکر برون آمدن بر ایشان بود و بدانستند که بحرب می باید رفتن
خلاف کردند و بعضی برون بنا مدند کما قال الله تعالی ولو تواعدتم لاختلفتم فی
المیعاد وان فریقا من المومنین لکارهون و کروهی از مومنان میرفتند با کراهیت
این کراهیت طبع است نه کراهیت اعتقاد بدان دلیل که طمع را خلاف کردند و فرمان کردند

ممدوح کشتند قوله تعالی یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما
یساقون الی الموت وهم ینظرون جدال میکنند با تو در گفتار تو جه
ای محمد مصطفی گفتی عم حق بر وی جدال می کردند که ما را نگفتی تا کار حرب بساختی ما
بطمع کاروان بودن آمده ایم بعد ما تبین از بعد آنکه بدید آمده است ایشان را حقی
مصطفی و راست گفتن وی کانما یساقون الآیة می روند بکراهیت گویی که ایشان را
بمرگ می رانند و ایشان بوی می نگرند قوله تعالی واذ یعدکم الله احدی
الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة
تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته و
یقطع دابر الکافرین ۝ لیحق الحق ویبطل الباطل و
لو کره المجرمون ۝ مصطفی عم گفت شان این کراهیت مر شما را جرات
حق شما را گفته بودم که وعده داد از این دو گروه یکی شما راست با کاروان یا لشکر یاد
کن یا محمد که وعده کرده شما را خدای عز وجل یکی از دو گروه که آن شما راست وتودون
ان غیر ذات الشوکة تکون لکم و شما آن دوست دارید که شما را آن بود که در وی
حرب و شوکت و جنگ نبود یعنی شما را کاروان می باید ویرید الله ان یحق الحق
و خدای عز وجل می خواهد که حق را حقیقت کند حق خود حقیقت است الا آنکه کا
فری دعوی کرد که من بر حقم خدای گفت عز وجل یرید الله ان یحق الحق خدای می خواهد
که انکار کند دین حق را بکلماته بوعدهای خود ویقطع دابر الکافرین و بر کند بن
و بیخ کافران لیحق الحق الآیة تا انکار کند حق را بحرب کافران و نیست کند باطل را

وارجه

وارجه کراهیت دارند کافران قوله تعالی اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم
انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین ۝ وما جعله الله الا بشری
ولتطمئن به قلوبکم وما النصر الا من عند الله ان الله عزیز حکیم
یاد کنید که زاری و فریاد می کردید که یا رب ما را نصرت ده فاستجاب لکم اجابت کرد دعا شما را
خدای تعالی و وعده کرد که انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین که مدد کنم شما را بهزار فرشته
بیاپی دمادم وما جعله الله الآیة این وعده نصرت وعده فرشتگان نکرد خدای مگر مژده
شما را و تا آرام گیرد بوی دلهای شما و نیست نصرت و ظفر و دولت مگر آنرا که خدای نصرت
کند و را این خدای عز وجل عزیز است کسی بر وی غلبه نکنند حکیم است دوستان را نصرت
کند و دشمنان را قهر کند قوله تعالی اذ یغشیکم النعاس امنة منه وینزل
علیکم من السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان
ولیربط علی قلوبکم ویثبت به الاقدام ۝ یاد کن یا محمد که فرو پوشانیدم شما را
خواب که ایمنی نمی‌ید بوان خواب وینزل علیکم من السماء ماء و بفرستاد بر شما از آسمان
آب تا پاک کند شما را ابدان از احداث و جنابة که بعضی را احتلام افتاده بود و تا
مرد بغایة ایمن بخسبید احتلامشان بیفتد ویذهب عنکم رجز الشیطان و تا
ببرد از شما وسوسه دیو از شما بر جهی شما را اب بسی و زمین سخت ولیربط علی قلوبکم
و تا ببندد ایمان بر دلهاتان یعنی تا دل شما بر ایمان نگاه دارد ویثبت به الاقدام
و کار یک بزیر پایهاتان سخت شود تا قدمها تان برجا استوار دارد قوله تعالی
اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین امنوا سالقی

فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا
منهم کل بنان ذلک بانهم شاقوا الله ورسوله ومن یشاقق
الله ورسوله فان الله شدید العقاب ۞ این همه بیان منت خداوند
است عز وجل بر ایشان تا بشناسند منت خداوند را عز وجل بر خود یکی که چون
دیگر روز بحرب در آمده وحی کرد خداوند تعالی به محمد به فرشتگان بروید بیاری مومنان
انی معکم من ناصر شما ام و نگاه دار شما ام و این دلیل است که فرشته هر چند با قوة
است و با شوکت و بی از خدای بی نیاز نیست و از وی ایمنی نیست که بتر لیدک مبتلا
کرد با مر وی و از ان ابتلا الخالق بر اید از صورة فرشتگی بیرون آید و سزای عقوبة
کرد چنانکه ابلیس و هاروت و ماروت فثبتوا الذین آمنوا ای فرشتگان استوار
دارید مومنان را تا بر نگردند یکدیگر را این نگاه داشتن بجز نیست که از این بجز بود ای مستحق
مدح و ثواب نبودندی یعنی آنست که ایشان را بپای افشاردند بر حرب با خشید ایشان
معین ایشان باشید سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب زود شمار حرب ایستادن و از
من ترس و بیم در دل ایشان افگندم کما قال النبی عم نصرة بالرعب یعنی ترس
در دل ایشان افگندم شما چه کنید فاضربوا فوق الاعناق ای دهید شمشیر بر
گردنهای ایشان واضربوا منهم کل بنان یعنی اطراف اعضاء ایشان جدا میکنید بنان
را انگشت ها بود مراد از وی اطراف است ذلک بانهم شاقوا الله ورسوله این عقوبت
ایشان را بر آن است که ایشان خلاف کردند خدا را و رسول او را ومن یشاقق الله
ورسوله الآیة هر که خلاف کند خدای را و رسول او را خداوند عز وجل سخت عقوبة کننده

است او

است او را قوله تعالی ذلکم فذوقوه وان للکافرین عذاب النار ۞
اینک بلا کردیم از عذاب دنیا بچشید بدنیا و آنگاه ایشان را با همه کافران عالم
وعید است بعذاب آتش دوزخ قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه
جهنم وبئس المصیر گفت ای گروه که چون ببینید کافران را انبوه بر
مگردانید پشتها بایشان یعنی بهزیمت مروید و آن وقت حکم چنان بود که یک مومن را
از ده کافر نشایستی که بگریختی تا منسوخ شد الآن خفف الله عنکم الآیة هر مومنی را
با دو کافر مقابله کرد در معرکه نشایستی مومن را از دو کافر بگریختن ومن یولهم یومئذ
دبره معرکه برگرداند بایشان پشت خود را یعنی هر که روز بدر بهزیمت برگردد
الا متحرفا لقتال مکر بر کردد حرب را یعنی مکر طرح کند و اسب جولان کند او متحیزا
الی فئة یا باز گردد بسوی گروهی دیگر از میمنه بمیسره رود یا از میسره بمیمنه
رود فقد باء بغضب من الله الآیة هر که بجز این روی بها برگردد یعنی بهزیمت
رود بخشم خدای عز وجل باز میگردد و جایگاه وی دوزخ است و بد باز گشتن
جایی است دوزخ قوله عز وجل فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم
وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ولیبلی المومنین منه بلاء
حسنا ان الله سمیع علیم بدین آیة یاد کرد عجایب را از ایشان ای یاران محمد تا معجب نگردید
که این کار نه بقوة و مردی شما بر آمد بلکه بظفر و نصرة و یاری دادن من بر آمد گفت تعالی

نکشتید شان ولکن خدای کشت شان وجبریان بدین آیة حجت کنند که بنده را هیچ
فعل نیست وآنچ از بنده بحاصل می آمده هم از خداوند است وزشتی سخن ایشان
تا آنجا باز گردد که گویند که ان الله یصوم ویصلی ویحج ویفعل المعاصی فعل را
از فاعل چاره نبود چون از بنده نفی کرد من کل وجه لازم آید که بخداوند عز وجل
مضاف کرد من کل وجه وجواب ازین تاویل آنست که این آیة نه نفی مباشرة
فعل است از بنده نفی کرد که فعل ایشان خود ثابت کرد ودر همین آیة قوله تعالی اذ رمیت
وبآیة دیگر گفت فیقتلون ویقتلون ونیز گفت یعذبهم الله بایدیکم این همه اثبات
فعل است پس دلیل شد که مراد ازین نه نفی مباشرة فعل است بلکه رفع اعجابست
از ایشان وما رمیت اذ رمیت ونه انداختی تو چون بینداختی ولکن خدای انداخت
نه نفی مباشرت انداختن است از مصطفی عم که ثابت کرده انداختن وی ولکن
رفع عجابست ای تو انداختی ولکن من رسانیدم بچشم کافران آن خود چنین آن
ما بین ولیبلی المومنین منه بلاء حسنا یعنی شما کاروان خواستید حرب پیش
آوردتان تا بدهد مومنانرا عطایی نیکو وقیل امرکم بقتلهم ورمی التراب لیعطی
المومنین من التراب الرمی عطاء حسنا وهو النصرة والظفر والدولة والغنیمة
الا انک عطاء را بلا گفت که بلا از ابتلا بود واز ابتلا هم مطیع برآید وهم عاصی
هم راحت وهم شدة هردو با ابتلا پدید آید لاجرم هریکی را ازین بلا گویند ان
الله سمیع علیم هر آینه خدای عز وجل شنوای سخن گفتار ها است ودانا از رضاها
است وگفتیم لام ولیبلی المومنین لام عاقبة نیست بلکه لام علة است قوله تعالی

ذلکم

ذلکم وان الله موهن کید الکافرین آنچ یاد کردیم شما را
ونیز فرمودیم شما را از حرب با کافران وطاعت خدای ورسول بدان فرمودیم که خدای
عز وجل سست کننده کید و فعل کافرانست که نزد کافران بود که قوة وشوکة
وغلبه مراست خدای عز وجل سست کرد قوة وشوکة وغلبه ایشان قوله تعالی
ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح وان تنتهوا فهو خیر لکم وان
تعودوا نعد ولن تغنی عنکم فئتکم شیئا ولو کثرت وان الله مع المؤمنین
این خطاب کافران را است بوقت حرب ابو جهل بکرانه صف بایستاد ودست برداشت
وگفت اللهم انصر احب الدینین الیک واین تلبیس بود از وی بر قوم چنین نمود که ما برحقیم
خدای عز وجل نصرة کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم ودین اورا آیة آمده ان نصرة می خواهید
وفتح ان دین را که برحق ودرستر است آمده بشما فتح ونصرة آن دین وان تنتهوا فهو
خیر لکم ای خطاب است آن کافران باقی مانده وا ازین باز ایستید از کفر ومخالفت
خدای عز وجل ورسول و توبه کنید شما را بهتر که از قتل وآتش برهید وان تعودوا
نعد اگر باز گردید دیگر باره بحرب مصطفی عم باز گردیم وباز گشتن در وصف خدای
عز وجل جایز نیست معنی آنست که اگر شما باز گردید بحرب وی ما باز آریم نصرة خود را
نظیره وان عدتم عدنا اگر باز گردید شما بگناه باز داریم ما عقوبة را واگر کسی گوید
باحد باز آمدند وهزیمت بر مومنان بود جواب گوئیم اینجا وعده عام نبود که اگر عام
بودی همه ظفر ودولت مصطفی را بودی عم ابتلا برخاستی والثانی نصرة وعده بود
بشرط تقوی ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا چون در شرط خلل آوردند وعده بر خاست

ولن تغني عنكم الآية وهرچند ایشان بسیار باشند سپاه بود و شوکت گفت نفع نکند
از شما از گروه شما چیزی و اگرچه بسیار بود و بدرستی خدای عز و جل ناصر و نگهدار
نظر و معین مومنانست **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ور
سوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون** • بدان آیه کافران را بایمان
دعوة کرد و بدین آیه مومنانرا بطاعت آیید ای مطیع باشید خدای را و رسول
او را ولا تولوا عنه الآیة و بر مگردید از فرمان او و شما می شنوید و میگوییم و وی
در رسول خفست و حق است ثم قال عنه ولم یقل عنهما نظیره والله ورسوله
احق ان یرضوه واین از عادة عرب است که سخن از دو آغاز کنند و یکی باز آرند
**قوله تعالی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون**
جبانکه چون آن کسانی که می گفتند شنیدیم و نشنیدند یعنی کار بستند شنیدن را
آنگاه بنکوهید آن کسانی را که بدین وصف باشند گفت ان شر الدواب
عند الله الآیة بدرستی بدترین جنبندگان بر روی زمین نزد خدای عز و جل
آنانند که کرانند و گنگانند یعنی عقلاند اند این نه نفی آلت است این نفی استعمال
آلت است و مقصود از آلت نفع است چون آلت بود و نفع نبود چنان
است که گویی آلت نیستی و نزول آیة بحق بنی عبد الدار است اغلب قبایل
عرب آن بود که بگروید ند با بعضی با سم مگر بنی عبد الدار از وی دو تن گرویدند
و همین دو تن نیز منافق بودند خداوند تعالی ایشانرا بکری و گنگی و خری نکوهید

دعوة کرد کافرانرا بایمان و مومنانرا بطاعت

**قوله تعالی ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتو
لوا وهم معرضون** آنگاه خبر داد که چه معنی را محروم ماندند ایشان از
نعمة اسلام گفت اگر من خدای از ایشان خیری و رغبتی بر اسلام دانستمی تو
فیق شنیدن و کار بستن دادمی ولو اسمعهم لتولوا و اگر نه قهر و جبر اسلام را
دادمی چون حکم قهر و جهر و جبر برداشتمی و بحال ابتلا و اختیار باز آوردمی لتولوا
بر گشتندی نظیره ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وهم معرضون و ایشان روی
گردانیده اند در حال از قبول حق و از انداز تو که محمدی **قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم
واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه وانه الیه
تحشرون** ای گروید گان اجابة کنید خدای را و رسول او را چون بخواند
شما را بانچ زنده کند شما را یعنی بطاعت و گفته ایم که حیوة سه است حیاة
است بجان و حیاتی است بایمان و حیاتی است بطاعت و قوله اذا دعاکم
لما یحییکم ولم یقل ادعیا کم معنی آنست که اجابة وی اجابة حقست
و این از عادة عرب است چنانکه یاد کردیم واعلموا ان الله الآیة و بدانید
که خدای عز و جل جدا کند میان مرد و آنچ در دل ویست یعنی معرفت باز ستاند و این
خطاست مراد از آیة آنست که جدا کند میان کافر و آنچ در دل ویست از ایمنی و قوة
و میان مومن و آنچ در دل ویست از ترس و بیم ای ترس و بیم از دل مومنان بردارد
و ایمنی و قوة از دل کافران بر دارد و بدانید که هم بوی باز گشته شوند **قوله تعالی**

واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا
ان الله شديد العقاب • اي استجيبوا لله وللرسول فيما امركم واتقوا
فتنة اي بر حذر باشيد و علاو بترسيد ازان فتنه كه چون برسد تنها بظالم نرسد
بلكه بمظلوم نيز برسد الا انكه ظالم را عقوبة رسد و مظلوم را كفارة و درجه برسد
و زبير بن العوام گويد رض چهل سال اين آية مى خواندم ندانستم كه اهل اين
فتنه كيست واين فتنه چيست چون بنگريستم از بعد چهل سال خود را درين فتنه ديدم
واين اية خطاب صحابه مصطفى است صلعم ورض يعني اين حال چنين نخواهد ماند تا
من شما را قوي خواهم كردانيد و بعدد بسيار خواهم كردانيد و دشمنان شما را
ذليل و مقهور خواهم كردانيد ازين همه اسباب بفتنه كناية كرد كه اين همه فتنه را
بود يعني شما بر حذر باشيد تا چون من شما را اين قوة و شوكة بدهم بخلاف
و منازعت يكديگر مشغول نشويد كه اگر مشغول شويد در فتنه افتيد واين فتنه تنها
نه ظالم را رسد كه مظلوم را نيز رسد يعني چون ظالم با مظلوم جنگ كند تنها ظالم كشته
وخسته نشود بلكه مظلوم نيز كشته شود و ازين جهة بود كه بعضي ياران حذر كردند چون
ابو دردا و ابو ذر كه باطراف عالم پراكنده شوند تا دران فتنها و منازعتها نيفتند
وقد اعلموا ان الله شديد العقاب وبدانيد كه خداي عز وجل سخت عقوبة كننده است
قوله تعالى واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في الارض تخافون
ان يتخطفكم الناس فاويكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبت لعلكم تشكرون • ياد كنيد اي ياران

محمد چون بسيار

محمد چون بسيار شديد و با شوكة و قوة شديد ان اندكى خود را و مقهوري خود را اندر
زمين مكه كه ضعيف بوديد اندر زمين مكه مى ترسيديد بر بايندتان مردان يعني عرب
تاختن آرند بر شما و غارة كنندتان وا سير برندتان جاي داد شما را اندر زمين
و قوي كرد شما را بنصرة خود يعني با نصاريان و روز بدر بمدد فريشتگان عليهم السلام
و حلال كرد بر شما غنيمت تا حريص تر باشيد بر غزو كه طبع آدمي آنست كه چون قوة
و روزي خود در كسب چيزي بيند بران كسب حريص تر و راغب تر گردد تا شما شكر بباشيد
قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا
اماناتكم وانتم تعلمون • اي اهل بدر خيانت مكنيد خداي را و رسول
او را به چه بنوعايد بكنيد و تخونوا اماناتكم اي ولا تخونوا اماناتكم و سرامرها خداي
عز وجل بر بنده امانت ويست و خيانت مكنيد اندر آنچه شما را امين كردانيده اند
و شما ميدانيد كه خيانت ميكنيد و نزول آية بحق ابو لبابة بن المنذر است
كه رسول عم بحرب بنو قريظة بود و ايشان را در حصار كرده بود و جريه آمده
بود سعد معاذ را رگ جان بريده شد و وي دعا كرده بود يا رب جان من در تن مى
باقي دار تا من اين دشمنان را بكام خود به بينم و خداي عز وجل او را زنده ميداشت
چون كار بر جهودان تنگ شد كس فرستادند از حصار سوي مصطفى صلعم كه حكمى
فرست تا ما بحكم وي فرود آييم مصطفى صلعم ابو لبابه را بايشان فرستاد بر
سو لي كه حكم كرا خواهيد ابو لبابه ايشان را گفت نگريد تا بحكم سعد فرود نياييد
كه حكم سعد شما را جز كشتن نيست كه او را رگ جان بريده شده است و دعا كرده است

تا نه بینید شما را بکلام نقود ببینند ... جبرئیل آمد علیه و مصطفی را علیه خبر داد این آیه را
بیاورد چون ابو لبابه باز آمد مصطفی علیه این آیه برویش خواند گفت یا رسول الله والله
که من دانستم خود همان وقت که خیانت کردم تا بعضی گویند وی منافق بود واین آیه
سبب اخلاص وی شد گفت یا رسول الله کردم ونخواستم که کردمی ولیکن درست آمد
کرد وی مومن مخلص بود که خدای تعالی گفتش یا ایها الذین آمنوا نام مومنی مطلق داد
آنگاه ابو لبابه عذر خواست گفت یا رسول الله این بدان گفتم که زن و مال من و فرزندان
درین حصار بود ترسیدم که کشته شوند وغارة کرده شوند آنگاه خدای عز وجل
این آیه فرستاد قوله تعالی واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة
وان الله عنده اجر عظیم ه بدانید که مالها شما و فرزندان شما فتنه شما
اند یا حق خدای نگاه دارید یا حق مال و زن و فرزند و بنزدیک خداوند است مزده عظیم
از آنکه وی حق خدای عز وجل نگاه دارد و از فتنه موافق فرمان بر آید مصطفی گفت صلعم
حکم منی و شما جز سعد نیست گفت یا سعد حکم کن گفت یا رسول الله حکم کردم با آنکه مالها
شان غنیمت مومنان کردانید و فرزندان شان غنیمت بمومنان کردانید و هرکه از ایشان
زیر ناف موی رسته است بشمشیر بکدار مصطفی گفت صلعم لقد حکمت بحکم رب العزة
یا سعد رسول علیه همچنان کرد و سعد از دنیا بر سعادة بیرون شد قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر
عنکم سیئاتکم ویغفر لکم والله ذو الفضل العظیم ه این
آیه بحق اهل بدر است وعده کرده شان نصرة بشرط تقوی ان کلمه شرط است

وجعل

و یجعل جواب شرط است ای کروید کان اگر از خدای بترسید و فرمان مرا و رسول
مرا خلاف نکنید نصرة کنم مر شما را نصرة را فرقان گفت بنصرة جدا کند میان شما
ایستة و میان مومن و میان کافر نظیره یوم الفرقان روز جدا کردن مومن از
کافر و دوست از دشمن ویکفر عنکم سیاتکم و بپوشانند از شما گناهان شما و بیامرزد
زد شما را بعضی بعضی بپوشانند و سوال نکنند از ایشان و آن بعضی که یاد دارید بیامرزد
و عذاب نکنند خداوند عز وجل موصوفست بفضل بزرگ قوله تعالی واذ یمکر
بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک
ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین
نزول الآیة فی حق النبی صلعم فانه اجتمع ابوجهل بن هشام وعمرو بن هشام وابو
البختری بن هشام وغیرهم لعنهم الله وقالوا ندبر فی امر النبی ونتناجی بالسر
والخفیة فانا نتقی نعلی سمعه ربه فاخبره بذلک فذهبوا الی دار الندوة
فعلم ابلیس عن سرهم فجعل نفسه فی صورة الشیخ وجلس فیما بینهم فقالوا له انا
سر الا نکشفه بین یدیک فما تصنع بیننا فقال ابلیس انتم فی امانی وانا
شیخ کبیر من القرون الماضیة من الاهواز اعینکم فی تدبیرکم فکشفوا الستر
بعض یدیه فقال احدهم ان الرای والتدبیر ان نحبس محمدا فی بیت ونطبق
علیه الباب حتی یموت فقال ابلیس اخطاء ان له عشایر وقراباة یحمونه
ویخرجونه وقال الآخر ینبغی ان یربط علی بعیر وحشی ویضرب فی الصحراء
حتی یقتله او یقع فی ارض لا یعرف فیقول مثل هذه المقالة فقال ابلیس

اخطاة فاما ان يعنكم اهلها فيشايرة وان وقع في ارض غيره الناس بلطيني كلامه
فصار واتبعنا له مثل ربكم فقالوا انعم ما قلت يا شيخ فقال ابو جهل عليه اللعنة الصواب
ان يجمع مائة رجل من مائة قبيلة من وجوه الناس واحيانهم فيجتمعو
فلا جرت الرأي هذا فاتفقوا على هذا يقتلونه جميع وجوه العرب
الاجلة فيصالحون على الدية فانا نودي ديته مائة من الابل فقال ابليس
اصبت الرأي هذا فاتفقوا على هذا وتفرقوا وقد ذكرنا هذا مرة فنزل قوله
واذ يمكر بك الذين كفروا الاية ياد كن يا محمد كه سگالش بد كردند تو ليثبتوك
تا حبس كنند ترا در خانه او يقتلوك تا جمله گرده آيند وجمله بكشند ترا او يخرجوك
چون يا بر اشتر مست ببندند ترا وبيرون كنند ترا از مكه وايشان بد سگاليدند
وخداي عز وجل جزاء سگالش بد ايشان با ايشان رسانيد وخداي عز وجل هم
بهترين جزاء كنندگانست قوله تعالى واذا تتلى عليهم اياتنا قالوا قد
سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين ٥
چون برخواندند برين اهل مكه آيات ما نزول آيه بحق نضر بن الحارث است كه
روزي نشسته بودم با جماعتي از اهل مكه وفسوس ميكردند بر ايات قرآن
وگفتند شنيديم اين قرآن را لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر بخواهيم بگوييم ما
نيز اين قرآن در فصاحت نيست آنچ محمد ميگويد مگر بربافته وگفته پيشينيان
وليد مغيره رض گفتش لا تستهزءوا بالقرآن فان محمدا لا يقول
الا حقا فقال نضر ولنا لا نقول الا حقا فقال وليد رض وهو يقول لا اله

لا اله

لا اله فقال نضر وانا اقول لا اله الا الله لكن الملائكة بنات الله فنزل قوله ان كان للر
حمن ولد فانا اول العابدين فلما بلغ ذلك نضر بن الحارث جاء وليد بن المغيرة و
قال ان رب محمد صدقني فيما قلت فقال ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين
وفيهم اي بگو اي محمد با حق بل كذبك فانه قال ما كان للرحمن من ولد يعني اگر
گر خداوند عز وجل گرفتي فرزند وقل يا محمد انا اول العابدين من العرب الى الانفين
نضر در خشم شد بر پاي خاست وگفت قوله تعالى واذ قالوا اللهم ان كان
هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب اليم ٥ اي خداوند هم او آنچ محمد ميگويد حق است از نزد
تو ما را از آسمان سنگ باران كن وبيار بما عذابي هلاك كننده كه ايشان عذاب
وهلاك دوست تر داريم از شنيدن آنچ وي ميگويد هم چشم بنهادند عذاب را
خداي عز وجل آيه فرستاد قوله تعالى وما كان الله ليعذبهم وانت
فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون ٥ يا محمد
من ايشانرا عذاب نكنم و تو در ميان ايشاني وما كان الله معذبهم الاية خداوند
عز وجل عذاب نكنند شان تا در پشت ان كافران يكي مستغفر خواهد آمدن
بطفيل ان يك مسلمان كه با آخر زمان بيرون خواهد آمدن چندين هزار
كافران را امان داده است وهمچنين بود تا در مكه بود رسول عم تا در ميان
ايشان عذاب نازل نشد وچون مصطفى صلعم بمدينه آمده
وحرب بدر افتاده نضر بن الحارث اسير شد واز جمله اسيران هيچ كس

کشته شد مکر وصیة وعتبه بن ابی معیط را مصطفی عم بفرمود که گردنش بزنید بزدند
و آیه آمده که سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع این عذاب واقع
قتل وی بود که گفته بود او ائتنا بعذاب الیم وقال قتاده رح معنی الآیة ان
مجلهم بالعذاب وانت فیهم وما کان الله معذبهم لو استغفروا ولکن لم یستغفروا
ولو استغفروا ما عذبوا فیهما امانان انزلهما الله تعالی احدهما قد مضیه وهو رسول
الله صلعم فانه کان امانا للامة والاستغفار وعن الضحاک رح قال معناه لا تعذب
اهل مکة وانت فیهم ولا یعذب المومنین وهم یستغفرون یعنی لا نعذبهم لکون
النبی صلی الله علیه وسلم والمسلمین المستغفرین فیهم فلما خرج النبی عم والمسلمون
المستغفرون من بینهم عذبوا کما قال الله تعالی وما لهم ان لا یعذبهم الله اذا خرج
النبی عم والمسلمون وهم الکفار یصدون عن المسجد الحرام وعن الحسین بن
الفضل رح وما کان الله لیعذبهم یعنی اهل مکة لکون النبی عم فیهم وکان
الله معذب حتة من المسلمین وهم یستغفرون لاسلافهم واتبعهم کما قال
والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان وما لهم ان لا یعذبهم الله وچه بوده است ایشانرا که خداوند عزوجل
عذاب نکند شان بآیة اول گفت وما کان الله لیعذبهم وبدین آیه گفت
وما لهم ان لا یعذبهم الله یعنی چگونه بود که ما اینجا حضرت است یعنی آنست
چرا ایشانرا عذاب نکند خداوند عزوجل چو تو از میان ایشان برون آمدی
یاران فرزند حو من از پشت بدر کافر چه اند چه باز دارد آمدن عذاب را بایشان

مانع عذاب

مانع عذاب برخاست قوله تعالی وما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون
عن المسجد الحرام وما کانوا اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون
ولکن اکثرهم لا یعلمون ه وایشان باز میدارند مومنانرا
از مسجد حرام یعنی رسول را صلعم از مکه بیرون کردند وما کانوا اولیاءه ایشان
اهل وسزاوار مسجد حرام نیستند ان اولیاؤه الا المتقون الآیة نیست سزا
وار مسجد حرام مگر مومنان ولکن بیشترین ازین کافران جاهل ونادان اند دعوی
اهل سزایی دارند خود را قوله تعالی وما کان صلوتهم عند البیت
الا مکاء وتصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
پیدا کرد که نا اهلی ونا سزایی ایشان مر مسجد حرام بچه معنی است گفت بدان معنی
است که ایشان اهل نماز نیند نماز ایشان نبود نزد خانه یعنی کعبه الا مکاء و
تصدیة مگر شب وشب کردن ودست بردست زدن واین عبث است نه نماز فذو
قوا العذاب الآیة بچشید عذاب را بکفر خویش واین عذاب قتل روز بدر است
قوله تعالی ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله
فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون
آنچه کافران کردند ایشان پیش رفته است هفت تن از آن سران بدر رفته بودند که
هر روز ده شتر هر یکی سر سپاه را طعام دادندی و روز حرب نوبت طعام دادن عباس را
بود رضی الله عنه گفت این کافران نفقه میکنند مالها خویش را ولکن ایشانرا از
نفقه کردن هیچ نفعی نیست ونخواهد بودن ایشانرا ازین نفقه کردن زیان حال بجا حصل

آید ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون باز غلبه کرده خواهند شدن که نفقه کردن شان
از بهر آن بود تا باز دارند خلق را از دین خدای عز و جل قوله تعالی والذین کفروا
الی جهنم یحشرون لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل
الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم
اولئک هم الخاسرون ۝ و بعاقبت جز ایشان بدوزخ خواهند بودن همه
در دوزخ جمع کرده شوند لیمیز الله الخبیث من الطیب کافران را هزیمت کرده و هلاک
کرد مومنان را نصرة کرد جدا کرد تا جدا کند خداوند عز و جل پلید را از پاک کافر را
از مومن و دشمن را از دوست ویجعل الخبیث بعضه علی بعض و بکنند کافران
بعضی را بر بعضی ای گرد آرد فیرکمه جمیعا بر هم جفسانند همه را یقال تراکمت
الغیم ای ابر که بر هم جفسند فیجعله فی جهنم یعنی همه جمله کند و در دوزخ آرد اولئک هم
الخاسرون و آنرا که عاقبت این بود که یاد کردیم وی زیان کار بود قوله تعالی قل للذین
کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودوا فقد
مضت سنة الاولین ۝ نزول آیة بحق عمرو بن العاص و عکرمة بن ابی جهل
است که مصطفی صلعم روز فتح مکه بکشتن چند تن بفرمود یکی از وی عکرمه بود بگریخت
و از وی جدا به دریا در نشست و باد بر آمده و موج بر خاست و خواست که کشتی غرق
گردد ملاحان گفتند لن ینجیکم الا الاخلاص و دین محمد فلا ینجیکم فی البحر الا الاخلاص
و دین محمد و نوی انا یسلم من البحر چون از دریا بسلامت برست آمده بسپیده دم
تا مسلمان شود بنزدیک مصطفی صلعم در آن تاریکها عمرو بن عاص پیش آمد گفتش عکرمه
گفتش

گفتش اعمرو انت قال نعم گفت چه آورده ترا اینجا که خبر داده تو بود که همه عرب را در
جفا کردن با محمد فقال نعم در عالم ملا ریب نکرده است با کسی مکه من با محمد بکردم
همه و هیچ نرفت دانستم که حق است آمده ام تا بگروم بهر دو آمدند یکدیگر را گفتند
تو پیش رو که من جفا بسیار کردم با محمد عکرمه پیش رفت مصطفی صلعم راه کرد
شان و گفت الی الی و اسلام بر ایشان عرض کرد و اسلام آوردند عمرو گریان شد شرم
آن کردارها روزگار را مصطفی عمرو گفت چرا می گریی یا عمرو گفت از آن جفاها که من کردم
با تو فنزل قوله تعالی قل الذین کفروا ان ینتهوا الیهم ما قد سلف بگو یا محمد آنانرا که کافر
شدند اگر باز ایستند از کفر و توبه کنند آمرزیده شوند ایشان را آن که گذشته است وان
یعودوا فقد مضت سنة الاولین و اگر باز گردند خود کافران باز گشته بودند بکفر که
در حال کافر بودند معنی آنست که اگر پای افشارند بر کفر ملله فقد مضت سنة الاولین
با هلاکهم رفته است سنت ما در پیشینیان هلاک ایشان یعنی بعاقبت هلاک کنم شان
قوله تعالی وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله
لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر فاعلموا
ان الله مولیکم نعم المولی ونعم النصیر ۝ یا با اینها همان
کنید که حکم من بوده است در پیشینیان شمشیر دهید و حرب کنید با ایشان تا نمانند
کفر و شرک و یکون الدین کله لله و دین همه خدای را بود یعنی تا دین خدای آشکارا کرد
و کفر نیست کرده و این امر باقی است امروز تا آنگاه که در عالم کافری مانده است و
الله اعلم فان انتهوا اگر باز ایستند هر آینه خدای عز و جل بینا است با کار ایشان

آیت الخمس

میکنند وان تولوا ار بکردند یعنی بجنین بازی افشارند بر حرب شما بدانید که خدای عز
وجل دوست و نام و نگاه دار شما است نعم المولی ونعم النصیر نیک نیک یار است و
نیک نگاه دار است و دوستی قوله عز وجل واعلموا انما غنمتم من شیء فان
لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل ان کنتم امنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم
الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر
چون مومنان غنیمت یافتند و کار بر آنچه بیدا کرد قسمت غنیمت را چگونه قسمة
کنند و این آیة منا را آخر بوده است و ناسخ است اول سورة را یسالونک عن
الانفال قل الانفال لله والرسول گفت بدانید که آنچ غنیمت خدای است و رسول
او را و خویشاوندان رسول او را و یتیمان را و درویشان را و راه گذریان را خمس
غنیمت معلوم بود بر ایشان بعضی گفته اند که سهم خدای و رسول یکی است و مراد
از وی سهم رسول است صلی الله علیه وسلم الا آنکه خدای عز وجل نصیب او را بخود
اضافت کرد شرف او را و بزرگی کردانیدن او را بر خلق چنانکه بیعت وی را بیعت
با خود نهاد و طاعت او را طاعت خود نهاد بعضی گفته اند سهم خدای عز و بود از سهم
مصطفی علیه السلام و سهم خدای را عز وجل بسلاح غازیان صرف کردندی فاما سهم ذوی القربی
ساقط عندنا رضی و قال الشافعی رح ثابة و گویند وی درین مسئله خلاف کرده است
صحابه را و صدیق را و عمر را و عثمان را و علی را رضوان الله علیهم اجمعین که هیچکس را
از ایشان از بعد مصطفی این سهم ندادند و او را واجب بودی بدادندی و این دلیل است

که فسخ

که فسخ قرآن بخبر متواتر جایز است و عنده فسخ القرآن بالقرآن جایز و بالاخبار
لا یجوز و سهم ذوی القربی ثابت بود بر زندگانی مصطفی علیه السلام و منقطع شد بوفاة وی
و بحقیقت اصحاب حدیث ما اقدیم و اگر کسی سوال کند که این فسخ قرآن بود برای
خود روا نبود که قرآن منسوخ شود برای کسی والجواب قلنا این فسخ قرآن
نیست برای خود بلکه فسخ است هم بقرآن که خداوند عز وجل گفت وما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی چون وی بهوای خود سخن نگوید که هم بوحی وی است
ان کنتم امنتم بالله یعنی اذ کنتم اگر شما گرویده آید بخدای عز وجل وما انزلنا علی
عبدنا و بدانچ فرستادیم بر بنده ما
و بعده بیان قسمت غنیمت
یوم الفرقان الآیة روز جدا کردن مومنان از کافران بنصرة روز ملاقاة و دیدار کردن
هر دو سپاه و خداوند عز وجل قادر است بر همه چیزی قوله عز وجل اذ انتم
بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة القصوی والرکب اسفل منکم
ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد ولکن لیقضی الله امرا
کان مفعولا لیهلک من هلک عن بینة ویحیی
من حی عن بینة وان الله لسمیع علیم یاد کنید منت من بر خود
که شما بودید بلشکرگاه خود بکرانه وادی نزدیک تر بمدینه یعنی بروحا بر طمع
کاروان از سپاه جزینه العدوة شفیر الوادی یقال عدوة الوادی و علدة
وهم بالعدوة القصوی و ایشان بکرانه وادی بودند و از این برون آمده شما
بروحا بوعده شما بودی و عده خلاف کردی و برون نیامدی حق سازنده

ولکن لیقضی الله امرا کان مفعولا ولکن بروی آورد خدای عزوجل شما را تا مواعده شما
تا تنفیذ کند و براندازد حکمی را که بازل قضا رفته است و آن امری است بودنی که هر آینه
بخواهد بودن لیهلک من هلک عن بینة تا هر که هلاک شود بر بیدایی هلاک شود و هر که
بزید بر بیدایی زید یعنی هر که کافر شود بر بیدایی کافر شود نه بر پوشیدگی یعنی بیدایی بطلان
کفر و هر که مومن شود و بر ایمان باید افتاد و بر بیدایی پای افشارد و هر آینه خدای عزوجل
شنوای دعاهاست و دانای اسرارهاست قوله عزوجل اذ یریکهم الله
فی منامک قلیلا ولو اریکهم کثیرا لفشلتم ولتنازعتم
فی الامر ولکن الله سلم انه علیم بذات الصدور ۝ یاد کن یا
محمد که بنمود شان ترا خدای عزوجل اندر خواب یعنی اندیکه منام موضع خواب بود و مراد
از وی خواب است ولو اریکهم کثیرا لفشلتم ولتنازعتم فی الامر و اگر بسیار شان نمودی
ترا در خواب بد دل گشتی هر آینه و خلاف کردی اگر کسی سوال کند که خواب انبیا علیهم
السلام وحی است در وحی خلاف روا نبود چگونه درست آید که ایشان بسیار تر بوده باشند
و خدای عزوجل ایشان را اندک نماید آنگاه مصطفی صلعم از اندکی ایشان خبر دهد خلاف
گفته باشد و خلاف گفتن از انبیا علیهم السلام روا نبود جواب آنست که مراد از وی اندکی عدد
نیست چه مراد ضعیفی و خواری و مقهوری است و این آنست که چون مصطفی علیه السلام از روحا
ببدر میرفت یک منزل قومی است تا آنجا بکر ابیت حیر منتند و بسیم قرشی بشب آنجا
فرود آمده اند خداوند تعالی بخواب نمود مصطفی صلعم گروه کافران ضعیفی و مقهوری و خواری
بوی مینمود آن مصالح ایشان تا وی یاران خبر کرد تا قوی دل گشتند ولکن الله

سلم الآیة

سلم الآیة ولکن خدای عزوجل نگاه داشت و بسلامت داشت شما را از بد دلی و خلاف
کردن در کار حرب و خداوند تعالی بد بهاء بندگان داناست قوله عزوجل واذ یریکموهم
اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا
کان مفعولا والی الله ترجع الامور ۝ و این خطاب نیز با یاران مصطفی
است صلعم در عرض یاد کنید ای یاران مصطفی منت من بر خود که چون بحرب فراز آمدید بنمود
شان شما را چون دیدار کردید بدیده یکدیگر را بچشم سرها شما اندک و ضعیف و خوار تا دل
تان قوی گشت بر حرب ایشان ویقللکم فی اعینهم و اندک نمود ضعیف و مقهور شما را
چشم ایشان تا از حرب شما بهزیمت بر نگشتید چه قصد بازگشتن کرده بودند
چرا نمود چنین لیقضی الله امرا کان مفعولا تا براند خدای عزوجل حکم ازلی و قضای سابق
را این کار بیت حکم کرده و بوده شود والی الله ترجع الامور و بازگشت همه کارها و جزا و ثواب
و عقابت یعنی ذکره مومنان را ثواب دهد و کافران را عذاب کند قوله عزوجل یا ایها
الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا
لعلکم تفلحون ۝ دل مومنان قوی کرد و باز ایشان خطاب کرد که در حرب
چگونه باشید گفت ای مومنان چون به بینید گروهی را از کافران قصد کرده بشما باستید
و ایشان خدای را ثنا گویید شما ثنا گویید و بسیارش یاد کنید تا شما سزای نصرة
و مددها و ثبات که وعده دید قوله عزوجل واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا
فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصا
برین ۝ خدای را فرمان بردار باشید در اصل حرب کردن و فرمان مصطفی را که بد دل

شوید بنصرة برید و شود از شما و تذهب ریحکم ای قوّتکم و دولتکم یقال هبّت ریح
النصرة اذا کانت له الدولة وقیل از آنکه نصرة خواهد بود نه باکثرت و عدد بود بر
دشمن و بیم داجر و او صبر کنید بر طاعت بدرستی که خدای عزّ و جل ناصر و حافظ
صابران است قوله عزّ و جل ولا تکونوا کالذین خرجوا من
دیارهم بطرا و رئاء الناس ویصدّون عن سبیل الله والله بما
یعملون محیط ٥ باآیة اول وصف کردشان که چگونه باشید و بدین آیة بیان
کرد و گفت که چگونه مباشید گفت مباشید چون آن گروهی که بیرون آمدند از سرایها
خویش بسر شدند با طرب و لهو و شادی و فساد و می خورده و نمایش خلق یعنی این قوم
بدر که ابوجهل گفته بود که بسر چاه بدر رویم و شادی و طرب کنیم و می خوریم خداوند عزّ و جل
گفت شما مومنان بوصف ایشان مباشید ایشان با طرب و شادی و لهو رفتند شما
بطاعت و ذکر حق روید ویصدّون عن سبیل الله الآیة و باز میدارند مومنان را از
دین خدای عزّ و جل و خداوند تعالی عالم است بآنچ ایشان میکنند قوله عزّ و جل واذ
زیّن لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب لکم الیوم من الناس
وانی جار لکم فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه وقال
انی بریء منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله
شدید العقاب ٥ یاد کن یا محمد که بیاراست ایشان را شیطان کارهای ایشان
وگفت امروز شما را کسی غلبه کننده نیست از مردمان وانی جار لکم و من معین و فریاد
رس شمام در قصه این یاد کردیم فلما تراءت الفئتان چون بدیدند هر دو سپاه یکدیگر را

وسپاه فرشته بمدد در رسید و شیطان بدید نکص علی عقبیه ای رجع القهقری تا سپس
رود و باشتاب برگشت و این عبارة است از هزیمت برگشتن بهر فتنه که کجا می گریزی شیطان
گفت انی بریء منکم من از شما بیزارم چرا انی اری ما لا ترون من آن بینم که شما نه بینید من از
خدای می ترسم ابن عباس میگوید رضی الله عنه بخدای که دروغ گفت او از خدای نترسید بدین
جا نرسید ... والله شدید العقاب خدای عزّ و جل سخت عقوبة کننده است آنرا که او وی را
نترسد قوله عزّ و جل اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غرّ
هؤلاء دینهم ومن یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم
این آن جماعت اند که گرویده بودند لکن از هجرة بمانده بودند بقدرة شومی این ترک فرمان
و هجرة نارفتن بجایی رسانیدند شان که در عقیدة ایشان خلل افتاد تا چون بحرب بدر
بیرون آمدند بیرون آوردن کافران ایشان را چون یاران مصطفی را صلعم اندک دیدند
گفتند غرّ هؤلاء دینهم فریفته کرده است ایشان را دین ایشان و کافر شدند خدای
گفت عزّ و جل ومن یتوکل علی الله الآیة این مومنان فریفته نیستند بلکه متوکل اند بر خدای
عزّ و جل هر که توکل بر خدای کند خدای عزّ و جل عزیز است کس او را غلبه نکند حکیم
حکم کرده است که متوکلان را نصرة کند قوله عزّ و جل ولو تری اذ یتوفی الذین
کفروا الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا
عذاب الحریق ٥ اگر بدیدی یا محمد آنگاه که فرشتگان قبض می داشتند جانها
ایشان را یضربون وجوههم وادبارهم میزدند عمود های آتشین بر رویها و
قفاهای ایشان و میگفتند شان بچشید عذاب سوزان این چشیدن عذاب

سوزان و زخم عمود آتشین بجه رسید بایشان قوله عز و جل ذلک بما قدمت اید
یکم و ان الله لیس بظلام للعبید ه گفت این عذاب بدان است
که پیش فرستاده است دستهاء شما یعنی جزاء فعل شماست و خداوند عز و جل ستم کننده
نیست بر بنده گان قوله عز و جل کداب آل فرعون و الذین من قبلهم کفروا
بآیات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوی شدید العقاب
یعنی صنیع قوم تو چون صنیع آل فرعون مع موسی علیه السلام و چون صنیع الذین من قبلهم مع
انبیاء هم علیهم السلام آن میکنند این قوم تو با تو که فرعونیان کردند با موسی قوم و پیشینیان با
پیغامبران خود هم کردند آنچه کفروا بآیة الله کافر شدند بآیات خداء عز و جل فاخذهم الله
بذنوبهم الآیة بگرفت شان خداء عز و جل بگناهان ایشان و خداء تعالی قوی است و سخت
عقوبة کننده کافران را قوله عز و جل ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة
انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم و ان الله سمیع علیم این
چه بلا کردیم از بیان عقوبة کفر و معاملات بد ایشان بآنست که خداء عز و جل نیست
گرداننده نعمتی که بقوی بود با ایشان بگردانیدند آن نعمت از خود بناسپاسی این
نعمت مصطفی قوم و این ناسپاسی بیرون کردن وی از مکه و مکیان نزان حضرة بود
مه که نزود و تدارک بنود خداوند عز و جل شنواست گفتارها و داناست اسرار ها را
قوله عز و جل کداب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا
بآیات ربهم فاهلکناهم بذنوبهم و اغرقنا آل فرعون و
کل کانوا ظالمین ه یعنی صنیع قوم تو چون صنیع آل

فرعون مع

فرعون مع موسی و قیل سنت من در هلاک قوم تو همچنان است که سنت من در هلاک قوم
هاء پیشین کذبوا بآیات ربهم الآیة دروغ زن داشتند آیات خداوند را عز و جل هلاک
کردیم شان بگناهان ایشان و یکی از آنجمله معین کرده بذکر که از آن مخاطبان بعضی
اهل کتاب بودند و ایشان بغرق فرعون معترف بودند گفت و اغرقنا آل فرعون و
غرق کردیم کسانیکه فرعون را و هم ظالمان بودند آنگاه بگو بیسه بدترین جنبنده گان
را گفت قوله عز و جل ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون
بدترین جنبنده گان بروی زمین نزد خداء عز و جل کافران اند که نخواهند گرو
بدنند این در حق قوم معین بود کما ذکر فی قوله انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
قوله عز و جل الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة
و هم لا یتقون ه آنگاه وصف کرد این مخاطبان اهل کتاب را و مشرکان عرب را
بشکستن عهد تو و تجدد کفر ایشان آنانکه عهد کردی تو با ایشان ثم ینقضون عهدهم
فی کل مرة پس بشکنند عهد خویش را هر باری و ایشان حذر نکنند از شکستن
عهد قوله عز و جل فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم
یذکرون ه ای تظفرنهم آنگاه مصطفی را صلعم بفرمود که بایشان ناقصان عهد
چگونه کنی چون بگیری شان در حرب عقوبة زشت فشرد بهم من خلفهم ای افعل
هم فعلا من له العقوبة و التنکیل تتفرق به من ورائهم من اعدائک و یقال
شرد بهم ای سمع بلغة قریش و یقال شرد بهم ای نکل بهم اموا جعلهم
عظة لمن ورائهم عبرة و تشرید عقوبة کردن زشت بود بانکال
و عبرة

بهم چنانکه صدیق رض کرد بامر قتال آنکه عهد بشکستند از بعد وفات مصطفی صلعم
خالد بن الولید را بفرمود تا در حق ایشان و بابی کافر شد بکرفتند و از سر کوه فرود
انداختند و بعضی کردن بر باختند و بشکستند تا جز بعالم در افتاد تا
دیگرانرا عبرة گشت لعلهم یذکرون تا پند گیرند قوله عز وجل واما تخافن
من قومهم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین
خوف یعنی علامت دار بدان از قوم خیانتی در عهد فانبذ الیهم علی سواء ای
الق الیهم نقض العهد لتکون انت وهم فی العلم بالنقض سواء یعنی بایشان
عهد را چون حکم شکستن عهد آشکارا پیدا کرد واین از بهر آن گفت که وهم افتاد
یاران مصطفی را علم در حق کراکر عهد پیمان شکنند حکم ایشان باید کردن گفت نی
نخست عهد باشکارا باز دهید بگوئید که ما جز یافتیم که شما عهد بشکستید من
عهد باز دادم و اینک بحرب آمدم تا با ایشان برابر باشید در این زمان عهد تا گویند
ما نشکستیم شما شکستید تا بخیانت منسوب نکنند تان ان الله لا یحب
الخائنین خدای عز وجل دوست ندارد خائنان عهد را قوله عز وجل ولا
یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لا یعجزون ه مپندار یا محمد این
کافران شکنندگان عهد را بآنکه عهد بشکستند پیشی کردند بر عذاب ما و بجستند
این عذاب ما و از ما عاجز نگشتیم از عذاب ایشان ثم ابتدا وقال انهم لا یعجز
ون واینان عاجز کننده نیستند ما را از طلب خود قوله عز وجل واعدوا
لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو

الله

الله وعدوکم وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم وما
تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون ه
من نتوانم که ایشانرا هلاک کنم نیز شما لکن میخواهم که بدست شما عذاب کنم شان
که عهد شان شکسته اند اکنون اماده کنید حرب ایشانرا به چند بتوانید بهمه
طاقت من قوة از سلاح وساز حرب یعنی چون بحرب ناقضان عهد خواهی رفتن
کار ساخته رو وبهم قرآن امر وبهم طاقت بحق دو چیز ست وبس بحق تقویه را
فاتقوا الله ما استطعتم ومن رباط الخیل واماده کنید از اسباب بسته یعنی
هم سلاح سازید وهم اسب سازید چرا ترهبون به عدو الله وعدوکم تا بترسانید
بدین سلاح وساز حرب دشمن خود را وآخرین من دونهم لا تعلمونهم وکافران دیگر
هستند باطراف عالم و در میان شما پوشیده که شما ندانیدشان خدایست داندشان
وما تنفقوا فی سبیل الله اماده کی حرب را هم رنج تن آید بهم زیان کیسه واین
یاران مصطفی بعضی در نفقه کردن مال کاهلی میکردند میگفتند زکوة وصدقه را
ثواب وعده بدهیم فاما در نفقه در غزو ما را باز نگردد بود که ما را بدین ثواب
نبود خدای عز وجل وعده کرده شان گفت آنچه نفقه کنید در کار غزو هر آینه
تمام داده شود بشما ثواب وی وهیچ نقصان نکنند شما را قوله عز وجل ا
وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله انه هو
السمیع العلیم چون عهد بظاهر باز دارید وبحرب روی ایشان میل کنند
بصلح تو نیز میل کن بصلح واز بعد صلح توکل بر خدای کن که وی دست شنوا ا

گفتارها و داناے اسرارها قوله عز وجل وان يريدوا ان يخدعو
ك فان حسبك الله هو الذي ايدك بنصره وبا
لمومنين والف بين قلوبهم لو انفقت ما في الارض
جميعا ما الفت ولكن الله الف بينهم انه عزيز حكيم
وانكه از تو صلح خواهد بظاهر و بدل خداع دارد ترا از ان عذر بس که تو توکل بر خداے
کرده و هر که توکل بر خداے کند خداے او را بسنده است هو الذي ايدك بنصره
وبالمومنين گفت تو با دل ضعيف بودی و ترا نیرو کرد هو بنصرة خود و بمدد
فرشتگان و مومنان والف بين قلوبهم میان دل اوس و خزرج بهم آوردند ایشا
بس ازان که دشمن بودند در کافری لو انفقت ما في الارض جميعا و نفقه کردی
بملک همه دنیا تا بهم آوردی دل اوسی را خزرجی نتوانستی بهم آوردن ولکن
الله الف بينهم ولکن خداے عز وجل خود بساز آرانید و بصلاح آورد میان
ایشان انه عزيز حكيم في قضايه وقد ذكرنا قصته في سورة آل عمران قوله عز وجل
يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المومنين ضعیف
بودی بنصرة خود و بمومنان قوی کردانیده است اکنون که قوی گشتی من بسنده
ام ترا و این مومنان که تبع تواند قوله عز وجل يا ايها النبي حرض
المومنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون
يغلبوا مايتين وان يكن منكم مائة يغلبوا
الفا من الذين كفروا بانهم قوم لا يفقهون ای اجز

کننده از من

کننده از من حریص کن و بر انگیز مومنان را بر حرب بذکر و عده غازیان و بذکر وعید
فارونده کان ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مايتين آنگاه بیا کرد و هر مومنی را
از جند کافر نشاید که بگریزد از مومنی بیست بود و صابر بود و بدان فرمانست
غلبه کند دویست کافر را هر مومنی را از ده کافر دی نشایستی کردانیدن وان
يكن منكم مائة الاية نواکی از شما مومنان صد باشند صابر بر طاعت غلبه کنند
بهزار کافر از آنگاه بیاکرد چرا برابر هر مومنی ده کافر نهادیم گفت بانهم قوم
لا يفقهون ای ذلك بانهم این حکم وی ایشان را بدان سبب است که ایشان گروهی
اند نادان وی نجاة مرا نشناسند و مرا یاد نکنند و توکل بر من نکنند و این
نصرة شما را بدان است که توکل بر من کرده اید احدیثه بدین ببر دند قوله عز وجل
الان خفف الله عنكم وعلم ان فيكم ضعفا فان يكن
منكم مائة صابرة يغلبوا مايتين وان يكن منكم
الف يغلبوا الفين باذن الله والله مع الصابرين ۷۵
اکنون عفو کرد و سبک کرد خداے عز وجل این حکم از شما جرا و علم ان فيكم
ضعفا دانست که در طبع بعضی از شما ضعیفی است بحکم آن ضعیفی تبع بازی
از هم در گذاشت چنانکه حکم سفر از هم بحق مشقت بعضی قصر و افطار
روا داشت هر چند بعضی قصر و افطار روا داشت هر چند بعضی را مشقت
نرسد و قوی و علم ان فيكم ضعفا دانست که در میان شما بعضی ضعیفان اند
عفو کرد و حکم از ده بدو باز آورد برابر هر مومنی دو کافر بود نشاید گریختن

فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين اواز شما مومنان صد تن بود صابر و صابر
وعده نصرة است ايشانرا تا غلبه كنند هر آينه دويست را از كافران وان يكن منكم
الف يغلبوا الفين واگر از شما مومنان هزار بود غلبه كنند دو هزار كافر را باذن
الله اي بامر الله والله مع الصابرين اي ناصرهم وحافظهم اكنون كه حرب كردند
و ياران در حرب با ايشان و بنده و صابر بودند و وعده نصرة وفا شد هم اسير گرفتند
هم غنيمت يافتند در امر آن مصطفى عم مشورة كرد با ياران وتا صديق بودي رضي
كس جواب نداد پس صديق اشارة كرد بفدا ستاندن و فروختن و بعد وي عمر رضي
رضي وي اشارة بقتل اسيران كرد گفت هر كسي با قرابة خود را بدست خود كشتن
بزنيم وانصار ريان گفتند هم ما بسوزنيم مصطفى عليه السلام بقول صديق ميل
كرد و باز فروخت شان تا هم مومنان را بدان مال قوتي بود و هم بود كه كافران
دور نسيا باسلام رغبت كنند قوله عز وجل ما كان للنبي ان يكون له
اسرى حتى يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم
سزا نيست و روا نيست هيچ پيغامبري را كه او را اسيران باشند تا آنگاه كه در زمين
غالب و قاهر و مستولي نگشته است كه اسيران را باز فروشد اين وقت فروختن نيست
وقت كشتن است تريدون عرض الدنيا شما دنيا ميخواهيد والله يريد الآخرة
و خداي عز وجل شما را ثواب و عز آخرة ميخواهد والله عزيز حكيم قوله عز وجل
لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم
اگر نه حكم ازلي و قضاء سابق بودي كه تا بيان نكنم عذاب نكنم

وا ر

واگرنه رسيدي بر شما را اندر آنچ بگرفتند از ايشان فدا بگرفتن عذاب بزرگ مصطفى
عم و ياران گريان شدند آمده عمر رضي گفت يا رسول الله چه گريان كرد شما را
حاضر كنيد تا با شما موافقت كنم مصطفى گفت عم يا عمر لولا نزل فينا
العذاب ما نجا الا انت مصطفى صلعم باز فروخته بود اسيرانرا هر يكي بچهل
اوقيه درم ونيز گفته بود كه نصيب جعفر طيار را بايد داد چهل اوقيه درم
عباس گفتش يا محمد عم زاد درويش ميكني مي ندارم انكه تو ميگويي مصطفى
عم گفت داري و نشان دادش كه روز بيرون آمدن در خانه نها در فضل را
گفتي نتوان دانستن كه چه بود تو آنرا باز آمدن يابي نگاه دار اين ديگر زر
تا اگر مرا حالي بود ديتيما نرا نويتي بود عباس گفت باز گوي چه ميگويي ترا اين
خبر كه داد كه بدان وقت كه من اين بوي دادم ميان ما از آدميان كسي نبود رسول
گفت عم مرا خداي تعالى خبر داد فاسلم العباس وحسن اسلامه و بديگر تا
وبلى لولا كتاب من الله سبق اگر نه با زل قضاء من رفته است كه غنيمت اين امت
را حلال كنم واگر نه بر شما رسيدي بزرگ بعذاب بزرگ قوله عز وجل فكلوا مما
غنمتم حلالا طيبا واتقوا الله ان الله غفور رحيم
بخوريد آنچ غنيمت گرفتيد حلال پاك داد و خداي بترسيد و از حرام و شبهت دور
باشيد و بدانيد كه خداي عز وجل آمرزنده و بخشاينده متقيانست قوله تعالى
يا ايها النبي قل لمن في ايديكم من الاسرى ان يعلم الله
في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما اخذ منكم ويغفر لكم

والله غفور رحيم اين خبر كننده از جنانچه مؤمن خبر ده اين اسيرانرا كه
درست تواند اين آية تطيب دل اسيران راست وعده نيكوئي از بر اسلام بآيه
اشارتست ان يعلم الله في قلوبكم خيرا از خداي از دلهاء شمار رغبت اسلام داند
وارادة يؤتكم خيرا مما اخذ منكم بدل بدهد شمارا برانكه از شمان بستدند
وآن بدل فدا است در دنيا پيش از انكه باز دهد و بعاقبت شمار بيامرزد وان
شما عفو كند عباس را رض چون وقت مرگ برسيد بخنديد گفتند ياعم مصطفى را
تبسم كردي گفت از شادي آنكه ياد آمدم كه خداي گفت ان يعلم الله في قلوبكم
خيرا مما اخذ منكم وخداي عز وجل در من رغبت اسلام دانست مرا اسلام
داد والحمد لله ومرا پيش از آن بدنيا باز داد تا گويند كه عباس را ده غلام بود
بازرگاني كردندي با هر يكي ده هزار درم اين يكي بدنيا وفا شد طمع دارم كه آن ديگر وفا
شود وان مغفرتست ولكن اين سخن از عباس درست نشود روا بود كه كسي ديگر
گفته بود كه چون عباس مسلمان شد كي درست آيد فدا ستدن از وي واز كوئي نستد
كه درست آيد از وي گفتن كه پيش از آن باز دادم والله غفور رحيم ظاهر قوله عز وجل
وان يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فامكن منهم والله
عليم حكيم واز خيانت با تو دارند يعني خيانت خواهند تا كنند با تو جزاء
ايشان بكنند وان عجب نباشد از ايشان كه ايشان با خداي عز وجل خيانت كرده اند
پيش ازين بكفر فامكن منهم اي فامكنك منهم ترا ممكن كرداند و نصرة داد بر ايشان
والله عليم حكيم ظاهر قوله عز وجل ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا با

موالهم

موالهم وانفسهم في سبيل الله والذين آووا ونصروا اولئك بعضهم
اولياء بعض والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيء
حتى يهاجروا وان استنصروكم في الدين فعليكم النصر الا
على قوم بينكم وبينهم ميثاق والله بما تعملون بصير
گفت آنكسهائي كه ايمان آوردند وهجرة كردند از خانهاي خود ببريدند وجهاد كردند
در سبيل خداي بمال وتن خود والذين آووا ونصروا اولئك بعضهم اولياء بعض
وآنانكه جاي دادند اين مهاجران را ونصرة كردند شان ايشان هرچند بحكم نسب و
قرابت دورند از يكديگر لكن بحكم دين واسلام نزديكتر ودوست يكديگرند والذين
آمنوا ولم يهاجروا وآنانكه گرويده اند بخداي ورسول ولكن هجرة نكرده اند ما لكم
من ولايتهم من شيء حتى يهاجروا يعني من ميراثهم على شيء شما مهاجريان را از ميراث
ايشان هيچ بهرة نيست وايشان نه وارثان شما ايچ نيستند باول اسلام حكم چنين بود
مهاجريان از مهاجريان ميراث نيافتي تا آنگاه كه هجرة نكردي چون مؤمن از خويش كافر
از خويش مؤمن وان استنصروكم في الدين با آنكه هجرة ناكرده وي بعوز ومضرورة
واندر مانده بود بر شما نصرة كردن ايشان مگر كه نصرة برقومي خواهند كه ميان شما و
ايشان عهد بود آنگه نصرة مكنيد بدين معاهدان وقيل في الآية تقديم وتأخير
سياقه فعليكم النصر الا تفعلوه اگر نكنيد نصرة ايشانرا تكن فتنة في الارض وفساد كبير
در زمين فتنه بود يعني مرتد شوند وايشان مكيان ان مؤمنان ضعفا كه دعا ميكردند
ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها الآية خداي عز وجل دعاء ايشانرا

اجابت کرد مصطفی را صلعم بگماشت بمدینه وعتاب بن ولید را بمکه تا عتاب
کار می ساخت ومصطفی صلعم مرتد را می فرستاد ومی آوردند والله بما تعملون بصیر
وخداوند تعالی بیناست بانچ شما میکنید قوله عز وجل والذین کفروا بعضهم
اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد
کبیر برمقاله مومنان بنکو بهید کافرانرا کفت کافران دوست یکدیگرند
الا تفعلوه اینجا متصل است آنکه یاد کردیم قوله عز وجل والذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون
حقا لهم مغفرة ورزق کریم دیگر بار بستود مومنانرا کفت آن مومنان که هجرة
کردند وجهاد کردند در سبیل ورضاء خدای عز وجل والذین آووا ونصروا وآن
مدینیان که جای دادند مهاجرانرا ونصرة کردند شان اولئک هم المؤمنون حقا ایشان
هم مومنانند بسزا لهم مغفرة ورزق کریم ایشانراست آمرزش همه کناهان و
روزی نیکو یعنی نعمت در بهشت وهم بعضی را که انکسانی که از بعد این هجرة کنند
حال ایشان برابر بود یعنی در وعده با این مهاجران پیدا کرد کفت قوله عز وجل و
الذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم
واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم
آنانکه بگرویدند بعد این هجرة کنند وحرب کنند با کافران فاولئک منکم ایشان از شما
اند واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض این آیة ناسخ آیة اول است قوله والذین
آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء وخویشاوندان اولیاترند بعضی ببعضی

بعضی بکدیکر

بعضی بکدیکر اولیترانند باستحقاق میراث واولوا الارحام ای الاقرباء الواحد منهم اولی من
الغیر واولوا ذو واحد قوله تعالی فی کتاب الله یعنی این که یاد کردیم در لوح محفوظ
یاد کرده شده است مجملین ان الله الآیة خداوند تعالی داناست بهمه چیزها سورة التوبة
مدنیة وهی مایة وعشرون وتسع آیات والفان واربعمایة وسبعة وتسعون کلمة وعشرة
الاف وثمانمایة وسبعة وثمانون حرف ونظم السورتین فسورة الانفال لبیان
فتح النبی عم وبیان الغزوة والنصرة للمومنین وبیان الذکر والهلاک الکافرین وبیان
جواز الصلح والعهود مع الکفار وسورة التوبة لبیان ابطال عهد المشرکین وبیان
وفضیحة المنافقین وهتک الستر علیهم واظهار نفاقهم وتحریض المؤمنین علی
قتل الکفار وجزائهم قوله عز وجل براءة من الله ورسوله الی الذین عاهدتم من
المشرکین فسیحوا فی الارض اربعة اشهر واعلموا انکم
غیر معجزی الله وان الله مخزی الکافرین
هذه السورة براءة من الله ورسوله الی الذین عاهدتم ای من الذین عاهدتم
الی بعض معنات این سورة بیان بیزاری است از خدای ورسول وی از کسانی که
که عهد کرده آید با ایشان از مشرکان واین معاهدان بسیار بودند مصطفی صلعم با
برخی عهد کرده بود بعضی را بود که مدة چهار ماه مانده کمتر یا بیش از چهار
ماه مانده بود بچهار ماه باز آورد وانکه چهار ماه مانده بود بر همان مقرر داشت
وانکه از چهار ماه مانده بود بچهار ماه باز برد واین از خداوند تعالی زیاده
فضل ومنت بود بر ایشان که تا در حال بکرفتن شان زمان دادشان چهار ماه تا چون حرب

بپس آید نگویند که نگاه کردنت مارا قوله تعالی فسیحوا فی الارض اربعة اشهر ایة
من یوم النحر برویة در زمین ایمن چهار ماه یعنی ایمن باشید بر حکم عهدی که عهد
ست کنند بعضی ما حرب کنیم بادیه درین مدة چهار ماه و بعضی گفتند درین مدة چهار
ماه بروید باطراف عالم آیة آمده واعلموا انکم غیر معجزی الله بدانید که شما عاجز کننده
نیستید خدای را از عذاب و عقوبة خود در حرب کنید یا بروید وان الله الآیة از عجز
آیند خوار باز کردید دریابد تا ناه عذاب ما قوله عز وجل واذان من الله ورسوله
الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بری من المشرکین ور
سوله فان تبتم فهو خیر لکم وان تولیتم فاعلموا
انکم غیر معجزی الله وبشر الذین کفروا بعذاب الیم
واعلام من الله ورسوله الی الناس ای للناس واخرین سورة که بیامد این سورة
بود مصطفی عم سال نهم از هجرة صدیق را رض بحج فرستاده و علی را رض بدم فرستاد
باز دادن عهد را با کافران که عرب را عادة بود در باز دادن عهد که همان کس
بایستی که عهد با وی کرده بودندی یا کسی از قرابة وی که هم تن وی بود وی در عرب
ابن عم خود را در علی را رض بفرستاده باز دادن عهد را دیده کردن حجت کافران را
امیر صدیق بود رض ولشکر تحت فرمان وی و علی رض فرمان باز دادن عهد بود
و بر خواندن این سورة قریب چهل آیة بر سر جمع بر خواند تا سال دیگر هیچ کافر
تا حج مصطفی عم ایمنه نبود با مشرکان علی رض رفت و بر خواند قوله تعالی واذان
من الله ورسوله این آگاهانیدنی است از خداوند عز وجل ورسول وی و مردمان را

ازدواج

واز روز حج اکبر و هو یوم عرفة ان الله بری من المشرکین ورسوله که خدای عز وجل
ورسول وی بیزارند از عهد مشرکان فان تبتم اگر توبه کنید از شرک و کرد حرب با مصطفی
عم فهو خیر لکم ان توبه شما را بهتر که بدنیا از شمشیر برهید و بعقبی از آتش وان تولا
لیتم واگر بر گردید از توحید خود بر گشته یعنی اگر بازی اختیار کنید و تباه کنید بر کفر فاعلموا
انکم غیر معجزی الله و بدانید که شما عاجز کننده نیستید خدای را از عقوبة خود وبشر الذین
کفروا الآیة و خبر کن و بیا کاهان کافران را بعذاب دردکین قوله عز وجل الا الذین عاهدتم
من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئا ولم یظاهروا علیکم
احدا فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله یحب المتقین
بعضی گفتند این استثنا از بجاست که گفت ان الله بری من المشرکین ورسوله الا الذین عاهدتم
من المشرکین یعنی مژده کافران را بعذاب دردکین لکن آنکسها که عهد کردند با ایشان از
مشرکان ثم لم ینقصوکم شیئا و ایشان از بعد آن عهد نقصانی نکردند شما را چیزی یعنی با
شما نشکستند ایشان ولم یظاهروا علیکم احدا و هم پشتی نکردند قوم دیگر را بر حرب کردن
با شما لم یظاهروا ای لم یعینوا والظهیر المعین انا نکه بدین وصف اند فاتموا الیهم عهدهم
الی مدتهم تمام کنید عهد ایشان را با ایشان تا تمامی مدة ایشان یعنی نه ماه یا نه ماه که باقی
مانده است تمام کنید و این بنی ضمره و بنی کنانه و بنی حدیج بوده اند که هرگز ایشان از عهد
با مصطفی عم حرب نکردند چون عهد کردند عهد را نشکستند این تخصیص ایشان را
بدین آمده ان الله یحب المتقین هر آینه خداوند عز وجل دوست دارد متقیان را آنان را
که عهد نشکستند از مومنان قوله عز وجل فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا

المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا
لهم کل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة
فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم ه دیگر بودند از آزارندگان
مصطفی علیه السلام ایشانرا با وی عهدی و صلحی نبود فرمان آمده که ایمن دار ایشانرا
پنجاه روز تا تمامی گذشتن ماه حرام عشرین من ذی الحجة والمحرم وزهریه گوید رض
نزول این آیة در ماه شوال بوده است فاذا انسلخ الاشهر الحرم چون این
ماهها حرام بگذرد یعنی این سه ماه ذو القعدة و ذو الحجة و محرم آنگاه بوی
تاویل تکرار و تاکید بود این آیة را فسیحوا فی الارض اربعة اشهر فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم بکشید مشرکانرا هر کجا بیابیدشان و بگیریدشان و باز داریدشان
واقعدوا لهم کل مرصد و بنشینید بر کمینگاهها و گاهها شان فان تابوا واقا
موا الصلوة واتوا الزکوة اگر توبه کنند و نماز بر پای دارند و بدهند زکوة را
یعنی بپذیرند فخلوا سبیلهم الآیة دست باز داریدشان که خدای عز و جل غفور است
و رحیم علی رض این سورة می خواند تا برسید بدین آیة مردی برخاست و بگفت
یا علی اگر کسی بیاید نزدیک شما تا سخن رب شما بشنود هم بکشید علی گفت رض او
صبر کرد تا من خود برخواندمی بیان آیة حکم و آیة برخواند قوله عز و جل وان
احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله
ثم ابلغه مامنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون اگر کسی ازین
مشرکان زینهار خواهد از تو یا محمد تا سخن خدای بشنود یعنی قرآن و بیان حجت

اسلام فاجره زینهار ده او را تا بشنود کلام خدای اگر بگرود نیکو و اگر نگرود بسلامت
بخانه باز رسانش این بآنست که ایشان قومی اند نادان آگاه ده تا بشنوند و بدانند
قوله عز و جل کیف یکون للمشرکین عهد عند الله وعند
رسوله الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام فما استقاموا لکم فاستقیموا
لهم ان الله یحب المتقین ه چگونه عهد بود مشرکانرا نزد خدای عز و جل و
رسول وی یعنی چه سزا که عهد باشند یعنی از بعد اظهار و بیان حجت اسلام الا الذین
عاهدتم عند المسجد الحرام یعنی گفته اند این سه تن قوم اند که پیش رفتند بنی کنانه
و بنی ضمره و بنی مدیح فما استقاموا لکم الآیة یعنی اگر ایشان درین مدة عهد مستقیم باشند
بر عهد شما شما نیز ایشانرا مستقیم باشید در عهد و بعضی گفته اند که این قومی بوده اند
جداگانه رسول با هم ناآزرده و با وی حرب ناکرده و کسی را بر حرب وی یاری
ناداده و عهد کرده با مصطفی علیه السلام عهدی مونده که ما هرگز ترا نیازاریم و ترا از ما
رنجی نبود و تو نیز ما را مینازار و خداوند عز و جل ایشانرا بر همان عهد مقرر داشت
بحاصل این معاهدان بر چهار قسمت اند یکی از ایشان محاربان بودند با مصطفی
صلعم تا معاهدان ایشان موقت آمده تا پنجاه روز فاذا انسلخ الاشهر الحرام
از روز عهد خبر دادن بود بر فوت امان تا انسلاخ ماه حرام پنجاه روز بود و دیگر
قسمت محاربان بودند باول باز عهد کردند امان ایشان موقت آمده تا چهار ماه را
فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و سدیگر قسمت ناآزارندگان بودند و بی تعیین عهد
کردند عهدی موقت امان ایشان موقت آمده بگذشتن مدة عهد کما قال

عزّ وجلّ فاتمّوا إليهم عهدهم إلى مدّتهم چهارم قسمت قومی بودند نا ازرندگان و
با ایشان عهد کردند با مصطفی علیه السلام عهدی نا موقت بلک گفتند تا ما بر عهد باشیم شما بر
عهد باشید او ما عهد بشکنیم آنگاه که محمد علیه السلام معذور باشد بدر جر خواهی بکنی اما نا ایشان
مربوط آمده متعلق ببقاء ایشان بر عهد کما قال عزّ وجلّ قوله عزّ وجلّ کیف وان
یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم إلّا ولا ذمّة یرضونکم بأفوا
ههم وتأبى قلوبهم وأكثرهم فاسقون ۝ چگونه باشید بر عهد ایشان
واگر ایشان قادر و قاهر گردند بر شما که نگذارند در حق شما الا ولا ذمّه نه قرابتی و نه
حق عهدی یرضونکم بأفواههم شما را بزبان خشنود می دارند و دلهاء ایشان باز
می زنند یعنی بدین عهد بحکم عجز و ضرورت آمده نه بحکم اختیار و بیشتری ایشان فاسقا
نند یعنی همه کافرند کلّ است قوله عزّ وجلّ اشتروا بآیات الله ثمنا
قلیلا فصدّوا عن سبیله انّهم ساء ما کانوا یعملون ۝
برگزیدند بآیات خداوند عزّ وجلّ یعنی حقی قرآن و مصطفی و دین اسلام بها
اندک یعنی دنیا فصدّوا عن سبیله الآیة باز ایستادند از راه اسلام
و باز داشتند دیگران را بد کاری ایشان میکنند قوله عزّ وجلّ لا یرقبون
فی مؤمن إلّا ولا ذمّة وأولئك هم المعتدون ۝ دیگر بار وصف کرد
شان بشکستن عهد تأکید را گفت ایشان نگاه ندارند حق هیچ مؤمنی و نه حق
قرابة و نه حق عهد و ایشان از حد درگذرندگان شدند قوله عزّ وجلّ فإن تابوا وأقا
موا الصلوة وآتوا الزكوة فإخوانكم في الدين ونفصّل الآيات لقوم

یعلمون ۝ اگر توبه کنند از کفر و نماز بپای دارند و زکوة بدهند یعنی بپذیرند
پس برادران شمااند بجملها یعنی و پیدا میکنیم آیات را کسانی را که ایشان را استعمال
علم و عقل است قوله عزّ وجلّ وإن نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم وطعنوا في دينكم
فقاتلوا أئمّة الكفر إنّهم لا أيمان لهم لعلّهم ينتهون ۝
واگر بشکنند یکی ازین گروهان عهدها خود را از بعد آنکه عهد کردند و عهدها ایشان
گفت از بهر آنکه اندر عهد یمین بود و طعنوا فی دینکم و طعنه کنند در دین شما
چه در عهد باشند کوتاه زبان باشند چون زبان دراز کنند بعیب گفتن و زشت
گفتن شما و عیب شما گفتن عهد شکستن را فرمان است مصطفی علیه السلام و مؤمنان را فقا
تلوا أئمّة الكفر کارزار کنید و بکشید از سران و پیشروان کافران که این شکستن عهد
از ایشان خیزد انّهم لا ایمان لهم الآیة بکشید شان که ایشان را عهد نیست تا آن
دیگران که اتباع اند حذر کنند از شکستن عهد قوله عزّ وجلّ ألا تقاتلون
قوما نكثوا أيمانهم وهمّوا بإخراج الرسول وهم بدءوكم
أوّل مرّة أتخشونهم فالله أحقّ أن تخشوه إن كنتم مؤمنين
این بیان بر عهد مؤمنان است بحرب ایشان حرب نکنند استفهام است یعنی ا
حرب کنید با قومی که بشکنند عهدها خویش را و همّوا بإخراج الرسول و قصد
کردند بیرون کردن مصطفی علیه السلام از مکّه وهم بدءوکم أوّل مرّة و ایشان بدایة کردند
بر حرب شما از نخستین یعنی بحرب بدر أتخشونهم می بترسید از ایشان فالله أحقّ
أن تخشوه الآیة از خدای عزّ وجلّ اولیتر که بترسید اگر شما مؤمنانید آنگاه بیا

کرد کوبی این حرب شمارا جرامی فرمایی بهم قوله عزوجل قاتلوهم یعذبهم الله
بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین
کارزار کنید با ایشان تا عذاب کنند شان خداوند عزوجل بدستهای شما و خوار کنند
شان و نصرة دهد شمارا بر ایشان و بشفا آرد دلهای شما قوله عزوجل ویذ
هب غیظ قلوبهم ویتوب الله علی من یشاء والله علیم
حکیم ۞ ببرد خشم از دلهای ایشان و در گذارد خدای عزوجل از انکه خواهد
و خدای عزوجل امرزگارست و بخشاینده قوله عزوجل ام حسبتم ان تتر
کوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا
من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة والله خبیر
بما تعملون ۞ یاران مصطفی را صعب دشوار می آمده بیکبار با همه عرب بحرب
بیرون آمدن و بیعت از میان برداشتن خدای گفت عزوجل ام حسبتم استفهام است
بمعنی توبیخ یا بنداریدای چه بنداریدکه بمانند شمارا بمجرد دعوی ایمان ولما یعلم
الله الذین جاهدوا منکم ای ولم یر الله الذین جاهدوا منکم و خداوند عزوجل
نادیده از شما جهاد با کافران نظیره الم احسب الناس ان تترکوا ان
تقولوا امنا ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة و نا
دیده از شما آنرا که بگیرد بدون الله و رسول وی و بدون مؤمنان دوستی والله
خبیر بما تعملون و خداست بحق مطیعان و بهم وعید است بحق مخالفان
قوله تعالی ولیجة الولیجة البطانة من غیر المسلمین واصله من الولوج وهو

ان یتخذ

ان یتخذ من المسلمین اجل من المشرکین قوله عزوجل ما کان
للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم
بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون ۞
بهشت وعده کرده شان تا رغبت کنند عرب وچنین را عیب کرد شان
بوجهی دیگر گفت این مکه شهر شماست و مولد شماست و قبله خلق است و جای
گذاردن حج شماست و بدست نااهلان و ناسزایان بارے حرب بکنید
جمعیت شهر خود را تا از دست ایشان جدا کنید سزا نیست مشرکان را که ابادان کنند
مساجد را جایهای خدای را شاهدین علی انفسهم بالکفر گواهی دهند که ایشان [illegible]
مشرکان بر تنهای خویش بکفر [illegible] و همه اهل ملت برتن خود بکفر گواهی ندهند [illegible]
معنی آنست که هرچند بزبان از کفر بترا میکنید معاملت و افعال کافران میکنید
وشهادة الافعال اقوی من شهادة الاقوال اولئک حبطت اعمالهم الآیة
ایشان اند که باطل کرده شده است کردارها ایشان که ایمان ندارند و عمل بی ایمان
قیمت ندارد و در آتش ایشان جاویدان باشند قوله عزوجل انما یعمر
مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة
وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان
یکونوا من المهتدین ۞ پس سزاوار و شایسته آبادان کردن مساجد
خدای کیست گفت هر آینه سزاوار آبادان کردن مساجد خدای آنانند که ایمان آورده
بخدای عزوجل و بروز قیامت و برپای دارند نماز را و بدهند زکوة را و [illegible]

الا الله اي في عمارة المساجد و دين آبادان كردن مسجدها نترسد جز از خداي

عز و جل چه اين خبر است از خداي عز و جل و از مطلق را يقع فيه الكذب انما

نزي ان المومن يخاف من غير الله عز ذكره و حاشا ان يقع الكذب في كلام الله

فدل انه مخصوص في حق عمارة المساجد و به عبادتي كه مومن آرد در اقامت

آن عبادة جز از خداي تعالى نترسد فعسى اولئك الآية بر آيينه آنها كه بدين ده

صفتند و از جمله راه يافتگانند قوله عز و جل اجعلتم سقاية الحاج و عما

رة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر و جاهد في

سبيل الله لا يستوون عند الله والله لا يهدي القوم الظالمين

نزول الآية في حق العباس عم النبي عم فانه لما اسر يوم بدر لامه اصحاب

النبي عم و قالوا انت عم النبي عم اما تستحي ان تحاربه و نستقبله و تعين

اعداءه عليه و اوذي الناس بنصرته انت فها ذا لم تكن كالعم الآخر حمزة بن

عبد المطلب تحارب اعداءه و تنصر اولياءه و طالم تكن كابي طالب مع كفره

كان ناصره و معينه و ذابا عنه و عن حريمه و كذا فقال العباس يا قوم ما لكم

كرون مساوينا و لا تذكرون محاسننا قيل له ما محاسنك فقال اسقي الحاج

و اعمر المسجد الحرام و السقاية و الزمزم فنزلت الآية اجعلتم سقاية الحاج

و عمارة المسجد الحرام ياد كرديد الستفهام است بمعني نهي است مكنيد آب دادن

حاجيان و عمارة مسجد حرام برابر ايمان انكه بگرود بخداي عز و جل بروز

قيامت و جهاد كند در سبيل خداي عز و جل برابر نيستند نزد خداي عز

و جل والله

وجل والله لا يهدي القوم الظالمين ما داموا على الظلم الذين آمنوا في محل الرفع

سبيله بهم الذين آمنوا آنگاه بستوده خداوند عز و جل اين مومنان را كه بدين وصف

اند انانكه بگرويدند و هجرة كردند در راه خداي بمال و تن قوله عز و جل الذين

آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله باموالهم و انفسهم

اعظم درجة عند الله و اولئك هم الفائزون اينها بدرجه نزد خداي

عز و جل بزرگترانند ايشانند رستگاري از بهر جي ترسند قوله عز و جل

يبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فيها نعيم

مقيم مژده دهد ايشان خداوند ايشان برحمتي از خود و خشنودي و بوستا

نهايي كه ايشان را بود در وي نعمت هميشه و ايشان با اين نعمت در وي بهشت

جاودان باشند قوله عز و جل خالدين فيها ابدا ان الله عنده اجر

عظيم يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم و اخوانكم

اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان و من

يتولهم منكم فاولئكم هم الظالمون و از ياران مصطفى صلعم

بودند ايشان را پدر و برادر مخالف بود دشوار مي آمده كه و نده را حرب كردن با

پدر خويش آية آمده كه گوييد كان ميكيريد پدران تا را و برادران تا را بدوستي

ان استحبوا الكفر على الايمان اگر بگزيند ايشان كفر را برايمان يعني ثبات

كنند بر كفر و من يتولهم منكم الآية هر كه تولي كند با ايشان و دوستي دارد با ايشان

وي از جمله ظالمان است و اين دوستي گفته ايم با آل عمران كه چگونه بود يعني بسند

حال وی بود اما از دوستی صاحب علق دنیا بود با دوستی شهوة بود زیان ندارد

قوله عز وجل قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله تا بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین

بگوی یا محمد اگر این پدران شما و پسران و خویشاوندان شما و این مالها گرد کرده
و کسب کرده شما و این بازرگانی تان که می بترسید از نا روا گشتن وی و این جایگا
هها که بپسندید باش خود را دوست ترست بر شما از خدای عز وجل از رسول
و رسول وی دوستر است از جهاد در سبیل خدای و گزاردن فرمان وی فتربصوا
حتی یاتی الله بامره الآیة چشم بنهید تا بیارد خدای عز وجل عذاب خود را
و خدای تعالی راه راست ننماید فاسقان را ما داموا علی الفسق قوله عز وجل

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ۝ بدانا آیاة

که گذشت بغزوه که حرب کنید با کافران و بدین آیة لقد نصرکم الله تعلیم کرد که چگونه
کنید حرب چنانکه مایکی سپاهی را بحرب دشمن فرستد تعلیم کند که چگونه کنید
تا ظفر یابید و چه کنید تا بهزیمت نگردید همچنین خدای عز وجل دو قسمت
حرب را یاد کرد یکی مصطفی را عم اندر وی ظفر و نصرة بود و دیگر قسمت که

بهزیمت

بهزیمت و شکستن بر وی بود تا رغبت کنند بدان چیزها که سبب دولت و نصرة و ظفر
کنند از آن چیزها که شکستن بروی بود گفت بدرستی و راستی یا محمد که نصرة کرد
خدای تعالی شما را اندر بسیار جایگاهها چنانکه بیدر و مانند آن و یوم
حنین ای و اذکروا یوم حنین یاد کنید آن روز حنین را نیز که خوش آمده شما را
بسیاری شما که مصطفی عم بنفس خود حاضر بود و بحرب حنین و بغزوه
خدای عز وجل حاضر بوده است و بهیچ حرب چندان سپاه ساخته نبوده
است که بحرب تبوک که سی هزار مرده بود با رسول عم و هیچکس بنا رفته بغزوه
نبود مگر بیمار و لنگ و نابینا و دیگر این حرب حنین از بعد حرب [illegible] بود
سپاه بساختن و بحرب رفتن مردی از یاران رسول عم گفت امروز کسی
ما را غلبه نکند مصطفی عم بشنید که گفت این سخن که لشکر مرا این مرد بشکسته
و این بدان گفت که معجب محروم بود از وعده نصرة که هر که معجب بود بدعا و زاری
رغبت نکند چون روی از دعا و زاری بگردانند از وعده نصرة محروم ماند مصطفی
عم بحرب رفت و مالک بن عوف النضری که سر کافران بود و مهتر ایشان بود بخواند
لشکر خود را چون خبر یافت با آمدن مصطفی عم بتقریب چهار هزار مرد مبارز را
گفت مالک شمشیرها بکشید بکشیدند گفت نیامها بشکنید و فی روایة بسوزید
آنگاه گفت این بدان گفتیم تا بدانید که جز حرب کردن روی نیست از شما اینجا
چهار هزار شمشیر بیکبار در بر کوهی زنید کوه را پست کنید اگر بر آدمی زنید
بیکبار چگونه بود خواهم که بر لشکر محمد زنید بحرب ایستادند و بیکبار حمله

کردند چنانکه گفته بود شان سپاه محمد عم بهزیمت برگشتند ماند مصطفی عم
وصدیق وعباس وچند یار رض که نگریختند دیگر رسول عم در هیچ حرب
بهزیمت برنگشت ونام خود بنهام نکرد ومیگفت انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب بجزمی آید که رسول عم از اشتر فرود آمده وتنگ سخت کرد
وانانکه بادیه بودند همچنین کردند وحمله کردند وخداوند تعالی از آسمان فرشتگان را
فرستاده بمدد ونصرة مومنان تا وکافران را هزیمت کردند ومالک بن عوف سر ایشان
بگرفتند پیش رسول عم آوردند با دیگر اسیران رسول گفتش چه میخواهی تا با تو بکنم
بکشتمت یا آزاد کنمت گفت اگر بار دیگر ایمان بیارم واز بکشتیم بزرگ مردی را
کشته باشی واگر باز فروشیم بزرگ مردی را فروخته باشی واگر آزاد کنیم بزرگ
مردی را آزاد کرده باشی رسول عم گفت آزاد کردمت عجب آمدش از نیکو خوی
مصطفی عم گفت اینچنین مرد جز حق نبود ومسلمان شد قوله ویوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم یاد کنید روز حنین که خوش آمده شمارا بسیاری شما لم فلم
تغن عنکم شیئا سود نکرد شمارا بسیاری شما وجیزی وضاقت علیکم الارض
بما رحبت الآیة وتنگ شد شد بر شما زمین حنین بافراخی وی پس بر
گشتند بهزیمت قوله عز وجل ثم انزل الله سکینته علی رسوله
وعلی المومنین وانزل جنودا لم تروها وعذب الذین کفروا وذلک جزاء
پس بفرستاد خداوند عز وجل آرام خود در رسول خود وبر مومنان یعنی نگاه
داشت خود وانزل جنودا لم تروها وبفرستاد سپاهی که ندیدید شما آن

سپاه را یعنی فرشته بسیاری شما فرستاد چنانکه روز بدر و بنصرة بمدد فرشتگان مصطفی
مارا بود وهاست وپس وعذب الذین کفروا الآیة وعذاب کرد کافران را بشمشیر

عذاب عذب

شما وانیست جزاء کافران قوله عز وجل ثم یتوب الله من بعد ذلک
علی من یشاء والله غفور رحیم ۝ باز در کذارد از بعد این از انکه خواهد
یعنی آنانکه برگردند از کفر ومومن گردد ومراد از وی مالک بن ضعیف است مهتر
قوم حنین که ایمان آورد والله غفور رحیم ظاهر قوله عز وجل یا ایها الذین
آمنوا انما المشرکون نجس فلا تقربوا المسجد الحرام
بعد عامهم هذا وان خفتم عیلة فسوف یغنیکم
الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم ۝ گفت ای
مومنان بدانید که مشرکان پلیداند واین نجاست افعال است واعتقاد نه نجاست
عین نه بینی که او ایمان آرند زایل گردد این صفت از ایشان فلا تقربوا المسجد
الحرام بعد عامهم هذا باز دارید شان تا نزدیکی نکنند پیش مسجد حرام که او که پلید
بود سزاید در آمدن مسجد حرام نبود واین خطاب مومنانرا که باز دارید شان تا بعد
از گذشتن مدة امان هیچ از مشرکان کس بمکه در نیایدوان خفتم عیلة واگر
بترسید از درویشی وتنگی عیش بسبب بریده شدن کاروان فسوف یغنیکم الله
من فضله ان شاء زود بود که توانگر کند تان خدای عز وجل از فضل خود واین بخواه
بمشیت معلق کرد تا اعتقاد بر خداوند کنی نه بیرون ملک وبدیگر تا حکم ابتلا باقی
بود بعضی را یعنی چنانکه خواهد ان الله علیم حکیم ظاهر قوله عز وجل قاتلوا الذین

لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله
ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب
حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون ۝ کافران بعهد رسول علیه السلام
بر اقسام بودند یک قسم مشرکان بودند و حکم ایشان بیان کرد و هو السیف بعد
مضی المدة لمدة ولا اسلام فاما قبول الجزیة فلا و دیگر گروه اهل کتاب بودند
السحاقیان و هم اختیار کرد که مگر حکم این اهل کتاب بیچون حکم این مشرکان عرب
است این آیة بیان کرد که حکم اهل کتاب بیچون حکم مشرکان عرب نیست گفت
با این اهل کتاب حرب کنید که ایشان نگرویده اند بخدای و بروز قیامت و حرام خدای را
روا آنچ حرام کرده است خدای و رسول وی و دین نمی دارند دین حق را یعنی اسلام
دین خود نمی دانند با آنکه بدین وصف اند حرب کنید از اهل کتاب حتی یعطوا
الجزیة الآیة تا بدهند سر گزید از دست در حالی که ایشان خواران باشند یقال
اعطاه عن ید اذا اعطاه مبتدیا غیر مکافی در قبول جزیة از اهل کتاب روا
داشت که جماعتی از جهودان آمدند و گفتند چگونه ترا متابعت کنیم و تو دست از
قبلهٔ ما بداشتی و نمی گویی که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک ما بتو چگونه
ایمان آریم فنزلت الآیة قوله عز وجل وقالت الیهود عزیر ابن
الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم
بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قا
تلهم الله انی یؤفکون ۝ آنگاه بیان کرد امر خداوند عز وجل گفت

این اهل کتا

ونا سزا ... انتهی مقالهٔ ایشان ... گفتند ...

این اهل کتاب یک گروه جهودان اند و مقالت اهل ایشان آنست که عزیر پسر خدا
نیست لعنهم الله و دیگر گروه ترسایان اند و مقالهٔ ایشان آنست که عیسی پسر خدای
است لعنهم الله تعالی ذلک قولهم بافواههم این گفتار ایشان نیست بدهانهای
ایشان و این عبارتست از ثبات دروغ ایشان و عرب را عادت بودی چیزی را
که بدروغ وصف کردی گفتی یقولون بافواههم و کما قال ذلکم قولکم بافواهکم
وقال الله ویقولون بافواههم ما لیس لکم به علم یضاهئون قول الذین کفروا
من قبل برابری میکنند و مانند میکنند گفتار خویش با گفتار آنکسانی که کافر شدند
از پیش ایشان یعنی کافران پیشین را شریک گفتند و ترسایان و جهودان عیسی و عزیر را بت را
پسر خدای الهی گفتند قاتلهم الله لعنت باد بر ایشان و بر همه کافران از لعنت
بقتل کنایة کرد چنانکه کشته را امید زندگانی نبود از لعنت کرده مولی را هیچ
امید خیر نبود انی یؤفکون از کجا میگویند این دروغ قوله عز وجل اتخذوا
احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسیح
ابن مریم وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا
هو سبحانه عما یشرکون ۝ بگرفتند علماء خود را و صومعه
داران جهود را بخدایی بدون الله تعالی نه آنکه ایشان را پرستیدندی لکن بدان معنی
که همه علماء ایشان را الغز مودندی فرمان کردندی و این محل خدای بود که همه فرمان
بباید کردن یعنی علماء خود را محل خدای نهادند والمسیح ابن مریم و عیسی پسر
مریم را بخدایی بگرفتند وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا و این اهل کتاب

فرموده شده اند در همه کتابها مکر تا ببر لشند یک خطاب را عز وجل بجز و پیش باکست
و بیزارست از ان وصفی که کافران اورا وصف کنند از شریک و زن و فرزند قوله عز وجل
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان
یتم نوره ولو کره الکافرون
یرید هولاء الذین اتخذوا احبارهم اربابا ان یطفؤا نور الله خبر داد که قصد
شان ازین مقالت چیست گفت می خواهند تا بکشند نور خدای را از اسلام و توحید
بنور کفایت کرد یعنی میخواهند که توحید را و حجت حق را غلبه کنند و مقهور کنند
بدین دروغها ویابی الله الا ان یتم نوره و نخواهد خدای تعالی که حجت حق و
توحید تمام کنند و اشکار کنند الا انکه عرب اثبات از بعد نفی بلیغ تر دارد
از ابتدا اثبات چنانکه گویی لا اله الا الله این در اثبات بلیغ تر از ان بود
که گویی هو الله ولو کره الکافرون من تمت دین تمام کنم و چند کراهیت دارند
کافران قوله عز وجل هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین
الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون چنانکه وصف
کرد خود را بپادشاهی و بی عیبی وصف کرد مصطفی را بحق و رسولی گفت ویست آن خدایست
که بفرستاد رسول خود را براه راست و دین حق بهر دو عبادتست از توحید
لیظهره علی الدین کله الایة تا اشکارا کند دین خود را بر همه دینها و هر چند
کراهیت دارند مشرکان قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا ان کثیرا
من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس

بالباطل

بالباطل ویصدون عن سبیل الله والذین یکنزون
الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب
الیم گفت این گروه کلان نخست مومنان را بایمان بستود باز کافران را نکوهید گفت
بیشتریه از علما و صومعه داران می خورند مالها و مردمان بباطل یعنی رشوت می ستانند
و احکام خداوند را تغییر میکنند و فتویه دروغ میدهند تا خلق را از راه خدای باز
دارند والذین یکنزون الذهب والفضة روا بود که این نعمت اهل کتاب بود
مالها و حرام می ستانند و زر و سیم گنج می نهند و حق خدای از وی نمی دهند و این جمله
یکی از اوصاف ایشانست و روا بود که ابتدا [illegible] کسانی که زکوة نمیدهند ابن
عباس گوید و ابن عمر رض کل مال لم یؤد حق الله تعالی منه فهو کنز مالی بود
که حق خداوند عز وجل از وی نداده باشند خواهی بر روی زمین نهاده باشند و
خواهی تحت زمین ولا ینفقونها فی سبیل الله الایة ولم یقل ولا ینفقونهما وحـ
ده عربست که دو چیز یاد کند بعاقبت از یکی خبر دهد کما قال الله تعالی واذا راوا
تجارة او لهوا انفضوا الیها گفت ولا ینفقونها نکنند در سبیل خدای تعالی یعنی حق
خدای از وی نگزارند و مژده ده شان بعذاب دردگین [illegible] عذاب دردگین را
گفت قوله عز وجل یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جبا
ههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون ایا حذروا واذکروا یوم
یحمی علیها فی نار جهنم و لم یذکر بما ذی یحمی علیها [illegible] معلوم والعرب ما توف

یاد کنید آنروز که تفسیده شود و گرم کنند بزر و سیم گنج نهاده را در آتش دوزخ باز بریان
درم و دینار داغ کنند پیشانی این گنج نهادها را و پهلوهای ایشان را و گویند هذا
ما کنزتم لانفسکم الایة این آنست که گنج نهادید و جمع کردید خود را نخست وبال
و عذاب آن بچشید که جمع کردید و گنج نهادید و حق خدای باز داشتید قوله عز و جل
ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب
الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك
الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم وقاتلوا المشركين
كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا
ان الله مع المتقين گفت بدرستی که عدد ماههای نزد خدای
تعالی دوازده ماه است فی کتاب الله یعنی نبشته شده است همچنین در لوح
محفوظ یوم خلق السموات والارض آن روز که بیافرید خداوند عز و جل
آسمان و زمین این عدد دوازده ماه از روز پدید آمده از آفرینش آسمان
و زمین نگشت منها اربعة حرم از این دوازده ماه چهار ماه است ماههای حرام
مصطفی صلی الله علیه پیغمبر کرد این چهار ماه حرام کدام است فقال ثلث سرد و واحد
فرد سه ماه جمله است ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و آنکه فرد است ماه رجب است
ذلک الدین القیم ای ذلک الحساب المستقیم اینست شمار درست
فلا تظلموا فیهن انفسکم بهتک حرمة الشهر یعنی بر خود جفا مکنید و کان
المتعال واحد فی مناجاته لیت شعری رضاک فی ما ذا اطلبه فنودی ان

سرخان وا

فی ان لا تجعلوا انفسکم وقیل فلا تظلموا فی الاشهر الحرام انفسکم بالذنوب و در هیچ
ماه خود گناه نشاید کرد الا آنکه این چهار ماه را بذکر خاصه کرد شرف و بزرگواری
او را وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة و بدون این ماههای حرام
که مدة عهد ایشان گذشت حرب کنید با ایشان جمله حرب کنید چنانکه ایشان با شما
حرب کنند جمله وقیل که از ایشان در ماههای حرام حرب کنند بجمله با ایشان کما قال
الله تعالی فان قاتلوکم فاقتلوهم واعلموا الایة بدانید که خدای عز و جل ناصر
و حافظ متقیان است و این وعده است آن متقی را است که باعمال متقی است فاما
متقی بایمان هر چند او را وعده نصرة و حفظ هست بنوعی که اگر آن بستی بحق و حق
بر ایمان ثبات نکند [illegible] لکن این وعده مطلق مطیعان را است قوله عز و جل
انما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلونه عاما
ويحرمونه عاما ليواطئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله
زين لهم سوء اعمالهم والله لا يهدي القوم الكافرين
لما بین الله تعالی لعباده اثنا عشر شهرا التمام آنست و معرفت وقت ادا الز
کوة وانقضاء الاجال و معرفة اوقات الحج و غیرها و بین منها الاشهر الحرم و
کان عادة العرب الانتهاب وقطع الطریق واغارة البعض علی البعض و کان
الناس یامنون فی سفر والحضر بسبب اشهر الحرام والعرب فی الجاهلیة یحلون
هذه الاشهر تمرعی ما بینا فلما جاء الاسلام و ارتفع التمر بقی ذلک الاجل
فی قلوبهم و کان شق علیهم المحاربة و هتک حرمة اشهر الحرام مجاهرة فاحتالوا

وخيروا الاشهر الحرم فجعلوا الشعبان مكان رجب وقالوا ان الله تعالى لينسخ حرمة

رجب وجعل شعبان مكانه وكانوا يغيرون في رجب ويقطعون الطريق والناس لا يشعرون

بذلك فيخرجون على عادتهم وكذلك جعلوا صفر مكان المحرم فكانوا يغيرون في المحرم فاذا

قيل لهم في ذلك قالوا ان الله تعالى نقل الحرمة من المحرم الى صفر وفي رواية غيروا

المحرم فحسب فانزل الله تعالى هذه الآية انما النسيء زيادة في الكفر اين تاخير ماه

محرم بصفر كفتن كه خداى چنين فرموده است زيادتي باقي است در كفر بي عرب

يضل به الذين كفروا كمراه ميكنند بدين تاخير ماهها از وقت خويش كافران را

از شناختن كزاردن حق وقت سفر يحلونه عاما كاويحرمونه عاما حلال كيرند

محرم را سالي وحرام دانند سالي وران سال كه محرم آمدي كاروان غارت كردندي

دكفتند حرام اسال صفرست وچون كاروان در صفر آمدي وغارت كردندي وكفتند

حرام امسال محرمست واين تاخير چرا ميكردند ليواطؤا عدة ما حرم الله تا تمام

داشتندي عادت آن ماهها كه خداى تعالى حرام كرده است يعني چهار ماه بود

رات چهار داشتند ولكن ماه محرم حرام را حلال ميداشتند اعتقاد كافران عرب

بود كه در سالي چهار ماه حرام دارند ودرين چهار ماه خلق را از دست وزبان خود

ايمن دارند از اعتقاد خود روا نداشتند كه خلق را هم سال در رنج دارند اي مومنان

ظالم وحوان بيايدي كه دهم تو چاي مومنان اندر رنج وازار تو آسوده باشند

زين لهم سوء اعمالهم بيار است ايشان را بدي اعمال ايشان يعني بتزيين شيطان

ميكنند والله لا يهدي الآية ما داموا على الكفر وهو واضح قوله عز وجل يا ايها

الذين آمنوا

٩٢

الذين آمنوا مالكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم

الى الارض ارضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة فما متاع الحيوة الدنيا في

الاخرة الا قليلا الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما ه

نزول الآية في حق اصحاب النبي صلعم لتحريضهم على القتال وخروجهم

الى غزوة تبوك وذلك ان رسول الله عم كان بعث جعفر الطيار رسولا الى تبوك

فقتلوه وجاء جبرئيل عم واخبر النبي عم بذلك فحزن النبي عم حزنا شديدا

وبه اله ذلك لانه كان يحبه فجاء النبي عم الى بيت جعفر الطيار وجعل

يمسح بيده على رؤس اولاده الصغار كما كان يمسح على رؤس اليتامى

وجعل يشفق عليهم زيادة على المعتاد فتفطنت امراة جعفر والدته

وقالتا تطن لن جعفرا قد قتل فقيل لهما بم علمتنهما قالتا هذا اشفاق

النبي عم ثم اظهر رسول الله عم وعزاهما واحسن اليهما وبعث اليهما

الطعام فقال علي ابن ابي طالب رض وكرم الله وجهه ائذن لي يا رسول الله

حتى اذهب اليهم وانتقم منهم فقال النبي عم انا ذاهب بنفسي للانتقام وكلما

اراد النبي عم ان يذهب الى غزوة اخفى قصده ولم يظهره انه الى اي جانب يريد الذهاب

حتى لا يخبر بذلك المشركون فيكتسبوا الاخبار ويستعدوا للحرب الا غزوة

الغزوة فانه اخبر قبل الذهاب اصحابه بذلك وقال لهم استعدوا الغزوة تبوك

فاني ذاهب لامحالة ياران كار رنجا ساختند كه راه دراز بود بجانب روم

مي بايست رفتن وكرما كرم بود ووقت پختن خرما وبعضي كوليه ميكردند برفتن

خدای گفت عزوجل ای مومنان چه بوده است شمارا چون گویند شمارا بو
روید بحرب کافران و جهاد کنید در سبیل خدای عزوجل اثاقلتم الی الارض
می بگرانید بر زمین یعنی نمی روید و کاهلی میکنید برفتن اصحاب رفتن ساخته هست
یا رغبت وعده ثواب هست نارفتن چرا رضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع
الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل یا بسندید زندگانی دنیا را از ثواب آخرة
زندگانی دنیا در جنب ثواب آخرة نیست مگر اندک از عقل نبود که برای کمتر بجای
ماندکی تر فرود ایی مصطفی علیه السلام بفرمود یاران را که هر کرا سامان است که یار خودرا
بجیز سازی یاری کنند یاری کنند او هم بیک خرماست یاران نفقها میکردند تا عثمان
عثمان رضی هزار مرکب ساخته بداد و عبدالرحمن عوف پنجهزار دینار ابداد و عقیل
بوذر علیه رضی یک صاع خرما بیاورد و مصطفی علیه السلام از وی این برابر دیگران بپذیرفت
و آن عطاها در مسجد می نهادند و این صاع خرما را چون تاجی زیر نهاده بود
که پیشی این بنود پیشی و هم را فرمان بود که بروید قوی و ضعیف را پیر و جوان را
توانگر و درویش را انفروا خفافا و ثقالا و انکه نمیرفت حکم وی نفاق بود
و اغلب برده در بینه منافقان بسبب این حرب بود قریب سی و سه هزار
مومن و منافق بحرب رفته بودند و رنجی رسید بر رسول و یاران در این حرب
که هرگز با ایشان ان رسیده بود که از تشنگی کار بجائی رسید که میان هر چهار
یاری اشتری بود اشتر میکشتند و آن ابادان وی آبی میکردند و آن
آب میخوردند و از گرما زیر پهلوی اشتر در می رفتند و جلوه خانه

که عذاب تعالی میگوید من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم نزدیک بود که
دل بعضی از ایمان بگشتی که شیطان وسوسه میکرد که اگر رسول حق رسیدی
کار بر ما بدین سختی نرسیدی چنانک بعقبه بدر یاد کردیم چون کار بر ایشان
سخت شد صدیق گفت یا رسول الله علیک السلام دعا کن که دعا تو از اجابت
است رسول عم دعا کرد باران امده که همه سیر آب گشته جوالی کنند از انجا چون میل
کردند یک قطره باران جز انجا نیامده بود مصطفی عم رفت با یاران سیصد و
و سی هزار مرد و حرب کردند و کار برآمده و بمدینه باز آمدند و آن تا روندگان
از مومنان چند تن بودند ابو لبابه بن عبد المنذر و کعب بن مالک و هلال
بن امیه و مراره بن ربیعه و قصه ایشان بجای خود بگویم ان شاء الله تعالی
انه لا تنفروا الایة از بعد فرمان بحرب رفتند و عید آمد نارون کانرا
گفت اگر نروند جمله بحرب عذاب کند تان عذاب سخت و بدل کند تان
چون شما بیعه شما را هلاک کند و قومی دیگر را بجای شما فرود آرد قوله تعالی
ویستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا و الله علی کل
شیء قدیر ه و راز یاری نکنند اگر شما بحرب نروید چنین شما را زیان
دارد که حق جل شانه بدو منکر الله ام قادرم بر نصرت نکردند رسول خود را
قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه
الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ
یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله

سكينته عليه وايده بجنود لم تروها وجعل
كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا
والله عزيز حكيم اگر شما نصرت و یاری نکنید او را نصرت کرد
خداوند عزوجل آنگاه که بیرون کردند او را کافران مکه از مکه ثانی اثنین در حال
دوم و این تنبیه است یاران را که اگر شما او را یاری نکنید و نگار وی فرو
خواهد داد ن که من او را یاری کردیم بوقتی که از وی ضعیف تر کس نبود
و آن وقت بود که چون مصطفی صلعم دعوت آشکارا کرد و خلق او را دشمن
شدند و از بیم ابو طالب کس کردوی نیارست گشتن چون ابو طالب بمرد
قصد هلاک وی کردند وی ازرد ند رسول علیه السلام یاران را با طراف عالم پراکنده
میکرد که بروید تا فرمان هجرت کجا باشد مرا هر آینه دانست که هجرت خواهد
بودن لیکن نمیدانست که کجا خواهد بودن تا جماعتی بسیار بزمین حبشه رفتند
و عثمان بن عفان رضی الله عنه انجا رفت و صدیق رض دو اشتر مهیا کرده بود
این کار را تا چون همه قوم گرد آمدند بر کشتن مصطفی صلعم رسول علیه السلام علی
را بجای خود در خفت که بجای وی رفند انبار زده و او را فرمان کرد که بمدینه روی
آمد و بخانه صدیق رض و کافران در پی کفت یا ابا بکر فرمان رفتن آمده
صدیق گفت یا رسول الله و کار با تو کجا من با تو هستم گفت هستی که یکی
شد از شادی هر دو بیرون آمدند از راه تحاق چه پشت خانه کافران
راه گرفته بودند رسول علیه السلام مشتی خاک بر گرفت و بر روی ایشان
دمید در چشمهای ایشان افتاد ایشان چشم بمالیدند رسول علیه السلام با ابو بکر
صدیق هر دو بگذشتند ابو جهل علیه لعنة در پس کفت محمد کو گفتند
کی وی بس آمده ما چشم مالیدیم بگذشت بطلب وی رفتند ایشان هر دو
در غار آمدند و عنکبوت بر در غار تنیده بود و ایشان بر در غار رسیدند

واکسول

٩٤

در رسول و صدیق ایشان را ندیدند و کافران ایشان را ندیدند و صدیق رض جان ساخته
بود که زمین بزیر پای آن نزدیک می داشت ابن عمر رض مر ایشان را شتر آورده و ایشان سه
شبانروز آنجا بماندند تا شتران بیاوردند و از آنجا برفتند هر کجا که رسیدند دعوت
میکردند تا بمدینه رسیدند ثانی اثنین دوم دو یعنی دو یکی صدیق اذ هما في الغار
اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا که در غار بودند در آن حال که میگفت
صاحب خود را یعنی صدیق را اندوه مدار که خدای عزوجل نا گرد حافظ ماست
فانزل الله سكينته عليه بیشتر اقاویل مفسران آنست که این سکینه بر دل صدیق
رض بود که مصطفی صلعم همیشه با سکینه بود وايده بجنود لم تروها نیرو کرد مصطفی را
بسپاهی که شما ندیدید یعنی ملایکه و هو معطوف على قوله الا تنصروه فقد نصره الله
في حال ضعفه وايده بجنود لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى و کرد کلمه
کافران را فرو تر وكلمة الله هي العليا و کلمه خدایست عالی تر و بر تر یعنی را
فرو تر و كلمة الله هي العليا و کلمه خدایست عالی تر و بر تر یعنی آیة آنست
اگر شما او را نصرت نکنید او را از زیان نیست که من خاصه در رم که او را نیز نصرت
کنم چنانکه کردم بوقتی که ضعیف بود و از بعد از آن بحرب بدر و حنین و کفره را
مقهور و خوار کردم و اسلام و مومنان را عالی کردم و بر تر کردم بکلمه
است والله عزيز حكيم و خدای تعالی غالب است از آنکه وی نصرت کند کس
او را غالب نداند حکیم است حکم کرده است که نصرت کند مومنان را بعاقبت
کار قوله عز وجل انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالكم

مراد از کلمه کفر است و کلمه الله ایمان

وانفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون
اين بيان وعدهٔ صالح است كه بعترتهٔ شما در چيست كفت بيرون ايند بحرب اگر
باران وكران وياران دير وجوان قويه وضعيف توانگر ودرويش وجهاد
كنيد در سبيل خداى عز وجل بمال خود ونفس خود اين حرب كردن ودر دين
خداى عز وجل بمال خود اين حرب كردن . برسيد وبثواب مجاهدان رسيد
قوله عز وجل لو كان عرضا قريبا وسفرا قاصدا لا
تبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة وسيحلفون
بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم
والله يعلم انهم لكاذبون ه آنكاه از اين منافقان بعضي
مى امدند وعذر مى خواستند كه طاقت نميداريم ضعيفيم وكار نا ساخته
است وكرماى هول است ارزوهت وليكن نمى توانيم وسوگند ميخوردند كه ساما ن
امدن نيست خداى كفت عز وجل يا محمد لو كان عرضا قريبا وسفرا قاصدا
لاتبعوك اكر ايشانرا دنياى نزديك استي وسفر ميانه بياييندي ولكن بعدت
عليهم الشقة وليكن سفر ايشان دور است بهانه ميكنند بدروغ وشقة السفر
البعيد چون قدم حديبيه را خداوند عز وجل وعده داده بود بفتح فدك
وخيبر اين منافقان خويشتن مى افكندند كه ما بياييم وحرب كنيم
دستورى ده ما را كما قال الله تعالى سيقول المخلفون اذا انطلقتم الى
مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعكم بدين حرب مى امدند وسوگند ياد

ميكردند

ميكردند
كه كار ما نا ساخته است چنانك خداى كفت عز وجل وسيحلفون بالله لو استطعنا
لخرجنا معكم سوگند مى خوردند اگر بتوانيم با شما بيرون ائيم بحرب وليكن نمى توانيم
يهلكون انفسهم اين منافقان هلاك ميكنند تنهاى خويش را چه در خلاف فرمان
خداى ورسول وى وسوگند بدروغ جز هلاك نيست كما قال النبي عم اليمين الغموس
تدع الديار بلاقع والله يعلم الاية وخداى ميداند كه ايشان دروغ ميگويند تا
رفتن عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم
الكاذبين ه مصطفى عم بعضي را دستورى داده بود تا رفتن يكى از ايشان
جد بن قيس گفت انجا نيوك زنانه باشند خوب روى اصفر روميان با حبشيان هم حال روى
ميان بود بحشان هم ملاحت حبشيان و جزوى نيز نشود ام نبايد كه بفتنه افتم
چنانك خداى كفت عز وجل ومنهم من يقول ائذن لي ولا تفتني مصطفى عم دستورى دادش
او را وبعضى ياران او را آيت امد عفا الله عنك لم اذنت لهم در گذشت خداوند
از تو چرا دستورى داده قال ابن مسعود رضي قدم الله العفو على ذكر زلة
وبعضى اين را زلت داشته اند وبدان دليل كه كفت عفا الله عنك وعفو از بعد
زلة بود وليكن درست انست كه اين زلة نيست كه زلة نبودى تا نخست نهي بود
واخبار نبود نبى ورسول را صلعم اكاهى نبوده بود كه دستورى نمى بايد داد
معنى ايته انست كه دستورى نمى بايست دادن ايشانرا كه باز استادندى
از رفتن بحرب نه بحكم دستورى تو بود زيرا كه اگر دستورى ندادى هم نرفتندى
نبايستى دادن تا پديد امدى راست كوى از دروغ زن چنانكه يتبين لك الاية
انكاه مصطفى را صلعم خبر داد كه از تو هيچ مومنى كرويده بخداى وبپيامبرش
دستورى نخواهد بترك جهاد كفت لا يستاذنك الذين يؤمنون بالله

والیوم الاخر ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم والله علیم با
المتقین ظاهرا انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله و
الیوم الاخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون ه دستوری
بنا آمدن انکس خواهد که نکرود بجنگ و برو زر سنجند و بیشک شده باشد دلها
شان در حق اسلام فهم فی ریبهم یترددون ایشان دران شک خویش سرگردان میکردند
ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله
انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین ه انکاه با ملتی این عذر میکفتند
ساختن ایشان را کفت اگر ایشان بخواستندی بیرون آمدن بحرب آماده بکردندی بیرون
آمدن را اسپی را نعل زدندی یا پای افزاری حرب کردندی مطهره بدوختندی ساز
الت اب بر ختندی ولکن کره الله انبعاثهم ولیکن کراهیت داشت بر انگیختن ایشانرا
یعنی حرب ایشانرا ارادت فرمان برادری نبود شان خداوند عز وجل توفیق نداد شان
بلک گران کرد ایشان را وقیل اقعدوا مع القاعدین وگفتند شان بنشینید با نشستگان یعنی
بخانه با زنان بعضی یاران گفتند اگر یا با بودندی باری انبوهی بودی ازیشان آیت
آمده لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا ولا وضعوا خلالکم
یبغونکم الفتنة وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین
ه اگر ایشان بیرون آمدندی در میان شما نفزودندی شما را مگر فساد و تباهی ولا
اوضعوا خلالکم و اشتر دوانیدندی در میان شما افکندندی بعمدا جرا یبغونکم
الفتنة ازان فتنه رنج و ترس و هزیمت شما جستندی تا شما ازان تا ختن
ایشان بپنداشتندی که دشمن آمده هزیمت بلند برگشتندی و دیگر که نیز
در میان شما جاسوسانند اگر ایشان خبر دهند دشمنانرا که چندان را و چه

خدا تعالی

قصد دارند

قصد دارند وکی خواهند فرود آمدن والله علیم بالظالمین لقد ابتغوا الفتنة
من قبل وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم
کارهون ه من خبر دادیم تا ترا که اگر ایشان در میان شما باشند از ایشان شما را فرو
نباشد و بکدر شده میان شما حرب خندق با شما چه کردند کفتند خویشانرا بر کردید یا اهل یثرب
لا مقام لکم العقبة ربه در پایه اشتر رسول عم انداختند و نظایر این بسیار
است بدر بیتی ورنج و بلا شما بیش حرب بسیار وقلبوا لک الامور کردانیدند ترا کارها
بلاها کردند با شما حتی جاء الحق تا می آمد نصرت خداوند عز وجل و
وایشان کاره دران نصرت را ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی الا
فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین ه گفتم که این آیت بشان
جد بن قیس است لعنة الله ای ائذن لی فی التخلف و لا تفتنی را دستوری ده بنا رفتن
و مرا در فتنه میفکن بترسانیدن مصطفی عم بگر خود بنا یدک بگو اخی ببیب ایشان
بکو و را یا محمد الا فی الفتنة سقطوا بدان یا محمد که وی خود در فتنه کو افتاده است
وان جهنم الایة انکاه همه کافرانرا یا محمد وعید کرد بدوزخ در گرفته است همه کافران را
انگاه خبر داد که ایشان بدین وصف اند ان تصبک حسنة تسؤهم
وان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من
قبل ویتولوا وهم فرحون ه خطاب بمصطفی راست ص م
و مراد همه یاران ص گفت اگر برسد ترا نیکوی ای نصرت و ظفری و دولتی
ان نیکوی ترا اندوه گین شان و اگر برسد ترا مصیبتی ای جراحتی و نکبتی و هزیمتی
یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل ای اخذنا بالوثیقة فلم نخرج
منافقان ما بگرفتیم امر خود از پیش یعنی احتیاط کردیم و نرفتیم ویتولوا الایة شادمانی
قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولنا وعلی الله
فلیتوکل المتوکلون ه این جواب ایشان است بگوی یا محمد

برسد ما را مصیبتی مگر آنک قضا کرده است ما را خداوند عز و جل یعنی ایچ بما نمی رسد بقضا
و تقدیر وی است عز ذکره هو مولینا الآیة وی خدای ما است خدایراست حکم بر بنده
حکم کند انچ خواهد و بر خدای تعالی توکل کنید ای مومنان قل هل تربصون
بنا الا احدی الحسنیین ونحن نتربص بکم ان یصیبکم
الله بعذاب من عنده او بایدینا فتربصوا انا معکم
متربصون ه دیگر جواب است بگوی ایشان را یا محمد چشم میدارید بما مگر یکی از آن
دو نیکوی قیل احدهما الشهادة والاخری الغنیمة یعنی آن ست کریا ما کشتن شما را یا شما
کشید ما را شهادت ما راست و ثواب آخرت ونحن نتربص بکم و ما چشم میداریم شما را ز دیگر
ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا یا برساند شما را خدای عز و جل عذابی از نزد خود
بی ما یعنی بمیراند تان بمرگی یا هلاک کند شان بدست ما فتربصوا الآیة چشم دارید شما هلاک
ما را و ما چشم داریم عذاب شما را بمرگی یا بدست قل انفقوا طوعا او کرها
لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین ه اندر اعتقاد
چنین بود معاملت وی پذیرفته نیاید بگوی یا محمد نفقه کنید بطوع خواه بکره لن یتقبل
منکم پذیرفته نیاید از شما جرا انکم کنتم قوما فاسقین که شما گروهید کافر از کافر عمل
پذیرفته نیاید وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا
بالله وبرسوله ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی
ولا ینفقون الا وهم کارهون ه پیدا کرد که مانع از قبول چه
بود باز نداشت شان را که پذیرفته شود از ایشان نفقهاء ایشان در غزو و صدقه
و شد مگر آنک شدند کافر بخدای و برسول وی ولا یأتون الصلوة الا وهم
کسالی و نیامدندی بنماز مگر بکاهلی عقیدت ولا ینفقون الا وهم کارهون
نفقه نکردندی مگر بکراهیت عقیدت و مومن باید که در نفقه کردن بالطبع
خوش بود نا رضا نبود و بسند بود و بخل نادان ندارد فلا تعجبک

اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة
الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون ه خوش نیاید ترا
مالهاء ایشان و نه فرزندان ایشان که در اسلام چنین چیز میپیوندد انما یرید الله لیعذبهم
بها فی الحیوة الدنیا ان میخواهد خدای عز و جل که عذاب کند شان بدین مال و فرزندان
در دنیا یعنی همه روز در رنج و کسب و غم دنیا اند چون بدر مرگ رسند وتزهق انفسهم
الآیة وهم بر آید جان ایشان را و ایشان کافران یعنی جان ایشان بکافری بر آید
ویحلفون بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم
یفرقون ه و این منافقان سوگند می خورند بخدای که ایشان از شما اند و نیستند
از شما و لیکن ایشان قومی اند ترسان یعنی این که میگویند که از شما اند می ترسند لو	از بیم میگویند
یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون
اگر یابند پناهی یا غارهای یا در آمدن جای آمده خدایرا پد خلوته لولوا الیه
وهم یجمحون باز گردند بوی ایشان شتابناکی یعنی بشتاب سوی آن پناه جای روی
یجمحون ای یسرعون ومنه قیل فرس جموح وهب نه عدده فلم یقسمه نشی ر
ومنهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا
وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون ه
دیگر وصف ایشان پیدا کرد و از ایشان کس است که طعنه می زند ترا که مصطفی ای یغتابک
ویطعن علیک یقال همزت فلانا و لمزته اذا اغتبته و غبته ومنه قوله تعالی ویل لکل
همزة لمزة نزول آیة بحق حرقوس بن زهیر است منافق بود مصطفی صلعم مال
صدقات قسمت میکرد نصیب وی ندا د رسول را گفت اعدل یا رسول الله	صدقات
اعدل فانک لم تعدل فغضب رسول الله صلعم وقال ان لم اعدل
فمن یعدل بعدی فخرج اللعین من عند رسول الله صلعم فقال النبی صلعم

من الذين يقتله فقال ابو بكر الصديق رضی انا یا رسول الله فذهب فوجده قائما
في الصلوة فرجع فقال يا رسول الله عليك السلام وجدته في القيام فقال رسول الله
عم من يقتله فقال عمر رض انا فذهب فوجده في الركوع فقال لم يقتله الصديق
في القيام لا اقتله في الركوع فرجع وقال يا رسول الله وجدته في الركوع فقال عم
فقتله ان وجدته فلم يجده فرجع فقال رسول الله صلعم قد قتلت امتك لا تجده في
العاقبة يكون اهلاكا على يديك وانه تخرج من ضئضئ هذا الرجل اقوام يمرقون
من الدين كما يمرق السهم من الرمية قوم خوارج اغاز از فرزندان وی بود اند
رسول گفت عم که علی را با علاء وی لشکر خوارج آرد بر تو بر نهروان و بهر
رود و خویشتن میان کشتگان پنهان کند تو بر اشتر باشی و علامت آنست
که اشتر تو باسته برای نر و دوا غاجوی اورا بیابی ورا بستانها بود مانند
بستانها زنان و کان ذلک فطلبه فوجده فقتله کافر فان اعطوا منها اگر داده
شود از این صدقه چنانکه ایشان خواهند بپسندند و خشنود شوند اگر داده
نشوند در خشم شوند ولو انهم رضوا ما اتيهم الله ورسوله
وقالوا حسبنا الله سيؤتينا الله من فضله ورسوله
انا الى الله راغبون
واگر ایشان بپسندند خدای و رسول وی یعنی باخر مصطفی داد و خشنود شدندی
وگفتندی حسبت مالنا بود وقالوا حسبنا الله وگفتندی بسنده است ما را خدای
سيؤتينا الله من فضله ورسوله نیز دهد ما را خدای از فضل خود و رسول از عطا
خود اگر چنین گفتندی به بودی ایشان را الکان خیرا لهم حضرت اینجا این به بودی
ایشان را از آنکه مصطفی را جفا گفتندی و طمع فزونی کردندی انا الى الله راغبون
چنین بایستی که بگفتندی ما بخداوند خوشی باز گردنده ایم یعنی بخدای امید
دارنده ایم که بیفزاید ما را انما الصدقات للفقراء والمسا
كين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب

والغا

والغارمين علد وفي سبيل الله وابن السبيل
فريضة من الله والله علم حكيم

صدقها مر خویشانراست و هر قرس درویش نیست و مسکینان راست و کارکنان
راست بر صدقات و وی کاری کرنیست و هم اورده دلها ایشان است بعضی
گفته اند مولفة قلوب مهتران قبایل اند که ایشان را مصطفی از این صدقات تا دل
ایشان را بر اسلام گرم گرداند وفي الرقاب و مکاتبان راست و وام داران است
والغارم من علیه الدین ولا یجد القضاء واصل الغرم الخسران ومنه قیل في الدین له
غنمه وعلیه غرمه ای ربحه و خسرانه و هلاکه علیه و کان الغارم هو الذی خسر ماله
وقد یشتق من الغرم اسم للهلاک خاصة ومن ذلک قوله تعالی ان عذابها کان غراما
ای هلاکا وفي سبیل الله و غازیان راست وابن السبیل و راه گذریان راست فریضة
من الله فریضه است از خدای تعالی فرق کردن صدقه بانها والله علیم بمن هو مستحق حکیم
کلها لکم ومنهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو
اذن قل اذن خير لكم يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين
ورحمة للذين امنوا منكم والذين يؤذون رسول الله لهم عذاب
واز ایشان کسانی اند که می رنجانند پیغامبر را گفتند ایشان که رسول را هر چه گویند جواب
دارد و گفتند هو اذن این محمد گوش سرای است و سخن شنو یعنی هر چند
بیازاریمش عذری بخواهیم خشنود شود و جواب آمده بگوی ایشان قل اذن خیر لکم
ان کان محمد اذنا کما تقولون فهو خیر لکم اگر این محمد گوش سرای است
چنانکه شما میگوئید شما را بهتر که امن می روید در زمین و اینجا معنی نیز است ای
نیست محمد گوش سرای چنانکه شما میگوئید پس گراراست گوی دارد یؤمن بالله
ویؤمن للمؤمنین فصدق دارد خدا را والذین یؤذون الایة ظاهر
يحلفون بالله لكم ليرضوكم والله

ورحمت
امرا که خدای را تصدیق کند در هر چه گفت و گوید و مومنان را تصدیق کند للذین امنوا منکم و رحمت هر مومنان راست انانکه
که بگروید از شما و دیگر تاویل قل اذن خیر لکم ای خیر منکم لکم یعنی منکم است بگوی یا محمد که وی شنوا خیرست از شما خیر است
بشنود و اخبرات شنود از شما یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین

والله ورسوله احق ان يرضوه ان كانوا
مؤمنين ۞

سوگند می خورند بخدای تا خشنود کنند شما را والله ورسوله احق ان يرضوه الآية
و اگر کسی را خشنود خواهند کرد خدای را و رسول را اولیتر که مخلص کردند باعتقاد و
دیگر وند اگر مومنان اند الم يعلموا انه من يحادد الله ورسوله
فان له نار جهنم خالدا فيها ذلك الخزي العظيم
خشنودی خدای و رسول با مخالفت ایشان که بجا حاصل اید و نمی دانند که هر که خلاف
کند خدا را و رسول و را او راست آتش دوزخ جاودان اینست خواری بزرگ عذاب
و عقوبت دوزخ يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم
بما في قلوبهم قل استهزءوا ان الله مخرج ما تحذرون
این منافقان حذر میکنند و می ترسند که فرستاده شود بر ایشان سوره که خبر کند
تو را ایشان از انچه در دلهای ایشان است یعنی می ترسند که سوره بیاید که سرهای ایشان اشکا
را کند چنانکه این سوره و این سوره را آیا اول سوره الفاضحة گفته اند و از عادت
منافقان یکی فسوس کردن بود خدای گفت عز و جل قل استهزءوا بگوی یا محمد
بایدتان فسوس کنید این تو بیخ است ان الله الآية هر اینه خدای عز و جل بیرون
آرنده است که شما از وی حذر میکنید ولئن سألتهم ليقولن
انما كنا نخوض ونلعب قل ابالله وآياته ورسوله
كنتم تستهزءون
نزول ایه در شان منافقان است سر ایشان عبدالله بن ابی بن سلول علیه
اللعنة که لیلة العقبة رسول علیه السلام بر اشتری نشسته بود و شب تاریک و عقبه بلند
و نیز عبدالله بن ابی بن سلول علیه اللعنة با چند منافق بساختند که دیه بسازند
و سنگ ریزه در وی کنند و سر وی سخت کنند تا چون رسول علیه السلام از آن اشتر
در افتد و بیاساختند و سه تن در پیش کاروان در آمدند و گفتند ما مخلصی را با
خود یار کنیم تا اگر کاری پیش رود خود رفت و اگر پیش نرود باری دست آویزی
بود ما را جبیر را با خود یار کردند و گفتند با پیش برویم و بیاسایم تا کاروان بجا در

رسد و این جبیر خبر نداشت از کید ایشان چون مصطفی علیه السلام بیایان عقبه در رسید
جبرئیل علیه السلام آمده و مصطفی را خبر داد که بپیش مرو که چنین ساخته اند و آیه آورد
ولئن سألتهم و اگر پرسی یا محمد ایشان را که چه کردید بدین سر عقبه پیش از کاروان چرا
دویدید انما كنا نخوض ونلعب ما خوض میکردیم در حدیث آمدن کاروان که کی در رسید
و کجا فرود آید و بازی میکردیم و شادی و طرب چنانکه جوانان کنند بگوی ایشان را قل ابالله
الآية بگوی که شما بخدای و آیات و رسول وی فسوس کنید استفهام است معنی تحقیق
که چنین کردید چون رسول علیه السلام آیه برایشان خواند جبیر عذر می خواست و زاری میکرد
که یا رسول الله مرا ازین هیچ خبر نیست و آن دیگران هم چنین عذر می خواستند
آیه آمد در حق دیگران لا تعتذروا قد كفرتم بعد ايمانكم
ان نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة بانهم كانوا مجرمين
عذر مخواهید که کافر شدید از بعد ایمان ظاهر تان و لو کنتم مومنین ظاهرا
و باطنا لکفرتم باستهزائکم بالله و رسوله فکیف و قد امنتم ظاهرا دون الباطن
و اضافت ایمان بمنافقان هم بدان معنی است که گفت و انظر الی الهک الذی ظلت
علیه عاکفا یعنی الهک فی زعمک و دعواک ان نعف عن طائفة منکم اگر عفو کنیم از
جبیر بن حمیر که وی مخلص است و وی خبر بود و عرب یکی را طایفه بگوید چنانکه
جماعتی را طایفه بگوید نعذب طائفة الآية عذاب کنیم گروهی را بدانکه ایشان مجرم
و کافر بودند سوگند خورنده بودند اگر ما این گفتیم خداوند عز و جل گفت ولقد قالوا
كلمة الكفر علی ما نبینه فی موضعه ان شاء الله تعالی المنافقون والمنافقات
بعضهم من بعض يأمرون بالمنكر وينهون عن
المعروف ويقبضون ايديهم نسوا الله فنسيهم ان المنافقين
الکاه بکو هید جمله منافقان گفت منافق مردان و منافق زنان بعضی از بعضی
اند هم دوستان اند و هم دستان اند یکدیگر میفرمایند بمنکر و باز میدارند از معروف
منکر ناشناخته نیز یعنی و معروف شناخته نیز یعنی و یقبضون ایدیهم گرفته دارند

دستها خود را و این عبارت است از بخیلی و از زکوة باز داشتن از بخل بود که
ثعلبه کافر شد نسوا الله فنسیهم الآیة ای ترکوا امر الله فحذلهم بماندند فرمان خدای
عزوجل پس خدای عزوجل لطف و فضل خود بدیشان بدید کرد که این فسا فقان
فاسقانند یعنی کافران اند وعد الله المنافقین والمنافقات والکفار
نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب
مقیم
وعید کرد خدای تعالی منافق مردان را و منافق زنان را و کافران را آتش دوزخ جا
جاودان باشند اندر وی است سزای ایشان و لعنت شان کرد خدای عزوجل
یعنی نومید کرد از رحمت و لهم عذاب مقیم ای دائم کالذین من
قبلکم کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا
فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین
من قبلکم بخلاقهم وخضتم کالذی خاضوا اولئک حبطت
یعنی فعلهم معک یا محمد کفعل الذین من قبلهم مع انبیائهم کانوا اشد منکم قوة آنانکه
پیش از شما بودند قوی تر بودند و بمال بیشتر بودند بعزت و مال فخر میکردند
چنانکه شما میکنند فاستمتعوا بخلاقهم یعنی بحظکم و نصیبکم برخورداری بر
داشتن بنصیب خود بتن و مال و فرزندان خود شما نیز برخورداری
بر داشتید بنصیب بتن و مال و بفرزندان خود کما استمتع الذین من قبلکم
بخلاقهم چنانکه ایشان برخورداری بر داشتند که پیش از شما بودند بنصیب
خود و خضتم کالذی خاضوا و خوض کردند در باطل و کفر و فسوس
پیغامبر چنانکه پیشینیان کردند اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة
ایشانند که حبط شد کردار هاشان در ین جهان و در آن جهان واو

بینکم

واولئک هم الخاسرون فی الآخرة الم یأتهم نبأ الذین من قبلهم قوم نوح
وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
نیامد بایشان خبر آنکسها که بودند پیش از ایشان و قوم نوح با نوح و عاد با
هود و ثمود با صالح و قوم ابراهیم با ابراهیم و اصحاب مدین با شعیب و شارستهار
قوم لوط زیر و زبر کرد کان اتتهم رسلهم بالبینات بیاوردند رسولان ایشان
بایشان پیدا ها کتاب و حجت و توحید فما کان الله لیظلمهم الآیة منکر شدند
و انبیا را بیازردند ما ایشان را هلاک کردیم و نبود خداوند عزوجل ظلم کننده بر ایشان
ولیکن ایشان ستم کردند بر تن خود بکفر و ناشایسته والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر
ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله
اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم
مؤمن مردان و مؤمن زنان بعضی دوستان بعضی اند یک از دیگر اند بحکم دین
چنانکه بنکوهید منافقانرا بمنکر فرمودن بستود مؤمنانرا بمعروف فرمودن
گفت یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤ
تون الزکوة ویطیعون الله ورسوله و گفت بمعاملة آراسته تر باشند
نماز و پای دارند و زکوة مال بدهند بدرویشی و مطیع باشند خدای را و رسول
او را در عموم فرمانها الا آنکه بذکر خاص کرد کزاردن نماز را و دادن زکوة را
که این هر دو عبادت قرینه توحید است آنکه بدین وصف بود وعده او
چیست اولئک سیرحمهم الله ایشانند که خداوند عزوجل رحمت کند بر ایشان
و رحمت اسم هست جامع هر خیر را که وعده است از خدای عزوجل بمؤمنان

ان الله عزیز حکیم وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله
اکبر ذلک هو الفوز العظیم

وعده کرده است خداوند عز و جل مومن مردانرا و مومن زنانرا بوستانها که
میرود زیر درختان وی جویهای آب روان جاودان باشند دروی و مسکنها
پاکیزه خوش در بوستانها در نعیم دروی جاوید باشند و رضوان من الله اکبر لم لا یته
و بزرگ ترین نعمتها رضای وی از خدای بزرگ تر نیست رستگاری بزرگ آنگاه
مصطفی را امر کرد به دین حق فرمودن گفت یا ایها النبی جاهد
الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم جهنم
وبئس المصیر

ای جاهد الکفار بالسیف والمنافقین باللسان بفرمای کافرانرا اسلام آوردن
بشمشیر و منافقانرا اخلاص فرمای بزبان و بقامت حدود واغلظ علیهم الایة
و درشتی باش برایشان و بازگشت ایشان بدوزخ است و بد بازگشتن جای دوزخ
است یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر
وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغنیهم
الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله
عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر
سوگند بدروغ میخورند بخدای که ما این نگفتیم خدای تعالی گواهی میدهد که
گفتند این کلمه کفر زیرا که هر که قصد هلاک پیغمبر کند کافر شود و همه جا لم
ینالوا و قصد کردن با پیغمبر نرسیدند وما نقموا الا ان اغنیهم الله ورسوله
و کینه نداشتند ایشان با مومنان و با رسول مگر آنکه بی نیاز کردشان

خدای و رسول وی از فضل خود هرچه از خدای تعالی به بنده بود از خیر آنرا
فضل وی بگویند من فضله از توحید و بیان حق و ظفر و نصرت و غنیمت فان
یتوبوا یک خیرا لهم اگر توبه کنند این منافقان و اخلاص آرند ایشانرا بهتر که از
عذاب دنیا و آخرة برهند و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما الآیة اگر بگردند
یعنی بازایستند بر کفر و نفاق عذاب کند ایشان خداوند تعالی در دنیا
و آشکارا کردن راز هاشان و بآخرة بعذاب دردگین و نیست
مر ایشانرا در زمین دوستی و یاری که نصرت کنند ایشان
ومنهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن
ولنکونن من الصالحین ٥٥٥٥٥

و از این منافقان که در پیش تو نشسته اند دشمن و بتو بظاهر گردیده

اندکس است که عهد کرده است با خدای عز و جل اگر بدهد خداوند ما را

از فضل خود یعنی از دنیا لنصدقن الایة ما صدقه دهیم چون عبد الرحمان عوف

باشیم و چون عثمان بن عفان باشیم و زکوة مال بجای بدهیم و هیچ از نیک

کردان باشیم یعنی فزونی دهیم دو چیز از خود وعده داد و آن صدقه

و بصلاح بود نزول آیة بحق ثعلبه ابن ابی حاطب است از بزرگان

انصار صحابه بود و از سران انصار بود نامش حا ملازمة المسجد بود از بسیاری

بودن اود

حامة

بیرون آورد مسجد و حکایتش شوخ شد بود از بسیاری سجده

کردن بر سنگ نقش شده و عاقبت بجماعت و زود رفتی

روزی مصطفی صلعم بخواندش گفت ثعلبه منافق نه کار منافقان

جامیکنی دیر می آئی و زود می روی گفت یا رسول الله من محمد

مخلصم الا آنکه من بدین مبتلا شدم از درویشی که ما و عیال ما لباس

این یکجا است می پوشم و بجماعت می آیم و باز زود میروم و مما

جامی باشم که من برهنه بودن او لیترم از وی حال چنین

است یا رسول الله علیک السلام دعا کن تا خدای تعالی

ما را مالی دهد تا چون عبد الرحمن بن عوف باشیم رسول علیه

السلام گفت روا نخواهد تعالی عاقبت خواه الحاح کرد

یا بیتی که نکردی این معنی بتفسیر خود کویا که مصطفی علیه

السلام دعا کرد و چند شما جرا کوسفند بوی داد ابن عباس

١ رضی الله عنه کویا خداوند عز و جل نه در کوسفندان وی افکند

چنانک سکان بجا ورندکی بسیار شده نه بتیمار داشتن آن مشغول

شد نماز و روزه از وقت برفتش چون بیشتر شد حوالی مدینه

بس نبود در بیابان دور تر شد هم نماز هاش از جماعت با مصطفی

صلعم فوت شد بنماز آدینه امدی و پس نیز بیشتر شد بیابان هم

با وی بکوفت دور تر شد و مشغول تر شد جمع نیز بماند تا یک

شان که مصدق رسول علیه السلام بیامد و زکوة طلب کرد ثعلبه گفت
هیچ جای فرستاده است جز بمن گفت فرستاده گفت برو انها بستا
تا بمن باز ائی امده باشیم تا مصدق باز امده ورا ابلیس از راه برده
بود که تو چند بن بکر ما جان میکنی بعنوس جنبه بی مال بجمله جا
می دهی چون مصدق بوی رسید گفت زکوة بیار ثعلبه گفت هذه
جزیة ضرب محمد علی ر وسنا گفت مرا بکسی چیزی دادنی نیست تا
مصدق بر مصطفی آمد و قصه بگفت آیة آمده بود ومنهم من عاهد
الله از خود بزیادت وعده داد و خود فریضه قوله عز وجل
فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ
مُعْرِضُونَ ه چون بداد شان خداوند از فضل خود یعنی از دنیا
بخلوا به بخیلی کردند بدانچ وعده کردند وتولوا الایة وبرگشتند
از دین خود حق ایشان روی گردانیده اند ایشان اچنین کردند من چه کردم
قوله عز وجل فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ
يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا
يَكْذِبُونَ ه از پس در آوردشان نفاق در دلها ایشان تا روز
قیامت بما اخلفوا الله ما وعدوه بانک خلاف کردند خدا را
آنچ وعده کردند گفتند بدهیم ندادند و نیز حج کردند و بما کانوا یکذبون
و بآن دروغ بگفتند که بصلاح باشیم و نبودند این سنت است انا که

عهدی

عهدی کند با خداوند عز وجل تا بتصدق خلاف نکند آیة بر ثعلبه
خواندند آمده و مال آورد سوی مصطفی صلعم مصطفی صلعم گرفت
ورد کرد ازانک خداوند تعالی خبر داده بود که بزبان توبه کند
ولیکن بدل توبه نکند الی یوم یلقونه گفته بود طبق نفاق
بر دلش افتاده است تا روز قیامت قوله عز وجل أَلَمْ
يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ
عَلَّامُ الْغُيُوبِ ه آنچ دانند این منافقان که خداوند عز وجل
داند الا ستید دل ایشان و راز ایشان که با کسی گویند و نمی دانند
که خدای عز وجل دانا پوشیدکیها است انک دانا بود با
دل شما کی پوشیده شود بروی نفاق دل شما الَّذِينَ يَلْمِزُونَ
الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا
يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ
مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ه آیة بشان عثمان بن عفان
است و عبد الرحمن بن عوف و عقیل برادر علی رضی الله عنه که
بحرب تبوک عثمان رضی الله عنه هزار مرکب آراسته بداد و عبد
الرحمن بن عوف پنج هزار دینار بداد و عقیل یکصاع خرما آورد
و او را آن بود و بیش ازان نبودش مصطفی صلعم آن فالمبایع را
که می آوردند درمیان مسجد ضمی نهاد و این خرما را از بروی چون
تاج نهاده بود منافقان طعنه کردند گفتند عثمان و عبد الرحمن

روی ورد یا رخلق را می دهند تا بستانید شان وعقیل یک صاع
خرما ازان آورد تا درویشی خود اشکارا کند تا چون غنیمت یابند
اورا نصیب بیشتر دهند فسوس میکردند ومی خندیدند آیة آمده
الذین یلمزون المطوعین من المومنین ای یعیبون المتطوعین
بالصدقة آنانک عیب میکنند مومنان فرود نی دهند کانرا اندر
صدقها رجه آنرا داده بودند بهم مطوع بودند وانانک نیابند مگر
بطاقت خویش یعنی عقیل للجهد الطاقة والجهد المشقة یقول
فعلت ذلک بجهدای بمشقة فیسخرون منهم فسوس می
دارند شان سخر الله منهم الایة جزاهم جزاء السخریة
خداوند تعالی جزاء فسوس ایشان بکند وایشانرا وعید است بعذاب
الیم بدین وصف بود از آمرزش مولی **قوله عز وجل**
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین
استغفر لهم او لا تستغفر لهم هر چند صیغت وی امر است مراد از وی جز است
یعنی ان تستغفر لهم یا محمد آمرزش خواهی شانرا یا
نخواهی شان یکسانست آمرزش خواهی شان هفتاد بار

فلن

فلن یغفر الله لهم نیامرزد شان خدای عز وجل چنانک کسی را گویی خواهی
گوی خواهی مگوی اگر هفتاد بار بگویی هم نکنم وعرب را هم عادتست
اگر کثرت بسبعین خبر دهد واینچنین خبراست ذلک بانهم کفروا بالله
ورسوله این عقوبت ایشانرا برانست که کافر شدند بخدای تعالی ورسول
وی والله لا یهدی القوم الفاسقین ما داموا علی فسقهم وکفرهم
قوله عز وجل فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله وکرهوا ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله وقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون
کرد تمادی کردند بس ماندگان بنشستن ایشان از پس رفتن رسول
وکراهیت داشتند که جهاد کنند در سبیل خدای بمال وتن خود
واین کراهیت عقید ست وآنجا که بجرب بدر گفت وان فریقا من
المومنین لکارهون آن کراهیت طبع است گفتند لا تنفروا فی
الحر بیرون مروید اندرین گرما قل نار جهنم اشد حرا الایة
بگوی شان ای محمد که آتش دوزخ سخت تر است بگرمی از آفتاب
اگر بدانندی **قوله عز وجل فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا
کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون** بخندید اندکی آیت وعید
است امر یعنی بخندند کواز هم دنیا بخندند اندک خندیدنی باشد

که بسیار خواهند گریستن لا یزال ایشان میکردند فرشته گوید شان
جزاء بما کانوا یکسبون این جزاء آن کسب بد شماست قوله
عز وجل فان رجعک الله الی طائفة منهم فاستاذ
نوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا و
لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم با
لقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین
اگر خداوند تعالی ترا باز گرداند بنزد گروهی از این منافقان ر
فاستاذنوک للخروج دستوری خواهند ترا بیرون آمدن
بحرب دیگر فقل لن تخرجوا معی ابدا بگو شان یا محمد که هرگز بیرون
نیائید با من بحرب ولن تقاتلوا معی عدوا و کارزار نکنید
با من هیچ دشمن را انکم رضیتم بالقعود اول مرة شما
بپسندیدید نشستن نخستین بار که گفتیم تان بیائید نیامدند
فاقعدوا مع الخالفین واحدهم خالف وهو ان یخلف الرجل
فی بیته وسالم این برده در یکی بود ایشان را بحال زندگی واز
پس مرگ گفت قوله عز وجل ولا تصل علی احد منهم
مات ابدا ولا تقم علی قبره انهم کفروا بالله
ورسوله وماتوا وهم فاسقون نماز مکن بر یکی از این
منافقان و مایست بر سر گور یکی از ایشان انهم کفروا بالله

ورسوله

ورسوله الآیة ایشان کافر بودند بخدای و رسول وی و بمردند در حال
کافری نزول آیة بحق عبد الله بن ابی بن سلول است لعنة الله که
وقت مرگ پسر خود را عبد الله را بخواند گفت رسول را از من سلام
گوی و بگوی که من بر ملت تو ام باید که بر من نماز آری و ساعتی بر سر گور
من بنشینی آمد پسرش و رسول را صلعم خبر داد از پس این دو روایت است
بیک روایت گویند که رسول صلعم نماز کرد بر وی و بر سر گور وی بایستاد
و درست تر آنست که نکرد خواست که بکند عمر رضی الله عنه پیش رسول
صلعم اندر آمد و گفت اتصلی علی هذا المنافق وهو فعل کذا وکذا
و چون خواست بر سر گورش بایستد پیش اندر آمد و گفت اتقف
علی قبره وهو فعل کذا وکذا فنزلت الآیة علی موافقة قول عمر رضی
الله عنه ولا تصل علی احد منهم مات الآیة قوله عز وجل ولا تعجبک
اموالهم واولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها
فی الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون ه خوش
نیاید ترا یا محمد این مالها ایشان و نفقه کردن و این فرزندان ایشان
که در اسلام چنین تسلی می بودند انما یرید الله ان یعذبهم بها
فی الدنیا هر آینه می خواهد خدای عز وجل که عذاب کند شان بدین
مال و فرزندان در دنیا یعنی برنج کسب و رنج فرزندان وتزهق انفسهم
الآیة و جانها بر آید شان در حال کفر ایشان واذا انزلت سورة ان

آمنوا بالله وجاهدوا مع رسوله استاذنك اولوا الطول
منهم وقالوا ذرنا نكن مع القاعدين ۝ چون فرستاده شود
باوي است اذنك اولوا الطول منهم اي ذو الغنا والسعة دستوري
خواهند از تو آن خداوندان فضل از ايشان يعني توانگران ايشان وقالوا
ذرنا نكن الاية گويند بمان ما را تا با باشيم با نشينندگان يعني با ناوردگان
قوله عزوجل رضوا بان يكونوا مع الخوالف وطبع على قلوبهم
فهم لا يفقهون الخوالف قيل النساء وقيل هم خساس الناس وادناهم
يقال فلان خالفة اهله اذا كان دونهم بپسنديدند يا آنك باشند با زنان
و با ناوردگان وطبع على قلوبهم وختم كرده شود بر دلها ايشان وايشان
نادان اند و نادان ساخته اند خود را قوله عزوجل لكن الرسول
فاولئك لهم الخيرات فاولئك هم المفلحون قصد
منافقان مومنان مخلصا شد و رسول صلعم تا اين مومنان جهاد
كردند در دين خداي عزوجل بزمان خداي عزوجل ندا كردند مال و تن خود را
لاجرم وعده ايشان چيست واولئك لهم الخيرات ايشانراست مر چيزها
وخير نامي است جامع مر هر چيزي را كه از خداي عزوجل بېنده بود از علم
محبوب يعني دنيا و آخرت ايشانراست قوله عزوجل اعد الله
لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين
فيها ذلك الفوز العظيم ۝ هنوز وعده ديگرست باخرت

والذين آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم

اماده

اماده كرده شده است ايشانرا بوستانهايي كه مي رود زير درختان
وي جويها روان جاودان باشند در وي اينست رستگاري بزرگ
قوله عزوجل وجاء المعذرون من الاعراب ليؤذن
لهم وقعد الذين كذبوا الله ورسوله
سيصيب الذين كفروا منهم عذاب اليم ۝
المعذرون الذين لا يجدون انما يعرضون ما لا يريدون ان
يفعلوه يقال عذرت في الامر اذا قصرت واعذرت اذا
اجتهدت يقال المعذرون المعتذرون ادغمت التاء في
الذال وهنوز بعضي ازين بيابانيان آمده اند عذر خواهنده
تا دستوري دهندشان بنا رفتن بحرب وقعد الذين كذبوا
الله ورسوله وبنشستند آنانك دروغ گفتند خداي را و رسول
و را او بر رفتن بحرب وعيد كردشان گفت سيصيب الذين كفروا
الاية زود بود كه برسد اين كافران را عذاب دردگين قوله
عزوجل ليس على الضعفاء ولا على المرضى ولا على
الذين لا يجدون ما ينفقون حرج اذا نصحوا لله
ورسوله ما على المحسنين من سبيل والله غفور رحيم ۝
چون وعيد ناوردگان بيامد بعضي از ايشان كه مخلص بودند وضعيف
بودند و بيمار بودند و بي چيز و قوت بودند آمدند سوي رسول عم

وگفتند که ما را طاقت و عدهٔ خداوند نیست و سامان رفتن نیست خدای
عز وجل عذر ایشان بنهاد و گفت نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران
وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ و نه بر آنک عاجز است
از حرب رفتن بحکم بی زادی و بی ساختگی کار تنگی و بزه و عتابی
و ملامتی و عقوبتی اِذَا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ بدان شرط که نصیحت
کنند دین خداوند عز وجل و رسوله او را و نصیحت دین آن بود
که بیمار آمدی و عذر با یار خود بگفتی که من بفلان عذر نمی روم از
این بیماری من ظاهر نیستی من از پیش شما روی و از زادی تو شه راه
دادی بروی و لیکن از بی زادی نمی روی تا اگر کسی مر او را زاد بدهد
بروم اگر این عذر مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ نیست بر نیکوکاران
عتابی و ملامت و عقوبت و بزه وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهر

قوله عز وجل وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ
قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ
تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ

و نیست تنگی و بزه بر آنانک بیامدند بتو تا برداری شان و ببری
شان با خود بحرب نزلت فی شان جماعة من الانصار رضی الله
عنهم منهم صخر بن صخر بن سلیمان و غیره بیامدند و زاد راه
طلب کردند رسول علیه السلام هرچه بود قسمت کرده بود بر یاران
هیچ

هیچ نمانده بود که ایشان را زاد برگشتند از پیش رسول علیه السلام و
اشک از دیدها ایشان می ریخت از اندوه آنک نیافتند چیزی که راه
نفقه کردندی و بدیگر روایت هر کسی نعلینی خواستند گفتند یا
رسول الله که ما را معلول است و پای برهنه است ما را نعلینکی باز
بر رسول علیه السلام سامان نعلین نبود برگشتند گریان از پیش رسول صلعم
عثمان رضی الله عنه پیش آمد شان پرسید شان که چرا می گریید قصه بگفتند
گفت مگریید من کار شما بسازم آیة آمد بزه و تنگی نیست بدان کسهای
که از تو نعلینی خواستند تا ببری شان بحرب قلت لا اجد ما
احملکم علیه نیابم چیزی آنچ بردارم شما بوی تولوا واعینهم الایة بر
گشتند و اشک از دیدها ایشان می ریخت از اندوه آنک نیافتند چیزی
که در راه نفقه کردندی قوله عز وجل إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى
الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ
يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ هر آینه راه ملامت و عقوبت
و عتاب بدان کسهاست که دستوری خواهند از تو و ایشان
توانگران باشند و قوت رفتن دارند رضوا بان یکونوا مع
الخوالف بپسندیدند بانک باشند با زنان وطبع الله علی
قلوبهم و مهر نهاده است خداوند عز وجل بر دلها ایشان و ایشان

ناداں انداي نادان مي سازند خودرا قوله عزوجل يَعْتَذِرُونَ
اِلَيْكُمْ اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ
لَكُمْ قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ مِنْ اَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَي اللّٰهُ
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَي عَالِمِ الْغَيْبِ وَ
الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ باز مصطفى را
صلعم خبر داد كه چون از حرب تبوك بمدينه باز كرديد اين منافقان
عذر خواهند از شما قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم كه خبر داد
بگوى ايشان عذر مخواهيد كه راست گوي نداريم شان جرا قد نبأنا الله
من اخباركم كه خبر داد ما را خداوند عزوجل از اخبار شما كه نيامديد
وقصد شما چه بود وسيرى الله عملكم ورسوله و به بيند خداى
عزوجل ورسول وي كارهاء شما واين بمعنى وعيد است اي مردانه
بروي پوشيده نيست آنچه شما ميكنيد ثم تردون الآية پس باز گردانيده
شويد بدانا آشكارا ونهان پس خبر كند تان از آنچه شما امروز ميكنيد
وفراموش كنيد فردا احدا وند عزوجل باز دهد تان احصاه الله
ونسوه وقال النبي عليه السلام البر لا يبلى والذنب لا ينسى
قوله عزوجل سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ
لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَاَعْرِضُوا عَنْهُمْ اِنَّهُمْ رِجْسٌ
وَمَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝

سوكند

سوكند مي خوردند بدانچه راست گويي ندارند شان چون باز گرديد بايشان
جرا سوكند خورند لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم تا روي بگردانيد
از ايشان بحكم ايمان ظاهر ايشان كه كراي كنشان رد تو بكنند يا محمد
انهم رجس ايشان پليد ند چنانك كافرانرا گفت انما المشركون
نجس ومأويهم جهنم الآية وجايگاه ايشان دوزخ است
جزاء كسب ايشان قوله عزوجل يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا
عَنْهُمْ فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَرْضَي عَنِ
الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ سوكند مي خورند مر شما را تا خشنود شويد
از ايشان خداي عزوجل خشنود نشود ازين فاسقان يعني
كافران اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَاَجْدَرُ اَلَّا
يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَي رَسُولِهِ وَ
اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ اين بيابانيان كافران از عرب
سخت تراند در كافري ومنافقان از ايشان سخت تراند در
نفاق وانك در كفر سخت تر بود در نفاق سزاوارتر بود
كه محروم ماند از علم وحكمت واجدر ان لا يعلموا حدود
ما انزل الله على رسوله سزاوارتراند كه ندانند آنچه خداى
عزوجل بر رسول خود فرستاده است از بيان وشريعت

ودانستن حلال وحرام و الله علیم حکیم ظاهر قوله عز وجل
وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ
بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ و بعضی از ایشان صدقه میدادند ونفقها
میکردند نفی تهمت را آیه آمد و از بیابانیان کسی است که بگیرد
آنچ نفقه کند تاوانی یعنی صدقه و نفقه چنانکه کسی تاوان
دهد با کراهیت عقید است ویتربص بکم الدوائر وچشم
میدارند بشما گشت بد تا برهند ازین نفقه کردن وصدقه
دادن علیهم دائرة السوء بر صیغه دعا است ای بر ایشان
بازگشت بد و مراد ازوی خبر است ای گشت بد بر ایشانست
والله سمیع علیم ظاهر قوله عز وجل وَمِنَ الْأَعْرَابِ
مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا
يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا
إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی ازین اعراب گرویدگانند
بخدای عز وجل و بجزاء قیامت و بگیرند آنچ نفقه میکنند
قربت نزد خدای عز وجل و دعاء رسول یعنی بدان نفقه

که میکند

که میکند نزدیکی جویند بخداوند تعالی و بدعاء رسول صلعم الا
انها قربة لهم بدانک ایشانراست آنچ بجویند یعنی قربت
بنزد من حیث القدر والمنزلة لا من حیث المکان
سیدخلهم الله فی رحمته در آرد شان خداوند عز وجل
برحمت خود یعنی در بهشت خود ان الله غفور رحیم ظاهر
قوله عز وجل وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن پیشی کنندگان مهاجریان
وانصاریان خداوند تعالی می بستاید آن طایفه را که بعهد
مصطفی صلعم بودند پیشی کنندگان بودند و در طاعت و
نیکو کرداری هر که متابعت ایشان کند تا بروز قیامت حکم
وی همچون حکم ایشان بود قوله تعالی من المهاجرین آنانک
از شهر و مال و عیال ببریدند از بهر مصطفی صلعم نام شان را
مشتق آمد از صفت شان و این نیکوتر چنانک ترا از طاعت
مصطفی صلعم مطیع نام نهادند واز صلاح مصلح واز علم عالم
واز ایمان مومن والذین اتبعوهم باحسان و آنانک سابقان

والتماس نصرت کردند بنیکو کرداری و براه ایشان اقتدا کنند هم باعتقاد و هم
بمعاملت رضی الله عنهم و رضوا عنه خداوند تعالی از ایشان خشنود
است و ایشان از خداوند تعالی خشنود و هر که رضا مولی یافت بهمه مراد
و آرزو رسید صدیق رضی الله عنه روزی این آیت بر می خواند سهوا افتادش
چنین خواند که الانصار الذین اتبعوهم و ترک الواو و چون بی واو
خوانی رضی الله عنهم و رضوا عنه لغت سابقان و بی واو این محل
تنها مر آن طایفه کردد و ابی ابن کعب رضی الله عنه گفت یا خلیفه
رسول الله واو عطف بماندی صدیق گفت رضی الله عنه چه می گویید
سه بار باز گفت یکده که چنین است الحمد لله که ایشان با ما و شما
برابر اند درین وعده وَاَعَدَّ لهم جنات تجری الانهار و اماده
کرده است و ساخته است ایشان را بوستانهایی که می رود زیر درختان
وی جویها روان باشند در وی و این رستگاری بزرگ است قوله
عز و جل وممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة
مَرَدُوا عَلَی النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ
مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ اِلَی عَذَابٍ عَظِیمٍ. گفت و بدین گرد
بر گرد اعراب شما بیابانیان منافقان اند که کلمات شهادت
می ارند و نماز و روزه و غزو می آیند و نفقه میکنند بظاهر از
بیم شما و بباطن منافق اند و من اهل المدینة مردوا علی النفاق.

وازهل

وازهل مدینه انصار است و منافق هست که منغمسه شده اند اندر
منافقی لا تعلمهم تو ندانی شان نحن نعلمهم ما دانیم شان و این
با دل بود که رسول صلعم نشناختی شان با خداوند عز و جل نشانی کرد
ایشان مذاکرهم را بعلامت بشناختی چنانک گفت و لتعرفنهم
فی لحن القول و حذیفه را رضی الله عنهما بر رسانید از ان علامت
مصطفی صلعم گفت تا من زنده ام کسی را بر مرسان از ین صاحب سر
مصطفی صلی الله علیه و سلم بود از بعد مصطفی صلعم روز عمر بن الخطاب
رضی الله عنه الحاح کردش یا حذیفه از ان علامت در من هیچ می
بینی گفت والله که از پس تو کسی را خبر ندهم قوله تعالی نحن نعلمهم
این وعده است مصطفی را است صلعم نگاه داشت از شر ایشان
چنانک کسی را دشمن بود برادری بگوید ای برادر تو دشمن خود را
نشناسی دل دار که وی بدشمن وی دانا است و بر وی قادر
و توانا است ایمنی افزاید ورا از شر آن دشمن سنعذبهم مرتین
هر که یه عذاب کنیم شان دو بار یکی بدنیا اشکارا کردن و از ایشان
و دیگر بعقبی بعذاب عقوبت جاودان و قیل مرتین یکبار
باشکارا کردن از ایشان دیگر ویران کردن مسجد شان و این اولیتر
است بنظم آیه که گفت ثم تردون الی عذاب عظیم باز گردانیده
شود بعذاب بزرگ گروهی دیگر ند مومنان کنان کار گناهان کرده

اندو از ان گناهان توبه کردند و صفت شان و حکم شان پیدا کرد گفت
قوله عز وجل وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا
عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . بدانک آیة بشان ابو لبابة بن
المنذر است و چند یار وی که با رسول صلعم غزو تبوک حاضر
نبودند که این غزو بوقت رسیدن خرما بود و گرما بجا ز بدان
وقت صعب تر بود و غزو تبوک از همه غزوها دور تر بود و دیگر
بروم می بایست رفتن و از عرب ترسان بودند و هر گز بر رسول
صلعم و صحابه رنج ... رسیده بود که بدین غزو رسید هم تنگی آب بود
و هم تنگی طعام تا کار بدان جای رسید که مصطفی صلعم گفت با کسی
طعام هست سه بار بگفت مردی بگفت با من پاره خرما هست گفت
بیار آورد رسول علیه السلام در کاسه نهاد و دعا برکت کرد سی و سه
هزار مرد از وی بخوردند و کان علی حالم و بوقتی نیز تنگی آب بود
که دشمن چنین آمدند ایشان یافته بود و چاهها استوار کرد کار تنگ
شد مصطفی صلعم گفت با کسی آب هست نیافتند رسول علیه السلام
دست مبارک خود را در کاسه نهاد و آب از سر انگشتان وی روان
شد و ایشان آمدند و می بردند تا همه سیر آب شدند و این معجزه گویی بمقابله
معجزه موسی است صلعم بر رفتن آب از سنگ و این عجب تر است که سنگ

معدن

معدن آب است و هر چه پیغامبری را بوده است از معجزه رسول ما صلعم
بوده است و بوقت دیگر هم درین راه آب تنگ شد رسول علیه السلام گفت
دعا کنیم لیکن ترسم که ناسپاسی کنید نکنیم دعا کرد باران ابر بر آمد چند
سپری چندان ببارید که همه مغاکها بر گشتند و همه خلق سیر آب شدند
و آب بر داشتند و رسول علیه السلام که سپاه خود میگفت تا شکر کنند با
ناسپاسی هم شکر میکردند تا بر سید بعوضی از منافقان می گفتند مطرنا بنوء
الثریا و بنوء کیدی آیة آمد و تجعلون رزقکم انکم تکذبون ای و
تجعلون شکر رزقکم التکذیب شکر نعمت آن بود که منعم را منکر
نشوی چون این خبر بمدینه رسید ابو لبابه و یاران وی بشنیدند
غمناک شدند بنا رفتن و سبب نا رفتن ایشان آن بود که چون
مصطفی صلی الله علیه وسلم روز پنجشنبه برون رفت درویشان صحابه
خود پیش رفته بودند و توانگران با رسول علیه السلام بودند ابو لبابه
گفت یاران خود را که امروز بخانه باشیم و بشب برویم سپاه را
دریابیم امروز در خانه بودند و کسی مباد ادر گذارد طاعت تقصیر
نکند که شیطان راه یابد چون شب در آمد طعام سیر بخوردند گفتند
اول شب باشیم آخر شب روان کنیم اسپان نیز داریم ایشان را دریابیم
بخفتند تا بامداد خفته بماندند روز شد بنا رستی رفتن گفتند
تا ما یک منزل برویم ایشان یک منزل دیگر رفته باشند ایشان را در نیابیم

وکرد برکرد مدینه هم دشمنان مانند بنا باید ما را بکشند و کالها بستانند بیرون
نیارستند رفتن شب را سه منزل گذشته بودند چون خبر رنج و سختی
مصطفی صلعم را و یاران شنیدند غمناک شدند گفتند ایشان آنجا
برنج و سختی و ما با آسایش و راحت پشیمانی خوردند و اندوهگین
شدند و در مسجد رسول صلعم شدند و در مسجد خود را بستونهای
مسجد ببستند با قتاب و فی روایة علی باب النبی علیه السلام باب
بیت ام سلمه لیراهم کلما دخل النبی علیه السلام اذا حضر و خرج من
البیت و گفتند خود را نگشاییم تا رسول صلعم ما را نگشاید چون
بوقت نماز و قضا حاجت هم روز با آفتاب ایستاده می بودند و می
گریستند و پشیمانی می خوردند و رسول علیه السلام رفت و کار تمام
شد باز آمد بالمنی و الظفر جمع می داشتند یاران که مگر ایشان را بینی
آید بیامدند خبر رسیدند دادندشان که خویشتن را بر استون
مسجد بسته اند رسول علیه السلام نیز خبر یافت که چه کرده اند و گفته
اند که نگشاییم تا خدای عز و جل ایشان را نگشاید و رسول علیه السلام
برهان عادت خود بمسجد اندر آمده و دو رکعت نماز گزارد و
بر ایشان سلام نکرد و با ایشان ننگریست و بیرون آمده از مسجد سخت
آمده بر ایشان و هم گریان گشتند تا سه روز همچنین بودند و بعد از
سه روز آیة آمده و اخرون اعترفوا بذنوبهم الخ و قوم اخرون

و قومی

بالظفر

و قومی دیگرند که مقر آمدند بگناهان خود این اعتراف تنها بزبان نی
نیست مراد ازین اعتراف توبه است و اعتراف بجرامی گناه شرط
ایمان است اقرار بزبان بجرامی باید تا مومن باشی از بعد اقرار
بزبان توبه باید مطیع باشی خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا
اسپ باخر سیئة بیامیختند کار نیک را با کار بد یعنی توبه را با گناه
کردند و پشیمان شدند و باز توبه کردند عسی الله ان یتوب علیهم
ابن عباس گوید رضی الله عنه از خود بفضل خود واجب کرداند
وگذاشتن و عفو کردن از ایشان ان الله غفور رحیم ظاهر
مصطفی صلعم که فرستاد و بگشادشان و بیک روایت گفتند که ما را
رسول علیه السلام بگشاید رسول صلعم آمد تواضع کرد و خود بگشاد
شان ابو لبابه رفت با یاران خود بخانه و آنچه مر ایشان را بود از مال
همه پیش آوردند رسول را صلعم و قالوا هذا اموالنا خلفنا به
شومی این مال که بود از صحبت تو جدا ماندیم گفتند توبه نبود که اصل
گناه بجای داریم مال از دست بیرون دادند از توبه کرده از حرام
سخت حرامی داری ای کاشکی بداشتی این کردی دیگر نکرفتی گفتند
مالی که سبب فوت طاعت بود ما را آن مال نشاید رسول علیه السلام
بنگرفت از ایشان و قال لم اؤمر بأخذه آیة آمد قوله عز و جل
خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها

وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بگیر یا محمد بعضی از مالها ایشان که مستحق ان کردند و بسوال
افتد هم را دمکن کم اندو هکین شوند بعضی بستان تا باک کنی
باکی بستانی از ایشان و تزکیهم بها و زیادت کنی شان بعضی برکت
بدید آید دران باقی باکی بستانی بود وقیل تطهرهم و تزکیهم عبارتان
معناهما واحد رسول علیه السلام بعضی بستد از مال ایشان و خاموش
بایستاد فرمان آمد مال ستدی خاموش مباش وصل علیهم دعا کن
شان آمده ان صلوتک سکن لهم که دعای تو ارام دل ایشانست که ایشان
دانند که من دعا تو بحقه ایشان رد نکنم والله سمیع ظاهر جون رسول
رسول علیه السلام بعضی از مالها ایشان بستد دردل ایشان اعتقاد که
خداوند تعالی توبه ما بدیرفت یا نی وای مال که رسول صلعم از ما بگرفت
خداوند عز وجل بدیرفت یا نی آیت آمد قوله عز وجل الم

یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و
یاخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحیم

از هر دو جواب آمد گفت نمی دانند که خداوند عز وجل توبه بدیرفته
است و صدقها گیرنده است و خداوند عز وجل هر آینه بسیار توبه
بدیرنده است و رحمت کننده است حکم توبه بعد دیگر نکرد تا ار
بروزی هفتاد بار توبه کند و باز شکند توبه درست بود قال النبی
صلعم

تمت ... [illegible]

قوله صلعم وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بگوی ایشانرا یا محمد منذاری
که از بعد رفتن توبه کار نیاید کردن بگوای مومنان کار چنان کنید
تا به بیند خدای عز وجل و رسول وی صلعم و مومنان کار شما را
و روا بود که گویی تا خدای عز وجل بیند و نشاید گفتن تا خدای
بداند که جون گویی تا خدای ببیند مرای محدث آید نه رویت و
جون بگویی تا بداند علم محدث آید وقد ذکرنا هذا غیر مرة واکر
کسی گوید رسول علیه السلام جون بیند امروز هر دو شنبی و پنجشنبی
اعمال امت بروی عرض میکنند و بعضی گویند کار آشکار اپیدا
کردن از نبایستی تقرمودی کردن که تا مومنان بینند و مرکی
عدل را از فاسق بجه جدا کردی واین فریضه راست که اتفاق
است که نوافل بوسیله آوردن بهتر و ستردون الآیة ای الی
جزاء عالم الغیب والشهادة از بعد کار باز کردانیده شوید
برانا نهفان واشکارا جزو دهد تا آن باخ کردید قوله عز وجل
وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ
عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وقوم آخرون وگروهی
دیگرند تاخیر کرده شده اند آن خدایرا یعنی قبول توبه ایشان تا

هر دو شنبه و پنجشنبه اعمال ... عرض ... عليه السلام ... [illegible]

تاخیر کرده شده است این قوم کیند کعب بن مالک و هلال
بن امیه و مرارة بن امیه و مرارة بن ربیعه توبه ایشان را
نکردند که ابولبابه کرد لاجرم در مشیة شان بداشت مدتی
گفت اما یعذبهم و اما یتوب علیهم بیک روایت سالی
درین مشیت می بودند و یاران رسول علیه السلام با ایشان
می نگریدندی که عذاب کند شان یا درگذارد از ایشان و
قصه ایشان چنان بود که کعب بن مالک میگوید و سال
وی بر تر از هفتاد بود که هیچ غزوی نبود که مصطفی صلعم
بتن خود حاضر بوده من با وی حاضر بودم مگر بجز تبوک را
کعب گفت مرا دو اشتر راحله بود یکی می بایست ساختن
تا کار من تمام شدی رسول علیه السلام روز پنجشنبه بیرون
رفت من گفتم فردا اشتر بخرم و بیرون روم فعسر علی
ساخته نشد و کار من دشوار شد گفت نا ساخته بروم
وای کاشکی رفته بودمی روزی چند سیر می گشتم کسی ندیدم

مگر آنک متهم بود بنفاق یا معذور بودی بحکم نابینایی
و
و بیماری دلم تنگ شد گفتم از معذوران نیم و منافق

نیم

نیم چرا خلاف کردم اندیشیدم که سخنی بدروغ سازم تا رسول
علیه السلام مرا معذور دارد باز گفتم ای کعب هیچ بازاری
نیست و نه رهاند مرا بجز راستی رسول علیه السلام از تبوک باز آمد
و بمسجد اندر آمده و قریب بیست تن بودند از متخلفان که بغزو
نرفته بودند منافق دعنی و بی یکان می آمدند و عذر میگفتند
و سوگند می خوردند و رسول علیه السلام عذر ظاهر شان می شنید
و سر ایشان بخداوند تعالی می ماند چنانک فرمان بود یحلفون
بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم
کعب گوید چون نوبت بمن رسید پیش رفتم و گفتم السلام
علیک یا رسول الله فتبسم الی تبسم المغضوب علیه چنانک
کسی بر کسی خشم بود مرا گفت ما خلفک یا کعب الیس قد ابتعت
ظهرین یعنی نه دو اشتر خریده بودی گفتم یا رسول الله اگر من
بجز راستی پیش تو باشم از خشم وی بعذر خواستن بیرون ایم
که من مردی ام که بدل نیکو گویم ولیکن بیقین میدانم که اگر چیزی
گویم که آن راست نبود و تو از من خشنود کردی لکن بیک نکنم
که خدای از من بخشم شود و اگر راست گویم تو از من بیازاری
لکن دانم برکت راستی آخر من را فرج آرد والله ما کنت اقوی
ولا ایسر منی هذا فقط هرگز از ین توانگر تر و قوی تر نبودم بودم

که اکنون ام ولیکن خطا کردم که خلاف کردم چون بگفتم رسول
علیه السلام گفت اما هذا فقد صدق مرا گفت ای
کعب از پیش من برخیز تا ببینم که مرا بحق تو چه فرمان آید
برخاستم مردمان بنو سلمه مرا ملامت کردند که چرا نگفتی عذری
تو نیز چنانک دیگران گفتند تا برستی چندان ملامت بکردند
که گفتم باز گردم و عذری بگویم باز گفتم خویش را پیش
رسول علیه السلام دروغ زن چگونه کنم گفتم با من یاران
اند هلال ابن امیه و مراره بن ربیعه که ببرکت ایشان
رهایی یابم که مرا در ایشان ظن نیکو است رسول علیه
السلام یاران را بفرمود که نخواهم که پیش کسی با ایشان
سخن گوید پیش هیچ

مسلمانان

هیچ مسلمانان با ایشان سخن نگفت چون پنجاه روز بر آمده چهل
عم بیامد و بر بهره ایشان رسول عم کس فرستاد بر کعب که پیش با
عیال صحبت مکن کعب گفت فرمان بردارم و اگر رسول عم
فرماید طلاق دهم گفت حد نه تا چه پیدا آید و آن دو تن را نیز همچنین
فرمود و هلال مردی ضعیف بود و بخدمت حاجتمند بود و از رسول
دستوری خواست بخدمت عیال دستوری دادش لکن بخلوة
با زنی کعب را گفتند تو نیز کس فرست تا بخدمت دستوری یابی گفت
من نیارم دستوری خواستن تا نباید که عتاب سخت تر کند کعب میگوید
این دو یار من بخانه بنشستند و در بر خود ببستند و من دلیرتر بودم
دلیرتر
بیرون آمدم و بنماز می رفتم بمسجد رسول عم و بود که می نگریستم
گاه گاه بدو بچشم بمن باز نگریستی خشم آلوده تا روزی از راه دیوار
بخانه پسر عم خود ابو قتاده الانصاری فرود آمدم گفت والله که تو نمی
دانی که من خدا را و رسول را دوست میدارم سه بار گفت مرا جواب نداد جز
این که الله و رسوله اعلم اشک از دیده من روان شد همان راه که آمده بودم
باز رفتم تا روزی میرفتم در بازار شام ترسایی آمده بود بیازرگانی
طعام آورده نشانی مرا می جست مرا بیافت و صحیفه بمن داد بجهد
نگاه کردم یافتم نامه از ملک غسان نبشته در وی که چنان رسیده
که این صاحب تو با تو جفا میکند و ترا خوار میدارد و تو ازان نبود کسی

نه باید که توبهٔ ایشان چنین کنند که بر ضمیر و نزدیک ما آید تا مرا نزدیک قوم
باشی کعب گفت که باز شدم و گفتم والله که این همه مرا بشومی گناه
جنست بسال من بجا نبود الحمد لله که از طمع دین من افتاد چون کار
سخت شد آیت آمد و علی الثلثة الذین خلفوا روز نماز
با ملا دین آورده بودم که آوازی شنیدم از دور البشارة البشارة
ای کعب خدای توبهٔ تو بپذیرفت کعب گفت آن دو جامه دیگر عاریت
خواستم و آمدم سوی رسول عم گفت از مهاجران هیچکس مرا بپای
نشد و مرا کنار گرفت والله که من باشم و دروغ نگویم که مرا این نجاة به
سبب راست گفتن پدید آمده قوله عز وجل والذین اتخذوا
مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین و ارصادا
لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیحلفن ان اردنا الا
الحسنی والله یشهد انهم لکاذبون ـ سبب نزول آیة
آنست که بدین روزگار که این آیة آمده قریب چهار صد منافق بوده اندر
مدینه همه گروه آمدند و گفتند مسلیمة الکذاب بیرون آمده است
بشام و دعوی نبوة میکند ابو عامر الراهب را گفتند تو نیز بشام
رو و علم بیاموز تو باز آیی ما تا مسجدی برآورده باشیم تا چون تو بیایی
دعوی نبوة کنی ما چهار صد مرد ترا متابع باشیم و بر محمد خروج کنیم ابو
عامر رفت آن گروه منافقان سوی رسول عم گفتند یا رسول الله ما را

خاطئها

خاطئها و بکرا از دو دیدن است و کار کار ما انتظار کنی و همچنین ما را نه
فی بود جماعة از ما ضعفا و بیمار بوده اند ما را دستوری ده تا مسجدی بنا
کنیم تا وقت که حال چنین افتد بار ما را جماعت نبوده نماز رسول عم
دستوری داد بنا کردند چون رسول علیه السلم بغزو تبوک میبرون رفت
مسجد تمام شد بود گفتند راه مسجد همین راه است چه بود اگر اندر آیی
و دو رکعت نماز گزاری تا مبارک کرده این بنا و ما را رسول علیه السلم چنین بدل
آمده گفت باز آییم رفت بغزو و کار تمام شد باز آمد منافقان پیش
بیرون آمدند که چه بود اگر درآیی ما را مبارک شود آیة آمد والذین اتخذوا
مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین آنانکه بنا کردند مسجدی زیان
مؤمنان را و آشکارا کردن کافری را و پراکنده کردن مؤمنان را و ارصادا
لمن حارب الله و رسوله من قبل و چشم دارند مر آن دشمن خدای و رسول را
هم در حال و هم پیش از این بنا مسجد یعنی ابو عامر الراهب لعنه الله قوله تعالی
وارصادا یعنی ترقبا بالعداوة یقال منه رصدته المکافاة او رصده ای
ترقبته و ارصدة له فی العداوة و قال ابو زید رصدته بالخیر و غیره رصده
رصدا و انا راصده و رصدة بالخیر ارصادا و انا مرصد له و قال ابن الا
عرابی ارصدة له بالخیر والشر جمیعا بالالف قوله تعالی و لیحلفن ان
اردنا الا الحسنی و راستی گو بیشان سوگند خورند که ما بدین بنا مسجد
جز نیکو نخواستیم والله یشهد انهم لکاذبون خدای عز وجل گواهی

میدهند که ایشان دروغ زنانند بدین دعوی که ما این مسجد احسان
و توفیق را برآورده ایم بلکه ضرار و تفریق را برآورده قوله عز وجل
لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم
احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
یحب المطهرین یعنی هرگز درین مسجد ایشان نماز مکن لمسجد اسس
علی التقوی هرآینه مسجدی که که او را بنیاد افکنده شده است بر ترس
سکاری من اول یوم احق ان تقوم فیه از روز اول سزاوارتر که بایستی
در وی از آن مسجد که او را دیو مصطفی علیه السلام بدست خود بنیاد نهاده است هر
خشتی که می نهاد میگفت اللهم ان الخیر خیر الاخرة فاغفر الانصار و
المهاجرة والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا فیه رجال
یحبون ان یتطهروا الآیة اندرین مسجد بسیار مردانند که دوست
دارند پاکی کنندگان و خدای تعالی دوست دارد پاکی کنندگان را چون این
آیة بیامده سال ایشان رسول الله علیه السلام ما هذه الطهرة التی خصصتم
بها قالوا انا نتبع الاحجار الماء وقال النبی علیه السلام هو ذلک
قوله تعالی افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله
یا آنکه که او را افکند بنای خود را بر پرهیزگاری و طلب خشنودی خدای
عز وجل بهتر ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی
شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی

علی شفا جرف هار بر کرانهٔ کنده میل کرده و بر خورده شده که بسی روزگار
بر وی آمده بود که اندوده کرده و الجرف ما یتجرف بالسیول من الاودیة هار
الهار هائر و هی ساقط منه تهور البناء اذا سقط وانهار یعنی مثل
کافر که وانوش تا بیفتد در آتش دوزخ نه گفت رد دوزخ بسبب
چه گفت بر کرانه دوزخ است یعنی تا زنده است تواند که بصلاح آرد و
برهاند خود را ازین کنده دوزخ والله لا یهدی القوم الظالمین مادام
هو علی الظلم لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی
قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم
عمارة این بنا ایشان که بنا کردند شکی است در دل ایشان یعنی عمارة
ازین بنا و مسجد حسوقی است در دلهای ایشان که چرا بایستی که ما را
این کار پیش نرفتی این حسرة عمارة در دلهای ایشان خواهد بودن
الا ان تقطع قلوبهم الآیة انگاه که این دلهای ایشان که محل حسرة
در دیست است پاره پاره شود یعنی تا مرگ بدین حسرة خواهند بودن
از پس مرگ خود کاری عظیم تر ازین پیش آید ایشان که این حسرة در جنب
آن ناشتی شود ان الله اشتری من المؤمنین ا
نفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل
فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة
والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله

فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم

واز بعد ذکر کافران ومنافقان ومومنان
حریفان فرمود مومنان را بلطیف ترین وجهی بذکر شری و آن قتال است
با کافران چنانکه بمثل خواجه غلام خود را کوید آن چیز آن تست هر آنچه
آن لطف است در طلب اینجا نیز ذکر شری لطف در جهاد است هر آینه
بخرید خدای تعالی عز وجل از مومنان تنهای ایشان و مالهای ایشان بان لهم
الجنة بانک بدهد شان بهشت جرا تا قتال کنند در سبیل خدای عز وجل
بدان که مراد از وی حقیقت شرا نیست که شرا جایی بود که نه باین املاک
بود وهم مخلوق است وهم ملک ویست پس تاویل اشتری علی وجه مقابل است
برابر کرد بهشت را با تن و مال کفته اند تو فدا کرد با تن و مال و از حق
عطا کردن بهشت تن که جای شر است حال که سبب عصیان و طغیان است
این چنین دو چیز بدهی در سبیل من فدا کنی من ترا بهشت دهم لیکن
بذکر شرا یاد کرد که عادة میان بندکان آن بود که چیزی که بعقد و شرا وا
جب شده باشد برکسی آن موکد تر دارند که بوعده واجب شده است
خداوند تعالی با بندکان خود ضعف در تاکید وعده همان معاملت کرد
که ایشان در میان یکدیکر استوار تر دارند شرا یاد کرد تاکید وعده را
غایة آرام دل خلق را نظیر این چنانست که در باب روزی وعده
داد بذکر علی و قسم یاد کرد تاکید در وعده را و آرام دل خلق را

دو دیکر

ده دیکر تا دلیل کفته اشتری بمعنی اختیار است و کثیر اما یجی فی القران اشتری
بمعنی اختار کقوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة واشتروا به ثمنا
قلیلا ولا تشتروا بعهد الله اکر کسی سوال کند که مراد از وی حقیقت است
بدان دلیل که کفت فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به کوییم مراد او ذکر
بیع لطف در عبارت است نه حقیقت بیع چنانک کفتیم حقیقت املاک و ذات
کو خالق ویست و نظیر این چنانست که کفت واقرضوا الله قرضا یقاتلون فی حسنا
سبیل الله فیقتلون ویقتلون خریدم تا قتال کنند در راه خدای تعالی
بکشند یا بکشند شان و تسلیم این عقد بعضی کفته اند که قتال است و بعضی وبعضی
کفته اند مجاوزت است از درب بعضی کفته که تسلیم آنست که بر عزم قتال باشند
بوقت مطالبت بتسلیم وان نفیر عام است والمنتظر کالغازی کما فی الصلاة
المنتظر للصلوة وعدا علیه حقا فی التورية والانجيل والقرآن یعنی این بهشت
ترا در فدا کردن تن و مال وعده است از خدای عز وجل راست و درست نبشته
است که هر غازی را بهشت خواهم دادن ومن اوفی بعهده من الله کیست از خداوند تعالی
بوعده وافی تر یعنی اکر نبشته نبودی و بروی کرا نبودی از من جز وفا
عهد نبودی فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به الآیة شاد باشید بدان بیعی که
کردید با خدای عز وجل که فانی دادید و باقی ستدید اینست رستکاری و راحت
بزرک التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون
الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر
و از نهی ... از منکر

والحافظون لحدود الله وبشر المومنين ه يعني ان الله اشتري
من المومنين التائبون التائبين باليتي لكن ان ادفع علي المدح كويند
كما قال الله تعالى والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والموفون باليتي كه عطف است
بر والسائلين وليكن رفع است بر مدح واين در عادة عرب است كفت توبه
كردكانند از كناه برستندكانند يكي خداي را حمد آرندكانند مر خداي را روزه داران كانند
ركوع كنندكانند سجده كنندكانند فرمايندكانند بجبر وحق الله بازدارندكانند
از منكر نكاه دارندكان حدها خداوند عزوجل وبشارة ومژده مرمومنان را
ماكان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا
اولي قربي من بعد ما تبين لهم انهم اصحاب الجحيم ه
نزول آيت اينست كه رسول عم روز فتح مكه كفت كسي هست كه كور مادر من
بمن نمايد خبر كور نديش كه تا بيدا كشته بود در فت وبر سر كور بايستاد كفت
ابراهيم مادر و پدر خود را امرزش خواست ندانم كه من يا درم خواستن
يا ني اية آمده ماكان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين انكاه بيدا
كرد كه ابراهيم امرزش جرا خواست وماكان استغفار ابراهيم لابيه
الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله
تبرا منه ان ابراهيم لاواه حليم ه نبود امرزش خواستن ابراهيم
بدر خود را مكر از بهر وعده كه كرده بود او را بعضي كويند كه اين وعده

از بهر ابراهيم بود بدر را جنانكه باية ديكر كفت لاستغفرن لك ودرست تر آنست
كه وعده از پدر بود مر ابراهيم را عليه السلام وعدها اياه وهذه كناية تنصرف
الي اقرب المسكني يعني من موعدة وعدها الاب اياه انه سيومن بالله
وعده كرده بود ند او را كه ايمان آرم بتو وبخداي تو در ملت ابراهيم روا نبود مر
امرزش خواستن مر كافر را كه وعده كرده بود كه ايمان آرم واين منسوخ است
ودر ملت ما بدين اية كه خداي عزوجل كفت قد كانت اسوة حسنة في
ابراهيم الي قوله الا قول ابراهيم لابيه لاستغفرن لك تاويل صحيح
اينست كه يادكرديم روا نيست وسزا نيست مرهيچ پيغامبر را ونه مومنان را
كه امرزش خواهند مرمشركان را هرچند مشرك قرابت ويه بود از بس انكه
بيدا آيد و را كه ايشان دوزخي اند يعني بر كفر بميرند جنانكه خداي تعالى
خبر داد از ابراهيم عم فلما تبين له انه عدو لله تبرا منه بان مات
علي الكفر ان ابراهيم لاواه حليم هر آينه ابراهيم عم بسيار او وه كننده
بود از بيم آتش وحليم بود با جندان جفا كه پدر او را كفت لارجمنك
واهجرني مليا ويه جواب داد سلام عليكم ساستغفر لك ربي قوله
وماكان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتي يبين لهم
ما يتقون ان الله بكل شيء عليم ه نيست از حكم خداي كه در كم
بود كي قومي را از بعد انكه هدية داده باشد ايشان را بايمان تا بيدا انكه نكند

بشناسد که چه کنند وچه مکنند یعنی امر ونهی و شایست شریعت واحکام پیدا
کتاب نکنند شان یعنی کفت رسول فرستم و کتاب فرستم و بیان کنم ان الله
بکل شیء علیم ظاهر ان الله له ملک السموات والارض
یحیی ویمیت وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر ه
هو اینه خدای راست ملک اسمان وزمین وی زنده کند خلق را و بمیراند و
نیست شما را بدون خداوند عز وجل دوستی و ناصری که شما را نصرت کند
لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه
فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق
منهم ثم تاب علیهم انه بهم رءوف رحیم ه خداوند
عز وجل در کذاشت از رسول صلعم و از مهاجریان و انصاریان مصطفی
را علم مقدم یاد کرد بزرکی وشرف او را و بعضی کفته اند او را مقدم
یاد کرد تاکید و تحقیق عفو را مهاجران را وانصار که چون کسی در وعده ا
قرین کند کسی را با بزرکی دل وی بر وفا وعده قوی تر بود از انکه تنها
او را وعده کرده باشد چون در معاملت بندکان چنین بود خداوند عز وجل
تاکید ان وعده را بر دل بندکان مصطفی را علم مقدم یاد کرد الذین اتبعوه
فی ساعة العسرة الآیت عفو شان یاد کرد کسی که بحق کسی رنج کشد این
کس ان رنج یاد کرده کند که او زبهر من چنین وچنین رنج دیده است بدان
[illegible]

خویشتن
خداوند تعالی رنج صحابه را یاد کرد کفت انانک متابعت کردند رسول علیه السلام
مرا و را ان ساعت دشوار از بعد انک نزدیک بود که دل بعضی بکردد از ایمان
بوسوسه شیطان که از شما بر حق استی بر شما این رنج نیستی ثم تاب علیهم
الآیت باز در کذاشت از ایشان که وی بندکان خویش بخشاینده است و رحمت کننده
وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم
الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا
ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا
ان الله هو التواب الرحیم ه وعلی الثلاثة الذین خلفوا
عطف است بر لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه و
علی الثلاثة الذین خلفوا در کذاشت از ان سه تن که تاخیر کرده شده اند
یعنی سپس مانده شان حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت تا تنک شد
زمین مدینه با فراخی وی بر ایشان وضاقت علیهم انفسهم وتنک شد بر ایشان دلهای ایشان
چون دعوة کردند شان بدین خود کافران وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه
و بدانستند که پناه نیست از خداوند عز وجل مکر هم بوی زاری کردند ثم
تاب علیهم لیتوبوا پس در کذاشت از ایشان و توفیق داد شان تا توبه کردند
ان الله هو التواب الرحیم ه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین ه این خطاب با انصاریان است ای
مومنان بترسید از خدای عز وجل و با مهاجریان باشید این خلاف که افتاد شما را

باز رفتن خود به تبوک بمخالفت ایشان افتاد و تبع ایشان نباشید تا پیش جنین محروم
نمانید و بدین آیة حجت کرد صدیق رضی عنه بر صحابه که چون اختلاف کردند
بعد وفات رسول علیه السلم در خلافت قالت الانصار منا امیر و قالت المهاجرون
منا امیر صدیق گفت رضی الانصار را یاز با ما بکتاب خدای تعالی کار کنید گفتند
چرا نکنیم گفت خدای مر مهاجر یارا صادقون خوانده است چنانکه گفت للفقراء
المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم الی قوله اولئک هم الصادقون گفت
اکنون بر خوان گفت یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
ای انصار یاد ترسید از خدای عز و جل و سوی مجویید و با صادقان صادق باشید
یعنی با مهاجریان باشید همه گفتند ما تبع شمائیم آنگاه گفتند بیایید تا بنگریم که
سو شما او در صدق کیست گفتند صدیق رضی همه بوی رضا دادند و بر خلیفتی
اتفاق کردند ه ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من
الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا با
نفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا
نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطؤن موطیا
یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب
لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ه
روا نیست مر اهل المدینه را و آنکه گرد بر گرد ایشانند از اعراب که تخلف
کنند و باز پس ایستند از فرمان رسول خدای عن ذکره و روی بگرداند

از صحبت

از صحبت رسول عم ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی
سبیل الله ذلک الامر هم بانهم این فرمان متابعت رسول بدانست که نرسید
ایشان را تشنگی و رنجی و باریک میانی یعنی گرسنگی در راه دین خدای عز و جل
ولا یطؤن موطیا یغیظ الکفار موطیا گفت موضعا نگفت هر چه که
معنی هر دو یکی است لکن هر سخنی که بدو سه عبارة بتوان گفتن و دیگر
بما قبل وی بحکم مخرج نزدیک تر بود عرب آنرا فصیح بر دارد معنی و نبرند
هیچ موضع سپردنی که خشم و تغیّظ آید کافران را ولا ینالون من عدو نیلا
الا کتب لهم به عمل صالح و نیابند از دشمن هیچ یافتنی از غنیمت
و نصرت و دولت که نبشته شود ایشان را بوی ثواب عمل صالح ان الله الا آیت
خداوند تعالی ضایع کننده نیست کار نیکو مردان را ه ولا ینفقون نفقة
صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب
لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون ه ه ه
و نفقه نکنند نفقه کردنی اندک یا بسیار خرد یا کلان یعنی اسپی را نعل نبندند
و مطهره جرب نکنند و باید افسار نو نزدند و لا کبیرة حرکتی نخرند و سلاحی
نسازند و لا یقطعون وادیا الا کتب لهم و نبرند هیچ وادی که نبشته شود
ایشان را بوی ثواب عمل صالح اینجا یاد نکرد از آنک ذکر او مقدم رفته بود لیجزیهم
الله الآیة تا جزا دهد شان خداوند عز و جل بقیامت نیکوتر از آنچ کرده اند
احسن گفت مثلا غازی را هزار طاعت بود یکی از هم نیکوتر آن یکی نیکوتر بود

ثواب آن دیگران را بطفیل این ثواب برابر این یکان دهد و جمله کی بودند
دنده در نزد بکسی دهی یکی از وی سوره بود و آن نه نفعاید آن یک سوه بکیرد و آن
نفر را بطفیل ان یکی نیز بکیرد هم را نیکو انکارد و این کمال کریمی بود ده
وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ه روا نیست
مومنانرا هم بیکبار بحرب بیرون روند از هر کروهی باید که کروهی بیرون روند
بحرب از هر تباری بعضی بحرب روند و بعضی بنشینند فقه آموزند تا فقیه
شوند در دین بدان حرب جملگی بایست رفتن که مصطفی ع م در آن حرب با ایشان
بود و او بعلم حاجت افتادی بیان کردی اکنون وی نمی رود و بعضی بحرب روید
تا بشمشیر بشمشیر کافر را با ایمان آرید و بعضی بعلم آموختن بنشینید
تا بعلم مومنان را بر توحید دارید و فاسق را بطاعت آرید ولینذروا
قومهم الآیة و تا بیم کنند یاران خود را چون باز کردند با ایشان تا بیا خوند و تا بیم
و بر حذر باشند از ناشایست ه یا ایها الذین امنوا قاتلوا
الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة وا
علموا ان الله مع المتقین چون رسول با شما نبود همه مروید حرب با کر
بعضی روید باز بدین آیه بفرمود که کنید و از کجا سازید گفت ای
مومنان قتال کنید با آن کافران که کرد بر کرد شما اند و نزدیک شمایند

چنانک

چنانک مکنید با دل در عفت و در روید باشد که بر حوم خود تا ایمن باشید
و دل تان مشغول بود از ایشان و سازید که کرد شمایند ولیجدوا فیکم غلظة
و تا بیابند در شما درشتی یعنی درشت باشید و با ایشان هیچ مدارا
نشست و نرم سازی مکنید واعلموا الآیة شما مطیع باشید و بر کافران
درشت باشید و بدانید که من ناصر شما ام واذا ما انزلت
سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا
فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون ه
چون آمده شود سوره کسی هست از شما که گوید کیست از شما که بیفزاید
او را این سوره یقین و زیادتی ایمانی و این روا بود که اخبار بود از
مومنان که بعضی منافقان با ایشان آمیخته بودند در مجلس و بعضی
علامت شان کمانی بردند که ایشان منافق اند و عم ایشان را گفتندی
در ایمان قائلین یار وی گفتی مرا و بشنودی و قبول کردی و روا بود
که این اخبار از منافقان بود که یکدیگر را گفتندی کرا افزود این سوره
یقین و زیادتی در دین گفتند ما را باری نیفزود و این زیادة در ایمان
بعصر رسول صورت بستی که با آنچ آمده بودی از قران ایمان آورده بودندی
و بانچ نیامدی هنوز ایمان آوردندی زیادة بودی در ایمان امروز گوید اما
بمذهب شافعی است رح که وی گوید طاعت زیادة در ایمان گوید اما
امروز بمذهب ما زیادة یقین افزاید و ایشان شادمان باشند بدان فرمان ...... به ایشان نزا آید

ایمان یکی را افزوده هم یقین بیفزود بوده

واما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى
رجسهم وماتوا وهم كافرون ه واما انها كه در دلهاء
ايشان بيماريست يعني شك و نفاق ايشان را ايمان و تصديق نيفزايد فزادتهم رجسا
الى رجسهم شوخي افزايد و پليدي و انكار بر انكار و آيه جحود ميكند ليكن جحود
كفر و جحود ايشان عقب نزول آيت بود بآيت اضافت كرد وماتوا وهم كافرون و بميرند
يعني كافر زيستند و كافر مردند اولا يرون انهم يفتنون في كل
عام مرة او مرتين ثم لا يتوبون ولا هم يذكرون
انكار خداوند تعالى تنبيه ميكند شان بر بيان و حجت حق كه نمي بينند كه مبتلا كرده مي شوند
در هر سالي يكبار و دو بار باشكارا كردن احوال شان و اظهار خيانت ايشان با مصطفى عم
و با مومنان چنانكه گفت بحق ابي بن سلول اللعين يقولون لئن رجعنا انا كنا نخوض
و نلعب و كما في قصة احد لو نعلم قتالا لاتبعناكم و قصد كردن بيرون مصطفى عم
از مدينه و خبر شدن ابو عامر الراهب بشام تا اين آيت آمد و ان كادوا ليستفزونك من الارض
و نظاير آن كثيرة ثم لا يتوبوا الآيت چرا توبه نميكنند و چرا پند نمي گيرند تا برهند ازين
فتنه و بلاي توبه كنيد و پند گيريد ه واذا ما انزلت سورة نظر
بعضهم الى بعض هل يريكم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم
بانهم قوم لا يفقهون ه چون فرستاده شود سورة در وي ذكر بلا بي
وابتلاي منافقان و آيد شان بشنيدن نظر بعضهم الى بعض بكرد بعضي از ايشان
ببعضي رد و فسوس را هل يريكم من احد ثم انصرفوا يكديگر بنگرند تا ببينند تا

كسي از ايشان تا اگر از شما كسي او را نبيند برون رود و اگر كسي او را ببيند بكي
ايش كند و خويشتن بكشد سپس باز گردد و برون رود ثم انصرفوا صرف
الله قلوبهم ايشان بتن بگشتند از مصطفى عم بگردانيد خداوند عز و جل
دلهاء شان را و اين همان معني است كه خداوند گفت فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم
بانهم قوم لا يفقهون اينكه گردانيده دل ايشان را بدان قومي نادان بودند و ايشان
نادان ساختند خود را ه لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز
عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رو
ءوف رحيم ه چرا بايد برگشتن از مجلس و پيغمبر رسول است
بشما هم از شما هم يعني هم از قرابت شما و قيل هم از قبيله شما و ابن عباس ميگويد
رض كه هيچ قبيله نبوده است در عرب كه مصطفى صلعم پيوستگي بوده است بوي همي
بان قبيله و قريش في الشاذ من انفسكم بفتح الفاء اي من اشرفكم و افضلكم
عزيز عليه ما عنتم دشوار و سخت آيد بروي بزه شما و گناه شما ما عنتم اي
ما اثمتم ديگر صفتش چيست حريص عليكم الآيت حريص است بر ايمان شما رو
مهربان و بخشاينده است بر مومنان رءوف رحيم مصطفى صلعم بتقييد ياد
كرد بحق مومنان و در وصف خود مطلق ياد كرد بقوله ان الله بالناس لرءوف
رحيم ه فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه
توكلت وهو رب العرش العظيم ه اگر بر گردند يعني بر همين باشند
و پند نپذيرند تو بگو بس بسنده است مرا خدا اي آن خداي كه جز وي نيست بگوي

كر مثل بروي فركلت كروهم وفهورب العرش العظيم وي خداوند عرش بزرك است
خدا تك نكاه دارنده عرش عظيم است قادر است كه ترا از شر منافقان نكاه دارد
واين سورة را در اول بسم الله الرحمن الرحيم نه نويسند لا انه روي عن
عبد الله بن عباس رضي عنهما انه قال انه قال قلت لعثمان بن عفان رضي
عنه لم تكتب التسمية بين الانفال والتوبة قال لان سورة التوبة من اخر
ما نزل ورسول الله توفي قبل ان يبين لنا شانها ورايتها ويشبه او
اخر الانفال فالحقتها بها فهذا دليل علي ان التسمية انزلت للفصل بين
السور واهل معرفت كويند معني آنست كه اين سورة برده دريدن منافقان
است ورسوا كننده ايشانست وازين معني است كه اين سورة را فاضحه كويند
چون خداوند عز وجل خواست كه برده منافقان درين سورة بدراند بسم الله الرحمن الرحيم
از اول وي محو كرد تا دليل بوده كه هر كه را اغاز نام وي بسم الله الرحمن الرحيم
بود مولي او را رسوا نكرداند برده او بقيامت نه درانده والله اعلم بالصواب
وصلي الله علي رسوله علي خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا
بسم الله الرحمن الرحيم سورة يونس عليه السلام مكية الا آيت واحدة
ههنا وهو قوله عز وجل ومنهم من يؤمن به ومنهم من لا يؤمن به وربك اعلم
بالمفسدين وهي ماية وسبع اياة والف وثمانماية واثنا وثلثون
كلمة وستة الاف ماية وخمسمايت وسبع وستون حرفا وعن ابي ابن كعب
رضي الله عنه انه قال من قرا سورة يونس اعطي من الاجر عشر حسنات

بعد

بعدد من صدق يونس وكذب به وبعدد من غرق مع فرعون ونظم
سورة مع يونس مع سورة التوبة فان سورة التوبة اغلبها ذكر المنافقين
وبيان احوالهم وكشف اسرارهم وذكر عذابهم وعفو بعضهم وسورة يونس
اغلبها ذكر التوحيد وذكر الجنة علي الكفرة ورد مقالتهم وعقيد قصص
اخر السورة بيان نجاة المومنين وهلاك الكافرين بسم الله الرحمن الرحيم
الر تلك ايات الكتاب الحكيم قد ذكرنا الكلام في الحروف المقطعة
تلك ايات الكتاب الحكيم اين سورة اياة كتاب حكيم است محكم ودروغ بافته
مخلوق نيست حكيم روا بود كه نام قران بود كما قال الله تعالي يس والقران
الحكيم وقيل الحكيم بمعني المحكم بكسر الكاف بدان معني كه هر چه وي فرمايد حق
ان روا بود وقيل الحكيم بمعني المحكم بنصب الكاف يعني محكم كرده اياة وي
ووعد ووعيد وي وامر ونهي وي بدانكه در وي دروغ وتناقض وخلاف
نيست وكس بر تغير وي قادر نيست قوله تعالي اكان للناس عجبا
الذين امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الكا
فرون ان هذا لساحر مبين يا هست شگفتي مردمان را كه
ترا بيغامبر وحي كرديم بمردي از جنس ايشان از قبيله ايشان باز بيد
كرد بدين وحي او را جه بيد اكرديم وچه فرموديم ان انذر الناس وبشر الذين
امنوا فرموديم كه بيم كن كافران را ومژده ده مومنان را ان لهم قدم صدق
عند ربهم كه ايشان راست بيش رو نيك نزد خداوند ايشان يعني ايمان را

وطاعته وقيل قدم صدق الصلوات الخمس وهي داخلة في الطاعة وقيل قدم صدق يعني محمد
صلعم شفيع ... كايشان را شفيعي قول رد وا بشود ... ست شفيع را سه چيز بايد
كه اگر اين سه ... يكي نبود شفاعة بر نيايد يكي بايد كه قول او روا بود با قدر و منزلت بود
ديگر بايد كه از شغل خود فارغ بود سيوم بايد كه با شفقت بود در حق آن كس شفاعة
خواهد كرد و اين هر سه در مصطفى عليه السلم موجود نزد خداوند باجاه و قدر بود تا بود بم قسم
ياد كرد لعمرك و لسوف يعطيك ربك فترضى و از شغل خود فارغ بود ليغفر لك الله ما تقدم
من ذنبك وما تاخر و هنيز بر مومنان شفقت مهربان بود و بالمومنين رؤف
رحيم و عرب را عادة است كه هر چه پيش بود انرا بقدم وصف كنند و هر چه نيكو
ودراست بود به بصدق وصف كنند و انانك بند نكر ضند قال الكافرون ان هذا
لساحر مبين كافران كفتند اين قران جادو يست بيدا و قرى لساحر مبين
اي محمد جادو يست بيدا قوله تعالى ان ربكم الله الذي
خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على
العرش يدبر الامر ما من شفيع الا من بعد اذنه ذلكم
الله ربكم فاعبدوه افلا تذكرون خداوند عز وجل
رد كرد مقالت ايشان وا ثبات كرد قول مصطفى را صلعم بدليلي كه ايشان
مقر بودند بدان وان آفرينش آسمان و زمين بود معني انست كه از نشانه يكانكي
خداينة بخلق آسمان و زمين و نفاذ امر و تصرف در مملكت خبر داد م بنكريد
تا قول مصطفى موافق اين ايات هست يا ني و قوله في ستة ايام اي في مدة

ستة ايام

ستة ايام ثم استوى على العرش واين اخبار است از جلال خدائي و كمال
قدرة ذي در آفرينش ملك يدبر الامر فقد بر كننده بود و تنها و بيت مدبر
بمعني مقدر و حاكم است والامر هو الشان هر چه بود و هست و بي بود و في
خواهد بود از افعال و اقوال و حركات خلق همه را امر كويند كل يوم هو
في شان از مرك و زندكاني و عز و ذل و تندرستي و بيماري و فراخي و تنكي
و خير و شر و زادن پسر و دختر و روز و شب و آفتاب و ماهتاب و ابر و باران
و كرما و سرما همه را امر كويند و مقدر و ي همه و يست عز ذكره و ازين
معني است كه فرشتكان را صلعم مدبرات امر كفت بدان معني كه ايشان تقدير همه
سال از لوح بدانند پيشتر همه بر سال اند و خداوند تعالى مدبر علم يزل
كافران كفتند ما اين بتان را بدان مي پرستيم تا شفيع بوند ما را نيز و خداوند
خالق آسمان و زمين خداي كفت عز و جل ما من شفيع الا من بعد اذنه
بقيامة كس را شفاعة نبود مكر انرا كه وي فرمان و دستوري دهد ذلكم
الله ربكم بدين و صفاست كه ياد كرديم خداوند شماست فاعبدوه او را
برستيد بحق كافران او را اشنا سيد بحق شناسند كان او را طاعة داريد
بحق مطيعان بر همين باشيد بحق منافقان اخلاص آريد افلا تذكرون
ابند نكيريد اين لطف در خطابات بمعني امر قوله تعالى اليه مرجعكم
جميعا وعد الله حقا انه يبدؤا الخلق ثم يعيده ليجزي
الذين امنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذين كفروا

لهم شراب من حميم وعذاب اليم بما كانوا يكفرون

اكر امروز پند نكيريد روزى آيد كه پند كيريد و پند كرفتن ان روز نفع نكند يوم يتذ
كر الانسان وانى له الذكرى بازكشتن شما بوى است همه روز قيامت وعد الله حقا
وعده خداى حق است بنجات مومنان وعذاب كافران انه يبدو الخلق ثم يعيده بوى آن
خداوندست باغاز وى افريد خلق را بازوى زنده كرداند واين بدان خبر داد كه كافران
مقر بودند بآفرينش اول و بمرك وليكن منكر بودند بعث را كفتند من يحيي العظام
وهي رميم خداوند تعالى كفت همان خداوند كه باغاز بيافريد خلق را هم وى زنده
كرداند جرا ليجزى الذين امنوا وعملوا الصالحات بالقسط اى بالخلق جرا زنده
كرداند تا جزا دهد كرويدكان را وكار ديكران را نيك را براستى و بداد چنانك وعده كرده است
شان والذين كفروا لهم شراب من حميم وجزا دهد كافران را بشراب حميم كرم بازاين
شراب كرم را وصف كرد بآيتى ديكر كفت يصب من فوق رؤوسهم الحميم يصهر به
ما في بطونهم والجلود فرو ترريزند بايشان هرجه برتن ايشان پوست و كوشت بود فرو
ريزد وسقوا ماء حميما فقطع امعاءهم بوهند شان از اب كرم شوربتى كالمهل كه هرجه
برظاهر وى پوست و كوشت بود وجون بخورد هرجه در باطن وى جيزى بود هم پاره
پاره كند شان را عذاب دردكين و شراب ست بما كانوا يكفرون اى بكفرهم قوله تعالى

هو الذى جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل
لتعلموا عدد السنين والحساب ما خلق الله ذلك الا
بالحق يفصل الايات لقوم يعلمون

وبرين

وبرين آيت ديكر همين تا از وحدانيت خود خبر داد از بعد تا بدير رفتن بآيه اول
كفت همان خداى عز ذكره كه افريد كار آسمان و زمين است وهم باو ملك ها ست
و با نفاذ تصرف و مشيات و بازكشت بوى است آفريننده و ميرانيده و زنده
كننده وجزا دهنده هم وى است كه افريد افتاب را روشنايى وماه را نورى يعنى افتاب را
روشنايى روز را افريده و ماه را روشنايى شب را افريد وقدره منازل يعنى قدر
همها الا انك بيكى پسنده كرد كه تقدير كما قال الله تعالى ولا ينفقوا نحا في سبيل
الله وقوله سرابيل تقيكم الحر اى الحر والبرد دروا بود كه اين تقدير بازكرد دو
زود قدره منازل و تقدير كرد ماه را و خورشيد را آمده جايها كه هر روزى بكدام برج فرو رود
وهر شبى بكدام برج برآيد هر ماهى در نيمه اول مى افزايد و در نيمه آخرى كاهد
هرچه افتاب بسالى زند ماه بيست و هشت روز زند و چنانك افتاب شش ماه برود
ماه بجهارده روز برود و تقدير بنيدا كرد بدرده از ان تقدير زيادة و نقصان في اين
افتاب و ماه جرا آفريد و اين تقدير جرا بنيدا كرد لتعلموا عدد السنين والحساب
تا بدانيد روز و شب و عدد سالها و شمارها يعنى آجال و اوقات چنانك بآيت ديكر
قل كفت يسالونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس والحج ما خلق الله ذلك الا
بالحق اى لبيان الحق نيافريد خداى عز و جل اين جه ياد كرديم بيان حق را يفصل
الايات اى نبين الآيات ما دام ايات پيدا ميكنيم مر كروهى را كه بدانند و تفكر كنند
و تدبير كنند و بوى بكروند ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق
الله في السموات والارض لايات لقوم يتقون

بدین آیت ایات را حمله کرده روذکره بهم فرواز آیتی نیست درعموم ذکر آیاة
وحدانیة جامع تر از ان آیت هر آیتی که بقرآن حذکور است برافزون تر معنی کم
و بیش هم ولخلعت تحت این آیت هر آیتنه اند بر افزودن شب و روز وما
خلق الله الآیت واندرایخ بیافرید خداوند عزوجل درهفت اسمان و زمین
هرجه دون خدایست بحکم این آیت هم ایاة وحدانیت است کرا کروهی را که
متقی اند وازخدای تعا بترسند و آیات همه راست نه تنها متقیانرا ولیکن
منتفع با یات ایشانرا بذکر خاصه کرد ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا
بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذینهم عن ایاتنا غافلون
ههه از بعد بیان وحدانیت وعید یاد کرد غافلانرا از ایاة وباز بدیکر
ایت وعده یاد کرده که ویدکان ترآیت را کفت اناک امید ندارند رسیدن بما
بوعدهاء ما وقیل لا یرجون ای لا یخافون ورجا بمعنی خوف آید ما لکم لا
ترجون لله وقارا ای لا تخافون الله عظمته اناک نترسند از رسیدن بعذاب
وحساب ما وپسندیده بدین زندکانی دنیا بجمع وی باختیار وبیاراییدن
بدنیا بخوردن وخفتن وخلوة و بماندندکان کار اخرة را والذینهم عن ایاتنا
غافلون ذکر الذین تکرار راست وغافل اند از ایاة کتاب ما از وعد ووعید
او امر و نهی ه اولیک ماویهم النار بما کانوا یکسبون ههه
اناک بدین وصف اند که یاد کردیم باشکاه ایشان آتش است بدانکه کسب ایشان
کفر وشرک بود وشتاب بروی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات

یهدیهم

١٢٧

یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات
النعیم ه این وعده که ویدکان با آیات است اناک بکرویدن خدای تعالی و بایمان
عمل صالح کردند آنج بفرمود بیاوردند واز آنج نهی کرد دور بودند یهدیهم ربهم
بایمانهم راه نماید شان خداوند ایشانرا به بهشت بایمان ایشان و بدرجاة باعمال ایشان
و هردو بفضل خداوند یابند وروا بود که یهدیهم بمعنی یدعوهم بود بخواند شان
عزوجل بایمان ایشان یعنی بنام ایمان بخواند شان انکاه وصف کرد بهشت را
که جکونه بهشتی است تجری من تحتهم الانهار الآیت بهشتی که میرود بفرمان
ایشان جویها وروانند در بوستانها با نعمت جاودانه دعویهم فیها
سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام وآخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین ه ای اذا اشتهوا الطعام یقو
لون سبحانک اللهم قال ابن عباس رض قولهم وکلام فیها سبحانک اللهم
علامت میان ایشان ومیان خادمان بهشت بوقت آرزو خواستن ان بود که آرزو
کویند سبحانک اللهم چون خداوند را بپاکی وبی عیبی وصف کنند خداوند عزوجل
الهام دهد آن خادم را که آرزوی این ولی چیست در وقت پیش وی حاضر
کند پی انکه او را ارزو بزبان بیاید وی در آوردن و قیل چون ولی این سخن بکوید
آرزوی خود بروی حاضر شود اکر میوه بود درخت سر فرو افکند واکر مرغ بود
بر ان پیش وی آید واکر طعام بود کاسه خود براکل کرد ودر روی ایشان وسخن شان
یکدیکر را سلام بود جنانکه کفت وتحیتهم فیها سلام ونیز کفته اند که معنی آنست

یکی یعنی ایشان را اندر بهشت کوه آمدن بود بمهمانی یکدیگر چنانکه در دنیا چون
کرد آیند و هر کس بمحل مرتبه خود بنشیند چنانکه در دنیا باغاز کرد آنکه
بگویند سبحانک اللهم طعامها با الوان براند کردد و درین میان تحیت ایشان
یکدیگر را سلام بود و این کنایتست این سخن نیکو یعنی هم یکدیگر را خیر
و نیکو گویند لغو و زشت و عیب نگویند و چون خواهند بر اکندن هر کسی
بجای خود آخر سخنان شان این بود که بگویند الحمد لله رب العالمین چنانکه
گفت و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین ۝ ولو یعجل الله للناس الشر
استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الذین لا
یرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون ۝۝۝ ای ولو
یعجل الله للناس الشر اذا دعوا به علی انفسهم و علی اهلیهم و علی
اولادهم و استعجلوا به کما یستعجلون بالخیر فیسالونه به الرزق و
الرحمة لقضی الیهم اجلهم ای لماتوا و نزول این آیت در جواب نضر بن
الحارث است که عذاب خواست گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من
عندک فامطر علینا حجارة من السماء خداوند تعالی این آیت فرستاد بشان
وی و بشان یاران وی اگر خداوند تعالی بشتابد بمردمان باجابت دعا
بدان در سوال حال ایشان بود وی چنانکه شتافتن ایشان است بدعای
نیک یعنی از این کافران را بدهد وی مراد ایشان بهلاک و عذاب ایشان بود وی
چنانکه می بدهد مراد ایشان بخیر و نیکویی بود وی لقضی الیهم اجلهم قضا

کردش

کرد شود سیتی با ایشان گذشتن اجل ایشان یعنی هم را هلاک کرده شود پیغمبر اینده
می که ایشان خواهنده هلاک خود بوده اند چنانکه یاد کردیم و بود که آیت
بحق مومنان دانی که آدمی را طبعی است که از خدای تعالی همین خواهد بدعای
چون تنگ دل گردد یا خشم آلوده گردد از بیمی یا ستوری یا ضیاعی بهلاک
هلاک کیش لعنت بود وی یا دخدای مرا از تو برهاند خدای گفت عز و جل
ار من دعاء شما اجابت کنم بهلاک یکدیگر بر زود وی چنانکه اجابت کنم
دعاء نیکو هم را بدعاء یکدیگر هلاک کردمی لکن شما رها کنید خود هلاک خود
و هلاک یکدیگر خواهید و من نه هم و نظم دلیل میکند که آیت بحق کافرانست
بوانادو لیل که گفت فنذر الذین لا یرجون لقاءنا بمانیم انکسها یعنی را
که امید ندارند برسیدن بما و نترسند از وعید عذاب و شما رها فی طغیانهم
یعمهون تا در بیراهی سرگردان می روند و قیل فنذر الذین لا یرجون لقا
لقاءنا یعنی تاخیر کنم عذاب ایشان تا آن روز که در اصلاب ایشانست
از ایشان جدا شود از ابو جهل چون عکرمه رض و از ولید چون خالد رض
و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما
فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلک
زین للمسرفین ما کانوا یعملون ۝ گفت از من عذاب می خواهید
از من چیزی می خواهید که شما را بران طاقت نیست اثر برسد این آدمی را رنج
تن و زیان مال بخواند ما را بر پهلوی خود یا نشسته یا بپای یعنی از نشسته بود

کوید یارب از بیماری بود کوید یارب و اصغیه بود کوید یارب فلما کشفنا عنه
ضره جون ما ببریم ما ان رنج و زیان و سختی از وی بکورد و بیغی روزکار کذارد
کویی هرکز اورا هیچ زیانی نرسیده ستی و وی مارا هیچ نخوانده ستی
یعنی مارا فراموش کند کذلک زین للمومنین الایة همچنین اراسته شده است
از حد کذرندکان را عمل ایشان ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما
ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبینات وما کانوا لیومنوا
کذلک نجزی القوم المجرمین ۝ انکاه خداوند عز و جل
بیدا کرد که هلاک کردن شما نه از عجز است لیکن بنکرید بقرنها که کذشته است بیش
از شما که ایشان منکر کشتند آیات مارا هلاک کردیم شان و بیاوردند ار
رسولان با بینات از آیات وحدانیت حاجه کردند وما کانوا لیومنوا ایشان
نکرویدند بآیات ما هلاک کردیمشان کذلک نجزی القوم المجرمین جنانک
هلاک کردیم ایشان را هلاک کنیم کروه کافران را الا انک ایشان را عام بود
و این امت را بخصوص تاخیر بود از عذاب همینی شون مصطفی را صلی
علیه وسلم ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون
این کروه کذشته را هلاک کردیم و شما را خلیفتان ایشان کردیم و باشندکان
زمین کردانیدیم از بعد ایشان لننظر کیف تعملون تا ببینیم چکونکی
کردار شما جنانک دانسته ایم همچنان ببینیم واذا تتلی علیهم
آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن
غیر هذا

غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی
ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب
یوم عظیم ۝ چون برخوانند ایشان را آیات وحدانیت ما بینات قال الذین
لا یرجون لقاءنا کویند آن کسانی که امید ندارند دیدن ما یا نترسند از وعید
عذاب ما یا محمد بیار قرآنی بجز این قرآن و از دیکر نیاری این را بدل کن
وعید بوعده بدل کن نکوهش بمدح بدل کن کار حرام را حلال کن تا ما
ایمان آریم که تو خواهی عرب کافر روا نداشت بایمان بکتاب بکتاب را خلاف کردند لا
نبسندیدند که بپذیریم و با خلاف کنیم کفتند دیکر بیار از تو جون بپذیریم خلاف
نکنیم این تنبیه است از آنکه بقرآن ایمان دارد تا آن کند که قرآن فرماید قل ما
یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی بکوی یا محمد سزا نیست مرا که من از خود
بدل کنم قرآن را کفتند بس این قرآن کفته تست کفت نیست ان اتبع الا
ما یوحی الی ای ما اتبع من متابعت نکنم مکر آنرا که وحی کرده باشند
بمن انی اخاف ان عصیت ربی الایة از من حق فی تبدیله و تغییر کنم در
قرآن فرمان عاصی کردم بخدای عز و جل بترسم از عذاب روز بزرک
قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادریکم به فقد
لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون ۝ بکوی یا محمد اکر خدای تعالی
بخواستی نخواندمی این قرآن را بر شما ولا ادریکم به و نه بینند شمارا دانا کردمی
بدین قرآن را ای این فضل کرم و رحمت و نیست با شما که رسول فرستاد و کتاب

و فرستاده شما را بتوحید دعوة کرد چنانک کسی که منزل در بیابان بود وقت نماز
در آید و قبله نشناسد تحری بر وی واجب آید اگر کسی بیاید که او را خبر دهد که
قبله آنجاست یا مسجدی بود که نماز باید یا محراب یا آب نباید کسی او را با آب
دلالت کند این تیسیری بود بحق وی که لکه مصطفی علیه السلام میگوید اگر خدای
عز و جل بخواستی مرا امر نکردی بخواندن این قرآن بر شما و شما را دانا نکردی
بخواندن این و بدین قرآن این لطف و تیسیری وی است که کار دین بر شما آسان
کرد فقد لبثت فیکم عمرا من قبله بدرستی که درنگ کردم میان شما پیش ازین
عمری دراز یعنی چهل سال هیچ دعوة نکردم تا نک بمن وحی نکرده بود [illegible]
اکنون مرا فرمان خداوند است آن میکنم افلا تعقلون خود تان نیست
که تامل کنید و تفکر کنید در این خبر چه هم شما را تا مرا دروغ زن ندارید
از بعد این بیان هم بند بند پیوستند و مصطفی را علیه السلام تکذیب کردند
خداوند گفت عز و جل فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا
او کذب بآیاته انه لا یفلح المجرمین کیست بی دادگر
تر از آن کسی که دروغ گوید بر خدای عز و جل و دروغ زن دارد آیات او را
انه لا یفلح المجرمین انک بدین وصف بود که یاد کردیم وی مجرم بود یعنی
کافر بود و کافران نرهند از عذاب انگاه وصف کافران پیدا کرد و گفت
و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون
هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا یعلم

السموات و لا فی الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون می پرستند
بدون الله آن چیزی را که زیان نکند شان از پرستیدن و نفع نکند شان از بی
پرستیدن و این چنین چیز سزای خدایی نبود سزای خدایی الله است که از
پرستی ثواب دهند و از ناپرستی عذاب کند ایشان دعوی کردندی که ما
محل این بتان را از بهر آن می پرستیم که اینها و شفیعان ان ما را بقیامت شفاعت
خواهند از خدای تعالی آسمان و زمین خدای گفت عز و جل قل اتنبئون الله
بما لا یعلم فی السموات و لا فی الارض بگوی شان یا محمد خبر میکنید
خداوند را بوانج نیست در آسمان و زمین یعنی خداوند عز و جل را شریک
و مثل نیست و وی خود را شریک و مثل نداند از انک نیست یعنی اتنبئون الله
بما لیس فی السموات و لا ارض و کلمه یعلم صلت است و لا بدل لیست از حرف — بدل است
لیس و لا و لیس هر دو نفی است و روا بود که یک از دیگر بدل دارند
عرب را عادة است که چهار چیز را در خلال کلام خود صلت دارد دو از
جمله اسما بود و دو از جمله افعال اما آن دو که از جمله اسماست یکی وجه
ربک معناه و یبقی ربک و دیگر اسم است قوله تعالی تبارک اسم
ربک معناه تبارک ربک و اما آن دو که از جمله افعالست یکی یکاد است
قوله تعالی اذا اخرج یده لم یکد یریها معناه لم یرها و دیگر یعلم است
قوله تعالی اتنبئون الله بما لا یعلم این یعلم اینجا صلت است و روا
بود که نیز صلت ندارد و مراد از نفی این صفت نفی ما یدخل تحت الصفة

بود و نفی حکم لا او صفات و پیغمبر چنین بود هر کجا در قرآن بباید خواهی صفت
ذات باید خواهی صفت فعل چه بمذهب سنت و جماعت فرق نیست میان
صفت ذات و میان صفت فعل و معتزلیان و اشعریان فرق کنند و ایشان
بفرق حاجتمند اند از بهر آن حاجتمند شوند که صفت فعل را مخلوق دارند
و صفت ذات را نامخلوق و بمذهب ما فرق نیست هر دو نامخلوق اند سبحانه
و تعالی عما یقولون ظاهر وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً
فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۞ خدای عز و جل این آیت تسلی دل مصطفی
صلعم بفرستاد که چه عجب آید ترا از جفا و خلاف این قوم امتان پیشین همچنین
بوده اند که از فرمان برگشته و خلاف کرده اند چنانکه در زمان آدم
صلعم بنود هر دو مان حکم یک امت در راستی هم مومن باز خلاف کردند خان
قابیل اخاه هابیل ثم ارتدوا العیاذ بالله و کذلک در عصر نوح همه کافران
هلاک گشتند و نوح علیه السلام با مومنان از کشتی بیرون آمده بنود بند
در وقت حکم یک امت در راستی یعنی مومن فاختلفوا از بعد این
راستی خلاف کردند اکنون قوم تو یعنی در نا آمده بر کفر باید اختیار ند
چه عجب و لولا کلمة سبقت من ربک الآیت و اگر نه کلمتی است یعنی حکمی و
قضایی و تقدیری سابق از خداوند تعالی و تاخیر عذاب از ایشان در
دنیا بحق شرف و بزرگواری تو که گفته و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

و وعده

و وعده من سابق شده است که این امت را عذاب نبود چنانکه امتان
پیشین را چون غرق و خسف و مسخ و ارفی فنا کرده شده میان ایشان
در این خلاف میکنند یعنی هلاک ایشان زود ماندن شما چنانکه هلاک
کرده اند و لیکن وعده گاه این قیامت است بل الساعة موعدهم
ویقولون لولا انزل علیه آیة من ربه فقل انما الغیب
لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین ۞ گفتند این کافران
ای محمد بر حق است چرا نفرستند بر وی از آیات که ما می خواهیم از نور و رب
و بید و انا یات اقتراح چنانکه یاد کرده ایم قبور و بنی اسرائیل لن نؤمن
لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا جواب ده فقل انما الغیب لله این
که شما میخواهید غیب است و غیب و پوشیده که پیدا کردن خدای است عز و جل
و ای قادر نیست بود او نه بید من بنده ام از شمار آیات و حدانیت باید
پیدا آمده است از بعد این نمانده است مگر عقوبت فانتظروا انی
دار بید عذاب و عقوبت پادشاه را اجل جلاله انی معکم الآیت من نیز
با شما چشم دارم تا کی بینم که عذاب بکجا آید و اذا اذقنا الناس
رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا قل الله
اسرع مکرا ان رسلنا یکتبون ما تمکرون ۞ بدین آیت
خبر کرد بکجا رنگ و مر شان چون بچشانیدیم اهل مکه را فراخی از
بعد تنگی و قحط که رسیده بود بدیشان یعنی پیش از آمدن مصطفی عم

كو تعالى برخند [illegible] لا ايمني فتكي بفراخي بدل كرديم تا ايمني را ايمني

بدل كرديم اذا لهم مكر في اياتنا همين و فا ايشان داشت مكر يعني در

اياتنا يعني هركاه كه از ما نعمتي بود با ايشان بر مقابله ان نعمت كفر

بود از ايشان واند كفر را بد فر مكر كفت كه جفا را ايشان بحق مصطفى

و سكالش بر ايشان بحق وي پوشيده بود و ماست قل الله اسرع مكرا بكو

يا محمد كه خداوند تعالى زودتر است بمكرايد زود جزا دادن مكر ايشان برساند

بقيامت ان رسلنا يكتبون ما تمكرون و تا قيامت رسد رسولان ما بر نيامي

نويسند سكالش بر شما هو الذي يسيركم في البر والبحر حتى

اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وفرحوا بها جاءتها

ريح عاصف وجاءهم الموج من كل مكان وظنوا

انهم احيط بهم دعوا الله مخلصين له الدين لئن

انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين

[illegible] بدين ايت خبر ميدهد از منت

خود بر ايشان و جفا و كفر ايشان بر مقابله نعمت كفت ان خداي است عز و كره

براند شما را در خشكي بر مركب تر چون اشتر و اسب و استر و در دريا مركب

خشكي چون كشتي حتى اذا كنتم في الفلك تا چون باشيد در كشتي وجرين بهم

بريح طيبة كه كشتي بر ند و مي رانند اين كشتيها و ايشان را باد درست و خوش دمي

و فرحوا بها و ايشان شادمان درين دريا چون باد راست بود و كشتي راست

الى امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم يأتيهم ليس

مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون كفتند

مصطفى را ص كه چند وعيد كني ما را بقيامت و عذاب وي بسيار بكفار خداي كفت

عز و جل اكر ما تا خير كنيم عذاب از ايشان تا تمام شود عدد ان كردها كه حكم كرده

ايم عذاب ايشان بدست ايشان يعني تا بعضي كه هنوز نكرويده اند و نخواهند

كرويدن ايشان كويند چه باز دارد اين محمد را عذاب كردن ما اكر راست الا يوم

يأتيهم ليس مصروفا عنهم بدانيد ان روز كه بيايد عذاب من با ايشان نيست باز

كردانيدن ان عذاب را از ايشان مصروف مفعول يعني المصدر و له نظاير كثيرة

وحاق بهم الاية و فرود ايد ايشان ان جزاي فسوس ميكردند يعني عذاب

ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه ليؤس

كفور اكر بچشانيم و بدهيم ادمي را رحمتي و فراخي از نزد ما و باز بستانيم

از وي بعقوبت و ناسپاسي وي نوميد كردد و كافر تر كردد چنانكه توبه نكند و بخدا

باز كردد ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن

ذهب السيئات عني انه لفرح فخور و اكر بچشانيم نعمتي و فراخي و ايمني

و تندرستي از بعد قحط و نا ايمني و بيماري كه رسيده باشندش يعني از ديكر باره

محنت بيرم چنانكه كند كه بشكر مشغول شود چه كو بد ذهب السيئات عني يعني هم مكروهات

سيئة هوا اند انه لفرح فخور شاد كام و را ز نده كردد و شكر ان نعمت

فراموش كند الا الذين صبروا وعملوا الصالحات اولئك لهم مغفرة

واجر كبير الا يعني لكن است اي لكن الذي صبروا را تا بك صبر كردند از كسر

و معصيت و بر اداه و طاعت صبر كردن و كرده دهند ايشان را بهم يعني و هم بدنيا بنعمتهم

منافع حسن بعقبي اولئك لهم مغفرة واجر كبير فلعلك تارك بعض ما

يوحى اليك وضائق به صدرك ان يقولوا لولا انزل

عليه كنز او جاء معه ملك انما انت نذير والله على

وکیل و اینجا استفهام بمعنی نفی است ای لا تترک بعض ما یوحی الیک و بلغ جمیع ما انزل الیک ای
هر چند این کافران ترا در مقابله آیات قرآن جفا میکنند تو صبر میکن و آنچه فرموده‌ایم ترا از تبلیغ
وحی هیچ کم مکن و ضایق به صدرک و او عطف است یعنی و دل تنگ مکن بگفتار ایشان که این قرآن سحر
است ان یقولوا الایة و بانکه میگویند چرا نمی فرستند برو گنجی یا فرشته تا گواهی دهد که وی پیغامبر
است انما انت نذیر یا محمد تو دل بگفتار ایشان تنگ مکن و از آنچه بتو وحی کرده شده است
هیچ کم مکن اگر ایشان متعنت‌اند پیغامبر بر تو عرض کو ابلاغ میدهی انما انت نذیر که تو
بیم کننده و الله علی کل شیء وکیل ای نگاهبان و خداوند تعالی بر همه چیزها گواه است
ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله
مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله
ان کنتم صادقین ۞ یا میگویند که محمد دروغ زن است و این قرآن از خود
می‌بافد قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات بگو ایشان را یا محمد بیارید ده سوره مانند این سورها
قرآن در نظم و معنی و تلاوت بدروغ بافته وادعوا من استطعتم من دون الله الایة
و بخوانید انس و ملک اگر هستید راست گویان **فان لم یستجیبوا لکم**
فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون
اگر اجابت نکنند شما را بدانید که همانا این قرآن فرستاده شده است بعلم خداوند عز و جل
و بیان این گفتیم بسورة النساء در قوله انزله بعلمه وان لا اله الا هو بدانید که خدای
نیست بجز الله اگر هستید مسلمانان فهل استفهام است بمعنی امر ای اسلموا **من**
کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم وهم
فیها لا یبخسون ۞ چون عاجز آمدند از آوردن مثل بایستی که مقر آمدندی
و بگرویدندی لکن قصد شان اقتراح بود از آوردن مثل بایستی باید که مقر
آمدندی و بگرویدندی لکن قصد شان اقتراح بود و خواستن آنچه خداوند
گفت عز و جل آنرا که همت و ارادت زندگانی دنیا بود و آرایش وی نوف
الیهم اعمالهم فیها یعنی آنکه کافر بود و من اعمال او را در دنیا جزا تمام بدهیم از دنیا
بزمینها مکافات عمل وی بتمامی بوی برسانیم تا اگر صدقه دهد یا بزیارت

موهنی

موهنی رود یا پلی یا رباطی برآرد بدنیا جزا دهیمش بفراخی عیش و ایمنی و تند
رستی و تاخیر عذاب در دنیا وهم لا یبخسون و ایشان را هیچ کم نکنند از جزا کار ایشان
چون جزا کافر بتمامی بوی می رسانند و ذره از وی ضایع نمی کنند عمل مومن هرگز
ضایع کی کنند **اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما**
صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون ۞ اینها مردان آنانند که نیست
ایشان را در آخرت و نیست سزا آنچه کردند در وی یعنی در دنیا و باطل است آنچه ایشان
کردند در آخرت **افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد**
منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک
یؤمنون به ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده
فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک ولکن اکثر
الناس لا یؤمنون ۞ اینجا حذف است ای کمن هو یرید للحیوة الدنیا وزینتها
یا کسی علی بینة من ربه کمن هو کافر بربه یعنی آیا کسی که بر حجت باهت آنک وی بر پیدای
است یعنی بر یقینی است از خداوند خود و یتلوه شاهد منه تفسیر میکند که بر پیدای — باهت
چگونه بود یعنی می خواند این قرآن را مصطفی عم از خداوند عز و جل و یتلوه الهاء
کنایة ترجع الی معنی البینة و هو القرآن وان جهد النبی عم کقوله انا انزلنا کتابا هدی
ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة و خالی نیست که وی پیش او کتابی آورده است بلکه
پیش از وی کتاب موسی بوده است توریة و مقتدا بوده است امام پیش رو بود
کتاب را برضیغ یاد کرد که معنی روی و را خلاف نتاید کردن و کتاب را رحمت گفت که
از رحمت وی است که کتاب فرستاده و تاویل دیگر آنست که این شاهد جبرئیل است
یعنی جبرئیل می خواند این قرآن را بر مصطفی عم از خداوند عز و جل ومن قبله کتاب موسی
یعنی و یتلوه جبرئیل من قبل کتاب موسی و یتلوه مستقبل است بمعنی ماضی یعنی و تلا
جبرئیل من قبل تلاوة القرآن علی محمد عم التوریة علی موسی عم الا ان هذا التاویل
ضعیف لانه لو کان کما یقولون لکان کتاب موسی منصوبا لانه مفعول یتلو و حیث
کان مرفوعا دل ان التاویل الاول اصح اولئک یؤمنون به ایشان که یاد کرده شد اند بوی

یعنی این مومنان و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده هر که کافر شود بدین قران از
سپاهها اتش وعده گاه ویست فلا تک فی مریة منه نگر تا نباشی یا محمد اندر شک
قران از خداوند خطاب ورا بدین درست اید هر چند ازوی شک روا نبود روا
بود ورا نهی از چیزی بر حذر کتاب ان چیز روا نبود ازوی چنانکه گفت ولا تدع مع
الله ولا تجعل مع الله الها آخر انه الحق من ربک الایة این قران حق است از نزد خداوند تو ولکن
بیشتری مردمان نمی گروند بوی

ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا اولئك يعرضون على ربهم ويقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة هم كافرون

کیست بیدادگرتر از انکه دروغ گوید بر خدای عز و جل اولئک یعرضون علی ربهم ایشان را
عرض کنند بقیامت بر خداوند خویش ویقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم و گویند
گواهان یعنی فرشتگان و مومنان و پیغامبران در زمین این همه گواهی دهنده اند بقیامت بر کفار
گویند اینها اند که دروغ گفتند بر خداوند خود الا لعنة الله علی الظالمین الایة این اخبار است
از خداوند عز و جل بدانید که دور اند و نومید اند کافران از رحمت او انگاه وصف کرد این
ظالمان را گفت انانکه باز دارند و باز ایستند از دین خدای خدا را عز و جل کژی و ایشان
باخرة کافراند این همه تاکید است وعادرا

اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض وما کان لهم من دون الله من اولیاء یضاعف لهم العذاب ما کانوا یستطیعون السمع وما کانوا یبصرون

ایشان بنده خداوند را عز و جل عاجز کننده از عذاب خود در زمین و نیست ایشان را بدون
خداوند تعالی دوستی و ناصری یضاعف لهم العذاب و مر ایشان را عذاب بکنیم
دو باره کلم شان ما کانوا یستطیعون الایة نتوانستند شنیدن و نتوانستند دیدن
بعضی هوا داران بدین ایت حجت کنند که تکلیف ما لا یطاق جایز است از خداوند
عز و جل که خداوند وعید کرد شان بعذاب و ایشان نتوانستند شنیدن و نتوانستند
دیدن جواب گوییم این نه نتوانست طاعت است این غایت کراهیت ایشان است که هر کسی
چیزی را کراهیت دارد بغایت گوید مرا طاقت شنیدن و دیدن این نمیدارم اولئک

همچون در روده کرد اینمشن گویی هرگز نبود ستی غنی بالامس ای لم تقم همچنان
نبود ستی گویی هرگز درین نکرد ستی وی بدان جایگه کذلک نفصل الایات همچنین الایة
بیدا کنیم ایات خود گروه متفکران را فاتفکر کنند درین مثل و مثل ویست اینست
و مثل وی انکه بخود نظر کنی که باول یک قطرة ابی بودی خلقتی چنین نیکو بیافریدند
زمان بافتی هلاک شده کار دنیا ساختی خانه و جامه و باغ و ضیاع ساخته شد اکنون
دل بنهید که بر خورداری بود ادم شادمان شود همی ناگاه هر کی اندر رسد گویی هرگز نبوده ستی
چنانکه اهل نبات را بجای نبات جز حسرة و پشیمانی نیفزاید شه کذلک انرا که بدنیا عمر ضایع
کرده بگذشت بوقت مرگ جز حسرة و پشیمانی نیفزاید شه بدین مثل تنبیه است هر مومنان را که کاری
کنند که بود مرکی از وی شادیه و راحت بود نه حسرة و پشیمانی والله یدعوا
الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم بدان ایة
خود نخود را از ضایع کردن عمر در کار دنیا و بدین ایت را نخود بسرای بازدیدن
گفت از دنیا باز می دارم ببهشت می خوانم قیل السلام اسم الله تعالی کما قال
الله تعالی الملک القدوس السلام المومن المهیمن خداوند تبارک و تعالی بسرا
بخواند هم را بسرای خود سرایی که اول قدمش همه راحت است و ایمنی است
و شوده شادی و نعمتهاست سزا بود که بوی رغبت کنی حق جل جلاله کریم است
ازیک جند نفر خود تا بدیگری رغبت نکرده و دنیا بر جا مغصب کرده و افر
پیش ما نهاد چون کودکی را که از شیر باز کنند بستان سیاه کنند و نعمتها حاصل حاضر
کنند و در پیش وی نهند و قیل السلام یعنی با سلامت از همه افات دعوة

عام یاد کرد و هدایت خاص گفت و یهدی من یشاء و هدیه دهد و راه
هدایت نمودن بهشت انرا که خواهد بخبر و قهر کس را بدین راه نیارد و الی صراط
مستقیم یعنی الی الجنة راه راست توحید است و راه توحید راه بهشت است
للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم
قتر ولا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون
وعده کرده مومنانرا گفت انانکه نیکویی کردند و ذکر احسان مشتمل است
بر همه طاعتها و بر احسان وعده است و حسنی نام عجب بهشت و زیادة
که بر بهشت دیدار رب است عز ذکره ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة
القتر الغبرة وکذلک القترة یعنی نرسد و یعها ایشانرا هیچ گرد و تیرگی
ونه خواری یعنی هرگز نرسد ایشانرا غمی و اندوهی و خواری لیکن بغبار کنایت
کرد انرا که غم غالب رسد روی تیره گون کرد و آلوده گونه شود اولئک الآیة
انانکه محسنانند بدین صفت اند که یاد کردیم ایشان باشندگان بهشت جاودانه
اند قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة وقال بعضهم یجوز ان یکون الزیادة
تضعیف الحسنات کما قال الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وقیل الحسنی
هی الجنة والزیادة ما وعد الله تعالی فی قوله ویزیدهم من فضله والصحیح ان المراد
به النظر الی وجه الله تعالی هکذا روا النبی علیه وسلم بالاسانید الصحاح وقیل
دیدار در زیر ایل بوقت دیدار داشت قوة عمل بنده را که اگر این علاوه بودی بنده
طاقت دیدار نداشتی چنانکه موسی طاقت نداشت ولا یرهق وجوههم قتر

ولا ذل

ولا ذلة ای ولا یغشیها غبار ولا ذل واعلم ان الدعوة علی ضربین دعوة الخاصة
بنفسه لم یکلها الی غیره فقال والله یدعوا الی دار السلام فی الخواص عرفوا
قدر هذه الدعوة وقالوا ضرب الحبیب بلا واسطة افضل عند عتابه
بواسطة فکیف عطاؤه بلا واسطة وعطاء الخلق بلا واسطة عظیم فکیف عطاؤه
الخلق بلا واسطة حتی قالوا فی هذا المعنی نظم ولو بید الحبیب سقیت سما
لکان السم من ید الحبیب کو من از دست دوست زهر خوردم زهر مرا شکر
بود وبعض اهل المعرفة اذا قرا هذه الآیة قال الهی لو دعوتنا الی النار لاجبناک
ولعت کیف وقد دعوتنا الی دار القرار وقیل الدعاء کثیرة ولیکن کل داعی سوی الحق
یدعوک لاجل نفسه والحق هو الذی یدعوک لاجلک فکل داعی یقول لک هات ما
عندک والحق یقول خذ ما عندی قال الله تعالی یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و
اختلفوا فی ماهیة دعوة الله تعالی قیل دعوته انزاله القرآن وقیل دعوته نصب
الحجج والبراهین وقیل دعوته امره بالتوحید کما قال عز ذکره یدعوکم لتومنوا
بربکم واختلفوا فی المعنی الذی لاجله سمیت الجنة دار السلام قیل السلام هو
الله تعالی والجنة داره وقیل لان من دخلها سلم من الآفات والبلیات کلها
وقیل الانهار سلمت من دخول اعداء الله تعالی کیلا یتنغص عیش اولیائه فیها
کما یتنغص بهم فی الدنیا وقیل لان کل حالة من حالات اهلها مقرونة
بالسلام فاما ابتداء دخولها فی قوله تعالی ادخلوها بسلام آمنین ثم
بعده لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ثم بعده سلام قولا من رب رحیم

فلهذا سمیت الجنة دار السلام و الذین کسبوا السیئات جزاء سیئة
بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما
اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون ۵ آنانکه کسب کردند بدیها را یعنی
کفر و گناه جزاء سیئة بمثلها ایشانراست جزاء کسب ایشانرا مانند آن
یعنی جزا یک سیئة بیش نکنند هیچ کا مزد عقوبت گناه و کفر کس دیگر نکنند
وترهقهم ذلة و برآید برایشان خواری ما لهم من الله من عاصم نباشد مر ایشانرا
هیچ نگاهدارنده و بازدارنده از عذاب من کانما اغشیت وجوههم قطعا
من اللیل مظلما گوییا فرو پوشیده اند رویها با دهای از شب تاریک بعضی از غم
و اندوه رویها ایشان چنان تاریک شود و تیره گوییا پارها شب است اولئک الآیت
آنانکه بدین وصف اند باشند کاران آتش جاودان اند ویوم نحشرهم جمیعا
ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم وشرکاؤ
کم فزیلنا بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا
تعبدون ۵ ویوم نصب علی الاغراء ای احذروا بترسید و حذر کنید از آن روز
که حشر کنیم شان همه کافرانرا و بتانرا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم از بعد آنکه
حشر کنیم شان همه را گوییم شان فقوموا مکانکم بایستید بر جای خویش شما
و بتان وانتم و شرکاؤکم فزیلنا بینهم جدا کنیم میان ایشان و میان بتان آنگاه
حکایت کنیم بکافران چرا پرستید ید این بتانرا جواب دهند این کافران که ایشان

فرخود

فرخودند ما را که پرستید خداوند عز و جل این بتانرا سخن آرد تا جواب دهند شان
بگویند وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون نه با مرنا نبودید شما پرستنده ما را بلکه
ما کافران گویند نه که شما فرمودید ما را بتان جواب دهند فکفی بالله
شهیدا بیننا وبینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین ۵
بسنده است خداوند تعالی گواه میان ما و شما آنک ما غافل بودیم از پرستش شما
ما را ما چه داند بودیم ما را خبر نبوده است هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت
وردوا الی الله مولیهم الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون ۵
بیازماید هر تنی آنچ پیش فرستاده است قیامت را یعنی قیامت بجنبید جزاء ویرا
آشکارا شود مر او را و ابتلاء را از برای این ابتلا گویند که آنچ پوشیده است بوی
آشکارا شود و ازین معنی گفتیم ابتلا از خداوند تعالی ظهور فعل راست و از
آدمیان حدوث علم راست بحق آدمیان تا آنچ ندانند باز ما ایشان بدانند و بحق خداوند
عز و جل تا آنچ بداند بفعل بنده بپیدا کند تا سزاوار گردد ثواب و عقاب را خداوند عز
بمجرد علم خویش کس را عقوبت نکند فیکون معنی قوله تبلوا ای تختبر و وقیل
تبلوا ای یجزاء تعلم و یقرء تتلوا ای تقرأ یعنی بدان وقت برخوانند
هر تنی آنچ پیش فرستاده است وقیل تتلو من تلا یتلو اذا تبع من قوله والقمر اذا
تلاها ای تبعها یعنی بدان وقت بهم رود هر تنی کردارها خود را و ردوا
الی الله مولیهم و بازگردانیده شوند سوی ثواب و عقاب خداوند تعالی آن
خداوندان ایشان که حق است وضل عنهم ما کانوا یفترون و گم شود و باطل شود

ازاینان آن دروغ گفتن ایشان برخدای و رسول وی قل من یرزقکم من
السماء والارض امن یملک السمع والابصار ومن یخرج الحی
من المیت ویخرج المیت من الحی ومن یدبر الامر فسیقولون
الله افلا تتقون بگو یا محمد کیست از ینها نباز گو فتکادن شما که روزی دهد
شما را از آسمان یعنی باران واز زمین بنبات واین بیان وحدانیت است وبیان
وحدانیت در قران بر وجوه است یکی بمعنی سوال است چنانکه گفتیم من یرزقکم
امن یملک السمع والابصار ومن یخرج الحی من المیت من یدبر الامر امن یجیب
المضطر اذا دعاه امن جعل الارض قرارا ونظایره کثیره ودیگر وجه بمعنی مثل
ست قوله تعالی ضرب الله لکم مثلا من انفسکم وضرب الله مثلا رجلا وضرب
الله مثلا رجلین وسیوم بمعنی خبر دادن قوله تعالی الذی جعل لکم الارض
قرارا والله الذی ارسل الریاح والله الذی انزل من السماء ماء و نظایره
وچهارم بمعنی تنبیه است قوله تعالی ومن ایاته خلق السموات والارض ومن ایاته
یریکم البرق خوفا وطمعا ومن ایاته ان تقوم السماء والارض ونظایره
اینجا استفهام است بمعنی سوال کیست که روزی دهد شما را از آسمان
و زمین امن یملک السمع والابصار یا کیست مالک سمعها و بصرها شما
یعنی که آفریده است گوش و چشم چشمها ر شما و من یخرج الحی من المیت
ویخرج المیت من الحی و که برون آرد زنده از مرده و مرده از زنده ومن یدبر
الامر و که تدبیر کند کارها یعنی که تقدیر کند نفاذ تصرف در مملکت آوردن

روز و برون شب و روشنایی و تاریکی و احوال خلق وبیماری و اندوه و شادی و
عزل و ولایت و مردگی و زندگی و نظایره فسیقولون الله کو بود یا محمد که بگوید
که مالک این همه الله است مقر آیند وانگاه عجز وضعف بتان معاینه می بینند گفت
مقر آمدند فقل افلا تتقون بگوی شان انترسید از خدای تعالی که از بعد این
اقرار عاجزی را باخود وی شریک کویند معاذالله فذلکم الله ربکم
الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون لکن بدین
وصف است که یاد کرد پس شما را وی سزایی خدایی است خدای حق خداوند شما
فماذا بعد الحق الا الضلال چه آید وچه است از بعد بیان حق مکر کم بوده گی
یعنی کفر فانی تصرفون از کجا کردانیده میشوید از حق چه شبهه است که شما را
از اسلام باز میدارد کذلک حقت کلمت ربک علی الذین فسقوا
انهم لا یومنون چنانکه این گشتن ایشان از حق معاینه است
وحقیقت است همچنین واجب شد وحقیقت شد وعید عذاب خداوند تو
بدان کسهایی که کافر شدند بنا کرویدند ایشان وعید را کلمه گفت زانکه
بکلمه واجب شده است قل هل من شرکائکم من یبدؤا الخلق ثم
یعیده قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون
دیگر بیان وحدانیت بر وجه سوال بگوی یا محمد هست از ین بتان شما که باغاز بیا
فریند خلق یا باز بمیرانند واز بعد مرگ باز زنده کنند شان ای نیست از ایشان اعاده
را منکر شوند تو بگوی قل الله یبدؤا الخلق ثم یعیده الله آن خداوند است که بیافرید

باغاز خلق را باز از بعد مرگ باز آفرینند شان و زنده کنند شان فانّی تؤفکون از
کجا دروغ گفته می شوید قل هل من شرکائکم من یهدی الی
الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع
امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون بگوی یا
محمد که از بتان شما هست که راه نماید بسوی حق قل الله یهدی للحق بگوی یا
محمد که الله تعالی که هدایت دهد و راه نماید براستی خلق را ببیانها حق وآیات
وحدانیت پیدا میکند چنانک می شنوند افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ایا
آنکه راه نماید براستی ببیان حق سزاوارتر که متابعت کنند او را یا آنک راه
ننماید مگر کسی که راه نمایند او را یعنی بت پرستیدن بر حق نخستند شرعی کو دانند شن
از جای بجای یعنی آنست که کی برابر بود آنک راه نماید یا آنک راه ننماید یه
برابر نبود کسی که تو محتاج بود بوی با کسی که وی محتاج بود بتو قوله تعالی امن لا یهدی
ای لا یهتدی فیه فادغم التاء فی الدال ومن قرأ یهدی فانها بمعنی یهتدی
قال الکسائی یقول قوم من العرب هدیت الطریق بمعنی اهتدیت فما لکم کیف
تحکمون چه بوده است شما را که چنین حکم میکنید وما یتبع اکثرهم الا ظنا
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ان الله علیم بما یفعلون
ومتابعت نمیکنند بیشتری از این کافران مگر گمان این پرستش ایشان مر بت را
بگمان آنست که باشد که نفع کند ما را بقیامة ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
گمان هرگز بجای حق نه ایستد ان الله علیم بما یفعلون وهو وعید وهو ظاهر

وما کان

وما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله ولکن تصدیق الذی
بین یدیه وتفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین
مصطفی صلعم بر خواند آیت وحدانیت بر ایشان گفتند از خود می بافد و از خود می گوید
خدای گفت عز وجل سزاوار نیست کسی را که قرآن از خود گوید و نگفت ولکن گفت
کو سزاوار نیست که این عبارة بلیغ ترست در نفی از آنک گفتی وی نگفت الا آنک بو گر
افتری گفت مقابل را که با ایشان گفته بودند که وی می بافد از خود ولکن تصدیق
الذی بین یدیه این قرآن مفتری نیست ولکن راست دارنده است کتابها را
که پیش از وی بوده است وتفصیل الکتاب الآیت وبیان کننده است مر کتابها و پیشین را
و شک نیست که این قرآن از نزد رب عالم است عز ذکره ام یقولون افتریه قل
فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله
ان کنتم صادقین میگویند که محمد قرآن از
خود گفته است قل فاتوا بسورة مثله بگوی شان که بیارید یک سورة مانند این در تلاوة
و در معنی وادعوا من استطعتم من دون الله بخوانید آنرا که توانید یعنی و یاری خواهید
بدون خداوند عز وجل از هم آدمیان و پریان و فرشتگان که جمله خلایق عاجز آیند از
کاری که مخلوق ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان بل کذبوا بما لم
یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله کذلک کذب الذین من قبلهم
فانظر کیف کان عاقبة المکذبین بل رد ما قبل است نتوانستند
آوردن یک سورة و نیاوردند و لکن دروغ زن داشتند شان بدانکه در علم شان نرسیدند

بوی جاهل بودند بوی وهرکه بچیزی جاهل بود طعن کند دران چیز و دشمن دارد وی
ولما یاتهم تاویله این دروغ زن بدان بدان مبتلا شدند که نیامده بود بایشان عاقبت
ان دروغ زن داشت یعنی عذاب وعقوبت کذلک کذب الذین من قبلهم چنین
که اینان دروغ داشتند همچنین دروغ زن داشتند قومها پیشین خود را فانظر کیف ترا
کان الآیة بنگر تا چگونه شد عاقبة آن کافران پیش ومنهم من یومن به
ومنهم من لا یومن به وربک اعلم بالمفسدین ای امت هم یکسان نیستند
از ایشان کس هست که می گرود بدین قران وکس هست که نمی گرود بوی ناگرویدگان را
عید کرد گفت وربک اعلم بالمفسدین وخداوند تو یا محمد داناترست بناگرویدگان را
وان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بریء
مما تعملون واگر دروغ زن دارند ترا یا محمد این کافران درشت گفتن نیست وحرب کردن
نیست وقت صبر کردن است بگوی ایشان مراست کار من وشماراست کار شما یعنی از من
بیانی است ودعوة کردن از جبر وقهر نیست اگر نگروید شماراست کار شما انتم بریئون
الآیة شما بیزارید از آنچه من میکنم ومن بیزارم از آنچه شما میکنید ومنهم من یستمعون
وازین کافران کس است که گوش میدارد بتو ومی شنود سخن تو بگوش خود افانت تسمع الصم
الآیة ایا هستی تو شنواننده مر کران را هرچند که ایشان عقل وخود را استعمال نکنند
ومنهم من ینظر الیک افانت تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون
وازایشان کس است که می نگرد بتو بچشم سر افانت تهدی العمی ایا هستی تو راه نماینده
مر کوران را هرچند ایشان نمی بینند اول گفت ینظر الیک باز گفت لا یبصرون ینظر

ایکل اینانرا

ایکل اینانرا نباة آلتست لا یجبرون نفی منفعت آلتست چنانکه یستمعون الیک
اثبات سمع اینانراست لا یعقلون نفی استعمال آلتست ان الله لا یظلم الناس شیئا
ولکن الناس انفسهم یظلمون هرآینه خداوند
عز وجل ستم نکند بر مردمان بچیزی یعنی بجرا ایشانرا بر کفر ندارد وازثواب عمل هیچکس
بذره نقصان نکند ولکن الناس الآیة ولیکن مردمان خود ستم میکنند بر تنهای خود
که آلت را دوام استعمال میکنند ویوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من
النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله وما کانوا
مهتدین ویاد کنید آن روزی را که حشر کنیم همه را وصعبی آن روز عده دنیا وگور
برایشان چنان آید که یکساعتی برایشان چنان آید که بیش ساعتی درنگ نکرده اند در گور
ودنیا یتعارفون بینهم می شناسند ایشان میان یکدیگر یعنی همه چیز شناسند ولیکن
درازی مدة دنیا وگور ورنج وی بجنب مدة قیامت ساعتی نماید شان ومعتزله
لعنهم الله در نفی عذاب گور دربین آیة حجت میکنند ومیگویند اگر در گور عذاب بودی
کافران مدة بدین درازی برابر ساعتی ننمودی جواب گوییم این هولی وصعبی عذاب
قیامت است که آن عذاب درجنب وی یکساعت نماید وشاهد ودلیل گفتن کسی را
غمی ورنجی ودردی رسد چون بعد ازان هولی ترسد آن نخستین را فراموش کند تا
بجنب این ثانی یکساعت نماید قد خسر الذین کذبوا الآیة زیان کردند آنها که دروغ زن داشتند
رسیدن بخداوند عز وجل بوعده ووعید وی نبودند راه یافتگان زیان کردند که ایمان

[illegible]

نیاورند وإما نرینك بعض الذي نعدهم أو نتوفینك فإلینا مرجعهم ثم الله
شهید علی ما یفعلون ○ چنانکه نیست باین وعید قیامت بو نیا ایمن انوی شا
بنمایيم ترا یا محمد بعضی از آنچه وعده کرده ایم ایشان را یعنی بعقوبت کردن او نتوفینك یا جمیرانیم ترا
و باز گشت ایشان بجاست یعنی این وعید عذاب بحق هم حقیقت خواهیم کرد اما بدنیا ترا
بنمایيم واما بعاقبت بهیچ حال نخواهند جستن از عذاب ما ثم الله شهید علی ما یفعلو
این هم اخبارست یعنی و خداوند تعالی گواست و داناست بآنچه ایشان میکنند ولکل
أمة رسول فإذا جاء رسولهم قضي بینهم بالقسط وهم لا یظلمون ○
این تسلی دل مصطفی است صلی الله علیه وسلم یعنی چنانکه تو رسول بوی قوم وایشان منکر شدند رسولی
ترا بهر قومی همچنین رسولی بوده است وایشان منکر شدند رسولی را و او چون قیامت بود
بیاید آن رسول ایشان با قوم خود و قضا کرده شود میان رسول و میان قوم وی براستی ○
بذره نقصان و ظلم نکنند از حق کسی همچنین بقیامت حکم کنیم میان تو و میان کافران
قوم تو براستی ○ ویقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین ○ بگفتند
این کافران که کی خواهد بود این قیامت بگوی اگر راست گویید ○ قل لا أملك لنفسی
ضرا ولا نفعا إلا ما شاء الله لكل أمة أجل إذا جاء أجلهم فلا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون بگوی یا محمد هر اینه نخواهد بود این قیامت ولیکن تو ضعف
و عجز خود پیدا کن بگوی من مالك نیستم بجبر نفعی یا بدفع ضرری از خود الا آنچه الله حکم بانگ
خدای تعالی خواهد یعنی وی قوة دهد مرا بجبران نفع خود یا بدفع ان ضرر خود لکل

امة اجل

امة اجل هر امتی را اجلی است اذا جاء اجلهم الآیة چون وقت گذشتن اجل ایشان
آید پس نتوانند ساعتی و نه پیشی کنند بر اجل خود قل أرأیتم إن أتاکم عذابه
بیاتا أو نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون ○ بگو ایشان را یا محمد
خبر کنید مرا اگر بیاید بشما عذاب وی یعنی ان اتیکم قیامة وان عذاب که شما را مصطفی
علیه السلام بوی وعید میکند بشب و شما خفته یا بروز و شما بکاری مشغول ماذا
یستعجل منه المجرمون بچه می شتاب کنند این مجرمان بعذاب یعنی اکنت والله اعلم این
برسیده ایشان که قیامت کی خواهد بودن و این شتاب ایشان بچیست چنانکه هست که اگر این
عذاب قیامت بیاید بایشان تا درند بباز گردانیدن وی و یا طاقت دارند بعذاب وی
أثم إذا ما وقع آمنتم به الآن وقد کنتم به تستعجلون ○
ایا اذا ما وقع العذاب یا پس چون بیاید این عذاب بگروید بوی ازینجا ید نگروید خویشتن گوید
الآن یعنی الآن لا ینفع اکنون نه آن که معاینه شد عذاب وقد کنتم به تستعجلون
و بودید شما از این شتابنده بوی که کی خواهد بودن میگفتند ربنا عجل لنا قطنا و آمدن
قیامت را وقوع گفت از دروی بودن وی بافتا کنایت کرد ثم قیل للذین ظلموا
ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون إلا بما کنتم تکسبون ○ آنگاه فرستیم
مر این ظالمان را گوید ذوقوا عذاب الخلد بچشید عذاب جاودانه نه یکماه و نه یکسال
هل تجزون الآیة ○ لا تجزون الا بکسبکم شما را جزا کنند حکم کسب بر شما ○ ویستنبئونك
أحق هو قل إی وربی إنه لحق وما أنتم بمعجزین ○
خبر می پرسند یا محمد از تو که حق هست آمدن عذاب بما چنانکه میگویی جواب ده قل إی و
ربی درست هست

بنده نعم ورئ بگوئ آرئ حق است و راست است بخدائ من و پشانا هرکه
روئ در دوزخ و بزل نیده بودند و نشنیده بودند بنیز چون سوگند یاد
کرد وئ برآن گوئ ترا دانستند وئ اوزا فرمان آمد تش کرا یا لیته چون
ایشان رسالت ترا منکر شدند من سوگند یاد کردم از بهر تو یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط المستقیم تو نیز از بهر من سوگند یاد کن
انه الحق وما انتم بمعجزین این بودن قیامت و در آمدن کافران بدوزخ حق است
از عذاب کردن خویش قوله عز وجل ولو ان لکل نفس ظلمت
ما فی الارض لافتدت به واسروا الندامة لما راوا العذاب
وقضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون ه داکر باشد هر کافری را
کرستم کرده است بر تن خود بکفر آنچه در روئ زمین است فدا دهد بکلمه حال
ملک نپذیرند از وئ و باز نخرند شی واسروا ندامة لما راوا العذاب
و آشکارا کنند پشیمانی را چون بینند عذاب را معاینه که چرا ایمان نیاوردیم واین
از جمله اضداد است اسروا ای اعلنوا و اسروا ای کتموا و قیل واسروا
الندامة ان مهتران کافر پوشیده دارند پشیمانی از قوم خود و قضی بینهم
الآیة و حکم کرده شود میان ایشان براستی و هیچ ستم کرده نشوند
قوله عز وجل الا ان لله ما فی السموات و الارض الا ان وعد
الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون هو یحیی و یمیت
والیه ترجعون ه ظلم کسی کند که محتاج بود من بی نیازم بلا نیه کرم حق را

در آسمانها

خدا اسمانها است و آنچه در زمینها است الا ان وعد الله حق بدانید که وعده
خدای راستست بدادکرد میان خلق و در داوری وعده ولکن اکثرهم لا
یعلمون و لکن بیشتر ازیشان نادان اند هو یحیی الآیة اینی نیز ببان
وی است وی زنده کند و میراند و باز گشت همه بوی است عز ذکره یا ا
یها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء
لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین یا ایها الناس
این ندا عامست همه خلق را قد جاءتکم بشما موعظة من ربکم آمد بشما
پندی از خداوند شما و شفاعة و راحت دلها و هدی و رحمتی مومنانرا
و موعظة و شفا و هدی و رحمة همه بیک معنی است ازین وعظ خلق بدو قسمت
برآمدند و یکی بپذیرنده و دیگر ردکننده انک قبول رد کرد گفت بگوئ یا محمد
ایشانرا قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا
هو خیر مما یجمعون ه فضل الله الاسلام و رحمته القرآن فبذلک
فلیفرحوا الآیة بدین دو شادی کنید باسلام و بقرآن که کافران شادی بدنیا
میکنند و فرحوا بالحیوة الدنیا شادی مومن باید که باسلام بود و مراد
از شادی کردن عزیز داشتن است هر که بچیزی شاد بود مران چیز را
عزیز دارد اسلام را فضل گفت از آنکه هر که اسلام یافت بفضل وی
یافت قوله تعالی و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا
ابن عباس رضی الله گوید اگر نه فضل و رحمت وی بودی یکی تن از شما مومن

وقرا نزا رحمت كنند بدان که جون نا بشنوید یا بخوانی سزا رحمت کردی

قوله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون قوله

هو خیر مما یجمعون شادیه باسلام وقرآن به از شادیه باتج از دنیا جمع

میکنند ایشان ه قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم

منه حراما وحلالا قل االله اذن لکم ام علی الله تفترون

بگو یا محمد خبر کنید مرا انج بفرستاد بیان کرد خداوند عزوجل شما را از روزیها

یعنی انج حلال کرد بر شما از چهارپایان فجعلتم منه حراما وحلالا ای حرام

علی النساء وحلال علی الرجال وقلتم ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا

ومحرم علی ازواجنا قل الله اذن لکم الایة بگو یشان که خداوند عزوجل فرمود

شما را بکردن حرامی بحیرة وسایبة وحام یا خود از خود بر خدای دروغ میگوید

وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیامة

ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون ه

باز گفت چیست گمان انکسانی که بر خدای دروغ میگویند در تحریم حلال روز

قیامة یعنی چه گمان می برند که روز قیامة خداوند تعالی چه کند با ایشان ان الله

الایة خدا وند موصوف است بفضل ورحمت بر خلق که با این گفتار و معاملت

هلاک شان نمی کنند زمان وهو شان با قدرة ولیکن بیشترین این مردمان شاکر

نیستند این نعمت داده وما تکون فی شان وما تتلوا منه

من قرآن ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ

اذ تفیضون وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی

الارض ولا فی السماء ولا اصغر ولا اکبر الا فی کتاب مبین ه

بدین آیة هم وعدا کرد مومنان را هم وعید کرد کافران را بجزا دادن بدانچ میکنند از شر

وما تکون فی شان این ما مانفی است وخطاب مصطفی را صلعم ومراد امتان اند نباشید در

کاری وهی وما نخوانید از خداوند از قرآن چیزی ولا تعملون من عمل ونکنید هیچ کاری

از کارها الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه که نه که نه ما حاضر بیم بوقت در

آمدن شما در آن کار واین حاضر یعنی قدرة است وسمع وبصر وعلم نه بمعنی مکان

ومسافت یعنی هر چه اندیشید می دانم وهر چه میکنید می بینم وهر چه میگوید می شنوم

بهر حال که هستید تحت قدرة منید اگر خیر کنید در وعده منید واین نظیر آنست که

گفت ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم من حیث القدرة والعلم وسمع وبصر

الا من حیث المکان وقوله اذ تفیضون فیه ای تاخذون فیه یقال افاض فی الحدیث

اذا اخذ فیه وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة وبرین وصف نه تنها بحق

شما یم بلکه بحق همه مخلوق همچنین ام نیست غایب از علم خداوند تعالی هم سنگ ذره

در هفت آسمان وزمین ولا اصغر من ذلک ولا اکبر ای من ذلک الذرة ونیز خورد تر

از ذرة الا فی کتاب مبین نه هم بدان وصیغه که هست وباشد در لوح ثابت کرده ام وقوله

یعزب ای یبعد ما یبعد ون ولا یغیب مثقال ذرة ای وزن ذرة ای نملة صغیرة

این تنبیه است که افعال واحوال شما بر من پوشیده نیست تا اگر کاری کنی که پسندیده بود داد

واگر شر کنید در وعید

[illegible]

خداوند باشی و دوستان خود را وعده کرد و گفت الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون ۝ بدانید که دوستان خداوند را ترسی و اندوهی
نیست براین آن دو صفت ۝ الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی
الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو
الفوز العظیم ۝ آنک بگرویدند و متقی بودند ایشان راست مژده خوش
درو دنیا یعنی الرویة الصالحة مصطفی تفسیر کرد این را گفت این مژده است الفا لجنة ۝
که کسی بخواب نیکو بیند یا دیگری خود را خواب نیکو بیند و فی الآخرة الجنة لا تبدیل
لکلمات الله ای اخلف للمواعید بدل کردن نیست وعدها خداوند تعالی را ذلک
هو الفوز العظیم آنچ یاد کردیم از وعده و نجات اینا اولیا را از رستگاری است ولا
یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم ۝
یعنی بود نه که بد تدبیر فتنند و کارها نابسندیده کردند خدای عز و جل گفت فکر را
اندوهگین نکنند ای محمد گفتار کافران که قوة همه خدای راست یعنی ایشان همه عاجزند
و ضعیف هر چه میگویند میشنوم و هر چه میکنند میدانم این تسلی دل مصطفی علیه السلام
الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین
یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان هم
الا یخرصون ۝ بدانید که هر که هست اندر هفت آسمان
و زمین ها آن ایشان متابعت میکنند و راه بنا کار هستند متابعت نمی کنند بتان را یعنی در پرستش

ایشان مکر

ایشان مگر متابعت بگمان وانهم الا یخرصون و نیستند ایشان بدانچ میخوانند بتان
با نیازان بجز دروغ آنگاه خبر داد که بت چه سزای خدای آنکس بود
که آفریننده روز و شب بود هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا
فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم
یسمعون ۝ وی آن خدای است که بیافرید شما را شب تا یک
آرام شما را و روز روشن معایش شما را در آنچ یاد کردیم نشان
و علامت کم سرای کیست آنرا که بشنود قالوا اتخذ الله
ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض ان
عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی
الله ما لا تعلمون ۝ آنگاه ازین وصف ناسزا تبری کرد گفت با کیست
خداوند را ذکر گفتن فرزند فرزند را جنسیت شرطست و خداوند را عز و جل جنسیت
نیست لیس کمثله شیء سبحانه هو الغنی الآیت فرزند کسی را باید که وی
ضعیف بود تا بوی قوی گردد که فرزند قوة مردست و وی بی نیاز است
و قوی و را بکس حاجت نیست ملک آسمان و زمین و راست ان عندکم
الآیت ای ما عندکم نیست نزد شما هیچ حجتی بدانچ میگویید
بر خدای آنچ نمی دانید والله اعلم بالصواب

قوله

قل ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون
متاع في الدنيا ثم الينا مرجعهم ثم نذيقهم العذاب الشديد بما
كانوا يكفرون ٥ بگوی یا محمد انکی دروغ میگویند بر خدای عز و جل هرگز
نرهند چه دروغ گوی هرگز نرهد امید بود که راست گوی رها یابد برهد متاع في الدنيا الاية یعنی
ای زندگانی کافر در دنیا متاع است برگذرنده است تا بنگری که گذشته است پس باز گشت ایشان
بعذاب ما پس بچشانیم شان عذاب سخت بکفر ایشان واتل عليهم نبأ نوح اذ قال
لقومه يا قوم ان كان كبر عليكم مقامي وتذكيري
بآيات الله فعلى الله توكلت فاجمعوا امركم وشركاءكم
ثم لا يكن امركم عليكم غمة ثم اقضوا الي ولا تنظرون
گفت برخوان یا محمد قصه نوح ها که بندگان ما پیش از ایشان هم چون بوده اند برخوان قصه ایشان بر ایشان
تا بدانند که با ایشان چه کردند من با ایشان چه کردم برخوان بر ایشان خبر را آگاهی نوح یا قوم وی گفت نوح
مر قوم خود را ان كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بآيات الله اگر یک راه بزرگ می آید بر شما این
درنگ کردن من در میان شما و پند دادن من شما را با آیات خداوند تعالی فعلى الله توكلت من توکل
بر خدای کردم فاجمعوا امركم وشركاءكم ای فاجمعوا امركم وادعوا شركاءكم و بخوانید خدایی کرده
کارها خود را و بخوانید بتان خود را و تاویل نیکوتر آنست که فاحکموا امرکم و دعوا شرکاءکم محکم کنید
کار خود را و بخوانید انرا که بجمل خدای می دارید ثم لا يكن امركم عليكم غمة ای غما كما قال كبرت وكبرة
پس مبادا کار شما بر شما پوشیده یعنی از بیم بیغم مباشید غم را از بهر ان غم گویند که در با طبق
بر روی پوشیده ای انکار در دل مدارید ثم اقضوا الي ولا تنظرون ای اعملوا بي ما تريدون
و فرغوا ما قضی ما انت قاض پس بکنید بمن هر چه بتوانید و مرا هیچ زمان مدهید فان تو
ليتم فما سألتكم من اجر ان اجري الا على الله وامرت
ان اكون من المسلمين ٥ اگر برگردید خود برگشته بودید یعنی اگر روی [illegible]

بو خدای آنچ نمی دانید

قوله
قل ان الذين

برگشتن وچاشت کنید بردی برمن بیان بود وبیان کردم برشما مزدی وخراجی نشنادم که از قبول
فرمانید که مردم که عاجز آیند از بن استادن چیزی بیداش بود که بوی زیانی رسد یا رنجی
برشما هیچ رنجی نیست وهیچ زیانی فما سألتکم من اجر از شما بدین بیان هیچ مزدی نمی خواهم
گفتند پس از شما نخواهم از که خواهم گفت ان اجری الا علی الله نیست مزد من مگر بر خدای
عز وجل مرا فرموده است که شما را باسلام خوانم وخود بر اسلام باشم گوینده مخالف نیستم بهره بفرمان
خود همان کنم فکذبوه فنجیناه ومن معه فی الفلک وجعلنا
هم خلائف واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف
کان عاقبة المنذرین دروغ زن داشتند نوح را پس برهانیدیم مر نوح را وآن
مومنان را که با وی بودند در کشتی از عذاب وغرق وآنانکه با وی بودند در کشتی باشند
کان زمین گردانیدیم وغرق کردیم آنانرا که دروغ زن داشتند آیات ما را بنگر که چگونه
بود عاقبت آن بندها دکان نابدید برندکان وفضوی باعراف کنم ثم بعثنا من
بعده رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات فما کانوا لیؤ
منوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع علی قلوب
المعتدین ۝ پس بفرستادیم از بعد نوح رسولانی بقوم ایشان بحجتها ومعجزها
پس انکه وبدندان قوم به پیغامبران خود کذلک نطبع علی قلوب المعتدین چنانک خبر نهادیم
بر دلهای ... باقیان ایشان هم چنین مهر نهیم بر دلها از حد گذرندگان ثم بعثنا من
بعدهم موسی وهارون الی فرعون وملئه بآیاتنا فا
ستکبروا وکانوا قوما مجرمین ۝ پس بفرستادیم
از بعد ایشان موسی وهارون را بفرعون وسپاه وی وگروه وی بآیات
انک یاد کردیم بسوی اعراف پس گبر آوردند وبودند فرعون وقوم وی گروه
کافران فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر
مبین ۝ چون بیامد با ایشان حق از نزد ما یعنی موسی وکتاب قالوا ان هذا لسحر
مبین همان گفتند که شما گفتید موسی را ساحر گفتند وتوریت را سحر گفتند قال موسی

قال موسی اتقولون للحق لما جاءکم أسحر هذا
ولا یفلح الساحرون ۝ موسی گفت شما را ایا میگویند استفهام است
یعنی تقریر را میگوئید چون بیامد حق بشما که جادویست این وهرگز جادوان برهند از
عذاب قالوا أجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا وتکون
لکما الکبریاء فی الارض وما نحن لکما بمؤمنین
گفتند فرعون واتباع وی موسی را آمدی بما تا بگردانی ما را از دین ما واز آنچه یافتیم
پدران خود را بروی لتلفتنا ای لتصرفنا یقال لفت ولفتة عن کذا اذا صرفته ومنه
الالتفات وهو الانصراف عما کنت مقبلا علیه وتکون لکما الکبریاء فی الارض
ای الملک والشرف وتا شما را بزرگی بود در زمین بتبعیت ما شما را نخواهند بودن
وما بشما نخواهیم گرویدن وقال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم
فلما جاء السحرة قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون فلما القوا
قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح
عمل المفسدین ۝ فرعون گفت لعنة الله اینکه موسی میکند جادوی میکند ووی
استاد است در جادوی بیارید جادوان استاد را تا مقابله کنند موسی را
در جادوی فلما جاء السحرة چون آمدند جادوان وعده نهادند یوم الزینة
وبوعده گاه بیرون آمدند موسی را گفتند تو آنکه با موسی عصم جواب داد
که ببینید اینها خواهید افکندن باز نامن الکم فلما القوا الایة چون بیفکندند
جادوان موسی گفت آنچه بیاوردید همه جادویست ان الله سیبطله الی آیة
هرآینه خداوند تعالی باطل کننده ویست وجادوی خود هم باطل بود معنی آنست
که ظاهر کننده بطلان ویست هرآینه خداوند عز وجل بصلاح نیارد ونسازد
کار مفسدان را یعنی کار جادوان را وکافران را یعنی نصرت نکندشان
وتمکین ندهدشان ویحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون
حقیقت کند خداوند عز وجل حق را چنانک نیست کند باطل را هرچند که

کراهیت دارند کافران وحق خود حقیقت است معنی اینست که نصرت کند وحق
حق ظاهر کند بکلمات ای بوعده ای نصرت کند حق را بوعده خود یعنی چنانکه وعده کرده
است که نصرت کنم این وعده را وفا کند فما آمن لموسى الا ذرية من قومه
على خوف من فرعون وملئهم ان يفتنهم وان فرعون لعال في الارض
وانه لمن المسرفين ه نگرویدند بموسی که فرزندان قوم ای از ترس وبیم از فرعون وقوم
وی ای از ترس وبیم از فرعون وقوم وی معنی اینست که بعضی از بنی اسرائیل از قبطیان
زن بزنی کرده بودند و فرزندان آمده آن فرزندان بموسی عم ایمان آوردند
خوف تعالی ان یفتنهم ای ان یقتلهم ویعذبهم وآن گرویدگان ترسان بودند از فرعون
هم از قوم وی که دیده بودند که فرعون با سحره چه کرد وان فرعون متکبر بود در زمین واز
مسرفان بود در اصل و فرع وقال موسى يا قوم ان كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا
ان كنتم مسلمين فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة
للقوم الظالمين ه ان کنتم استفهام است بمعنی تقریر ای اگر گرویدید بخدای توکل کنید وتوکل
با گروش یار کنید که نتیجه آن بنده واز فرعون وقوم مترسید پس گفتند ما اعتماد تو کل بر خدای
کنیم ای خداوند ما را فتنه کافران مگردان یعنی ما را بدست ایشان عذاب مکن که کافران فتنه
شوند که مگر ایشان بر حق اند وما بر باطل ونجنا برحمتك من القوم الكافرين
و برهان ما را برحمت خود ازین گروه کافران واوحينا الى موسى واخيه
ان تبوآ لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة
واقيموا الصلوة وبشر المؤمنين ه وحی کردیم بموسی عم وهارون برادر
وی ببوزد مر شان که بکیرید مر قوم خود را بمصر خانها واجعلوا بیوتکم قبلة او
نحو القبلة وقیل اجعلوها مساجد خانهای خود را قبلها خود سازید ونماز بپای
دارید ومژده ده بنجات از فرعون مر مومنان را وقال موسى ربنا
انك آتيت فرعون وملأه زينة واموالا في الحيوة الدنيا
ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على اموالهم واشدد على
قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم قوم وی بنماز مشغول شدند
وموسی عم بدعا مشغول شدند وموسی عم گفت ای خداوند تو دادی فرعون را

و قوم او را آرایش دنیا که بهره ور دارید وزر وسیم درین زند کانی دنیا ربنا دیگر بار تاکید را
است در دعا و تضرع وشنا مر این آرایش ومال دنیا بداده ای شان تا گم کنند بندگان ترا از راه تو
وقرئ لیضلوا تا گم شوند از راه تو ومعتزله این لام را لام عاقبت گویند ضدای تعالی مال فرعون
از بهر ضلال واضلال نداد شان چه اگر مال را داده ای شان بضلال واضلال ممدوح گشتندی یعنی
مذموم ولیکن ما پیش ازین یاد کردیم تا لام عاقبت گفتن خطا است و خداوند تعالی چون
دادند که مال و بعدش ضال مضل کرد و داد مال از بهر ضلال واضلال بود و با ختیار
وی و وی بدین ممدوح نبود چنانکه کافر بکفر ممدوح نبود هر چند کفر وی بارادت
خدای است عز وجل از آنکه ممدوح بتحقیق امر کردن بتحقیق ارادت وقضا ربنا
اطمس على اموالهم دعا کرد موسی عم بهلاک مال ایشان از آنکه سبب طغیان شان مال
بود ومال سبب طغیان است کما قال الله تعالى ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى
و شان وی و فخر شان بمال بود موسی عم سبب شکستن شوکت شان نیز
دعا کرد گفت ربنا اطمس على اموالهم والطمس هو ازهاب الشيء عن صورته والا
انتقال به عن الحالة الاولى التي كان عليها وقيل الطمس الا هلاك واشدد
على قلوبهم وسخت کن بر دلهاشان این هلاک حالیست اموال شان ای اهلك اموا
لهم وجمل هلاک اموالهم شد پدا على قلوبهم ليشتد العقوبة عليهم وقوله تعالى
فلا يؤمنوا ليس بجواب بهذا الدعاء وهو قوله اشدد ولكن معناه فانهم قوم لا يؤمنون
الا انه لما قام مقام الجواب اعرب باعراب الجواب فانه لا يجوز ان يدعوا النبي
على الكفار ان يقسي الله قلوبهم حتى لا يؤمنوا فان هذا الدعاء من غير الانبياء لا يجوز
فكيف يجوز من الانبياء وهم انما بعثوا لدعوة الناس الى الايمان وان يسالوا من الله
للخلق الهداية كما قال عليه السلام اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون فيكون معنى الاية
ان موسى عليه السلام قال رب انقطع رجائي من ايمانهم باخبارك فخذهم وعاقبهم
باهلاك اموالهم واشدد على قلوبهم وقال بعضهم بر يزيد قوله فلا يؤمنوا اعطف على
قوله ليضلوا عن سبيلك ای ربنا انك آتيتهم ليضلوا فلا يؤمنوا یعنی این هلاک
مالهاشان بر دلهاشان سخت کردان تا رنج و درد و غم شان زیادت بود

شان و منقطع شود از شان اسباب طغیان و پیوسته شود شان رنج دنیا بار رنج انجهان
جز اشان نخواهند مشکش کرد تا نبینند عذاب دردکین قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ
دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝
موسی علیه السلام دعا کرد و بلعمس کردن مال شان و هارون علیه السلام آمین میگفت خداوند عز و جل گفت
با موسی دعای شما هر دو اجابت کردم شد دعا اشان و اناهارا شان را عذاب تعالی سنگ
کرد از شد فاستقیما الایة هم چنین مستقیم باشید بر خواندن شان و بر مکر دیدار در کاه من
و متابعت مکنید و راه جاهلان و نادان را یعنی کافران را وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَا
ئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْ
رَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو
إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مستقیم بودند و متابعت بیکانگان نکردند لاجرم چون
در ماندند فرمان رسید شان را چون وعده هلاک شان بیامد موسی علیه السلام بنی اسرائیل را بر گرفت
و روی بدریا نهاد و فرعون با قوم در قفا اشان خداوند تعالی بنی اسرائیل را بر گذ
بگذرانید چنانکه بسورة البقرة یاد کردیم فاتبعهم فرعون و جنوده پس در رفت شان فرعون
و سپاه وی بغیا و عدوا افزونی جستن و بیداد دادی حتی اذا ادرکه الغرق الآیة تا انگاه که غرق
اندر یافتش پس میرفت تا بوقت غرق چون آب غرق بلب رسیدش گفت گرویدم با نکه نیست
خدای جز انکه بگرویدست موسی و بنی اسرائیل بوی و من از جمله مسلمانم آلْآنَ
وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ اکنون گرویدی و عاصی
گشتی از پیش و از جمله مفسدان بودی غرق کردنش خداوند عز و جل با هم قوم وی و بعضی
که جبرئیل علیه السلام غرینج در دهان وی کرد تا نگوید و این خطابی عظیم است بحقیقت این است
که جبرئیل علیه السلام روا دارد از فرعون که عزوجل سزا کفتن مر خدای را عز و جل و اگر این
درست شود معنی آن بود که ایمان فرعون یاس بود و این یاس مقبول نیست اگر
هیچ کس غرینج در دهان وی کردن زیادت خواری و را بود و زوال اسلام

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا
مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ۝ چون قوم موسی بسلامت برستند و فرعون
و قوم وی غرق گشتند قوم موسی مختلف شدند بعضی گفتند فرعون هلاک
نشده است نباید که وی باز آید موسی علیه السلام دعا کرد خداوند تعالی فرمان داد آب را
تا و را از قعر دریا بر افکند بر کرانه جزیره چون گاو سرخی و طیلسی مگر آب تا
بدان غایت آن بود که مرده را بجود بدر رفتی خداوند تعالی طبعش بگردانید تا مرده را
بر افکند و ندارد فالیوم ننجیک ببدنک ای نلقیک علی نجاة من الارض ای ارتفاع
و النجوة و النبوة ما ارتفع من الارض امروز بر نهم تن ترا از آب یعنی جدا کنیم
و فرمان دهم تا آب بر اندازد ترا لتکون لمن خلفک آیة تا عبرت شود وی
انرا که از پس تو بود تا آن معاملت نکنند که تو کردی تا با بلوی همان کنیم
که با تو کردیم و این یعنی اخبار است نه خطاب و نفس مرده فرعون را وان کثیرا
الآیة و بیشترین مردمان غافل اند از آیات ما وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ ۝ فرعون یانرا هلاک کردیم بنی اسرائیلیانرا جای نیکو ساختیم
خانه و مان و آب روان و نعمت فراوان و اندرین دو روایت است
یکی روایت آنست که بنی اسرائیلیان بمصر باز گشتند و خداوند تعالی آن
مسکنها فرعونیان مر اشانرا داد و یک روایت آنست که هم از نجا
برفتند و جای دیگر شان جای ساختند و نعمت داد شان بدرستی و درستی
جای ساختیم بنی اسرائیل را جا ی نیکو و رزقناهم من الطیبات و روزی
دادیم شان از پاکیها فما اختلفوا حتی جاءهم العلم خلاف نکردند مگر از بعد

انک بایشان آمده علم حق یعنی توحید معنی اینست که دشمن شانرا هلاک کردیم وایشانرا
مسکن نیکو ساختیم وطیبات برایشان حلال کردیم وکار دین وشریعت بیان کردیم وایشان نعمتها بدل
این نعمتها خلاف کردند ان ربک یقضی الآیة هر اینه خداوند تو حکم کند میان ایشان در روز قیامت
اندر آنچه اختلاف کردند فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل
الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک
فلا تکونن من الممترین ٥ خطاب مصطفی را است ومراد ازوی کافران اند
دلیل ذلک المعنی انه قال فی آیة اخری وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاسئل الذین
یقرؤن الکتاب من قبلک اگر شک اند یعنی عبد الله بن سلام واصحاب او تا این جواب
این کتاب بما ایشان هست لقد جاءک الحق من ربک بدرستی که آمده بیان حق بتو از
نزد خداوند تو فلا تکونن من الممترین نگر شک نباشی در آنچه که فرستادیم بتو خطاب
مصطفی را است ومراد کافران ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات
الله فتکون من الخاسرین ٥ ونگر تا نباشی از آن گنهکاران که دروغ
زن داشتند آیات وحدانیت مرا که از جمله زیانکاران باشی ان الذین حقت
علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ٥ هر اینه آنکه گنهکاران که واجب شده
است برایشان عذاب وعقوبت ما ایشان نخواهند گرویدن واین همان قوم اند که گفت
سواء علیهم أانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ولو جاءتهم کل آیة
حتی یروا العذاب الالیم اگر بیاید بدیشان آیات همه عالم نگروند تا ببینند
عذاب دردگین را وچون عذاب معاینه شد آنگاه بگروند ولکن گرویدن از بعد
معاینه شد عذاب نفع نکند وقوم یونس مخصوص بودند فلهذا خص ذکرهم
فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا
کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ومتعناهم

الی حین ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت
تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین ٥ ای فلم یکن اهل قریة آمنت عند
نزول العذاب فنفعها ایمانها فی ذلک الوقت الا قوم یونس الآیة هیچ گروهی
نبوده است که ایمان آوردند بوقت بأس که ایشانرا از آن بأس نفعی بوده
است مگر قوم یونس خاص واین خصوصیت مرایشانرا بدان بود که ایمان ایشان
بوقت بأس نه از بیم عذاب بود بدان دلیل که چون عذاب از ایشان برود
بکفر باز روند کما قال الله تعالی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه هکذا ذکر بعض اغلب
التفاسیر والصحیح انه لی بأس وذلک العذاب کان لهم بمنزلة رفع الطور فوق
قوم موسی علیهم وکالتی سیف لاهل بدر والقتل الکفار الا تری انه لم یزل عنهم
الخطاب ولا یسلب عنهم الاختیار ولا زهق عنهم الروح ولا تغیرت صورتهم
مع بقاء الروح ولا یعاینوا الملک ولا شیئا من احکام الآخرة وبدلیل انه سمع
منهم الایمان وایمان البأس غیر مسموع لنا لانه لو سمع لحکم بایمانه حتی یدفن فی مقابر
المسلمین ویصلی علیه فدل انه کان منهم ایمان عند البأس وقع التنافی فی
کلام الله فدل ان ذلک ایمان اختیار نعم التأویل الصحیح الآیة اعلم فلولا کانت
قریة آمنت فنفعها ایمانها نعم الکلام الا قوم یونس استثناء والا بمعنی لکن
ای لکن قوم یونس لما آمنوا ایمان اختیار کشفنا عنهم عذاب الخزی
وانما بمعنی لکن کثیر فی القرآن قال الله تعالی لست علیهم بمصیطر الا من تولی
وکفر یعنی لکن من تولی وکفر فاما قصة یونس علیه السلام فنذکر طرفا منها لیکمل
منهم معنی الآیة فنقول ان الله تعالی ارسل یونس علیه السلام الی مدینة
نینوی وهی مدینة یسکن فیها مائة الف وعشرون الف
درباریة فاتیهم فدعاهم الی الاسلام ووعظهم وبلغ الرسالة الیهم
واظهر الآیات والمعجزات فلم یؤمنوا وقصدوا قتله فظن انه لن
نقدر علیه ای لن نضیق علیه فخرج من بینهم فرارا منهم خوفا علی نفسه

وعلى ولده وعياله ووعدهم العذاب بعد اربعين يوما فلما بلغ مع اهله وولده
الساحل وانتظر سفينة حتى ركب مع الاهل والولد فتلبس الذيب احد اولاده
فلما تبع الذيب ليأخذ ولده خرج موج من البحر واجتذب ولدا آخر فلما جاء
ركب السفينة لجة البحر تلاطمت الامواج وخيف على السفينة الغرق لما طمت
والكسر وقال الملاحون فينا مذنب فلو لم يخرج لا يستقر السفينة فقال يونس عم
انا المذنب فقالوا لا نظن بك الا خيرا فاقرعوا فخرجت القرعة عليه فتزمل بالكساء وجاء قد
الى ناحية السفينة فراى سمكا عظيما فغر فاه فذهب الى ناحية اخرى فراى
هكذا فالقى نفسه فالتقمه السمك وجعل هو يلوم نفسه ويقول لو صبرت بين قومك لكان
ايسر عليك من بطن السمك في ظلمة البحر فلما مضى اربعون يوما جاء العذاب الى قوم يونس
فانزل الله تعالى اليهم نارا من السماء فلما راوا العذاب طلبوا يونس عم حتى يومنوا فلم
يجدوا يونس عم گفتند اگر يونس نيست خداى يونس هست همه بصحرا بيرون رفتند كودكان را
از مادر جدا كردند پيران را از جوانان و زنان را از مردان جدا كردند همه سر برهنه
انگشتند و از شرم بر كف دست بنوشتند آمنا و خطيبى بيرون كردند تا مناجات
كرد گفت يا رب در كتاب خود چنين فرموده كه بندگان خريد و آزاد كنيد ما بندگان
توايم و در ماندیم ما را از عذاب آزاد گردان تا نتيجه از عذاب برفت خطيبى ديگر
بيرون آمد و گفت الهنا بندگان خود را فرموده كه هر كه بر شما ستم كند عفو كنيد ما بندگانيم
بر خود ستم كرديم تو بفضل خود از ما عفو كن تا نتيجه ديگر از عذاب برفت خطيبى سوم بيرون
آمد و گفت الهنا بندگان خود را فرموده كه سائلان را رد مكنيد ما سائلانيم
بدرگاه تو آمديم دعاى ما را بفضل خود رد مكن آن عذاب هم از ايشان برفت
قوله تعالى لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا چون قوم يونس
عم ايمان آوردند باز برديم عذاب خوارى از ايشان در زندگانى دنيا ومتعناهم
الى حين برخوردار كرديم ايشان تا وقت اجل ايشان ولو شاء ربك لآمن من في الارض

كلهم جميعا اين تسلى دل مصطفى است صلعم تا گرويدن اين قوم نه از عجز و ضعف ماست كه
اگر بخواستى خداوند بگرويدندى هر كه هستند بر روى زمين جمله باختيار افانت تكره الناس
حتى يكونوا مومنين من بكره و جبر شان بر ايمان نداشتيم تو مى خواهى تا بكره و جبر شان را با
ايمان آرى و سوره مكى است و اين در ابتداى اسلام بود و منسوخ شد بآيه قتال وما كان
لنفس ان تؤمن الا باذن الله ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون
اب بقضاء الله نه بكره نتواند ايمان آورد مگر بارادت تيغ را كه بكره دمد مگر بقضاى آن خداوند
ويجعل الرجس فقال كه بعد ره الرجس الشيطان وقيل الرجس الخذلان والنكال يعنى وعيد خذلان
بر دل وى نهم ابشيطان قرين وى كنم بترك استعمال قل انظروا ماذا في السموات
والارض وما تغني الايات والنذر عن قوم لا يؤمنون اين ديگر بيانى
است بگوى يا محمد كه چشم باز كنيد و بنگريد تا چرا فريده در هفت آسمان و زمين وما تغني الايات
وچه نفع كند ديدن آيات و شنيدن بندگى كسى را كه با عنود برود بوده دارند و نگرود
و شود و بند بود فهل ينتظرون الا مثل ايام الذين خلوا من قبلهم
فانتظروا اني معكم من المنتظرين آيات بيان كردم مى نگرويد اكنون چشم مى دارند
مگر آن روزگار را كه گذشته است بر ايشان و آن روز هلاك عذاب كه بر پيشينيان
گذشت از ايشان يعنى مگر عذاب را مى پايند قل فانتظروا الاية بگوى يا محمد كه چشم
داريد بعذاب كه من با شما چشم دارنده ام ثم ننجي رسلنا والذين آمنوا
كذلك حقا علينا ننج المؤمنين پس هر قومى كه عذاب مى آمده است برهانيديم
رسولان را و مومنان را و هلاك كرديم كافران را هم چنين وعده است برهانيدن
مومنان قل يا ايها الناس ان كنتم في شك من ديني
فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله ولكن اعبد الله
الذي يتوفاكم وامرت ان اكون من المؤمنين
بهيچ وجهى حجتى نمانده است كه من شما را چنان كردم بگوى يا محمد اگر شما را

در دین شک است مرا با وی هیچ شکی نیست من با وی بر شتم از انکه شما می پرستید بدون الله
لکن از خداوند را پرستم که شما را وی میراند و میرانیدن مخصوص کرد از انکه این قهر بر کشان
معاینه بوده است وامرت ان اکون من المؤمنین و من فرموده شدم که از مومنان باشم لا اط

وان اقم وجهك للدين حنيفا ولا تكونن من المشركين ۝

و من فرموده شدم که بپای دارم دین خود با خلاص خدا بر اکشته از همه کژیها و از جمله کافران
نباشم ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت
فانك اذا من الظالمين ۝ و مخوان بدون خدای ای که اگر تو بخوانیه و پرستی نفع نکند
و اگر نخوانیه و نپرستی زیان نکند یعنی عبادت و ترک عبادت در حق وی یکسان است
مرا پرست اگر بپرستی ثواب دهم و اگر نپرستی عذاب کنم فان فعلت الایة اگر
بپرستی تو از جمله ظالمان باشی و این وعیدات مصطفی راء عم و مراد قوم وان
يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير
فلا راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور ا
لرحيم ۝ و این آیه تحقیق معنی آیه اول است ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك یعنی مرا
پرست که من ام اگر ترا رنجی و زیانی بتو رسانم فلا کاشف له الا هو باز دارنده آن زیان
تو نیست مگر وی و اگر بتو نفعی و خیری خواهد کس باز دارنده نیست آن نفع و فضل را از
تو يصيب به من يشاء الا تبرساند خداوند فضل خود را با آنکه خواهد از بندگان خویش
نتوانند باز داشتن وی خداوند عز و جل امرزگار مومنان است و رحمت کننده ۝

قل يا ايها الناس قد جاءكم الحق من ربكم فمن اهتدى
فانما يهتدي لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها وما انا عليكم
بوكيل ۝ بگوی ای مردمان آمده بشما بیان حق و حجت توحید و بطلان کفر
از نزد خدای ارندنی پس هر که راه یافت نفع آن راه یافتن و را ست از عذاب
بدهد و ببهشت برسد و هر که گم شود یعنی بگرود و زیان گم شدگی بر وی

ومن بر

ومن بر شما نگاهبان نیستم و این آیه بابتدای اسلام بود که فرمان حرب کردن بتو باز منسوخ شد
بآیة قتال واتبع ما يوحى اليك فاصبر حتى يحكم الله وهو خير
الحاكمين ۝ این امرست مصطفی را ء م اگر ایشان نگروند تو متابع باش آنرا که وحی
کرده شده است بتو و صبر می کن تا فرج و نصرت خداوند تعالی در رسد بنجات شما و هلاک
ایشان و وی بهترین حکم کنندگان لکن حکم خدای نیکوتر جبا بخ ببندگان تقدیر کنند لکن تقدیر خدای
نیکوتر

سورة هود

كلها مكية وهي مائة وثلث وعشرون اية والف وتسعمائة وخمسة
وعشرون كلمة وسبعة الاف وخمسمائة وسبعة وستون حرفا عن ابي بن كعب رضي عن النبي عم
انه قال من قرا سورة هود اعطي من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بنوح وكذب به
وهود وشعيب وصالح ولوط وابراهيم وكان يوم القيامة عند الله تعالى من السعداء وسلم
سورة يونس بيان حجة الالوهية وبيان حقيقة القران والرسول وبيان بطلان
الكفر ووعيد الكفار وذكر في سورة هود بيان هلاك الكفار ونجات المؤمنين ووعد المومنين
ووعيد الكفار بسم الله الرحمن الرحيم ۝ الر على ما ذكرنا فيه من
الاقاويل كتاب احكمت اياته ثم فصلت من لدن
حكيم خبير ۝ یعنی این سوره کتابی است محکم کرده آیات وی یا این قرآن کتابی
است محکم کرده آیات وی یعنی باز داشته آیات وی از غلط و دروغ و از خطا و باطل
و تناقض و خلاف کما قال الله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا
وقيل احكمت اياته اي لم تنسخ ثم فصلت من لدن حكيم خبير ثم بمعنی اخبار است یعنی و فصلت
آیات جدا کرده شده است و پیدا کرده آیات وی از وعد وی و حلال و حرام وی و وعید
از نزد او ۲ وعید وی و بیان حال کافران و جدا کردن ایشان از مومنان وقيل فصلت اي نزلت
شيئا بعد شيء ولم ينزل جملة من لدن حكيم خبير از نزد حکیم دانا در اینجا حکم کرده و داناست
اجکرد بر علم کرد ان لا تعبدوا الا الله انني لكم منه نذير و
بشير وان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يمتعكم متاعا

حسنا الی اجل مسمی ویؤت کل ذی فضل فضله
فان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر ای

احکمت آیاته ان لا تعبدوا الا الله محکم کرده شده است آیات وی بانکه نپرستید
مگر الله را و فرمود نبی را خبر کن که منم که تا بتو نیز معتر آیند و بگوی ایشان را اننی لکم
منه نذیر و بشیر ای من شما را از وی بیم کننده ام بعذاب وی بشارت دهنده و مژده دهنده
ام برحمت وی اگر بگروید نذیر شما گردیده کافرم و بشیر گردیده کافرم وان استغفروا
ربکم ثم توبوا الیه یعنی احکمت آیاته بان استغفروا ربکم و توبوا الیه ثم اخبار است
بمعنی واو یعنی آمرزش خواهید از خداوند خود و بازگردید بوی و این دلیل است
که استغفار از هر گناهی ترک آن گناه است و استغفار از کفر ترک کفر است یمتعکم
متاعا حسنا از کفر برگردید تا برخوردار دهد تان برخورداری نیکو تا اجل نام
برده یعنی تا وقت مرگ قوله تعالی یمتعکم مساء ای یعمرکم واصل الامتاع الاطالة یقال
امتع الله بک امتاعا والشیء الطویل ماتع و قال ماتع و قد متع النهار اذا تطاول
ومعتزله گویند الاجل یزید وینقص تا اگر کسی را بکشند گویند اگر نکشتندی از زیادت
زیستی و تاویل اربعه است که یاد کردیم و این تاویل ایشان باطل گشت که خداوند
میگوید جل جلاله فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ویؤت
کل ذی فضل فضله بدهد خداوند تعالی هر خداوند زیادت را زیادت وی یعنی
آنک زیادت آرد از بعد گذارد فریضه اگر این استغفار نگرویده آرد که ستمهاش
بیامرزم و عفو کنم و اگر گرویده آرد این استغفار را نگرویده آرد که دوا بوعده
ثواب بیفزایم وان تولوا الآیه و اگر باز اعراض کنند بدین گفتن و توبه نکنند ازوی
بگوی یا محمد من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که بازگشت شما هم بالله است
وی بر همه چیز قادر است و توانا الی الله مرجعکم وهو علی
کل شیء قدیر الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا
منه الا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون

وما یعلنون

وما یعلنون انه علیم بذات الصدور ای بطوف ما فیها و یستروز
لیستخفوا منه لک من الله واعتقاد بعضی کافران آن بود که خداوند تعالی نهان ماند
انده و هر چه پوشیده کنم پوشیده ماند خداوند تعالی آیات فرستاد الا انهم یثنون صدورهم
کافران دو تاه میکنند سینهاشان را سینه عبارت از راز گفتن و پوشیده داشتن راز در دل
از بهر آنک چیزی که بکتاه بود کشاده بود چون دوتاه کرد پوشیده گردد لیستخفوا
منه تا پنهان کنند از خدای تعالی الا حین یستغشون ثیابهم ای یستترون بها بدانید که
من خود دانایم بایشان پوشیده تر از این حال و آن آنست که جامه بسر اندازند یعنی
از سر بسر در آرند و جامه بسر در کشند و راز گویند یعلم ما یسرون وما یعلنون من
دانایم باشکارا و نهان ایشان آنچه میگویند و با آنچه در دل دارند انه علیم الآیه خداوند
داناست بآنچه در دلهاست وما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها این چاه لطفاست از خداوند تعالی که ایشان باین معاملت زشت
ایشان که من دانم چه میکنند روزی از ایشان باز نمی دارم و روزی باشان میرسانم
نیست هیچ جنبنده در زمین که نه روزی بر خدای است عز وجل نه بر طریق
وجوب که کسی را بر خدای تعالی واجب نشود این وعده است از خداوند
تعالی بدادن روزی بند کان بکلمه علی یاد کرد تاکید وعده را که خدا
وند تعالی در وعده روزی بابند کان ضعیف خود کتی کرد کایشان در
معاملت خود با یکدیگر کنند در استواری که کسی وکسی را چیزی خواهد
دادن و را وعده کند که ترا چنین دهم این مرد بدان وعده وی دل نهد خاصه
که مرد معروف بود بصدق وعده و اگر خواهد که استوار کند بکلمه معر آید
گوید لک علی کذا و اگر خواهد که استوارتر کند سوگند با قول قرین

کنند کویند و لله لا اعطیک که خداوند تعالی این همه در وعده روزی
یابند کان خود بکرد وعده کرده که روزی دهم یرزقکم من السماء خلقکم ثم رزقکم
ان الله هو الرزاق و این وعده را بکلیم علی حو کند کرد کفت الا علی الله رزقها
سیوم بسو کند مو کد کرد کفت وفی السماء رزقکم وما توعدون فورب السماء
والارض انه لحق ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب
مبین ٥ و میداند قرارکاه وی در زمین بشب و روز و ...
وی از بعد مرک وی خلق در زمین ودیعت اند ودیعت ان بود که بنهند و باز
بردارند ... کان نهند باز برکرفتن ... این یاد کردیم در لوح پیدا کرده
شده است وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
وقد ذکرنا هذا وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم
احسن عملا و پیش از افرینش اسمان و زمین عرش وی بر اب بود بفرمان
وی چهار فرشته برداشته اند و برکتف نهاده اند و قبل چهار صنف فرشته برداشتند
بر روز قیامت این چهار هشت کردد و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة بعضی کفته
اند هشت صف تا مبتلا کند شما را که کیست اکر شما نیکو کارتر و نظم ذکر عرش
لیبلوکم بدان معنی است که از احوال عرش و برداشتن فرشته ورا از اب
با بزرکی وی دادم چرا ابتلا کنند تا کیست که قبول کند و منکر شود و کیست که رد
کند و منکر شود یا انکه وی خود داند که کیست و نظیر این انست که کفت علیها
تسعة عشر باز کفت وما جعلنا عدتهم الا فتنة او ابتلا هر دو یکیست
ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن
الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین ٥ و اکر تو که
مصطفی ای بکویی ... که شما برخاستکان باشید از بعد مرک کویند این کافران
انکه تو می خوانی یا محمد جادوی پیداست ولئن اخرنا عنهم العذاب

الذین خسروا انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون
لا جرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون ٥ ایشانکه بدین وصف اند زیان
کردند تن خود را و کم شد از ایشان و باطل شد انچه دروغ میکفتند لا جرم انهم الایة لا جرم لغة
العرب بمعنی لا بد است و لا محالة ... کثر استعمالهم اقیم مقام القسم بمعنی حقا حقا که این کافران
در قیامت از زیان کاران اند ان الذین امنوا وعملوا الصالحات
واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خا
لدون ٥ ایشانکه ایمان اوردند و با ایمان عمل صالح اوردند و اخبتوا الی ربهم الایة
و تواضع کردند خداوند خود را عز و جل در قبول و کذارد فرمانها ... ایشان باشند که
بهشت جاودان مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع
هل یستویان مثلا افلا تذکرون ٥ مثل این کرده که ذکر ایشان پیش
رفته است یعنی مومن و کافر چون مثل نابینا است و بینا چون مثل کر است و شنوا هل یستویان
مثلا هر کز برابر باشند در میان این دو کروه افلا تذکرون ا پند نکیرند استفهام است بمعنی
امر یعنی پند کیرید ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین
ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم ٥
این قصه هم وعده است بنصرت مومنان و هم وعید است بعذاب کافران و براستی و راستی
که بفرستادیم نوح را بقوم وی کفت نوح ... شما را بنده ... پیدا کر نپرستید
مکر خدای را عز و جل انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم ظاهر فقال الملأ الذین کفروا
من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک
الا الذین هم اراذلنا بادی الرای وما نری لکم علینا من
فضل بل نظنکم کاذبین ٥ جواب دادند که مهتران از قوم وی ...
الا بشرا مثلنا نمی بینیم ترا مکر ادمی خورنده و رونده و خسپنده همچو ما اکر تو پیغمبری فرق
باید میان ما و میان تو وما نریک اتبعک الایة و فوقت نمی بینیم ترا چه قوت
در باتباع وی بود و پیغمبر تو نمی بینیم مکر فرومایکان ما اراذلنا جمع ارذل ای اشرارنا

يقال رجل رذل وقد رذل رذالة بادي الراي بي خردان اي ظاهر الراي بغير همزه يعني
اذا بدا الراي اخذ من قوله بدا الامر اذا كان خفيا اي ظهر ومن همزه جعله اول الراي مي
بودن في الامر فانا ابدا يعني باغاز راي بگيرد وتفكر نكنند كه ثواب هست يا ني وما نرى
لكم علينا من فضل اي سعة في الاموال والعقار ونمي بينم شما را بر ما فضلي فضل دين بود وليكن ايشان دين را
منكر بودند بل نظنكم كاذبين بل كه همي شما را دروغ زنان ميداريم گفت نوح عم قال يا قوم
ارايتم ان كنت على بينة من ربي واتاني رحمة من عنده
فعميت عليكم انلزمكموها وانتم لها كارهون ه على اليقين
خبر كنيد مرا از من پيدا اي باشم از رب خود واتاني رحمة من عنده يعني النبوة والحكمة والاسلام
وداده باشند مرا رحمتي از نزد خود فعميت عليكم الرحمة اي فلم تصدقوه پوشيده شد بر شما فعميت
عليكم پوشيده كردند بر شمان وقيل فعميت عليكم اي عميتم عن ذلك يقال عمي على هذا الامر اي
لم افهم وعميت عنه بمعنى واحد انلزمكموها الاية قالت المعتزلة في تاويل الاية انا خذكم
بالدخول في الاسلام قسرا وجبرا من غير رغبة منكم الزام ايجاب بود واينجا معنى ايجاب در
نيايد كو بيند شايد كه گويي واجب كنم بر شما گروش دين شما را كاره تحت اين آن بود كه هر كه
وي كاره بود گرويدن را بروي واجب نشود وگرويدن روي واجب است بر همه
خلق كراهيت دارند يا ني پس معنى وي انست توفيق والهام دهيم شما را ونفرت دهيم [illegible]
وشما را كاره يعني از شما رغبتي وطلبي واراده بيايد [illegible] توفيق ونفرت [illegible]
واين هم سخن معتزليان است واين بداند اصل است كه خدا را هيچ لطف وفضل بحق
بنده با بتدا روا ندارند وبنزديك اهل سنت فعل بنده شرطست تا بنده اهل توفيق
ونفرت وفضل [illegible] گردد وابود از خداوند عزوجل ابتدا بحقا بنده بي سابقه فعل بنده
اينجا كه يا وكريم [illegible] بنزديك مشايخ ما اراانست كه لا نوجبها عليكم ولا نكرهكم عليها بلا حجة
ولا برهان [illegible] ويا قوم لا اسالكم عليه مالا ان
اجري الا على الله وما انا بطارد الذين امنوا انهم ملاقوا ربهم
ولكني اريكم قوما تجهلون ه نوح عليه السلام مال درخشم ايشان فرزك
ديگر گفت يا قوم كارها كه فرموده اند ازان مانع كه نقصان در وي بود نقصان تن يا زيان
مال درين جمله شما را مي فرمايم نه نقصان تن است نه نقصان مال مي خواهم از شما مالي بي گنتيد
نه اين كار را بي كاني ميلي مزده تو بر كيست گفت ان اجري الا على الله نيست مزده
من مگر بر خداي عزوجل چون روز كار بر آمده گفتند آنچه نوح ميگويد راست ميگويند

نقصان

نه نقصان تن است ونه نقصان مال گفتند ما نگرويم لكن اين درويشان كه تبع تو اند ايشان را براند
نوح گفت وما انا بطارد الذين امنوا من راننده مومنان نيستم انهم ملاقوا ربهم ايشان بيننده
اند خداوند خود را كسي كه ديدار اين محل بود كه خداي خود را ببيند من ايشان را نرانم ولكني
اريكم الاية ولكن شما را قومي جاهل مي بينم كه شما از من اين مي خواهيد مرا خداي تعالي فرستاده
است تا دعوت كنم تا بگرويد الذين كه گرويده اند كان را كي برانم باز گفت نوح ويا
قوم من ينصرني من الله ان طردتهم افلا تذكرون ه كيست كه
مرا از عذاب خداي نصرت كند واگر من ايشان را برانم اپند نگيريد ديگر جواب نوح
گفت عم ولا اقول لكم عندي خزائن الله ولا اعلم الغيب
ولا اقول للذين تزدري اعينكم لن يوتيهم الله خيرا
الله اعلم بما في انفسهم اني اذا لمن الظالمين ه نمي گويم شما را
كه من توانگرم نمي گويم كه خزينهاء خداي نزد من است يعني نمي گويم كه من ملكيم
كه من پيغامبرم ولا اعلم الغيب ونمي گويم كه من غيب دانم ولكن ميگويم كه من رسول
ملك غيب دانم ولا اقول اني ملك ونمي گويم كه من فرشته ام تا شما گوييد ما انت الا
بشر مثلنا ولا اقول للذين تزدري اعينكم ونمي گويم ايشان را كه چشمها شما ايشان را
خوار وسبك مي بينيد لن يوتيهم الله خيرا كه ندهد ايشان خداي عزوجل نيكويي يعني
ايمان را كه شما با ايشان بر سبكي وخواري مي نگريد من ايشان را نوميد نكنم وندانم وبگو كه
شما را خداي عزوجل خير ندهد والخير اسم عام الله تعالى بما في انفسهم خداي عزوجل
داناترست بآنچه در دلها ايشان است اني اذا لمن الظالمين او امن بدانم ايشان را از
جمله ظالمان باشم جواب دادند قالوا يا نوح قد جادلتنا فاكثرت
جدالنا فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين گفتند يا نوح
بسيار جدال كردي با ما فاتنا بما تعدنا الاية بيار با انچه وعيد ميكني عذاب اگر از
راست گوياني نوح جواب داد قال انما ياتيكم به الله ان شاء وما
انتم بمعجزين ه ولا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح
لكم ان كان الله يريد ان يغويكم هو ربكم واليه
ترجعون ه گفت بهانه بيارد نشان خداي عزوجل اين عذاب را اگر بخواهد ونه عاجز كنيد

٢

کنم خدای را عز و جل و منفعت نکند شما را نصیحت کردن من اگر خواهم که شما را نصیحت
ان کان الله یرید ان یغویکم اتی یعنی اذا ت روا نبود که یعنی شرط داری که یعنی
رات ندهد یعنی از باید داشتن یعنی چون خداوند تعالی هلاک شما خواهد اضلال
شما و تباهی بینش شما باعوا برانی هم فتنه هو ربکم والیه ترجعون طاهرا ام یقولون
افتراه قل ان افتریته فعلی اجرامی وانا بری مما تجرمون
یا میگویند که نوح دروغ میگوید و از خود میگوید جواب ده قل ان افتریته فعلی
اجرامی بگو اگر من دروغ میگویم وبال آن دروغ گفتن بر من است وانا بری مما تجرمون
ای تذنبون و من بیزارم از شما دروغ میگوید و و اوحی الی نوح انه
لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون
وحی کرده شده بنوح که نگروند از قوم تو مگر انک گروند اند بیک روایت هشتاد
تن و بیک روایت چهل تن و بیک روایت هفت فلا تبتئس الآیه اندوه مخور با نج
میکنند انگاه نوح علیه السلام دعا کرد بهلاک اشان خداوند تعالی فرمودش که کشتی بساز
واصنع الفلک باعیننا ووحینا ولا تخاطبنی فی الذین
ظلموا انهم مغرقون کشتی ساز بر نگاه داشتن ما و فرمان ما بنظره علی عینی
ای لتربی علی حفظی انگاه از نگاه داشت یعنی اعین کنایت کرد از انکه
عادت مخلوقات آن بود که چیزی را نگاه دارند بچشم نگاه دارند چون عادت
انسان این بود به وفق عادت شان خبر داد و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا
الآیه و سخن مگوی با من و مخواه از من نجات انها که دعا کرده بهلاک اشان
غرق شدگان اند ویصنع الفلک وکلما مر علیه
ملا من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا
نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون

نوح علیه السلام کشتی میساخت و کلما مر علیه ملا من قومه سخروا منه هر باری که بر کشتی بر وی
گروهی از قوم وی فسوس میکردند بر وی گفتندی چه میکنی گفتی کشتی تا اب را بوی بکدارم
وان سالها بود که بعلت باران مبتلا بودند مقدم عذاب بر قوم قحط و ناامنی بوده است
گفتندی ای نوح اب کو قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم غدا حیث رکبنا البحر و تغرقون فسوف تعلمون
من یاتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم اگر شما
فسوس میکنید بر ما ما هم فسوس شما میکنیم فردا زود بود که ببینید ما بر هم و شما اندر مانید
من یاتیه عذاب یخزیه الآیه هر که را بیاید عذاب غرق و خوار کند و بدین بسنده نیست
نیز بقیامت فرود آید بوی عذاب جاودان حتی اذا جاء امرنا وفار
التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین
واهلک الا من سبق علیه القول ومن آمن وما آمن
معه الا قلیل تا چون بیامد عذاب ما بر جوشید اب از تنور قلنا احمل فیها
من کل زوجین اثنین واهلک گفتیم و دار کشتی از هر جنسی جفتی نر و ماده و اهل خویش را
در کشتی بنشان الا من سبق علیه القول مگر انکه سبق است قول ما و حکم ما بهلاک وی
یعنی زن نوح و پسر و من آمن انکه گرویده است بکشتی درنشان وما آمن معه الا قلیل
و نگرویده بودند بوی مگر اندکی چنانکه یاد کردیم وقال ارکبوا
فیها بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی
لغفور رحیم نوح گفت درنشینید در کشتی بنام خدای عز و جل هر جا
رود و هر جا ایستد مجریها ومرسیها حیث تجری و ترسی ای توقف ان ربی
لغفور رحیم ظاهر وهی تجری بهم فی موج کالجبال
ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی
ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین کشتی می

[illegible] کشتی نوح علیه السلام [illegible]

بر دشان در موج‌ها چون کوه‌ها نوح پسر را بانک کرد کنعان را و نادی نوح ابنه و کان
فی معزل و وی بکرانه بود از کشتی گفت یا بنی ارکب معنا الایة ای پسرک من پای
در کشتی درنشین با ما و با کافران مباش جواب داد پسر قال ساوی الی
جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله
الا من رحم و حال بینهما الموج فکان من المغرقین
زود باز گردیم و ببیند خشم و بلا کنم بکوهی یعنی کوه و رها تا نگاه دارد مرا از اب یعصمنی
ای یمنعنی نوح گفت لا عاصم الیوم من امر الله نگاه دارنده و باز دارنده نیست امروز از
عذاب خدای تعالی مگر انرا که خدای تعالی رحمت کند بر وی و اهل رحمت اهل کشتی
اند و قیل لا عاصم الیوم ای لا معصوم الیوم امر الله ای من عذابه و حشر من دافق ای مدفوق
و حال بینهما الموج بگشت موج میان ایشان و جدا کرد میان ایشان فصار من المغرقین
کان بمعنی صار ات نظیره الا ابلیس کان من الجن ای صار من الجن و قیل یا ارض
ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت
علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین از پس شش ماه و ده روز فرمان امد
زمین را یا زمین فرو خور اب خود را اب اسمان و اب زمین هر چه بر زمین اب زمین
گفت و یا سماء اقلعی و یا اسمان باز است از باریدن و غیض الماء ای نقص و غاض
لازم و متعد و کذلک نقص این اخبارات از خوردن زمین اب را ای بکاست
اب و کم شد و قضی الامر ای فرغ منه ای غرق و نجات من نجا رانده شد حکم
بهلاک انسان و نجات مومنان را و استوت علی الجودی و بایستاد کشتی بر کوه
جودی و قیل بعدا الایة و گفته شد دوری باد از رحمت کرده ظالمان را ای کافران را

و نادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی و ان
وعدک الحق و انت احکم الحاکمین چون موج در
امد میان نوح و پسر وی جدا کرد نوح ندا کرد خدا و ندا خود را عز و جل فقال رب
ان ابنی من اهلی الایة یا رب پسر من از اهل من است و تو وعده کرده نجات اهل من از
انک گفتی احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک و وعده تو خدای حق است و تو حاکم ترین
حاکمانی خدای گفت عز و جل قال یا نوح انه لیس من اهلک انه
عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان
تکون من الجاهلین یا نوح این پسر تو از اهل تو نیست چرا انه عمل غیر
صالح کار نه نیک کرده است یعنی اخلاص نداشته است وی منافق است قوله الا من
سبق علیه القول وی تحت این استثنا بود هم زن و هم پسر الا امرأتک نوح که
زن میدانست و کنعان پسر ندانست چه پسر بظاهر مومن بود اگر بدانستی که پسر منافق
است سوال نکردی بحق وی چنانچه بحق زن سوال نکرد فرمان امد فلا تسئلن ما لیس
لک به علم ای نوح از من مخواه انچه بحقیقت وی ترا علم نیست انی اعظک الایة من
پند میدهم ترا از نادانا باشی نوح هم دست بدعا و زاری برد و گفت نامر کی قوله
ما لیس لی به
قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک به علم و الا
تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین گفت
یا رب بتو می اند خیم از انکه نخواهم از تو چیزی که مرا علم بوی نباشد و این یکی
کز خواستم و الا تغفر لی الایة و اگر نیامرزی مرا و رحمت نکنی بر من من از جمله
زیانکاران باشم قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات
علیک و علی امم ممن معک و امم سنمتعهم

ثم یمسهم منا عذاب الیم گفت شد ای نوح بیرون آی از کشتی و بسلامی از ما
و برکات ما بر تو و علی امم ممن معک و بدان گروهی که با تو اند از مومنان و امم سنمتعهم
الآیة و گروهی دیگر اند که برخوردار دهیم شان بدنیا باز بگیرد شان عذاب دردگین
و آن کافران اند قوله عز و جل تلک من انباء الغیب نوحیها
الیک ما کنت تعلمها انت ولا قومک من
قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقین این چه یاد کردم
از اخبار غیب است وحی کردم بتو یا محمد ما کنت تعلمها انت ولا قومک عیندا نشنیدی
تو و نه قوم تو پیش ازین فاصبر الآیة صبر کن یا محمد که عاقبت نیکو مر متقیان راست
چنانکه عاقبت نیکو نوح را و مومنان را بود و عذاب و هلاک کافران را بود تو
نیز صبر کن و اقتدا بنوح کن والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم
اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون
مراد الا داو عطف است بر و لقد ارسلنا نوحا یعنی فرستادیم نوح را و قوم وی و فرستادیم
هود را بقوم وی و عاد نام قبیله قوم وی است و اخاهم گفت از آنک از قبیله ایشان
بود گفت یا قوم اعبدوا الله الآیة و را پرستید و بدین که شما می پرستید نیستید بجز
دروغ گوینده بر خدای عز و جل یا قوم لا اسألکم علیه اجرا
ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون
یا قوم نفع این دعوت شماراست و مرا بشما طمع نیست مزد من بر الله است که مرا
آفریده است عجب است تا نیست که بپذیرید و یا قوم استغفروا ربکم
ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا
و یزدکم قوة الی قوتکم ولا تتولوا

مجرمین ای و حید و لو ربکم ثم توبوا الیه یعنی و او است یرسل السماء علیکم
مدرارا تا بفرستد شما آسمان بارنده دمادم یعنی بارنده دمادم و مراد از وی باران
است لیکن هر چه از آسمان بود عرب آنرا بآسمان دهد یعنی آمدنست که بگروید تا شما را باران
دهم و قحط برم چه قحط بود شان و یزدکم قوة الی قوتکم و بیفزاید شما را قوت بر قوت
یعنی همراه دهد تان وقت ایشان ختم کرد دیا قوة تا که بفرزندان بر وجه بود بجال و بیمبر
بهر دنیاتان وعده کرده ولا تتولوا مجرمین و بر مگردید کافران و خلاف میکنید چه جواب
دادند قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی
آلهتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین گفتند یا هود
ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک و ما بجای مانده ایم خدایان
خود را بگفتار تو و ما نحن لک بمؤمنین و ما نیم ترا راست گوی دارنده ان
نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال انی
اشهد الله واشهدوا انی بریء مما تشرکون
من دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون
ای اصابک جبل یقال اعترانی کذا و اعترانی الداء ای اصابنی ای عالم نی و السوا
اسم جامع للشر ما نگوییم مگر آنک تا برسانند بتو بعضی ازین بتان ما دیوانگی ای انی
بر تان ما ترا دیوانه کردانند هود عم چه جواب داد قال انی اشهد و الله
و اشهدوا او گفت من خدای را گواه بگیرم و شما نیز گواه باشید بر من که من
بیزارم از انچه شما انبازی میگیرید باوی بدون الله تعالی فکیدونی جمیعا هر چه
توانید کرد با من بکنید از کید و مکر و هیچ زمان مدهید مرا گفتند زر این قوة
ازکجا گفت انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من
دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی

علی صراط مستقیم من توکل بر خدای کردیم خداوند من و آن شما با من دابة الا هو آخذ
بناصیتها هیچ جنبنده نیست که نه تحت قدرت وی است الا آنکه بذکر اخذ ناصیه خبر داد از آنکه کسی را
موی پیشانی بگیرد معقود و رام شود دانسته علی صراط مستقیم رب من بر راه راست فرماید چنانکه
کسی براه راست بود و راست گوید و راست فرماید و راستی کند گوینده فلان براه راست است

فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ویستخلف
ربی قوما غیرکم ولا تضرونه شیئا ان ربی علی کل
شیء حفیظ اگر بر گردند و خود بر گشتند یعنی از پای افتادند بر گرد فقد ابلغتکم ما
ارسلت به الیکم بدرستی که برسانیدیم شما آنچه فرستاده شده بودیم بوی شما آنچه بر من بود کردیم
وحجت آوردیم و بیان کردیم اگر شما بپذیرید شما را زیان دارد که خداوند عز و جل شما را هلاک
کند و یستخلف ربی قوما غیرکم و بدل شما باشند کان زمین کرداند قومی دیگر را بجای شما
ولا تضرونه شیئا و هلاک شما نقصان نکند در ملک وی چیزی ان ربی الآیة هر آینه خدای
عز و جل من نگاه دارنده است همه چیزها را قوله تعالی ولما جاء امرنا نجینا
هودا والذین آمنوا معه برحمة منا ونجیناهم من عذا
ب غلیظ چون بیامد عذاب هلاک عادیان برهانیدیم هود پیغمبر را و آنانرا که بگرویده
بوده اند با وی برحمتی از ما ونجیناهم الآیة و برهانیدیم شان از عذاب درشت
یعنی هول و با هیبت وتلک عاد جحدوا بآیات ربهم وعصوا
رسله واتبعوا امر کل جبار عنید این عادیان جحود
آوردند آیات خداوند خود را و جحود انکاری بود از سبب معرفت و عاصی
شدند بر رسولان وی و متابعت کردند این سغله ایشان فرمان هر جباری
ستبر کار گردن کشی را او واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة
ویوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم

لعاد قوم هود دور دم داشته شدند از سبب ایشان در این دنیا لعنت
وعذاب در قیامت نیز الا ان عادا کفروا ربهم بدانید که عادیان کافر شدند
بخداوند خود الا بعدا الآیة بدانید که دوری باد از رحمت من عادیان را
قوم هود والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا
الله ما لکم من اله غیره هو انشأکم
من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه
ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب واو عطف
است یعنی وارسلنا الی ثمود بفرستادیم صالح را پیغمبری و ثمود نام قوم وی است
آمده صالح و دعوت کرد و گفت یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره یا قوم خدای
را بشناسید و او را یگانه گویید و او را پرستید نیست شما را هیچ خدای بجز وی هو
انشاکم من الارض دعوت کردشان بتوحید و دلالت کردشان بدلیلی که ایشان
معتبر بود یعنی او آفریدگار است شما را از زمین واستعمرکم فیها و زندگانی
و بقا داده است شما را در این زمین باز بخود یعنی خطره ایشان ره

بایشان گفت از خاک آفریده ست شما را از خاک بی خطر کسی که خلق بیافرید از خاک بی خطر
و بقا دهد و را در زمین که سزا بود که جدی را باو نیا خر یکوی اکنون جون گفتید در توبه
بر شما بسته نیست فاستغفروه ثم توبوا الیه بر گردید و آمرزش خواهید ازوی و باز گردید بوی
و رجان نیست که سالها و ماهها روزگار باید فی ان ربی قریب مجیب ان ربی حق نزدیک ست بدان
معنی که شنوا است استغفار شماست مجیب نست اجابت کند استغفار شما را بیامرزد و توبه شما را

قوله عز وجل قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا ا
تنهینا ان نعبد ما یعبد اباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب

بند بدین نیکوئی را جواب بدین زشتی مقابله کردند گفتند یا صالح تو پیش ازین در حالت
بودی که امید وار بودی در میان ما یعنی ما هم از تو اوصاف و افعال مرضی دیدیم و همه انبیاء
قبل از قوم چنین بردند که هیچکس را در ایشان زبان نیافت ست اتنهینا ان نعبد ما یعبد
اباؤنا اکنون که کلان شدی میباز داری که پرستیم که می پرستیده بودند پدران ما بدین بر یقین
و اننا لفی شک الایة و ما در شک ایم بدانچ تو ما را میخوانی قال یا قوم ارایتم
ان کنت علی بینة من ربی و اتانی منه رحمة فمن ینصرنی
من الله ان عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر صالح گفت شکر چرا
باید بودن که آیت و پیدائی نیست مرا بر پیدائی ام از خداوند خود و اتانی منه رحمة و داده
مرا از خود رحمتی ای مرا بید شک نیم مرا بر پیدائی ام و داد مرا رحمت و بیست فمن ینصرنی
من الله ان عصیته ای من عذاب الله کیست که نصرت کند مرا از عذاب خدای تعالی اگر من
عاصی گردیم برای فما تزیدوننی غیر تخسیر نی فزاید شما را بجز زیان یعنی شما را
از اهراف و ترسای کنیم تا مرا اجابت کنید نمانی افزائید مکوئید که اجابت و کنم که جز زیان حاصل کنیم
جون تا بید اگر بزبان گردن و صنق گنند ویا قوم هذه ناقة الله لکم

بی خطی اشان با ایشان

ایه فذروها تاکل في ارض الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب
گفتند یا صالح ار پیغامبري ایه و نشاني آن بیار که ما مي خواهیم گفت چه خواهید گفتند ماده اشتري
از سنگ بیرون آري چنانک قصه تمامي یاد کرده ایم در سورة الاعراف بیرون آورد گفت یا قوم این اشتر
اشتر خدایست عزوجل شما را ایتي ونشاني فذروها تاکل في ارض الله بگذارید تا مي خورد در زمین خداي
روزي خود ولا تمسوها بسوء الایت مسبوسید او را بید یعني میازارید اورا و میازارید بکرد
تان عذاب نزدیکي بعاقبت بکشتند فعقروها فقال تمتعوا في دارکم ثلثة ایام
ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا صالحا والذین امنوا معه برحمة
منا ومن خزي یومئذ ان ربک هو القوي العزیز الحکیم صالح گفت
برخوردار برداریه در سرایهاي خود سه روز زدا خبر دادند که اشتر بچه بوقت باز رفتن بسوي کوه سه بانک
بکرد صالح گفت شما را سه روز زمانست و روز چهارم جون بیاید عذاب بر شما بیاید صالح آنکس را که ایمان
ایمان آورده بود برحمتي از ما و صالح گفت این چه شما را خبر دادیم از وحي خداوند خبر دادیم این وعده ایست
نه دروغ بلکه راستست ومن خزي یومئذ و از عذاب آن روز ان ربک هو القوي العزیز بدرستي خداوند تو
قوي است کس ورا غلبه نکند عزیز است کس ورا قهر نکند واخذ الذین ظلموا الصیحة فا
صبحوا في دارهم جاثمین کان لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا
ربهم الا بعدا لثمود وبگرفت انان را که ستم کردند آواز جبرئیل بانک بکرد آتشي
درمیان آواز بیامد بکشتند در سرایهاي خود در دکان و سوختگان بر زمین برجفسند کان لم یغنوا
فیها الایت گوئي هرگز درنگ نکرده اند درین سرایها بدانید که ثمود را کافر شدند بخداوند خویش
بدانید که دور شدند از رحمت حق ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشري
قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ و عطف
ست ونیز آمدند رسولان ما بابراهیم مژده دادند در آمده جبرئیل با دوازده فرشته علیهم السلام

بر شیهه

بر شیهه ادمیان بهلاک قوم لوط رفتند فرمان بود ایشان را که نخست بر ابراهیم روید و ورا مژده
بدهید باسحاق و یعقوب نافلة و فرمان بود ایشان را که چنانک روید که شما را با دل ندانند خواست تا نیکو بندگي
ابراهیم علیه السلام بر ایشان پیدا کنند آمدند بصورت منکر قال انکم قوم منکرون با هیبت همي آمدند چون در
آمدند قالوا سلاما یعني فسلموا سلاما ابراهیم جواب داد و سلام ایشان را فما لبث ان جاء بعجل حنیذ هیچ
درنگ نکرد ابراهیم علیه السلام گوساله فربه بریان پیش آورد ایشان را کما قال الله تعالی في ایة اخري فجاء بعجل سمین
دست دراز نکردند نخوردند فقوله عزوجل فلما راي ایدیهم لا تصل الیه
نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط
وامراته قائمة فضحکت فبشرناها باسحاق ومن وراء
اسحاق یعقوب قالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز وهذا بعلي
شیخا ان هذا لشيء عجیب چون بدید که دست ایشان نمي رسد بگوساله نکرهم منکر داشت
ایشان را انکرهم یقال نکرتک واستنکرتک یعني واحد ابراهیم بترسید چنانک گفت واوجس
منهم خیفة اي اضمر في نفسه خوفا گفت مگر کینه دارند و در دل که طعام من نمي خورند گفت ایشان را
الا تاکلون جبرئیل علیه السلام گفت انا لا ناکل طعاما حتی نودي ثمنه ما قومي ایم که طعام کس نخوریم بها
بدهیم تا بدهیم که بها طعام من آنست که تسمون الله اذا بداتم وتحمدونه اذا فرغتم بگوید
بسم الله بگوید کفتند لذلک اتخذ الله خلیلا که بها طعام من آنست طعام خوردن ذکر دوست
خداي است آنگاه پیدا کردند خود را گفتند لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط مترس ابراهیم
که ما آوردیم تا ترا مژده دهیم باسحاق و از پس اسحاق یعقوب و درین وقت بیک روایت
ابراهیم علیه السلام صد و بیست ساله بود و ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود از پس پرده چنانک
گفت وامراته قائمة فضحکت الایة اذ حاضت وغیره من المفسرین
یجعل الضحک بعینه وفي التوریة هکذا ذکر انها لما بشرت بالغلام
ضحکت سرورا بما بشرت بخندید چون مژده و بشارت شنید بپسر و نبیره

[illegible]

از شادی و یا صیحی شد که ابستنه بود قالت یا ویلتی عرب را عادت است که چون عجب دارد از کارها
باغاز سخن بگویند یا ویلتی ءالد و انا عجوز ای عجب من بزایم و من کنده پیرم و این شوی ابراهیم
خواجه کشته پیر است ان هذا لشیء عجیب این چیز عجب است فرشتگان جواب دادندش قوله
قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکاته علیکم
اهل البیت انه حمید مجید ۝ گفتند عجب میداری از کار خدای عز و جل
استفهام است یعنی ای عجب مدار خدای تعالی قادر است بوقت رفتن دعا کردند گفتند رحمة و
برکاته اهل البیت و این دعا است جامع هر چیز دنیا و آخرت را یعنی خدای شان کنا دیگر
دنیا و آخرت خدای تعالی اجابت کرد دعا ایشان را در اهل بیت ابراهیم عم تا بتاثیر دعا ایشان
خدای عز و جل فرزند داد شان چون اسحاق و نبوت در نسل ایشان ثابت داشت تا بوقت
مصطفی عم تا قریب چهار هزار نبی از نسل ایشان ثابت داشت و برینا مدا انه حمید مجید
ای محمود خداوند سزاوار حمد است که گرامی کرد شان بچنین فرزند و بزرگوار است خدای که دعا ایشان را
صدق و با اجابت کرد فلما ذهب عن ابراهیم الروع و جاءته البشری
یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه منیب چون ابراهیم را
مژده دادند و گفتند انا ارسلنا الی قوم لوط ترس از دل ابراهیم برفت در همین وقت
که بشنید غم لوط کرفتش گفت یا جبرئیل ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجینه
و اهله الا امرأته چون دلش از غم لوط فارغ شد مجادلت ساخت با جبرئیل عم در قوم لوط و مجا
دلت آن بود که گفت یا جبرئیل اگر درین شارستان که در هر شارستانی چهار هزار مرد شمشیر زن
است بجز کودکی زن اگر چهار صد خانه است که در وی این فساد نیستی خداوند تعالی ایشان را
هلاک عذاب نکنند و لکن جز خانه لوط خالی نبود چنانک گفت فما وجدنا فیها غیر بیت

من المسلمین

من المسلمین ان ابراهیم لحلیم اواه منیب ۝ می بباید خداوند تعالی مر ابراهیم را
حلیمی که با درشتی معاملت را اعتقاد ایشان وی در حق ایشان مجادلت کرد تا مگر باشد که
بگروند و مجادلت و مخاصمت و محاورت بگویند و مراد از وی سوال و جواب بود نه بدرشتی
و درشتی کما قال تعالی ما کان لی من علم بالملا الاعلی اذ یختصمون و قال تعالی یسمع
تحاورکما و قال ههنا یجادلنا فی قوم لوط ابراهیم حلیم بود بسیار اوه کننده از بیم آتش
باز گردنده بود در کارها بن قوله عز و جل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه
قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر مردود ۝ گفتند فرشتگان
مر او را یا ابراهیم روی بگردان ازین مجادلت انه قد جاء امر ربک عذاب خدا او تو آمده است
و انهم آتیهم عذاب غیر مردود ایشان را عذاب آمده است که از او بازگشتن نیست چون
چنین باید که غم مومنان نخوری گردد چنانکه ابراهیم غم لوط قوله عز و جل و لما جاءت
رسلنا لوطا سیء بهم و ضاق بهم ذرعا و قال هذا یوم عصیب ۝
چون آمدند بصورت غلامان بر لوط بر شبیه غلامان امرد زیادت ابتلا را اند همچنین شد لوط بیغام [illegible]
از ایشان و ضاق بهم ذرعا تنگ دل شد بسبب آمدن ایشان از کراهیت داشتن مهمانان
و لکن از بدی و بی باکی قوم سیء بهم فعل من السوء و قال هذا یوم عصیب لوط گفت امروز
روزی هول و صعب است عصیب شدید یقال یوم عصیب عصبی و اصبعی قومی چنین بدکردار
و مهمانان چنین باید [illegible] این حال و انجا عمر نیست چنین لوط بیغام [illegible] مهمانان را
بخانه آورد و زن وی کافر بود و رفت از خانه بر همسایگان و ایشان را خبر کرد که مار امهمانان
آمده اند نیکو رویان قوله عز و جل و جاءه قومه یهرعون الیه و من
قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی هن
اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل
رشید ۝ آمدند قوم و ایشتابنا کی [illegible] یهرعون ای یسرعون الیه یقال اهرع ای اسرع علی

علي بغته من لم يسمع فاعله لوط عم در خانه بر بست و فرشتگان بر بام خانه شدند مشتي خاک بینداختند
همه نابینا شدند دیگر اثر اکنفند لوط غلامان جادو اورده است مارا نابینا کرد همه بیا مدند و در و هم بام
فرو کرفتند و من قبل کانو یعملون السیات پیش ازین عادت بود شان بی بها کردن لواطت و کار
نا شایسته کردن لوط میکفت عم یا قوم ها ولا بناتي هن اطهر لکم این دختران من پاکیزه تر شما را حلال انا
شوید بنکاح شما دهیم فاتقوا الله ولا تخزون في ضيفي از خدا بترسید و مرا رسوا مکنید در روی مهمانان من
الیس منکم رجل رشید ایا نیست از شما راه یافته که سخن من بشنود و بند من بپذیرد سخن بدین لطیفی را جواب
دادند قالوا لقد علمت ما لنا في بناتك من حق وانك لتعلم ما نريد ٥ من
حق اي من حاجة تو نیک داني که مرا به دختران تو حاجت نیست و تو میداني که ما چه میخواهیم چون لوط عم این جواب
بشنید در ماند بالیده کفت قال لو ان لي بكم قوة او اوي الى ركن شديد ٥
اي کاش مرا با شما قدرتي استی که من بدان قوت بلا از شما دفع کنیم از مهمانان خود او آوي الى ركن شديد يا باز
کردمي لبوي رکني سخت و استوار یعني از تبار قوي قوي بسیار خود باز کرومي تا شر شما از من و از مهمانان من
دفع کنندا مصطفی عم چون این آیه برخواند کفت رحم الله اخي لوطا طلب ركنا اقوى من الله
عز ذکره ابن عباس کوید رض از بعد دعا لوط علیه السلام خدا او تعالی هر پیغامبر که بیرون آورد اغلب از تبار قوی
بیرون آورد چون کار تنک شد و در بشکستند و بخانه در آمدند لوط عم نومید شد فرشتگان خود را پیدا کردند کفتند
بر لوط عم قوله عز و جل قالوا يا لوط انا رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك
بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد الا امراتك انه مصيبها ما اصابهم ان
موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب ٥ ما رسولان خداوند تو ایم دل فارغ دار که ایشان بتو نرسند
ما مدیم بهلاک ایشان فاسر باهلك بقطع من الليل ببر اهل خود را بپاره از شب بعد ذهاب قطع من
الليل ولا يلتفت احد الا امراتك و از پس منکر کسی از شما مکر زن تو آن زن کافره که قوم را خبر
داده بود بآمدن مهمانان انه مصيبها ما اصابهم از تنکدلي که کشته بود کفت پس کی خواهید بود این
عذاب جبرئیل عم ان موعدهم الصبح کفت عم هنوز تا سپیده دم زمانست جبرئیل کفت اليس الصبح

بقريب

تقريب این سپیده نزدیکست قوله تعالى فلما جاء امرنا جعلنا عاليها
سافلها وامطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند
ربك وما هي من الظالمين ببعيد ٥ لوط عم از این شارستانها بیرون رفت قال رض
ببعضی سخنها دیدیم صغر و ان پنج شارستان بود که انجا فساد نبوده بود و ایشان را از این هلاک نبود
و جبرئیل عم بر خود بر زمین فرود برد و آن چهار شارستان را با ضیاع و ملک و عقار و یک بار از جا
بر کند با سمان بر آورد و بر کردانید جعلنا عاليها سافلها زیر را زبر کردیم شان را و امطرنا عليها
حجارة من سجيل و باران کردیم بر ایشان سنکها را از سنک دوزخ و کل یعني با ریک منضود در تو در تو
دا دم مسومة نشان خورده تو چند سیمای عند ربك این نزد خداوند تو یعني با مردیان انده و ما هي
من الظالمين ببعيد یعني این عذاب از لوطیان امت احمد دور نیست تا قیامت شرف مصطفی راست
صلی الله علیه وسلم قوله عز و جل والى مدين اخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا
الله ما لكم من اله غيره ولا تنقصوا المكيال والميزان اني اريكم بخير
واني اخاف عليكم عذاب يوم عظيم ٥ محيط ٥ داو عظيم ست و بفرستادیم
شعیب را به پیغامبری بمدین قال يا قوم اعبدوا الله الایة کفت بخدای یکرد ... دیکم جمیعا ...
وکم مسنجید اني اریکم بخیر شما را با توانکري در غبت مي بینم حرامي کنید واني اخاف
عليكم عذاب يوم محيط من مي ترسم بر شما از عذاب روز کردنده کیرنده هیچ رویا نا کر
بخمن في تاکید را دیکر باره ويا قوم اوفوا المكيال والميزان بالقسط ولا
تبخسوا الناس اشياءهم ولا تعثوا في الارض مفسدين بالقسط اي بالعدل
ولا تبخسوا الناس اشياءهم و کم مکنید مردمان از چیزها ایشان اجناس سنجیدني بکیل و ترازو
سپارست بهم راستي کنید و داد کنید ولا تعثوا في الارض مفسدين اي في الطريق
یعني نه در بازار خیانت و نه در راهها دزدي کنید و این شرا بهر دو عادت بود و در راه دزدي
کردن فساد در زمین ست که چهار نهرها ... کار داشت بقيه ... الله خير لكم

انكنتم مومنين وما انا عليكم بحفيظ قال ابن عباس ما ابقى الله تعالى
لكم من الحلال فهو خير لكم مما تكسبون من الحرام وقيل طاعة الله التي تنوا بها باق
خير لكم يعني خداوند تعالى داده است شما را از حلال و فرمان برداري بهتر بوده است شما را بهتر از اين خيانت
كردن اگر مومن باشيد و من بر شما وكيل و نگاهبان نيستم بر من رسانيدن وحي است و انبيا پيش
از مصطفى صلى الله عليه وسلم بر دو قسمت بوده اند بعضي قوي بوده اند فرمان حرب بوده است ايشان را چون موسى
و سليمان و داود عليهم السلام و بعضي را فرمان حرب نبوده است لكن با شكوه كثير ايشان و اغلب آن
بوده اند و مصطفى صلعم ابتدا حال وي مانند بوده است باين پيغامبران و آخر حال وي مانند بوده است
با نبياء كه ايشان را فرمان حرب بوده است تا موصوف آيد بر صفت همه انبياء شعيب عم از جمله بود كه او را
فرمان حرب نبود و بسيار نماز بود تا گفته اند قوله عز وجل قالوا يا شعيب
اصلاتك تامرك ان نترك ما يعبد اباؤنا او ان
نفعل في اموالنا ما نشاء انك لانت الحليم الرشيد ٥ در بسيار
نماز وي طعن كردند گفتند يا شعيب اين پارسائي تو و اين بسيار نماز تو مي فرمايد كه ترك كنيم انچ
پرستيدند پدران ما يعني بتان را او ان نفعل في اموالنا ما نشاء يا بكنيم در مالها
انچه ما خواهيم دعوت بدو چيز بود بايمان و امانت هر دو را جواب دادند نماز تو مي فرمايد ترا كه
بگذاريم راستا پرستيده بت باشيم و تصرف كردن در ملك خود هر چه خواهيم باشيم انك
لانت الحليم الرشيد مقلوب كلام است يعني انك انت السفيه الغاوي حليم
و رشيد مرد تو نيستي و استهزا گفتند اين يعني حليم و رشيد چنانكه كسي را
گويد زيرك مردي اي ابلهي و احمق قال يا قوم ارايتم ان كنت على
بينة من ربي ورزقني منه رزقا حسنا وما اريد ان اخا
لفكم الى ما انهيكم عنه ان اريد الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقي
الا بالله عليه توكلت واليه انيب انكه ورني مقرست در وي

گفت

گفت اي گروه من تقليد پدران را آنگاه بايد كردن كه حجت و دليل نبود پيدا بر بطلان تقليد و من پيغامبري ام
از خداوند تعالى بر دين و خيانت آنگاه بايد كردن كه خداوند عز و جل روزي دهد و رزقني منه رزقا
حسنا و روزي داد مارا روزي نيكو از نزد خود هم بر پيغامبري ام هم بر وعده روزي نيكو وما اريد ان
اخالفكم الى ما انهيكم عنه كسي مر كسي را كاري فرمايد خود از قبول آن چيز بود ديان چيز را بيان و امر بر
فرمايند بايد فرمايد خلاف آن بر د شعيب گفت عم اراده چنين مي بايد هست و من نيز خلاف نكنم شما را بدانچه نهي ميكنم
شما را روزي يعني بر هر چه مي فرمايم خود ميكنم و از هر چه نهي ميكنم خود حذر ميكنم من گوينده ناكوينده نيم ان اريد الا
الاصلاح ما استطعت نمي خواهم مگر صلاح اوردن كار شما تا بتوانم وما توفيقي الا بالله الاية و بدانچ ميگفتم
و يا گويم توفيق من نيست مگر بخداي عز و جل و توكل بر وي كردم و بوي بازگرديم بهمه چيزها قوله عز وجل
ويا قوم لا يجرمنكم شقاقي ان يصيبكم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم
هود او قوم صالح وما قوم لوط منكم ببعيد ٥ و گفت هر چه در وسع من بود
از بيان و گفتار هم كرديم هيچ ما نمي تواند از قبول بكر و دشمني من لا يجرمنكم شقاقي لا يكسبنكم
خلافي يا قوم شما را دشمني و خلاف من بران نيارد كه حق بنوانيد و قبول نكنيد تا نرسد شما را انچه برسيد بقوم
نوح ويا قوم هود و قوم صالح وما قوم قوم لوط منكم ببعيد و قوم لوط نيز از شما دور نيستي يعني هلاك
ايشان از نزديك بوده است و بايد كرده واستغفروا ربكم ثم توبوا اليه ان ربي
رحيم ودود ٥ و از كفر آمرزش خواهيد بخداي تعالى باز گرديد كه خداوند من رحيم رحمت كند
و كفر گويند تا و بيامرزد و دوست دارد كسي را كه از كفر بر گردد قالوا يا شعيب ما
نفقه كثيرا مما تقول وانا لنريك فينا ضعيفا ولولا رهطك
لرجمناك وما انت علينا بعزيز ٥ گفتند يا شعيب ما فهم نميكنيم بيشتري از انچ تو ميگويي
يعني ما فهم نمي كنيم و نمي دانيم چنانكه اهل كتاب گفتند مصطفى صلعم قلوبنا غلف دلهاي ما در غلاف
است از انچ فهم نمي كنيم و انا لنريك فينا ضعيفا و ما ترا در ميان خود ضعيف مي بينيم قوت بدو
چيز بود يا بتبع يا بمال مر دگر مي بينيم كه ترا متابعت كنند يا و مال نيست و ولولا رهطك لرجمناك

شعیب گفت

داکرنه حرمت وحشمت تبار ترستی لن واکره بسنک بکشتمي ترا و ما انت علینا بعزیز ترا بنزد خاطر با نیست

قال یا قوم ارهطي اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا ان ربي

بما تعملون محیط ٥ حشمت تبار من کو دشمن اندمرا بزرگتربت نزد شما از خداوند واتخذ وراءکم

وراءکم ظهریا ای جم لم تلتفتوا الی ما جئتکم به عزته تقول العرب جعلتني ظهریا وجعلت حاجتي منك تظهر

اذا اعرضت عنه وعن حاجته حق تبار من نکاه داشتید وخدای بان فنداید پس نبت اند اختید ان

ربي بما تعملون محیط رب من بدانچه میکنید داناست ویا قوم اعملوا علی مکانتکم

اني عامل سوف تعلمون چون دید که قصد کشتن وي دارند توکل بر خدای کرد وگفت یا قوم کار

کار کنید بدین حال خود از حال بمکان کنایت کرد کما قال تعالی انتم شر مکانا ای حالا یعني شما برهمین حال

که هستید باشید اني عامل ومن برهمین حال که هستم باشم یعني بر بدانید سوف تعلمون روز بود که بدانید که بر

حق منم وبا شما من یأتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا

اني معکم رقیب هر کرا بیاید عذابي خوار کنندش وانکه ویا دروغ زن است جواب وی

پیش دفته ست یأتیه عذاب یخزیه وارتقبوا اني معکم رقیب چشم دارید شما که من

نیز چشم دارنده ام تا نورت ود دولت مرا بود یا شما را عذاب وهلاک مرا بود یا شما را فلما جاء

امرنا نجینا شعیبا والذین امنوا معه برحمة منا

واخذت الذین امنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا

الصیحة فاصبحوا في دیارهم جاثمین ٥ چون بیامد عذاب ما شعیب ودختران او را

وانکس که با وی کرویده بود برهانیدیم برحمتی از خود واخذت الذین ظلموا الصیحة وبکرفت

کافران را واز جبرئیل علیه السلام بانکشان بکشتند هم بر زمین چفسنده کان یعني مردکان کان لم

یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود کوئی در زمین

خدند نکردي الا بعدا لمدین الایة بدانید که دور بیست قوم طریق را از رحمت من وتوحید یا

چنانکه دور بیست ثمود با بزار یقال بعد یبعد کان بعده هلکه وبعد یبعد اذا نای

قوله عز وجل

قوله عز وجل ولقد ارسلنا موسی بایاتنا وسلطان مبین الی فرعون

وملائه فاتبعوا امر فرعون وما امر فرعون برشید واو

علیه ست بر کسي وبفرستي موسی را بایات خود واین نه ایت ست که بسورة الاعراف کفتیم وسلطان مبین

الی فرعون وملائه حجتي پیدا بفرعون وکروه وي فاتبعوا امر فرعون متابعت کردند این

فرمان فرعون را وما امر فرعون برشید فرمان فرعون وکار وي راست نداد یقدم قومه

یوم القیامة فاوردهم النار وبئس الورد المورود امروز متابعت

او دا کردند لاجرم بقیامت متابع وي باشند پیش روي کند فرعون قوم خود را روز قیامت فاوردهم

هم النار فرود آورد شان با تش وبئس الورد المورود الورد المکان الذي یرد الیه الوارد

ویدخل فیه الداخل المورود والمدخول فیه وهو صفة المکان بد جایکاه در آمدني وبد در آینده

واتبعوا في هذه لعنة ویوم القیامة بئس الرفد المرفود

لعنت دری شان در اختند هم در دنیا وهم در عقبی بئس الرفد المرفود الرفد العطیة

یقول العرب اللعنة بئس العطیة یقال رفدته ارفده اذا اعطیته والمرفود

المعطی کما یقال بئس العطایا المعطی یعني بدعطا که عطا دادند شان این لعنة هر دو جهان

بنکوهیده هم مکان را وهم عطا را ذلک من انباء القری نقصه علیک

منها قائم وحصید این بریادکردیم از اخبار دیهها قصه میکنیم منها قائم و

حصید بعضي آن بجای است چون معمور مانند دوي وبعضي از وي حصید ست حصید بمعني

محصود ست دروده شد وهلاک ونا چیز شده وما ظلمناهم ولکن ظلموا

انفسهم فما اغنت عنهم الهتهم التي یدعون من دون

الله من شيء لما جاء امر ربك وما زادوهم غیر تتبیب ٥ هر

کجا هلاک وعذاب بر هم بود ظلمي بود خداوند عز وجل ظلم از خود نفي کرد وکفت ما

برا ایشان ستم نکردیم بلکه ستم ایشان کردند بر تنهای خود که تن کروکان آتش جا

و دان کرده ند فما اغنت عنهم الهتهم هیچ نفع و سود نکردشان این بتان ایشان که میخواندند
شان بدون خدا هیچ چیزی چون بیامد فرمان خداوند تو بعذاب ایشان و ما زادوهم غیر
تتبیب نیفزودند شان مگر این بتان زیانکاری غیر تتبیب ای غیر تخسیر و منه تبت یدا
ابی لهب ای خسرت زیانکاری از ان نبود و لکن چون بسبب ایشان بودند با ایشان اضافت آمده
قوله تعالی و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمة ان
اخذه الیم شدید ای همچنین است گرفت خداوند تو چون بگیرد اهل دیهها را و اهل
آن دیه کافر بوده باشند هر چند بتجرد کفر نگیرد و لکن چون بگیرد کافر بگیرد گرفتن را اضافت
کرد با کفر بزرگی کفر را ان اخذه الیم شدید هر آینه گرفتن وی درد کنین است و سخت ان
فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له الناس و
ذلک یوم مشهود اندرین که ما یاد کردیم نشانی ست مر آنرا که از عذاب قیامت بترسد آنگاه
وصف کرد روز قیامت را گفت ذلک یوم مجموع له الناس آن روزیست که خلق گرد کرده شود از وی بهر او
یعنی گرد آرند همه خلق را در وی و ذلک یوم مشهود و آن روزیست که همه خلق حاضر خواهند شدن
صفتی کنند که خواهند شدن این روز جواب آمده و ما نؤخره الا لاجل معدود
یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید ای
بی کنیم آوردن قیامت و روز را مگر اجل شمرده یعنی تا آن اجل معدود که کردیم گفتن و این تا آن گاهم بر زبان
خدای عز وجل نصب علی الاغراء است یعنی کنید از روز را چون بیاید آن روز سخن نگوید هیچ تنی در وی
مگر بفرمان و وی بمقدار چهل سال کسی را مجال سخن گفتن نبود فرشته را نه آدمی را هذا یوم لا فرمان
ینطقون خلقی بدان بسیار فلا تسمع الا همسا همس شوما که رفتن اشتر بود بر ریگ آنگاه
فرمان آید مصطفی را صلی الله علیه و سلم بسخن گفتن حمد گوید خداوند را بعبارتی که تا خلق بوده است
نگشند کس بدان عبارت خداوند را حمد نگفته است و نتوانند گفتن و ازین معنی که او ای حمد او را
بود و باز انبیا را فرمان آید بسخن گفتن باز مومنان را سخن نگویند مگر بفرمان رب عز وجل اگر کسی

سوال کند

سوال کند که خلق جز بفرمان سخن نگویند چنین این آیه چه وا آنکه حکو مید و الله ربنا ما کنا
مشرکین این بفرمان نگویند یا نی جواب گویم فرمان در اصل سخن گفتن بوده نه در لغت سخن گفتن
و کیفیت و لا فمنهم شقی و سعید از وصف قیامت خبر داد که فرو از اهل قیامت خبر دهد بدانکه
اهل قیامت بدو قسمت خواهند برد یک گروه بدبخت و یک گروه نیکبخت شقی را پیش یاد کرد
نه فاضلتر لکن برای بیشتری را عادت است هر چه بیشتر بود او را بذکر پیش یاد کنند کما قال
عز و جل فمنکم کافر و منکم مومن فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و کذا هیهنا اهل قیامت
از هر هزار یکی سعید بود و دیگران شقی باشند فاما الذین شقوا ففی النار لهم
فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض
الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید باز خبر داد که هر گروهی را جایگاه است
فاما آنانکه بدبخت شدند جایگاه ایشان آتش است لهم فیها زفیر و شهیق الزفیر
والشهیق من اصوات المکروبین المحزونین والزفیر من شدید الانین وقیل
والشهیق الانین المرتفع جدا و زعم اهل اللغة من البصریین والکوفیین
ان الزفیر بمنزلة صوت الحمار و الشهیق بمنزلة آخر صوته فی الشهیق ایشان را
بر در آتش نالیدنی و بانگ زدنی و زفیر بانگی بود که بدبخت نالند ابتدا و شهیق دم زدنی بود
بانگ آخر این نالی برد خالدین فیها ما دامت السموات والارض جاودانه باشند درین
آتش تا بجا است و باقی ست سقف دوزخ اما آسمان و زمین دوزخ و دوزخ را
حالیه قرارگاهی ست از زمین و ی بود و را سقفی و پوششی ست از آسمان وی لهم من
فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل و عرب را عادت است که هر چه از بالا سر بود آنرا
سما گویند تا سقف خانه را سما گویند کقوله فلیمدد بسبب الی السماء مراد ازین سقف
خانه است و قرارگاه را ارض گویند و سمی الارض ارضا لانه یرضه الاقدام ازین معنی
سقف دوزخ و قرارگاه دوزخ را ما دامت السموات والارض او را هرگز فنا نخواهد بود

بخلاف مذهب جهودان بعضی از اهل قبله جهمیان که ایشان گویند بقاء دوزخ بمدت جهل باشد
پس نخوا ابد بودن و گویند عمل موقت را عذاب موبد حکمت نبود و ما گویم حکیم ست حکم
کرده ست بهشت موبد مومنان را که نیت ایشان بر توحید همیشگی بوده ست و دوزخ کافران
موبد که حکم کرده ست که اعتقاد ایشان در کفر همیشگی بوده ست و لهذا قال علیه السلم نیت المومن
خیر من عمله لان نیت موبد و عمله موقت و تاویل دیگر انست که خالدین فیها مادامت
السموات والارض نیز بعلم عرب را عادت است که چیزی را که باید وصف کند گوید لا افعل مادامت
السموات والارض ای هرگز نکنم و لا افعل ما لاح البرق تا تا دام هوا موج زند و لا افعل ما حی
تبتیض الفاذ نکنم تا زاغ سفید نکرده و هذه الکلمة کنایة عن الابد چون این هم نزد عرب عادت
بود از ابد و خداوند تعالی از ابد خبر داد بدان عباراتی که عرب را عادت داشت از ابد خبر دادن و
تاویل سیوم قوله خالدین فیها سخن تمام شد مادامت السموات والارض ابتدا ازین کلمه ما نفی
ست و اعتقاد و کافران عرب آن بوده ست که آسمان و زمین را نیست و همیشه باقی خواهد
بودن را زین معنی بود که بعث را منکر بودند تا آنکه گفتند من یحیی العظام و هی رمیم
وی گفتند نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر چون اعتقاد ایشان در آسمان و زمین
این بود خداوند تعالی رد کرد اعتقاد ایشان را گفت مادامت السموات والارض باقی
نخواهد بود آسمان و زمین الا ما شاء ربک مگر بمدت بقاء دنیا الا ما شاء ربک این
استثنا از آن مدتی ست که در دنیا درنگ کنند و در گور و شمار و بقیامت و این ایتی
امت حتی تابع و فیها اربعة اقوال قال اهل اللغة من البصریین والکوفیین
المعنی خالدین فیها الا ما شاء ربک ای سوی ما شاء ربک کما یقولون ما کان معنا رجل
لا زید ای سوی زید و لکن عندی الف درهم سوی الالفین والالفان التی
لک عندی فالمعنی علی هذا خالدین فیها مقدار دوام السموات والارض سوی ما
شاء ربک من الخلود و الزیادة کما قلت سوی الالفین التی لک علی و قال

قول الا

قوله الا ما شاء ربک و هو ان یشاء ان یخرجهم من النار کمن یقول انا افعل کذا و کذا الا
ان شاء غیر ذلک ثم یتم علی ذکر الفعل و هو قادر علی غیر ذلک فیکون الفایدة علی فی هذا انه
لو شاء ان یخرجهم لقدر و لکن قد علمنا انهم خالدون فیها ابدا فهذان القولان قول
اهل اللغة و قولان آخران ههنا قال بعضهم اذا حشروا و بعثوا فهم فی شروط القیامة فالاستثناء
وقع من الخلود بمقدار موقفهم للحساب والمعنی خالدین فیها مادامت السموات والارض الا مقدار
موقفهم للمحاسبة و فیها قول رابع ان الاستثناء وقع علی ان لهم فیها زفیرا و شهیقا الا ما شاء
ربک من انواع العذاب التی لم یذکر و کذلک لاهل الجنة ان ربک فعال لما یرید هر آینه خداوند تو کنند
کند که خواهد و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها مادامت
السموات والارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ و اما جایگاه نیکبختان خبر داد که تو از
جایگاه نیکبختان خبر میدهد گفت ایشان در بهشت جاوید باشند جاودان مادامت السموات والارض علی
ما ذکرنا الا ما شاء ربک علی ما ذکرنا و قیل الا ما شاء ربک یعنی الا ما مکثوا فی النار حتی دخلوا
الجنة عطاء غیر مجذوذ ای مقطوع این بهشت مرین مومنان را عطائی ست که هرگز بریده نبود
فلا تک فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد
اباؤهم من قبل و انا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص از بعد بیان احوال
کد خداشان و وعید کافران و وعده مومنان مصطفی را گفت علیه السلم مراد یاران اندر شک
مباش حد یقع این کافران می پرستند چه آدمی را طبیع است که چون چیزی را بسیار بیند لبعض
بدان میل کند و از آن حق نپندارد و خداوند تعالی گفت مپندار که ایشان بر حق اند که ایشان را
ما یعبدون الا کما یعبد اباؤهم من قبل نمی پرستند مگر چنانکه می پرستیدند پدران ایشان
پیش ازین بباطل و انا لموفوهم الایة ما تمام دهندیم بهره ایشان از عذاب بی هیچ
نقصان و ان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون
خبیر ان ههنا بمعنی مقداره ما من مومن و لا کافر و لا مخلص و لا مشرک الا لیوفینهم

دیگر جزا اعمالهم انه کان خبیراً بخیر وان کان شرا فشر بدین ایة خبر داد که جنانی نیست از
عذاب فوت خواهد شدن هر اینه هیچ مومنی و کافری و مخلص و شاکی نخواهد بودن نه همه اجزا کردار
ایشان بخواهیم دادن و بهره شما میکنید من دانا ام انه بما تعملون خبیر که تو فراموش کنی مارا فراموشی بود
نیست فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر
تو مستقیم باش بدانچه فرموده شده ای ای فانکرو ند تو کار خویش تن کن و من تاب معک و آنک باز
گشته است از کفر و با تست باسلام یعنی آنکه مومن است هنیز مستقیم باشد ولا تطغوا فیه واز
حد مروید در امر باستقامت مصطفی را علیه السلام بذکر خاصه کرد و در طغیان خطاب عام یاد کرد بعد تنکه
از خاص یاد کردن مصطفی را روا بود دیگر که در قران مصطفی را خطاب بوعید ازین ملول ترست کقوله تعالی
لئن اشرکت لیحبطن عملک ولا تدع من دون الله ولا تدع مع الله الها اخر پس
اگر کسی سوال کند گوید که استقامت بر مصطفی جایز نبود و وی خود جز مستقیم نبود فایده
این خطاب چیست جواب گویم او خداوند تعالی امر نکردی او را بدان که دانستی خود نکند یا
نهی نکردی بدانکه دانستی که وی خود نکند رسول علیه السلام امر و نهی بماندم و آنک برو امر و نهی
نیست یکی خدا است عز و جل که کس را بروی امر و نهی نیست و او را بر همه خلق امر و نهی است
الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین لله الامر من قبل ومن بعد انه بما تعملون
بصیر ظاهر ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم
من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون میل میارید و صحبت
دوستی مدارید با کافران که مومن با کافران بیکجا آمیخته بودند گفت جدا باشید از
کافران که طبع آدمی است که چیزی پیاپی بیند سبک گیرد تا نباید که کفر سبک شود در
چشم شما فتمسکم النار دیگر دتا اتش بسبب داشت کفر یعنی کافر شوید بعاقبت
وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون شما را کسی نصرت نکند چون بحق مومنان ظالم
دانی روا بود الا آنکه بحق مومنان عذاب موقت برد و بحق کافران عذاب موبد بود

قوله عز وجل

قوله عز وجل واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن
السیئات ذلک ذکری للذاکرین دوستی با طاعت برآید و از کافر ببرید
و نزول این آیه در حق مردی فرمود است فاذا امرات جاءت الی تمار التشتری التمر فقال التمار
فی الحانوت ابود من هذا فدخلت الحانوت لتطمع التمر فاخذها التمار واصاب
منها کل شی الا الجماع فقالت خنت صاحبک ولم تنل منیتک فندم الرجل وجاء الی
النبی علیه السلام باکیا وقت الظهر وقص علیه القصه وقال النبی علیه السلام استغفر له فسکت النبی علیه السلام ینتظر الوحی
الی وقت العصر فنزلت هذه الآیة بپای دار نماز را ابدو کرانه روز وزلفا من اللیل ای ساعات
شب واول ها ان مغرب یعنی نماز شام و نماز خفتن ان الحسنات یذهبن السیئات ای پنج نماز
بر نده کن ها فت ذلک ذکری للذاکرین ای توبة للتائبین وعظة للمتعظین این پند
ست پند گیرنده کان را واز هم طاعتها ایکوتر دو فرمود اما نماز در دو باز دارنده است از
هم بدیها تا شایستها کما قال الله تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر نماز را بدو
وصف صفت کرد یکی گفت ان الحسنات یذهبن السیئات نماز برنده گناهانست دیگر
گفت تنهی عن الفحشاء والمنکر فحشا و منکر باز دارنده هر که خواهد بداند که نماز وی پذیرنده
گناهان وی هست یا نی گو بنگرتا او را باز دارنده هست از فحشا و منکر یا نی فاما هر گاه
که نماز تو اکنون این نبود که ترا از فحشا و منکر باز دارد قوت جز آن نبود چون بوشی که گناهان ترا
بر دارد قوله عز وجل واصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین صبر کن یا محمد بر طاعت
و بر گذاردن گناهان پنج نماز که هر اینه خداوند ضایع نکند ثواب محسنان را فلولا کان من
القرون من قبلکم اولو بقیة ینهون عن الفساد فی الارض
الا قلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما
اترفوا فیه وکانوا مجرمین یعنی صلا استفهام است بمعنی نفی
به معقب ویا لا است فمعناه فلم یکن من القرون من قبلکم اینست و نباشد و نخواهد
بودن ازان گروهان که از پیش بوده اند یعنی قوم نوح و قوم هود و قوم لوط و قوم

وشعیب وموسی صلوات الله علیهم اولو بقیة خداوندان دین وطاعت واعمال خیر ینهون
عن الفساد باز دارند کان بودند از فساد کردن در زمین مگر اندکی واین اندکی آنان
بودند که برهانیدیم شان قوله بقیة ای طاعة نظیره بقیة الله خیر لکم ای طاعة ربکم
خیر لکم وقال الله تعالی والباقیات الصالحات ای الطاعات وطاعت را بقیة
وصف کرد از آنکه ثواب وی باقی است وکسی که عالم عامل بود گویند اهل البقیة قوله
ودلیل است درین آیه که این گروه کان درویشان بودند در عقابها ایشان گفته وتبع
الذین ظلموا ما اترفوا فیه ای ما انعموا فیه والمترف المتوسع علیه رزقه ومالی وهو
فی ذلک بطر ومتابعت کردن آنانکه کافر بودند بلغ ایشان را داده بود از نعمت یعنی مجتبا(?)
بعث کردن هموار نفس مشغول شدند بدنیا غره شدند وکار آخرت بس بنشست انوا اختیار(?)
وکانوا مجرمین ای کافرین چنانکه مومنان را بنیکویی معاملت بستود کافران را از برشتی معاملت
بنکوهید قوله عز وجل وما کان ربک لیهلک القری
بظلم واهلها مصلحون دلیل برآنکه هلاک ایشان از بعد زشتی معاملت
بود که گفت یا محمد خدای تو هلاک نکرده است ونکند اهل دیهی را بجرد کیشد بظلم ای
بکفر واهل آن دیه نصافی دهنده بکدیگر را در معاملت مصلحون این صلاح معاملت
است نه صلاح اعتقاد واین از آنست که او را از کافران نقصان نیست ولیکن چون نقصان
وضرر بحق مومنان ویا بحق خلقی باز گشت آنگاه هلاک کردشان چنانکه قوم نوح را بسخ وهنی(?)
الا الذین هم اراذلنا بادی الرای وقوم هود را اتبنون بکل ریع آیة تعبثون
وقوم صالح را فعقروا الناقة وقوم لوط را از ارحمانان وقوم شعیب را خیانت کردن
بکیل ووزن وکذلک بکل فریق قوله عز وجل ولو شاء ربک لجعل الناس
امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک
خلقهم وتمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس
اجمعین واین آیه سورة یونس یاد کردیم فی قوله تعالی ولو شاء ربک لآمن من فی الارض

کلهم

فی الارض کلهم جمیعا اذ بخواستی خداوند تو یا محمد همه خلق را بر یک ملت داشتی مومن باختیار ومومن
بلطف وفضل خود ولکن هواده مختلف می باشند هم کافر وهم مومن هم مبتدع هم سنی هم مطیع هم عاصی اذ
بخواستی بکرامت کردی همه را بر اسلام گرد آوردی ولکن نکرد ومختلف داشت الا من رحم ربک مگر آنکه
خداوند تو رحمت کند بروی نگاه داردش از کفر وبدعت ومعصیت ولذلک خلقهم واز بهر این اختلاف
بیافریده است شان واین آیتی مشکل است معتزلیان این لام را لام عاقبت گویند تقدیر وقضا او را
نفی کنند وهم از بنده ثابت کنند وجبری این لام را علت گویند واختیار وکسب بنده را نفی کنند والصحیح
ان یقال هذه اللام لام العلة یعنی غرض نفی اختیار العبد جهد کسی را از بهر آن بیافریده است که دانسته است
که از وی همان آید باختیار وبعضی گفته اند ولذلک خلقهم ای للرحمة خلقهم ولیکن این نیز تاویل معتز
لیان است وتمت کلمة ربک چون بعضی کافر ومبتدع باشند وایشان را باز گشت بدوزخ جاودان است
خبر داد از باختلافشان گفت تمام شد وتمام است وعید خداوند تو لیخ(?) خداوند عز وجل وعده کند
یا وعید تا تمام نبود ولکن بذکر تمت گفت چنانکه قرآن را تاکید را وتاکید کلمه گفت که هرچه ما را معلوم شود
بکلم معلوم آن تمام شد وعید خداوند تو هر آینه پر کنیم دوزخ تا از پری وآدمی قوله عز وجل
وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فوادک
وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری للمومنین وهمه را قصه میکنیم
بر تو یا محمد من انباء الرسل از اخبار پیغامبران چنین که یاد کردیم چرا ما نثبت به فوادک
تا دلت استوار بود ولکن این تاکید راست که آدمی را که مصیبتی رسد یا غمی چون حبیب کسی
بشنود صبر وی او را صبر افزاید معنی آنست که پیش از تو رسولان بودند وکافران ایشان را
رنجانیده اند وایشان صبر کرده اند تا فرج در رسید دست تو نیز بر جفای ایشان صبر میکن تا فرج
می در رسد وجاءک فی هذه الحق واحده بیت اند درین بیان حق یعنی قرآن وموعظة وذکری
للمومنین معنی هر دو یکیست واین قرآن پندیست مومنان را قوله عز وجل وقل
للذین لا یومنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون
وانتظروا انا منتظرون معنی آنست هرچه بیان کردنی بود کردیم

که نیچ دل
مبارک ترا
دل وی
خود استوار
بود

مكرو بدند يادي شان كه كار كنيد هم بدين حالي كه هستيد علي مكانتكم اي حالاتكم اي بكرة جون
مكر و بد ندهم بدين حال كه هستيد مي باشيد و ما بدين حال كه هستيم مي باشيم و انتظروا انا منتظرون
چشم داريد كه من نيز چشم دارم تا بخات كرا بود و هلاك كرا بود و قوله عز وجل و لله
غيب السموات والارض واليه يرجع الامر كله فاعبده وتو
كل عليه وما ربك بغافل عما تعملون ٥ معني اينست هر چه بيان كرده
بود كرديم الا كفتند كه فوا بود كردن اين نصرت بحق شما و هلاك بحق ما خداوند عز وجل اين غيب
است و غيب اسمان و زمين خدايرا است واليه يرجع الامر كله و باز كشت كار با
بو لايست هم يعني بجزاي ولايست انكاه مصطفي عم را بفرمود فاعبده و توكل عليه تو او را برست
يعني بر همين عبادت باش و توكل بر وي كن توكل را مقدم عبادت بايد تا توكل درست آيد
بجز دكونه ركه توكل كردي بس نبود وما ربك بغافل عما تعملون و نيست خداوند تو
بي اكاهي از بنج ميكنيد سورة يوسف مكية كلها وهي مائة واحدي عشر اية والف وسبعماية
وست وسبعون كلمة وسبعة الالف ومائة وستة وستون حرفا عن ابي كعب رض عن النبي عم قال وعلموا
ارقاءكم سورة يوسف فاي ما مسلم تلاها وعلمها اهله وما ملكت يمينه هون الله عليه سكرات
الموت واعطاه القوة الا يحسد مومنا و نظم سورة يوسف مع سورة الهود ان سورة هود اغلبها
بيان قصص الانبياء ودعوتهم لاممهم ومقابلة اممهم اياهم بالجفا فامره تعالي لنبينا
بالصبر فقال فاصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين ٥ وذكر في سورة يوسف بيان عاقبة
الصابرين بقوله انه من يتق الله ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين واختلفوا
في سبب نزول هذه السورة ان ابن صوريا الاعور جاء الي النبي عم وطلب منه
المعجزة ليومن فانزل الله هذه السورة فقرا النبي عم عليه فقابلها بما في التورية
فلم يتغاوت بحرف فاسلم وذكر في بعض التفاسير ان ستة ايات واربع سور صارت
سببا الاسلام عدة من الصحابة و قوله تعالي شهد الله انه لا اله الا هو صار سببا الاسلام
عالمين من علماء اليهود حيث سالا رسول الله صلعم وقالا اخبرنا من اعظم الشهادة

واقراها

واقراها في كتابكم النبي عم شهد الله انه لا اله الا هو الاية فاسلما والثاني قوله تعالي يا ايها الذين او
توا الكتاب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم صار سببا الاسلام عبد الله بن سلام والثالث قوله سواء
منكم من اسر القول ومن جهر به صار سبب الاسلام وهب بن عمير فانه جاء من مكة علي قتل النبي
وكان يختفي بالليل في الطريق وكان يسر القول في المدينة اخره عن قصده فانكر فاقرا عليه هذه
الاية فاسلم والرابع قوله ان الله يامر بالعدل والاحسان كان سبب الاسلام عثمان بن مظعون
الجمحي قال كان النبي عم يدعوني الي الاسلام ولم يتمكن الاسلام في قلبي حتي مررت به يوما وهو جالس
علي باب حجرته فدعاني وقرا علي هذه الاية فطاب الاسلام في قلبي والخامس قوله
قل يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم كان سبب الاسلام وحشي قاتل حمزة رض والسادس
قوله تعالي لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم كان سبب الاسلام ابي بن قحافة والد ابي بكر صديق
والسابع كهيعص كانت سبب الاسلام عمر بن النجاشي ملك الحبشة والثامن سورة طه كان
سبب الاسلام عمر بن الخطاب رض والتاسع سورة والطور كان سبب الاسلام جبير بن مطعم
فانه دخل المدينة ليشتري الاساري فوجد النبي عليه السلام في صلوة الفجر وكان يقرا هذه
السورة فلما سمع قوله تعالي ان عذاب ربك لواقع خاف وقوع العذاب فاستعجل فراغ
حتي يسلم فلما فرغ النبي عم من الصلوة اسلم والعاشر سورة يوسف كان سبب الاسلام
ابن صوريا الاعور وفي الاسلام روايتان قال عمر بن دينار سبب نزول هذه السورة ان
اعرابيا دخل علي رسول الله صلعم مع اصحابه قال يا ابن الاشياخ الكرام اسمع خصومتنا
فقال النبي عم لست ذاك يوسف صديق الله بن يعقوب اسرائيل الله بن اسحاق ذبيح الله بن ابراهيم
خليل الله صلوات الله عليهم اجمعين فقيل يا رسول الله لقد ملحت لنسبه فبين صفحه
فانزل الله تعالي هذه السورة وقال بعضهم سبب نزوله ان الله تعالي ما انزل كتابا من
السماء الا وفيه قصة يوسف ويعقوب عليهما السلام فاخبر اصحاب النبي عم بذلك فتمنوا ان تكون لهم هذه القصة
فانزل الله هذه السورة وقيل ان اليهود كانوا يفتخرون بهذه القصة وقالوا ان في

كتبنا فتمثل هذه السورة طابت قلوبنا في البليات اذا قرأناها فخرج للمهموم [illegible] وقيل السبب
النزول وما انزل الله تعالى بكلام على النبي عم وفيه اوامر و نواهي و عدات و موعظة و محكمات
و متشابهات فتمنت الصحابة ان تكون لهم سورة فيها عن القرون الماضية خالية عن الا
وامر و النواهي حتى اذا ملت انفسهم عن اداء الاوامر نشطوا بقراءتها و سماعها في اداء الاوامر
فانزل الله هذه السورة فيها عبر و امثال و ليس فيها امر و لا نهي بسم الله الرحمن الرحيم
قوله عز و جل الر قال ابن عباس رض معناه انا الله ارى من العرش و ما
شكى يعقوب من الشكوى و ما كرمت من البشرى و ما اعطيت يوسف من ملك
الدنيا انا الله ارى من العرش الى الثرى فهل ترى معبودكم مثل ما ارى الر
[illegible] زمين [illegible] تا [illegible] نجنبد ملك تعالى [illegible] ولى ببينيد و [illegible]
[illegible] ضمير دلش [illegible] برادرش [illegible] هيچ معبود [illegible] توانند پس اى
مومن دل فارغ دار كه گردت ديدم و پيش از گردت دانستم جزاء پيدا كردم
ان الابرار لفي نعيم اين ترا است چنان دان كه رسيدى و اى كافر گردت ديدم
و پيش از گردت دانستم جزات پيدا كردم و ان الفجار لفي جحيم دوزخ ترا است
امروز در دو [illegible] چنان دلش كه [illegible] جواب اشكال هست نيست
[illegible] نيست و نيست [illegible] هست است [illegible] ملك تعالى
تقرير كنند [illegible] نعيم و [illegible] جحيم تلك آيات الكتاب
المبين تلك اشارت است بالر كه يك قول نام سورة است يعنى و آيات
تلك السورة آيات الكتاب المبين و تلك يعني هذه است و آيات كتب هم قرآنست
يعني قرآن كتابيست پيدا مبين هم لازم است و هم متعدي چون لازم بود معنى
وى پيدا بود يعني امر و نهي و وعد و وعيد و حلال و حرام پيدا است و چون متعدي

كنند است
بيان معني پيدا كننده مطيع از عاصي ابرار از فجار حلال از حرام و پيدا كننده خداوند و اكنون چون بيان
بكتاب بود كتاب را مبين گفت قوله عز و جل انا انزلناه قرآنا عربيا لعلكم
تعقلون كافران گفتند دروغ است اين قرآن و سوست گفته محمد است آنو گفتند
الكذاب اضغاث احلام است اساطير الاولين خداوند تعالى طعن ايشان بر گرفت گفت فرستاده
169 است بلغت عرب فرستادم از گفته محمد نيست چون در عربي است و خلق هم از كار يك
آدمي عاجز آيند پس چگونه نيست كه عاجز آمديد از مثل آوردن لعلكم تعقلون اى لكي تعقلوا
تا بدانيد اين دانستن را فرستادم كه عربي لغت شما بدانيد نحن نقص عليك احسن
القصص بما اوحينا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله
لمن الغافلين از سيد [illegible] ما خبر كنيم بر تو نيكوترين قصه كردن و بعضي گويند نيكوترين خبر است
و اين خطاب است و قصص بنصب قاف است و هو مصدر قص يقص قصا و قصصا و از اين
مراد قصها بود و قصص بكسر قاف قال ابن عباس رض تاويله نحن نبين لك
احسن البيان و اين نيكوئي نه بصورت است نه بشنودن نه به ديدن و ليكن نيكوئي
بحكم الهي است چه هر چه راست حقست نيكو بود و همين معني است نيكوئي يا معنا اى قوله
[illegible] الاسماء الحسنى بما اوحينا اليك هذا القرآن تكرار تاكيد است اى محمد
كرديم اين قرآن را بتو از لوح المحفوظ و در لوح مكتوب است بدين ترتيب كه بقول ابن عباس
گويند سر لوح [illegible] است بسوق عرش جايى از لوح دو كس فرشته است نام [illegible]
و ان كنت من قبله لمن الغافلين يعني و قد كنت و تو كه مصطفى پيش از اين كه قرآن بتو وحي كرديم بى خبر
بودى قال الله تعالى [illegible] هرگز غافل نبوده است و اين غفلت اغفال نبوده است و نه
نكوهيده و غفلت سه قسمت است يكى نكوهيده چنانكه در حق كافران دارد يعلمون ظاهرا
و از پليد كارى و ليعلم ظاهرا من الحيوة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون و ديگر
غفلتي است ستوده و آن غفلت از گناه است چنانكه در قصه عائشه رض خبر داد ان الذين

برمون المحصنات الغافلات ان با کان پی خبران از پلید کاری وسوم غفلت است ستوده

است و نه نکوهیده وهو ما ذکرنا هینا اذ قال یوسف لابیه یا ابت

انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم

لی ساجدین یعنی وقد کنت من قبله لمن الغافلین عن قول یوسف منی قال لابیه

یا ابت تو که رسیدی یا خبر بودی از قصه یعقوب و یوسف و برادران وی خبر کردمت تا بدانی

و معجزه باشد ترا دکن چون بگفت یوسف مر پدر خود یعقوب را عم یا ابت ای بابا رمن انی رایت

احد عشر کوکبا من دیدم در خواب یازده ستاره را والشمس والقمر الایة و افتاب وماه را دیدم

که مرا سجده می کردند این تنبیه است بدان که خواب را گفتن باید و تعبیر طلب کردن بنبینی که

یوسف بگفت عم و خواب نیکو مردی را بشارت است و خواب خسارت و دلیل بر حق خواب

انست که قسمت پیغمبران سه است یکی انک او را سخن شنوانند بی رسول و بی واسطه چنانک موسی عم

و دوم رسول فرستد و سوم بخواب نماید دلیل بر بیان هر سه قسمت قوله عز و جل وما کان لبشر

ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب قال ابن عباس رض ای لا نوما او من وراء

حجاب یا بنده از وراء حجاب بود سخن خدای بشنود و خدای را عز و جل نه بیند و خدای

او را می بیند او یرسل رسولا یا رسول فرستد بر وی یعنی جبرئیل عم دلیل دیگر بر درستی

خواب تعبیر مصطفی عم مرا فرمودایت رالهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الا

خرة قال هی الرؤیا الصالحة یراها المؤمن او یری له رایتهم لی ساجدین و مکرر کرد

ذکر الرؤیة لانه قال انی رایت ثم قال رایتهم و انما کرر لان یوسف عم قال رایت

احد عشر کوکبا فقال یعقوب عم فیه حفظ والثانیة قوله رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر

170

هذه الرؤیة تنصرف الی الاعیان والاشخاص و قوله رایتهم لی ساجدین تنصرف الی

تعلیم و وصفهم قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا

لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین گفت یعقوب ای پسرک

من واین تصغیر شفقت است نه خواری را واین تنبیه است بر شفقت پدران پدر را باید که مشفق

بود بر پسر چنانک پسر را باید که مطیع بود پدر را او از شفقت بود تا نصیحت کرد او را و باز دار

نست از رنج او را بنیان حال زبان خواست پدید امدن گفت یا پسرک من قصه مکن خواب خود

برادران تو چکیدوا لک کیدا که کید کنند ترا و سگالش بد کنند با تو و تنبیه است در نبی

که ظن مومن خطای پیدا خطا نشود و هذا کما قال عم المؤمن ینظر بنور الله و قال عم

فراسة المؤمن لا یخطی یعقوب را عم فراستی بود که کید کنند و کردند باز پیدا کرد دشمنی

که این کید چرا کنند گفت ان الشیطان للانسان عدو مبین گفت شیطان مرادمی را دشمنی

پیداست او را ایشان نهند که کید کنند وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من

تاویل الاحادیث ویتم نعمته علیک وعلی ال یعقوب کما اتمها

علی ابویک من قبل ابراهیم واسحق ان ربک علیم

حکیم از بعد انک نبی گردنش که قصه مکن با برادران با ز تنبیه کردش بدان معنی

که از بهر چه نبی گردنش تا حسد نبودا و را بر نگاه داشت فرمان پدر چنانکه تو کسی را گو هر

دهی در قیمت اندانند قیمت آن او را بر سانی تا وی حریص تر باشد بر نگاه داشتن گفت

هم چنین که به دیدی این خواب را برگزیند ترا خدای تو بپادشاهی و یعلمک من تاویل الا

حادیث و بیاموزاند ترا علم تعبیر خواب ویتم نعمته علیک و نعمت اسلام بر تو تمام

کند وعلی ال یعقوب یعنی بر پسران یعقوب و هذا دلیل بنبوتهم که پدر تعبیر خواب

این گفته بود در تمام نعمت ان بود که ختم بر سعادت بود و انبیا علیهم السلام ما مون

العاقبة اند ای یجتبیک ربک بالملک و یوتیک نعمة النبوة والاد لاد یعقوب کما اعطاه

اباک رجدا دک و نعمت یعنی نبوت اید کما قال الله تعالی وما انت بنعمت ربک بمجنون

ای فی نبوة ربک وال یعنی پسران اید کما قال الله تعالی اعملوا ال داود شکرا

وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ

و از ادریس علیه السلام و قال الله تعالی كما اتمها علی ابویك من قبل چنانكه
تمام كرد این نعمت را بر آن دو پدر تو ابراهیم و اسحاق ان ربك علیم حكیم رب تو دانا
است دانا كه سزا است تمامی نعمت نبوة بود كیست حكمت هرچه كند بحكمت كند و درین
تنبیه است كه نبوة باختیار خدای است بخلاف الایمان والكفر و درینه دلیل است كه برادران
یوسف علیه السلام انبیاء نبودند هر چند در نبوة ایشان اختلاف كرده اند جهم بن صفوان و جماعتی
چنین گویند كه ایشان انبیاء نبوده اند از آنكه گناه كبیره آورده اند چنانكه خبر داد خداوند
تعالی از ایشان یكی قول فاكله الذئب و دروغ كبیره آورده اند و دیگر عقوق پدر
عقوق گناه كبیره است و سیوم یوسف علیه السلام را زدند و ازار مؤمن كبیره است و چهارم
صله رحم ببریدند و قطیعت رحم كبیره است و كبائر بر انبیاء روا نبود فانكروا نبوتهم
وقال بعضهم كانوا انبیاء وجواز الكبیرة علی الانبیاء علی وجهین كل كبیرة یجب بها
الحد كالزنا والسرقة والقتل والقذف لا یجوز علیهم فاما الكبیرة التی لا یجب بها الحد
كالكذب والعقوق والایذاء المسلم وخلف الوعد قالوا یجوز علیهم و هذا ایضا و قول
بعضهم فانكروا النبوتهم وجوز بعضهم بعض الكبائر علیهم و كل واحد منهما خطا محض
اما دلیل بر آنكه نبی بودند بخلاف جهم بن صفوان قوله تعالی قولوا امنا بالله وما انزل الینا — الینا
وما انزل علی ابراهیم واسمعیل الی قوله والاسباط قال ابن عباس رض واهل التفسیر
الاسباط اولاد یعقوب كلهم انبیاء و قرن اسمائهم باسماء الانبیاء علیهم والقران
فی الذكر یوجب القران فی الحكم الا حرفا فقام الدلیل علی خلاف و اما الدلیل بر رد قول
آنكه كبیره بر ایشان روا دارد كه هر كه یك نوع كبیره بر وی روا بود از هر نوع روا بود
و آنگاه دروغ روا باید داشتن بر ایشان و چون دروغ بر ایشان روا داری اعتماد
از قول ایشان برخیزد تصدیق ایشان واجب نشود لكن بر ایشان زلت روا است
و زلت لغزیدن بود بی قصد در متقدم و پیشتر ان در مستقبل چون كرده
آمده در وقت پشیمانی بود و هم اهل سنت را برین اتفاق است و بعضی كبیره

بر ایشان قبل الوحی روا دارند بر سبیل قدرت و توبه دمادم و میتی برآید و باز توبه كنند
و صلاح ایشان ظاهر شود و باز وحی آید ایشان را و زلات برادران یوسف علیه السلام چنین بوده است
چنانكه بیان كنم ان شاء الله تعالی لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ
(مر پرسندگان را)
لِلسَّائِلِينَ ۝ بدرستی و راستی كه در قصه یوسف و برادران وی (درحق) نشانهاست
(مر پرسندگان را)
إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا
وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ چون یعقوب علیه السلام
(برادرانم)
یوسف را گفت لا تقصص رؤیاك علی اخوتك یوسف علیه السلام قول پدر را خلاف نكرد و آن
خواب پیش كسی آشكارا نكرد لكن مادران برادران وی سپس برده بودند بشنیده
پسران خود را از سوال و جواب و خواب و تعبیر وی خبر دادند گفتند لیوسف واخوه
احب الی ابینا منا یوسف و برادر وی دوست تر بپدر از ما و ما گروهی ایم و جماعتی ایم
معنی ماده تنیم و ایشان دو اند كار ما شایسته تر كه شبانی ما كنیم و بیشتر ما دو تنیم و كار را
ما شایسته تر و كنار پدر را شایسته تر ان ابانا لفی ضلال مبین این پدر ما در ضلال پیدا است
یعنی در پوشیدگی از صواب است برای آنكه چون فرزند پیر است خطا افتاده است كه بیكی بید
دو تن را برده تن این ضلال در حق معامله است نه در حق دیانت ده تن از كشتن یكی
اندرماند بیا تا او را كشیم و این تنبیه است روا بود یكی فرزند را از دیگران دوست دارد و بعد
علیه السلام داد و ست تر داشت بدانكه خرج در حق وی بیشتر دیده بود كه وی از ما در بریده بود
دوست داشتی روزی كمری بر میان وی بست نسب بخانه عمه بود و آن كمر در میان
بود و دیگر روز كمر در خانه طلب كردند نیافتند گفتند بدزدید خبر یعقوب
علیه السلام را رسید گفت كه دزدید گفت پسران تو گفت بجوئید یافتند عمه گفت اكنون
بیایم یعقوب علیه السلام گفت با هر كه بیابی بنده تو بود تا او را كه جون عمه بجست با یوسف

(در حاشیه: دیگر زید)

یافت او را پینه کی گرفت تا انکاه کہ عم پیر دید یوسف عم بر پدر باز امده خبیس رجعنها
دیده بود در کار دیے اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه
ابیکم وتکونوا من بعده قوما صالحین گفتند بکشید یوسف را
یا دور کنید از پدر او را یعنی غایب کنید او را تا خالے ماند شما را روے پدر تا ان ابی تو یوسف
را دور انداختند تا روے پدر را شما را خالے ماند چون یوسف از پیش بر فت پدر را دیده بر
تا چون یوسف را بنید اشان را ام شید و چون خواست کہ یوسف را باز بیند دیدار یعقوب
باز امده تا اشان طبع یوسف عم باشند تا راحت خوش در رنج کسی نه بینے کنند وتکونوا
من بعده قوما صالحین وباشید از پس این قومی نیکبند کان و این شیوه است تراکه گناه کنے
و اصرار کرده شود زود توبه کنید اشان پیش از گناه قصد توبه کردند صالحین را تغیر با نیتی
کرده اند اما درسخن در زلات برادران یوسف عم بعضی گفته اند ان اشان در حال
نارسید کی بود و ان افعال از اشان امر معصیت خیانت نبود لان فعل الصبی لا یوصف
بالخطر والحرمة لان ذلک ینبنی علی الخطاب و اصحاب ما این قول را قول معتزلیان و انما ا
اختارت المعتزلة هذا القول لان مذهب عندهم ان صاحب الکبیرة یخرج عن الایمان
و یصیر عدو الله و من کان عدو الله فی وقت فهو غیر مومن لا یصلح لاستحقاق کرامة النبوة
ولا یجوزون علیهم ارتکاب الکبیرة قبل البعث کما لا یجوزون بعد المبعث فاذا قیل لهم کیف یکون
عشرة من البنین کلهم صغار ا یصلحون للرعی والاعمال والشفقة قالوا کانوا من امهات
شتی ولم یبلغوا فی ذلک الوقت کان علی الرس الثلثین والاربعین لطول اعمارهم فلا یبطل
اجتماعهم علی الصغر مع صلاحیتهم للرعی والاعمال ان فی علی البدن و لکن هذا قول مخالف
لقول اصحاب التواریخ فانهم اتفقوا علی انهم کانوا کبارا بالغین ولان یعقوب عم
اعتمد علیهم فی حفظ یوسف عم عن الذئب ولا یعتمد علی الصغار فی مثل هذا الامر وان کانوا
کذلک لان السیارة و اشتروا الوسف منهم و اعتبروا اقوالهم و هذا خلاف المعتاد اذ
یشتری فی الصغر اعبد منه فقالوا ان ~~کنا لخاطئین~~ الولدان الصغار ولان
اخوة یوسف اعترفوا بخطایاهم وصاروا کاذبین فی هذه المقالة ولانهم قالوا

یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا وقالت المعتزلة سبقتهم الی السفر حیث سالوا من ابیهم ان یستغفر فیها
استغفر لمن لیس له ذنب و معصیة ولیس من الحکمة تعذیب من لا ذنب له وهو ظلم فیخرج من
الکلام علی قولهم یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا ای سل حتی لا یظلم الله علینا و قول یوسف یغفر الله
لکم ای لا یظلم علیکم و قوله لا تثریب علیکم فیما لم تکونوا جناة و تسمیة ما لیس بذنب ذنبا کذب و قول
یعقوب عم سوف استغفر لکم ربی بعزة التقدیر سأسال ربی حتی لا یظلم علیکم و لا یعذبکم بالیس بذنب
و فساد هذه الوجوه لا یخفی علی احد فان قالوا لم یکن ذلک منهم ذنبا و لکن لما بلغوا جعلوا
ذلک ذنبا من انفسهم تحقیقا لصلاحهم و ندما علی ما فعلوا فی حال صغرهم کان
ابراهیم عم تکلم بالتعریضات فقال بل فعله کبیرهم و قال انی سقیم و قال سارة
اختی وان کانت تلک الکلمات صدقا علی ما اراده و لم یکن کذبا من حیث الحقیقة
فان الکذب هو الاخبار عن الشیء علی خلاف ما هو به و قد قال عم ان فی معاریض
الکلام لمندوحة عن الکذب و مع هذا عاتبه الله تعالی فقال یا ابراهیم انوض
فی شیء لو شرحت کلامک لکنت قادرا علی حفظک فجعل ابراهیم هذا ذنبا نفسه حتی
قال والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین فکذلک ههنا لا دیعقوب
هضوضا اذ اثر فعالهم بعد البلوغ و هو عقوق یوسف عن ابیه والجواب قلنا
هذا القیاس فی غایة الفساد فان ابراهیم عم حین تکلم بهذه الایات کان بالغا
نبیا و الذلة منه مقصورة جائزة و یجوز ان یعاتب الله نبیا شرفا
علی شیء فیه ترک الافضل والاحوط وان لم یکن

وان لم يكن ذلك جناية من غيره وكان ذلك لشرفه وعلو درجته ويجوز ان يكون ابراهيم
عليه السلام مامورا بالاخبار بطريق الصريح واظهار التوكل والاعتماد على حفظ
الله تعالى ويكون ممنوعا عن التعريض وانه لم يكن كذبا على التحقيق والحقيقة
لما فيه من ايهام الوصف في التوكل وانه لم يكن في توكله قصور فاما ههنا الخطيئة
والذنب البتة لا يتصور من الصغير فيصيرون كاذبين بما اجترءوا وهذا لا يجوز عليهم
عندهم وقولهم ان تأثير افعالهم يجيء بعد البلوغ قلنا اذا لم يكن افعالهم زلة
قبل البلوغ فانه فعل وجد منهم بعد البلوغ ولا زلة بدون الفعل فالصحيح ما ذكرنا
انه كان ذلك منهم بعد البلوغ قبل المبعث ويجوز ارتكاب المعاصي الكبيرة منهم
قبل المبعث على طريق الندرة والتوبة عقيب الارتكاب ثم اذا اصلحوا وظهر
صلاحهم وسدادهم فيما بين الناس وصاروا بحال لا ينفر طبع احد عنهم و
لا يشك احد في صدق كلامهم حينئذ يوحى اليهم وههنا وان كانت الكبيرة تزيد
على الواحدة والثنتين ولكن الكل بسبب واحد في جنس واحد فصارت كالواحدة
معنى على ان القصد الى القتل لا يكون كبيرة وقولهم فاكله الذئب يحتمل انهم كنوا بالذئب
عن البر بطريق المجاز لان البيت مكان موحش موذي والذئب حيوان موذي الا ترى
ان الله تعالى جعل الكذب صفة الدم وما جعله صفة لهم فقال جاءوا على قميصه بدم كذب
ولم يقل كذبوا فيما قالوا اكله الذئب وقوله والقوه في غيابة الجب اي صنعوه
من سرعتها كقوله والقي السحرة ساجدين وتكلموا لماذا سمي هذه السورة احسن
القصص قيل لان المذكور فيها محنة الحبيب للحبيب حتى [قيل] في هذه السورة

والاحوط وان لم يكن

وان لم يكن ذلك

ثمانية الالف حكمة والف صلة في المحبة كلها يرجع الى الغنى والسكر والتي تقع في
جانب المحبوب وما يرجع الى الذل والتواضع والتذلل في جانب المحب وقيل
انما سماه احسن القصص لان فيه قصة احسن الخلق قال ابن عباس رضي الله
كان يوسف في الليل قمرا وفي النهار شمسا وفي السحر كوكبا واينما يكون هو تنور
ذلك المكان والحزين اذا راه فرح والجايع اذا راه شبع والعطشان اذا راه روي
واذا وضع القدم على الارض چون اخضرت وقيل ان نبيا عليه الصلوة والسلام
انت احسن ام يوسف فقال هو احسن مني وانا اصلح عنه فلهذا سماه احسن القصص
قوله تعالى قال قايل منهم لا تقتلوا يوسف والقوه في غيابت الجب
يلتقطه بعض السيارات ان كنتم فاعلين
بگفت گوینده از ایشان مکشید یوسف را والقوه في غيابة الجب او را در بن چاه ا
افگنید ان چاه بر راه بود يلتقطه بعض السيارة تا راه گذریان یعنی کاروانیان
بگیرند چو گشتندش یک راه که چاره نیست باری اینکنید که گفتم مکشید اختلفوا
في هذا القايل قال بعضهم هو دا وكان اشفقهم وقال بعضهم روبيل
وكان اكبرهم سنا وعقلا والقايل بقوله اقتلوا يوسف شمعون وكان اشدهم
عليه غضبا آورده اند که چون یعقوب علیه السلام خبر یافت روبیل از کشتن
باز داشت دعا کرد تا خداوند عز وجل ملکه در خانه داند وی ابقی داشت
در بني اسرائيل واين تنبيه که با خلق بد مکن وار میکنی یکبار دیگر مکن از کشتی
جای بمان قوله تعالى قالوا يا ابانا مالك لا تامنا على يوسف

وانا له لناصحون گویی که چنانکه وصیت کرد یوسف را علیه السلام
یعقوب علیه السلام بجز ذکر کردن از ایشان نه هنوز نگاه میداشت بود و از ایشان
هنوز نگاه میداشت بود و از ایشان تاکیدی نکنند یا ابانا ای پدر ما چه
بوده است ترا که ما را ایمن نمیداری بر یوسف و ما او را نیک خواهیم قوله تعالى
ارسله معنا غدا يرتع ويلعب وانا له لحافظون
بفرستش او را بما فردا تا اشتر و گوسفند بچرانیم و بازی کنیم و ما او را
نگاه دار باشیم و این بازی بازیی مباح بوده است تیر انداختن و اشتر دوانیدن و
سلاح شوریدن چه اگر جز این بودی یعقوب علیه السلام باز داشتی نرتع بکسر
العين اي نأكل يقال رتعت الابل اذا رعت وارتعها ترعي ومن قرأ نرتع
بكسر العين اي نتحارس وترعي بعضها بعضا اي تحفظ ومنه يقال رعاك الله
اي حفظك الله عز وجل قوله تعالى عز وجل قال اني ليحزنني
ان تذهبوا به واخاف ان ياكله الذيب وانتم عنه
غافلون گفت یعقوب که اندوهگین کند مرا که ببرید شما یوسف را و بترسم
که گرگش بخورد و شما ازوی غافل باشید فان قیل فما معنی واخاف ان یاکله
الذيب وقد كانت عبرا رؤياه ان يجتبيك ربك ويعلمك من تاويل الاحاديث الا
آيت وهو الانبياء عليهم السلم معصومون عن قول لغو الا فايدة فيه الجواب
قلنا لم يتكلم يعقوب عليه السلم بذلك الرؤيا عن وحي وانما قال ذلك اجتهادا
وتعبر الرؤياه وحقيقة التعبير بناء حقيقة الرؤيا ورؤيا غير الانبياء ليس بدليل

مقطوع به وحين رايه يوسف عليه السلام تلك الرؤيا لم يكن نبيا واتماداه في حال
صغره فكان دليلاً مع الاحتمال والتشبيه برادران يوسف عليه السلام جواب دادند
وگفتند قوله تعالى قالوا لئن اكله الذئب ونحن عصبة
انا اذاً لخاسرون اگر او را گرگ بخورد ونحن جماعتيم ده تن هر آينه
جمله زيانكاران باشيم يعني اگر ما قادر نباشيم كه برادر از گرگ نگاه داريم پس
گوسفند را از گرگ چون نگاه داريم والعصبة من العشرة الى الاربعين قوله تعالى
فلما ذهبوا به واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب
واوحينا اليه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا يشعرون
چون برادران بردندش و يعقوب يوسف را بديشان داد و در دل نه بود كه در كارها
اعتماد كنند بر خداي ايشان گفتند وانا له لناصحون يعقوب عليه السلام اعتماد
بر ايشان كرد لاجرم خلاف بديد آمد چون بار ديگر ابنيا را ببردند يعقوب عليه اعتماد
بر خداي عز وجل كرد گفت قال هل آمنكم عليه الا كما امنتكم على اخيه الآية لاجرم
هر دو را باز يافت هم ابنيا را و هم يوسف را واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب
يعني قعر الجب محكم كردند راي خود برآنكه او را بچاه افكنند تا علم راه
كه در راه ببرندش تا از پدر دور افتد همان كردند كه اتفاق نهاده بود ما انزل الغيب
ما اطمان من الارض كذا قال صاحب ديوان الادب وكل شي غيب عنك شيئا
فهو غيابة والجب كل بير لم تطو بالحجارة فاذا طويت فهي بير واوحينا
اليه الآية ما وحي كرديم بيوسف عليه السلام كه تا خبر دهي برادرانرا بدين

كرياتو كردند

كرياتو كردند و ايشانرا خبر نبود و اين وحي جبرائيل بود عليه السلام واين گويد رضي اين وحي
در حالي بار رسيد كه بود و اين بشارتي است مر يوسف را عليه السلام تا وي بران وحي
صبر كند باميد تحقيق آن بشارت و اين تنبيه است بدانكه مومن را با هر غمي بشارتيست
و چند برادران پيرهن بچاه فرو نهادند يعقوب عليه السلام بوقت رفتن وي يعني يوسف عم
آن پيرهن كه ابراهيم را كرامت بوده خداوند عز وجل از حله بهشت وقت افكندن
ابراهيم وي با آتش يعقوب آنرا تعويذي كرده بود و در گردن يوسف افكند جبرائيل عليه السلام
آنرا بگشاد و بوي فرود پوشيده وحي خداوند بوي رسيد قوله تعالى وجاؤ
اباهم عشاء يبكون قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق و
تركنا يوسف عند متاعنا فاكله الذئب وما انت
بمؤمن لنا ولو كنا صادقين يوسف را عليه السلام بچاه
افكندند و شبانگاه بسوي پدر باز آمدند گويند حسن بصري گويد رضي تا بشنيدم
كه برادران يوسف بگريستند هيچ آب چشم را بنزد من قدر و قيمت نماند است و قيمت
گريستن دوست يكي از شادي و ديگر از غم و احكام بوي هر دو متعلق
است در حق يكي و غيرها فاما گريستن كه از شادي است كما بكى الصديق رضي حين قال النبي
صلى الله عليه وسلم اذن لي بالهجرة فقال الصديق وانا معك فقال وانت معي
گويد رضي از شادي گريان شد وكذلك النجاشي كما قال عز اسمه واذا سمعوا ما
انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع و گريستن از غم كما بكى النبي صلى الله
على ولده ابراهيم حين قيل له يا رسول الله اتنهانا عن البكاء وانت تبكي

و بيا وردند جامه برادران ايشان نماز شام و مي گريستند

فقال القلب تحزن والعين تبكي ولا اقول ما يسخط الرب قالوا يا ابانا انا ذهبنا
الا آيت ای بابا ما رفتیم تا تیر اندازیم واشتر واسب دوانیم یوسف را نزد
رخت ما بنشستیم گرگ بخورد و این بهانه از آنجا کردند که پدر ایشان گفته بود و اخاف
ان یاکله الذئب و تو راست گوی نداری ما را وا گر چند راست گویان باشیم که
الکذب ان یقول خذو فی قوله تعالی وجاءوا علی قمیصه بدم کذب
قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله
المستعان علی ما تصفون بیاوردند پیراهن یوسف را آلوده بخون
دروغ یعنی خون یوسف نبود خون سلخه بود بزغاله کشته بودند و پیراهن او را بخون بزغاله
آلوده قال بل سولت لکم انفسکم امرا بل رد است قول ایشان را ای نخورد او را
گرگ و لیکن تن شما شما را بیاراست کاری ندانم تا چه افتاده است بار یعقوب دانم
که گرگ نخورده است که پیراهن درست می بینم مهربان گرگی بوده است این که او را
بخورد و پیراهن ندریده و دیگر آنکه این خون آدمی نیست خون آدمی با حشباح بود
دلیل بر آنکه استوار نداشت که از بعد چهل سال گفت یا بنی اذهبوا فتح
سسوا من یوسف واخیه فصبر جمیل ای علی صبر جمیل بر منت صبر
نیکو که کارها بصبر نیکو شود والمعنی لا تدور والمستعان الا آیت
یاری از خدای تعالی خواهم که یاری دهنده و نیست مرا بر آنچ شما می
صفت کنند قوله تعالی وجاءت سیارة فارسلوا وا
ردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام واسروه

بضاعة

بضاعة والله علیم بما یعملون قصه یوسف باز
بیان کرد که حال وی کجا رسیده آمده کاروانی سمیت سیارة الکثرة سیرها
فارسلوا واردهم بفرستادند پیش آهنگ را بطلب آب وارد بسر چاه رسید فادلی
دلوه فرو افکند دلو را بچاه خداوند تعالی یوسف را سبک گردانید و جبرائیل آمده
و گفت تعلق یوسف گفت ای جبرائیل چرا از تعلق اغیار نیس جبرائیل گفت رب
مر مرا تا یوسف دست اندر دلو زد بر کشیدند وارد چون بسر چاه رسید بدید
متعجب بماند از نیکو یی وی گفت یا بشرای هذا غلام ای بشارة فی هذا
الغلام و ورا بود که وارد یار خود را گفته بود بشارة ترا که غلام بر آمد نیکو
روی واسروه بضاعة و پنهان کردند بضاعة خود گرفتند تا بفروشند
والله علیم بما یعملون ظاهر قوله تعالی وشروه بثمن
بخس دراهم معدودة وکانوا فیه من الزاهدین
ای باعوا بعضی گویند برادران بفروختند گرچون از چاه بر آمده برادران
وی در مرعا خود بودند نور روی آنجا بتافت برادران گفتند والله هذا نور
وجه اخینا بیامدند تا بر چاه گفتند این بنده ماست هذا عبدنا ابق منا
مالک زعر که کاروان سالار بود بسر چاه آمده بود گفت این چهره
روی چهره بنده کان نیست ای بشما می ماند گفتند آری میان ما کلان شده
اکنون ار خواهید تا بشما فروشیم مالک زعر گفت بچند فروشید و بچند دهید
گفتند بچند آنکه شما خواهید مالک زعر دست کیسه فروختند بیک درم

نوزده درم بيرون آورد و نيز بغايت زيوف بود كفت با من اينست ا
بفروختند شو بدان بها، و بعضي كويند كه وارد فروخت او را اكر اينجا ذكر
سياره بيش رفته است وشوه بد ايشان باز كرد دايه با عوه بثمن
بخس وكويند فروشنده كاروانيان بودند پس فروختن به بها وانوك
چرا كه بيم ازانكه نه اهل چنين بضاعة بودند كه ايشان را تهمت چيكويند
كه از كجا آورده اند كه نبود تا اكنون با شما بعضي كويند كه بيع يكي بود
وهمين از وارد وان بمصر و بعضي كويند دو بود و درست اينست يكي باز بار دانا
بما لك يا از وارد وان بثمن بخس و ديكر بمصر از مالك زعر بهاي عظيم
چنانك بيان كنيم بمشية الله وعونه قوله تعالى دراهم معدودة در بها
شمرده، يا هفده يا هژده يا نوزده وكانوا فيه من الزاهدين از فروختن
وي خبر داد باز خبر داد باز خبر داد باز كه خلق در وي زاهد بوده اند بر
خاطر كس نكذشته است از مردان كه بشهوة بروي نكاه بايد كرد و بعضي كويند
وكانوا في ثمنه من الزاهدين برادران بهاي بسته شد و برد نداند
وكفتند ما را مقصود ستدن بها، برادر كي بوده است ما را مقصود آن
بود كه تا روي بزد ما خالي ماند بمقصود خويش رسيدم و جز نداشتند كه
نرسيدند چون يوسف بوقت بزاد ديده ديده بوقت تا چنانك يوسف را خريد ورا
نديده ايشان نيز نديده قوله تعالى وقال الذي اشتريه
من مصر لامرأته اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا

چون يوسف را در مصر در آوردند كلان جاي او

وچنان خداي تعالى توانائي داد

او نتخذه ولدا وكذلك مكنا ليوسف في

قادر كردانيد مر يوسف را يعني جاي داد

الارض ولنعلمه من تاويل الاحاديث والله

وتا بيا موخت يوسف را

غالب على امره ولكن اكثر الناس لا يعلمون

چون يوسف را بمصر در آوردند ايشان كه مالك مصر بود مالك بخواند وكفت اين غلام
كه آورده بهاي هست كفت بسيار تا به بينم مالك يوسف را بسيار است وبود
سوي ايشان آورد وخلق بنظاره بيرون آمده بودند كرسي ايشان كرسي نهادند يوسف را
بر وي نشاندند و من يزيد ميكردند بازركانان بخواستند بهاء وي به بيست
هزار درم مالك حد بيرون انبيا رد بد تا زكوه كفت نه هم بهاء وي سنك
زر برسيد كفت نه هم هم سنك برسيد كفت نه هم تا بزركانان باز كشتند
كفتند از ما كذشت ما طاقت بهاء وي نداريم زليخا در شوي خويش را بكفت
من باري ده هم طلبه بيرون نكشيد در وي هر كوهري بقيمت خراج مصر
كفتا اين را بار خويش ضم كن قطيفير كفت در نام زد ملكاست زليخا
كفت مالك ازعن با زنده از در آمد نزديك مالك و اندر خواست كرد
ملك كفت اي ان نيستي بتو بخشيدم فداء تو باد تو راحت تو بي اين
غلام فرزندي را شايد قطفير بخريد و بخانه آورد وقال الذي اشتريه
من مصر لامرأته يعني قطفير زوج زليخا وقال ابن عباس رض كان
يوسف ابن ست وسنين وقال ابن مسعود ابن سبع ستين كفت
آنكسي كه بخريد يوسف را از مصر مرد خويش را زليخا را كي بي

مثواه کوای کن جای او را یعنی بنگاه او را و خوابگاه او را ساخته و آراسته
دار و این کنایتست از نیکو داشتن که چون کسی را با دل بجای نیکو نشانند
دلیل عزیز داشتن بندگان است کما قال علیه السلم الصلوة وما ملکت ایمانکم
قوله تعالی مثواه ای منزله ومقامه عندک من قولک ثویت بالمکان
اذا قمت به عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا بود که منفعت
کند ما را یا بفرزندی گیریمش قال ابن مسعود رض افرس الناس
ثلاثة بافراست ترین کسی که بوده اند سه بوده اند احدها آسیة امراة فرعون
حیث قالت لفرعون لا تقتلوه عسی ان ینفعنا وقد نفعها حتی آمنت
به والثانی قطفیر زوج زلیخا حیث قال عسی ان ینفعنا او نتخذه
ولدا وقد نفعه فانه آمن بیوسف علیه السلم مع زوجته والثالث ابو بکر الصدیق
فانه استخلف عمر بن الخطاب وتفرس فیه الخیر وکان کما تفرس او نتخذه
ولدا ای نتبناه وکذلک مکنا لیوسف فی الارض باز خدای عز وجل از
خود خبر داد همچنین که خبر دادیم تمکین کردانیدیم یوسف را در زمین وجهه
بحر نیز که روانیدیم اول کاروان بگماشتیم تا از چاه بر آوردند باز بر دل
خلق او را دوست کردیم ولنعلمه من تاویل الاحادیث ای وعلمناه عطف
بر ماضی بود هرچند مستقبله است بصیغت وتعبیر خواب بیاموختمش
تا عقل دادیم وملک دادیم والله غالب علی امره خداوند تعالی غالبست
بر امر خود برادران خواستند تا یوسف را ذلیل کنند خداوند عز وجل

خواست که او را عزیز کند آن بود که خداوند تعالی خواست نه آن بود که برادران
خواستند ولیکن اکثر الناس لا یعلمون انه غالب علی امره واین آیة تنبیهست
مر علما را که آموختن علم بجهد وقوت ومردی خود ندانند بلکه از فضل
وی دانند که قوله تعالی ولما بلغ اشده آتیناه حکما
وعلما وکذلک نجزی المحسنین چون برسید یوسف بقوة
ومردی خود یعنی چون قوی وبالغ شد او را نبوت وعلم بها دادیم وقیل حکما
صوابی گفتار و کردار دادیم وعلم او علمی دادیم که وی کار بندد آن علم بود
همچنین جزا دهیم نیکوکاران را قوله تعالی بلغ اشده ای انتها منتهاه
شبابه قبل ان یاخذ فی النقصان وهو جمع واحده شد ویقال لا واحد له
وقد اختلف فی وقت بلوغ الاشد فقیل هو بلوغ ثلثین سنة وقیل
بلوغ ثمان وثلثین سنة قوله عز وجل وراودته التی
هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب وقالت
هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای
انه لا یفلح الظالمون ای اراده این اخبار است از
زلیخا بدین آیة خبر داد از باطن واز فعلش واز قولش راوده بیان باطن است
وغلقت بیان فعلش است وقالت هیت لک بیان قولش وهمانا زلیخا ویکی
مبالغت را بدین لفظ یاد کرد یعنی سخت بسیار خواست یوسف را ان زن یوسف
در خانه بود از تن وی یعنی طمع زنا کرد وشوی او را نمود که او را نیکو داد

بشوهر خود
سخن

خلاف کرد و قصد زناکی وچکونه کرد وغلقت الابواب خواست دل بود بفعل

اجابت کی آن کار کرد و خانه را خالی کرد و بسیار است یوسف را خانه بخانه اندری

فرستاد و بدم اندری آمده و دری ببست و یوسف را علیه وسلم غمی في جون نبود است که

قصد وی کرده است دست اندر کشید و ازار بند سخت کرد زلیخا بیکبار شرم

داشت بوی قصد کرد است بدست سخت با نواختن گرفت گفت یا یوسف ما

احسن وجهک قال هذا صورني ربي قالت ما احسن عینیک قال بهما

انظر الی ربي قال ما احسن شعرک قال هو اول ینتثر عنی في القبر جوه

زلیخا دید که یوسف بوی ننگرد گفت هیبت لک ای تعالی انا لک گفت من تر

ام و خود را از بهر تو آراسته ام و این کار از بهر تو ساخته ام یوسف گفت معاذ الله

ای اعوذ بالله گفت یا رب بتو پناه میکنم و بتو می اندیشم که مرا از وی فریاد

رسی آنگاه بهم طاقت جهد کرد سخنانی گفت تا حکم شرم دارد گفت انه

ربي احسن مثوای ای سیده من شوی تو مرا نیکو داشته است که تو ابغی موده

بنیکو داشت من و من در مقابله نیکوئی با وی جفا کنم که من ظالم باشم اچنین

کنم و ظالم و زانی فلاح نکند انه لا یفلح الظالمون و این تنبیه است بر ان

که مردی بیکانه را بر زنان نامحرم بخانه در نیاری قال النبي صلی الله تعالی

خلق الرجال من التراب فهمهم التراب وخلق النساء من الرجال فهمهن الرجال

و تنبیه است بر ان که زنان را از درو بام و تا نگه باز داری قال النبي ص ل لا تسکنوهن الغرف

ولا تعلموهن الکتابة وعلموهن سورة النور ولا تعلموهن سورة یوسف قوله تعالی

ولقد همت

زلیخا قصد یوسف کرد
و یوسف قصد کرد بزلیخا
اگر نبودی برهان خدای
برهان نا بود که مادر پدر امد
وگفت خود من آن مادرم شرمساری
این چنین شرمساری و درد من است

قصد
ولقد همت به وهم بها لولا ان رآه برهان ربه
یوسف
از زنا
کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من
وگناه
بهر این بارگشتاین یوسف بزنا
عباد المخلصین

١٧٩

چون یوسف علیه وسلم این بگفت زلیخا قصد یوسف کرد

بزنا و هم بها یوسف قصد کردی بزلیخا از نه آن بودی که برهان خداوند بدیدی کذلک

لنصرف عنه السوء والفحشاء الفحشاء الزنا والسوء مقدمة الزنا چنین

نمودیم برهان یوسف را تا بکردانیدیم از یوسف سوء و فحشاء ای هم

زنا و هم مقدمه زنا که وی از بندگان مخلص ما بود ما بنده خالص خود را

ضایع کی گذاریم اگر فساد را هیچ زشتی نیستی مکر آنکه رفته الی زلیخا مرده

و سالها بر آمده و بکلام ازلی می خوانند که زلیخا جه کرد خود بس ایستی وار صلاح

را هیچ هنر نیستی مکر آنکه یوسف علیه وسلم از دنیا رفته و سالها بر آمده و خداوند

عز و جل ثنا وی بکلام ازلی باقی داشته خود بس ایستی و انکه گویند که یوسف علیه السلام

بنشست از زلیخا نشستن مرد از زن خویش جنین خطا و کفر نیست بدان دلیل

که خدای عز و جل کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و گفتیم که سوء مقدمه

زنا است و فحشاء عین زنا است میگوید هم قصد زنا گردانیدیم از وی و هم

عین زنا دیگری که ثنا گوید یوسف را خداوند عز و جل و قال انه من عبادنا

المخلصین قال الحسین بن الفضل الآیت علی عظم فضل الله تعالی علی

یوسف و منته حیث عصمت ثم مدحه بالاخلاص نظیره في حق المومنین

ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه في قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق

وچنین نمود برهان بویوسف را

والعصيان ثم مدحهم فقال اولئك هم الراشدون فضلا من الله ونعمة و
خبراً قال الله تعالى عنه فاستعصم پس خداي عز وجل همي از يوسف خبر داد
وهمي از زليخا پس فرق چيست ميان هردو هم بعضي گفته اند وهو القول الحسين
بن الفضل البلخي در آيت تقديم و تاخير است واين از عادت كلام عرب است
قيمت به قصد كرد زليخا بيوسف چنانك قصد كنند زن بر مرد قصد بد
با عزم وهم بها لولا ان رأى برهان ربه اي لولا ان رأى برهان ربه
لهم بها واگر نه آن بودي كه برهان خداوند خود نديدي يوسف بوي نيز قصد
كردي لكن برهانش نمود تا قصد نكرد و بدين عيبي لازم نيايد بر يوسف
وهذا كما قال الله تعالى في حق النبي صلى الله عليه وسلم ولولا ان ثبتناك لقد
كدت تركن اليهم شيئا قليلا چون نگاه داشتيمش تا ميل نكند بر مصطفى
هيچ عيبي لازم نيامد كذا اينجا برهان بنمودش تا قصد نكرد كه وي از
بندگان مخلص ما بود بعضي گويند بي تقديم و تاخير معني راست است و تاويل
كرده اند واين قول علي است رض همت به هم الزنا وهم بها هم الضرب يعني
وهم يوسف بضربها لولا ان رأى برهان ربه لضربها وآن برهان بود
كه ياد آمدش آنچه در صحف ابراهيم عليه السلام خوانده بود ليس لك ضرب من
لا تملك نيست ترا زخم كسي كه ملك تو نبود واين يادش شد زخم بوي بجا نياورد و
بزودش و تاويل ديگر واين قول حسن بصري است رض واين استادانه
ترست وتحت وي و ضماريست همت به قصد كرد زليخا بيوسف

قصد طبع وقصد عزم وهم بها ويوسف آهنگ طبع نه آهنگ عزم واين
دليل اثبات مردي يوسف كنند كه خداوند عز وجل طبع آدمي چنان آفريده است
كه بزنان مايل بود وهيچ عيب نيست آدمي را كه آفريده شود بهر بنده بدانك ١٨٠
عيب نبود عيب آنگاه بود كه آن طبع را بقصد بر دو آنرا كه ميل طبع
نبود نامرد و مخنث بود واين چنين كسي را از زنا باز ايستادن را مدح
نبود بايد كه طبع خواهان بود و وي طبع را و هوا را قهر كند تا سزاي
مدح گردد از يوسف برهان حق نديدي از هم طبع بهم قصد افتادي واز اين
معني بود كه يوسف گفت والا تصرف عني كيدهن اصب اليهن واكن
من الجاهلين اگر نگاه نداري مرا ميل كنم بايشان واز هم طبع بهم قصد
روم وآنگاه من از جمله جاهلان باشيم و ابتداء خطرت را هم بگويند
وقصد و عزم را نيز هم بگويند كقوله تعالى اذ هم قوم ان يبسطوا
اليكم ايديهم و خطرت را نيز هم بگويند كما روي عن النبي عليه وسلم
انه قال اذا هم احدكم بمعصية فلم يفعلها لم يواخذ به اكنون اين
برهان چه بود آنچ درست تر است بگوييم قول حسن بصري رض و يك قول
ابن عباس آنست كه ديوار خانه بشكافت و روي پدر بديد يعقوب را
ديد عليه السلام انگشت بدهان گرفته گفت اي پسر اسمك في ديوان الانبياء
وعملك عمل السفهاء وهذا قول ابن سيرين ايضا فلما سمع الشيخ
ابو حفص الكبير رض هذا القول قولا سمعنا في ديوان العلماء فينبغي ان لا

نعمل عمل الجهال چون یعقوب علیه السلام این بگفت در وقت شهوت از پشت
یوسف برفت و بسر انگشتان وی بیرون رفت وهذا القول عطیة العوفی عن
ابن عباس رض و بعضی گویند که جبرائیل ید بر پشت وی فرود مالید شهوت
از انگشتان یوسف بیرون رفت وان حاجت از وی برفت و بعضی گویند که
خطی بر سقف خانه یا بر دیوار پدید آمده ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة
ومقتا وساء سبیلا وهو قول محمد بن کعب القرظی و بعضی گویند که زلیخا
بتی داشت آنرا بپوشید و قالت هذا معبودی فاستحی منه فقال
یوسف علیه السلام انت تستحی من الصنم فلا استحی من الصمد و
هو قول علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رض وفیه قول آخر قال
رض هو الاصح عندی البرهان هو النهی عن الزنا لولا انه یذکره
النهی عن الزنا لهم بها و هذا اولی لان ما فسر البرهان من اقا
ویل فذلک دلیل ضروری لو راه واحد منا شیئا من ذلک عند القصد
الی المعصیة لامتنع عنها فکیف یحتاج یوسف الصدیق النبی علیه السلام
الی ان یری تلک الآیات الضروریة لیمتنع عن الذنب ۵

قوله تعالی واستبقا الباب وقدت قمیصه من
دبر والفیا سیدها لدی الباب قالت ما جزاء
من اراد باهلک سوءا الا ان یسجن او عذاب
الیم
چون برهان بدید یوسف علیه السلام بگریخت بدیم هر دو بشتافتند

بسوی در و هر یکی دیگر پیشی میکردند یوسف گریختن را و زلیخا گرفتن را زلیخا در یافت
دست بدامن یوسف زد و یوسف از پیش دامن از پس بدرید وقدت قمیصه من دبر چون تا
۱۸۱ بدر رسیدند والفیا سیدها لدی الباب ای وجدا یافتند سید زن را یعنی شوی
زن را قطفیر را بر در ایستاده آنست که اینجا حالی افتاده است گفت چه بوده
شما را زلیخا مکر کرد گفت ما جزاء من اراد باهلک سوءا یوسف علیه السلام خاموش بود
زلیخا گفت ای سید من جلیت چه خواهم آنکسی که باهل بد خواهد الا ان یسجن او عذاب
الیم مگر آنکه بزندان کرده شود یا عذاب آورد گین بوی رسانیده شود بدانکه شرط
دوستی بر کمال عیب از دوست نفی کردن است هر که با دعوی دوستی
عیب بر دوست بند آن نه دوست است و هر چند با کمال خدمت است و هر که
دوست را از عیب باکه گوید وی دوست است و هر چند با نقص خدمت بود
زلیخا چون با اول کار در دعوی دوستی مجازی بود عیب از خود بر داشت
و بر دوست نهی عیب عیب نهاد چون کار بآخر رسیده و دوستی اندرون
دل وی بگرفت از عالم بی خبر شد کار بجایی رسیده که چون سخن بگفتند
با وی جواب نداده گفتندی ای زلیخا با تو میگوییم گفتی مرا خبر نیست
از کلمتونی فخر وسید فان قلبی مع محبوبی چون کار بآخر آمده و یوسف را
وقت بیرون آمدن آمده از زندان ملک بر وی فرستاد که بیرون
ای گفت نیایم که زنان مرا تهمت کرده اند بخوان شان و بپرس تا عیب از که
بوده است رسول ملک را جنو داد ملک زنان را حاضر کرد گفت ما خطبکن

اذ اودتن یوسف عن نفسه عیب از شما بوده یا از یوسف هم کفتند حاش لله
ای معاذ الله که از یوسف عیبی بودی ما علمنا علیه من سوء و این آن زنان دست بریده
کفتند و زلیخا خاموش می بود ملک کفت ای زلیخا تو نیز جواب ده زلیخا کفت الان
حصحص الحق انا راودته عن نفسه اکنون وقت راستی آمده کناه مرا بود
و عیب عیب من بود وی از راستان و بی عیبانست اینک نشان درستی آمده
و این بشارتی است مومنان را که هر که پادشاه را جل جلاله از عیب پاک کوید وی
دوست است هر چند با خلل اعمالست و هر که او را عیبی کوید وی دشمن است
و ار هم عبادت عابدان دارد وی و قریب پنجاه وعده است در قرآن از خداوند تعالی
کسی که وی را بی عیب کوید شناسد قال هی راودتنی عن نفسی
یوسف کفت ای سید وی خواسته است مرا از تن من یعنی وی قصد من کرده است
عبد الله عباس رض کوید والله اکر زلیخا عیب بر یوسف نه نهادی یوسف
خاموش بودی و پرده وی ندریدی و لیکن با همین سخن یوسف نشنیدند
و وی بنده بود و غریب بود و زلیخا ستیده بود و کواه هیچ خداوند نبود یوسف
بدل بخداوند بنالید کفت یارب غریبم و بجز تو کواه ندارم مرا فریاد
رس همین که این بکفت چه کشت و شهد شاهد من اهلها بعضی کویند
که این کودک خال این زن بود مردی حکیم بود و بحکمت بیرون آورد که این عیب
از کیست کفت ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و
هو من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر

فکذبت

بس زلیخا دروغ کفته است
آن یوسف از راست کویان است

فکذبت وهو من الصادقین کفت هر دو با یکدیکر
برآویخته اند پیراهن یوسف بنکرید اکر از پیش دریده بود یوسف قصد زن
کرده است و زن او را از خود دفع کرده بود و اکر پس دریده بود زن قصد یوسف کرده
و یوسف کریخته بود و زن در دامن وی بیاویخته بود و این قول مجاهد است
و حسن بصری رض ذکره فی تفسیر البطری و قیل اسم الشاهد یملیخا و هو
ابن عم زلیخا و کان صغیرا فی المهد و هذا قول ابن عباس رض این شاهد کودکی
بکواره بود در کاهواره کی هنوز وقت سخن کفتن نبود خداوند تعالی او را بسخن
آورد تا بر پاکی یوسف علیه السلام کواهی داد و این قول درست تر است بر آنکه مصطفی
ص کودکان کاهواره سخن کفته اند منفعت بوده اند یکی از ایشان این کودک
بود که بر پاکی یوسف علیه السلام کواهی داد الی آخره قوله تعالی فلما
رای قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان
کیدکن عظیم چون بنکرید پیراهن یوسف از پس دریده
بود کفت شوی زلیخا فقطعه انه من کیدکن این از کید شما زنانست
کناه خود کنید و عیب بر کسی دیکر نهید هر آینه کید شما زنان بزرک
است یوسف اعرض عن هذا ای عن هذا الامر ای یوسف وی از این
سخن بکذر ای از این سخن و این حادثه با کس حکایت تا خاندان من رسوا
نشود و پرده عیال من دریده نکردد باز وی بر زلیخا کرد کفت و استغفری
لذنبک ای زلیخا تو کناه خویش را آمرزش خواه بعضی کفته اند که زنان همه

ادیان حرام بوده است بدین معنی استغفار فرمود شما و بعضی گویند و
واستغفری لذنبک عذر خواه از وی مر گناه خود را که عیب وی را بیاد زدی و
عیب خود بروی نهادی انک کنت من الخاطئین
که تو بوده از خطا کنندگان نه یوسف قال الاصمعی یقال خطی الرجل یخطا
خطا الغد تعمد الذنب فهو خاطی ومنه الخطیئة واخطا یخطی اذا غلط غلطا ولم
یتعمد والاسم منه خطا، قوله تعالی وقال نسوة فی المدینة
چون قطفیر وصیت کرد بود یوسف را که کسی را ازین خبر مده ولیکن زلیخا گفت
عشق پنهان نباشد و همه رازها پنهان توان داشت مگر راز عشق که نشان
آن راز بروی عاشق اثر کند و عاشق را از خویشتن بی خبر کند چنانک قایل
گوید بیت گر راز تو از خلق پنهان ندارم این زردی رو به را چه درمان دارم
و دیگری گوید بیت این عشق چنین تب آورد تب زردی تا پیش نگرد عاشقی کم گردد
اشتقاق عشق از عشقه است و عشقه نام گیاهی ست که چون بر درخت پیچد
درخت را خشک کند ابش را بخورد و طراوت و تازگی اش ببرد و برگهاش
را زرد کند وقال رسول الله من عشق وعف وکتم ثم مات مات شهیدا
اگر عاشق از سوز دل آهی کند جهان بسوزد و اگر فرو خورد جگر بسوزد کدام
بلا و بلا، عشق رسد هر که بر عاشقی بخندد از بیخبری است و هر که و را طعنه
زند از بی خودی است قال القایل از ده عشق همه طعنه زنان بی خبر اند
ای مسلمان مر یاد از این بیخبران وقال ابو الطیب المتنبی

وعوات اهل العشق حتی ذقته فعجبت کیف یموت من لا یعشق
چون زنان مصر گفتند و حاجبان نجوی یافتند زن عزیز می خواهد که غلام خود را
از تن وی یعنی این زلیخا قصد بنده درم خریده خود کرده است و را بخود می
خواند و عزیز گفتند که خدای و راکه با نفاذ قول بود عزیز قوم بود ا
قد شغفها حبا ای بلغ حبه شغافها وهو غلاف القلب
یقال شغفت فلانا اذا اصبت شغافه کما یقال کبدته اذا اصبت
بطنه ومن قرا شعفها شغفها بالعین ای فتنها حبه یقال فلان مشغوف
بفلان ای مفتون بها گفتند این دوستی غلام اندرون دل وی گرفته است
انا لنریها فی ضلال مبین ما زلیخا را در گم بودگی
پیدا می بینیم و این گفتار ازین زنان حیله و مکر بود تا مگر یوسف را ببیند
که دانسته اند که زلیخا محبه است و محب غیور بود طعنه کردند در یوسف
تا مگر زلیخا بنماید شان چنانک کسی چیزی بخود کسی طعنه کند که او آن چیز بیاورد تا
بیارد و بنماید که این گون آن باشد بدین بهاء دلیل بر آنکه ایشان این بر سبیل مکر
گفتند که خداوند عز وجل از ایشان بر سبیل مکر ایشان خبر داد فلما
سمعت بمکرهن چون بشنید زلیخا آن ایشان را گفت بنمایم شان
ارسلت الیهن کس فرستاد بایشان گفت مهمانی ساخته ام
جامه پوشیده بیایید واعتدت لهن متکا قیل
طعاما یقال اتکانا عند فلان ای طعمنا متکا ویقول متکا و بلر

باسكان التاء وترك الهمزة وهو الاترنج ويقال الزماورد ه
وبلاد است واعاده كود ايشانرا نشستگاه چون بيامدند قوله تعالى
واتت كل واحدة منهن سكينا وقالت
اخرج عليهن ه وبداد هر يكي را از زنان كاردي و ترنجي يا نواله
وگفت از شما آن خواهم كه شما چون يوسف را ببينيد اين ترنج را ببريد از نوشه
ببريد گفتند همچنين كنيم وقيل چون بخلوت بنشستند زليخا روي بايشان
كرد گفت مرا چه گفتند هر يكي عذر گفتند كه اي سيده فكفتم كه كودك در توراق
بود زليخا گفت خصومت نيست با شما بكرا گر زدهي حجب
ما بملامت از شما بوجه خواهيد گوييد وقال القايل
اجد الملامة في هواك لذيذة حبا لذكرك فليلمني اللوم هر كرا
درد نبود ننالد و هر كرا درد بود از ناله چاره نباشد آنگاه زليخا
حاجبه را گفت اي قارعه بخوانيش قارعه آمده يوسف را گفت
احبب السيدة ترا مي خواند يوسف گفت اي قارعه چه فتنه
آوردي قارعه بيرون گريزد كه بخت گفت اي سيده فرمان من برد
زليخا خود نعلين در پاي كرد و وگام در قسطون نهاد و در پيش يوسف
بزانو درآمد گفت من هم عمر خويش بر بهره تو كردا شتم تو نفسي بر
بهره من نكند امروز دشمن در من در تو طعنه كرده است طرفة العين
فرمان من كن همت خود را سبب دشمن من وكنا يكي بيرون آي گفت

وداد هر يكي را از ايشان كارد

وگفت زليـ

چنين

چنين كنيم اي قوم چنا او و نعمت كو چگونه تو كنيم از دست تو نعمت
خورده ام گفت تا انگه فرمونيت بيا نم و جامها در پوشانم گفت هر چه
در وي معصيت نيست فرمان ترا دارم من خود بيايم و جامه خود پوشم گفت
من رفتم تو بيرون آي اگر نه خود تو مرا خود نيست در تو چنين گفته اند از
بهر خود بيرون آيد يوسف عليه السلم موي سر شانه كرد و بيافت و قباي
پيروزه گون پوشيد و كمر بر ميان ببست و رداي مصري بر كتف
افكند و بيرون آمده قوله تعالى فلما رأينه اكبر
نه وقطعن ايديهن ه وجد قدر كبيرا يقال ا
انجلته اذا وجدته بخيلا يعني بزرگ يافتند شي در جمال آن حال
بوال ايشان بزرگ آمده واز بزرگي آن حال بود كه بدلهاشان آمده كه گفت
وقطعن ايديهن و تقطيع پاره پاره كردن بود و از ينجا بود كه از بيني
پيش بيرون آوردند تا گفتند ه قوله تعالى وقلن حاش لله
ما هذا بشرا ه يعني معاذ الله كه ما او را آدمي گوييم نيست
آدمي اين ه ان هذا الا ملك كريم ه
نيست اين مگر فرشته كرامي كرده بزرگوار قالت فذلكن
الذي لمتنني فيه ه زليخا گفت نيست مگر نيستند
اين آنست كه شما مرا ملامت كرديد در وي ه ولقد راودته
عن نفسه ه بدرستي كه من خواستم او را از تن وي يعني من قصد

دو راست

ديه كردم

بس طلب عصمت كرد

فَاسْتَعْصَمَ و يوسف سر در نياورد و خويشتن نكاه داشت

وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ

لَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ و بدين سبب نخواهم كو دار

نكنيد آنچه من فرمايمش بزندان كرده شود و از جملهٔ خواران بود كه باشيد

و هر آينه اكر نكردى تو چيزيرا كه امر كردم من ترا هر آينه در زندان اندازم ترا

[illegible]

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

يوسف چون بشنيد از زليخا كفت بزندان كنمش اكر فرمان من نكنيد

كفت يا رب زندان بمن دوستر از آنچه ويرا مرا بوي خوانند وَإِلَّا

تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَا

هِلِينَ و اكر نكرداني تو خداي از من كيد زنان ميل كنم من با ايشان

و از جملهٔ جاهلان باشم فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ اجابت كرد دعاء

او را خداوند وي فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس بكردانيد از وي تا كيد ايشان كه وي

شنواء دعاها است و داناي دلهاست ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ

آغاز كرد عزيز و ياران خود را

مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ چون خبر بيرون افتاد

چرا كه ديد نشانيها

و در آن اشكارا شد نفي تهمت از خود را وي ايشان بدان افتاد

از بعد آنكه ديده بودند ايات معني كواهي دادن كودك كاهواره

و دريدن پيراهن از پس كفتند كه بزندان كنيم يوسف را حقي تا

تهمت از خود برداريم و بروي نهيم و از ين معني بود كه چون

كفتند

كفتندش بيرون آي از زندان كفت نيايم تا زنان نخوانيد

و نكوييد كه كناه كه را بوده است بزندان كردندش وَدَخَلَ مَعَهُ

دو جوانان

السِّجْنَ فَتَيَانِ و در آمدند بر يوسف بزندان دو جوان مر او را

از ين مع مقارنت دخول نيست اين چنانكه است كه كفت و

اسلمت مع سليمان و بجواب كذاريد و نيكو كاري معروف

بوده است در زندان هر كه خوابي ديدي وي تعبير كردي و هر كرا

غمي بودي تدبير كردي و اكر بيمار بودي دارو كردي و اين دو جوان را

كه آورده اند بزندان يكي ساقي بود و يكي مطبخ سالار ملك خبر يافته

بود كه ملك را ديگر يكي را ازين دو بفرموده است تا و را زهر دهد اين ملك

مصر كفت من طعام و شراب از دست اين دو تن نخورم هر دو را

بزندان باز داريد تا كناه كار ديد آيد باز داشته اند شان بزندان

باز داريد بيك تاويل آنست كه هر يكي از نزد خود خوابي ديد

و به قال مجاهد و ضحاك بذكر تاويل آنست كه هر يكي از نزد خوابي

سكاليدند و به رسيدند و به قال ابن مسعود رضي الله كفت يكي

از ايشان يوسف را و آن ساقي بود قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي

أَعْصِرُ خَمْرًا من چنان ديدم بخواب كه مي فشارم خمر را الخمر لا

يعصر و لكن سمي العنب خمرا باسم العاقبة كما الله يؤل

اليه وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ

[illegible]

وگفت دیگری من بخواب چنان دیدم که نان بر سر نهادمی و مرغان از آن میخوردند
همی یکی از جنس عمل خود خواب پرسیدند آنگاه گفتند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ
إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ خبر ده ما را بتعبیر این خواب که ما
آگاه کن ما را بتعبیر این خو
قبت این خواب چیست که ترا از محسنان می بینیم مسله پرسیدند و با احسان
بستودند تنبیه است ترا بدانکه اگر از عالمی علم پرسی باید که او را نخست بستایی
و ثنایی و دعا بگویی یوسف علیه السلم چون از ایشان ثنایی خود بشنید و
ایشان کافر بودند گفت باشد تا پیش از خواب مسله ایشان ایشان را دعوت کنم
بود که بگروند ولیکن آغاز دعوت باظهار معجزه کرد تا هرچه بعد از آن بگوید
نیکوتر شنوند گفت قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا گفت نیاید بشما
شما را طعامی که شما را روزی دهند بوی نه من خبر کنم شما را بعاقبت وی
در رنگ وی بلون و جنس و طعام وی پیش از آنکه بشما آرند معجزه از خبر
پیدا کرد که ایشان از آن عاجز تر بودند از دانستن این عجب داشتند
گفتند ما را از خانه ما خبر نیست و وی بیگانه است از کجا داند گفتند
از کجا تو این گفت ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي ای ذلک
الذی ذکرت لکما من اخبار لون الطعام وجنسه وطعمه قبل ان یاتیکما
ذلکما مما علمنی ربی گفت مرا این خدای من آموزانیده است آنگاه
پیدا کرد شان که این هر ابجه سبب آموزانیده است خدایی گفت

مگر اینکه

معانی بنت مغل و مرغان زوج زادی

امو

انی ترکت

١٨٦

جوانان گفتند ترک کردیم ما دین باطل است

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
هُمْ كَافِرُونَ من تبری کردم از کفر و بجای آوردم ملت گروهی را
که نگرویدند بخدای و ایشان بآخرت کافرند وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ومتابعت کردم ملت پدران
خود را ابراهیم و اسحق و یعقوب را مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ سزای نیست ما را که پیغامبرانیم که شرک آریم بخداوند عز و جل
چیزی را و این دلیلست که کفر بر انبیا روا نبود هیچ کفر و این دلیلست که پیغامبران
از کبایر معصوم اند که هیچ کبیره بر وی روا نبود که کفر بر وی روا نبود گفت
ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ این از فضل خداوندست بر ما
که ما را معصوم داشت از کفر و فضل خداوندست بر مردمان که ما را پیش او
و داعی ایشان کردانید وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
ولکن بیشتر مردمان این را شکر نگفتند که ما را پیش رو و داعی و راه نمایی ایشان
کردانیده این بیان حق بود بتعریض و کنایه اکنون بیان تصریح آمده گفت
يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ یعنی از اهل تفسیر گویند که ای دو یار من و این از روی
لغت خطا است ولیکن چنین باید گفتن که ای دو یار زندان و ارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار بتان پراکنده عاجز بهتر یا یکی خدایی
قادر قهار آنگاه عیب بتان پیدا کرد و ناسزایی ایشان مر معبود را گفت

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَا
ؤُكُمْ نمی پرستید بدون خدای مگر نامهایی را که خود نام نهاده اید شما و پدران
شما اسمها یاد کرده اید دلیلست که اسم و مسمی هر دو یکیست چنانکه مذهب ماست
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ نفرستاده است خدای تعالی بوی هیچ
حجتی إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ فرمان و حکم خدای راست أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ خدای
فرمود که جز پرستید مگر او را ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ اینست دین راست و لکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتری
مردمان ندانند اول خواب را تعبیر نگفت نخست حقی حق بتعریف پیدا
کرد و نفع ایمان بحق خود پیدا کرد که مرا این علم بمخالفت کفرست و
بمتابعت دین پدرانم انگاه تصریح بیان حق یاد کرد بسوال از ایشان
در باب متفرقون خیر یا رزبان بعیب دراز کرده ند گفت امر ان لا تعبدوا
الا ایاه انگاه بر عقب این جواب سوال ایشان پیدا کرد گفت یا صاحب
السجن ای دو یار زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا و اما — یا صاحبی السجن
یکی ساقی ملک خواهد گشتن وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ بر دار شود و اما آن دیگر را
بر دار خواهد کردن فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ مرغان از کله
سر وی همچو میخورند غمناک شدند این یکی بحق خود و آن دیگری بحق
یار خود گفتند با دروغ نهاده بودیم این خواب یوسف علیه السلام گفت
قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ کار بود و قضا کرده شده ام
طلب فتوی که گفته بودید

در این سخنها رسیدند یعنی هم چنین خواهد بود ان که گفتیم قول انبیا خلاف نشود
که ایشان ملقن بودند بصواب و حکمت روزی چند بر آمد کسی آمده یکجا خلعت
آورد و آن ساقی ملک بود و بشغل خودش باز بردند آن دیگر را بر دار کردند
چون یوسف علیه السلام تعبیر خواب بگفت قوله تعالی وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ
أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ
و تا بدین وقت که تعبیر خواب ایشان بگفت هفت سال بر آمده بود از بودن یوسف
در زندان و تنگدل گشته بود و او را ارادت بیرون آمده بود چون شیطان ارادت
یوسف اینجا دید هم بدین روی اندر آمده وسوسه بکرد تا یوسف گفت مرا از که دانست
بخواهد رستن و ساقی ملک خواهد گشتن گفت چون ساقی ملک گردی و ساقی بملک
نزدیک بود یاد کن مرا بنزدیک ملک بگوی غریبی است در مانده و مظلوم
از هفت سال باز بزندان تو او را از کریمی بیت بروی رحم کن و رها کن
تا بخانه و مان خود باز رود و شیطان درین وقت فراموش گردانید بروی
ذکر خداوند عز و جل و بدیگر روایت شیطان ساقی را فراموش گردانید یاد
داوند وی ملک را بتاویل اول ذکر عند ربک بخدای باز کرده و بتاویل دوم
رب بمعنی سید بود بملک مصر باز کرده چون این بگفت خداوند عز و جل بوی
وحی کرد یا یوسف استعنت باجل دونی فقال یوسف یا رب اوحش قلبی
کثرة البلوی فقیل لاخوتی وای بر برادران من که بسبب ایشان اینجا افتادم
و بدیگر روایت آنست که جبرئیل علیه السلام بزندان در آمده یوسف را بشناختش

گر بچاه دید بود، پس یوسف یا اخا المنذرین مالی اریک بین المذنبین جبرائیل علیه السلام
گفت خدای عز وجل مرا بتو فرستاده است و سلام میگوید ترا و میگوید امن احبسک علی
والدک قال هو و من آنجا که من بد اخوتک قال هو و قال من آنجا که من البیر قال هو
و قال من آنجا که من فتنة النساء قال هو قال یقول استغثت باحد من خلقی
فبعزتی و جلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین فقال یا جبرائیل اهو عنی
راض قال هو عنک راض فقال اذا لا ابالی فلبث فی السجن بضع
سنین والبضع ما دون العشرة چون این مدت بگذشت این فرج و راحت
هم بخواب بود چنانکه اول رنجش بسبب خواب وی بود در میان خواب آن دو یار زندان
سبب بود محنت زندان و رنج ورا گفت ساقی را اذکرنی عند ربک و راحت
بسبب تعبیر خواب ملک بود قوله تعالی وقال الملک انی اری سبع
بقرات سمان چون بلا بسر آمده و ملک را خوابی نمود گفت ملک هو دیدم
بخواب هفت گاو فربه یأکلهن سبع عجاف میخوردند این هفت
گاو فربه را هفت گاو لاغر و سبع سنبلات خضر و بخواب دیدم
هفت خوشه سبز و اخر یابسات و هفت دیگر خشک که اندر پیچیدند
بدین خوشها سبز گردشان یا ایها الملأ افتونی فی رؤیای ان کنتم
للرؤیا تعبرون ای علما قوم من جواب دهید مرا درین خواب من و تعبیر
کنید ار شما را علم تعبیر خواب بدانید و درین عصر دعوی این قوم در علم تعبیر
خواب بوده است چنانکه بعصر عیسی دعوی قوم وی در علم طب بوده است

و بوقت مصطفی صلعم در بلاغت و فصاحت بوده است و خداوند عز و جل هر پیغامبر
را معجزه داد از جنس دعوی آن قوم و وی تا آن قوم عاجز گشتند از آوردن
آن دلیل حقی آورد نبوت آن پیغامبر بود ملک چون تعبیر خواب پرسید از ایشان
هم عاجز شدند قالوا اضغاث احلام این خوابها شوریده است
گیاهی آمیخته را ضغث گویند یعنی گاه وقتی به بالا غره و خوشه سبز با خوشه
خشک آمیخته وما نحن بتأویل الاحلام بعالمین ٥٥
و اختصار است آیه و ما نحن بتأویل اضغاث الاحلام بعالمین و لکن
چون اضغاث یکبار گذشته بود معلوم بود یاد کردن چه شما بر سیدند
هم چنین خوابها بودند که گفته قول انبیا خلاف نشود ایشان ملقن
بودند بصواب و حکمت روزی چند بر آمده کس آمده یکی را خلعت آورد و آن
ساقی ملک بود و بشغل خود باز برد و آن دیگر را بردار کرد چون یوسف عم
تعبیر خواب بگفت وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک و ما بتأویل
اینچنین خواب آمیخته شوریده عالم نیستیم و این تنبیه است علما را بر آنکه چیزی
که ندانند آن را از یقین نکنند نگویند این هیچ نیست اگر این ملک بگفتار
این علما کار کردی ای بسا خلق که هلاک گشتی وقال الذی نجا
منهما چون ایشان گفتند این خواب شوریده ما ندانیم تعبیر وی ساقی ملک
آنجا حاضر بود ورا یاد آمد حال یوسف و وصیت وی وادّکر یاد کنم ترا دیگری
بعد امة یاد آورد از بعد هفت سال گفت انا انبئکم بتأویله

پس مرا بزندان فرستید

من خبر کنم شما را بتاویل این خواب فارسلون ه مرا بزندان فرستید که در

زندان معبری است استاد فرستادش رفت گفت یوسف ایها

الصدیق این تنبیه است بر بزرگی داشت علما اگر کافری را بعالی حاجت

بود در جواب مسئله برسید و را تا تحسین نشود و بروی ثنا گوی نگفت

مومن اولیتر که عالم را بزرگ دارد گفت ای یوسف ای راست گوی راست

کار افتنا فی سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف

وسبع سنبلات خضر واخر یابسات ه جواب ده ما را

از هفت خوشه سبز بود و هفت خوشه با ایشان در پیچیده اند و این خوشها را

خشک کردند و ناپیدا کردند لعلی ارجع الی الناس لعلهم

یعلمون ه تا من باز گردم بمردمان تا مگر بدانند تعبیر این خواب را

قال تزرعون سبع سنین دابا قوله وتزرعون اخبار است اما

بمعنی امر است ای هفت سال بپیوسته کشت کنید ه فما حصدتم فذروه

فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون هرچه بدروید همه در خوشه بمانید

نگو بید مگر اندکی خوردن را ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد ه

باز بیاید از بعد این هفت سال قحط و تنگی بابلاء بیاید درین هفت سال

قحط یاکلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون ه بخورند

آنچه در آن هفت سال کشت کرده باشید و پیش فرستاده یعنی نهاده تا نشید مرین

سالها را مگر اندکی که پنهان کنید تا تخم بود سال هشتم را واین مانون والله را

در خوشها از بهر آنرا تا گنده نشود و کرم در نیفتد و تخم را شایسته بود ه

ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس باز بیاید بادان

از بعد این هفت سال قحط سالی آید که فریاد رسد خداوند خلق را

فراخی کرده و انگور بسیار دهد تا عصر کنند این مرد آمده وملک را خبر داد

از تعبیر این خواب ملک بشنید عجب داشت گفت بمن آرید این مرد را

که سزای بنود از چون منی که چنین عالمی را در زندان دارم قوله وادکر بعد

امة ای بعد حین تطالع بضع سنین ومن قراء بعد امه ای بعد نسیان یقال امهت

الشیء ای نسیته وانا امهت امها وانا امه والصدیق الکثیر الصدق کما

یقال شریب وفسق وسکیر وقوله دابا ای جوابی المزارعة ومتابعة

ویقرء دابا بفتح الهمزة وهما واحد یقال داب الشیء دابا ودابة یغاث

الناس ای یمطرون والغیث المطر وفیه یعصرون یعنی الاعناب والذبت

وقال ابو عبیدة ویعصرون ای ینجون والعصرة المنجاه ه قوله تعالی

وقال الملک ائتونی به ه ای گفت بمن آرید این مرد را فلما

جاءه الرسول وچون رسول ملک بیوسف آمده گفت ملک ترا می طلبد یوسف

بیرون نیامد جواب داد رسول را قال ارجع الی ربک باز گرد بسوی

سلیخو یعنی ملک بگوی ومرا بتهمت زنا داشته اند بیرون نیایم تا زنان

دست بریده را نخوانی و نپرسی ایشان که چه حال بود و چه کار بود که شما دستها

ببریدید تا معلوم آید تا ملک داد در دل چنین نماند از یوسف از هیچ خیانت

چرا ببریدید

دو فیه یعصرون
دران سالها
زمانه بگذرد

وتهمت ابن عباس گوید رضی از یوسف پیغمبر وفا آمدی از زنان تا برسیده
ملک از زنان تهمتی از یوسف در دل ملک همیشه نماندی فاسئله ما با
ل النسوة اللاتی قطعن ایدیهن اندر خواه از ملک پیال النساء
تا دیر برسد از زنان دست بریده که وسبب چرا ببریدید ان ربی بکید
هن علیم خداوند من خود دانا است بکید ایشان این سوال از بهر
قومی باید تا تمام معلوم شود واشانی گفت ربی من دانا است یعنی ستید
من دانا است بدین حال داند که گناه کرا بود هاست گو یا یکی کودک کا هوارہ
شنیده و دیدی واهل من از پس دریده است ملک زنانرا که دست بریده را
بخواند و زلیخا گفت شان قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف
عن نفسه چه بود حال شما کر بجواستید یوسف را از تن وی یعنی یوسف را
شما را شما خواستید چنانکه سلطان روی بزد کند گوید چرا دزدی کودی
جواب دادند آن زنان بریده قلن حاش لله ای معاذ الله ای
ملک ما بخدای انو خسیم که ما از یوسف چیزی گوییم کرا زیوسف ما از وی
ندیده باشیم ما علمنا علیه من سوء ما بروی هیچ بدی نداشتیم
اند که ندیدیم ملک روی بزلیخا کرد گفت تو چه میگویی قالت امرأة
العزیز الان حصحص الحق گفت زلیخا اکنون حق پیدا شد
حق خود پیدا بود یعنی آنست که وقت حق گفتن آمده حصحص الحق
ای وضح وتبین انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقین
من خواستم اورا از تن وی

من خواستم اورا از تن وی و گواه راست گویا فت گناه مرا بود وی
پاکست ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب یوسف گفت
علیه وسلم من این سوال زنان از بهر آن خواستم عزیز ملک را تا ملک کرمن
خیانت نکوده ام اورا بغیبت او وی خیانت بحق رغبت وی خیانت بحق وی
نهاده وبا ملک بنگر معنا بیه سخن گفت تعظیم و دانا بدانی که سلطانرا
تعظیم باید داشت وان الله لا یهدی کید الخائنین
وخداوند تعالی راه ننماید یعنی بصلاح نیارد کار خاینانرا وازمن
خیانتی بودی بدین مرتبه کی رسید ابن عباس گوید رض چون یوسف ص این سخن
بگفت جبرئیل ع دست بر پهلوی وی زد فقال ولا حین هممت
وفی ان وقت که همم کرد یوسف گفت قوله تعالی وما ابرئ
نفسی ان النفس لامارة بالسوء من نفس خود را ا
ومان نمیکنم از همه طبیعی وهم طبع آنی بود که تو فرمانیده است ببدیها
لیکن من خلاف کردم اورا الا ما رحم ربی نفس بدی فرماینده است
لیکن من رحم ربی لیکن انرا که خدای تعالی نگاه دارد وی معصوم آید
از شر نفس ان ربی غفور رحیم وقال الملک ایتونی
به استخلصه لنفسی گفت ملک پیش من آرید اورا تا خالص کنم اورا
خود را یعنی ورا خاص خود کنم واین تنبیه است سلطانانرا باید که علما را نیکو
وعزیز دارند تا ایشان را بیاموزانیدن وآموختن احکام حریص باشنده

فلما كلمه چون بیامد و سخن گفت با وی ملک و این ملک هفتاد زبان
میدانست بهمه هفتاد زبان با یوسف سخن گفت یوسف جواب وی داد بهمه
زبانها و یوسف را دو زبان بماند که ملک آن دو زبان نمیدانست یکی تازی و دیگر
سریانی آنگاه ملک گفتش قال انك الیوم لدینا مکین امین
تو امروز نزد ما بجاه و قدر امینی ما را بر تو هیچ تهمتی نیست قال اجعلنی
علی خزائن الارض یوسف علیه السلام خود را با جاه دید و قدر دید حاجت خواست
و روا بود که خود را بستاید چون دیانت و تکبر نبود کما قال الله اخبارا عن الملائکة
و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك و قال الله تعالی اخبارا عنهم و انا لنحن
الصافون و انا لنحن المسبحون و قال یوسف انی حفیظ علیم
یوسف گفت ملک را که مرا خازن کن و آن بر این طعامها و این انبارها
و خزینها بدست من ده آنگاه بستود خود را گفت نگاه دارنده ام ضایع
نکنم دانا ام وقت قحط تدبیر آن بدانم وی بنهادند کذلك مکنا
لیوسف فی الارض چنین که چنین دادیم او را پادشاه گردانیدیم در زمین مصر
یتبوأ منها حیث یشاء هر کجا خواست از زمین مصر میگرفت
و هر چه میخواست میکرد نصیب برحمتنا من نشاء برسانیم بملک
و آرزو آنرا که خواهیم و لا نضیع اجر المحسنین یوسف علیه السلام
محسن بود و ما مزد محسنان ضایع نکنیم یوسف علیه السلام محسن بود لاجرم
از بندگی بپادشاهی رسیده و زلیخا از ملکی به بندگی افتاد و زلیخا چه گفت

سبحان من صیر العبد ملکا بالتقوی و الصلاح و الملک عبدا بمتابعة
الهوی و الفساد و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا
و کانوا یتقون مزد ملک آخرت بهشت متقیان را بجز ایمان
یاد نکرد و هم ایمان یاد کرد و هم تقوی وجاء اخوة یوسف
چون هفت سال فراخی گذشت نخستین حال که زغن خرابی آمده و از
کنعان کسی نیامد سال دوم قیذار بن اسمعیل آمد سال سیوم آمدند برادران
ده و برادر ابن یامین نیامد آمدند برادران یوسف علیه السلام فدخلوا علیه
در آمدند بر یوسف فعرفهم و هم له منکرون یوسف ایشانرا
بشناخت و ایشان یوسف را نشناختند بعضی از آن که یوسف را بر روی
نقاب بود یوسف پرسید ایشان را که از کجا آمدید و شما که اید گفتند ما پسران یعقوبیم
و ما را تنگی رسیده است گفت شما را برادر دیگر هست از پدر و او را برادری
بود از مادر ضایع شده است گفت پس چرا او را با خود نیاوردید تا یک
خروار بار دیگر زیادتی دادیم که شرط من آنست که هیچکس را بیش
یک خروار ندهم با این طعام حاجت هست و را ۱۵ من هست و نا آوردند
نگاه جدا فلما جهزهم بجهازهم چون یوسف کار برادران کرد و غله داد
و یوسف گفت برادرانرا قال ائتونی باخ لکم من ابیکم
بیاورید بر من برادر شما را که از پدر است ابن یامین را الا ترون انی
اوفی الکیل و انا خیر المنزلین نمی بینید که من تمام

می تانی و حایم شما را بیمانه و حق تمامی میدهم و من بهترین فرود آینده گانم
یعنی مهمانانرا نیکو میدارم و عادت آن بودهی که بطعام خوردن آمدیه
سه روز مهمان داشتی باز یکی یک خروار گندم فروختی و از بعد سه
روز دستوری دادیه بباز گشتن ه فان لم تاتونی به فلا
کیل لکم عندی ولا تقربون ه ار نیارید آن برادر
تا شمارا نیز بر من کیل نیست یعنی طعام نیست و بر من نیاید که شمارا نبود
من بار نیست قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون ه
گفتند هر آئینه بخواهیم از پدر یعنی او را از پدرش بخواهیم و بکنیم آنچ
میگوییم یوسف برادر را نرا این گفت و بفرمود این آن کار دی که خود را وقال
لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم
یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون
گفت بهای گندم ایشان در جوالهای ایشان کنید تا بشناسند چون باز گردند
سوی اهل خویش تا باز آیند یوسف گفته بود که پدر ابن یامین ندهند و بود
که ایشانرا سخن م دارندی و بی آمدن نیایند بفرمود که بضاعة ایشان یعنی بهای
گندم ایشان در جوال ایشان کنید تا اگر ازجهر برادر نیایند و این دلیل ا
امانت خیانت و صلاح ایشان بود که یوسف را علیه السلام یقین بود که ایشان
امانت گزارند قوله تعالی لفتیانه اجعلوا بضاعتهم یجوز ان یکون المراد
بالفتیة الممالیک والعبید فان الفتی یذکر و یراد به العبد والمملوک

کما

کما روی عن النبی صلعم انه قال لا تقولوا هذا عبدی وهذه امتی ولکن قولوا
هذا فتایی وهذه فتاتی فیجوز ان یکون المراد به الخدام من الاقوار کما
قال الله تعالی واذ قال موسی لفتیه والمراد به یوشع بن نون وکان خادما
لموسی و تلمیذا له فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا
منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل وانا له
لحافظون ه چون باز آمدند گفتند ای پدر خویش غم خوردن دیگر سال
کو فت شان هنوز بار خویش نا گشاده قالوا یا ابانا منع منا الکیل گفتند
ای پدر ما باز داشتند از ما طعام که نفرستادی ابن یامین را فارسل معنا اخانا
نکتل بفرست با ما برادر ما را تا بستانیم یک اشتر بار گندم مر او را وانا له
لحافظون قال هل آمنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من
قبل فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ه
یعقوب علیه السلام ایمن ندارم شما را بر وی مگر چنانکه ایمن داشتم شما را بر
برادر وی پیش ازین فالله خیر حافظا الآیة خداوند عز وجل نگاه
دارنده تر از همه خلق و وی رحمت کننده کان است چون از پدر وعده نیافتند
برادر ابن یامین را قوله تعالی ولما فتحوا متاعهم وجدوا
بضاعتهم ردت الیهم قالوا یا ابانا ما نبغی هذه
بضاعتنا ردت الینا ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا و
نزداد کیل بعیر ذلک کیل یسیر ه

چون بگشادن بارها خود را وجدوا بضاعتهم یافتند آن بضاعت ایشان را
که برده بود نداز بهای گندم بایشان باز داد قالوا یا ابانا ما نبغی هذه
بضاعتنا گفتند ای پدر ما نمی جوییم بدین گفتیم که طعام از ما باز داشتند
که نفرستادی با ما ابن یامین را ما را درین چیزی نیست اینک بضاعة ما است
باز داده شده است بما هر آینه این را باز بدین بوده با ایشان یاری بفرست
ابن یامین را تا بستانیم یک اشتر خوار گندم او را ونمیر اهلنا تا طعام
آریم اهل خود را ونزداد کیل بعیر وچون او را با ما بفرستی زیادت ستانیم
یکا شتر وار گندم آسان است قوله ما نبغی ای ما نتعدی وما نتجاوز الحق
ما بدین سخن فزونی ومتعدی نیم قوله قال لن ارسله
معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتأتننی به الا ان یحاط
بکم فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل
یعقوب علیه السلام گفت نفرستم او را با شما تا ندهید مرا استواری از خداوند
عز وجل لتأتننی به الا ان یحاط بکم هر آینه او را بمن باز آرید مگر گرد اندر
گیرد شما را یعنی مگر کاری پیش آید تا آن آسانی که شما طاقت آن ندارید فلما
آتوه موثقهم چون بدادندش استواری خود وقوله موثقا قیل المراد به
الیمین بالله تعالی یعنی سوگند خورده ند بخدای که ما او را بتو باز آریم
چون سوگند بخوردند یعقوب گفت الله علی ما نقول وکیل خدای بر آنچه ما میگوییم
گواست وقیل الموثق العهد وهو قریب من الاول لان فی العهد یمینا

چون عهد کردند یعقوب دستوری داد شان کار بساختند الکنون وصیت
قوله تعالی وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا
من ابواب متفرقة وما اغنی عنکم من الله من شیء ان
الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون
ای پسران من اندر میایید در مصر از یک در که همه دراز بالا بودند ونیکو
روی بترسید بر ایشان از چشم بد خاف علیهم عین العاین والعین حق قال
النبی صلی الله ان العین تدخل الجمل القدر والرجل القبر وادخلوا من ابواب
متفرقة واز درهای پراکنده اندر آیید وما اغنی عنکم من الله من شیء
ومن شما را منفعت نکنم از قضا خدای تعالی چیزی یعنی آنچه میگوییم کوتاهی
زبان میگوییم تا فرمان کنید اگر چنین نبودی این نبودی فاما حقیقت آن
که هر چه خدای تعالی قضا کرده است همان بوده وحکم خدای عز وجل از شما باز نگردد
پراکنده در آمدن شما بدرها ان الحکم الا لله حکم نیست مگر حکم یکی خدای است
علیه توکلت الآیة من توکل بر وی کردم وبر وی توکل کنند کان توکل کنند
توکل چنین باید که بخت جهد بند که بجای آری وباز توکل کنی چنانکه رسول
علیه وسلم اعرابی را گفت اعقلها ثم توکل علیه قوله تعالی ولما دخلوا
من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من
شیء الا حاجة فی نفس یعقوب قضیها وانه لذو
علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون

رفتند چون بمصر رسیدند در آمدند در مصر هم از آن جهت که پدرشان فرموده
بود یعنی پراکنده در آمدند در مصر ما کان یغنی عنهم من الله من شیء هیچ
منفعت نکرد ایشان را پراکنده در آمدن ایشان از حکم خدای عز و جل چیزی
الا حاجة فی نفس یعقوب قضیها مگر مرادی که در دل یعقوب بود علیه السلام
بگفت یعنی سخنی بود که همیدون یعقوب بگفت پس هیچ سود نداشت
شان آخر چشم بد رسیدشان تا یازده برفتند باز آمدند یهودا و بنیامین
باز نیامدند و انه لذو علم لما علمناه الآیت و این یعقوب خداوند علم است
هر آن آموزانیدیمش ای عالم است بعلم قضا و قدر دیدا اند که هم بقضا
و تقدیر ماست و لیکن بیشتری مردمان ندانند علم و قدر را قوله تعالی
ولما دخلوا علی یوسف آوی الیه اخاه قال انی انا اخوک
فلا تبتئس بما کانوا یعملون قوله آوی الیه اخاه ای ضمن
الیه یقال آویت فلانا بمد الالف اذا ضممته الیه و اویت الی بنی فلان
بغیر المد اذا التجأت الیهم و قوله فلا تبتئس من البؤس ای سخن
نومید مکن مرا چون بمصر در آمدند بر یوسف هر دو تنی را از یک
مادر مهمان فرستاد بخانه و فرمود تا گرامی دارندشان بنیامین را
تنها بماند آوی الیه اخاه بخواند بخود باز گرفت برادر خود را
آنگاه سر بر وی آشکارا کرد و گفت انی انا اخوک منم که برادر توام یوسف
فلا تبتئس بما کانوا یعملون اندوه مدار بدانچ کردند قوله تعالی

فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل
اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون
چون سه روز مهمان بودند یوسف علیه السلام کار ایشان بساخت بباطن با بن
یامین راست کرده بود که صاع در بار تو نهیم و ترا بتهمت دزدی بگیریم
و باز دارم جعل السقایة المکیال فی رحل اخیه السقایة المکیال و قال
قتادة مشربة الملک بغی بود تا آن صاع که بوی گندم پیمودندی
در بار وی نهادند چون بغی مان دیگر کردند بوی اضافت کرد بارها تمام کرده
و بارگاه بیرون بودند کس بدم بیرون رفت و گفت کاروانیان ایتها
العیر انکم لسارقون و این گفتها بفرمان یوسف علیه السلام نبود ما است که شما
دزدانید قالوا و اقبلوا علیهم ماذا تفقدون
اهل کاروان روی بایشان آوردند گفتند چه می جویید قالوا نفقد
صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم
گفتند صاع ملک گم کرده ایم می جوییم و هر که باز دهد او را یک اشتروار
گندم است عزیزترین چیزی بدان وقت گندم بود صواع الملک و صاعه
واحد و انا به زعیم ای ضمین چنین گویند فقیهی که گندم بقفیزی
مروارید گشته بود و من پذیرفتارم برین که میگوییم و درین میان روی
برادران یوسف کرد بسخن گفتن ایشان جواب دادند قالوا تالله
لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین

بخدای که شما دانید که ما بزمین شما نیامده ایم تا فساد کنیم یعنی دزدی کنیم الله
المراد من الفساد ههنا السرقة معلم ایشان باز بستند لقد علمتم
و آن بود که ما بضاعة پوشیده از کنعان باز آورده ایم صاع ملک را کی دزدیم
و دیگر که صلاح و پارسایی شان بدان جای بود که چون بسواد مصر در آمدند
اشتران ادهان بستند تا برگی از شاخ درخت کاخی بر نکنند کسی که دهان
اشتر از برگ حرام نگاه دارد دست بمال حرام کی دراز کند قالوا
فما جزاؤه ان کنتم کاذبین کسان ملک گفتند که جزا آنکس که
باوی بیابیم چیست در ملت شما اگر شما دروغ گوئید و با شما یابیم
گفتند قالوا جزاؤه من وجد في رحله فهو جزاؤه
گفتند در بار که بیابید آنکس جزاء وی است
كذلك نجزي الظالمين
یعنی حکم وی بندگی گرفتن دزد را تا وقت مرگ ما چنین جزا کنیم دزدان را
فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء اخيه ثم استخرجها
من وعاء اخيه كذلك كدنا ليوسف ما كان ليأخذ
اخاه في دين الملك الا ان يشاء الله نرفع
درجات من نشاء وفوق كل ذي علم عليم ۵۵
نفی تهمت را نخست بارها برادران جستن گرفتن بار بنیامین جستن
واز بار وی بیرون آوردند كذلك كدنا ليوسف اي احتلنا والكيد الحيلة
قال ابن عباس ومجاهد رضی الله عنهما كذلك امرنا ليوسف خداوند عز و جل

دا ین

بس چیست
آنکس که ... باشد
شما دروغ گویان
باشند

آغاز کرد ... جوالها
ایشان

آن صاع
تا بگیرد
بدر
بلندتر
درجه

یعنی بگیرد برادر
خود را بحکم پادشاه
خود گرفت

١٤٥

فرمود یوسف را بدین که وی این بفرمان کرد کونا استعارت است از امر واز امر بکید
کنایه کرد انجا از انکه کید چیزی بود که ظاهر وی دیگر بود و باطن وی دیگر بود و
این امر بود بچیزی که ظاهر وی حکم دزدی داشت و باطن وی دزدی نبود ما
کان لیأخذ اخاه في دين الملك اي في حكم الملك و بنیامین را بحکم ایشان بدان
گرفت که نشاید و روا نبود و را که بنیامین را بحکم ملک مصر گرفتی
که حکم ملک مصر عقوبت بود و رحم و کشتن و این سزای رحم و کشتن نبود
الا ان يشاء الله مکر در انچ خدای خواست که بعضی احکام ملک تا بستی را
یوسف را حکم کردن که موافق شریعت بود ای نرفع بدرجتهم بآن یوسف
وفوق كل ذي علم عليم و بر عالمی عالمی تر است تا نهایت وی وا بن الله
بخدای باز گردد که ویست عالم بر کمال قالوا ان يسرق فقد سرق
اخ له من قبل فاسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم
قال انتم شر مكانا والله اعلم بما تصفون ۵
آمدند برادران با بر یوسف یا بر ملک از وی دزدی کرده بود و را پیش از وی
که دزدی کرده بود واز بن یوسف را خواستند آن بوده که یوسف را عمه بیده
بود و پرورده بود دختر اسحاق و یوسف را دوست داشتی حیله کرد تا
یوسف بماند علی ما ذکرنا یوسف چون بشنید که ایشان گفتند قل سرق اخ له
الایت پنهان داشت یوسف آنرا در دل خود وا شکارا نکرد ایشانرا که هنوز
فرمان نبود و قال انتم شر مكانا گفت که شما بدترید این شیء حالا او

بس کمعف بود
برادر ایشان
دزد بود

منزلت واین دلیل نکنند که در یوسف هیچ شئ بودستی یا وی هیچ جفا کردستی
بجای ایشان و یوسف این بزبان نگفت ولیکن در دل اندیشید که وی خدای تعالی
جنید او آنج وی در دل داشت والله اعلم بما تصفون و خدای داناترست
بآن شما وصف کنید قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا
کبیرا فخذ احدنا مکانه انا نریک من المحسنین
انگاه برادران گفتند یا عزیز در بادشاهی او را بستودند در مقابله حاجة
خواستند ان له ابا شیخا کبیرا او را پدریست بس پیر را شفیع آوردند
او را بسوی بوده است بیش ازین ضایع شده است و از درغم آن بدین می کسازد
فخذ احدنا مکانه یکی را از ما بدل وی بگیر او را رها کن حاجة ما روا
کن که ترا از محسنان می بینیم یوسف گفت قال معاذ الله ان ناخذ
الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لمن الظالمین
بخدای اندخنیم که نگیریم کسی را که مال خود با وی یافته باشیم یعنی بی
گناه را نگیریم اگر چونین کنیم که شما میگویید ما از جمله ظالمان باشیم شریعت
و دین است در وی تبدل و تغییر کی شاید فلما استیاسوا منه
خلصوا نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم قد
اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم فی
یوسف فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله
لی وهو خیر الحاکمین استیاسوا ای ایسوا اخلصوا ای یکبار

بخیارای اعتزلوا الناس لیس معهم غیرهم یتناجون و یتناظرون و یتشا
ورون یقال قوم نجی والجمیع النجیة چون برادران یوسف علیه السلام نومید
شدند از یوسف که برادر باز بخی دهد خالص شوند یعنی از کاروان جدا شدند
راز گفتن را قال کبیرهم فی العقل وهو یهودا همان که بازداشته بود
برادران را از کشتن یوسف الم تعلموا ان اباکم الآیت نمی دانید
ای برادران که شما فی یوسف و بیش ازین تقصیر کرده اید در حق یوسف یکبار
فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی الآیت من جدا نشوم ازین زمین مصر
تا دستوری نه دهد مرا پدر من یا حکم کند خدای عز وجل مرا بمرگ که
وی بهترین حکم کنندگان ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا
ان ابنک سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب
حافظین باز گردید شوی پدر شما بگویید یا پدر ما ان ابنک سرق
پسر تو بنیامین دزدی کرد وما شهدنا الا بما علمنا و گواهی نه دهیم ما
مگر بآنچ میدانیم وما کنا للغیب حافظین یریدون حین اعطیناک
الموثق لم نعلم انه یسرق فیوخذ و قیل ما کنا له فی اللیل حافظین
الغیب ههنا اللیل که شب پوشیده است از برسید نیز رتان که چگونه
دزدی چرا نگاه نداشتید بگوییم ما شب او را نگاهبان نبودیم و دیگر تاویل
ما او را بحال عصر غایبی وی از ما نگاه دارنده نبودیم چون غایب
شدی چگونه نگاه داشتی واسال القریة التی کنا فیها

والعير التي اقبلنا فيها وانا لصادقون اکنون نه این نه برادران
و یعقوب را چون او نه از حال و کار بنیامین یعقوب بهم گفت استوار
ندارم تا نگفتند بپرس از اهل دیه که ما در وی بودیم یعنی مصر والعير التي
اقبلنا فيها و بپرس این کاروان را که ما در وی نهاده بودیم در میان ایشان
تا بگو بگویند و ما راست گویانیم پدر چه جواب ایشان را داد قال بل
سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل عسى الله ان
يأتيني بهم جميعا انه هو العليم الحكيم بل هو
کلام ایشانست ای لم یسرق ابنی دزدی نکرده است لیکن تن شما
شما را کاری بیار است یعنی ملک مصر چه دانستی که حکم دزدی بیند
کی گرفتن است از شما او را خبر نداوند یه شما خبر وا رید او را شما داشید
که عیبت از انکه بار نخستین گفته بودند که گرگش بخورد و یعقوب را
یقین بود که دروغ میگویند و ایشان پنهان میداشتند و مقر نمی آمدند
که چه کرده ایم این بار چون گفتند ان ابنک سرق بحکم آن تهمت این بار
همان جواب داد که آن بار نخستین فصبر جميل ای علی صبر جمیل بر
منت صبر نیکو عسى الله ان يأتيني بهم جميعا تا خداوند عز و جل
بیارد شان هم را چون هم یوسف را و هم بنیامین را و هم یهودا را
انه هو العليم الحكيم ظاهر قوله تعالى وتولى عنهم وقال
يا اسفى على يوسف وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم

روا است قول شما
بل بدی است
مر شما را او انفس شما

ای اندوها

چون یعقوب علیه السلام بشنید از پسران خبر بنیامین تازه شد او را حدیث یوسف
علیه السلام چه اندوه با بنیامین فی کنار در دیه بگو انید از پسران گفت یا اسفی علی
یوسف و اندوه هابر فراق یوسف الاسف اشد الحزن و سپید شد چشمها او و چه از اندوه
فهو کظیم و وی آن غم فرو میخورد کظیم او کاظم مثل قدیر و قادر والکاظم المملوک
علی حزنه لا يظهره ولا يشكوه وقيل ابيضت عيناه من البكاء چه اندوه گریستن
آرد الا آنکه اضافت کرد سپید شدن چشم را با اندوه از آنکه این گریستن بسبب
اندوه بود قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف حتى تكون
حرضا او تكون من الهالكين ای لا تزال تذکره چون پسران از پدر
بشنیدند قال یا اسفی علی یوسف گفتند بخدای که همواره یاد میکنی یوسف را از دو حال
یکی بیرون آید حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین الحرض اشد الحزن وقیل آن تذوب
عن الحزن یا بگدازی از اندوه یا هلاک شوی چون یعقوب از پسران این بشنید گفت
قال انما اشكوا بثي وحزني الى الله واعلم من الله ما
لا تعلمون بث اندوهی بود که بنده بر پوشیده آن طاقت ندارد تا نگوید و برا
کنده نکند و حزن اندوهی بود که بر کمان و بی طاقت دارد و اعلم من الله ما لا تعلمون
و من از خداوند تعالی آن دانم که شما ندانید یعنی یوسف را چون باز دهد و مرا از این غم
باز رهانید و این بسبب تعبیر خواب میدانست یا بطریق وحی قال رض و ذکر فی بعض
التفاسیر چون یعقوب این بگفت اشکو بثی وحزنی الی الله خداوند تعالی بوی وحی
کرد یا یعقوب بعزت و جلال من اگر یوسف و بنیامین مرده اندی مر ایشان را زنده

کنی و بتو باز رسانمی بوین کر تو بمن بنالید پس ایشان زنده اند هم اکنون بتو باز رسانم
انگاه چون یعقوب علیه السلم این سخن وبشنید پسران را گفت یا بنی اذهبوا
فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تایسوا من روح الله طلب کنید
انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون
ای پسران من بروید و جست کاری کنید از یوسف و برادر وی ابن یامین نخست یوسف
یاد کرد که ایشان از وی نومید تر بودند ولا تایسوا من روح الله الایت نومید مباشید
از رحمت خدای که نومید نباشند از رحمت خدای مگر گروه کافران باز سیوم
برادران یوسف کار دخش ساختند گفتند یوسف را خبر نمیدانیم که کجاست
لیکن بنیامین را میدانیم که کجاست از وی [illegible] یاد کنیم این بدست آریم
گفتند چون بمصر باید رفتن باری [illegible] دو بیم که طعام آریم که ما را حاجت است
بطعام هی چند بضاعت بود و پشم و پنیر و [illegible] آن جمله یکی اکنون [illegible] بار
در بستند و روی بمصر آوردند فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها
العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة
فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی
المتصدقین ○ چون آمدند بر یوسف علیه السلم که بنیامین بود با وی
گفتند ای عزیز در پادشاهی که خدای ترا هم داده است مسنا واهلنا الضر
برسید ما را و اهل ما را السختی [illegible] ایه [illegible] بود که [illegible]
از خود و بود [illegible] یوسف [illegible] ببضاعة مزجاة ای

قلیلة

قلیلة و یقال ردیة لا تنفق فی الطعام بضاعة نادر واقلاو پشم
و پنیر در قحط سال بود طعام [illegible] گندم [illegible] بود
شده بود فاوف لنا الکیل ما را طعام تمام ده گفت تمام نباید [illegible] وتصدق
علینا ای وتفضل علینا زیادت بر ما صدقه کن والصدقة علی الانبیاء قیل الوحی
جائزة بعد البلوغ ولان هذا الطلب الحط فی العقد وطلب الحط یجوز
قبل الحرام صدقة الفرض لا النفل وقیل نبینا علیه السلم کان مخصوصا بذلک
ان الله یجزی المتصدقین خداوند تعالی جزا کند صدقه دهنده کار را
قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم
جاهلون چون ایشان این بگفتند یوسف را علیه السلم فرمان آمده باظهار
کردن که [illegible] فرج یعقوب آمده بود و این بطریق ضرورة نتوان دانست
[illegible] نیست که یوسف نبی بود و بر انبیاء گناه بقصد روا نبود گناه
[illegible] چه بود که هیدا نیست که یعقوب پدر وی در رنج و سختی است و با
همین خبر نمیداد معلوم شد بضرورة که بفرمان خدای تعالی خبر نمی داد و این
زیادتی ابتلاء یعقوب را بود و این ابتلاء [illegible] بود تا بوقت
چون مدة بگذشت چهل سال یا هشتاد سال و بفراق بنیامین سخت بر وی
[illegible] در آن حال ایشان گفت که در فراق یوسف فصبر جمیل
و [illegible] بخدای عز و جل نالید آنگاه فرج آمد و یوسف را فرمان آمد
[illegible] تا گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه واختلفوا فی سبب

ابتلاء یعقوب علیه السلم بعضی گویند یعقوب قربانی کرد گوساله را پیش مادر او
وقربان کرده دل مادر بسبب فراق فرزند دردمند شد آن مادر بخداوند بنالید
بنالید فرمان آمده که ای یعقوب هرچند ملک تو بود ولیکن دل مادر خسته
کردی بفراق آن فرزند اماده باش مر بلارا وقیل یعقوب علیه السلم مهمانی
ساخته بود مسکینی بدر خانه وی آمده که بوی طعام بمن ده وی رسید هنوز
طعام نرسیده بود یعقوب او را وعده کرده بود چون برسید ترا از نان بدهم
گفتم چون برسید بردلش فراموش گشت خداوند او را بفراق یوسف مبتلا کرد یوسف
برادرانرا گفت هیچ دانید که چه کردید با یوسف و برادر وی و برادر بذکر خاص
کرد که الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم
استوی علی العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری
لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء
ربکم توقنون ۞ آنگاه وصف کرد خود را که منم که گفت الله آن
خدایست که برداشت آسمانها را بی ستون که می بینید وقیل فی الآیة تقدیم و
تاخیر یعنی ترونها بغیر عمد وسمع الشعبی رجلا یقول ان السماء علی منکب
ملک فقال کذبت کتاب الله عز وجل فان الله تعالی قال رفع السموات بغیر عمد ترونها
وقیل عمده امره کما قال الله تعالی ومن آیاته ان تقوم السماء والارض بامره وبعضی
گویند که آسمانها را ستون هست ولیکن ما نمی بینیم آنرا ولیل گفت بغیر عمد ترونها
ولیکن این درست نیست که این معنی آنست که ستون نیست ار هستی بینیمی چون نمی بینید

حاضر بود اذ انتم جاهلون آنگاه که شما نادان بودید در آنچه ویدید و این بیان عذر
ایشانست قالوا ائنک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا
اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله
لا یضیع اجر المحسنین گفتند تو مگر یوسفی که این میدانی و هادر عالم
این یکی نگفته ایم قال انا یوسف وهذا اخی گفت منم یوسف و این برادر منست و گفت
شما برادرانید که بنیامین بی جفا بود او را بذکر خاص کرد قد من الله علینا
گفت ما را بستند که می فروختیم ببادشاهی چون رسید یعنی گفت منت نهاد خداوند
بر ما هرچند معاملت نیکو بود نخست منت خداوند یاد کرد باز معاملت خود رغبت
خلق را ذویا انه من یتق ویصبر بر تقوی باید تقوی آمده خود هم آمده گفت
هر که از خدای تعالی بترسد و در نعمت شکر کند و در محنت صبر کند وی محسن بود
فان الله لا یضیع اجر المحسنین خداوند ضایع نکند مزد نیکوکاران را قالوا
تالله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین ۞
برادران گفتند بخدای که برگزید خداوند تعالی ترا بر ما وان کنا لخاطئین
ای وما کنا لخاطئین و ما نبودیم مگر خطاکاران حسد مکن که یوسف را حسد
کردند از دنیا نرفتند تا بفضل وی مقر نیامدند ابلیس آدم را حسد کرد با خر
مقر آمده بفضل وی چنانکه خداوند تعالی خبر داد از وی ارایتک هذا الذی کرمت
علی قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم
وهو ارحم الراحمین ۞ یوسف گفت سرزنش و تعییر نیست بر شما

امروز يغفر الله لكم الآية بيامرزد خداي شما را و وي رحمت كنندكانست چون

سپاركرد خود را از درد و غم پدر خود وكفت اذهبوا بقميصي هذا

فالقوه علي وجه ابي يأت بصيرا واتوني باهلكم اجمعين

بعضي كويند يكي از جمله پيراهنها وي بود و

بعضي كويند ان پيراهن كه جبرئيل عليه آورد مانده از حلهاي بهشت ابراهيم را

علي ما ذكرنا كفت ببريد اين پيراهن مرا پس بافكنيش بر روي پدر من تا بينا

شود و اين تنبيه است كه از هر جا كه رنجي بود هم از انجا راحتي بود هركه را

رنج وي از آموختن علم بود راحتش هم از انجا بود و محنت يعقوب بسبب

پيراهن يوسف بود كه كفتند فاكله الذيب وجاوا علي قميصه بدم كذب لاجرم

راحت و شادي هم بسبب و پيراهن يوسف بود و بالقاهر داد زود وي را

كما قال الله تعالى فالقي السحرة ساجدين واتوني باهلكم اجمعين

وطعام دادشان چندانكه حاجت ايشان بود اين رفتن و آمدن را كفت برويد

و بمن آريد اهل خود را هم جمله و ستوران بداد شان چون كاروان بساختند و

از مصر بيرون آمدند باد صبا از خداوند دستوري خواست كفت يا رب

من خادم پيغامبران بودم مرا دستوري ده تا اين مژده من برم خداوند

او را دستوري داد در وقت باد صبا بوي پيراهن يوسف را بكنعان

برد بيكماه راه يعقوب در عزاي خود نشسته بود با بنيكان خود كفت

ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف

اكر مارا ديوانه نكوييد

لولا ان تفندون چون جدا شد كاروان از مصر يعقوب عليه السلام

كفت بكنعان من بوي يوسف مي يابم اكر شما مرا فرتوت نكوييد چون يعقوب

اين بكفت ان نبيركان و حاضران كفتند قالوا تالله انك لفي

ضلالك القديم بخداي كه تو در حيرت دوستي قديمي اينجا

ضلال بمعني دوستي و حيرتست نه بمعني كم بودكي از راه دين از دوستي

ابضلال كنايه كرد از انكه هر كه چيزي را بدوستي كيرد بوي مشغول كردد

و از غير وي كم كردد و تقديم وصف كند چيزي را كه كنايه شود يقال

و قحت قديم و بنا بو قديم فلما ان جاء البشير القيه علي وجهه

فارتد بصيرا قال الم اقل لكم اني اعلم من الله ما لا

تعلمون چون بيامد مبشر يهودا كه وي در خواسته بود از يوسف كه

اين پيراهن خون آلوده من برده بودم القيه علي وجهه فارتد بصيرا

وي افكند در وقت بينا شد يعقوب كفت الم اقل لكم الآية فلغتم

شما را كه من از خداوند تعالى آن دانم كه شما ندانيد از باز رسانيدن يوسف

بمن قال تعالى ذكر في بعض التفاسير يعقوب برسيد مبشر يهودا را علي ملة

تركتم بر كدام ملت ماند يوسف را كفت علي ملة الاسلام يعقوب كفت

الان طابت نفسي فان قيل يعقوب دانست كه يوسف نبي است بدان تاويل

كه خواب كه كفته بود و يتم نعمته عليك دانست كه زوال ايمان بر انبيا روا

نبود پس چه معني برسيد علي ملة تركته جواب بدانكه انبيا كارها كنند

بشير نام غلام بود

اينه نام مادر يوسف بود

شفقت خلق را یعقوب این پرسید تا بنماید که قیمت ایمان بچه جایگاه است
و تا بنماید که شفقت پدر بر پسر بچه حد باید نظیر این آنست ابراهیم علیه السلام
گفت واجنبني و بني ان نعبد الاصنام مراد بسوان مرا از بت پرستی
نگاه دار و هرگز بر ایشان این جای نبود و لیکن این بگفت اقتدا خلق
را بایشان در غم دین یعقوب با براهیم اقتدا کرد و یوسف نیز بپدر را
اقتدا کرد گفت رب قد اتیتني من الملک و علمتني من تاویل الاحادیث
فاطر السموات والارض انت ولي في الدنیا والآخرة توفني مسلما
یارب آنچه خبر داده بودی از تعبیر خواب مرا و اجتبنا ملکی بجیتک
دیگر مرا ملک دادی و گفته بودی و گفته بودی [illegible] و تحیة علیک هم رسید
دعا و وذری میکم و میگویم توفني مسلما و این شفقت خلق را بود
تا اقتدا بوی کنند غم دین خواند غم دنیا و سبب رسیدن یوسف بملک آن
بود که چون یوسف خبر داد ملک را بحکم تعبیر خواب وی که قحط شود
هفت سال و ملک تعبیرهای بدیده بود و جمال وی و خرد وی و معجزهای
همه [illegible] ملک لبستهٔ روزگار وی شد گفتش ای یوسف این قحط
عام بود یا خاص گفت عام گفت بچرا از آزه گفت بدان اندازه که
استخوان مرده از گور بر گشتنند و لبشنک بکار نشد و پای ترکنند و بخورند
و گرسنگی نیز بسپوید گفت [illegible] اشارت یوسف این قحط را علاجی
چکند گفت من بکنم [illegible] این انگشترین و تاج و مملکت

بکن

و بجای من بنشین این کار را تیمار تو کن که من پیر گشته ام بکنجی بنشینم یوسف
گفت که من تاج نخواهم که مرا تاج نبوت بس است لیکن انگشترین بادیه
مهر را گفت ای یوسف ار تاج ننهی بسر من نیز تاج ننهم حرمت ترا ملک
اسلام آورد و ملک بوی سپرد و یوسف اماد کی قحط بساخت قال سوف
استغفر لکم ربي انه هو الغفور الرحیم یعقوب علیه السلام
سبب آمرزش خواهم شما را از خدای انه هو الغفور الرحیم ظاهر بعضی
گویند تاخیر آمرزش خواستن بدان بود که عفو ایشان بخلق خلق
فیته بود و حق یوسف است گفت تا بر رسم تا وی عفو کرده است
یانی بعضی گویند تاخیر کردن تا وقت سحرگاه چون بود و کذارده
برخیزد آنگاه عفو خواهد و آن وقت اجابت دعا است و وقت
مناجات قال الله والمستغفرین بالاسحار و قیل تاخیر کردن
تا بشب آدینه خواهد فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه
ابویه وقال ادخلوا مصر ان شاء الله امین چون یعقوب
کار رفتن بساخت تا قریب سه صد سوار [illegible] رویه بمصر نهادند
رفتند چون در آمدند یوسف بمصر اوی الیه ای آوی یوسف
الی نفسه ابویه او را مادر پدر نبود خاله و لیکن عرب خاله را مادر گویند
بجود [illegible] ادخلوا مصر بمشیة الله تعالی
ایمنین [illegible] بدین شهر مصر ایمن بمشیة خدای عزوجل [illegible]

قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین
آنگاه برادران گفت [illegible] آمرزش خواه از خدای تعالی گناهان ما را که خاطی بودیم
صح صح
بسوی تخت خود
جای داد

دو چیز باید یکی امینی و دیگر فراخی یوسف گفت فراخی هست خزینها الطعام
بدست منست امینی اندر آیید وامینی و فراخی از وصف بهشت است
قال الله تعالی ادخلوا بسلام آمنین بکوشک خود شان در آورد و بر تخت
خود شان بر آورد ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجداً ط
وقال یا ابت هذا تاویل رءیای من قبل قد جعلها ربی حقا
وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو من
بعد ان نزغ الشیطن بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء
انه هو العلیم الحکیم ه والعرش هو السریر وخروا له سجدا
و پدر و خاله و برادران او را سجده کردند و سجده در شریعت ایشان بمحل
قیام و تعظیم بود در عصرها و آن مباح بوده است در شریعت ایشان
و در شریعت ما سجده تعظیم منسوخ است و این سخن که گویند که یوسف
پدر را از اسب فرو نیامد و نبوت از نسل وی بریده شد دروغ است یعنی
مفتریها آورده است که جهل کام مانده بود از وی تا پدر که از اسب فرود
آمده و بجای که اندر غلطیدند چون تعظیم کردند یوسف را یوسف گفت علیه السلام
وقال یا ابت هذا تاویل رویای من قبل این تاویل خواب منست از پیش
از این قد جعلها ربی حقا خداوند عز وجل آن خواب مرا راست کرد و آنگاه
از خداوند عز وجل شکر گفتن گرفت و پیش پدر وقد احسن بی اذ اخرج
منی السجن بگفت نیکویی کرد با من خداوند عز وجل مرا که بیرون آورد

مرا از زندان

مرا از زندان و نه گفت بیرون آورد مرا از چاه یک قول آنست تا برده برادران
در دیده نشود که گفته بود لا تثریب علیکم الیوم پیش ایشان حال بر زبان براند
او را و از چاه یاد کردی در وعده لا تثریب دروغ افتادی و دیگر که
بر زندان باختیار خود افتاده بود و بچاه نه باختیار خود و نجات از بلایی
که آن بلا اختیار وی بود بزرگتر بود و دیگر که در زندان ذلتی اعده بود وش و در چاه
نی و دیگر بر عقب زندان ملک بود وش و در عقب چاه مملوکی ملکی یاد کرد
مملوکی و چاه بکم من البدو و شما را بیاورد از بیابان هم مرا از زندان بیرون آورد
هم شما را بمن رسانید من بعد ان نزغ الشیطن بینی و بین اخوتی از بعد شیطان
خلاف افکند میان من و میان برادران من بشیطان اضافت کرد از آنکه پدر بوقت
تعبیر خواب خبر داده بود که این از شیطان افتد فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان
کان للانسان عدو مبین همان گفت که از پدر شنیده بود و دیگر هر کسی که وی
گناهی بکند و از آن گناه توبه بکند و از آن گناه بحق بنده بسته بود عذر خواهد
خدای عز وجل او را عفو کند و وی بعفو از عقوبت آن گناه بیرون آید و بر شیطان
آن عقوبت بحق شیطان باقی ماند چاوهم آنکه هر کس گناهی کند بوسوسه وی
کند چون عقوبت بحق شیطان باقی بود چاو آن لا جرم نزغ بوی اضافت
کرد ان ربی لطیف لما یشاء رب من لطیف است مرا آنکه خواهد معناه لطیف
لما یشاء را بمعنی من است کما قال الله تعالی والسماء وما بناها ای ومن بناها
ای رب من لطیف است که مرا راه پدر دوست کردانید و از فتنه برادرانم

نگاه داشت تا از کشتنم برهانید و از چاهم بیرون آورد و قطفیر را بر من
مهربان گردانید و مرا از فتنه زنان نگاه داشت و چون در ماندم کودکی را
را گواه من گردانید و چون زندان اختیار کردم بسلامتم برهانید و علم خوابم
بیاموزانید و ذلتم در زندان بیامرزید و بپادشاهی ام رسانید و شمار اجمله
بمن رسانید این همه در نیکویی معنی نام لطیف است و قیل لطیف آن بود
که بنده را بدهد بی سوال آنچ بنده نداند خواستن و او بداند خواستن
نشاید خودش خواستن یوسف علیه از خداوند که و انستی خواستن که چون مرا
از پیش پدر غایب کرده و دیده پدر من بسته تا چنانکه مرا بینند برادران
مرا نبینند یوسف این خود کی دانستی خواستن خودش شایستی خواستن
خدای تعالی او را بی سوال و بی این بداد هذا معنی قوله ان ربی لطیف
لما یشاء و قیل اللطیف المستخرج للاشیاء من حیث لا یتوهم کالشیء
من الطین والفرخ من البیض والثمر من الشجر والحب من الزرع انه هو العلیم
الحکیم وی دانا است و حکیم است بدانکه اهل لطف کیست

رب قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث
فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا
والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

(margin: نکرداری ات از پروردگار می کرداده ... وسید اکنده اسمان و زمینها ات)

ای خداوند من مرا تو دادی بپادشاهی و علم خواب آموزانیدی فاطر السموات
والارض الآیت ای آفریننده آسمان و زمین تویی دوست من در دنیا

و آخرة

و آخرة مرا مسلمان بمیران گفتم این اقتدای خلق را گفت بوی کما ذکرنا
والحقنی بالصالحین و مرا بنیکان فرا زرسان باسحاق و ابراهیم خلیل

ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت
لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون

(margin: و نبودی تو نزد ایشان ... منکران بودند)

باز منت می یاد میکند بر مصطفی گفت یا محمد اینکه خبر دادیم ترا
از اخبار غیب است وحی کردیم بتو تا زیادة علم معجزه بود ترا وما
کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم الآیت و نبودی تو نزد ایشان که جمله وقتی که جمع
کردند رایها خود را و یکی باز آوردند باز بیان کرد که بچه باز آوردند گفت
وهم یمکرون همکرو سکالش بر باز آوردند یعنی با فکندند در چاه تو نبودی
نزد ایشان ما ترا خبر دادیم تا باخبار ما بدانستی که گویی آنجا حاضر بوده بودی
وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین نیستند بیشترین
مردمان گرونده ای پیغمبر نخواهند گروید و هر چند حریصی کنی بایمان
ایشان وما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین
و تو بدین تبلیغ رسالت از ایشان مزد نمی خواهی یعنی زبان تن نیست و نقصان
حال نیست نا گروید تا جر ان هو الآیت و قرآن بنفس خود بند است مر همه عالم را
وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم
عنها معرضون و نه تنها از بی معجزه رویی گردانیده اند ای بسا آیتها
که هست در صفت اسمان و زمین یعنی هر ذره که هست آیة معجزه است

برهستی خدای تعالی و بر دستی قول مصطفی یمرون علیها الآیة ایشان بر بینا

ایات برمی کورند و از بینا ایات روی کردانیده اند کافران کفتند ما دو بیکرد

شده نیستیم ما مقریم که خالق آسمان و زمین الله است خدای کفت عز و جل

وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون نکروند بیشتری

از ایشان بخدای کر نه ایشان بکفر باز کرده اند و بخدای انباز کیرنده اند

افامنوا ان تاتیهم غاشیة من عذاب الله او تاتیهم

الساعة بغتة وهم لا یشعرون ایشان ایمن اند که بیاید

بایشان پوششی از عذاب خدای عز و جل عذاب چون بیاید هر همه پوشد او

تاتیهم الساعة بغتة الآیة مکر ایمن اند ایشان از آمدن عذاب بر ایشان در

حال یا زمان دهم تا قیامت کهناکاه بیاید و ایشان ندانند که کی خواهد آمدن و هم

لا یشعرون تاکید بغتة است قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی

بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین

ای هذه المذکور است سبیلی بکوی یا محمد این اسلام راه راست خدای منست

من بخدای میخوانم علی بصیرة انا ومن اتبعنی بر پیدایی ام من و انکه تابع

منست مقلد نیستم در تلبیس و شک و خطا نیستم وسبحان الله الآیة

و پاکست خدای از انچ شما ور ابدان وصف کنید از انباز و جفت و تشبیه و حق

از مومنانم از مشرکان نیستم کافران کفتند خدای را فرشتکان هستند

راست آدمی فرستاد بدعوة خدای عز و جل کفت محمد تو دعوی میکنند که

پیش از

٢٠٤

نفرستادیم ما

که پیش از وی کسی نکوده است وما ارسلنا من قبلک الا رجالا

یوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا

کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ولدار الاخرة خیر

للذین اتقوا افلا تعقلون نفرستادیم پیش از تو یا محمد مکر

مردان همچو تو که وحی کرده شده است بر ایشان فرق میان انبیا و تو حی است نه

بخلقت همه آدمی بوده اند مردان از اهل شهرها و این دلیل است که هیچ زن

پیغامبر نبوده است بخلاف ما یقوله الاشعریة افلم یسیروا فی الارض وطاق

نمیکنند در زمین تا بنکرند عاقبة آن کسها یی که دروغ زن داشتند پیغامبران

پیش از شما یعنی بنکرند قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و لوط و شعیب ولدار

الاخرة خیر للذین اتقوا و سرای اخرة بهتر مر مومنان که راست کوی دا

پیغامبران را علیها السلام افلا تعقلون هش تان نیست و تا تفکر کنند

حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم

نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد باسنا عن القوم المجرمین

بدین آیة خبر داد که آن وقت که هلاک کردم شان که نومید شدند رسولان از ایمان

ایشان وظنوا انهم قد کذبوا ظن بمعنی علم است چون کذبوا بتشدید

خوانی معنی چنان بود و بدانستند رسولان که کافر دروغ زن داشتند ایشان

و انخواهند کرویدن جاءهم نصرنا بیامد یاری رسولان نصرة وظفر ما

بنجاة ایشان و هلاک کافران جاءهم جواب حتی اذا استیاس و هر حتی

بنجاة

کرباذ ابود جواب وی ما بعد وی و نومید یی از رسولان جی با خبار خدای عز و جل
روا نبود که غیب است و غیب خدای داند عز و جل و پس بضرورة معلوم
شود که خدای شان خبر داد که نخواهم گرویدن تا ایشان نومید شدند چنانکه بقصه
نوح گفت انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن چون کذبوا بتشدید خوانید
معنیش این بود که یاد کردیم وچون کذبوا بتخفیف خوانی مشکل است کذبوا
آن بود که دروغ گفتند شان و قیل فی المثل لیس للمکذوب رای و روا نبود
که انبیاء این گمان برند یا این دانند که ایشان را وحی بدروغ گفتند پس معنی وی
چنان بود چون نومید شدند انبیاء از آسمان از ایمان آوردن قوم خویش با خبار
خدای و ظنوا قومهم ان الانبیاء قد کذبوا و گمان بردند قوم ایشان که دروغ
گفتند شان و ذکر قومهم هر چند بتصریح پیش نرفته است بکنایة پیش رفته است
فنجی من نشاء برهانیدیم آنرا که ما خواستیم و اهل مشیت مومنان اند و لا
یرد بأسنا الآیت و باز گردانیده نشود عذاب چون اعدا ان گروه کافران
لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب بدرستی و راستی
که بود و هست در قصه ایشان یعنی یوسف و برادران وی عبرتی و پندی و
قیاس کردنی خردمندان را این خردمندان یا عالمان اند یا سلطانان اند
یا رعیت اند یا آزادگان اند یا مسافران اند یا مقیمان اند یا زندانیان اند
یا بنا خلان اند یا و تا رسیده کان اند همه را درین قصه وعظ است و پند است
و عبرة در هر چه او را حاجت از هر مراد که باشد که او را مقصود افتد

ما کان

پیش وی بود دانت — دروغ بافته — بهم وی پیکرونده

ما کان حدیثا یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیه
 و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون نیست این قرآن
حدیث دروغ بافته و لیکن تصدیق الذی بین یدیه و لیکن موافق است
درستی آن کتابها را که پیش از وی بود دانست و تفصیل کل شیء و بیان
است هر چیزی را که بنده را بوی حاجة افتد و هدی و رحمة الارت
و راه نمایست و رحمت است آنکسانی را که بوی بگروند سورة الرعد
کلها مکیة غیر آیتین منها احدیهما و لا یزال الذین کفروا بما صنعوا
قارعة او تحل قریبا من دارهم حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد
والثانیة قوله قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و
هی ثلث و اربعون آیة و ثمانمایة و خمس و خمسون کلمة و ثلث الاف
و ثمانمایة و ستة احرف و عن ابی بن کعب رض عن النبی صلی الله انه قال من قرأ سورة
الرعد اعطی من الاجر بوزن کل سحاب یکون الی یوم القیمة عشر حسنات
و کان فی القیمة من المومنین بعهد الله و نظم السورتین فسورة یوسف عبرة
لذوی العقول کما قال الله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب
الذین یتفکرون فی الآیات کما قال الله تعالی انما یتذکر اولوا الالباب الذین
یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق و الذین یصلون ما امر الله ان یوصل
و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب بسم الله الرحمن الرحیم
قوله تعالی المر تلک آیات الکتاب و الذی انزل الیک

من ربك الحق ولكن اكثر الناس لا يؤمنون ﴿۱﴾
المر علي ذكرنا تلك ايات الكتاب اين ايات كتاب خدا ايست والذي
انزل اليك الاية يعني اين كتاب وآنچ فرستاده شده است بتو از خداونـ
ـد حق است وليكن بيشترين مردمان مي نكروند بويه ﴿۲﴾ الله الذي
رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى علي العرش وسخر
الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى يدبر الامر يفصل الايات
لعلكم بلقاء ربكم توقنون ﴿۳﴾ انكه ... كرد خود را كه ... بيم
گفت الله آن خدايست كه بر داشت آسمانها ... ستون كه مي بينيد وقيل
في الاية تقديم وتاخير يعني ترونها بغير عمد سمع الشعبي رجلا يقول ان السماء
علي منكب ملك فقال كذلك كتاب الله عز وجل فان الله قال رفع السموات بغير
عمد ترونها وقيل عمده امره كما قال الله تعالى ومن اياته ان تقوم السماء
والارض بامره وبعضي كويند كه آسمانها را ستون هست وليكن ما نمي بينيم
بران دليل گفت بغير عمد ترونها وليكن اين درست نيست كه اين معني آنست
كه ستون نيست اگر هستي ببيني چون نمي بينند از آن نمي بينند كه نيست قال الله
هل ترى من فطور هيچ شكافي مي بيني آسمان از چشم باز كن بنگر اين دليل
آنست كه شكاف هست وندمي بيني معني آنست كه نيست واگر هستي ببينيتي
كذلك ههنا بر داشت آسمانرا بي ستونها از زير وبي سلسله از زبر وبي علاقه
از كرانها بسته معلق بقدرة داشته ويجوز ان يكون العماد كلمة الشهادة

وكلمة التوحيد

وكلمة التوحيد الا ترى ان السماء وكادان يتفطر بقول الكافر كما قال الله
٢٠٦ تعالى تكاد السموات والارض يتفطرن منه وتنشق الارض ثم تستقر بقول المؤمن
وقال الشيخ الامام ابو منصور رح قوله تعالى رفع السموات لم يرد به انه كان
موضوعا فرفعه بل خلقه كذلك مرفوعا وهكذا كقوله مد الارض لم يكن موضوعا
فمده بل خلقها ممدودة وقوله والارض وضعها لم يكن مرفوعة فوضعها
بل خلقها موضوعة وقوله تعالى ووضعنا عنك وزرك الذي اي عصمناك عن
الذنوب كيلا يثقل ظهرك لا يكون له ذنب فوضعه وقوله ثم استوى علي العرش
هذه الاية متشابهة وقد ذكرناها في سورة الاعراف وسخر الشمس والقمر
اي ضوء الشمس وضوء القمر تا انند كه تابند كل يجري الي اقصى منازلهما القمر
يقطع الفلك في شهر والشمس في سنة وقيل الاجل مسمى الي يوم القيامة لا يختلف
سيرهما كما قال الله تعالى الشمس بحسبان يدبر الامر مدبر ازلي است پيدا آرنده كار
ها است دور شب وعز وذل وحكم وزندكاني وغم وشادي اين همه پيدا آرد يفصل
الايات اي بالامر والنهي بيان ميكند آيات ونشاني خدائي پيدا آورد تا اين كلام
كل يوم هو في شان لعلكم بلقاء ربكم توقنون بيان ميكند آياة خود تا شما بديدار
قيامة وجزا كار خود وبديدار رب بي گمان كرويد اين همه گفته اند وهو الذي
مد الارض وجعل فيها رواسي وانهارا ومن كل الثمرات في ذلك
جعل فيها زوجين اثنين يغشي الليل النهار ان في ذلك لايات لقوم
يتفكرون اي مد الارض علي ظهر الثور وهو كناية ترجع الي قول الله الذي رفع

رفع السموات آن خداوندی که برآورده آسمانها است هم وی بکشید زمین را بر آب اول
زمین را بیافرید بر آب می جنبید فرمان داد جبرئیل را که بکناره ارض بجنبند نگاه داشت
بمدت روزی همچنان بود وجعل فیها رواسی ای وخلق الجبال العظام بیافرید
کوهها بر داشته واین کوهها بر داشته واین کوهها میخ زمین است چنانکه گفت
والجبال اوتادا الجنوی آید که آنجا که گفت کوه هست همچنین سنگ است رسته تا هفتم
زمین که زمین سبزی که دو با بر رسد و کوه هم چنین باقی است چون ستون فی قوله
وانهارا جویها روان افرید ومن کل الثمرات واز هر جنسی میوه ها آفرید زوجین
اثنین ای لونین حلوا وحامضا والزوج هو اللون وقیل جعل فیها زوجین
اثنین الثواب ونبات الارض دلیله وهو الذی انشا جنات الی قوله واتوا حقه
یوم حصاده وقیل زوجین ای نوعین قوتا لکم ونوعا آخر قوتا لدوابکم کما
قال الله متاعا لکم ولانعامکم قال الشیخ الامام الزاهد رض طعن بعض
الملحدین فقال له قال زوجین تم الکلام فما معنی اثنین الجواب
قلنا اراد به التاکید وهو من عادة العرب کما یقال رایت فلانا بعینه فسجد
الملائکة کلهم اجمعون یغشی اللیل النهار وبیافرید شب تا بپوشاند شب
روز را ان فی ذلک الآیت ظاهره وفی الارض قطع متجاورات وجنات
من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد
ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون
ای قوی مبدا انبات واینیت بیان وحدانیة است ودر زمین پارها ازمین ات
که بیافرید

که بیافریده است پیوسته یکدیگر وجنات من اعناب وبوستانها است از انگور پیوسته
یکی بر دیگری نزدیک وزرع وکشت پیوسته یکدیگر ونخیل صنوان وغیر صنوان
والصنوان من النخیل النخلتان والنخلات یکون اصلها واحد وغیر صنوان ای
٢٠٧ متفرق الاصول وخرماییان بود بر یکدیگر نزدیک دو بال از بیخی جسته ویک
بال از بیخی جسته اصل یک شاخ دو اصل یکی شاخ یکی یسقی بماء واحد این
همه را آب دهند بیکی آب آب یکی زمین یکی کارنده یکی تخم یکی ونفضل بعضها
علی بعض فی الاکل ومیوه ها در لون وطعم مختلف ازهم در یک لون ویک طعم
بود یعنی آنکس که بطبیع میل کرد که فعل از طبع است مختلف آفرید تا دانند
که طبع نیست چنانکه اب مرد یکی رحم زن یکی از یک آب پسر آفریند ویک آب دختر
آفرینند از یک آب با جمال واز یک آب بی جمال واز یک آب هیچ نیافرینند تا دانند که
این صانع حکیمند ان فی ذلک الآیت ظاهره وان تعجب فعجب قولهم
ائذا کنا ترابا ائنا لفی خلق جدید چون رسول صم بر خواند این
آیة وحدانیة برایشان انکر و بودند عجب داشتند خداوند عز وجل گفت یا محمد اگر تو
عجب میداری از عجبات ایشان بر کفر باین بیان ودلیل وحدانیة فعجب قولهم
خبراست بمعنی امر ومثله کثیر ای فاعجب ایضا من قول هولا الذین انکروا
بعد الاقرار بالنشاة الاولی وهذا ظاهر وقیل وان تعجب اگر شگفت میداری یا محمد
از انکار این مشرکان فعجب قولهم ای فقولهم اعجب ائذا کنا ترابا ای
صرنا یا محمد عجب است این قول کافران که میگویند ما خاک شویم باز مارا خداوند

باز آفریند ائذا استفهام است یعنی نفی ای نیافرینند ما را بعد آنکه خاک گشته
باشیم و این تعجب اثبات تعجب است از رسول علیه السلام فعجب قولهم اثبات تعجب است
از خداوند عز و جل بظاهر و تعجب در وصف آدمیان روا بود که چیزی بینند که ندیده
باشند یا چیزی شنوند یا چیزی دانند که ندانسته باشند تعجب دارند و این
در وصف خداوند تعالی جایز نیست وی عالم بر کمال است پس معنی فعجب قولهم
آنست که عظیم قولهم عند الله تعالی بزرگ است گفتار ایشان نزد خدای و عرب
از بزرگی چیزی بذکر تعجب کنایه کنند کما قال الله تعالی ان الشرک لظلم عظیم و سبیل
این تعجب چنانست که خداوند گفت عز و جل بل عجبت و یسخرون تا عجبت
بالنصب یکون کنایة عن النبی علیه السلام و لا اشغل فیه و بالرفع عجبت ای استعظمت ای استعظمت
اولئک الذین کفروا بربهم و اولئک الاغلال فی اعناقهم
و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون لانکارهم البعث و لانهم
نسبوا الله تعالی و وصفوه بالعجز کما قال الله تعالی من یحیی العظام و هی رمیم
منکر بعث کافر است چنانکه منکر وحدانیت و اولئک الاغلال الآیت ای وعید
ایشانست ایشان اند که غلها بود بر گردنهای ایشان و دست با گردن بغل کرده
باشند شان بقیامت و ایشان اند که باشند کان جاودان کما قال الله تعالی
اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل و قیل این آیة ای همین گویانید مصطفی
از کافران که اینک کافرانست تو از وی ای یعنی گویی دست و گردن وی بغل
کرده‌اند بدنیا مقهور اند و معاقب بعذاب جاودان

ویستعجلونک

ویستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة و قد خلت من قبلهم
المثلات و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم
و ان ربک لشدید العقاب ای بالعقوبة قبل العافیة
٢٠٨ چون منکران بعث را وعید کرد بغل و بعذاب جاودان ایشان شتاب
میکردند که این عذاب خواهد کرد کی خواهد کرد و کی خواهد بود و نزول وی
در جواب نضر بن الحارث است که گفت اللهم ان کان هو الحق من عندک
الا آیت آیت آمد و یستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة و قیل وعده
او وعده فاستعجلوا ای الوعید علی الوعید تکذیبا لهم جمیعا و
استهزاء بالمؤمنین و قد خلت من قبلهم المثلات ای العقوبة
و اصل المثلة السیئة و النظیر و ما یعتبر به ایشان را از عذاب و هلاک
چرا باید خواستن که پیش از ایشان هلاک کرده‌ام مانند ایشان را العقوبة
من هلاک کافران پیش از ایشان گذشته است و ان ربک لذو مغفرة للناس
علی ظلمهم گفتند پس چگونه است که ما میخواهیم عذاب و می نیاید و گفت
نه از آن می نیاید که شما مستحق سزا نیستید لیکن از آن می نیاید که خداوند
تو خداوند مغفرتست مر مردمان را بر ظلم ایشان مغفرت اینجا بمعنی تاخیر
عذاب است نه آمرزش که کافر سزای آمرزش نیست و ان آخرنا عنهم
العذاب دلیل برین که این تاخیر عذاب دنیاست که گفت و ان ربک لشدید
العقاب و خداوند تو یا محمد سخت عقوبت کننده است چون وقت بیاید

٥

اما بدنیا او بعقبی ویقول الذین کفروا لولا انزل
علیه آیة من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد
وجحدوا وحدانیة الله تعالی والبعث بعد الموت لولا انزل علیه
آیة من ربه از بعد این آیات وحدانیة اقتراح کردند و بر رسول کفتند
ار تو رسولی آیة آن آر که ما خواهیم لولا انزل ای هلا انزل واین اخبار
از زشتی معاملت ایشان ای من آیات ودلایل پیدا کردم ایشان آیة ا
قتراح میخواهند و مصطفی عم مکر نیز خواسته بود از انکه حریص بود
باوردن ایمان ایشان خدای کفت عز وجل انما انت منذر ولکل قوم
هاد ای منذر لانه ذکر بعبارتین اقصاحا وکیلا یقطع التکرار
تو بیم کننده یا محمد وراه نمای قوم خویش‌ها را راه نمایی بود ماست
هم چون تو بر تو بیم کردنست ودعوة کردنست آیة آوردن بدست تو نیست
الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام وما
تزداد وکل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال ه ای کما تحمل انثی من ذکر او انثی من ذکر حسن
او قبیح طویل او قصیر وما تغیض الارحام ای ما تنقص فی الحمل عن
تسعة اشهر من السقط وغیره وما تزداد علی التسعة خدای داند
آنچ بر دارد در هر ماده از باد زیادة وما تغیض الارحام وما تزداد و
بادنهادن رحم راحد فی معلوم امت وهی تسعة اشهر فی الغالب
کفت

کفت و آنچ نقصان کند رحمها یعنی بکم نه ماه آورد و آنچ بیفزاید بر عدة
شش ماه یا نه ماه داند وکل شیء عنده بمقدار و هم مقدارست بنزدیک
٢٠٩ تقدیر هر چیز پیدا کرده است از کی کیرو باد و چیز کرد واین تحقیق
یک خدای داند عالم الغیب والشهادة داناست نهان و آشکارا و ناپید
و پیدا و نیست وقیل الغیب ما غاب عن علمک او بصرک والشهادة
علیه الکبیر المتعال بستوده خود را بکبریا و بعلو معنی آیة آنست انک آنچ
درا و جامست بر وی پوشیده نشود که پوشیده نشود واز نهان شما بر وی
سواء منکم من اسر القول ومن جهر به ومن هو
مستخف باللیل وسارب بالنهار له معقبات من
بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله
بقوم سوء فلا مرد له وما لهم من دونه من وال
یکسانست از شما آنکه نرم و پوشیده مکوید سخن و آنک بلند بر دارد و هو
مستخف باللیل و آنک وی پوشیده ماست جو درا بشب قال قطرب مستخف
ای ظاهر وهو من الاضداد یقال اخفیت الشیء اذا اظهرته وقال سمی الناکث
المستخفی لانه یستخرج الالقان ویظهرها وسارب بالنهار ای متمکن فی
السرب یعنی آنک روز نهان شود در سمی و بشب آشکارا میدانم یعنی آشکارا رسمی
ونهان بنزدیک یکسانست وقال القتیبی سارب بالنهار ای منصرف

٥

النهار في حوائجه يقال سرب يسرب وقال العزم يعني سارب بالنهار اي
سالک في طریقه ومذهبه وکل سارب ظاهر قال رح وما وجدته في کتبي انا السارب
المتمکن في السرب ونزول آیة فشان کور و بود و صفوان است و بقول بعضي
بحق وهب بن عمر بن وهب الجمحي کو او را جراحت رسیده بود و بروز بدر
در میان کشتکان پنهان شده بود تا مردی انصاری بوی بگذشت فشناخت
شمشیر برشکم وی نهاد و بپشت وی بیرون برد پنهان شد چون شب در آمده
بجنکی شبه بهوش باز آمد برخاست و بمکه باز رفت و بحجر شد تا روزی
با صفوان بن امیه در حجره نشسته بود وهب گفت لولا عیالي ودیني علي القومین
قتل محمد بیدی قال صفوان وکیف تصنع قال وهب من مردی ام دلیر
و تیز پای محمد را نکاه دار وی مردی نیست من شمشیر زنم و بیک پای بکریزم
صفوان گفتش وام تو بر من هر چند که هست و عیال تو با عیال من وهب شمشیر
بزهر آب داد صفوان گفتش بوقت رفتن بیین الدابة والسیرة چکونه روی گفت او
وی او را خبر دهد از رفتن تو گفت وهب من چنانم که مرا نبینند تا او را خبر دهد
واعتقاد بعضی کافران عرب آن بوده است که آنچ پوشیده است خدای نبیند چون بمدینه
رسید وهب را عمر رض بدید بشناخت گفت عمر رض انی رایت وهبا قد قدم فرایتني
قد قدم وهو رجل غادر این داد ید رسول را آمده وهب دیگر روز بسوی رسول
گفتش ما اقدمک یا وهب قال جئت افادي الاساری رسول صم گفت پس
خدیو آمدی این شمشیر چیست وهب گفتش یا محمد انا حملنا یوم بدر فلم

نفلح

ما نفلح از بعد آن پیش چه سود کند ما را رسول صم گفت فما الذي قلت
۲۱۰ لصفوان في الحجرة لولا عیالي ودیني علي لقوبين قتل محمد بیدی وهب
گفت چکونه گفتی باز گوی تو ما را با خبار گزامین چنبری میدادی ترا در وحی
زنمیدانستم این خبر آسمانی نیست اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا عبده ورسوله قال الضحاک فیه نزل الآیت سواء منکم من اسر
القول ومن جهر به الآیت له معقبات من بین یدیه ومن خلفه ای الملائکة
یتعاقبون في النیابة وله کنایة راجعة الی القول الکبیر المتعال
او الی قوله الله یعلم ما تحمل کل انثی خدای عز وجل داند فرشتکان اند
آینده و بشنده پس از یکدیگر و فرشته بکرد و می رود و دو فرشته في آید
تا بجز في آید بر هر مومنی گفت فرشته موکل است وضع بلا ها را
از چشم وی بر چشم هفت فرشته است بلا از چشم چنان وضع کنند که کسی
مکس از کاسه انکبین بتابستان وضع کند آنچ خدای عز و جل حکم کرده
کرده بود بدفع کردن فرشتکان سبب و قال الضحاک که کنایة عن النبي
صم راجعت الی قوله انما انت منذر یعنی وی را فرشتکان اند بتعقیب
ولیس وی نکاه می دارند بفرمان خدای عز و جل از بدی بدان و مکر ماکران
وقیل له معقبات ای اعوان وانصار من الملائکة تامر الله یحفظونه من بین
یدیه ومن خلفه وقال عکرمة مولي ابن عباس رض وکان له بن عباس رض
یضع القید علی رجلیه ویعلمه الفقه والتفسیر قال له معقبات

نشست فرشته

كناية متصرف الى الشارب بالنهار لان الكناية تتصرف الى اقرب
الاسماء الظاهرة لا الى الله تعالى ولا الى النبي عم اي الوهب بن عمير اعوانا
يحفظونه من عذاب الله واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له ونظم آيه دليل
ان كند كه كنايه است از وهب بن عمير كه ورا فرشتگانند از پس يكديگر
آينده نگاه ميدارند سخن او از نرم گويد يا بلند گويد مى نويسند كما قال الله تعالى
وان عليكم لحافظين ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم
حتى لا يبدل كل نعمة انعمها على قوم حتى يتركوا شكرها فاذا تركوا شكرها
ياخذها منهم ويعطيها غيرهم كما قال الله تعالى وهل نجازي الا الكفور
اي ما نجازي بزوال النعمة الا الكفور واذا اراد الله بقوم سوءا فلا
مرد له چون خداوند عزوجل مكر وهلاك خواهد بقومى بزوال نعمت اورا
باز دارنده نيست وقيل فلا مرد له اي فلا حيلة له در حال نيست مر اورا
وما لهم من دونه من وال نيست مر ايشانرا از عذاب كسى بدون خداوند عزوجل
ناصرى ونگاه دارنده كه ايشانرا از عذاب نگاه دارد من وال اي من ولي متولى
قادر وقديره هو الذي يريكم البرق خوفا وطمعا وينشئ
السحاب الثقال اين بيان آيه است از نوعى ديگر هو كناية ترجع الى
قوله تعالى الله يعلم آن خداوندست كه بنمايد شمارا جستن آتش از آسمان
خوفا للمسافر وطمعا للمقيم چون ابر برآيد و آتش بجستن گيرد مسافر بترسد
برخود و بر رخت خود ومقيم طمع دارد بباران كشت و باغ او وقيل

خوفا من

خوفا من خلقه وطمعا بوقايته در حال ترسيف وطمع انك اورا اجابت نبود
بباران وضرب بود كشمبر شود كه باران آيد خوشى وطمع دارد كه باران نبايد وينشئ
السحاب الثقال و بيافريند در وقت ابر كران بار بباران والسحاب هنا اسم
جمع واحدها سحابة بدليل انه نعتها بنعت الجمع فقال الثقال
ويسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته ويرسل الصواعق
فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون في الله وهو شديد المحال
وهو ملك قال ابن عباس رض اقبل يهودي الى النبي صلعم فقال اخبرنا عن
نار الرعد ما هو قال هو ملك من الملائكة موكل بالسحاب معه مخاريق من نار يسوق
بها السحاب حيث ما يشاء الله فقال اما هذا الصوت الذي نسمع قال زجره
السحاب وكان رسول الله صلعم اذا سمع وعاينا صوت رعد يقول اللهم
لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك رواه سالم عن
ابن عمر رض عن النبي صلعم والملائكة من خيفته اي يسبح الملائكة من خوف
الله تعالى قال الحسن رض من العجيب منا اقوام مطيعين خائفين مسبحين
ومنا اقوام عاصين آمنين غير مسبحين فالاول الملائكة والثاني نحن
ويرسل الصواعق ميفرستد از آسمان آتشى يا بانگ كه ازان آتش هلاك را بود
فيصيب بها من يشاء ميرسد و برساند اين آتش بانكه خواهد وهم يجادلون
في الله اي في وحدانية الله وهو شديد المحال اي والله شديد العقوبة
نزلت الآية في حق اربد بن قيس اخ لبيد بن ربيعة من امه وعامر

ابن الطفيل جاءا الى النبي صلعم فقال عامر يا محمد الى ما تدعو الناس فقال الى
شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله فقال عامر اؤمن بك بشرط ان اكون خليفة
في النبوة فقال النبي صلعم ليس ذلك بيدي فقال عامر على ان تكون رسول الحضر
الامصار وانا في القرية فقال النبي صلعم القسام هو الله تعالى سبحانه جل جلاله ليس
ذلك بيدي فخرج من عنده غضبان وقال لصاحبه وجوه هذا الرجل سليم
المقلب يدخل حتى في دينه بهذا الشرط وهو يابى ذلك فانا اقتله واخذ هذا
الامر معك فقال اربد كيف نقتله قال اقول له لي معك سر فاخرج حتى اناجيك فلو اخرج
اعانقه واضمه الى نفسي فاذا اخذته فاضرب بالسيف على راسه حتى وراء وكان
رسول الله صلعم متواضعا راغبا في ايمان قوم فدعاه عامر فخرج طمعا في ايمانه
فالتزمه فسل اربد السيف حتى يضربه فاتاه صاعقة من السما فاحترق في مكانه
عامر بجست تا بقبيله باز رود بخانه كند پيري فرود آمد به قبيله سلول كه بيماري
بر كلوي وي پديد آمده كه آنرا غده گويند وي بيماري است كه اشتر را پديد آيد
وهلاك عامر ازان پديد غدة كغدة البعير وموت في بيت السلولية وآنگاه
اسب خواست وبر نشست ونيزه بكرفت و گفت اي ملك الموت در باطن جو
في كوشي بظاهر بيرون آي تا حرب كنيم واز اسب اندر گشت و بر كافري جان
بداد آيت آمده ويرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون في الله
اي في دين الله حيث قال اولا صف لنا ربك انه من ذهب او فضة او شبه
او حديد وهو شديد المحال اسم والله شديد الاخذ والعقوبة بقوة محال وهو يعني

عامر اشد يد الخصومة له دعوة الحق والذين يدعون من دونه
لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه
وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين الا في ضلال ۝
اي دعوة الله الحق خوانند بحق او راست وانرا كه سزاوار است وي خوانند دعا
راو نه غير او را دعوة حق نيست كما قال الله تعالى ليس له دعوة في الدنيا والآخرة
وقيل دعوت خداي او را بيكانكي است كه او را برهمت دعوي برهان وحجتها است
چنانكه بقصة موسى گفت اني آتيكم ببرهان پيدا كرد عصا را مار كرد والذين
تدعون من دونه وانانكه بخوانيد شان بدون الله يعني الاصنام لا يستجيبون لهم
بشيء اجابت نكنند خوانندها را بچيزي ثم ضرب المثل لمن دعاه ونه في بطلان
سعيه واجابته له عاية فقال كباسط الى الماء ليبلغ فاه مكر چون آن مرد تشنه
زده در بيابان بسر چاه مغاكي برسد بكسترانده هردو كف را سوي آب بانك
ميكنند بيايد هر كز آب وبدهان وي رسد في وما هو ببالغه هر كز نرسد بدهان
وي الله لا يصير في ابدهم حين قبض على الماء ليبلغ فاه والعرب تقول لمن طلب
ما لا يجد هو كالقابض على الماء وما دعاء الكافرين الا في ضلال نيست خواندن
كافران بتان را مكر خطا وكم بودكي يعني چنانكه مرد كم شده از راه بهيچ نرسد كافر
بدعوة بت بهيچ نرسد ولله يسجد من في السموات
والارض طوعا وكرها وظلالهم بالغدو والآصال ۝
قال رضي الله عنه باغلب تفسيرها چنان آمده است كه خداي را عز وجل سجده ميكنند

اهل آسمانها و اهل زمین از مؤمنان بطوع و از منافقان بکره و این ضعیف را
از وی معنی که این اخبار است از خداوند عزوجل بر سبیل عموم لان کلمة من تقتضی
التعمیم باید که هیچ کس نبود از اهل آسمان و زمین که نه وی ساجد بود مر خدای را
عزوجل و ما می بینیم بعضی کافران اکر ایشان سجده نمیکنند خدای را بل که ماه را
آفتاب و بت را می پرستند و سجده میکنند پس تاویل صحیح آنست که سجده
بمعنی خضوع است در کلام عرب سجده بمعنی خضوع باید قال الشاعر
اسجد لقرد السوء فی زمانه و داده مادام فی سلطانه یعنی آیت
بدین تاویل آن بود که اهل آسمان و زمین از ایشان مؤمنان خاضع اند مر خدای را عزوجل
طوعا هم بقول و کرها بخلقت شان مصنوع است بر هیاتی که وی دلیل کند بر انکه
وی مخلوق است و محدث و بنده خداوند را عزوجل خالق وی و کافر هر چند
بقول منکر است بحکم خلقت خاضع است آفریده شده است بر هیاتی که معترف
بر وحدانیت خداوند او مقر است بعجز و ضعف و بندگی خود را و این
همان معنی که خدای گفت عزوجل گفت و ان من شیء الا یسبح بحمده هیچ
چیزی نیست که نه وی مسبح است خدای را حق و ما ان کله و محمد گوینده است
یعنی وی ستاینده و الصفاة ستاو ثنا میگویند شو و آن تسبیح و تحمید
بحقیقت منصور نیست از جمادات و خدای گفت عزوجل و ان من شیء
الا یسبح بحمده پس معنی وی همین است که گفتیم که هیچ چیزی نیست از جمادات
و غیر جمادات که مصنوع است بر هیاتی که دلیل میکند بر وحدانیت
خداو

ولیکن باید دانست که چون یضرب الله الامثال [illegible] عذابه عوام
مثل کافر و مؤمن و مثل طاعت و وسوسه شیطان قوله عزوجل للذین استجابوا
[illegible]
[illegible] الحسنی والذین لم یستجیبوا له لو ان لهم
ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا به اولئک لهم سوء
الحساب و مأواهم جهنم و بئس المهاد هر انک اجابت کند
خداوند را عزوجل بقبول ایمان ایشان راست بهشت و نجات ابدی حسنی
بهشت است کما قال الله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة و الذین لم
یستجیبوا له الآیت و آنانک اجابت نکردند خدای را عزوجل در قبول
توحید ایشان راست عذاب ابد باز سید اکر دکه هر که نه منند هرچه فرا دهند
از انج در عمر روی زمین است جمله او را بود فدا دهند در خرید
خود از آتش باز نفرستند شان ایشان را بود سختی دوزخ و بازگشت ایشان
هم دوزخ باشد و بد کسترستی است دوزخ قوله عزوجل افمن یعلم انما
انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذ
کر اولوا الالباب یعنی افمن یجتهد مثل عمار بن یاسر
کمن لا یجتهد حتی لا یعلم و هو ابی جهل و اصحابه و هذا کقوله افمن
کان مؤمنا کمن کان فاسقا بدانکه درین رکوع بیان توحید است و بنا بروی
که اصل است و بیان طاعت است که فرع است و بیان وعده بد و هر دو و بیان
کفر است که اصل است و بیان معاصی که شکستن حق دین است و وعده هر دو

۲۱۴

خداوند عز و جل و پاکی وی از همه عیبها و ناسزاها و سزاییِ وی مر صفات

خدای را عز و جل که هر ذره که هست اندر عالم همه خلق عاجز تر از آفریدن و موجود

کردانیدن وی و کس را در وی این دعوی نیست وظلالهم بالغدو والاصال

وهذه الکنایة ترجع الی کلمة من من حیث المعنی یعنی سایهای ایشان

سجده می آرند یعنی خاضع اند او را هم روز و هم شب یعنی پیوسته و حقیقت

سجده از ظل صورت نشود ولیکن معنی آنست که سایه ایشان بر هیاتیست که می

دلیل کند بر خداوندی وی و آن هیات آنست که میکردد بامداد و شبانگاه چنانکه خود

کرداز انک تغیر بیشتر سایه را بامداد و شبانگاه بود و چون سایه را کشتن و

[margin: خود دهد روز کردد و لکن بامداد و شبانگاه]

وا کرداننده باید کشتن سایه دلیل کند که برکرداننده وی خداوند عز و جل

خضوع از سایه بدین معنی است و این تاویل خضوع که یاد کردیم درست تر است

و بنظم آیة اولیتر است بدان معنی که نفس سجده معاملت است و ما قبل

و ما بعد آیت ذکر بیان وحدانیة است قوله عز و جل من رب

السموات والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه او

لیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل

یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور

ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم

قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار بکوی یا محمد

مر این منکران او وحدانیت مر این خاشعان بکره را یعنی خلقت بدون اقرار

آغاز وی بیبیان مثل مومن است یا کافر افمن یعلم انما... هرکز برابر بود که

وی بکوید براستی خداوند فرستاده ما است از بیان حق با آنکسی که نابینا است از

دیدار آیت یعنی کافر است تا کند جنبش او الا... [illegible] یستوی الاعمی

والبصیر انما یتذکر اولوا الالباب پند بگیران خود مندان بیدار مندوانی خود مندان

مومنان اند اگر کسی گوید کافر را خود مند نگوییم جواب آنست که کافر خود مند است

بحکم شایستگی خطاب که کودک و دیوانه که بی خود است وی به هیچ چیز مخاطب

نیست از عبادات مثل خود مومن چون درختی است تر و تازه با برگ و بار و مثل

خود کافر چون درخت بی برگ بی بر است مومن را خود با نفع است و خود کافر

بی نفع و تفاوت است آنرا که بر و در و سایه بود بیش بود و حالی رض خواجه امام محمد بن الفضل

[interlinear: نفع بیش بود]

گوید رح هرگاه که من دم خود همه انبار در جنب خود در رسول صلعم مثل چون پاره

ریک یافتیم در جنب دریا عالم و چون جوییست در جنب دریاهار عالم یعنی

اولوا الالباب اینجا مومنان اند خاص بدان دلیل که خداوند عز و جل بستود شان

الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق والذین

یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون

سوء الحساب این خردمندان آنان اند که وفا کنند بعهد خداوند

یعنی که داند همه امرهای خداوند را و نشکنند عهدها و استوار یها و این تاکید راستی چنانکه

گویند اطیع الله ولا تعص و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل این خردمندان آنان اند که می پیوندند

خویشان و نزدیکان را و میترسند از خدای خویش که تا تحسین بنوده که از نده

وحدانیت امن رب السموات والارض کفت خالق آسمان و زمین این بیان و
حدانیت است بسوال از جملا بات آسمان و زمین را بذکر خاصه کود از انکه ایشان
مقر بودند که خالق آسمان و زمین الله است و چون حجت بچیزی کو بیی که خصم
بدان مقر بودند الزام قوی تر بود و باز کفت قل الله که ایشان خود بدین معترف اند
باز بکوی ایشان قل افاتخذتم من دونه اولیا و بس بکرفتند بدونه وی
بتان را بخدای بذکر اولیا و بدان کفت که عابد دوست معبود دوست عابد
لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا ای بخدای کرفتید کسی را که نه نفعی
بخود کند و نه رنجی از خود دفع کند ای دوستی با کسی باید داشتن که مالک
بود بچیزی نفع بد فع ضر باز مثلی پیدا کرد کفت قل هل یستوی الاعمی
والبصیر بکوی یا محمد برابر هست نابینا با بینا یعنی کافر با مومن هل
یستوی الظلمات والنور یا برابر هست تاریکیها با روشنایی یعنی کفر را
با ایمان کفر را ظلمات کفت بجمع جهة انکه کفر شیوکا و نکرویدن و قبول
نکردند آیات را بل که وصف کردند خدای را با بنا زان از زبان و خود دعوی
کردم برهان پیدا کردم رفع السموات بغیر عمد ترونها و سخر الشمس والقمر
ومد الارض وجعل فیها رواسی بنا ز حجت و برهان جیست او هست
بیدا کنید خلقوا کخلقه الف استفهام در وی مضمر است کما قال الله تعالی
هذا ربی آفریدند این بتان هیچ چیزی مانند آفرید او وی فتشابه الخلق
علیهم تا پوشیده شدی برینها کا فرق آفرینش ایت نتوانستند این از ین جدا
خداوند داوند

سیادات و اسلام را
کفت دینا اسلام
راست ام جعل الله
شرکاء

٢١٥

فرمان نبوند و قبل الحسنة قبل الذنب پیش چی کنند ای
حرام و شبهت و شکستن عهد رب و انکه از شما ایشان را تبرس و در
نفقه اسراف نکنند و انکه از شما رقیامت بترسد در کناه
اسراف نکنند قوله تعالی والذین صبروا
ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة
وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة
ویدرءون بالحسنة السیئة اولئک
لهم عقبی الدار خردمندان آنان اند
که صبر کنند بر ایمان و بر کزارد فرمان و بر مصیبت
بدیان و این صبر بدان طاعتها نه از بهر دید و
ریا خلق را کنند بل که طلب رضاء مولی را کنند
و آنکاه مدد کنند و این صبر را بر پیوسته کزاردن
پنج نماز و انفقوا مما رزقناهم نماز بکزارند که خداوند
است و حق درویشان بدیشان سپارند هم حق خدای
بکزارند و هم با خلق خدای نیکو کنند بعطا
داد ن و یدرءون بالحسنة یعنی و ید
فعون عذاب الآخرة بالتوبة فی الدنیا

ودفع بالكلمة الحسنة اا
السيئة ويدرءون بسفاهة السيئة
بالحلم ونيز بدي را مكافات
نيكوئي كنند واولئك لهم عقبى
الدار اين خردمندانراست سر
انجام واخرت واين بيان و
عده است بوعده ايمان و طاعت
چنانک اقسام طاعت را وصف کرد
احوال بهشت را نيز وصف کرده
قوله تعالى جَنَّاتُ عَدْنٍ
يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ
يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ
بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ

اول بچار دانگی بستود پس عدنا در نگین است در آمدن پس بیرون
آمدن نیست انگاه دانست که طبع نتوانست که جوید مگر انکوئی بود خواهی که مرا
بخویشاوندان ترا از ان نیکی بهره بود و خواهی که ترا با ایشان مؤانست بود ٢١٦
تا بزمان نشوی گفت ومن صلح من ابائهم وازواجهم وذرياتهم
گفت در آرم ایشانرا در بهشت وانک بکرد بلیه است پدید اوند عز وجل
ورسول صلی الله علیه وسلم از پدران ایشان وزنان وفرزندان ایشان
والملائكة يدخلون عليهم من كل باب وفریشتگان بفرستد بهدیت
هر روزی هفتاد بار هر باری هفتاد هزار فریشته هرگز هیچ فریشته
نه بیاید و نی دستوری وی در نیاید گویند ای ولی خدای دستوری
هست چون دستوری یابند در آیند چه گویند سلام علیکم من ربکم
بما صبرتم في الدنيا على الطاعة وقيل على النعمة در جنگ ساعت تا
لا يزال بر تو یاد مسلی هد فنعم عقبى الدار خداوند عز وجل می ستاید
بهشت را گفت نیک سرانجامی است بهشت مومنانرا قوله عز وجل
والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله
ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم
سوء الدار دانانک بشکستند عهد خدایرا عز وجل از بعد استواری
وی والعهد ما اخذ عليهم يوم الميثاق وقيل اخذ عليهم في
الكتاب ان يبلغ الاول للآخر ويصدق الآخر الاول ويقطعون

انما امر الله به ان يوصل من صلة الارحام وقيل الايمان بمحمد صلى الله عليه
وسلم وقيل في جميع الانبياء ويفسدون في الارض و در زمين فساد كنند
وعليه جبت اولئك لهم اللعنة اي لعنة الله والملائكة والمومنين و
قيل واولئك هم الملعون في الاخرة على لسان انبيائهم في الدنيا كما
قال الله تعالى ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا
وديكر وعيد ولهم سوء الدار مومنان را فتم عقبى الدار كافران را
سوء الدار وقال الحسين بن الفضل رحمة الله عليه سمى الله تعالى سبعة اشياء
دارا سمى مكة دارا وهو قوله تعالى وسيعلم الكفار لمن عقبى الدار اي لمن
يكون مكة ومن يقتل وسمى المدينة دارا وهو قوله تعالى والذين تبوؤ الدار
والايمان وسمى مصر دارا كما قال الله ولهم سوء الدار قوله عز وجل الله
يبسط الرزق ويقدر وفرحوا بالحيوة الدنيا وما الحيوة الدنيا في
الاخرة الا متاع اى خواهى اذكنى وسزكه ونتو سلامت مانى دو كار
جمع دنيا ضايع مكن كه آن بجهد و رنج تو نيست آن بحكم و مشيت وست
الله يوسع الرزق لمن يشاء ويضيق من يشاء فراخ كرداند روزى بر آنكه
خواهد وتنك كرداند روزى بر آنكه خواهد ومن قدر عليه رزقه اي
ضيق رب كسوب صفر اليد ورب فارغ صاحب مائة الف وفرحوا في
الحيوة الدنيا اى الناقضون العهد اي شكستند كان عهد بدنيا
شادى ويقول الذين كفروا لولا انزل عليه اية من ربه

قل ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب قد ذكرنا هذا قوله
الله يضل من يشاء بكو يا محمد هر آينه خداى عز وجل كم كرداند انرا كه
خواهد بمنع لطف و فضل ويهدي اليه من اناب و هدايت دهد
بفضل خود انرا كه باز كردد بوى و هر چند بانابت معقيد كرد معنى
معنى تخليق اهتداى وليست باختيار وى و پيش از ين ياد كرده
شده است كه شرط كردن سابقه فعل از بنده مر هدايت و اضلال
را مذهب معتزله است و بمذهب ما شرط نيست بلكه هر دو از
خداوند روا بود سابقه فعل بنده قوله تعالى الذين امنوا و
تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب آنانكه ايمان آورده
اند و دل شان بركواد فرمان وى بيارامد بعضى كويند اين ذكر بمعنى
ثبات بر ايمان است و ذكر بمعنى ايمان كما قال الله تعالى واذا ذكر الله
وحده اشمأزت وقيل المراد به الطاعة كما قال الله تعالى رجال
لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اى عن طاعة الله عن ذكره
وقيل المراد به الصلوة كما قال الله تعالى قال انى احببت حب الخير عن ذكر
ربى قال فاسعوا الى ذكر الله وقيل المراد به ظاهر الذكر كما قال الله تعالى
الذين يذكرون الله قياما وقعودا وقيل المراد به القسم مردى را با مردى خصومت
بود بمثل هزار دينار در قاضى و مردمان عاجز آمدند شاهد و توسط
سود نداشت سوكند خورد بر آن سوكند دل وى بيارامد الا بذكر الله

تطمئن القلوب بدانید که بیرکِ بر ذکر خداوند آرامد دلها بدین آیه گفت
دلهاء مومنان بذکر وی آرامد و به آیه دیگر گفت اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
چون خدا را یاد کنید دلها ایشان بترسد بیکی آیه از ترس دل خبر داد و
بدیگر آیه را آرام دل خبر داد و بجای دیگر گفت ثم تلین جلودهم وقلوبهم
الی ذکر الله اینجا از آرام دلشان خبر داد یعنی چون وعده خداوند
شنود دلهاشان بیارامد بوست بر اندام شان نرم شود و اینجا
از ترس دل شان خبر داد یعنی چون وعید وی بشنود دلهاشان بترسد
و بوست درشت شود تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم الذین
امنوا وعملوا الصلحات طوبی لهم وحسن ماب طوبی در
لغت عرب اخبار است از بسیار کاری خنک تر ابدان که این عمل نوبسند
است وقیل طوبی اسم الجنة بالهندیة او بالحبشة وقیل طوبی شجرة
فی الجنة وحسن ماب و نیکو بازگشتن جایست قوله عز وجل
کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا علیهم
الذی اوحینا الیک وهم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا
الا هو علیه توکلت والیه متاب حبانکه رسولان فرستادیم
بدین امت بهر امتی که پیش از امت تو بوده اند همچنین ترا رسول
فرستادیم بدین امت ای کما ارسلنا فی کل امة رسولا ارسلناک
الی هذه الامة لتتلوا علیهم الذی اوحینا الیک دلیلا علی
حجة

٢١٨
صحة نبوتک لعجزهم عن المعارضة لا لتسییر الجبال او قطع الارض
تا برخوانی بر ایشان آنچه ما وحی کردیم بتو یعنی قران و مصطفی صلی الله علیه
وسلم می خواند بر ایشان بجمله اغلب ذکر الله میکرد چون ذکر رحمن بشنیدند
گفتند محمد تا اکنون باسم می خواند اکنون برحمن می خواند از مدتی بر آید
بخواندن بتان ما در آید و مسیلمه کذاب بیمن بدعوی نبوت بیرون
آمده بود و خود را رحمن نام کرده بود مکیان گفتند لا نعرف الرحمن
الا رحمن الیمامة یعنی الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله
الاسماء الحسنی بگوی یا محمد خواهید بنام الله خوانید خواهید بنام
رحمن خوانید و بهر نامی که خوانید و راست نامها نیکو و بسیاری
نام دلیل بسیاری ذات نکند کما فی الشاهد روا بود که در حق مخلوق
ذات یکی و نامها بسیار از بسیار اوصاف بگویند فلان عالم ادیب
قاری متکلم بصیر الی آخره چون در حق ما مستنکر نداری در حق خداوند
اولیتر و بدانک جمله اسماء خداوند عز وجل کس نداند مگر خدای عزت
قدرته بدلیل ما روی عن النبی علیه السلام انه قال فی دعائه المعروف
اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته
احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک یعنی بدان نامی
که برگزیدی در علم غیب خود را یعنی کس را بروی برسانیدی و قال
النبی صلی الله علیه وسلم اسالک باسمک المخزون المکنون چون

مصطفی صلی الله علیه وسلم جل جلاله است ملکی دانیم و ناداننستن بعضی نامها
وی در دین ما هیچ نقصان نی از بعد آنکه شناختی که وی سزای ترس
و امیدست جز آن اسما که ما ندانستیم روا بود که اسمی نا مشتق از
صفت یاد روا بود که مشتق بود از صفت ولیکن جمله معانی اسماء
خداوند عز وجل آنچ دانیم و ندانیم بدو معنی باز گردد یکی بدانی
که وی سزای ترس است دیگر بدانی که وی سزای امید است که از نامها
وی رحمن است و رحیم و غفور و حلیم و فتاح و باسط و ودود
لطیف و حفیظ و کریم و رقیب و مجیب و مثل این اسما تنبیه
میکنند بدانکه وی موصوف بصفاتی است که وی سزای امید است و دیگر
از اسما وی عزیز است و جبار و مالک و متکبر و قهار و قابض و حافظ
و مذل و منتقم این اسما دلیل است که وی موصوف بصفاتی که از وی
ترس واجب کند و از این معنی است که امید بوی و ترس از وی شرط ایمانست
انرا که از وی ترس نیست او را ایمان نیست چه وی را جبار و منتقم
و عزیز و عدل می ندانند و آنرا که بوی امید نیست و نیز اورا
ایمان نیست چه وی را رحمن و رحیم و معتقد می ندانند بدانکه ترس
و امید بر دو قسمت است یکی عقیدتی و دیگر معاملتی ترس
و امید عقیدتی یعنی ذات الله تعالی جز آن صفاتی که ترس واجب
کند در کمال برابر است با آن صفاتی که امید واجب کند و لهذا

… اگر ترس نیست او را ایمان نیست

219 قال النبی صلی الله علیه وسلم و لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه بمیزان
تربص ای محکم لاستویا یعنی در صفات تفاوت روا نیست ثمره
ترس عقیدتی ناسزای را از وی نفی کردن است ثمره امید عقیدتی
او را بصفات سزا وصف کردن است و از اینجا گفتیم که کافر را ترس و امید
عقیدتی نیست کما قال الله تعالی والذین کذبوا بآیات الله ولقائه اولئک
یئسوا در کلمه لا اله الا الله باخلاص حقیقت ترس و امید موجودست
که لا اله الا الله چهار کلمه است دو اول نفی کردن ناسزا است که بحقیقت
امید است هر که از خدای تعالی بترسید و بوی امید داشت وی بکل اسماء
و صفات خداوند عز وجل گرویده و بمعانی همه اسماء رب عزه ذکره بترسید و از
تاثیر این دو صف بود آفرینش بهشت و دوزخ آنچ گفتیم در بیان ترس
و امید عقیدتی است که در وی تفاوت روا نیست فاما بیان ترس و امید معاملتی
زیادتی و نقصان روا بود در وی چنانکه نهی کرد از خلاف و ناشایست کردن و
امر کرد بطاعت و فرمان گزاردن تحقیق ترس معاملتی در خلاف و عصیان
رض دور بودن است و تحقیق امید معاملتی فرمان گزاردن و قتاده گوید نص
نزول لا آیه عام الحدیبیه وقت نبشتن صلح نامه چون علی رض
نبشت بسم الله الرحمن الرحیم قال المشرکین اما الرحمن فلا نعرفه فانزل
الله تعالی وهم یکفرون بالرحمن قل یا محمد هو ربی ای الرحمن ربی رحمن
خداوند منست لا اله الا هو نیست خدای جز وی علیه توکلت و خیوته

والیه متاب ای والیه متابی یعنی مرا توکل بر وی کردم و باز گشت
من هم بوی است وقیل والیه اتوب وارجع یقال تاب توبة ومتابا قال الله
تعالی فانه یتوب الی الله متابا قوله عز وجل ولو ان قرانا سیرت به
الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا
افلم ییأس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا ولا
یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من
دارهم حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد کافران گفتند
لولا انزل علیه آیة من ربه وتسیر به الجبال وکذا وکذا خدای تعالی گفت
اگر قرانی بودی که بوی کوه راندندی یا راه دراز بوی کوتاه کردندی یا
مرده بوی بسخن آوردندی لکان هذا القران آن این قران بودی
این جواب مضمر است لکن من دین قرآن من بدان فرستاده ام تا بوی
کوه رانی یا راه بدوی یا مرده بوی بسخن آری لکن این قران فرستاده ام تا دلیل شناخت
من کرده و معرفت عبادت من بوی حاصل آید کافران گفتند مر چندین چنین است او
این قران از بن دو بیتی بزرگی وی بدان محل است بکلام وی این بجا حاصل آمدی مرچند
نه از بهر این فرستاده است خدای گفت عز وجل بل لله الامر جمیعا نه چنانست
که کافران میگفتند که بقرآن باید که اینها بجا حاصل آید من این قران از معرفت خود
و معرفت پرستش خود فرستاده ام نه کوه راندن را وکذا یعنی آنچ ایشان می
جویند آن با مر منست و فرمان من خدای است ان شاء لم یفعل وقیل

ان شاء فعل

نزلت الآیة فی شان ابی جهل و عبد الله بن امیه گفتند یا محمد اگر از آن کوهها مکه دا ازین
جای نام اجراگاه فراخ شود و آب روان شود و باد را مسخر و فرمان بردار ما کنی
تا برنشینیم بشام رویم چنانک مسخر بود سلیمان را و زنده کنی جد ما ان بن عم زید او قصی
بن کلاب را فانهما کانا شیخین صدوقین تصدیق کنیم چنانک عیسی بن مریم کرد فنزلت
الآیة ولو ان قرانا سیرت به الجبال افلم ییأس الذین آمنوا یعنی افلا یعلم
الذین امنوا یاس نومیدی بود جز داد از علم بنومیدی از آنک نومیدی از بعد
و یقین بود چون حاصل شد نومیدی از بعد علم بود از علم بنومیدی خبر داد ان
لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا نمی دانند مومنان که اگر خدای تعالی بخواهد همه
را براه دین دهد باختیار و نزول آیة بجوی ضمیمه است گفتند چندین برهان
و آیات و حجت حق نا کرد بدین چرا خدای عز وجل گفت قادرم که همه را با سلام
آرم باختیار وقد ذکرنا ان العقوم بمشیة المخیر فانه وهو مذهب المعتزلة
ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة و همچو همواره این
کافران را می رسد بلا از زشتی کفر و اعمال ایشان کوبنده یعنی غمی و مولی
و کاری بزرگ چنانک رسید بیش از بیرون از مکه مر عامر را و اربد بن قیس
را علی ما ذکرنا فی قوله ویرسل الصواعق وا بالای مستهزیان کما قال الله
تعالی انا کفیناک المستهزئین و این چهار تن بودند اسود بن عبد الله
واسود بن عبد یغوث و ولید بن المغیرة و عاص بن وایل علیهم
اللعنة این چهار سر ان بد کرداران بودند این آیة بیامد و هر چهار

بسلامت بودند رسول صلعم جبرئیل را گفت چگونه کفایت کرد و هنوز هر چهار
زنده اند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله دو دو شب نرسد که هر چهار
هلاک شده باشند یکی اسود با غلام بره اشتر رفت بیابان بدر حتی
رسید جبرئیل علیه السلام سر وی بدو دست وی بگرفت و بر درخت میکوفت و وی
فریاد میکرد اغثنی یا غلام غلام گفت چگونه فریاد رسم که سر خود بدست
خود میزنی گفت قتلنی رب محمد و مات و اسود ثانی بیابان رفت
بنزد اشتران سموم بزدش سیاه شد و ایشان سپید روی بودند
و از غایت سپیدی روی ایشان بوده است که اسود می خواندند شان
باز گشت بدر خانه رسید در نزد زنش گفت من انت فقال سبک
انشکاف در بنگریست سیاه مدلی فقالت اذهب سیدی ابیض
اللون در سکشاکش از شکل برا ستانش میزد تا هلاک برد و اما ولید ولید
بیازار رفت تا بدر دوکان تیرگر بگذشت رداش از کتف بیفتاد ردا
برداشت و بکتف بر نهاد تیری بوی در آویخته بود پیکان تیر رگ
جان وی در آمده و خون میرفت تا بمرد و اما عاص بن وائل ماهی
شور خرید و بخورد خداوند تعالی تشنگی بر جگرش افکند چندان
آب خورد که شکمش بیاماسید و بمرد قوله تعالی انا کفیناک المستهزئین
ولا یزال الذین کفروا و همواره مانند این کافران میخواند قارعة او تحل
قریبا من دارهم ای و تحل او ان تعلا انک ترا از مکه بیرون کنند فرود

آی نزدیک خانها و سراهای ایشان یعنی بمدینه و برایشان تاخت و می بری
و میگیری و میکشی حتی یأتی وعد الله بفتح مکه تا فرمان خدای در رسید بکشادن
مکه ان الله لا یخلف المیعاد خداوند عز و جل خلاف نکند وعده را قوله
عز و جل ولقد استهزئ برسل من قبلک فأملیت للذین کفروا
ثم اخذتهم فکیف کان عقاب ه چون رسول صلی الله علیه و سلم
این آیه برخواند کافران و قارعه بشنیدند فسوس کردند گفتند کی خواهد
بودن خداوند تعالی این آیه فرستاد تسلی مصطفی صلی الله علیه و سلم و
یاران را یعنی کما استهزئ هذا القوم بک فقد استهزئ کل قوم ایضا
برسل من قبلک چنانک این قوم بتو فسوس میکنند همچنین هر قومی که بودند
پیش از تو بپیغامبران فسوس کردند فأملیت للذین کفروا من زمان دادم
شان را یعنی این کافران فسوس کننده را صلاح شان را کم بجو استند کردیدن و
زیادت عقوبت عقوبت و خذلان بجوی انانک بجو استند کردیدن ثم
اخذتهم الآیه باز بگرفتیم شان بعقوبت چگونه بود عقوبت من ایشان را
عجایب بجی سو منان ای چگونه هول و صعب بود ه قوله عز و جل
افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت وجعلوا لله شرکاء قل سموهم
ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول بل زین
للذین کفروا مکرهم وصدوا عن السبیل ومن یضلل الله فما له
من هاد ه زمان دادم کافرانرا و ناگاه بگرفتیم تا تفکر کنند و تامل کنند

کو بت سوای انبازی من جهت بانیست انک سازنده کار هر تنی است
دادن زندگانی و برساندن روزی و نگاه داشت اسباب و احوال
وی لیجازیه بالخیر والشر کمن هو عاجز ضعیف محتاج این جواب
مضمرست ای نیست برابر انک وی نگاهدارنده کار هانیکان است تانک
وی عاجز وضعیف وناتوان جواب افمن مضمر آید وصریح ومذکور آید
اما مضمر انیست یاد کردیم ونظیر افمن شرح الله صدره للاسلام جوابه
کمن لم یشرح ونظیره افمن یتقی بوجهه سوء العذاب جوابه کمن هو
آمن من العذاب واما انک مفصح است افمن یلقی فی النار خیر امن
یاتی امنا یوم القیامة افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا
علی صراط مستقیم وقوله قائم مراد ازوی ایستاده بنبای نیست که خدای را
عز وجل صفت محدث نیست معنی وی سازنده است چنانک یاد کردیم و
ازین معنی متولی ووصی را قیم گویند نه انک ایستاده بود ولیکن ازانک
سازنده کار یتیم بود وسازنده کار مال وقف بود ویقال فلان قائم به
ومعناه ما ذکرنا وجعلوا لله شرکا و وصف کردند خدای را عز وجل جعلوا
انبازان قل سموهم بگوی یا محمد نام برید این بتان را نام معنوی که روا باشد
آن نام وصفی بود ممدوح که سزای انبازی من بود ام تنبئونه بما لا
یعلم فی الارض ای تخبرون الله تعالی بان له فی ارضه شریکا وهو لا یعلم
ذلک ای لو کان له شریکا لعلمه فان الشریک لا یخفی علیه شریکه وقیل

اتنبئونه بما لیس فی الارض انما اولنا بمعنی النفی ولان من عادة القوم
ان تذکر الصفات اشیا علی وجه الصلة علی ما ذکرنا قوله تعالی ام بظاهر
من القول ای ام نظنی من القول کسی چیزی بظاهر داند وحقیقت آن
نداند یکبار ذکر رفته بود تامل ناکرده بل زین للذین کفروا مکرهم وصدوا عن
السبیل بل بمعنی لکن آراسته شده است کافرانرا زشتی اعمال ایشان وباز
داشته شدند از راه راست روا بود که این تزیین از خداوند بود بحکم ابتلا تا
مطیع از فاسق جدا شود روا بود که تزیین از شیطان بود بحکم اغوا واین
هم بمشیت وقضاء خداوند بود ومن یضلل الله فما له من هاد وانرا که خداوند
عز وجل گم کرداند بمنع فضل ولطف باختیار وی ورا هیچ راه نمای نیست
قوله عز وجل لهم عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اشق
وما لهم من الله من واق ه ای للمستهزئین والذین اشرکوا ایشانرا
است عذاب در دنیا قحط وتنگی وشمشیر وقتل روز بلا العذاب الاخرة اشق
وعذاب آخرت سختر تر وصولت وما لهم من واق ونیست کسی ایشانرا نگاه
دارنده از عذاب من **قوله عز وجل مثل الجنة** التی وعد المتقون تجری
من تحتها الانهار اکلها دائم وظلها تلک عقبی الذین اتقوا وعقبی
الکافرین النار مثل در قرآن آید که ممثل نقضا ومثل آید بمعنی صفت
است ای صفت الجنة التی وعد المتقون وصف آن بهشت که وعده کرد
متقیان است آنست که میرود زیر درختان وی جویها روان وآن جهار جویست

کما قال الله تعالی فیها انهار من ماء غیر آسن الی آخره اکلها دائم نعمتها وی
بیوسته بود نه چون دنیا که چون در بوستان دنیا میوه بود ببهار بود بتیرماه
نبود بر مستان فی بهشت بیوسته بود و برا هیچ کستی فی وظلها وسایه او
دایم بود یعنی رنج افتاب در وی هیچ نبود تلک عقبی الذین اتقوا این
بهشت که صفت وی یاد کردیم عاقبت کار متقیان است وعقبی الکافرین
النار و عاقبت کار کافران آتش است قوله تعالی والذین آتیناهم
الکتاب یفرحون بما انزل الیک ومن الاحزاب من ینکر بعضه
قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعوا والیه
مآب ه وآن متقیان که ما ایشانرا کتاب دادیم مراد ازین عبد الله ابن
سلام است ویامین ابن یامین وجماعتی از یاران یفرحون بما انزل الیک
شادی میکنند بدانچه فرستاده شده است بتو از قرآن لتتلوا علیهم الذی
اوحینا الیک او معجزة علی نبوتک تا برخوانی برایشان آنچه وحی فرستادیم بتو
ومن الاحزاب من ینکر بعضه واز مشرکان عرب کسی که منکر است قرآنرا
ببعضی کل است اینجا و نظیر وی بعضی جنبیل است وآن یکی صادقا انه یصیبکم
بعض الذی یعدکم ای جمیع الذی یعدکم واهل نظایر قل انما امرت ان اعبد
الله ولا اشرک به الیه ادعوا فرموده شده ام تا بوی خوانم خلق را والیه
مآب وبوی است بازگشت من وهم خلق قوله عز وجل وکذلک انزلناه
حکما عربیا ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من العلم ما لک
من الـ

من الله من ولی ولا واق کاف تشبیه را بود ای فرستادیم قرآنرا شادی
کنند بعضی بوی چنین که خبر دادیم فرستادیم بلغت حکما عربیا نام قرآنست
وقرآنرا بعربیت بنجاه نام است چون کتاب وهدی ومصدق وخیر من ربکم
وحکمة وحبل وبرهان وموعظة وبینة ورحمة واحسن القصص بدان دلیل که گفت
هذا القرآن وتفصیل وبلاغ وذکر مبارک وقیم باول الکهف واحسن الحدیث
وکتابا متشابها ومثانی ونبأ عظیم وروحا من امرنا ولعلی حکیم ومهیمنا
علی وبصائر الناس والقرآن المجید والقرآن العظیم وقولا ثقیلا قرآنا عجبا
وانه لتذکرة لقول فصل ان هو الا وحی یوحی تبارک الذی نزل الفرقان
قوله تعالی ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک من العلم بانه حق لک دینهم بهوای
این کافران روی در تغییر وتبدیل قرآن از بعد آنکه آمده بتو علم حق قرآن ما لک
من الله الایه نبود ترا هیچ قریبی ودوستی که نفع کند ونه حافظی که ترا از عذاب
خدای تعالی نگاه دارد قوله عز وجل ولقد ارسلنا رسلا من قبلک و
جعلنا لهم ازواجا وذریة وما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن
الله لکل اجل کتاب کافران گفتند از رسولی آن آیه بیار که ما میخواهیم
وبعضی جهودان لعنهم الله ورا طعن کردند وگفتند از وی رسول استی
رسالت ونبوت او را مشغول کندی ازین صحبت زنان خداوند عز وجل
جواب داد هر دو گروه را گفت بدرستی وراستی که ما بفرستادیم رسولان
بیش از تو واعطینا لهم ازواجا وبدادیم ایشانرا از زنان واو فرزندان

صح

تو رسولی بجوئی آیات ن وماکان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله ای بامر الله
و نتوانیست هیچ پیغامبری را که وی بیارد آیتی دلیل بر وحدانیت خداوند
عز وجل و معجزه خود مگر بفرمان خداوند عز وجل محمد رسولی است از جمله
رسولان نتوانند از خودی خود آیتی آوردن بی فرمان لکل اجل کتاب
ای لکل وقت قضاء وکتاب مکتوب فی اللوح هر وقتی را حکمی و قضائیست
قضا دادن آیة اقتراح باختیار قوم تا اکنون بود بمصطفی علیه السلام انی
آیة منسوخ کردم آیة دیگر که در وی دلیل وحدانیت من بود و اثبات معجزه
وی و لیکن اندر وی بر آمدن مراد و هوای قوم نبود قوله عز وجل یمحوا
الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب محو کند و بسترد آنچه خواهد
از دادن آیات اقتراح باختیار قوم و یثبت و بدادن ثابت کند دادن
آیات وحدانیت و بعضی آنچه را بر سعادت رانند شقی سعید کرد و سعید
شقی کرد بدان معنی که کافر مومن کرد و مومن کافر کرد نه آنکه علم خداوند
در وی بگردد خداوند عز وجل مدتی از وی ثبات بر کفر داشت و مدتی بر ایمان
و عکس او مومن کافر شود نعوذ بالله منها آن مدتی که مومن بود ما را ایمان
گوئیم در آن حال مومن بود و در ین حال کافر است و مذهب اشعری آنست که
عبرت عاقبت راست از عاقبت مومن میرد هم عمر را مومن دارد هر چند
کافر زیسته بود و عکس تا گوئی ابلیس همواره کافر بود و ما گوئیم از کلام که
مومن بود او را مومن داریم چون کافر شد اکنون کافر گوئیم بکفر و قیل یمحو الله
ما یشاء

ما یشاء منسوخها و یثبت ناسخها چون اباحت خمر و غاز بیت المقدس
 و تعلیق میراث بهجرت و حد زنا بحبس و نفی منسوخ کنیم و محو کنیم و
نماز بکعبه و تعلیق میراث بر ترتیب و حرمت خمر و حکم رجم مر محصن را
و جلد نامحصن را ثابت کنیم وقیل یمحو الله ما یشاء من الاقوال و الافعال
التی لا یتعلق بها الثواب والعقاب و یثبت ما یتعلق به الثواب و
العقاب وقیل محو کند آن حکمی که نبشته بود بر سر بنده از بلا و محنت
و غم و مصیبت بسبب دعا یا صدقه یا خیری که بکند او را محو کند و نجات
ثابت کند تاویل نظم آیة اولیتر است وعنده ام الکتاب و نزدیک وی
است یعنی بنزد خدا ام کتاب است لوح المحفوظ هر چه خواهد کردن
و هر چه ثابت خواهد کردن هم در لوح محفوظ ثابت کرد و ام اصل بود
یعنی جمله ها در وی است قوله عز وجل و اما نرینک بعض الذی نعدهم
او نتوفینک فانما علیک البلاغ وعلینا الحساب شاید که بر خاطر
مومنان گذشتی که مکر دین کافران ایشان از هلاک خداوند تعالی
آنچه فرستاد و گفت ایشان را وعده ایمنی نیست و اما نرینک یا بنمائیم
ترا که مصطفائی و روا بود که خطاب ورا و مومنان را بود بعضی از
آنچه وعده کرده ایم از عذاب مر کافران را و ذلک قوله لهم عذاب فی
الحیوة الدنیا او نتوفینک یا بمیرانیم ترا و از بعد تو برسانیم عذاب
بایشان هیچ حال ایشان را رستن نیست فانما علیک البلاغ

بیش که مصطفی را بجز دعوت است و تبلیغ وحی باک نکرود و علینا الحساب
ای الجزاء ایشانرا بر نیست نیکو کردار را جزا دهم در خور وی و بدکردار را
جزا دهم در خور وی قوله عز وجل اولم یروا انا نأتی الارض
ننقصها من اطرافها والله یحکم لا معقب لحکمه وهو سریع
الحساب نمی دانند این کافران که انکار کنند من ایشانرا همی خواهم
کرد انا نأتی الارض متشابه است با رسیدی وی آن بود که می آییم
بزمین معنی وی آنست که می آید تنفیذ امر ما و فرمان ما بزمین
بنقصان کردن از کرانهای وی بزوال ولایت ایشان از دیهها و
قبیلها و ستدن فدک و خیبر و بنو النضیر و مثل نقصان ارض
بدین معنی است نه آنکه خاک را نقصان کند و این نقصان اطراف وعده
است مصطفی را صلی الله علیه وسلم بفتح مکه و شهرها دیگر و وعید است
کافرانرا بزوال ملک و ولایت ایشان تا کار بجایی برسد که همه دنیا برای
مصطفی خواهد گشت صلی الله علیه وسلم و گفته اند فهم است وی بوقت
نزول عیسی علیه السلام و قیل ننقصها من اطرافها ای تنقص اهل
الارض و هلاک قریه گویند و مراد از وی هلاک اهل بود کما قال
الله تعالی وان من قریة الا نحن مهلکوها و قال کم من قریة اهلکنا
ها و قال واسأل القریة و مراد از وی هم اهل قریه است یعنی اشراف
و علما اهل کتاب را می میرانیم تا ده و قبیلها بهلاک این سران

نقصان

٢٢٥ نقصان میگیرد و همچنین بود تا کعبه اشرف بجای بود مصطفی صلی الله علیه وسلم
بحرب بنی النضیر بوقت چون او را بکشتند و قبیله نقصان گرفت انگاه
بحرب رفت و قال حاجی رحمه الله گویند چنانک نقصان قبیلها و شهرها
اسلام و دیهها وی بهلاک و موت علما ایشان بود والله یحکم لا
معقب لحکمه و خداوند تعالی حکم کند بر کرانه این علما و باز پس کرد انند
نیست امر و حکم ورا وهو سریع الحساب و این وعده است مومنانرا
و وعید است کافرانرا قوله تعالی وقد مکر الذین من قبلهم فلله
المکر جمیعا یعلم ما تکسب کل نفس وسیعلم الکفار لمن عقبی الدار
یعنی این مکر قوم تو که میکنند با تو چنانک پیشینیان کردند با پیغامبران
خود چون وقت بیاید بهلاک اینها هلاک کنیم شان چنانک پیشینیانرا
هلاک کردم فلله المکر جمیعا مکر همه خدایراست یعنی مالک دفع مکر ایشان
خدایست عز ذکره یعلم ما تکسب کل نفس میداند آنچه میکنند هر تنی
از خیر و شر جزا دهد شان بهرچه میکنند وسیعلم الکفار الآیة
وعید دیگر است بحرمان ثواب زود بود که بدانند یعنی ببینند که
سرای بهشت کیست قوله تعالی ویقول الذین کفروا لست
مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب
و میداند آنچه میکنند از مکر و میشنود آنچه میگویند این کافران که
تو رسول نیستی قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم بگو یا محمد کسی

جزی

جیزی دعوی کننده ایشان وحجتی بیاید منی دلیل وحجت بید اکردم ومعجزها
نمودم از بار ودنی دارید بگوی خدای عز وجل گواه بس است میان من وشما
دیگر ومن عنده علم الکتاب دیگر انکه نزد ویست علم توریت یعنی عبد الله
بن سلام ای حق ودرستی نبوت تو بید اکردم در توریت واین فضل وشرف
مصطفا است علیه السلام کسی که بر نبوت وی گواهی داد خداوند عز وجل
او را در شهادت ثانی خود یاد کرد چنانکه فرشتگان را ومومنان را در
شهادت بر یکی خود ثانی یاد فقال شهد الله انه لا اله الا هو و
الملائکة واولوا العلم یعنی المومنین تا بدانی که فضل وشرف مومنان را
است والحمد لله رب العالمین **سورة ابراهیم مکیة وهی**
اثنان وخمسون آیة وثمانمایة واحدی وثلثون کلمة وثلثة الاف
واربعمایة واربعة وثلثون حرفا وعن ابی بن کعب رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرا سورة ابراهیم اعطی من
الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام وبعدد من لم یعبد
ها ونظم السورتین فسورة الرعد فیها بیان وحدانیة الله
تعالی وبیان اوصافه وبیان مثل القرآن وبیان اوصاف اولی
الالباب وبیان اوصاف الکفرة وقبح افعالهم والسورة ابراهیم
بیان تسلی قلب النبی علیه السلام ومدح النبی علیه السلام والاخبار
عن احوال الانبیاء علیهم السلام ومقابلة القوم ایاهم بالجفاء وصبر

الانبیا

الانبیاء علیهم السلام علی ذلک وهلاک الکفار واقوالهم فی العذاب ...
بسم الله الرحمن الرحیم **قوله عز وجل الر کتاب**
کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور
باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید ای انا الله اری علی ما ذکرنا
٢٢٦ انزلناه این کتاب منست که وحی کرده ام بتو جبرا وحی کردم
لتخرج الناس من الظلمات الی النور تا بیرون آری آن کسهای
را که منکرند خدای مرا ورسالت ترا از تاریکیها کفر سوی نور
اسلام هرچند من قادرم بر بیرون آوردن لکن کتاب بتو وحی
بدین کرده ام تا دعوت کنی وبیرون آری شان بدعوت خود را اضافت
اخراج بوی بطریق بسبب است که داعی ومبینی وی است وروا بود
که اضافت کنند بخداوند عز وجل چنانک گفت الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور بدان معنی که توفیق و
نصرت از ویست وخالق افعال ویست باذن ربهم ای بامر ربهم
الی صراط العزیز الحمید این تفسیر آن نور است یعنی بخوانی براه
راست خداوندی که عزیز وحمید است حمید محتاج ستایش
نیست عزیز است یگانه وغالب در پادشاهی حمید است بعبادت
کافران مفتقر آنید که وی سزا احمد است **قوله تعالی الله**
الذی له ما فی السموات وما فی الارض وویل للکافرین من عذاب

تعالى بلي عزيز و حميد الّتي است انك ملك آسمان و زمين او راست انك
معني اعلى بودي و را حميد او ر دفع آن و يرا است و انك كافر شد بودي
و دير احميد نيا ور د زبان آن و يرا است كه و را و عيد است بو يل كما قال
عز و جل و ويل للكافرين من عذاب شديد ويل دخ و سختي بود از
عذاب سخت انكاه وصف كرد اين كافرانرا كه ويل و عيد ايشان است
كفت الذين يستحبون الحيوة الدنيا على الآخرة و
يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجا اولئك في ضلال
بعيد اي بجا دون اناك بركزينند دنيا را بر آخرت بد و سي و
باز دارند از دين خداي و بجو يند اين دين را كژي تا از راه راست
براه كژي روند يعني راه كفر انك بدين وصف است و عيك شي حيث
اولئك في ضلال بعيد ايشان در كم بود كي دور وند از رحمت قوله
عز و جل و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم
فيضل الله من يشاء و يهدي من يشاء و هو العزيز الحكيم نفرستاديم
هيچ پيغامبري را مكر بزبان قوم وي كه قوم او را مي شناختند و زبان
او را مي دانستند ليبين لهم تا بيدا كند دين پيغامبر مر قوم
خود را آنچ ايشان ندانستند فيضل الله من يشاء و يهدي من يشاء
على ما ذكرنا و هو العزيز الحكيم ظاهر و لقد ارسلنا موسى بآياتنا
ان اخرج قومك من الظلمات الى النور و ذكرهم بايام الله

ان

ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور ذاذ انجينا پيغامبران موسى را بايد
خاص كرد كفت بدرستي و راستي كه ما مر موسي را فرستاديم بآيات
خود و ان نه آيت است كه بسورة الاعراف بيان كرديم ان اخرج قومك
من الظلمات الى النور فرستاديم موسى را بقوم وي و فرموديم او را
كه دعوت كن قوم را بدعوت و بيان بيرون آر از تاريكيها كفر بنور
اسلام و ذكرهم بايام الله و بند ده شان بروزها خداي و روزها
هم خداي را است يعني بروزهايي كه خداوند عز و جل عذاب كرد در وي
قومها پيشين را قوم نوح و عاديان و ثمود بايشان و ذكرهم بايام الله
اي بالايام التي تعالى اي بالايام التي انتقم الله من الكفار فيها و
قيل بنعم الله اي بالايام التي انعم الله تعالى فيها و الاول اولى ان
في ذلك الآية الذي كه ياد كرديم از هلاك پيشينيان نشانيهاست
مر هر صبر كننده و شكر كننده قوله تعالى و اذ قال موسى لقومه
اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجيكم من آل فرعون يسومونكم
سوء العذاب و يذبحون ابناءهم و يستحيون نساءهم كم
ياد كن يا محمد كه بكفت موسى مر قوم خود را كه ياد كنيد نعمتها
خداوند تعالى را بر خود نعمت هر چند كه وحدانيت بصيغت
مراد از وي جنس و للجنس للعموم اذ انجيكم من آل فرعون يسومونكم
الى آخره على ما ذكرنا في سورة البقرة و يذبحون ابناءكم ذكر

يسومونكم سوء العذاب اي يذيقونكم اشد العذاب وقيل يكلفونكم

ذکرهما مع الواو و فی سورة البقرة بغیر الواو لیکون تفسیرا للعذاب و
مع الواو کما ذکرهما یکون ذبح الولد وراء العذاب قوله تعالی
واذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی
لشدید یاد کنید یا قوم که بیاگاهانید تان خداوند عز وجل گفت لئن
شکرتم لازیدنکم از بلا فرعون فرعونیان برهانید تان اگر شاکر باشید یعنی
بر ایمان و طاعت من باشید من شما را در نعمت زیادت کنم ولئن کفرتم
و ار ناسپاسی کنید و عصیان ان عذابی لشدید هر آینه عذاب من مر
ناسپاسان را سخت است قوله تعالی وقال موسی ان تکفروا انتم
ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید انگاه موسی تنبیه کرد
شان بدان که فایده این شکر و نفع وی بشما باز میگردد و ضرر ناسپاسی
بشما باز میگردد بخدای عز وجل که اگر کافر شوید شما و هر که هست در روی
زمین همه فان الله لغنی حمید خداوند عز وجل بی نیاز است از همه خلق
ستوده است بی ستایش خلق قوله تعالی الم یاتکم نبؤا الذین من
قبلکم قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم الا الله جاء
تهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم وقالوا
انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب
نیامد بشما خبر واگاهی انکسانیکی از شما بودند از کفر ایشان و هلاک و
عذاب من ایشان را چنانچون کفر قوم نوح و هلاک من ایشان را و کفر

قوم هود و هلاک من ایشان را و کفر قوم صالح و هلاک من ایشان را والذین من بعدهم
لا یعلمهم الا الله و انکسانی که بودند از پس ایشان که هلاک کردم شان بکفر
٢٢٨ و عصیان شان اند عدد آن گروهان مگر خدای عز وجل ضحاک میگوید که خدای
عز وجل بعدد هر حرفی که در قرآن است قومی را هلاک کرده است و این ضعیف
گونه است که خداوند عز وجل گفت لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبینات
بیاوردند بایشان رسولان ما بینات را ای حجتها معجزه و دلیل فردوا ایدیهم
فی افواههم باز بردند دستها خود را سوی دهنها خود و قالوا انا
کفرنا بما ارسلتم به و گفتند ما کافریم بانچ شما فرستاده شده اید بوی یعنی
بتوحید و پرستش خداوند عز وجل تو تعالی فردوا ایدیهم فی افواههم قال
ابن مسعود رضی الله عنه ای عضوا انامله غیظا مما استهم به الرسل و
قیل ردوا ایدیهم فی افواههم ای اومؤا الی الرسل ان اسکتوا و قیل ردوا
ایدیهم الهاء داخلهم ترجعان الی الرسل المعنی ردوا ایادی الرسل ای
نعم الرسل فی افواههم بالتکذیب لان مجیئهم بالبینات نعمة یقال لفلان
عندی ید ای نعمة وقوله تعالی فی افواههم ای بافواههم کما یقال جلست
فی البیت و جلست بالبیت وانا لفی شک الایة و ما در شکیم از آنچ شما
ما را بوی میخوانید شکی با گمان و با تهمت که کسی بقول کسی بشک باشد
هنوز او را متهم دارد گویند وی این از جهت فلان کاذب گوید مریب
جنبی بود قوله عز وجل قالت رسلهم افی الله شک فاطر السموات

والارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم الی اجل مسمی قالوا
عنا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد
آباؤنا فاتونا بسلطان مبین اجون ایشان بکفتند ما در یک
یکانکی خدای بشکیم پیغامبران جواب دادند شان اند رهستی خدای
شکی است واین استفهام بمعنی نفی ای نیست شک اندر هستی
خداوند تعالی فاطر السموات والارض جکونه شک بود اندر هستی
وی که وی خالق آسمان و زمین است مردی در شهری کو شکی بر آرد
معروف بود و در وی شک بود بادشاه هفت اسمان و زمین بسیار اند
در هستی وی جکونه شک بود یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم انک خالق
آسمان و زمین است میخواند تا آن بتوحید تا بیامرزد کناهان
کوشته من ههنا للصلة یعنی لیغفر لکم ذنوبکم و روا بود که کلمه من تبعیض
را بود و معنی وی جنان بود که بیامرزد شان از کناهان شما آنچ پیش از
کفر اورده فاما کناهان انک از بس اسلام اورده بود اید آن در وعده امرزش
نیست جکم این اجابت بتوحید اندا توبه بابد تا امرزیده شود هر آینه و
یؤخرکم الی اجل مسمی و زمان دهد شما را تا اجل نام برده و معتزله
بدین آیة حجت کنند و کویند اجل بیفزاید و بکاهد نه بینی که خدای
کفت عز وجل ویؤخرکم الی اجل مسمی جواب کوییم مراد ازین تاخیر فزودن
در اجل نیست لیکن مراد ازین تاخیر فراخی و ایمنی است و راحت و آسانی

یعنی

یعنی اکر بکرویدید زندکانی قضا کرده بکذرد لکن براحت و آسانی و توفیق
٢٢٩ طاعت و برخورداری از عمر و اکر نکروید و بر کفر باشید همین زندکانی بکذرد
لکن با رنج و سختی و نخوردار ی عمر توفیق طاعت است و معنی این
آیه جنان است که خدای تعالی کفت بایه دیکر وان استغفروا ربکم ثم توبوا
الیه یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی اکر بکروید زندکانی مسمی بکذرد
با برخورداری نیکو و الا فلا قالوا ان انتم الا بشر مثلنا جون پیغامبران
این بکفتند شان کافران کفتند شما نیستید مکر همجون ما ادمیان از کجا
امد شما را این درجه و شرف بر ما و هم کافران پیغامبران همین کفتند
تریدون ان تصدونا عما کان یعبد اباؤنا میخواهند که باز دارند ما را
از انچ برستیدند بدران ما فاتونا بسلطان مبین از انچ می دعوی کنید
راست بس بیارید بما حجتی بیدا یعنی ایة ای اریک کرما می خواهیم قوله
عز وجل قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من
یشاء من عباده وما کان لنا ان ناتیکم بسلطان الا باذن الله
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون جواب دادند شان رسولان خدای عز وجل
بلی ما نیستیم مکر ادمی همجون شما ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده
ولکن خداوند راست عز وجل که منت نهد بنبوت بر انک خواهد از
بندکان خود وما کان لنا ان ناتیکم بسلطان الا باذن الله و نیست ما را که
بیاریم بشما معجزه مکر بامر خداوند عز وجل یعنی نه از خود می آریم تا هر جه

خواهید بیازاریم و علی الله فلیتوکل المؤمنون چون انبیا را جواب دادند
شان قصد جفا انبیا گفتند ما توکل بر خدای کردیم و بر خدای توکل
کنید امؤمنات وما لنا ألا نتوكل على الله وقد هدانا
سبلنا ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل
المتوكلون ○ وگفتند این پیغامبران چه بوده است ما را که توکل
نکنیم بر خدای عز وجل وقد هدانا سبلنا و راه نمود ما را براههای
خیر هر طاعتی راهی است جدا گانه ولنصبرن على ما آذيتمونا وجا
صبر کنیم بدانچه می آزارید ما را و بر خداوند توکل کنید اتوکل کنندگان
قوله عز وجل وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من أرضنا
أو لتعودن في ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن الظا
لمين ولنسكننكم الأرض من بعدهم ذلك لمن خاف مقامي
وخاف وعيد ○ کافران گفتند مر پیغامبران خود را بدانکه صبر کنید
شما بر آزار ما ما بسنده نکنیم ما بیرون کنیم تان از شهر خویش یا در
آیید در دین و ملت ما عود بگویید ابتدا را کما ذکرنا فی قصة شعیب
علیه السلام فأوحى إليهم ربهم لنهلكن الظالمين وحی کرد خداوند عز وجل
بدین پیغامبران که ما هلاک کنیم ایشان که سنت ما چنان رفته است هر
پیغامبری که از میان قوم بجفا ایشان بیرون رود بی بقا نباشند آن
قوم را که زود هلاک کنیم شان کما قال الله تعالى وان كادوا ليستفزونك

من الأرض ليخرجوك منها وإذا لا يلبثون خلفك إلا قليلا ولنسكننكم الأرض
من بعدهم و فرود آریم و جا دهیم شما را بدین شهر از بعد هلاک ایشان الف ولام
الضمیر فراست ترجع الى القول من أرضنا يعني اگر ایشان می تهدید کنند
شما را که بیرون کنیم شما را من خود بیرون کنم ایشان را هلاک و شهر ایشان
میراث دهم شما را ذلك لمن خاف الآية این چنین نصرت بدان کردم که این انبیا
که ایشان ترسان بودند از مقام سوال من و مقام وعید من و همچنین نصرت
کنم آنرا که بترسد از مقام و عید و سوال من واستفتحوا وخاب كل
جبار عنيد با آنکه وعده کرده خداوند عز وجل این انبیا را بنصرت باهمی
دعا کردند و تضرع و زاری کردند و نصرت می خواستند بر کافران و زیان کرد
هر جباری گردن کشی جباران را یاد کرد و اتباع ایشان تحت این ذکر در آمدند
بحکم تبعیت من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد يتجرعه
ولا يكاد يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت
ومن ورائه عذاب غليظ ○ وعده را وفا کردیم همه را هلاک کردیم
و این عذاب دنیا است و برین بس نیست از و را این دوزخ است شان
انکاه عذاب دوزخ را وصف کرد ویسقى من ماء صديد آب دهند شان از
آب زرداب یعنی ریم به دوزخیان یتجرعه ولا یکاد یسیغه فرو می خوردش
و نخواهد که زود ببردش و یأتیه الموت من کل مکان ای تحت کل شعرة
و از بن هر مویی درد مرگ بیاید شان و ما هو بمیت و هیچ مرگ نی و من

ودایم عذاب غلیظ و بجز این شراب صدید نیز عذابها عظیم بود شان
مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی
یَوْمٍ عَاصِفٍ لَا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلَى شَیْءٍ ذَلِکَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِیدُ ه بازمثلی پیدا کرد اعمال کافران را در بی نفعی و بی ثمرائی گفت مثل
اعمال کافران در کفر هر عملی که باشد از نماز و روزه و صدقه و پل و رباط
و بنا مسجد و اصطناع خیر میکنند کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ چون
مثل خاکستر است که در صحرا بری سخت کرد باد فی یوم عاصف در
روزی سخت باد لا یقدرون مما کسبوا علی شیء چنانکه بدان باد ازان
خاکستر هیچ اثر باقی نماند کذلک کافر روز قیامت ازان کردارها خود
نفع و ثمره نیابد قادر نگردد بر ثواب چیزی از آنچه کسب کرده باشد ذلک
هو الضلال البعید این کفر کم بود کی دور است از حق أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ
وَمَا ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِیزٍ ه ونمی بینی و یا نکرانی یا محمد یعنی بدانکه
خداوند عز و جل بیافرید آسمانها را و زمینها را بیان حق را ان یشأ
یذهبکم و این خبر دادن است از بی نیازی خود گفت اگر بخواهد هم
تان را لکن میدارد تان ابتلا را ببردن شما را و آوردن خلقی دیگر بدل شما
بر خدای عز و جل دشوار نیست وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِیعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ
لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا
من

من عذاب الله من شیء قالوا لو هدانا الله لهدیناکم سواء علینا
أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محیص باز از عقوبت و زاری ایشان
خبر داد گفت آشکارا شوند جزا را خدای عز و جل و شما او را هم و هم
امروز خود آشکارا اند فایده دیگر اضافت بحکم جزا و شما را خداوند
باز کرد و یعنی این جزا کار ایشان امروز پوشیده است فردا آشکارا شود
ایشان را و ایشان جزا را فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم
تبعا گویند این گروه تبع مران سودن و پیش روان خویش متکبران را
که ما شما را بدنیا بتبع و فرمان بردار بودیم امروز بدین عذاب درمانده
ایم فهل انتم مغنون عنا الآیة توانید که دفع کنید ما را از عذاب
خداوند عز و جل چیزی جواب دهند شان کافران سران و مهتران
گویند اگر خدای ما را راه نماید ببهشت ما نیز شما را راه نمائیم یعنی
توانید فریاد رسیدن کسی را که وی فارغ بود از جانب خود فاما ما خود
بعذاب درمانده ایم شما را چون فریاد رسیم نومید شوند از مهتران
خود و از مالک و از خداوند عز و جل دست بفریاد برند و نوحه کنند
یکسانست برما اگر بنالیم و زاری کنیم یا صبر کنیم نیست هیچ نجات
و رهائی سواء علینا روا بود که اخبار بود هم از سران و هم از
متابعان و روا بود که از متابعان بود خاص قوله تعالی ما لنا من
محیص ای ما لنا من مهرب فلا معدل من العذاب یقال خاص عن

الشي تحيض اذا عدل ويقال وقع فلانا في حيص بيص اذا دفع
فيما لا يقدر ان يتخلص عنه انگاه جمله زبان بملامت شيطان دراز
كنند كه اين سنت كه وي نهاد چون زبان بملامت دراز كنند وي ببلندي
بر آيد دوزخ چنانك همه ايشان ديدار افتد گويد وقال الشيطان لما
قضي الامر ان الله وعدكم وعد الحق ووعدتكم فا
خلفتكم وما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعو
تكم فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا انفسكم ما انا
بمصرخكم وما انتم بمصرخي اني كفرت بما
اشركتموني من قبل وان الظالمين لهم عذاب اليم
چون قضا كرده شود امر يعني بهشتي ببهشت قرار گيرد و دوزخي بدوزخ
قرار گيرد اين انگاه بود كه شيطان گويد يا قوم ان الله وعدكم وعد
الحق اي وعد من اطاعه بالجنة واوعد من عصاه النار وو
عدتكم خلاف ذلك خداوند تعالى وعده كرده مر شمارا وعده راست
يعني نعمت بهشت بر توحيد و وعده كردم من وعده كردم شمارا و خلاف
كردم وخلاف از من شمارا چه عجب كه من خدا را خلاف كردم شمارا
بچه داشتي وما كان لي عليكم من سلطان اي ما اظهرت لكم حجة
وقيل وما كان لي عليكم من سلطان اي الجبر والقهر و نبود مرا بر شمان
هيچ سلطاني و قهري مگر انك بخواندم شمارا و بيار استم اجابت كرديد

ما انا بمصرخكم اي ما انا بمغيثكم من نسخ شمارا فريادرس وما انتم
بمصرخي و شما نيستيد مرا فريادرس اني كفرت بما اشركتموني من قبل اي
تبرأت من بين آدم از ان شما انباز گرفتيد پيش ازين بدنيا وان الظالمين
لهم عذاب اليم كافران راست عذاب دردگين با زياد كرد خداي عز وجل
تا نيز ايمان و عمل مومنان گفت وادخل الذين امنوا وعملوا
الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها
باذن ربهم تحيتهم فيها سلام الم تر كيف ضرب الله
مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت
وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها
ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون ٥
ظاهر على ما ذكرنا قوله الم تر كيف ضرب الله مثلا انگاه بيدا كرد
توحيد را و مثلي ديگر بيدا كردم شرك را گفت نمي بيني يا محمد چگونه
بيدا كرد و بيان كرد خداوند عز وجل مثلي كلمة طيبة كلمه پاك كلمه
بد است از مثل سخن خوش كشجرة طيبة چون درخت
پاك و خوش و بيخ و اصل وي استوار در زمين و فرعها في السماء
و شاخ وي در آسمان تؤتي اكلها كل حين باذن ربها بدهد اين درخت
بر خود هر وقتي بزمان خداي عز وجل ويضرب الله الامثال للناس
و بيدا ميكند خداي تعالى مر شما را امثالها تا در مثل تفكر كنيد و بند

کبرلها لعلهم یتذکرون این بیان مثل است و این مثل را مثل بازبانی
سخن خوش کلمهٔ توحید است و خدای تعالی عزوجل کلمهٔ توحید را در قرآن
بنام بسیار یاد کرده است یکی از وی آنک کلمهٔ طیبة و دیگر کوینده
وی پاکیست دیگر عدل است ان الله یأمر بالعدل والاحسان ابن
عباس میگوید رضی الله عنه ان الله یأمر بالتوحید چه ضد توحید
شرک است و شرک ظلم است ان الشرک لظلم عظیم و سه دیگر سدید
است اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یکوید گفتار راست کدام
بود سخن بود راست تر از آن که بگویی خدای یکی است چهارم
دیگر صوابست لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا پنجم صوا
علیا است و کلمة الله هی العلیا و کلمهٔ توحید بلند است که بنده
وی بلند کردد ششم باقیة وجعلها کلمة باقیة و هفتم صدق
است والذی جاء بالصدق ای بالتوحید و هشتم حسنه است
من جاء بالحسنة فله خیر منها و نهم کلمة التقوی والزمهم
کلمة التقوی و دهم رشد است لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد
من الغی و بسیاری نام دلیل کند و بسیاری معانی و شرف وی
چه نام مشتق بود از صفت قوله کشجرة طیبة مصطفی صلی الله
علیه وسلم صفت کرد این درخت طیبه را روزی برسید یاران را
ازین شجرة طیبة هر کسی در بادیه نام درختی می بردند تا مصطفی صلعم
کفت

کفت هی النخلة عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت من بدانستم و خود را
رضای باب میخواستم که گفتمی این درخت خرما است ولیکن حشمت
داشتم که در مجلس صدیق بود و تو بودی عمر گفت رضی الله که تو بگفتی
بهتر دوستر بودی از اشتران سرخ موی عرب که این ذکر و شرف
قیامت بماندی که رسول علیه السلام یاران را مسئله پرسید کسی ندانست
عبد الله عمر بدانست توحید را مثل کرد بدرخت خرما بدان معنی
که استوارترین درختان و ثابت و در زمینی که درخت خرما بود
هم چندانک زیر زمین بیالد زبر زمین بیالد و بلندترین درختان
و ثابت و ازین معنی است که خداوند عزوجل عادیان را بوی مثل
کرد کانهم اعجاز نخل خاویة و چنانک اصل درخت خرما در زمین
استوار است توحید و معرفت در دل مؤمن استوار است و چنانک
فرع این درخت و شاخهای وی در آسمان است و زینکان هر طاعتی
را که مؤمن می آرد بعلیین می برآرند که پایهٔ عرش است کلا ان کتاب
الابرار لفی علیین و چنانک درخت خرما خالی نباشد هر وقتی
از منفعتی و بری که یکی وقت از پوست وی لیف آید و از برگ
وی بادبیزن و از شاخ وی عصا و یکی وقت ثمره وی بسته بود
و یکی وقت رطب بود و یکی وقت تمر بود کذلک هیچ وقتی
نبود که نه از وی خیری و طاعتی بحاصل می آید و ایمان که سرمه

چیزها است که صحبت با وی است الحمد لله علی ذلک قوله عز وجل
ومثل كلمة خبيثة .. ن اجتثت من فوق الارض ما لها
من قرار ٥ ومثلی دیگر بید اکرد کفر را مثل سخن پلید یعنی شرک
چون مثل درخت پلید است وهی شجرة الحنظل اجتثت من فوق
الارض ای استوصلت واستقلعت ومعنی اجتثت فی اللغة
اخذت جثته بکالها ای برکنده شود از روی زمین بیکی وبیخ
ما لها من قرار ای را بقا وپاینده کی نبود کفر را بدرخت پلید
مانند کرد چون کفر پلید بود کافر پلید بود انما المشرکون نجس و
بدرخت حنظل مثل کرد ش که طعمش تلخ است وبویش کنده است
ونی وی نفع است وهنوز استوار نیست در زمین بیخ وی همچنین
کافر نی خیر است ونی نفع وهر کفر را بقا نیست کفر وقتی برکنده
میشود از روی تا بوقت نزول عیسی علیه السلام بیکبار کفر همه
برکنده شود وبقا نماندش يثبت الله الذين امنوا بالقول
الثابت فی الحيوة الدنيا وفی الاخرة ويضل الله الظا
لمين ويفعل الله ما يشاء ٥ استوار دارد ونگاه دارد و
خداوند عز وجل گرویدکان را بقول ثابت یعنی بکلمه توحید بالمعنی
علی است فی الحيوة الدنيا وفی الاخرة اند زنده کانی دنیا ودر آخرت
بر اگر کسی سوال کند که چون خداوند عز وجل وعده کرد مومنان را

بر توحید

بر توحید نگاه دارم هم در زنده کانی دنیا وهم در آخرت ای در وقت نزع
این حرف مومن از کجا است وخداوند عز وجل وعده خلاف نکند جواب
گوییم لیس المراد منه عموم المومنين فان هذا عام دخله الخصوص و
المراد من الآية الذين فی علم الله تعالی انهم يخرجون من الدنيا
مومنين وسبقت لهم من الله تعالی سعادة الاخرة والخاتمة فاما
المرتدون والذين فی علم الله انهم يتركون الايمان فخارجون من
هذا الوعد وكم من عام دخله الخصوص فالخوف جاء من هذا
الجانب انه هل دخلت تحت الوعيد ام لا وكل من ثبت على
الايمان ثبت بتثبيت الله تعالی اياه عليه والمرء وان كان متقيا
فغير مامون العاقبة والامان لاحد للانبياء والرسل عليهم السلام
ومن اخبره نبيه انه امن قوله فی الحيوة الدنيا یعنی تا زنده است و
فی الاخرة یعنی عند النزع وقيل فی الحيوة الدنيا یعنی تا زنده است
وفی الاخرة فی القبر حتی يجيب سوال الملكين وقيل فی الحيوة الدنيا
یعنی در دنیا وفی الاخرة یعنی علی الصراط ويضل الظالمين این ظالمان
اینجا کافران اند ای يضل الكافرين فی الاخرة طريق دار السلام بتركهم
الاجابة فی الدنيا الی ما دعاهم اليه ويفعل الله ما يشاء من هداية
من اختار الاجابة والاهتداء واضلال من اختار ترك الاجابة
والقبول له ونشاید ظالم را اینجا بر صاحب کبیره تاویل کردن که صاحب

ونظالم مطلق

کیو ظالم مطلق نیست کافر است و معتزلیان این را بر صاحب کبیره
رانند الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم
دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار ه وی بینی یا
محمد آنکسانیکه را که بدل کردند نعمتها خدای بناسپاسی یعنی
برفتن توحید بجحود و روا بود که این کفر بیرون کردن مصطفی بود
صلی الله علیه وسلم از مکه واحلوا قومهم دار البوار و فرود آوردند
هنوز با این ناسپاسی قوم خود را بهلاک جای یعنی بحرب بدر
تا هلاک شدند و بجهنم رفتند یصلونها وبئس القرار در آیند
بدین جهنم و بد قرارگاهی جهنم وجعلوا لله اندادا لیضلوا
عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار ه ای وصفوا
ایمان نیاوردند و خدای را عز وجل همتا نند وصف کردند لیضلوا عن سبیله
تا گم کردانند از دین خدای قل تمتعوا الایة بگوی شان یا محمد بر
خورداری برگیرید بدین دنیا باز گشتن جای شما بدوزخ است قوله
عز وجل قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة وینفقوا
مما رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان یاتی یوم لا بیع
فیه ولا خلال ه بگوی یا محمد بندگان گرویده مرا آنکسان بیارند
من این امر شما مومنانرا می فرمایم که شما مرا شناسید و کافر ناشناسد
و کاشناسیه نبود خطاب سر بیت مرا بگوی یا محمد این مومنانرا تا نماز را

بپای

بپای دارند و نفقه کنند بر خلق می باشکارا و نهان از آن روزی
دادیم ایشان من قبل ان یاتی که یوم لا بیع فیه ولا خلال یعنی از آنکه
بیاید بایشان روزی که در وی فدا بود و نه دوستی یعنی نه انفع نکند
و شفاعت سود ندارد و این بحق کافران است اما مومن را شفاعت
سود دارد قوله عز وجل الله الذی خلق السموات والارض و
انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم
الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار وسخر لکم
الشمس والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار واتیکم
من کل ما سالتموه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان
الانسان لظلوم کفار ه آن خداوندی است که بیافرید
آسمانها و زمینها را هم اظهار جلال خدای است در وی جل جلاله هم
بیان نعمت که آسمان سقف تو است و زمین بساط تو وانزل من
السماء ماء و بفرستاد از آسمان باران طهارت ترا فاخرج به من
الثمرات رزقا لکم بیرون آورد بدین باران الوان میوه‌ها روزی
شمارا وسخر لکم الفلک الایة مسخر کرد شمارا کشتی تا می رود در دریا
بفرمان وی اگر باد نفرستد کشتی در دریا بماند و مسخر کرد شمارا
جویها در زمین از هم سنگ و کوه بروی جو کردی و مسخر کرده شمارا
آفتاب و ماه تابد دائم میرود و یکی می آید آفتاب بذا نشد طعام

تو و ماهتاب رنگ افکنده میوها قایم طعمش خوش بود و هم لونش
نیکو تا حباک بدهان خوش آید بچشم نیز خوش آید و مسخر کرد شما را شب
و روز را آرام و روز کسب را و اتیکم من کل ما سالتموه ای من النعم
سوی فی الایة و بداد شما را هر چه از وی خواستید و روا بود که بگویی
من کل ما سالتموه و ما نی است و بداد شما را از همه چیزها که شما را
نخواستید وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها حبدان داده است
که اگر بخواهید تا بشمرید نتوانید از تو بعا بدان بنعمتها جیست
خلاف و ناسپاسی ان الانسان لظلوم کفار این آدمی سخت ستم
کار است بر خود بگناه و سخت ناسپاس است واذ قال ابرهیم
رب اجعل هذا البلد امنا واجنبني وبني ان نعبد
الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن
تبعني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم
و بسورة البقرة گفت رب اجعل هذا البلد امنا ای هذا
الوادی بلدا امنا جه بدان وقت که این دعا کرد مکه نبود
و بدین وقت که این دعا کرد مکه بنا کرده شده بود و قصه وی آنست
چون ابراهیم را علیه السلام از هاجر اسماعیل بیامد ساره را
رضی الله عنهما رشک آمد از وی ساره گفت یا ابراهیم شرط
من با تو آنست که هر گاه که از تو مرا از وی رشک آید و را تو از
نزدیک

نزدیک من ببری و را با این فرزند جای دیگر داد از من دور تر ابراهیم
صلی الله علیه وسلم با شتر بر نشاند هاجر را با اسماعیل و می بردشان
جبرئیل علیه السلام بیامد و مهار اشتر بگرفت و زمین تحت قدم را
ایشان می نوشت تا از زمین بمکه رسیده و ساره شرط کرده بود که تا از
پشتین را باز آیی و هنوز مکه نبود و بنا کعبه نبود و لیکن معروف
بود و قبله گاه خلق بود انجا فرود آوردشان و بخدای سپردشان
و باز گشت و دعا کرد رب اجعل هذا بلدا امنا کما ذکرنا فی سورة
البقرة جبرئیل علیه السلام خویشتن بهاجر پیدا کرد و گفت تو آی
وی قصه خود باز گفت گفت ترا بکه مانده است گفت بدوست خود
الله گفت دل فارغ دار که دوست وی ترا ضایع نماند چه خواهی
گفت آب می باید جبرئیل علیه السلام پری برزد و چشمه آب پدید آورد
بدین روایت چنین است هاجر گرد بر گرد وی خاک و سنگ بنهاد
و آن دریا دیه آب روان شدی عرب خبر یافتند آمدند گفتند
ما را ازین آب نصیب دهید هاجر رضا داد عرب بیامدند و مکه
بنا افکندند و از بعد آن ابراهیم باز آمده و دعا کرد رب اجعل
هذا البلد امنا و باقی قصه بسورة البقرة یاد کردیم گفت ابراهیم
یا رب این مکه را شهری ایمن کردان که پرستش لا ایمنی باید واجنبني
وبني ان نعبد الاصنام انگاه دعا کرد بثبات ایمان خود و فرزندان

خود و بت پرستی و کبیره و زوال نبوت از انبیا بهیچ حال روا نی
ولکن این بزرک کردانیدن نعمت اسلام است بنزد خلق تا دانند
که چون او را جنبین دعا می باید کردن ما را اولیتر تا اقتدا کنیم
بوی رب انهن اضللن کثیرا من الناس ای بهن ضل کثیرا
این بتان بسیاری را کمراه کرده بوانند و کمراه کردانیده آنک از مردمان
یعنی سبب بوده اند و این بدان کفت که ابراهیم علیه السلام کرد بر کرد
مکه هم بت پرستان دید دعا عصمت کرد فرزندان را فمن تبعنی
فانه منی هر که متابعت کند مرا و اقتدا کند بدین دعا بمن
فانه منی وی از منست مومن است و از اهل ملت منست و
من عصانی فانک غفور رحیم و هر که عاصی شود بمن و مخالفت
کند فرمان مرا تو غفوری و رحیمی بتاخیر عذاب و عقوبت در دنیا
از وی و قیل فانک غفور رحیم لمن تاب منهم و تاخیر عذاب
دنیا را نیز مغفرت بکویند و این چنانست که کفت و یعذب المنا
فقین ان شا او یتوب علیهم و این بدان سیاست بدین دلیل که بمشیت
بسته کرد فاما بقیامت منافق را هر آینه عذابست ربنا
انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک
المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افیدة من الناس
تهوی الیهم وارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون

خداوند ما فرود آوردم از فرزندان خود بوادی که کشت نیست نزد خانه تو
حرام کرده شکستن حق وی جا فرود آوردم شان لیقیموا الصلوة
تا نماز بپای دارند مرد که بکعبه نزدیکتر بود نماز با تعظیم تر بکزارد
و آنجا که کشت و کشاده روزی و بازرکانی نبود مردم بعبادت نرسد
فاجعل افیدة من الناس تهوی الیهم یارب دلها مردمان را پر امدن
بدین شهر مایل دار تا بیایند اینجا وارزقهم من الثمرات و روزی
ده شان از میوها و توفیق شکر شان ده تا چون نعمت تو بخورند
شکر تو کویند ربنا انک تعلم ما نخفی وما نعلن وما یخفی
علی الله من شیء فی الارض ولا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی
علی الکبر اسمعیل واسحاق ان ربی لسمیع الدعاء
یارب تو میدانی آنچ بوشیده می داریم از رازها دل خویش و آنچ
آشکارا داریم از اقوال و افعال خویش و قیل ما نخفی من حب اسمعیل
و هاجر وما نعلن من العدل بین ساره و هاجر وما یخفی علی الله
من شیء فی الارض ولا فی السماء و بوشیده نشود بر خداوند عز و جل
چیزی در هفت آسمان و زمین الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر
اسمعیل و اسحاق آن خداوند عز و جل بجق ابراهیم نعمتها
و منتها بسیار بود و نیز او را بخداوند عز و جل بجق طمع دیکر
بود دادها را شکر کنند حمد و ثنا و ستایش خدا را عز و جل که بخشید

من پیری بود واسماعیل واسحاق اسماعیل از هاجر بهشتاد ونه سالگی آمده بود
واسحاق از ساره بنود ونه سالگی ان ربی لسمیع الدعاء خداوند
من شنواء دعاهاست انگاه از بعد این حمد وشکر نعمت گذشته را
دعا کرد رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاءی
ربنا اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب ۞
یارب مرا وفرزندان مرا برپای دارنده نماز گردان باحقها وی ربنا
وتقبل دعاءی تضرع وزاری بباید تا قبول افتد دعا گفت یارب
این دعاء از من در پذیر ربنا اغفرلی ولوالدی قبل هذا ان
یتبین لابراهیم علیه السلام ان اباه عدو الله فلما تبین ذلک له
تبرأ منه قال القفال امه کانت مسلمة وقیل ولوالدی ای لآدم
وحوا والصحیح ان المراد به تاخیر العذاب فی الدنیا ودیگر که بدو وعده
داده بود بگرویدن ودر ملت روا بود به دعاء آمرزش خواستن که
کافری که وعده بگروش داده بود از خود وقد استقصیناه فی آخر
سورة البراة وللمؤمنین یوم یقوم الحساب حاجت چنین خواه
از خداوند عزوجل تنها خود را مخواه وخداوند عزوجل اورا
خبر داده بود که ذکر تو بر زبان امت احمد باقی خواهم داشتن
ایشانرا بدعا یاد دار گفت مومنان امت محمد را علیه السلام
بیامرز روز شمار حضور الحساب بالحسنات والسیئات

وهو

وهو من قولهم قامت الحرب وقامت السوق ومنه ای حضر وقت القتال
فی الحرب ومنه قامت الصلوة ای حضر وقتها ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه
الابصار ۞ مپندار یا محمد که خبر ندارد اگاه از انچ ظالمان میکنند
بر دانی جزای نکیوم می بیم زمان میدهم روزی راکه چشمها
دران روز بمین وگشاده بماند هیچ وا زنباید نرسد که از چشم
بر هم زنند عذاب در رسد شاخصة الابصار الذین کنرد ای ولا
تظن ان تاخیر العذاب عنهم لخفاء اعمالهم علی الله او لرضاء
الله تعالی بها وانما مؤخرهم لایقاع العذاب بهم فی یوم تشخص
فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم
طرفهم وافئدتهم هواء وانذر الناس یوم یاتیهم
العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب
ای مسرعین رافعی رؤسهم یقال اهطع البعیر فی سیره والمقنع
الذی رفع راسه واقبل بطرفه ما بین یدیه شتابان
باشید ... انک با هر زله را ... بود وحاجات کل نفس ...
وسابق ... مقنعی رؤسهم لانفتاح ابواب السماء ونزول
الملایکه کما قال الله تعالی فتحت السماء فکانت ابوابا چشم بر
چشم نزنند از بیم ان صاعقه در نیاید شان سر بر داشته تا چه

خواهد شد لا یرتد الیهم طرفهم یعنی چشم بر چشم نزنند از بیم عذاب
ای لا ینظرون الی شیء واحد وافئدتهم هواء ای خالیة من السرور
وقیل لا یعنی شیئا من الجبن والخوف وقیل نزعت افئدتهم من
اجوافهم دل شان خالی بود از خیر اندوه وغم بغم واندوه ور...
الکسله بود وقیل دل شان معلق در هوا ایستاده بود بهشت
را از زیر سر حاضر کنند وازلفت الجنة ودوزخ را از زیر سوی
حاضر کنند وجی یومئذ بجهنم وندا پادشاه در رسد یا معشر الجن
والانس وانذر الناس یوم یاتیهم العذاب بیم کن یا محمد
مردمانرا ازان روزی که بیاید بایشان عذاب آتش فیقول الذین
ظلموا چون عذاب در رسد کافر توجه کردن گیرد ربنا اخرنا الی
اجل قریب یارب امان ده مرا تا اجل نزدیک یعنی مرا بدنیا باز
فرست نجب دعوتک ونتبع الرسل اولم تکونوا اقسمتم
من قبل من زوال تا اجابت کنیم خواندن ترا ومتابعت
کنیم رسولان ترا جواب دهند شان اولم تکونوا اقسمتم من
قبل نه سوگند می خوردید بیش که قیامت نخواهد بود ما لکم من
زوال وشما را ازین دنیا هیچ گشتن نخواهد بود وسکنتم
فی مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم
وضربنا لکم الامثال این تحقیق ان وعده است که گفت و

لنهلکن

ولنهلکن الظالمین ولنسکننکم الارض من بعدهم ای فرود
آمدید شما که امت احمدید در باشگاها آنانک بر تن خویش
ستم کردند بکفر وگناه وتبین لکم کیف فعلنا بهم وپیدا آمده
شما را که چگونه هلاک کردیم شان وشما را در کوشکها وسرایها
ایشان فرود آوردیم وضربنا لکم الامثال ای بینا لکم الاشباه وپیدا
کردیم شما را مانند آن کسانکه معاملت چه کردند وچگونه هلاک کردیم
ایشانرا وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم وان کان
مکرهم لتزول منه الجبال فلا تحسبن الله مخلف
وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام ایشان
مکر کردند بر پیغامبران از سگالش بد وافعال بد هرچه بتوانستند
کردن بکردند وعند الله مکرهم وجزاء مکر ایشان نزد خداوند
است وان کان مکرهم لتزول منه الجبال واگرچند مکر ایشان
بمحلی بود که کوه بودی از جای خود بگشتی وکوه بمکر هیچ مکار
ازجای خود نگردد ولکن بزرگ گردانیدن زشتی فعل ایشانرا
کما قال الله تعالی تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا فلا تحسبن الله
مخلف وعده رسله که رسولان خود را وعده کرده است
بنصرت بر دشمنان ایشان وهو لا یخلف ما وعد الاولیا بچ

ومالا وعد الاعدائه ان الله عزيز ذو انتقام اي غالب است
وكاهست ونيكانه در پادشاهي انصاف ستاننده است از كافران
انصاف پيغامبران ومومنان **يوم تبدل الارض غير الارض**
والسموات وبرزوا لله الواحد القهار اين بيان
وقت انصاف ستدن است آن روز كه بدل كنند زمين را واسمانرا
اين زمين را صورت بدل كنند ولكن عين همان بود زلزله
در زمين افتد كنده شود مي جنبد تا بالاها در پستي افتد
راست چون كف دست انگاه بر مومن بطاعت گواهي دهد
وبر كافر بكفر گواهي دهد باز خلق را بصراط رانند وصراط
اينجا موقف است هر موقفي چنانك همه خلق خداي در وي بگنجد
بپرسند اگر جواب دهد آن هزار سال راه بگذارد چون بگجم
زخم در ميان زمين را صورت بدل كنند اكنون راست درد
كنند آتش وفتحت السماء فكانت ابوابا انگاه ابري سپيد از
بعد اين آسمانها بجنبد آسمانها بشكند ويوم تشقق السماء
بالغمام درچنين حال آدمي چشم چون زند وبعضي گفته اند
كه زمين را بدل كنند باره زمين كنند از نقره خام كه هيچ
خلق بروي بود خوارى دنيا كه عصيان خلق بسبب وي بود ما
بازنمايد كه آنج شما بسبب وي در من عاصي شديد بديگر خوارى
است

است وبرزوا لله الواحد القهار وخلق آشكارا شود آن روز
خداوند قهار را ام ورخود آشكارا اند ولكن نه من شمارا
فرد آشكارا شوند بشمار را وجزا را **وترى المجرمين يومئذ**
مقرنين في الاصفاد سرابيلهم من قطران وتغشى
وجوههم النار ليجزي الله كل نفس ما كسبت
ان الله سريع الحساب ه ببيني يا محمد كافران را آن روز
بهم كرده اورده دربندها يعني هر كافري را بقيامت قرين كنند
با ديوي كه با هر آدمي ديوي است با مومن تا ويرا بطاعت خواند
وبا كافر تا اورا بركفر بدارد بقيامت كافر را با ديو قرين كنند
بند بپاي هر دو نهند وهر دو را بدوزخ فرستند ومومن را
بگناه وي بر ديو نهند وديو را بدوزخ فرستند سرابيلهم
من قطران آن روز كه ديو قرين بود پيراهن از قطران آتش
بود قطران گفت بدان معني كه آتش بود كننده وبر وتعسند
والسرابيل القمص واحدها سربال وقال من قطران لان
القطران يبالغ في اشتعال النار بالجلود ومن قرا
بقطران اراد نحاسا قد بلغ منتهى حره وتغشى وجوههم
النار الاية آتش رويها ايشانرا بپوشد وكافر آتش را بروي
از خود باز دارد اين بدان كنند تا جزا كنند خداوند عز وجل

برتتيني را باتخ كرده است ان كان خيرا فخير وان كان شرا فشرا ان الله سريع
الحساب ظاهر هذا بلاغ للناس ولينذروا به وليعلموا
انما هو اله واحد وليذكر اولوا الالباب ه
هذا ادا بود كه اشارت بدين سورت بود وروا بود كه بهمه قرآن
بود يعني اين قرآن بندي وكفايتي است وتمامي پندي كه هر يكي
آدمي را مومن را وكافر را تا بر ايمان آرد ومومن را تا بر طاعت
آرد بلاغ است هم در ترغيب وهم در ترهيب ولينذروا به
تا بيم كرده آيند بوي وليعلموا تا بدانند انما هو اله وا
حد كه وي يكي خدا است وليذكر اولوا الالباب وتا بوي
پند گيرند خردمندان سورة الحجر مكية وهي تسع وتسعون
آية وستمائة واربعة وخمسون كلمة والفان وسبعمائة
واحد وسبعون حرفا وروي عن ابي ابن كعب رضي الله عنه عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرأ سورة الحجر اعطي له من
الاجر عشر حسنات بعدد المهاجرين والانصار بمحمد صلعم ونظم
السورتين فسورة ابراهيم فيها بيان الوحدانية وبيان
دعوة الانبيا ومقابلة القوم اياهم بالجفاء وبيان توكل
الانبيا وصبرهم وفي سورة الحجر بيان اقتراح الكفرة واستهزائهم
وبيان حشرهم في القيامة وبيان خلقة آدم واولاده وبيان
المغفرة

المغفرة والرحمة في حق المومنين وبيان تحقيق العذاب في حق
المخالفين بسم الله الرحمن الرحيم الر
تلك ايات الكتاب وقرآن مبين ه على ما ذكرنا ربما
يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين ه الى اسبا وقتا كه بيايد
كه كافران تمني برند ودوست دارند كه كاشكي بودي ايمان آورده
بودمي يعني قرآن وكاشكي مسلمان بوديمي اكنون تا آن روز
رسد بمان شان تا مي خورند وبرخورداري بر مي دارند ومشغول
ميكند شان امل دراز كه قيامت را منكرند زود بود كه بدانند
قوله تعالى ربما يود اي في احوال كثيرة يتمنون ذلك عند النزع
وفي القبر والبعث وفي القيامة وعند الحساب وفي الجحيم وعند
بنجاة المومنين فان قال قائل فلم قال ههنا ربما ورب للتقليل
الجواب ان اهوال القيامة تسكرهم وتشغلهم عن التمني في
عامة احوالهم فاذا افاقوا من سكرات العذاب ودوا لو
كانوا مسلمين فاما من قال ان رب للكثرة ههنا فهذا خلاف
ما يعرفه اهل اللغة فان رب في وضع العرب للتقليل وكم موضوعة
للتكثير ذرهم يأكلوا ويتمتعوا ويلههم الامل فسوف
يعلمون ه اي خل عنهم يأكلوا في الدنيا ويتمتعوا اي يعيشوا
ويلهيهم الامل اي يشغلهم الامل الطويل عن الاجل القريب

وقیل عن طاعة الله فسوف یعلمون ما قلت یودّ الذین کفروا لو کانوا
مسلمین وهو وعید عظیم **وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب
معلوم ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون** ای و
اهلکنا من اهل قریة یعنی هلاک نکرده ایم مر اهل هیچ دهی را که
مر هلاک آن دیه را وقتی و اجلی معلوم بوده است و کتابی معلوم است
یعنی نبشته بوده است وقت هلاک ایشان در لوح که هلاک کنیم و چگونه
هلاک کنیم و بچه هلاک کنیم تا آن وقت نرسد هلاک نکنیم شان کذلک
اهل تو یبلک النبی احرجتک وقیل استیصال نکردیم اهل هیچ دیه را تا
بایشان کتاب و رسول معلوم نفرستادیم در وقت زندگی داشتند انکاه
هلاک کردیم شان نظیره وما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی امها
رسولا ما تسبق من امة اجلها ما یستاخرون چون آن وقت
هلاک آمده کس بدان وقت پیش نکند و از آن وقت تاخیر نکنند
و سپس تو بیابید **وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک
لمجنون لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین**
ای نزل علیه الذکر من بیننا بزعمک انک لمجنون عندنا از مخاطبه
بمغایبه رفتن از عادت عرب واز مغایبه بمخاطبه و ذکر نام
قرآن است چون مصطفی علیه السلام دعوت کرد ایشان را بآیات
کتاب و قرآن صحیح گفتند ای انک دعوی میکنی که من پیغامبرم

وقرآن

وقرآن بمن آمده است تو مجنونی نظیره یا ایها الساحر لو ما تاتینا بالملائکة
فیشهدوا بانک رسول الله الینا ان کنت من الصادقین دعواک چرا
فرشته نیاری بگواهی تا گواهی دهند پیش ما که تو رسول دینی خداوند
تعالی جواب داد شان **ما ننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا
اذا منظرین** یعنی بقبض ارواحهم وقیل بعذابهم ما نفرستیم
فرشته مگر بهلاک و عذاب کافران چون عذاب کافران حق بود بوی که
حق یاد کرد وقیل نفرستیم فرشته مگر ستدن جانها ایشان را و ستدن
جانها شان حق است کما قال الله تعالی وجاءت سکرة الموت بالحق
هر چه بودنی بود و بخواهد بودن انرا حق وصف کنند ومن هذا قال
الشعر حق یعنی بودنی است همچنین مرگ و عذاب بودنی است حق گفت
وما کانوا اذا منظرین وچون فرستادیم فرشته را ایشان را مهل ایشان
زمان داده یعنی بیرنکه **انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحا
فظون** جواب آنست که گفتند بفسوس یا ایها الذی نزل
علیه الذکر الآیة ای فرستادیم این قرآن را بمصطفی صلی الله علیه وسلم
وقیل الذکر العلم والاحکام قوله انا نحن ونا نحن تاکید راست
واین را عماد گویند نظیره انی انا ربک وانا له لحافظون ما این قرآن را
نگاه داریم از تغییر و تبدیل زیادت و کمی این عبارت بود و این منظوم
وقیل ما این قرآن را آسان کردانیم بیاد داشتن تا بیاد داشتن وی محفوظ

بیدیم

آید که کسی دروی زیادت ونقصان نتواند کردن که هم کتب که تغییر توانستند
کردن ازان نتوانستند کردن که یاد دادند وی انکه بوده اند چون
یاد دارنده قرآن بسیار دروی تغییر وتبدیل نبود ولقد ارسلنا من
قبلک فی شیع الاولین وما یاتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزءون بدرستی وراستی که بفرستادیم ما پیش از
تو رسولان در گروهان پیشین الشیع الفراق واحدها شیعة
نظیره ثم لننزعن من کل شیعة ای من کل فرقة وهذا لان
کل فرقة شیعة منها متتابعون علی امر واحد ای مجتمعون
ونیامد بدیشان هیچ رسولی که نه ایشان بوی فسوس میکنند قوموا
کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به وقد
خلت سنة الاولین ای فدخلله کما سلکنا فی قلوب
الاولین کذلک نسلک فی قلوب هؤلاء همچنین در آوریم استهزا وکفر
در دل کافران نسلکه الهاء کنایة عن الاستهزاء وان شئت جعلها
کنایة عن الکفر وقوله نسلکه دین در آوردن قهر وجبر نیست که خدای
عز وجل هیچکس را بر کفر وبقهر وجبر ندارد داین اضافت است
بجود بمعنی قضا وتقدیر وتخلیق فاما اندر آرنده بدل بحقیقت
بحکم مباشرت بنده است دلیل بدین که گفت فی قلوب المجرمین لا یؤمنون
به الایة وقال الحسین بن الفضل لیع الهاء کنایة عن الذکر انا

نحن

نحن نزلنا الذکر وتاویل آیة چنان بود چنانک بیان حق در
آوردیم بدلها پیشینیان بزمان رسولان همچنین در آوردیم بیان
حق بدلها این مجرمان الا انک ایشان اعراض آوردند وقبول
نکردند وقد خلت سنة الاولین ای سنتنا فی الاولین باهلاکهم
یعنی سنت ما رفته است در هلاک پیشینیان بترک قبول حق
وتکذیب رسل ولو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه
یعرجون هذا جواب سوالهم علی طریق الاقتراح وانهم
قالوا له ان کنت نبیا فاصعد الی السماء ونزل علینا کتابا نقرؤه
انک نبی کما قال الله تعالی جواب سوالهم فی هذه السورة ولو
فتحنا علیهم بابا من السماء گفت یا محمد ایشان میگویند تو باسمان
برای اگر من بگشایم برایشان دری از اسمان فظلوا فیه یعرجون
ظل همه روز گذاشت وبات هم شب گذاشت ای همه روز ایشان
برمی آیند براسمان لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن
قوم مسحورون هم نگرند بمعاینه خود گویند هر آینه
چشم بندی کردند ما را من سکر النهر اذا سده وسکر الشراب منه
ایضا وهو الغطاء علی العقل بل نحن قوم مسحورون ای ما نیستیم
بر آینه ونبر اسمان ما را جادوی کرده اند و بجادوی چنین می نماید
چنین که کسی را محروم مانیم از فضل ولطف خود که ایات بغایم

بندیوند واگر در آسمان بکشائیم و بر آیند و به بینند نگرونند ولقد
جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین وحفظنا
ها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع
فاتبعه شهاب مبین گذه اگر می آیند بیا آیند تا با آسمان
و زمین نظاره کنند بدرستی و راستی که بیافریدیم در آسمان
ستارگان قیل دوازده ستاره است در وا بود که عام بود و
زیناها للناظرین بیاراستیم آسمان را بستارها تا نگرند کان را تا
تفکر کنند رجیم ای مرجوم ملعون و نگاه داشتیم آسمان را از
هر شیطان راندهٔ که دیو را پیش از مولود مصطفی عزم بر آسمانها
راه بود تا بوقت طوفان نوح علیه السلام ابلیس بآسمان چهارم می بر آمد
بوقت ابراهیم علیه السلام از بعضی آسمانها ممنوع شدند و بوقت
عیسی علیه السلام از بعضی دیگر هم ممنوع شدند و بوقت مصطفی
علیه السلام از همه ممنوع شدند دلیل بدین قوله تعالی وانا کنا نقعد
منها مقاعد للسمع الا من استرق السمع استثنا منقطع است
معناه لکن اگر بآسمان بر آید بی شرمی دینی باکی تا بدزدد سخنی که
بشنود از فریشتگان جز این باز داشتن ایشان از بر آمدن بمنع
قدرت نبود کی ایشان را از بر آمدن عاجز کرد ایشان تا نتوانستندی
بر آمدن ولکن باز داشتن بدین طریق بود که هر که بر آمدی ستاره آتش

برذی و بسوختی فاتبعه شهاب مبین دریابدش و بسوزدش ستارهٔ
رخشان و روشن سوختنی که صورتش بگرداند و اما هلاک نشود که
ایشان را موت و هلاک نیست پیش از قیامت که ایشان فرزندان ابلیس
اند و علم ایشان مجهول حکم و بیست والارض مددناها والقینا
فیها رواسی وانبتنا فیها من کل شیء موزون
وجعلنا لکم فیها معایش ومن لستم له برازقین
زمین را بگسترانیدیم بر روی کوهها بلند و استوار وانبتنا فیها
من کل شیء موزون ای ما یوزن نحو الذهب والفضة والنحاس
والرصاص وسائر انواع الموزونات و بیافریدیم درین زمین از
هرچه وزن کنند و قیل بیافریدیم درین زمین از هرچیزی که بمقدار
و بیاراستیم شما را اسباب عیش شما آنچ قوام عیش شما بوست
از حرفتها و تجارتها و ستوران و مرکبها و غلامان و جوارها آنچ
معنی ومن لستم له برازقین و بیافریدیم و بساختیم شما را آنچ نیستید
شما را روزی دهنده از مرکبان و غلامان و جواری و قیل و من لستم له
برازقین من الطیور والوحوش والسباع قوله عز وجل وان
من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم
و هیچ چیز نیست که آدمی را بدان حاجت است که خزاین آن نزد ما
است مراد آنجا خزینها اماده نهاده نیست و لکن این اخبار است از

كال قدرت وملكت وى تيار كى ونفاذ وتصرف همان معنى است
كه گفت له مقاليد السموات والارض وعنده مفاتح الغيب
مراد نه حقيقت مفتاح ولكن معنى آنست كه خانه را كه كليد
وى بدست كسى بود تصرف در آن خانه همان كس را بود معنى آنست
كه تصرف در آسمان و زمين و تصرف در خزاين غيب مراست منم
قادر بر تخليق و ايجاد وى گفت بس چگونه است كه مى خواهم و
نمى دهد گفت وما ننزله الا بقدر معلوم گفت نفرستيم و ندهيم
مگر باندازه كه ما خواهيم و ما دانيم نه چندانك تو خواهى و تو
ايستاده كه من بجهد خويش ازان كيرم وى تقدير از كه است
آن چنين است در بيع خيانت خرابيكى وقيل اراد به المطر
ننزله بقدر معلوم ما عام مطر من عام هر سالى برابر آيد
سالى از سالكم و بيش نه ولكن مواضع مختلف على ما عرف
قوله عز وجل وارسلنا الرياح لواقح فانزلنا من
السماء ماء فاسقيناكموه وما انتم له بخازنين
و بفرستاديم كشتى افكنده فانزلنا من السماء ماء اى المطر فا
سقيناكموه وما انتم له بخازنين و خزانه داران شما را از آن
آب زمين و شما خازن آن آب نيستيد مالك و متصرف در آن
آب نيستيد وانا لنحن نحيى ونميت ونحن الوارثون

ودیگر

و دیگر بیان وحدانیت است که ما زنده کنیم خلق را در رحم مادر و ما بمیرانیم در دنیا
بعث را ونحن الوارثون ما باشیم میراث گیرندگان و میراث گرفتن بملک
چیزی بود از کسی دیگر هر چند دنیا هم ملک خداست لکن بعضی بعضی بندگانرا
تصرف داده است در دولت بمیرانیم شان و تصرف ایشان از وی زایل کنیم
نظیره انا نحن نرث الارض ومن علیها قوله عز وجل
ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين
بدرستی که میدانیم پیشی کنندگان بقبول ایات را و میدانیم
تاخیر کنندگان بقبول ایات را انما قیل نزلت الایة في حق
الصحابة رض که روزی رسول علیه السلام فضل تکبیر اول میگفت
و فضل جماعت و صف اول یاران را رغبت زیادت شد دیگر روز
یاران را که خانه ایشان نزدیک بود بمسجد بگاه آمدند و صف
اول بگرفتند خانه ها بیع برداشتند و آن خانه ها که بمسجد نزدیک تر
بود بقیمت زیادت شد خداوند عز وجل نقصان مال یاران نخواست
آیة انزل ولقد علمنا المستقدمين من الآية انکار شما پیشی کنند
است و جهد بکنند است دریافت صف اول را می دانیم ما و انک
تاخیر کنند است ما می دانیم شما خانها معروشید قوله عز وجل
وان ربك هو يحشرهم انه حكيم عليم هر آینه
... حشر کند ایشان هر دو گروه را پیشی کنندگانرا و

تا خبر کنند کانرا جزا ازاوی حکیمست حکم کرده است بجزا ایشان از علت
بهاو نجزا ایشان قوله عز وجل ولقد خلقنا الانسان
من صلصال من حمإ مسنون والجان خلقناه من
قبل من نار السموم ۝ انگاه خبر داد از ابتدا خلقت
انسان وحدانیت را و مطالبه شکر نعمت را گفت اول بیافریدیم
وتقدیر کردیم خلق آدم را من صلصال از گل خشک باک کنند کالفخار
جون سفال کوزه کران من حمإ مسنون از گل سیاه بوی کردانید ای
متغیر النتن المسنون وقد ذکرنا هذا فی سورة البقرة و بیافریدیم
بو یانرا بیش از ادم از آتش گرم سوزنده بعضی گویند کم از ان آتش
افریده شده است که ابا بوجهل وهی نار بین السماء والارض
لا دخان فیه قوله عز وجل واذ قال ربک للملائکة انی
خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون فاذا
سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین ۝
و یاد کن یا محمد انگاه که گفت خداوند تو مر فریشتکانرا من بیافریدم
او بیدن از گل خشک من حمإ مسنون از گل بوی ناک فاذا
سویته جون راست کنم خلق وی صورت وی ونفخت فیه من
روحی و در آدم بوی جان از جانها افریده من زنده کنمش
فقعوا له ساجدین شما که فریشتکانید بیفتید ورا بسجده

این

این مبالغت راست در روی یعنی زود سجده کنید اورا قوله عز وجل
فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی ان یکون مع
الساجدین ۝ اینجا اضمارهاست یعنی جون و نا رنده کنیم و برکزیم
و نامها چیزهاش بیاموزانم و فضل و شرف وی بر شما بید اکنم شما
ورا سجده کنید جون فضل وی بید اشد فریشتکان ورا سجده کردند
همه جمله مکر ابلیس که کبر آورد و گشت از کافران بقبول ناکردن نه
بسجده ناکردن دلیل برین که قبول نکرد فرمان ورا که خدای تعالی بوی
امر کرد قوله عز وجل قال یا ابلیس ما لک الا تکون مع
الساجدین قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من
صلصال من حمإ مسنون قال فاخرج منها فانک
رجیم ۝ چه بوده است ترا که نبودی با سجده کنندکان جواب
داد و گفت من نه سجده کننده ام مر ادمی را که بیافریدش از گل خشک
از گل سیاه بوی کرفته حکمت از خدای تعالی نفی کرد و فرمان ورا
رد کرد خدای گفت برون رو ازین ملکوت آسمان و درست تر
آنست که برون رو ازین صورت فریشتکی که رانده شده ای از رحمت
من و انداخته شده ای از ملکوت آسمان قوله عز وجل
وان علیک اللعنة الی یوم الدین قال رب فانظرنی
الی یوم یبعثون ۝ قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت
المعلوم

ولعنت من بر تو است تا روز قیامت و هرچه بقیامت نسبت کردی ابدا
بود یعنی لعنت من بر تو است همیشه چون لعنتش در رسید از نزد
خداوند تعالی در یافت حال از غایت بی شرمی و بی باکی را گفت یا رب زمان
ده مرا تا روز قیامت و روز بعث خدای گفت عز و جل تو از زمان داد
لکن تا روز معلوم یعنی روز فنا خلق اگر این زمان از بهر ایشان
میخواهی تا یک آدمی زنده است در عالم ترا زمان دادم وی زمان تا
نفخ صور ثانی خواست تا از مرگ برهد خدای تعالی تا نفخه اول زمان
دادش قوله قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض
ولاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین . گفت
یا رب با آنچه گم کردی مرا بیارایم اشیا را گلها و کفر در زمین و همه را از راه
ببرم مگر آن بندگان خالص که تو خالص کرده قال هذا صراط علی
مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک
من الغاوین . گفت یا رب آنچه هذا صراط مستقیم علی هدایتهم
خداوند تعالی گفت این راه راست بر منست هدی و راه دادن ایشان را
و هذا کنایة ترجع الی الدین الخالص یعنی این دین که تو عاجزی
از گمراه کردن ایشان معتقد وی بر راه راست منست ترا سلطان و قهر نیست
بر بندگان من که همه خالص اند با ایمان الا من اتبعک من الغاوین ترا
دست بر آنست که متابعت کند ترا دین را بمانند و متابع تو باشد از جن

راهان

غاویان و منا ایشان

راهان قوله عز و جل و ان جهنم لموعدهم اجمعین
لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم
انگاه جایگاه ایشان هم است و نزول شیطان بید اگر گفت جهنم
وعده گاه ایشان هم است و نزول وی آنست که مصطفی صلی الله علیه وسلم
از غزوی باز گشت در راه این آیة بیامد و ان جهنم لموعدهم
و بد راهان
اجمعین هم خلق را از انجامی باید گذشتن نیک واصحان لها سبعة ابواب
این دوزخ را هفت درست یعنی هفت درکه است لکل باب منهم جزء و
مقسوم هر درکه را از آن خلق که در وی کافر و عاصی شده اند بهره است
قسمت کرد این درکات را مصطفی صلی الله علیه وسلم بید اگر دو هر هفت
در در قرآن مذکور است نخستین درکه جهنم است و ذکر وی در قرآن
قریب شصت بیج جای برسد و از وی فرو تر درکه دیگر است لظی است
و از وی فرو تر حطیم است ثم السعیر ثم الهاویة و هر چند فرو تر دارد
ثم السعیر
تو این درکه اول از فرو تر فریاد کند خدای عز و جل از سوزانی
و ذکر جحیم قرین بیست جا سیت در قرآن و ذکر سعیر قریب شانزده
برسد و ذکر سقر چهار جا سیت و ذکر نار قریب صد و چهل و یک
جا سیت بهر درکه قومی معلوم باشند در درکه زبر مومنان گناه
کار باشند چون این آیة بیامد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر یاران بخواند
ذکر این بخانه عایشه در آمد عایشه بفاطمه کس فرستاد که زود بیاید

وعادت بود مصطفی را صلی الله علیه وسلم اگر غمی رسیدی بدیدار فاطمه و
حسن وحسین رضی الله عنهم گشادی فاطمه وحسن وحسین رضی
الله عنهم حاضر آمدند وایشان هم تنگ دل شدند که گفتند چه گریاند
ترا یا رسول الله گفت ای دختر این آیه آمده است وان جهنم لموعدهم
اجمعین ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خانه مصطفی صلی الله علیه وسلم
بیرون آمد گریان ومیگفت ای کاشکی که تا من نبودمی واگر بودمی کاه
بودمی وناچیز شدمی عمر رضی الله عنه گفت ای کاشکی که من گوسفندی
بودمی تا مرا بکشتندی وبخوردندی علی گفت رضی الله عنه ای
کاشکی که در راه کوی حیض بودی سلمان خاک بر سر میکرد ومیگفت
واسلماناه واقلة زاده وامول سفراه انگاه جمله بگورستان رفتند
ببقیع غرقد وجمله بنشستند ومیگریستند آیه آمد وان منکم الا واردها
درد بر دردشان زیادت شد تا این آیه آمد ثم ننجی الذین اتقوا
قوله عز وجل ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها
بسلام امنین ه بمقابله وصف دوزخ وصف بهشت یاد کرد وبمقابله
وصف متابعان شیطان وصف متقیان یاد کرد گفت متقیان در
بوستانهایی باشند که درو چشمهاء روان بود ای فی جنات
فیها عیون جاریة ادخلوها بسلام امنین ای یقال لهم ادخلوها
بسلام گویند شان درآیید بدین بهشت بسلامی از خداوند عز وجل

ایمن

ایمن وهان وقیل بالسلامة عن المکروهات والامراض والبلیات
والفناء والاسقام امنین من کل خوف وحزن ونزعنا ما
فی صدورهم من غل غل از دل شان نزع کنیم از کینها و
عداوتها وخیانتها بعضی که در دنیا بوده باشند هم بیا هیچ
از دل شان حتی یصیروا الا کالاخوان قوله عز وجل اخوانا
علی سرر متقابلین لا یمسهم فیها نصب وما هم
منها بمخرجین ه نصب علی الحال یعنی گویی برادران بر تختها
باشند نشسته ادیا دوی واین اخبارست از زیادت کردن ایشان
مر یکدیگر را وبرون کردن غل وغش وحقد از دل کسی که با کسی بکینه
بود بزیارت وی نرود واین تحقیق ونزعنا است ودر بهشت
درجات متفاوت بود معلق از تفاوت اعمال هر که بعمل بلند تر
بود بدرجه بلند تر بود هر که بدرجه بلند بود با فروآورد در بهشت
بیشتر بس چون درجات متفاوت آمد برتر و فرودتر را معنی متقابلین
چگونه دانیم جواب آنست که بهشتیان را در بهشت حالها بود
وقتها وقتی بدیدار وسلام انبیا روند ووقتی بزیارت یکدیگر
وقتی مشغول بخوردن ونظاره نعمت ووقتی مشغول بدیدار
خداوند عز وجل علی سرر متقابلین اخبارست از یک حالی
بزیارت یکدیگر روند یا بمهمانی جمع کردند روی بروی باشند چون

بترا کنند هر کسی بدرجه خود باز کردند چنانک چون علما با عامیان
بدعوتی حاضر آیند بهم [illegible] بنشینند و هر کسی بدرجه
خویش باز روند کذلک ههنا لا یمسّهم فیها نصب نرسد بایشان
در بهشت رنجی و سختی و ایشانرا از آن جا بیرون نخواهند آمدن نه بود تا
الابد ایشان درین نعمت باشند قوله عز وجل نبّئ عبادی انّی
انا الغفور الرحیم وانّ عذابی هو العذاب الالیم
خبر ده یا محمد بندگان مرا که منم آمرزگار و بخشاینده اگر توبه کردند عذاب
من خداوند عذابی سخت است و بعضی گویند هر کجا که خداوند عز وجل
بندگان را بخود اضافت کرده است مراد اینجا خاصگان اند و نیست اینجا بیین
بجمله انکه همه خلق بندگان وی اند ان کل من فی السموات والارض
الا آتی الرحمن عبدا الا انک بنده نیکو بود و بد بود هر کجا رقم نیک
بندگی بینی آن اضافت مدح بود و هر کجا رقم بد بندگی بینی آن اضافت
ملک بود اما اضافت مدح کما قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم
سلطان ای معصومان اند از شر شیطان و قوله وعباد الرحمن الآیة
وقوله یا عبادی لا خوف علیکم الیوم واما آنچ نه مدح است قوله تعالی
ءانتم اضللتم یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم بدانچ کافران
بخدای نگروند و از بندگی بیرون [illegible] نیایند فان قیل فما معنی
قوله وان الکافرین لا مولی لهم جواب او وی آنست که مولی در قرآن بر وجوه

است مولی

است مولی بمعنی دوست آید و بمعنی خداوند آید اینجا مراد نه دوستی
است نه بمعنی خداوندی ذلک بان الله مولی الذین امنوا ای ولی الذین
امنوا و محبهم وان الکافرین لا مولی لهم ای لا ولی لهم یعنی خداوند تعالی
دوست ندارد کافران را قوله عز وجل ونبّئهم عن ضیف ابراهیم
اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال انا منکم وجلون قال
القفال رحمة الله علیه فی الآیة الاولی قال نبّئ عبادی انی انا الغفور
وانّ عذابی هو العذاب الالیم باز بیدا کرد تا نیز رحمت در حق
ابراهیم بمژده اسحاق و در حق لوط و اتباع او بنجات از عذاب و در
حق مصطفی علیه السلام و گروندگان بوی بدان سبع مثانی و قرآن عظیم
و بیدا کرد تاثیر عذاب در حق قوم لوط و اصحاب ایکه و اصحاب حجر
و هلاک مقتسمان و هلاک مستهزیان و تا آخر سوره بیک نظم بتوان دانذن
آنگاه خبر داد از قصه ابراهیم صلی الله علیه وسلم و مهمانان وی تحقیق
این وعد و وعید راست که فرشتگان چون مژده دادند ابراهیم را باسحاق
عجب داشت که نبود و نه سالگی رسیده بود و ضعیف شده بود و ساره عقیمه
بود گفت خبر ایشان یا محمد از مهمانان ابراهیم علیه السلام والضیف اسم
جنس وهم الملائکة الذین ارسلوا الی هلاک قوم لوط از راه بر ابراهیم
علیه السلام در آمدند و مهمان بودند ایشان که ورا مژده دهند باسحاق در آمدند
فقالوا سلاما ای سلموا سلاما گفتند السلام علیک یا ابراهیم ابراهیم

علیه السلام صورتها بی ویرا هیوب قال انا منکم وجلون گفت ما از شما می
بترسیم و روا بود که انگاه بترسید که دست بطعام وی دراز نکردند که
عادت بدان روز کار آن بود که کسی دست بطعام کسی دراز نکردی وستری
ومکروهی در دل داشتی چون نخوردند ابراهیم علیه السلام گفت انا منکم وجلون جواب
دادند از بعد انک خود را پیدا کردند قوله عز وجل قالوا لا توجل انا
نبشرك بغلام عليم ۝ قال ابشرتموني على ان مسني الكبر
فبم تبشرون ۝ این مرتبه علم نکرا اسحاق نابوده را بستود و بزرگ
کردانید تو دا ابراهیم بعلم بدان بستودش که تو بدین چند دوستی
از فرزند عالم بود ابراهیم گفت ابشرتموني الآیه ای بعد ان
مسني الكبر فبما ذا تبشروني گفت بشارت میدهید مرا پیرا از بعد
انک پیر گشتم وضعیف شدم وزن من عجوز و عقیم واین ضعیفی ایشانرا
بدان بود که ایشان قوت خود هم مستغرق خدمت وطاعت حق کرده بودند
تا مصطفی صلی الله علیه وسلم با قوت وی بشست سالکی چنانک ضعیف گشتم
بود که میگفت لا تسبقوني بالركوع والسجود فاني قد بدنت از انک
چندین سال نماز شب کرد بر انکشتان ده فبم تبشرون چگونه مژده
میدهید جواب دادند قوله عز وجل قالوا بشرناك بالحق
فلا تكن من القانطين ۝ ای بالصدق و مژده میدهیم ترا
براستی که این بخواهد بودن وهرچه بودنی بود درست بود انها عرب

بصدق

وحق وصف کند ابراهیم گفت علیه السلام قال ومن يقنط من رحمة ربه
الا الضالون ۝ این سوال من از کیفیت است فکیف بتبشرونی
چگونه خواهد بودن سوال من آن خواهم که بدانم بدین حال خواهم
بودن سوال از این وجه بود نه از انک نومیدیم از رحمت وی که از رحمت
وی نومید نباشند مگر کافران قوله تعالی قال فما خطبكم ايها
المرسلون قالوا انا ارسلنا الى قوم مجرمين الا آل لوط
انا لمنجوهم اجمعين الا امرأته قدرنا انها لمن الغا
برين
یعنی چون ترس و بیم از دل برفت گفت بار کی بیوسم چیست حال
شما نکجا می روید ای رسولان خدای قالوا انا ارسلنا الآیه
ای بالعذاب الی قوم کافرین وآن قوم لوط اند تا هلاک کنیم مگر آل لوط را
که برهانیم شان همه الکی امرأته استثنا منقطع لان امرأته لم یکن
من اهل بیته مگر آن زن و او قدرنا انها لمن الغابرین تقدیر کردیم
عذاب وی که وی از سببی ماندگان است یعنی از هلاک شدگان است
وایشان از مدبرات امر بودند و مقدرات سال یعنی جبریل و من
معه من الملائكة قوله عز وجل فلما جاء آل لوط المرسلون
قال انكم قوم منكرون ۝ قالوا بل جئناك بالحق
بما كانوا فيه يمترون واتيناك بالحق وانا لصا
دقون ۝ چون فرشتگان بیامدند بر قوم لوط لوط گفت انکم قوم

منکرون شما قومی ناشناخته ایدیم شناسیم تا نگفت جبرئیل علیه السلام وانکه
با وی بودند از فرشتگان که آوردیم بتو آنچه ایشان بشک اند در وی یعنی
عذاب واتیناک بالحق وانا لصادقون فی مقالتنا وآوردیم بتو ما
عذاب را وحق گفتیم که متیقن بود واین همانست که باول سورة گفت
گفت ما ننزل الملائکة الا بالحق یعنی بالعذاب وانا لصادقون فی
مقالتنا ان العذاب یقع بهم لوط را علیه السلام غم اهل خود گرفت
که گرویده بودند دختران وی گفت حال ایشان چون خواهد
بود گفتند قوله عز وجل فاسر باهلک بقطع من
اللیل واتبع ادبارهم ولا یلتفت منکم احد وامضوا
حیث تؤمرون وقضینا الیه ذلک الامر
ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین رعور او زینا
را ببر و اهل خود را بپاره از شب یعنی در باقی شب چون
از ایشان فارغ شدیم خود گوشتی گفت حال من حیث گفتند
واتبع ادبارهم و تو پس برو از پس ایشان ولا یلتفت منکم احد
کس از شما باز پس ننگرد واین دلیل است که بشهری که بلایی بود
در وی نشاید بودن چون نگریستن بوی می نشاید در آمدن بوی
اولیتر که نشاید وامضوا حیث تؤمرون بروید آنجا که فرموده
شده اید یعنی بصحرا روید بشارستان بنم وقضینا الیه ذلک

الامر

الامر ثم فسر الامر ان دابر هؤلاء ای اخبرناه واعلمناه ذلک
الامر ثم فسر الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین که این قوم کشته
و بریده شود بوقت سپیده دم کما قال الیس الصبح بقریب والدابر
آخر من یبقی ویقال فی الدعا قطع الله دابرهم یعنی من بقی منهم
وهو دعا بالاستیصال چون مهمانان بیامدند بنزدیک لوط
علیه السلام گویند که زن لوط در بام برفت و بیاگاهانید ایشان را
علی ما ذکرنا قوله عز وجل وجاء اهل المدینة
یستبشرون قال ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون و
اتقوا الله ولا تخزون آمدند اهل مدینه و مژده
میدادند یکدیگر را باآمدن مهمانان طمع فاحشه را لوط چون نیکو
بدیدشان گفت ایشان مهمانان منند مرا خجل و رسوا مکنید
در روی مهمانان واز خدای تعالی بترسید جواب دادند قوله
عز وجل قالوا اولم ننهک عن العالمین قال هؤلاء
بناتی ان کنتم فاعلین لعمرک انهم لفی
سکرتهم یعمهون یعنی الم ننهک ان تضیف
احدا من الناس گفتند نگفتیم ترا که هیچ کس را از خلق عالم
مهمان مکن لوط جواب داد ایشان هؤلاء بناتی از واجکم فلا
تاتوا هم علیکم من اتیان الرجال ان کنتم فاعلین ما امرتکم

ای فصلنا الکلام الی
لوط ان دابر
... اخبار
واعلمناه

روا بود که این عرض کردن دختران بر ایشان بشرط اسلام ایشان بودی
بران دلیل که گفت واتقوا الله ولا تخزون وامر بتقوی امر باسلام
بود و روا بود که دران وقت نکاح مسلم بحلال بودی کافر را لعمرک
انهم لفی سکرتهم یعمهون لعمرک ای حیوتک یا محمد بزندگانی
تو که این حیندین تضرع و زاری و پند وی مر ایشان را هیچ نفع
نکرد از گفتن فلا تفضحون واتقوا الله ولا تخزون
هؤلاء بناتی و قال ابن عباس رضی الله عنه ما خلق الله
تعالی نفسا اکرم علیه من محمد وما سمعت الله تعالی اقسم
بحیوة احد غیره بزندگانی تو یا محمد که ایشان در مستی کفر
کور دوار میگشتند انهم الضلالة عن قصد قوله عز وجل
فاخذتهم الصیحة مشرقین فجعلنا عالیها
سافلها وامطرنا علیهم حجارة من سجیل ان
فی ذلک لآیات للمتوسمین بگرفت شان هلاک
بوقت افتاب برامدن یقول العرب صاح الزمان بفلان
اذا اهلکه واین حال از وقت سپیده دم تا وقت برآمدن
افتاب ممتد بوده است ازین معنی گاهی گفت مشرقین
و یک جا مصبحین و یکجا ان موعدهم الصبح الصبح
فجعلنا عالیها سافلها زبر و زبر کردیم شان و یکجا شاد ستانها

راو امطرنا علیهم حجارة من سجیل و باران کردیم برایشان سنگی از
سنگ و گل بعضی گویند این باریدن سنگ هم بر همه قوم بود و بعضی گویند
بر مسافران و غایبان ایشان بود ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
اندرانچه یاد کردیم نشانها است و علامتها است خداوندان
آن فراستها را که ایشان بنشانی چیزی را بدیگری نشان کنند
و عبرت گیرند یعنی استدلال کنند بوی قوله عز وجل وانها
لبسبیل مقیم ان فی ذلک لآیة للمؤمنین وان
کان اصحاب الایکة لظالمین فانتقمنا
منهم وانهما لبامام مبین فتمر دون علیه یا
اهل مکة اذا سافرتم الی الشام یعنی این شارستانها بر راه راست
بپیوسته میگذرید بروی شما را کاروانها شام اندرین جه یاد کردیم
نشانیست مر مومنان را وان کان اصحاب الایکة لظالمین
ای وقد کان اصحاب الایکة واصحاب بیشه ظالمان بودند
یعنی قوم شعیب و این قصها بتمامی بسورة الاعراف یاد کردیم فا
نتقمنا منهم ای وعذبناهم ایضا فرستادیم قوم لوط و مدینه اصحاب
ایکة یعنی طریق واضح و سمی الطریق اماما لانه یتبع یقتدی
به یعنی برابر شما است می بینید قوله عز وجل ولقد کذب
اصحاب الحجر المرسلین واتیناهم آیاتنا فکانوا

عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ
بُيُوتًا آمِنِينَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ
فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ
وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۝ الحجر ديار ثمود
حانک مکه دیار عرب است بدرستی که اصحاب حجر دروغ زن داشتند
صالح پیغامبر را مرسلین گفت از آنک تکذیب یکی تکذیب همه است
واتیناهم بعضی را آیات داده بودیم نه اقتراح وسوال ایشان یعنی
از ناقه و ناقه دادیم باقتراح و سوال ایشان فکانوا عنها
ای عن جمیع الآیات معرضین قال عمر رضی الله عنه مرّ نافع
النبي عليه السلام على الحجر فقال لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا
انفسهم الا ان تكونوا باكين حذرا ان يصيبكم ما اصابهم
ثم تقنّع اي بعد فاسرع حتى خلّفها كانوا ينحتون من
الجبال الآية وعادت ایشان آن بود که بتابستان بصحرا بودند
در زمین سهل و بزمستان من سهولها قصورا وتنحتون
الجبال بیوتا فاخذتهم الصیحة بگرفت ایشان جبریل علیه
السلام بانگ بیدادم سود نکرد ایشان جمع دنیا و آنچ میکردند

ازمعا

از معاملت کافری وقیل آنچ میکردند از کندن خانها و نیاوردیم آسمانها را
و زمینها را و آنچ مابین ویست مگر بیان حق و او قیامت هر آینه آینده است
فاصفح الصفح الجمیل آنک نکرده درگذار از وی درگذشتنی نیکو وهو کقوله
فاهجرهم هجرا جمیلا وهذا منسوخ بآیة القتال ان ربک هو الخلاق
ای الباعث العلیم بالبعث قوله عز وجل وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۝ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ
إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ بدرستی که دادیم ترا
هفت آیه از کتاب مثانی و سوا القرآن العظيم وقد استقصينا
في اسماء الفاتحة ذكره وقوله لا تمدن عينيك الى ما متعنا به دراز
مکن چشم خود را بآنچ برخوردار کرده دادیم مردانی را از این کافران ازواجا
ای اصنافا رجالا منهم و اینمعنی از نظر نیست این نفی از رغبت
است ولا تحزن عليهم و اندوه مخور بر یاران خود دینی و دنیایی
واخفض جناحك للمؤمنين و تو متواضع باش مر مومنان را آنچ
کسی دیگر را بدنیا برآید ترا بتواضع برآید وقیل ولا تحزن عليهم
ای علی الکفار ان لم یومنوا قوله عز وجل وَقُلْ إِنِّي أَنَا
النَّذِيرُ الْمُبِينُ ۝ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا
الْقُرْآنَ عِضِينَ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

عما كانوا يعملون ه هرچند نگويند تو از دعوت خود باز مايست
بگوي من بيم كننده ام بيدا ام مر شما را تا عذاب نيايد بشما چنانك
بيامد بر مقتسمان الذين جعلوا تفسير مقتسمان است كه اقتسموا كتاب
الله فامنوا بما وافق طبعهم من ملح بني اسرائيل وكفروا بالبعض وقيل
المقتسمين الذين اقتسموا عقبات مكة مكه را دوازده عقبه است
يعني كه هر راه ابدي دوازده باز كرد ميان اين دوازده راه را قسمت
كردند وفرو گرفتند تا اگر از قبايل كسي بطلب مصطفى صلى الله عليه وسلم ايد
او را زشت گويند و باز گردانند ميگفتند هر كه و زاد وي وسخن
وي شنيد از جنگ و بند وي بدرهد كه شورش سخت است و نيكو سوره
قسمت كردند چون كسي بيامدي بطلب وي گفتندي كه ساحر است
وكاهن وكذاب آن به بود كه ورا نه بيني چندانا بگفتندي كه باز كسي
نيامدي بطلب وي كردانيدي قوله عضين قالوا في القرآن اقاويل
مختلفة وجعلوا اعضا كاهي سحر وكاهي شعر وكاهي كهانه وكاهي
مفترى فوربك لنسألنهم اجمعين انگاه وعيد كرد اين مقتسمان را
ودوا بود كه برعموم راني چنداسه تو بايمحد كه هر را سوال كنيم از آنچه
ميكند قوله عز وجل فاصدع بما تؤمر واعرض عن
المشركين ه انا كفيناك المستهزئين الذين
يجعلون مع الله الها اخر فسوف يعلمون ولقد

نعلم

نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون ه فسبح بحمد
ربك وكن من الساجدين ه واعبد ربك حتى
ياتيك اليقين ه بشكاف باطل را بحق ابه بكن آنچه ترا فرماي
نموده است چندانك تو كسي را گوي برداران اين كار را بعين تمام
كن واعرض عن المشركين وروي بگردان از جفا ايشان وقيل هذه
الاية منسوخة باية القتال انا كفيناك المستهزئين وهم
اربعة على ما ذكرنا الذين يجعلون الخ يصفون فسوف يعلمون
عند نزول العذاب بهم ولقد نعلم الاية ميدانيم كه دشوار مي آيد بر تو
آنچه اين كافران ميگويند اگر ايشان ترا جفا گويند توجه كن فسبح بحمد ربك
تو مرا مدح وثنا گوي واز عيب پاك گوي واين دليلست كه هر كرا غمي بود
يا تنگ دلي بايد كه تسبيح وثنا آرد را بكار دارد وكن من الساجدين
اي من الشاكرين واز جمله شاكران باش وقيل از جمله نماز كنان
باشد تا رنج از دل تو بعبادت بو كيرم واعبد ربك الاية باش
خدا يرا پرست تا وقت مرگ وسپري شدن اجل واليقين هو الموت
ولا يقين اقوى من الموت سورة النحل مكية غير اربع ايات نزلت
بالمدينة احديها قوله تعالى وان عاقبتم فعاقبوا الى اخره
الاية والثانية قوله تعالى والذين هاجروا في الله
من بعد ما ظلموا الى اخر الاية والرابعة قوله تعالى واصبر

وما صيرك الا بالله وهي مائة وثمان وعشرون آية والف وثمانمائة واحد
واربعون كلمة وسبعة الاف وسبعة احرف وعن ابي ابن كعب رضي الله
عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرا سورة النحل لم
يحاسبه الله تعالى بالنعيم الذي انعم عليه في الدنيا فان مات في اليوم
الذي تلاها كان له من الاجر كالذي مات واحسن الوصية ونظم
السورتين فسورة الحجر فيها بيان الوحدانية وبيان خلقة
آدم عليه السلام واولاده وبيان حرة الكفرة ووعيدهم وبيان
الظفر والنصرة للمومنين وسورة النحل اغلبها البيان الوعد
في حق الصحابة وبيان المنن والنعمة السالفة من الله عز وجل
في حق المومنين وبيان التسلي في حق النبي صلى الله بتحقيق
العذاب في حق الكفرة بسم الله الرحمن الرحيم
قوله عز وجل أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ۚ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ آمد يا محمد وعده
خداوند عز وجل بحرب كردن با كافران يعني واجب شد ولازم شد
امر من بحرب با ايشان لكن شما شتاب مكنيد تا وقت بيايد اين
اخبار است چنانكه ملكي سپاه سالار را گويد وقت حرب با فلان
امد كار را بساز تا چون وقت كردن بروي وقيل اتى امر الله
اي عذاب الله يعني قتل الكفرة يوم بدر فلا تستعجلون

عذاب

عذاب را بذكر امر گفت از انكه آمدن عذاب بامر است وقيل چون آية
بيامد اتى امر الله مصطفى صلى الله عليه وسلم برپاي خاست
پنداشت كه عذاب آمد تا برود از ميان قوم كه هر قومي كه عذاب آمده
است نخست آن پيغامبر از ميان قوم بيرون رفته است روا نبوده آن
وبا در ميان ايشان باشيدن چون برخاست جبريل عليه السلام گفت فلا
تستعجلوه مشتاب تا آنك علم سابق ما رفته است كه بكرود كه نكرود ظاهر
شود شتاب نيست كه از ناساز گفتن ايشان ما را نقصان نيست قال
القفال رحمه الله على افتتح السورة بالوعيد لهم على شركهم وجوابا
لسوالهم العذاب كما قال خبرا عنهم فامطر علينا حجارة من السماء
او ايتنا بعذاب اليم فقال الله تعالى اتى امر الله قرب ودنا مجيء
عذاب الله الموعود فلا يزالون تستعجلون بالعذاب فقال الله
تعالى تستعجلون فانه آت لا محالة في وقته المعلوم عنده و
يحتمل انه اراد به عذاب كما قال الله تعالى اقتربت الساعة
وانشق القمر وقال الضحاك اتى امر الله يعني جاء رسول الله محمد
بالتوحيد والشرايع والاوامر والنواهي والوعد والوعيد
سماه امر الانه جاء بامر الله فلا تستعجلون اي لا تستعجلوه الله تعالى
فالهاء كناية عن اسم الله تعالى قوله تعالى عما يشركون دور است وپاك است
وعالي است خداوند از انچه انباز مي آرند كافران او را قوله عز وجل

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ه بامره على محمد على من عباده ظاهرين انذروا
اي وقلنا لهم ان انذروا وقال القفال رح ينزل الملائكة
بالامر بالانذار انه لا اله الا انا فاتقون كه مرا شناسيد ومرا
پرستيد امرهن بتوحيد ودست ونعمت من بتوعني معد ودوان
تعدوا نعمت الله لا تحصوها قوله عز وجل خلق
السموات والارض بالحق تعالى عما يشركون خلق
الانسان من نطفة فاذا هو خصيم مبين ه
اي لبيان الحق تعالى عما يشركون ظاهر بياوريد آدمي را از يكي
قطره آب در رحم مادر و بخون حيض او را بپروانيد از خون
صفرا و سودا و بلغم معجون كرد و شايسته خطاب خويش گردانيد
و نيز اگر ايمان بگرانه برد شايسته ديدار وكلام وي كرد فاذا
هو خصيم مبين بمقابله آن نعمت وي بخصومت بيرون آمد
استكبارا و مرا ناسزا وصف كرد والانعام خلقها لكم
فيها دفء ومنافع ومنها تاكلون ه عطف على
قوله خلق الانسان و نيز چهارپايان آفريد اشتر و گاو و گوسفند
لكم فيها دفء شما را در ايشان تبش و گرمي است يعني آنچه سرما

دكرما

دكرما بوي دفع كنيد كه از پشم و موي كليم و خيمه و خرگاه سازند
و يمد الدفوء ما استدفات به يعني گرم شدن طلب كني بوي و منافع
شما را در انعام منافع كري و پشم شير و نسل و نصرف و بار زكاني و
منها تاكلون و از وي مي خوريد يعني از گوشت و روغن و دوغ
و پنير و پينو و ترف قوله عز وجل ولكم فيها جمال
حين تريحون وحين تسرحون ه و شما را در چهارپايان
جمالست حين تريحون وقت باز آمدن از چرا و رفيت رفتن بچرا
و عرب بدين دو وقت بوي نظاره كردي و فخر كردي و يقال اراح
الماشية اي اعادها بالرواح عن المرعى يعني شبانگاه باز آورد
از چرا و اراح ايضا بر دهانيد و سرح الماشية اي بعثها الى المرعى
بالعذاب و نقول لازم و متعد و يقال سرحت الماشية سروحا
اي بعثها بالغداة و نقول لازم و متعد يقال سرحت الماشية و سرح
فلان الماشية سرحا وتحمل اثقالكم الى بلد لم تكونوا بالغيه
الا بشق الانفس ان ربكم لرؤف رحيم ه
و همي بردارد بارها شما و ببرد بشهري كه نرسيد بوي مگر
برنج تن و آن مكه است كه چهار روي وي باديه است جز برنج تن
بوي نرسند و الشق المشقة هر آينه خداي شما را رؤف رحيم
است كه بياوريد اين نعمتها شما را يي سابقه خدمتي و طاعتي از

از شما و باقی میدارد بر شما با ناساز گفتن شما مر ورا قوله عز وجل
والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة ویخلق
ما لا تعلمون ه ایـ وخلق الخیل والبغال این دیگر بیان نعمت
است و بیافرید اسبانرا الخیل اسم جنس و اشتران و خران بر
نشست و زینت شمارا کس بود که اسب و اشتر حاجت را دارد و
کار را او کس بود که زینت را و ایشانرا دارد و یخلق ما لا تعلمون
و نه نعمت اینست که یاد کرده است هنوز بسیار چیز است که افریده است که شمارا
در وی منافع است و شما نمی دانید چون گوزن و آهو و گورخر و مثل این
بیان نعمت نیز شمارا است وقیل حیوان الارض فی المفاوز والبحر ما لم
یره البشر ولا یسمعونه قوله عز وجل وعلی الله قصد السبیل
ومنها جائر ولو شاء لهدیکم اجمعین ه این ایتی
است مشکل و بر خدایست عز وجل میانه راه قصد میانه بود
قال صلعم ما عال امرء اقتصد درویش نکرد وانک در نفقه میانه
رود و منه قوله مقتصد و ازین امت بعضی روند یعنی نه طاعة
سابقان بود شانرا و نه جرم ظالمان ومنها جائر وازین راه میان راهی
کژ است و سبیل مؤنث سماعی است هل هذه سبیلی ومنها ر
بسبیل راجع است ولو شاء لهدیکم اجمعین و ار خداوند عز وجل
خواهد هدی دهد هم شمارا این پارسی ایه است و معنی وی آنست

والله اعلم وعلی الله بهدایت قصد السبیل بر خدایست عز وجل بیان
راه نمودن راه راست یعنی تفضلا منه لا وجوبا وعلی الله قصد
السبیل تحقیق است مر بیان مصطفی صلعم که مصطفی بیان کرد صلعم
وحدانیت خداوند عز وجل بکتاب خود بفکر هر که بخود بنگرد
و بخلق آسمان و زمین و بصلاح عالم بنگرد و بضرورة بداند یگانگی خدای
عز وجل جائر وازین راه میانه راهی کژ است یعنی جز این راه را است
راهی دیگر است کژ و منها جائر ای سواها جائر ای عادل مائل و
عن الطریق المستقیم فاما الجائر لیس من القصد ولکن من بمعنی
سوی است وحروف الضلالات تتعاقب بعضها بعضا مراد این آیه
آنست که وعده است از خداوند عز وجل به بیان هر دو راه راست
و راه کژ را در بیان راه راست خود بیان راه کژ است و بیان راه راست
متابعت کردن و بیان راه کژ مخالفت و حذر کردن راست قوله
عز وجل هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب
ومنه شجر فیه تسیمون ه ویـ آن خدای است که بفرستاد شمارا
از آسمان آبی یعنی باران لکم منه شراب ای مشروب شمارا ازین باران
خوردنی است تا بخورید وازین باران درختان رویانید اندر درختانها
و مرغزارها تا چرا ارید چهار پایان را در وی وینبت لکم به الزرع

والزيتون والنخيل والاعناب ومن كل الثمرات لايات لقوم
يتفكرون ۝ و بدين باران نيز برويانم شما را كشتها و انگورها
كه قوت را دارد و نانخورش را والزيتون الاية وازهم انواع ميوها
ان في ذلك لاية فيما ذكرنا من تعديد النعم الاية على الالوهية
والقدرة لمن تفكر ۝ قوله عز وجل وسخر لكم الليل والنهار و
الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ان في ذلك لايات
لقوم يعقلون ۝ ديگر قسمت است از بيان نعمت مسخر كردن شما را
مروقت شب و روز خواب و آرام را و آسايش را و كسب را و تصرف را
والشمس والقمر آفتاب و ماهتاب را مسخر كرد شما را معرفت اوقات
را و تاريخ معاملات را و گزاردن نماز و روزه را و آوردن حج و دادن
زكوة را مسخرند بامر وي هر چه خواهند يا في مي آيند و مي روند و ستارگان
مسخرند زينت آسمان را و بريدن راهها را ان في ذلك لايات اي
علامات لقوم يعقلون فيستعملون عقولهم فيتمسكون بما يوجب
العقل كالشيء المستدل بالمقال قوله عز وجل وما ذرا لكم
في الارض مختلفا الوانه ان في ذلك لاية لقوم يذكرون
اي وسخر لكم ما ذرا لكم في الارض مسخر كرد شما را آنچه بيافريد اندر زمين
وقوله لكم اي لاجلكم وقيل وما ذرا لمنافعكم في الارض وقوام دنياكم
وابدانكم ومن المطعوم والمشروب والملبوس والمركوب والمناكح

مختلفا

٢٥٨

مختلفا الوانه چنانك اين چيزها بيافريد منافع شما را همين چيزها
را نيز گوناگون از بهر چنانك بخوردن كام را لونت بود بپوشيدن
دست را و بديدن چشم مدت بود چنانك دليل كرد بخلق نعمت بر
وحدانيت خود دليل كرد اختلاف الوان والاطعمة بر وحدانيت
خود ان في ذلك الاية ظاهر قوله عز وجل وهو الذي سخر البحر
لتاكلوا منه لحما طريا وتستخرجوا منه حلية تلبسونها
وترى الفلك مواخر فيه ولتبتغوا من فضله و
لعلكم تشكرون ۝ ديگر قسمت است از بيان نعمت وي آن
خداوند است كه مسخر كرد شما را درياها تا مي خوريد از وي گوشت
تازه لتاكلوا منه لحما طريا يعني ماهي و ماهي را گوشت تازه گفت
بدان معني كه حاجت نيايد بكشتن وي چنانك بكشتن انعام
وي خود در حال حيوة گوشت تازه است لا يتغير بمرور الازمان
على اين نعمت خوردني بود وتستخرجوا منه حلية تلبسونها
و بيرون آريد از وي جواهر و درها و مرجان بهر الآن را تا بپوشيد
اين نوع پوشيدني است وترى الفلك مواخر فيه و مي بينيد
كشتيها كه مي روند در آب بسينه آب را مي شكافد تا راه دراز
بمدت اندك بگزارند يقال مخرت السفينة اي شقت الماء
بها والمواخر جميع ماخرة وهي السفن الجواري تشق الماء

بصدورها و لتبتغوا من فضله ای من فضل البحر یعنی الریح وقیل
من فضل الله و لعلکم تشکرون ظاهر قوله عز و جل و القی فی الارض
رواسی ان تمید بکم و انهارا و سبلا لعلکم تهتدون ه وهو
جمیع الراسی وهو الجبل الطویل العظیم المحکم این بیان دیگر قسمت است
وسبب بیفکند ای بیافکند در زمین کوهها بلند ان تمید بکم ای ان لا
تمید بکم تا میل نکند بشما یعنی نگردد بیکسو تا قرار یابید شما و قرار یابد
بناها بلند شما را و ارزها و سیدا و جویها و راهها بیدا کردیم
یعنی بعض کوه آفریدیم استواری زمین را و بعضی را نرم آفریدیم راه
شما را و راه آب شما را کی اگر همه کوه بردی جوی بریدن دشوار بودی
لعلکم تهتدون ای لکی تهتدوا سبیل الدنیا او تهتدوا بدلایل الوحدانیة لعلکم
تا راه یابید براههاء دین و یا راه یابید بوی بوحدانیة خداوند عز و جل
قوله عز و جل و علامات و بالنجم هم یهتدون افمن یخلق کمن
لا یخلق افلا تذکرون و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
ان الله لغفور رحیم ه العلامات الجبال التی یهتدی بها
وجعلناها لاهتداء الطرق علامات بالنهار و قیل
الجبال و باللیل النجوم افمن یخلق الآیة بتنبیه کرد خلق
را بتعدید این نعمتها تا تفکر کنند میان خالق و مخلوق و تسویه
نکنند گفت من بیدا کردم که چرا فریدهام اکنون استفهام بر ابر انکار
است بیا زید

بیازید با انک نیا فریدی افلا تذکرون الا است بمعنی امر بطریق لطف
ای تذکروا و امر بر شما شمها نعمت این نعمت که یاد کردم بلکه مر بر
شما نعمتی شما راست که اگر خواهید که بشمرید نتوانید نعمتها در حصول
بید اگر بر بندگان در مقابله این نعم از ایشان بد و وصف چند گفت
ان الانسان لظلوم کفار باز خود را بدین آیة بد و وصف یاد کرد
و بستود گفت ان الله لغفور رحیم قوله عز و جل و الله یعلم
ما تسرون و ما تعلنون و الذین تدعون من دون الله
لا یخلقون شیئا و هم یخلقون اموات غیر احیاء
و ما یشعرون ایان یبعثون ه از بعد این بیان گفت خدای
عز و جل مبدا اند آنچه شما نهان می دارید و اشکارا می دارید و الذین
تدعون من دون الله لا یخلقون شیئا و هم یخلقون خود را
بصفات خدایی بستود و بت بنا سزا ای نکوهید گفت آنانرا
که شما خدائی می دانید بدون الله نتوانند که بیافرینند چیزی
را و چگونه توانند آفریدن که ایشان خود مخلوق اند و نیز با
مخلوق چگونه اند اموات غیر احیاء ایشان خود مرده اند
جماد اند و جماد را مرده بگویند چنانک در اصطلاح زمین را مرده
بگویند و ما یشعرون ایان یبعثون و جاهلان اند که ندانند
که حشر کی خواهد شان کرد و هر چند که بت جمادست و جماد ابث

وحشر حقیقت نبود لکن چون خداوند عز وجل خبر داده است که بت
با کافر در دوزخ رود کما قال الله تعالی انکم وما تعبدون من دون
الله حصب جهنم و کافران بتان را بمحل با جانان می داشتند یعنی زندگان
لاجرم خداوند عز وجل ببعث وحشر وصف کردشان چنانک ایشان را
نه بینی که گفت افمن یخلق کمن لا یخلق قوله عز وجل الهکم
اله واحد فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة
وهم مستکبرون ٥ لا جرم ان الله یعلم ما
یسرون وما یعلنون انه لا یحب المستکبرین ٥
چون بت پرستان مر خدایی را بی سزا خدایی کیست انک و هیچ
خدای شما است یکیست ورا مانند نیست کافران گفتند ما بشما
خستیم ورا بخدایی خدای گفت عز وجل فالذین لا یؤمنون بالآخرة
قلوبهم منکرة چون شناخته باشید مرا که منکر باید قیامت را وکسی
که قیامت را منکر وی ناشناخته دل بود و این دلیلست که هیچ کافر
خدای شناس نبود انک خداوند عز وجل مکذب داشت در اخبار
قیامت شناختن او نغز کرد و انک بچیزی دیگر مکذب دارد همین
بود وهم مستکبرون آن ناگرویدن ایشان از کبر و گردن کشی است
نه از جهل و پوشیدگی لا جرم یعنی حقاست حقا یا محلی که خداوند عز وجل
میداند آنچ ایشان پنهان کنند و آنچ آشکارا کنند هر آینه وی خداوند

دوست

دوست ندارند کبر آوردگان را از ایمان قوله عز وجل واذا قیل لهم
ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین ٥ لیحملوا
اوزارهم کاملة یوم القیامة ومن اوزار
الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون ٥
باز خبر داد بدین آیت بدانچ نهان و آشکارا میداند نزول آیت بحق
مقتسمان عقبات است علی ما ذکرنا فی آخر سورة الحجر چون
مصطفی صلعم خبر یافت که ایشان بر سر راهها کس نشانده اند تا از وی
زشت گویند و بی نیکی فا عقابها ایشان صدیق و عمر را و حمزه و
طلحه و زبیر را رضی الله عنهم اجمعین بفرستاد بهمین راهها تا
چون ایشان زشت گفتندی یاران نیکو گفتندی خداوند عز وجل کافران را
نکوهید و یاران مصطفی را صلعم بستوده علی ما نذکر بعد هذا ان
شاء الله تعالی و اول نکوهش کافران یاد کرد واذا قیل لهم ماذا انزل
ربکم چون بگفتندی این کافران را که چه فرستاده است خداوند عز وجل
شما بمحمد قالوا اساطیر الاولین گفتند سمر و سرگذشت پیشینیان
این چنان نیست که معنی آید بفرستادن اساطیر لکن معنی آنست
که نه فرستاده است خداوند عز وجل بوی چیزی و آنچ می خواند و میگوید
منقول نیست سمر و سرگذشت پیشینیان است که نبشته اند و جمع

کرده کما ذکر فی موضع آخر و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها لیحملوا
اوزارهم الآیة تا بردارند بارهای گناه خود تمام روز قیامت یعنی
بردارند عقوبت گناهان خود و هنوز بردارند بار گناهان آنکسانی
که گمراه کردند شان بجهل و نادانی یعنی هم عقوبت گمراهی خود بردارند و هم
گمراهی آنانکه اینها سبب بوده اند مر گمراهی ایشان را آنگاه عقوبت گمراهانرا
جایزی که شود مضاعف زاد و عقوبت بود یکی عقوبت ضلال خود دیگر
عقوبت اضلال دیگران و قوله بغیر علم این نادانی ذمت نی نادانی
عذر الا ساء ما یزرون بدانید که بد باری که بر می دارند ایشان
قوله عزوجل قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیا
نهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم
واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون ۝ یعنی
ازین قوم که مکر و حیلها کنند با تو پیش از تو مکر کرده اند با پیغامبران
مر گروهی که بوده اند پیش از تو و بعقوبت و بال پیشتر ازینها بوده
اند منجم کرده ام با ایشان فاتی الله بنیانهم من القواعد بیامد
فرمان خداوند عزوجل باصل و بناهای ایشان یعنی بیامد عذاب
مر ایشانرا و مستاصل کرد شانرا ماندند نه شهر و نه جایی و مسکن
ایشان فاتی الله آمد الله عذاب را آمدن خود گفت که آن عذاب
بفرمان وی بود اطیه فخر علیهم السقف من فوقهم یعنی زلزله

در زمین ایشان افتاد و بآواز جبرئیل علیه السلام آتش در ایشان افتاد
و ایشان در خانها بسوختند و بناهای شان زبر که ایشان افتاد و
سقف خانها و کنگرها بر ایشان افتاد فاتیهم العذاب من
حیث لا یشعرون و بیامد عذاب بر ایشان از آنجا که ندانستند یعنی
بوقتی که طمع نداشتند امید در حال ایمنی که گفتیم که در ایمنی مرد غافل
تر بود و اغلب عذاب کافران بوقتی بوده است که غافل تر بوده اند
کما قال الله تعالی فتحنا علیهم ابواب کل شیء قوله عزوجل ثم یوم
القیامة یخزیهم ویقول این شرکائی الذین کنتم
تشاقون فیهم قال الذین اوتوا العلم ان الخزی
الیوم والسوء علی الکافرین ۝ و بدین عذاب دنیا بسنده
نیست همچنین روز قیامت باز گردانند شان بعذاب خوار کنندها
و یقول این شرکائی الذین کنتم تشاقون گویند کافرانرا که کجااند
انها که انباز گرفته بودند با من که اختلاف کرده بودند در وی پیغامبران
میگفتند که اینها انباز نیستند و خدایرا انبازی نیست و شما
میگفتید خلاف میکردید در ایشان کافران جواب ندهند قال الذین
اوتوا العلم جواب دهند جواب دهند علما ان الخزی الیوم
والسوء علی الکافرین هر آینه امروز خواری و سختی عذاب
بر کافران است و این فضل و شرف علماست که چنانک بدنیا مفتیانند

بقیامت هم معنی باشند وعالم برخیزند قوله عز وجل الذین
تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا
نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون ه
پیش از آنک بقیامت رسند بدین جهان مرگ عذابی وخواری بود شان یعنی
عذابی قیامت کافرانراست آن کافران که فرشتگان با ایشان آیند بستدن
جانها ایشان ظالمی انفسهم درحالی که ایشان ظالم باشند برتن خود بگوی
فالقوا السلم چون کافران فرشتگانرا بینند گردن دهند یعنی بگروند
وگویند ما کنا نعمل من سوء نکردیم ما از کفر وگناه چیزی منکر شوند
خدای تعالی جواب دهد ایشان بلی ان الله علیم الآیه نیست چنانک
شما میگوئید بلکه خداوند عز وجل داناست بآنچ شمان میکردید فادخلوا
ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین
درآئید اکنون بدین درها دوزخ دو ابود که این خطاب عمر کافرانرا بود
هر یکی را در درکه باشکاف بود خطاب هر راست ازین معنی گفت
ابواب جهنم در وابود که ابواب بدان معنی گفت که این کافرانرا باشکاه
ایشان بدرکه چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم بود و بردرها بیایند بر
گذشتن را تا بجایه خود رسند خالدین فیها الآیه بازگشتی جای
است مرمتکبرانرا قوله عز وجل وقیل للذین اتقوا ماذا
انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا

حسنة

حسنة ولدار الآخرة خیر ولنعم دار المتقین ه
از بهر ذکر کافران بستود متقیانرا ومراد ازین صحابه اند چنانک
یاد کردیم چون ایشان بپرسیدند که چه فرستاد خدای تعالی بمصطفی
صلعم جواب دادند جامع سخن هم نیکوئیها دنیا وآخرت راچه
گفتند خیرا گفتند خیر چیز فرستاده است از ایمان ونماز وزکوة
وروزه وحج وصدقه وبر والدین وصلة رحم اگر از هر یکی جدا جدا خبر دادندی
دراز گشتی بیک کلمه جوابی دادند جامع مر این همرا و آن خیر است
یاران خیر را تفسیر کردند للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة مر
محسنیانرا با ایمان درین دنیا نیکوئیهاست ولدار الآخرة خیر وسرای
آخرت مر ایشانرا بهتر ولنعم دار المتقین ونیکو سرایست بهشت مر
متقیانرا قوله عز وجل جنات عدن یدخلونها تجری
من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی
الله المتقین الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون
سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ه
هذا وصف الدار لهم فیها ما یشاؤن ایشانرا بود درین بهشت
آنچ آرزو برند کذلک یجزی الله المتقین وانجا گفت ان
الخزی الیوم والسوء علی الکافرین وانجا گفت ظالمی انفسهم
واینجا گفت طیبین متقیان آن باشند که فرشتگان بستدن جانها ر

ایشان آیند در آن حالی که ایشان پاک باشند و کفر و شرک نیارند یقولون ٠
سلامٌ علیکم درا بود که این سلام علیکم درا بود که فرشتگان بر زبان
جانها این سلام مولی برسانند بوی مژده بهشت بهشت ادخلوا الجنة
اندر آیید ببهشت باعمال شما و درآمدن ببهشت وعده بایمانست
وایمانا عملست و قولست و تصدیق قوله عز و جل هل ینظرون
الا ان تأتیهم الملائکة او یاتی امر ربک کذلک فعل الذین من قبلهم
وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون ١٠ ای
ما ینظرون استفهام است بمعنی نفی چشم نمی دارند مگر آنکه بیاید
فرشته با ایشان بستدن جانهاء ایشان وهم ظالمون انفسهم فیکون
حالهم کحال من تقدم ذکره من امثالهم من الظالمین او یاتی امر
ربک یا بیاید فرمان خداوند بعذاب ایشان در دنیا چنانک بپیشینیان
کذلک فعل الذین من قبلهم ایه کما فعل هؤلاء همچنین کردند
آنکسان که بوده اند ازیشان با آن پیغامبران از تکذیب و استهزاء و
استعجال عذاب هلاک کردیم شان بعذابی که نداشتند از کجا
گرفتیم شان فاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون وما ظلمهم
الله الایه و بدین عذاب و هلاک ما برایشان هیچ ستم نکردیم
ولکن ایشان ستم کردند بر تن خود بثبات واصرار بر کفر قوله
عز و جل فاصابهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما

کانوا

کانوا به یستهزءون ٠ برسید برایشان بدیهاء آنچ کرده بودند
یعنی جزاء آن بدیها و عرب جزاء فعلها بنام فعل یاد کند وحاق بهم
الآیه و فرود آمد بدیشان آنچ بوی فسوس میکردند از عذاب
قوله عز و جل وقال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا
من دونه من شیء نحن ولا اباؤنا ولا حرمنا من دونه
من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا
البلاغ المبین ٥ آنگاه خبر داد از مقالت ایشان که کافران
میگفتند ما این بتان را بفرمان وی همی پرستیم ولو شاء الله ما عبدنا
من دونه من شیء اگر خدای عز و جل خواستی نپرستیدیمی ما
بدون وی را و نه پدران ما و نه حرام کردیمی چیزی را از بحیرة و
سائبة و وصیلة و حام خداوند عز و جل این نکوهش ایشان را یاد
کرد و نکوهش اندر آن است که مشیت خداوند را در گناه و کفر عذر
خود نهادند در افکندن ملامت و بزه از خود نه آنک افعال ایشان
بمشیت خداوند نیستی کذلک فعل الذین من قبلهم همچنین
که این قوم حجت نهادند مشیت خداوند را بعذر در گناه و کفر
هم کافران و قومها پیشین همچنین حجت نهادند و فهل علی الرسل
الا البلاغ المبین یعنی رسولان من پیدا کرده اند ایشان را که مشیت
من عذر و حجت نیست شما را و نیست برسولان من جز رسانیدن

بیدا و رسانیدند قوله ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان
اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی
الله ومنهم من حقت علیه الضلالة فسیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین ه بدرستی
وراستی که فرستادیم در هر امتی تا بیان کند و بفرماید قوم را ان
الله و اجتنبوا الطاغوت که خدای را پرستید و از دون
وی تبرا کنید و قد ذکرنا معنی الطاغوت فی سورة النسا فی
قوله الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقا
تلون فی سبیل الطاغوت ما عبد بدون الله وهو فی نفسه
مذموم فمنهم من هدی الله از ایشان کس بود که خداوندش
هدا داد و از ایشان کس بود که گم بود کی حقیقت کرد و واجب کرد
بروی یعنی انک دانست که قبول کند بیان رسول را هدی داد ش
فسیروا فی الارض الایه بروید اندر زمین تا بنگرید عاقبت
کار کافران که چگونه بود قوله عز وجل ان تحرص علی
هدیهم فان الله لا یهدی من یضل وما لهم من
ناصرین ه هر چند که تو مصطفا بینی حریص کینی بر هدی دادن
این کافران فان الله لا یهدی من یضل خداوند تعالی هدی
نیهد انک گم کند یا گم شود وما لهم من ناصرین و نیست مر این

کافران

کافرانرا هیچ یاری کری مراد آنست که کار هدا دادن بمراد تو نیست
یا محمد ولکن ما هدی انرا دهم که ما خواهم قوله عز وجل
واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله
من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس
لا یعلمون ه چگونه هدی دهد خداوند عز وجل قومی را
که از بعد بیان پای افشاندند بکفر و سوگند خوردند بخدای جهد
یمین سوگند بخدای است یعنی جهد کنند در بزرگی سوگند که هیچ
کس از خدای بزرگتر نیست سوگند همی میخوردند لا یبعث الله من
یموت زنده نکند خداوند عز وجل مر کانرا یکی وعدا علیه حقا
یکی مر دات گفتار ایشان را است نیست چنانک ایشان میگویند
زنده کردن نمی وعده است از خداوند عز وجل راست و درست
و واجب که آن حکم خدا است که وعده خود خلاف نکند ولکن
اکثر الناس لا یعلمون است لا علم لهم بوجوده للحکمة ثم بین
الحکمة فیه فقال لیبین لهم الذی یختلفون فیه و
لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین
حشر کند خلق را تا پیدا کند آنچ خلاف کردند در وی ایشان
در کفر خلاف کرده بودند و میگفتند که حق است و پیغامبران
میگفتند که این باطلست قیامت آدم و خلق را زنده کنیم تا پیدا کنیم

جزا، جزاء کفر باطل و جزاء توحید حق و لیعلم الذین کفروا
الآیة تا بدانند کافران که دروغ زن ایشان بوده‌اند نه پیغامبران
انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون
گفت من بر زنده کردن شما قادرم و بر من آسانست هر چند شما
بعید بینید و لیکن آن دشواری شما را بود که کارها به آلت کنید من
بارادت کنم هر آینه تو ما هر چیزی را که خواهیم که بباشد آنست
که بگوییم بباش بباشد و بیان این پیدا کرده‌ایم که این بر عادت
کلام عرب است اما خداوند را در بوده گردانید چیزها به ذکر کن حاجت
نباید * قوله عز و جل والذین هاجروا فی الله
من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولا
جر الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون * برعقب
نکوهش کافران مدح مومنان یاد کرد گفت آنانکه هجرت کردند در
دین خداوند عز و جل ببریدند از خان و مان و عیال و فرزندان
از بعد آنکه ستم کردند کافران بر ایشان که هیچکس از یاران
هجرت نکرد که رنجی از کافران بوی نارسیده بود وعدهٔ ایشان
حجت لنبوئنهم فی الدنیا حسنة بدل دهیم شان و لنبوئنهم
جای دهیم شان در دنیا جایها نیکو یعنی نیکو جایها بدادیم
شان و روزی دهیم شان و ایمنی و ممکن گردانیم شان و

وعدهٔ ایشان بقیامت جنت والاجر الآخرة اکبر الآیة و ثواب
قیامت بزرگتر است اگر بدانند یعنی می‌دانند شما که مومنانید
که چنین است و روا بود که گوییم لو کان الکفار یعلمون ما اعد الله
تعالی للمهاجرین ثم مدحهم و قال قوله عز و جل الذین صبروا
و علی ربهم یتوکلون * و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا
نوحی الیهم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون * با
لبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس
ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون * آنانکه صبر کردند
بر ظلم کافران و صبر کردند بر طاعت و بر سختی و مصیبت
و محنت و توکل بر خدای خویش کنند و ما ارسلنا من قبلک
الآیة چون کافران منکر شدند نبوت مصطفی را صلعم گفتند
ابشر یهدوننا ابعث الله بشرا رسولا گفتند خداوند را
عز و جل فرشته نبود که بخلق برسولی فرستادی همی آدمی می
باید که ما را دعوت کند خداوند عز و جل آیه فرستاد در کلام
ایشان گفت ما نفرستادیم پیش از تو بر هیچ قومی رسولی
مگر مردان هم از جنس ایشان آدمی فوق آن بوده است که وحی
الیهم و این آیه رد است بر اشعری و سی گویند از زنان نیز نبی
بوده‌اند چنانک مادر موسی بدان دلیل که گفت واوحینا الی ام

موسی و مریم مادر عیسی بدان دلیل که جبرئیل بر وی آمده که مریم
گفت انی اعوذ بالرحمن منک قال انما انا رسول ربک و مذهب
ما آنست که نبی جز مرد روا نبود هرگز بدلیل آیت که امام ماست
و قول اشعری باطل است نه هر کجا که ذکر وحی بود آنکس که بوی وحی
آمده بود نبی بود نه بینی که گفت واوحی ربک الی النحل و این دلیل
نکند و نحل نبی بود فسئلوا اهل الذکر بپرسید از اهل علم
یعنی عبد الله ابن سلام و غیره من علماء اهل الکتاب ان کنتم
لا تعلمون اگر ندانید شما بپرسید از آنکه بدانند بالبینات والزبر
یعنی ارسلنا الرسل بالبینات والزبر فرستادیم رسولان را
با معجزها و بینتها و کتابها حجت مر خلق را الزبر جمع
الزبور و هو الکتاب وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس
ما نزل الیهم و تو یکی از جمله از رسولانی فرستادیم بتو قرآن را
بیان کنی و پیدا کنی خلق را از آنچ فرستاده شد بایشان قرآن را
ذکر گفت لانه ذکر الله تعالی فیه الفرائض والشرائع مما
یحتاج الیه دینا و دنیا و لعلهم یتفکرون و تا تفکر کنند در قرآن
تا بیاندیشند که این گفته المخلوق نیست قوله عز و جل افأمن
الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض
او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون. این وعید

است

است کافران را ایمن نشدند آنکسها که مکر کردند و بدیها کسب کردند که بزمین فرو
بردشان خداوند عز و جل چنانکه قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب الآیة یا بیاید
بایشان عذاب از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانکه قوم لوط را قوله تعالی
او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین یا بگیرد ایشان را در حال
از گشتن ایشان ببازرگانی و سفر شدن بشهر فما هم بمعجزین نه اند ایشان خدای را
عاجز کننده از عذاب و هلاک خود قوله تعالی او یاخذهم علی تخوف
فان ربکم لرؤف رحیم یا بگیرد که بگیرد شان بر ترس و نا
ایمنی و قیل علی تخوف ای علی تنقص المال و هو قریب من الاول که در نا ایمنی و ترس
نقصت ملک و مالها کم شود و معنی آیه آنست که قادرم که هلاک شان و قادرم که بنقصان
مال و زیان عذاب کنم شان فان ربکم لرؤف رحیم رب شما رؤف و رحیم است بر هلاک
شان قادر است و شما سزای هلاک آیید و هلاک نمیکند تا مهلت دهد بگروید پند خواهید
و توبه کنید عفو کند شان قوله عز و جل اولم یروا الی ما خلق الله من
شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله و هم
داخرون. نمی نگرند این کافران بدانچ بیافریده است خدای عز و جل از
مخلوقات یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله میگردد سایه وی از راست
و چپ سجده کننده مر خدای را عز و جل و هم داخرون و ایشان خواران یعنی خاضع
و متواضع معنی آنست که اگر کافر مرا سجده نکنند چه زیان که سایه وی خاضع و خاشع
است مرا ایه مرکبست و مصور است بر هیئتی که دلیل است بر وحدانیت حق و خدایی من

ازو چنین است دا بگوید که بیاران بیان را از سیاه و بگردان و در سورة الرعد تمام
گفتیم قوله عز وجل ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة
والملائکة وهم لا یستکبرون ۝ دیگر دلیل وحدانیت وسزاواری وی
خداوند را گفت سجده کنند خدای را عز وجل هر جنبنده که هست در آسمان و زمین
والملائکة تخصیص ملائکه بعد آنکه در عموم دابه در آمدند شرف و بزرگی ایشان راست
وهم لا یستکبرون و آن فرشتگان کبر نیارند بسجده او درگاه خدای را
عز وجل یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون
می ترسند از خداوند خود که قاهر است وغالب فوق در قرآن بمعنی
بلندتری بیاید و فوق بمعنی قهر و غلبه بیاید کما قال الله تعالی
خبرا عن قوم فرعون وانا فوقهم قاهرون مراد ازین بلندی و برتری
درحق خدای عز وجل روا نبود معنی آیت آنست که می
ترسانند از خدای قاهر وغالب ویفعلون ما یؤمرون و
میکنند آنچه میفرماید شان بسجود فرشتگان را باساجدی وهی
کبری و ترسکاری و فرمان برداری قوله عز وجل وقال
الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد
وایای فارهبون ۝ از بعد وعید گفت خداوند عز وجل
مگیرید دون خدای را بخدایی الهی خود بنده بود اثنین
یاد کرد تاکید را و تاکید از عادت کلام عرب است انما هو اله

واحد

واحد وی یکی خدایی وایای فارهبون گفت از من خدای
بترسید یا من دیگری مگوید قوله تعالی وله ما فی السموات
والارض وله الدین واصبا افغیر الله تتقون ۝ سزای
وحدانیت و ترس هم مراست و دوام الواصب الدائم یعنی خداوند
هم و دین من بپسندید که همیشه باقی خواهد ماند دین منست افغیر
الله تتقون بدون من خدای از کسی دیگر می ترسید با زنعمت را
گذشته یاد کرد تا بود که شرم دارید قوله عز وجل وما بکم
من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجأرون ۝
ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون ۝
لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ۝ ترجمه
هرچه شما را از نعمت هر از منست که خدای شمایم اذا مسکم الضر
فالیه تجأرون که چون برسد تان تنگی و سختی و آنچه بوی زاری
میکنند و بوی نالند و من این سختی از بهر آن می برم تا شکر من بر
شما واجب شود نه که تا از شما شرک بستانم و شما شرک می آرید و مرا
ناسزای میگوید با نچون بردارن سختی و تنگی را از شما هم گروهی
از شما بخداوند خود شرک می آرند تا کافر شوند بداغ برادیم شان
از نعمتها خود کافر بودند یعنی ثنا نعمت بر کنی فتمتعوا فسوف
تعلمون برخوردار برداریدی بدنیا بنعمتها زود بود که بدانید

وایں وعیداست قوله عز وجل ویجعلون لما لا یعلمون
نصیبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما کنتم
تفترون ه ومیکنند مر ایزا که هیچ نداند بهره از آنچ ما ایشان را
روزی دادیم بت را بجهل و نادانی . بنکوهید وجه داند بت که جماد است
واین آنست که عادت کافران بود که وقف کردندی و قربان کردندی
بنام بتان چنانک گفت وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا
بنکوهید خداوند تعالی بتان را بجاهلی ونادانی ومحتاجی خدای وی بود
که وی محتاج بندگان بود و بوقف وصدقه خلق وحاجت بودش
تالله لتسئلن عما کنتم تفترون ایشان میگفتند خدای را
فرموده است ما را بدین خدای عز وجل گفت دروغ میگویند و
بخدای که هر آینه بپرسند تان از این دروغ که می بافید قوله
عز وجل ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون
هنوز از زشتی مقالت کافران خرسند نشد گفت چنین جاهلی و
عاجزی را با من انباز گرفتید و دیگر هنوز مرا گرفتید دختران وصف
کردند بتو ملح گفتند ان الله صاهر مع الجن فولدت له الملائکة
بنات خداوند گفت عز وجل سبحانه پاکست وی خدای تعالی از
گرفتن فرزند انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة کفو باید وجنس

ولم یکن

ولم یکن له کفوا احد ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا
بندی باو فرزندی درست نیاید ولهم ما یشتهون و ایشان راست
آنچ آرزو واکنند اگر چنین دانی لین اجبار بود ونشاید که کافران را بود
آنچ ایشان خواهند گوییم استفهام است والف استفهام از اول ساقط
معناه اولهم ما یشتهون با ایشانراست آنچ آرزو می برند تا هر جا از
آنها ایشانرا بگویند قوله عز وجل واذا بشر احدهم بالانثی
ظل وجهه مسودا وهو کظیم یتواری من القوم من
سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب
الا ساء ما یحکمون للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل
السوء ولله المثل الاعلی وهو العزیز الحکیم مرا بدختر
می وصف کنند که چون بشارت داده شود یکی را از ایشان بدختری
هم روز روی سیاه بود و وی خشمناک بود خشم میخورد مسودا
بدان گفت که کسی که غمناک روی وی تیره وسیاه شود لا یتواری بپوشاند
از قوم خود آن بدی و ناخوشی آن مژده که داد باشندش یعنی قوم
خود را نگوید که مرا دختر آمد پنهان دارد ایمسکه علی هون ام یدسه
فی التراب هر دو الف استفهام است آنگاه دارد این دختر را بخواری
یا پنهان کندش در خاک که عادت عرب بود کشتن دختران بیم گرسنگی
را که از وی عادت وحرب نیاید واین دلیلست که دختران را عزیز

باید داشت که خداوند تعالی کافرانرا نیکو هیئه است بخوار داشت دختران
الا ساء ما یحکمون بدانید که بد حکمیست که می کنند این کافران که مرا وصف
بکنند بدختران خود ننگ میدارند از ایشان نه پسندید مرا آنچ نپسندید
خود را الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی این قسمی
کژ است للذین لا یؤمنون بالاخرة مثل السوء ولله المثل الاعلی و
هو العزیز الحکیم مر ناکردند کان آخرت را شت صفت بد بدین مثل
بمعنی صفت است چنانک گفت ذلک مثلهم فی التوریه ومثلهم
فی الانجیل ولله المثل الاعلی وخداوند راست صفت بلند یعنی وصف
سزای بیگانگی ونفی مثلی ونادری وهو العزیز الحکیم وی خدای
عز وجل عزیز است یعنی غالب است وقادر وقاهر است بر هلاک ایشان
حکیمست در مهلت دادن ایشان قوله عز وجل ولو یؤاخذ
الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن
یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستا
خرون ساعة ولا یستقدمون ۝ اگر بگیرد خدای تعالی مردمانرا
یعنی کافرانرا بکفر وشرک ایشان ما ترک علیها من دابة نماند بر روی
زمین یک جنبنده ابن عباس گوید رضی الله عنه آسمانرا فرمان دهد
تا بر زمین نبارد تا یک جنبنده نماند علیها کنایة ترجع الی الارض
وان لم یسبق ههنا ذکر الارض نظیره حتی توارت بالحجاب یعنی

حتی

حتی توارت الشمس ولم یسبق ذکر الشمس ولکنه معروف والعرب ما توف
تحذف ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی ولکن زمان میدهد شانرا تا وقت
معلوم نام برده وهو انقضاء الاجل فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة ولا یستقدمون چون وقت اجل ایشان در گذشت یک ساعت از آن
وقت اجل خود پس نروند وبیشی نکنند ویجعلون لله ما یکرهون
وتصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی لاجرم ان
لهم النار وانهم مفرطون ۝ انگاه خبر داد که باآن زشتی
معاملت هنوز زشت گویند خداوند را بدختران وصف میکنند وتصف
السنتهم الکذب ان لهم الحسنی یعنی باز لهم وصف میکنند زبانها
ایشان بدروغ با آنک ایشانراست بهشت دلیله ولئن رجعت الی ربی
ان لی عنده للحسنی لاجرم ان لهم النار حقا که دوزخ ایشانراست
وانهم مفرطون یعنی معجلون الی النار یقال فرط منی ما لا احسبه یعنی
سبق والفارط المتقدم علی الماء لاصلاح الحبل والدلاء حتی یرد القوم
وافرطته یعنی قدمته معنی آنست پیشتر باشند شانرا سوی دوزخ تالله
لقد ارسلنا الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو
ولیهم الیوم ولهم عذاب الیم ۝ بخدای یا محمد که
فرستادیم بگروهان پیش پیغامبران فزین لهم الشیطان
اعمالهم بیاراست شیطان مران قوم را کردارها چنانک بیاراسته

است این قوم ترا یعنی با زشتی معاملت نیکو کمان بوده اند بخود این
قوم توان میکنند که پیشینیان کرده اند این تسلی دل مصطفی راست
صلعم و وعده نصرت مومنانرا فهو ولیهم الیوم و شیطان دوست
دار ایشان است امروز این دلیل است که در حق خداوند هو مطلق
نشاید داند که اینک هو یعنی شیطان است ولهم عذاب الیم و
شیطانرا و ایشانرا است همه را عذاب دردکین قوله عز وجل و
انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه و
هدی و رحمة لقوم یؤمنون ه تو یکی از جمله آن رسولانی و
بفرستادیم بر تو قرانرا مگر تا بیان کنی ایشانرا آنچ خلاف کرده اند در وی
یعنی بطلانرا کفر بید اکنی و حق ایمان بید اکنی چه مصطفی صلعم میگفت
که کفر باطل است و ایشان میگفتند که حق است اختلاف بدین سبب بود
و هدی و رحمة لقوم یؤمنون یعنی و ما انزلنا علیک الکتاب الا
هدی و رحمة و نفرستادیم این قرانرا مگر هدیه و رحمه مرکوندکانرا
والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها
ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون ه بدین آیه خبر داد دلیل
وحدانیت خود گفت خداوند بفرستادیم شما را از آسمان آبی فاحیا به
الارض بعد موتها تا زنده گرداند بدین آب زمین را از بعد مرگ وی
ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون ظاهر قوله عز وجل

وان لکم

وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه
من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین ه
دیگر قسمت بیان نعمت یاد کرد که شما را درین چهار پایان عبرتست
و پند و قیاس کردن بر وحدانیت وی نسقیکم مما فی بطونه
یعنی خورانیم شما را آنچ در شکمها ایشانست وانچ هست من
بین فرث و دم لبنا خالصا از میان بار وی شکم وی و میان
خون وی شیر وی خالص نه رنگ خون و نه بوی آن بار در وی
سائغا للشاربین گوارنده خورندکانرا بکوارند که وصف کرد شیر
که چیزی از میان پلیدی بیرون اید و بمجاورت نجاست بود بخوردن
گوارنده نبود خبر داد که دین شیر گوارنده است ومن ثمرات
النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا
ان فی ذلک لایة لقوم یعقلون ه دیگر قسمت بیان نعمت
و از میوها خرما و انگور نهادیم که برنه مست کن و رزق حسن در ذکر
جدا کرد میان سکر و رزق حسن شیره و قلانه و انگبینه و سرکه
و گفتیم اجلا صحابه از بخارا دانستند و ازمی حذر کردند و این
پیش از نزول تحریم خمر بود چنانک بسورة البقرة یاد کردیم ان فی
ذلک لایات لقوم یعقلون ظاهر قوله عز وجل و
اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا

ومن الشجر ومما یعرشون ه واین وحی الهامست نظیره واوحینا
الی ام موسی الهام داد خداوند تو یا محمد کفت یعنی زنبور را ان اتخذی
من الجبال بیوتا که بگیر از کوهها خانها ومن الشجر واز درختان
ومما یعرشون واز آنچ بر آرند از بناها وقیل واوحی ربک ای سخرها و
مما یعرشون کل شی عرش من کرم او نبات او سقف فهو عرش ومعروش یعرشون
قوله عز وجل ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل
ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه
فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون ه
واین نیز اخبارست که الهام داد یعنی بخور از هر میوه فاسلکی سبل
ربک ذللا ای منقادة بالتسخیر و ذللا جمیع ذلول بروا براهها
که خداوند تو مسخر کرده است مر ترا یخرج من بطونها شراب مختلف
الوانه برون آید از شکمها و اثنان شرابی مختلف اللون سرخ و زرد
وسپید فیه شفاء للناس دروی انگبین شفاست مردمانرا یعنی
بعضی از مردمانرا ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون ظاهر
قوله عز وجل والله خلقکم ثم یتوفیکم ومنکم
ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا
ان الله علیم قدیر ه قسمت دیگرست از بیان نعت و
خداوند عز وجل بیان کرده است شما را باز بمیراند شما را ومنکم من یرد
الی

الی ارذل العمر وهو الخطر من لا یلهم اسوء العمر وسفره واز شما کسی
است که باز کردانند بپیشترین زندکانی یعنی دهشتی تا بی کرد و خرف
شود کیلا یعلم بعد علم شیئا تا نداند چیزی از بعد آن که دانسته باشد
ان الله علیم قدیر ظاهر قوله والله فضل بعضکم
علی بعض فی الرزق فما الذین فضلوا برادی رزقهم
علی ما ملکت ایمانهم فهم فیه سواء اف
بنعمة الله یجحدون ه وخداوند عز وجل فضل نهاد بعضی
را از شما را بعضی یعنی بعضی از شما سیدست و مهتر و توانکر
وبعضی بنده و بی ملک و عاجز واین بیان مثل واحد انیست فما الذین
فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم ای قسمهم و
حظهم ونصیبهم وهو المالکیة والقدرة والغنی فیردون
ذلک الی ملکهم نیستند ایشان که ایشانرا فضل نهاد بمهتری و
آزادی و توانکری و نفاذ قول خلود با آنک زبردست ایشانست
تا این بنده با این خواجه در ملک تصرف و نفاذ قول برابر بودی
ومعنی آنچ آنست که بعضی از شما آزادانند و خواجه و توانکر و
بعضی بنده هیچ از که شما که توانکرید و خواجه ملک خود با غلام
خود قسمت نمی کنند و ورا شریک خود نمی کند در آنچ وراست
تا این غلام با این خواجه برابر کردد کفتند نی کفت پس چون

نه بندی که همچون تو بی هم جنس و مثل تو شریک تو بود در ملک ونفاذ
تصرف چگونه بنده که مر شریک وصف کنی چیزی را که مخلوق
منست و عاجز است و هیچ روی و روا با من مانند کی نیست
افبنعمة الله یجحدون استفهام است بمعنی توبیخ یا منکر می
شوند نعمت خدا را چون خداوند تعالی چیزی داد که همه این نعمتها
از منست و تو بت را شریک گویی نعمتها و واهم منکر شده باشی
قوله عز وجل والله جعل لکم من انفسکم ازواجا و
جعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة ورزقکم
من الطیبات افبالباطل یؤمنون وبنعمة الله هم
یکفرون الله آن خداوند است که بیافرید شما را از تنهای
شمان زنان آرام شما را با ایشان یعنی زن آن از تن و زن این از آن
هر دختری را از بدن خویش آفرید وجعل لکم من ازواجکم بنین
وبیافرید شما را از زنان شما پسران وحفدة نبیرگان والحفدة
الخدم فی اللغة واصل الحفد مداركة الخطو والاسراع فی المشی
وانما قیل هذا للخدم فقیل لهم الحفدة واحدهم حافد مثل
وکفرة ومنه قال فی دعاء الوتر والیک نسعی ونحفد تن وعزیزند
و نبیره آمد نفقه و روزی باید گفت ورزقکم من الطیبات روزی
داد شما را از پاکیها دانه ومغز تر او کاه و پوست ستور را

افبالبا

افبالباطل یؤمنون باطل اسمی است مر هر چه را که بپرستند بدون
خدای عز وجل من آفریده ام من روزی داده ام بدون من می گروید
یعنی به بت وبنعمة الله هم یکفرون وبنعمت خدای کافر می شوند
باز پیدا کردن ایمان و بباطل را گفت قوله عز وجل ویعبدون
من دون الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض
شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا لله الامثال ان الله یعلم
وانتم لا تعلمون می پرستید بدون خدای آنچه مالک نیست
مر ایشان را بدادن روزی از آسمان و زمین یعنی قادر نیستند این
بتان که از آسمان باران آرند یا از زمین نبات رویانند قوله شیئا نصب
شیئا بایقاع الرزق علیه ای یعبدون ما لم یملک ان یرزقهم شیئا
کما یقال هو یخدم من لا یستطیع اعطاء درهم ولا یستطیعون کسی با
که مالک نبود چیزی لکن قادر بود ببرد و زیرا جستن خداوند تعالی
گفت این بیان بتان نه مالک چیزی اند نه توانایی چیزی دارند فلا
تضربوا لله الامثال وصف مکنید خداوند را عز وجل با مانند
عاجزی ضعیفی نه ملکی را ان الله یعلم وانتم لا تعلمون خداوند
تعالی داند که ورا مانند نیست و شما ندانید یعنی خود را نادان ساخته
اند قوله ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی
شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق

منه سرًّا وجهرًا هل يستوون مثلاً الحمد لله بل اكثر
هم لا يعلمون تعلمون ، بیان مثلی دیگر است بیان کرد خداوند عز وجل
مثل در بیان توحید عبدا مملوکا بنده مملوکی که قادر نیست بر هیچ
چیزی ومن رزقناه منّا رزقًا حسنًا آنکه روزی دادیم ورا
روزی نیکو یعنی توانگری و فراخی و تصرف و نفاذ فهو قول فهو
ینفق منه سرًّا وجهرًا تا نفقه میکند از آن روزی پنهان و آشکارا
و تصرف میکند کی ورا مانع نیست هل یستویان ای چنین کس
با این بنده که ملک نه هیچ قدرت برابر بود کافران گفتند فی خدای
تعالی گفت الحمد لله حمد را که خداوندم برابر ایشان و فی
روایت قال النبی صلعم قل الحمد لله بگوی یا محمد حمد
مر خداوند را عز وجل بدانکه حجت ملازم بر خصم بل اکثرهم لا یعلمون
بل رد ما قبل است ای نیست چنانکه میگویند مرا انباز و اکثر یعنی
کل است ای این کافران همه جاهل و نادانند جهل نکوهش است نه جهل
عدد که شرک میگویند چیزی را که وی عاجز است و نه ملک و نه قدرت
با من که قادرم و خالقم و غنیم و بی نیازم مثل این آنست قوله
عز وجل وضرب الله مثلا رجلین احدهما
ابکم لا یقدر علی شیء وهو کلٌّ علی مولیه
اینما یوجّهه لا یأت بخیر هل یستوی هو
من

من یأمر بالعدل وهو علی صراط مستقیم ، مثل کرد بیان دیگر
در بیان وحدانیت دو مرد است یکی گنگ است زبان نیستش وهم
عاجز است بر هیچ چیز قدرت نیستش و با همین این مرد عیالست
بر کسی دیگر کسی با یدش که از جانب ع‍ ی‍ برد الکل الثقل علی مولاه ای علی
ولیه اینما یوجهه لا یأت بخیر هیچ نفع است بهر کاری که
بیش کند امش هیچ چیز نیاید از وی و هیچ مراد بر نیاید بوی هل
یستوی هو ومن یأمر بالعدل برابر بود این چنین کسی که وصف او
یاد کردیم با آنکه می فرماید بعدل و نخست امر بعدل اثبات همعانی
است که در وصف اول نفی کرد که در امر بعدل اثبات کلام و بیان است
و در تحت او اثبات او بود که دیگران عیال وی بودند و محتاج عدل
وی و تحت وی آن بود که همه مرادها از وی بر آید که حاجتها از عدل
عادل خواهند بحقیقت تحت عدل اثبات ملک و قدرت و نفاذ
و قول و تصرف است اکنون آنکه عاجز بود با آنکه چنین قادر
بود برابر بود وهو علی صراط مستقیم یعنی وی مبتنی راه را
سنت و آن راه که نهاده ولیست بسند باست قوله ولله
غیب السموات وما امر الساعة الا کلمح البصر
او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدیر ، باز
بستود خود را بتوانگری و نیازی و قادری یعنی نهانی

وانکارا آسمان و زمین راست که خداوند باز و عید کرد کاوانرا که منتهاء
وعید ایشان بسته است بقیامت گفت و نیست بودن قیامت مگر چون
چشم زدن بلکه بکم چشم زخمی بود بودن قیامت وما امر الساعة الا کلمح
خبر داد از انک بودن بامر ولیست یعنی بکم چشم زخمی خداوند تعالی هم
خلق را جان بحق اندر آرد و زنده کند ان الله علی کل شیء قدیر
ظاهر قوله عز وجل وَاللّهُ اَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ
اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ خداوند
برون آورد شما را از شکمهاء مادران شما را لا تعلمون شیئا ندانستید
هیچ چیز لا بمعنی لم است وهی حجة فی تلک الایة المشکلة ربنا
اطمس علی اموالهم الی قوله فلا یؤمنوا ای فلم یؤمنوا وسقوط النون
لاجل لم لانه جازم گفت نادان بودید از بهایم نادان تر که بهیمه
از مادر جدا شود علف خوردن و شیر خوردن بداند و دشمن خود
بشناسد و از وی حذر کند و مادر را بشناسد بوی او رغبت کند
شما از مادر جدا شدید از هیچ ندانستید وجعل لکم السمع
والابصار والافئدة خداوند تعالی شما را شنوایی داد و بینایی
داد و شناخت داد و گوش داد شنیدن حق را آنکس را که حق شنید
شنید چشم داد دیدن عبرت را آنکس را که عبرت دید و دل داد شناخت
معرفت

معرفت را و این در حق آنکسان بود که بشنیدند و بدیدند و بشناختند
فاما در حق آنکسان که کافر گشتند الزام حجت را داد و وجوب
شکر را گفت این چرا کردم لعلکم تشکرون تا شکر کنید و معنی چنین
گفته اند مشایخ ما لکی یلزم الشکر وقد لزمکم قوله عز وجل
اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ
اِلَّا اللّهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ ای اولم
ینظروا نمی نگرند بمرغان در هوا مسخر داشته ما یمسکهن الا الله
نگاه نمی دارد شان مگر الله یعنی در حال قبض و بسط بال و در آن حال
که بال راست کنند هیچ بر نمی زنند که می نگاه داشت شان در آن حال
بجز الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون ظاهر قوله
وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن
جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ
يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَمِنْ اَصْوَافِهَا وَاَوْبَارِهَا وَاَشْعَا
رِهَا اَثَاثًا وَمَتَاعًا اِلَى حِينٍ ۝ خداوند تعالی بیافرید شما را
از خانها شما آرام گاهی یعنی هم آب بیافرید و هم سنگ باریک بیافرید
بعضی زمین سهل و نرم آفرید تا بناها توانید بر آوردن تا آرامگاه
و باشیدن گاه شما باشد وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا یعنی
خیاما من آدم تستخفونها عند الحمل و بعضی بیابانیان باشند

در بیابان بنا نتوان برآوردن که بنا بوریگ قرار نگیرد گفت بیافریدیم
شما را از پوست چهارپایان خانها که سبک باشد بر برداشتن یوم
ظعنکم ای یوم سفرکم ای روز بار نهادن شما و روز بجنبیدن و آمدن
شما یعنی از پوست اشتر و گوسفند پشم افزیدیم تا از وی خیمه و
خرگاه کردید و گلیم و نمد تا سبک باشد بردن بسفر با خود نظیره
فاستخف قومه فرعون قوم خود را سبک یافت در عقل دعوت کرد
شان طاعت داشتندش ومن اصوافها واوبارها واشعارها
اثاثا از پشم گوسپند و از پشم اشتر و از موی‌ها بز بیافریدیم شما را
جامها الاثاث اثاثه الاثاث معناها متاع البیت من الفرش
والاکسیة قال ابو زید واحد الاثاث اثاثة ومتاعا الی حین و
برخوردار تا در مرگ تا وقت اجل و هلاک حین داد قوله عز وجل
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ
أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ
كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ٥ الله آن
خدایست که بیافرید شما را از آنچ بیافرید سایه‌ها اشتر تا زیر سایه
شتر بباشید که عرب را عادت بود که مشک بزیر شکم شتر بیاویختندی
تا بسایه شتر سرد شدی و درختان بیافرید تا بسایه درخت بیاسودندی
وجعل لكم سرابيل تقيكم الحر السرابيل القميص و بیافرید شما را پیراهنها

که باز

باز دارد از شما گرما را و نگفت والبرد و این از باب الاکتفا است
عرب هرچه بشناسند مطرح کنند دیگر که ایشان را دفع از گرما بود نه از
سرما و سرابیل تقیکم بأسکم و بیافرید شما را پیراهنها که باز دارد
از شما سختیها یعنی سلاح دشمن را و آن زره و جوشن است
کذلک یتم نعمته علیکم همچنین تمام کند نعمت خود را بر شما لعلکم
تسلمون تا مسلمان گردید و بنصب التاء تا بسلامت باشید از بعد
این بیان مثل و بیان نهادیکر یاد کرد از بر کردند و نکردند بر تو چیزی
نیست بجز بلاغ وحی و رسالت نیست قوله عز وجل فَإِن تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ
يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ٥ و خود برگشته بودند
یعنی لگر باز فشاردند برین که بر تو رسانیده است آشکارا و بیدامی
شناسند این نعمتها را که هم از منعمست باز منکر می‌شوند که مرا این نعمت
ثابت میکنند و قیل یعرفون بالقلب وینکر باللسان و قیل
یعرفون النعم میگویند که این نعمتها ما را از خداست ثم ینکرونها
باز میگویند اگر فلان نبودی ما را این نعمت نبودی واکثرهم
الکافرون اکثر یعنی کل است قوله عز وجل وَيَوْمَ نَبْعَثُ
مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ ٥ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا

يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ه اما دکی کنید وجشم دارید روزی
راکه برانکیزیم از هر امتی کواهی وآن پیغامبران اند علیهم السلام که
پیغامبران برامتان کواهی دهند این ناکروندکان خواهند که عذر
خواهند ثم لا یؤذن للذین کفروا هیچ کافررا وزا دستوری عذر
خواستن ندهند ونه رازرا که عقابی کشند عذر نفع نکند وقت
عذر اکنون است ولا هم یستعتبون ونه مطالب باشند بعذر خواستنی
نجدر شان دستوری دهند فی کلام کردن خواهند آز ایشان جون
ظالمان ببینند عذاب را وزمان عذر خواستن نبود شان بدوزخ
برند شان جون عذاب دوزخ به بینند فریاد برکیرند که یا مالکا از
خدای عزوجل بخواه تا عذاب ما سبک کند یخفف عنا یوما من العذاب
جواب آید شان فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون نه سبک کند عذاب
بر ایشان ونه زمان دهند شان مصطفی صلعم میکوید کمترین
عذاب دوزخ کافرانرا کرفتن نفس بود قوله عزوجل وَإِذَا
رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَا
ؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ
إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ه جون به بینند کافران بتانرا وجون بت
برست بقیامت بت را بیند امید بود که مومن خدایرا به بینند
شرکاءهم بکافران اضافت کرد ازانک ایشان کفته بودند که اینها

ابنار

انبار انند قالوا ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک اینها
همانانند که ما را می فرمودند که مارا بپرستید ما بخواندیم ایشانرا بدون تو
بزمان ایشان فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون القول کنایتست از
زودی بافکندن کنایت کرد یعنی زود بی درنک جواب دهند شان این
بتان که دروغ میکویند شما دروغ زنانید خدای عزوجل بسخن آرد
شان تا جواب دهند شان جنانک اعضاء ایشانرا بسخن آرد تا بر
ایشان کواهی دهند قوله وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ
وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ه آنکاه جون بتان شان جواب
دهند حجت بر ایشان لازم شود براستی بیرون آیند کردن دهند خدایرا
عزوجل ومنقاد آیند برخود که کناه ما بوده است وضل عنهم ما کانوا
یفترون وکم شود وباطل شود از ایشان آنچ دروغ می کفتند قوله
عزوجل الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ه آنانک کاف
کافر شدند وخلق را از راه راست باز داشتند وخود باز ایستادند
زدناهم عذابا الاية بیفزاییم شان عذاب از بر عذاب بکفر و
فسق وفساد ایشان وهیچ بی کناه کسی را عذاب نکنند قوله
عزوجل وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ
أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ

الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة وبشری
للمسلمین . چنانک ما قبل خبر داد که هر پیغامبر را امت وی
بگواهی آریم نوح را بر قوم وی ابراهیم را بر قوم وی و هر پیغامبر را
همچنین یاد کنید و اما دیگر کنید آن روز را که مصطفی را صلعم بر امت وی
بگواهی آریم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء و بیاریم ترا که مصطفی
صلعم بر این امت تو بگواهی مصطفی علیه السلام بعضی را شفیع کند و بر
بعضی خصمی کند و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و
بفرستادیم قرآن را بر تو بیان کردن هر چیزی را بیان توحید و طاعت
و بیان کفر و معصیت و بیان بهشت و دوزخ و بیان وعد و وعید و
بیان ناسخ و منسوخ و امر و نهی و حرام و حلال همه پیدا کرده در وی
و هدی و رحمة و بشری للمسلمین و این قرآن راه نمایست
بهشت و رحمت است و بشارت مومنان را به بهشت قوله
عز وجل ان الله یأمر بالعدل والاحسان
وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء و
المنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون ه این آیة
است جامع هر چه آدمی را بوی حاجت بود دینا و دنیا هر آینه
می فرماید خداوند عز وجل بتوحید عدل کلمهٔ توحید است چه ضد توحید
شرک است ظلمست ان الشرک لظلم عظیم شرک بود عدل توحید بود

توحید

توحید را عدل گفت که بنده بتوحید راست کرد و احسان نام است
جامع همه انواع طاعت را و سال جبرئیل النبی علیه السلام ما الاحسان
قال ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک معنی آیة
آنست که خدای شناس باشی و ایتاء ذی القربی و از جمله احسان عطا
دادن خویشاوندانست خویشان و خویشاوندان را بذکر خاص
کرد یعنی همه من آدم و همه خلق مرا نیکو دارد و ینهی عن الفحشاء والمنکر چنانک
امر کرد بتوحید و طاعت نهی میکند از کفر و معصیت و فحشاء و منکر
هر دو یکیست و هر یکی اسمی است جامع مر همه ناشایستها را والبغی
و از جمله ناشایستها فزونی جستن خلق را بذکر خاص کرد یعنی
حق من مشکن و باخبار آمده است که هیچ گناه را آن وعید نیست
بزودی عذاب که این دو گناه را یکی بغی و دیگر نکث و قال فی باب
النکث ومن نکث فانما ینکث علی نفسه و قال فی باب البغی یا ایها
الناس انما بغیکم علی انفسکم قوله یعظکم لعلکم تذکرون پند می
دهاناند خدای عز وجل تا پند وی پند گیرند و نزول آیة در حق
عثمان مظعون نشست علی ما ذکرنا قوله عز وجل واوفوا بعهد
الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما
تفعلون ه وفا کنید عهدها خداوند را عز وجل چون عهد کنند

با خدای و روا بود که مراد ازین عهدها عهدکان بود میان یکدیگر
و میان ایشان و خداوند تعالی نزول وی آنست که با ابتداء مومنان
ضعیف بودند با کافران عهد کردند و صلح کردند چون بسیار شدند
و قوی گشتند و خواستند که پیش از اجل عهد بشکنند آیة آمد
که اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها مشکنید عهدها را از بعد استواری وی بسوگند و ایجاب
عهد را یمین گفت که اغلب یمین قرینه عهد بود و قد جعلتم
الله علیکم کفیلا ای حافظا و قیل کفیلا ای فیما امرکم نظیره
ایهم یکفل مریم قال سعید بن جبیر رضی الله عنه الکفیل الوکیل الشهید
دلیله و الله علی ما نقول وکیل ای شاهد علیکم کفیلا ای
شاهدا بالعقول للمتعهد ان الله یعلم ما تفعلون ظاهر
قوله عز و جل و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من
بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم
ان تکون امة هی اربی من امة انما یبلوکم
الله به و لیبینن لکم یوم القیامة ما کنتم
فیه تختلفون ای من ابرمتها انکاثا جمع نکث و هو ما
نقض من غزل او شعر در عرب زنی بود دیوانه نام وی ریطة
الحمقاء و عادتش آن بود که هر روز برخاستی از بامداد تا نماز

پیشین

پیشین برشتی و از نماز شام تا شبانگاه هرچه برشته بودی باز کرده تا فتی
و ویران کردی خدای عز و جل عهد کنندگان را می فرماید که عهدها را
تمام کنید و مشکنید و چون ریطة الحمقاء مباشید که ویران کنید
رشته خود را از بعد آنکه محکم و استوار کرده باشد ای از کاه ریسمانها
ویران کرده بود تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ای غدرا و خیانة میکنید
عهدها خود را غدر و خیانت و تلبیس میان یکدیگر یعنی آن خصم
تو که ایمن شد بعهد ایمن شد چون تو از بعد عهد خلاف کنی عهد را
غدر و خیانة کرفته باشی ان تکون امة هی اربی من امة ای
بان یکون بانک شما گروهی باشید بیش از ان گروه دیگر یعنی بانک شما
بعدد بیشتر باشید و بقوت زیادت تر عهد می شکنید انما یبلوکم
الله به هر آینه مبتلا کند تان خداوند عز و جل باین قوت و قوت
دهدتان و بعدد زیادت کند تان ازین عهد چنان بر آید که وی
دانسته بود بازل و لله ابتلاء العباد تارة بالضعف لیلزمهم الصبر
و تارة بالقوة و الکثرة لیلزمهم الشکر و قوله انما یبلوکم الله
به فهذه الکنایة ترجع الی قوله هی اربی من امة و لیبینن
لکم یوم القیامة الایة هر آینه پیدا کند شما را روز قیامت انچه
در وی اختلاف میکردید بدنیا قوله عز و جل و لو شاء
الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من

يشاء ويهدي من يشاء ولتسألن عما كنتم تعملون ه
اگر خواستي خداوند تعالى همه تان را بر يكي ملت كرد آوردي ولكن
يضل من يشاء منها ويهدي من يشاء قد ذكرنا غير مرة و
لتسألن الاية وهر آينه برسيده شويد از آنچه ميكنيد قوله
عز وجل ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم فتزل قدم
بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما صددتم عن
سبيل الله ولكم عذاب عظيم ه مكيريد عهدها خود را
غدر وخيانة ميان يكديگر فتزل قدم بعد ثبوتها كه بلغزد
قدمها از بعد استواري وي وتذوقوا السوء الاية
وبچشيد اندوه ورنج ومكروه بانك باز ايستيد وباز داريد ديگرانرا
از راه خداي عز وجل ولكم عذاب عظيم وشمارا است عذابي بزرگ و
معنى الاية والله اعلم انكم تنقضون العهد لما ترون في انفسكم من
القوة والشوكة وانا قادر على ان انزع ذلك منكم فاعطاه غيرها
لغيركم واذيقكم ما تكرهون بنقض عهدكم وبصدكم عن سبيل الله
وهو طاعة الله فان كل طاعة تسمى سبيل الله كما ان كل
معصية تسمى سبيل الشيطان ويحتمل ان يكون قوله فتزل قدم
بعد ثبوتها وعيدا للمؤمنين بزلة القدم عن الحق حتى يحفظوا
عن نقض العهد فان زلة القدم لا تكون الا عن تقصير وثواب

فيما

فيما امر به يعني باين خلل نقض عهد بنا بايكد بلغزيد از حق را نگاه
سزاي عذاب عظيم كرديد ولا تشتروا بعهد الله ثمنا
قليلا انما عند الله هو خير لكم ان كنتم تعلمون ه
اي لا تختاروا بنقض عهد الله ثمنا قليلا يعني انكم تنقضون
العهد طمعا في اغتنام مال الكافر وقال الله تعالى انما عند الله
هو خير لكم الاية بر مگزينيد شكستن عهد خدايرا عز وجل بهاء
اندك از بهر غنيمت وطمع مال كافران عهد مي شكستيد خداي
گفت عز وجل انما عند الله هو خير لكم الاية اينچه شما راست نزد
من از ثواب بر وفاء عهد بهتر مر شمارا از آن ثمن اندك اگر بدانيد قوله
عز وجل ما عندكم ينفد وما عند الله باق ط ولنجزين
الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون ه
آنچه نزد شما است از دنيا سپري شود وآنچه نزد منست شمارا از ثواب
بحكم وعده من باقي است تا لا يزال واين تفسيران بهتر است ولنجزين
الذين صبروا الاية اي صبروا على وفاء العهد هر آينه جزا دهيم
انانرا اگر صبر كردند بر وفاء عهد بر نيكوتر ين كردار ايشان مثل اصل عبادت
بود از يكي جنس چنانك چون نماز ويا زكوة يا صدقه ويا روزه يكي از وي
نيكوتر بود وخالص تر وتمام تر ثواب آن يكي بتمامي بدهيم وان ديگرانرا
هم بدين بديهيم وثواب انهارا باين يكي خالص تمامت برابر دهيم

قوله عز وجل مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ه باز وعده یاد کرد
بر وفاء عهد وکزارد فرمان خداوند عز وجل که نام عهد بر کزارد
اوامر واجتناب نواهی افتد کفت هر که کاری نیک کند از مرد یا از
زن از بعد انک مومن بود کلمهٔ من کلمهٔ شرطست جواب شرط فلنحیینه
فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً است زنده کنیمش یعنی زندکانی دهیمش
زندکانی خوش یعنی توفیق طاعت دهیمش و بر طاعت بدارمیش
وقال علی رضی الله عنه الحیوة الطیبة هی القناعة و هیچ عیشی خوشتر
ازان نبود که مرد قانع بود زبان از کلهٔ بسته و بشکر کشاده وقیل
الحیوة الطیبة هی الجنة ولنجزینهم الایة وجزا دهیمشان
وثواب دهیم بر نیکوترین کارها ایشان بران تفسیر که یاد کردیم فَإِذَا
قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
کفت چون قران خوانی فقل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بخدای انداخس از شیطان رانده هیچ عمل بزرکوارتر و شریفتر
تر از قران خواندن نیست چون بوقت این عمل بخدای می باید
اند خسیدن از شر شیطان بوقت عملها دیکر اولیتر اِنَّهُ لَيْسَ
لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

شیطان سلطانی نیست مر مومنان بر کلام مومنان بران مومنانی که توکل
کنند بر خدای عز وجل این نه نفی سلطانی و وسوسه است از متوکلان
این نفی مشیت وتنفیذ سلطان و وسوسه است یعنی متوکلان
بر تنفیذ سلطان وی بر کیست اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ
وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ه سلطان وی بران کسانست که متولی بود
کنند و باخدای عز وجل انباز کیرد بایة اول کفت او را سلطان نیست
بر مومنان متوکل وبدین آیة بکفت که سلطانی وی بر آنست که متوکل
نیست که کفت سلطانی وی بر آنست که مومن نیست واین غایت لطف
وکرم خدایست عز وجل والمراد من نفی السلطان سلطان الاضلال و
الاغراء عن سواء السبیل لا الوسوسة فی الصغائر والزلات فان
مراد الشیطان من الوسوسة الایقاع فی الکفر فانه یعرف ان
التوبة تهدم الحوبة والاعتراف بهدم الاقتراف لکن مراده ان
یشرک العبد بالله تعالی فان الشرک بالله لا یعفی وهذا المقصود
لا یحصل له فی المتوکلین وهذا معنی قوله لیس له سلطان علی الذین
امنوا وعلی ربهم یتوکلون قوله وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ
آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ
مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ه چون از مصطفی
صلعم قران خواندن شنیدن تحریم خمر وتبدیل قول ناسخ ومنسوخ کفتند

محمد این از خود میگوید هرچه آرزو می آیدش میگوید گاهی بإباحت متعه
گاهی بحرمت وی گاهی بجواز نماز سوی بیت مقدس وگاهی بسوی
کعبه وگاه بإباحت خمر وگاه بتحریم وی از خدای عز وجل این روا
خدای گفت عز وجل ذکره و اذا بدلنا آیة مکان آیة چون ما بدل
کنیم حکم آیاته دیگر الله اعلم بما ینزل وخداوند داناترست بدانچه
می فرستد تا از ناسخ و بآیه دیگر چه بود از حکمت وی چنانک بسورة
البقرة یاد کردیم ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
قالوا انما انت مفتر کافران گفتند مصطفی را صلعم اکثرهم لا یعلمون
بیشتری از ایشان جاهلانند یعنی همه اکثر بمعنی کل است قوله
عز وجل قل نزله روح القدس من ربک بالحق
لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین
بالله وی بحقیقت فرستاده منست بگوی یا محمد فرود آورده ورا
جبرئیل پاکیزه از ربّ تو بالحق ای لبیان الحق لیثبت الذین
آمنوا علی الایمان تا استوار دارد مومنان را برایمان و هدی وبشری
للمسلمین ظاهر قوله عز وجل ولقد نعلم انهم یقولون
انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی
وهذا لسان عربی مبین بدرستی وراستی که دانیم که میگویند
ایشان که این قرآن آموزاند محمد را ابو فکیهه وجبر ویسار از بازرگ

خدای عز وجل گفت لسان آموزانیدن مصطفی را صلعم بوی اضافت
میکنند زبان وی عجمی است واین قرآن زبان عربی پیداست عجمی مر عربی را
قرآن بلغت عرب ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم
الله ولهم عذاب الیم انکار از وعید این کافران خبر داد
گفت آنانکه اقرار نکردند بقرآن و بمصطفی صلعم هدی کنند هدایتشان
خدای عز وجل یعنی راه راست ننماید شان و ایشان راست عذاب
دردگین قوله عز وجل انما یفتری الکذب الذین لا
یؤمنون بآیات الله واولئک هم الکاذبون
این کسانی گویند که بآیات خدای تعالی و بقرآن منکر و ملحد باشند وهم
اولئک هم الکاذبون وایشان دروغ زنانند واین جواب ایشان
است که مصطفی را گفتند صلعم انما انت مفتر من کفر بالله من
بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن
من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم
عذاب عظیم باز عقوبت بکفر پیدا کرد گفت هر که کافر
شود بخدای عز وجل از بعد ایمان وی و در الایه تقدیم و تاخیر
معناه من کفر بالله من بعد ایمانه وشرح بالکفر صدرا فعلیهم
غضب من الله ولهم عذاب عظیم الا من اکره وقلبه مطمئن
بالایمان هر که کافر شود بخدای عز وجل و بگشاید دل بکفر یعنی هم

بگوید بظاهر و هم بباطن منکر بود بروی است خشم از خداوند تعالی
و ایشان راست عذاب بزرگ مگر آنکسی که بکره و ما بند شی براند کلمه کفر
بر زبان بظاهر براند بر زبان دلش آرامیده بود برایمان و را این
وعید و عذاب نیست و این چنانست که خداوند عز و جل گفت و من
یدع مع الله الهاً آخر لا برهان له به یعنی و من یدع مع الله
احداً لغیر البرهان و الحجة توعید کذا فاما چون مکره بود
اکراه و را حجت و برهان بود تا او را بزه نبود و نزول آیه
بحق عمارست که از مکه با چند تن بهجرت می رفتند و کافران مکه
بگرفتند شان گفتند تریدون محمدا فقالوا لا نرید الا
المدینة عذاب کردند که کلمه کفر بگویید و بدین ما باز آیید نگفتند
بعضی بگفتند عمار طاقت نداشت بگفت اکنون و نمودند شی چون از
دست کافران بجست مصطفی را صلعم خبر داد آیه آمد من کفر بالله
من بعد الایة مصطفی علیه السلام گفتش یا عمار ان عادوا
فعد **قوله عز و جل ذلک بانهم استحبوا الحیوة**
الدنیا علی الاخرة و ان الله لا یهدی القوم الکافرین
این غضب خداوند عز و جل و عذاب عظیم مر ایشان را بدانست که
برگزیدند زندگانی دنیا را بر آخرت نه بینی که همه کار دنیا را میکنند
نه آخرت را و ان الله الایة ظاهر اولئک الذین طبع الله

علی

علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون این نابینان
برگزارانند که خداوند عز و جل مهر نهاده است بر دلهاشان که قبول
نمیکنند و بر گوشهاشان که حق نمی شنوند و بر چشمهاشان که عبرت نمی بینند
و ایشان غافلانند و این غفلت نکوهیده است و قد ذکرنا تفسیر الطبع
فی سورة البقرة علی قوله ختم الله علی قلوبهم **لا جرم انهم**
فی الآخرة هم الخاسرون حقا که یا محمد که این کافران در آخرت
زیانکارانند **قوله عز و جل ثم ان ربک للذین هاجروا**
من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من
بعدها لغفور رحیم پس هر آینه خداوند تو یا محمد
ایشان را که هجرت کردند از بعد آنکه برنجانیدند شان کافران و عذاب کردند
شان ثم جاهدوا و صبروا و باز جهاد کردند در سبیل خداوند عز و جل و
صبر کردند فتنه کافران و بر طاعت خداوند تعالی و عده از بعد مدح جیت
ان ربک الایة هر آینه خداوند عز و جل تو یا محمد از بعد صبر کردن ایشان و
هجرت کردن ایشان و کشیدن رنج کافران غفور رحیم ایشان است نه گفت من
قبلها چه گفت من بعدها این همه چیزها باید تا تو سزای رحمت
و مغفرت گردی اکنون بدل هجرت گناه کردی و بدل جهد سستی کردی
و بدل صبر جزع کردی اکنون راه هست مر یافت رحمت را هست توبه کن

بقوله تعالى ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك
واصلحوا ان ربك . از بعد این هر چهار شرط غفور رحیم است از بعد
توبه نی این هر چهار شرط هم غفور رحیم است واین بطریق وعده مطلق
است اما بی توبه هم غفور رحیم است قبل العذاب آن که خواهد قوله
يوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها وتوفى كل نفس
ما عملت وهم لا يظلمون . یعنی کل انسان عن نفسه از بعد وعده ملح
مومنان دیگر بار وعید کافران یاد کرد گفت اماد کنید وحذر کنید
از روزی که جدال کند هر کسی از تن خویش یعنی چون سپیده قیامت بدمد
هر تنی از خود جدال کند یعنی مطیع ملامت کند خود را مطیع وعاصی
مومن وکافر لقوله تعالى ولا اقسم بالنفس اللوامة مصطفی صلعم تفسیر نفس لوامه
گفت ما من نفس برة ولا فاجرة الا وتلوم نفسها يوم القيامة
واما المحسن يا ليتني [illegible] واما المسيء فيقول يا ليتني نزعت وكل ذلك
عند معاينة الجنة والنار کافر گوید که چرا آوردم مطیع گوید چرا طاعت
بیشتر نیاوردم عاصی گوید گناه چرا کردم عمر رضی الله عنه کعب احبار
گفت حرقنا يا كعب وقال يا امير المومنين اذا كان يوم القيامة يجاء
بجهنم [illegible] ولا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل الا جثى ركبتيه
ولو كان معك يا ابن الخطاب عمل سبعين نبيا لظننت ان لا تنجو فخر
عمر رضي الله عنه وتاويل آخر يوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها يعني

الروح مع الجسد جان با تن جدال کند جان گوید گناه تن کرد کم من سال الها
پیش کردی بودم گناه نکردم تن گوید وی کرد کم من سال الها پیش از وی
بودم گناه نکردم هرگز پادشاه عالم گوید عز وجل من هم دائم که چگونه
کردید هر دو و به نوبت یکدیگر کردید هر دو را عقوبت بباید چشید
وتوفى كل نفس ما عملت بعمل ایشان نکرد جزا بی وی بتمامی بدهد
وهم لا يظلمون و برایشان ستم مکنند وضرب الله مثلا قرية
كانت آمنة مطمئنة ياتيها رزقها رغدا من كل
مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس
الجوع والخوف بما كانوا يصنعون این عذاب آخرت
بود واین بی نیست بدنیا شان عذاب کند ببلا قحط وبنا ایمنی
وبیدا کردم خدای تعالی مثل دیهی وان مکه است که فاضلتر بن شهرها
است از فضل و بزرگی وی آنست که خداوند تعالی بوی قسم یاد کرد
گفت لا اقسم بهذا البلد دیگر حرام است دیگر مامن خلق وهو موضع
حج است و مثابه خلق است هر کو کی از وی سیر نشود اول بنا در
عالم وی بود است ان اول بیت وضع للناس ومبارک است
للذي ببكة مباركا ام القرى وهدى وقبله عالم است ومقام
ابراهیم اینجاست با این چندین فضایل که دروی موجود بود و
نیز ایمن بود از آمده بود با فراخی نعمت بود یاتیها رزقها

رغداً من کل مکان می آمد بوی روزی یعنی اهل وی واحی از هر جایی نعمتها
هامی آوردند فکفرت بانعم الله ناسپاسی کردند نعمتها خداوند را
عقوبت کرد ایشانرا فاذاقها الله لباس الجوع والخوف الآیة مکی بشهر
خویش عزنستوده کرباچندان فضل که مکه رابود چون عاصی شدند خدای
شان شکر عقوبت کرد بچشانید شان لباس گرسنگی و فا ایمنی بگرد اراینان
شکر بایست نابکا سپاسی کردند نعمت بعقوبت بدل کرد ایمنی بنا ایمنی
و فراخی بتنگی کرد و قیل فکفرت بانعم الله یعنی محمدا علیه السلام مراد از
نعمت محمد مصطفی است صلعم صفه که جمع یاد کردش شرف ورا ولباس گفت
که عقوبت شد کرد که فرت چنانک لباس مردم را کرد اندر گیرد قوله
عز وجل ولقد جاءهم رسول منهم فکذبوه فاخذ
هم العذاب وهم ظالمون ه بدرستی و راستی که بیامد بدیشان
رسولی هم از ایشان دروغ زن داشتند عذاب شان بگرفت ستمکار بر
تن خود ایشان بودند فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و
اشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون ٥ بنا سپاسی عقید است
و بدین آیة بزمود مومنانرا بشکر کردنا و بعاملت و مقدم فشکر
حلال خوردن است حلال خوردن فرمود و روا بود که آیة در حق
مومنان اهل کتاب بود که تحرز میکردند از خوردن گوشت اشتر خدای
گفت عز وجل عز ذکره حلال پاک در شبهت بخورند و شکر کنید نعمت

خدایرا

خدایرا اگر همید ورا پرستند ثم بیّن المحرمات فقال انما حرم
علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله
به فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان الله غفور رحیم
وقد ذکرنا تفسیر الآیة فی سورة الملا المائدة قوله عز وجل
ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا
حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب
ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
متاع قلیل ولهم عذاب الیم ه ای لا تکذبوا
حلال را حرام و حرام را حلال مگوئید تا بر خدای عز وجل دروغ نگفته
باشید واین از بسط کلام عرب است که چنانک در کلام اختصار
و ایجاز هست در کلام ایشان بسط سخن هست ان الذین یفترون
الآیة آنانک بر خدای تعالی دروغ گویند حلال را حرام فتوی دهند
و حرام را حلال فتوی دهند نرهند از عذاب قیامت متاع
قلیل اینچنین دروغ کسی که بگوید طمع دنیا را گوید خدای تعالی میگوید
آنچ تو میگیری از بهر فتوی دروغ برخورداری اندکست ولهم عذاب
الیم آن فانی شود و عذاب دردگین بقیامت بماند قوله عز وجل
وعلی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل
وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ٥ باز خبر داد

که این تحلیل حرام و تحریم بفتوی دروغ از وصف جهود است که ما حرام کردیم
بر ایشان آنچ خبر دادیم ترا که مصطفایی پیش ازین و بآیت دیگر گفت و
علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر این بظلم ایشان کردیم ما ستم
نکردیم بر ایشان ولکن کانوا انفسهم یظلمون ستم کار بر خود بردند نظیره
ذلک جزیناهم ببغیهم ایشان حیله کردند پیه را بگداختند و
بخوردند گفتند این پیه نیست حلال شد قوله عز و جل ثم
ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا
من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من بعدها
لغفور رحیم پس هر آینه خداوند تعالی آنان را که گناه
کردند حرام را حلال و حلال را حرام کردند بنادانی ثم تابوا من بعد
ذلک واصلحوا باز توبه کردند از بعد آن عمل بد و کارها و بیان را
بصلاح آوردند ان ربک الایه رب تو از بعد توبه ایشان آمرزگار
ایشانست و بخشاینده بر ایشان ان ابراهیم کان امة
قانتا لله حنیفا ولم یک من المشرکین
باز قصه شاکران یاد کرد تا اقتدا بر ایشان کنی هر آینه ابراهیم خلیل امتی
بود هر چند یگانه بود در عصر خویش که عصر وی موحد تنها وی
بکان الناس امة واحدة قیل فی زمنه و فی زمن نوح علیه السلام هم
خلق جمله بر ملت کافری بودند و موحد تنها وی بود ولکن چندانک

ابراهیم

از هیچ چیز و طاعت آمدی تنها وی بیامدی یک مرد بهتر از هزار
مرد کیری چنانک در شبان روزی بود کرا اجر هزار مرد بنوشتندی
کرا این هزار مرد راست قانتا لله مسلح بود خداوند خود را بی هیچ
تقصیری حنیفا گشته بود از هم کژیها ولم یک من المشرکین مسلمان
بود از جمله مشرکان نبود شاکرا لانعمه اجتباه و
هداه الی صراط مستقیم شاکر بود هم نعمتها را
و را برگزیدش خدای عز و جل گرامی کردش بتوحید و راه نمودش براه
راست هم توحید آورد بلطف و بتوفیق وی آورد و آتیناه
فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین
و بدادیم او را نیکویی دنیا از مکر دشمن نمرود نگاه داشتیمش و مقام
خلت دادیمش دیگر ثنا وی بر زبان امت احمد باقی داشتیم تا در هر
نمازی در تشهد بروی ثنا میگویند و وی بدعا این خواسته بود و گفته
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین اجابت آمده که صالح بود وانه
فی الآخرة لمن الصالحین و باجابت دعا صالحان وعده است
ویستجیب الذین امنوا وعملوا الصالحات صالحی و برا بعاقبت نسبت
کرد که تا اثر صلاح بعاقبت پدید آید قوله عز و جل ثم اوحینا
الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا وما

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثم بتو وحي كرديم بتو كه مصطفايي كه متابعت كن ملت
ابراهيم را گشته از همه كژيها و نبود از مشركان مكرّر ياد كرد هم بآيه اوّل
و لم يك من المشركين و هم بدين آية وما كان من المشركين جراي قولي
مشركان بوي بود ميگفتند كه وي در ملت ما بود هر كروهي راميگفتند كه
ما بر ملت ويم و وي از ماست خداوند عز و جل كفر از وي نفي كرد ما كان ابراهيم
يهوديا ولا نصرانيا الآية وامر الله تعالى للنبي صلعم بمتابعت ملت
ابراهيم لا يدل على ان ابراهيم كان افضل من نبينا ولكن هذا البيان
ان الدين واحد وانما يدل الامر بالمتابعة على تفضيل المتبوع اذا
كانا في عصر واحد واما اذا كان في عصرين مختلفين فلا وابراهيم كان
سابقا في عصره فامر النبي عليه السلام باتباع لبيان ان الدين دين واحد
و هو دين الاسلام كما قال الله تعالى شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا
كما قال الله تعالى فبهديهم اقتده قوله عز وجل انما جعل السبت
على الذين اختلفوا فيه وان ربك ليحكم بينهم يوم
القيامة فيما كانوا فيه يختلفون ۝ اي انما جعل السبت
فتنة على الذين اختلفوا فيه هر آينه روز شنبه را فتنه كردانيد بر
آن كساني كه اختلاف كردند در وي بعضي در ين روز شنبه ماهي كرفتند و
حلال داشتند و بعضي نداشتند اختلاف كردند وان ربك ليحكم
بينهم يوم القيامة هر آينه حكم كند خدايتو ميان ايشان روز قيامت

درای

در اين اختلاف كردند در وي قوله عز وجل ادع الى سبيل ربك بالحكمة
والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ان ربك
هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين ۝
آنگاه مصطفى را صلعم فرمود كه بدان پسنديده نيست كه متابع ملت
ابراهيم باشي و هنوز دعوت ميكن ديگرانرا بدين راه بگفتار صواب
و پند نيكو درشت مكو و جفا را مكافات مكن چون جفايي كويند
فاعرض عنهم چون خاموش كردند وعظهم وجادلهم التي هي احسن و
جدال ميكن با ايشان بزبان نيكوترين روشي يعني حجتها قايم ميكن
با ايشان و دليلها بيان ميكن ان ربك الآية هر آينه خداوند تو داناتر است
بدان كسي كه كم شود از دين خداي تعالى و وي داناترست براه يافتگان يعني
بر تو دعوت كردنست انك قبول كند و نكرود من دانم وانك قبول نكند و رد نيز
من دانم قوله عز وجل وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين ۝ بعد ين جدال
بزبان بودي درشتي بار منسوخ شد و فرمان حرب آمد و جدال بشمشير
و علم افتاد كه مكر كشتن بهر وجهي كه بود روا بود فرمان آمد كه ين چنانك نيكوي
در گفتار نگاه داشتند اكنون نيكويي در كشتن نگاه داريد و عقوبت بجاييد
هو نزول اين آيت بشان حمزه است رضي الله عنه مصطفى صلعم كه وي را كشته
يافتند و مثله كرده روز احد مصطفى صلعم را درد كرد بغايت از ان درد كفت

باعث اگر مرا دست بودی وزیر برایشان من با هفتاد تن از زندگانی آن کنم

که ایشان بحمزه کردی با تو کردند خداوند عز وجل آیت فرستاد وان عاقبتم

فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به اگر عاقبت کنید عقوبت بما نند کنید

که ایشان بکی کردند تو هفتاد مکن ایشان بحمزه کردند تو بر ندکی مکن ولئن

صبرتم الایة واگر صبر کنید و مثله کنید و کوش و بینی بنی بید آن بهتر در ثواب

مر صابران را وان امر عام است مر هم مومنان را و باز مصطفی را صلعم صبر

فرمود بجزم **قوله عز وجل واصبر وما صبرك الا بالله ولا تحزن**

عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون تو مصطفا اینی صبر کن

و مثله مکن وما صبرك الا بالله و نتوانی صبر کردن بجز بتوفیق خود که مر بتوفیق

خدای تعالی ولا تحزن علیهم واندوه مخور بر حمزه و کشتگان در حالی

اند که تمنی می برند که شما کشته شوید تا در بین درجات با ایشان برابر شوید

ولا تك في ضيق الاية و در تنگی مباش از آنچه این کافران می سگالند از بدی

قوله تعالى ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون

هر آینه خداوند عز وجل ناصر و معین متقیانست آنکسانی که نیکو کارند یعنی

متقی و محسن اند توفیق صبر از من خواه تا نصرت و توفیق دهم وبالله

التوفیق **سورة بنى اسرائيل مكية الا اربع ايات منها قوله** وان

كادوا ليستفزونك من الارض وقوله وقل رب ادخلني مدخل صدق

الى اخره وقوله وان كادوا ليفتنونك عن الذى اوحينا اليك وقوله

ولولا

ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا الى الاية [آخر] وثلثة وثلثون

كلمة وستة الاف واربعماية ستة وثلثون حرفا عن ابي ابن كعب رض عن

النبي صلعم انه قال من قرا سورة بني اسرائيل ورق قلبه عند ذكر الوالدين

اعطي قنطارين في الجنة والقنطار الف اوقية ومايتا اوقية كل اوقية

منها خير من الدنيا وما فيها ونظم السورتين ذكر في آخر سورة النحل

الامر بالصبر في حق النبي صلعم والصبر من اشق الاشياء على البدن

وذكر عقيبه منه المعراج في هذه السورة ليسهل عليه مشقته

بسم الله الرحمن الرحيم **قوله عز وجل**

سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام

الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله لنريه من

اياتنا انه هو السميع العليم البصير

در مقدمه معراج ذکر سبحان الذی را یاد کرد از بهر آن یاد کرد که

بعضی معراج مصطفی را صلعم منکر بودند و بعضی گفتند بخواب

بود و در انکار معراج عیب گفتن است خداوند را عز وجل

بعیب عجز و ناسزای مصطفی صلعم و خداوند عز وجل قادر

بر کمال است و مصطفی صلعم صدق است به بیداری و درست

است ~~جراست بدانک~~ معراج مصطفی صلعم بدلیل کتاب و سنت را

[Margin notes, left edge, written vertically:]

بعضی گفتند بخواب است انکار معراج ... بدانکه معراج

الله ... عز

... عز وجل

جماع مسلمانان و دلیل عقلی و درستی چزها بدین بود اما النص قوله
عز وجل سبحان الذی اسری بعبده لیلا باکست و نبی عیب آنچه خداوندی
که برد بنده خود را مصطفی صلعم را بشب از مسجد حرام سوی اقصی
واین دلیل است که ببیداری بوده است که اگر بخواب بودی نگفتی
که ببرد دیگر آیت خدای گفت عز وجل وما جعلنا الرؤیا التی
اریناک الا فتنة للناس معتزله بدین آیت حجت کنند و گویند
بخواب بود که رؤیا بخواب بود جواب گوییم مراد از وی دیدن
به بیداریست بچشم سر وهو قول عمر و عثمان و عبد الله
بن مسعود و عبد الله بن عباس و ابی امامة الباهلی و قتادة
و مجاهد والحسن البصری رضی الله عنهم اجمعین بدان دلیل که
گفت فتنة للناس و در دیدن خواب هیچ فتنه نیست که اگر کسی
از ما بخواب بیند که بهفت آسمان و بهفت زمین و بهشت و
دوزخ بگردد این از وی فتنه و منکر نبود از مصطفی صلعم اولیتر
که این فتنه و منکر نبودی این فتنه آنگاه بود که گوید من به بیداری
دیدم و دیگر آیت دلیل صحت معراج ولقد راه نزلة اخری عند سدرة
المنتهی عندها جنة المأوی و دیگر آیت دلیل صحت معراج فلا
اقسم بالشفق واللیل وما وسق الی قوله لترکبن طبقا عن
طبق بنص اخبار خطاب مصطفی را بود خاص سوگند بدین سوگند

آنکه

٣٠٨

آنکه برنشینی بر آسمان طبق از زیر طبق تا بهفت آسمان بر اسپی فما لهم
لا یؤمنون چه بوده است شان که بمعراج نگروند وی سزا نیست ومن
قادر نیم و اخبار بسیار است معروف که مصطفی صلعم گفت با آسمانها
بردم بهشت و دوزخ دیدم و ثواب کردند امت بر من عرض کردند تا آن
مرد را که خاشاک از مسجد بیرون اندازد و کوشکها بدیدم و عمر را گفت
کوشک تو بدیدم و در نیامدم گفت چرا یا رسول الله گفت دانستم که تو
مردی غیوری تا جواب داد عمر رضی الله عنه بر تو در شکی نبودمی یا رسول
الله و نیز گفت رحم الله اخی موسی نصحنی و نصحی فی امتی که فرموده
بود مصطفی صلعم را با آسمان چهارم که از پنجاه نماز که بدیر خمسة
عفو خواه که امت تو طاقت آن ندارند وی میخواست و موسی میگفت
نیز خواه تا از پنجاه نماز به پنج آورد نظایر این بسیار است واما
حجت عقلی آنست که صدیق رضی الله عنه گفت با کافران که چون مصطفی
صلعم دیگر روز خبر داد که من دوش بمعراج بوده ام چنین و چنین دیده ام
مشرکان عرب خبر یافتند اگر هرگز صدیق از وی تبرا نکند اکنون
کند گفتند یا ابا بکر این صاحب تو چنین میگوید که دوش بهفت
آسمان بوده ام و بیت مقدس بوده ام و بهشت و دوزخ بدیده ام
صدیق گفت رضی الله عنه ان کان قال هذا هو فقد صدق گفتند
تو این از وی استواری داری گفت من ورا بیش از این استوار داشته ام

گفتند چگونه گفت آنگه وی میگوید جبرئیل از بر هفت آسمان بیک ساعتی بزمینی
می آید بنزدیک من و باز میگردد و من ورا بدین استوار داشته ام ولا محاله
وی از جبرئیل علیه السلام فاضلتر که رسولست و وی مرسل الیه است چون
در حق جبرئیل علیه السلام تصدیق کردیش چون گوئیکه خود رفتم چرا
تصدیق نکنیش و دلیل عقلی بدانکه معراج به بیداری بوده است انکار
عرب و کافر شدن بعضی از اهل قبله که اگر این بخواب بودی منکر نشدندی
و این فتنه ایشان نبودی علی ما ذکرنا قصه معراج قال النبی صلعم
کنت نائما فی بیت عمتی ام هانی وقد نامت عینای ولم ینم قلبی
فجاءنی جبرئیل علیه السلام وقال لی قم یا محمد فان هذه اللیلة لیست لیلة
النوم بل هذه لیلة الخلعة والکرامة فقمت وتوضأت وخرجت من
البیت فرأیت اسرافیل علیه السلام قائما علی الباب مع البراق شخص
اکبر من الحمار واصغر من البغل فاخذ جبرئیل علیه السلام احد
الرکابین واسرافیل الرکاب الآخر فاردت ان ارکب فتحرک البراق
فقال له جبرئیل علیه السلام اسکن لم یرکب علیک احد افضل منه فسکت
فرکبته وله جناحان فاتینا وقع بصره علیه وضع قدمه حتی اتیت
الی بیت المقدس وما روی عنه رای فی الطریق کثیرا من جملة المناکیر
لم تشتهر به الا ثم قال فدخلت مسجد بیت المقدس واحیی الله
تعالی الرسل وهم ثلثمائة وثلثة عشر نبیا فاوحی الله تعالی الی وسل واسأل

من ارسلنا

من ارسلنا قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون
والمراد به اظهار شرف الایمان والتوحید فانه انما امره فی تلک
الحالة بالسؤال والجواب عن اشرف الاشیاء وهو الایمان والتوحید
حتی اذا وصل الخبر الینا نعرف شرفه وقدره وان کان لهذه الایة
تاویل آخر یعنی واسأل یا محمد من اهل الکتاب عمن ارسلنا من قبلک
من رسلنا الایة ثم قال صلیت رکعتین فی المسجد بالرسل وتقدمت
علیهم بالامامة هکذا امرنی جبرئیل علیه السلام ثم ان الله تعالی رفع بعض
هذه الرسل الی السموات رفع آدم الی السماء الدنیا ورفع موسی علیه السلام
الی السماء الرابعة وابراهیم علیه السلام الی السماء السابعة قیل مراده
رفع ارواحهم وصورهم باز مصطفی صلعم گفت مرا بآسمانها بر آوردند
فرشتگان هر آسمان را بعبادتی مشغول دیدم یکی بخواندن قرآن و یکی
بقیام و یکی برکوع و یکی بسجود و یکی بقعود چون آمده مصطفی را صلعم
آن عبادت وصف راست ایشان که بر سوزنی تفاوت نبود و دیدم
ملک الموت را علیه السلام با هیبت و سیاست جبرئیل را سؤال کردم
که کیست این هر کسی بدیدار من شادی کردند مگر وی فقال جبرئیل
صلعم وی شاد شود بدیدار تو ولیکن وی ملک الموت است فرشته هیبت
و سیاست مصطفی گفت علیه السلام رفتم تا رسیدم بسدرة المنتهی
بمقام جبرئیل عم ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی بدیدیش

بدان صورتی که خداوند عزوجل ورا آفریده است دیگر بار ش و بدینیا دیده بود
بهمان صورت چنانکه گفت ولقد رآه بالافق المبین نشسته بر اسپی
بهشتی دو دست اسپ از نزد روی کوه قاف و دو پای اسپ در ای کوه
قاف جسم آفتاب را بسیه خود گرفته که ذره آفتاب بکرانهای وی بیرون
نمی تافت و فی وجهه اخدود لو اجری البحر فیها لجرت من خشیة
الله تعالی مصطفی صلعم طاقت نداشت بیهوش شد جبرئیل صلعم ورا بر
خود بگرفت چون بهوش باز آمد گفت یا جبرئیل عم گمان بردم که خدا ترا
خلقی بود از تو عظیم تر فقال یا رسول الله کیف و لو رایت اخی اسرافیل
را ششصد پر است یکی پر باز کردم از مشرق تا بمغرب بگرفت و اسرافیل
علیه السلام را هفتاد هزار پر است هر یک از مشرق تا بمغرب مصطفی
را علیه السلام چندان قوت داد شب معراج که این چنین فرشتگانرا
می دید و هیچ از جای نشد بمقام جبرئیل امامی آورد بدو رکعت
نماز هم فرشتگانرا بیک روایت آنست که جبرئیل علیه السلام بانگ نماز
گفت و قامت کرد و مصطفی صلعم بشنید و یاد گرفت الا آنکه چون
بدنیا آمد فراموش کرد تا آنگاه که عمر و عبد الله بن زید رضی الله عنه بخواب
دیدند مصطفی صلعم را خبر دادند ورا یاد آمد و این سدرة درختی
است بیخ وی در ساق عرش است که سقف بهشت است و شاخ وی
فردوسی بهشت کوشکی نیست در بهشت که نه شاخ است از وی در آن
کوشکی

کوشکی نیست بدین عظیمی است این سدرة منتهی بدان گفتش که فرشتگان
دنیا و آسمانها که فرود سدره اند تا بسدره بیش تر نروند و آن فرشتگان
که از زیر سدره اند یا بسدره فرود آیند و بیش نه نهایت فرشتگان
ملکوت سفلی آمده بدین معنی منتهی گفتش چون مصطفی عم بسدرة
المنتهی برسید آن فرشتگان که از زیر سدره بودند دستوری خواستند
تا فرود آیند بسدرة المنتهی تا مصطفی را صلعم ببینند ملک تعالی
دستوری دادشان فرود آمدند بصورت ملخان ز زر بعد چندان
که سدرة المنتهی بدین عظیمی با هم بگرفتند و مصطفی صلعم
بملکوت بدین عظیمی هم بر گذشت بهیچ چیز باز ننگریست تا فرمان
نمی آمد که بنگر نمی نگریدی تا دیدش را خداوند عزوجل بستود گفت
ما زاغ البصر و ما طغی احسنت ای بلند همت چون سلام نماز
بداد از سدرة المنتهی بر گذشت جبرئیل آنجا بماند گفت یا جبرئیل
علیه السلام دوستانرا چنین جای نمانند گفت یا رسول الله
لو تقدمت لا درکتنی الصواعق و ما منا الا له مقام معلوم از
هفتاد حجاب بگذاشت هر حجابی هفتاد هزار ساله راه تا بمقامی
رسید که وهم و خاطر هیچ بنده آنجا نرسد چون بملکوت آسمان
میگذشت سخن فرشتگان می شنید و همش نمی گشت چون رسید
آنجا که رسید جبرئیل عم بوی ندا کرد یا محمد چیست ربک خداوند تعالی

نداوی بسمع رسول علیه السلام رسانید فقال التحیات لله والصلوات والطیبات
همین بتاو همیشکی ونمازها و قربانها خدائرا است یعنی که ثنا بکفت خدائرا
عز وجل سه جواب آمدش السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته دران وقت جنان مومنانرا یاد داشت ودران کرامت
شرکت داد کفت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین باز سوال
آمدش از رب جل جلاله بم یختصم الملاء الاعلی بر فرشتکان بر کدشتی
جه میکفتند کفت لا علم لی بذلک جون بنادانی خویش معترف آمده اثار
لطف خود بدل وی رسانید قال فعلمت ما بین السماء والارض
باز سوال کردش فیم الملاء الاعلی جواب داد کفت یا رب سخن میکفتند
در نجات وهلاک امت من همی کفتند ثلاث منجیات وثلث مهلکات
وثلث منجیات وثلث مهلکات وثلث کفارات وثلث درجات
الی آخره فاوحی الله تعالی الی عبده ما اوحی قال ابن عباس رضی الله عنه
تکلم مع عبده ما تکلم از اسراری که خداوند عز وجل کفت با بنده خود
محمد شب معراج از هم علما وحکما کرد انید تا ابن ابتدا اند سبحان
الذی اسری بعبده لیلا حسن بصری رح کوید که این کلمه است
که کسی را بوی کلمه ثنا نکفته است این خاص خود را بر کزیده است خدای
عز وجل سبحان الذی اسری بعبده لیلا پاک ونه عیب است انک
برد بنده خود را این بعجب شمارا باید اکر کفت من رفتم بنده
کفت

کفتش اینجا رسول درینی نکفتش بدین راجع بعضی را انکار عیسی را نام
بری دادند برون وی با آسمان کفتند اکر بر نبودی آسمان نبودی
ورا با آسمان برد ونام بندکی باقی داشت رد قول ایشان را وبشب بردش
که شب خواب وراحت را بود وی برنج وعبادت کذاشت جون رنج
وی بشب بود لاجرم عز وراحت وکرامت وی هم بشب بود ودیکر
تا ابتدا دروی باقی بود وقیل اکر بروز بردی بدیدی آمدی
مخلص از منافق جدا نشدی بشب برد تا مخلص از منافق
جدا شود از خانه ام هانی بردش لکن مکه را وحرم را مسجد
حرام کویند وحرم را حرم ازان کویند که حرام کرده است خدای تعالی
کرفتن صید وبریدن خار وی الی المسجد الاقصی بمسجد
دورتر بمقصد مردمان که مصطفی صلعم کفت لا تشد الرحال الا
الی ثلث مساجد مسجدی هذا ومسجد مکه ومسجد بیت المقدس
نخست مسجد مکه است وباز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس
قصد مردمان بمسجد بیت المقدس کمتر بود ازانک دورتر
بود الذی بارکنا حوله ای خود بمسجد بیت المقدس که برکت کردیم
کرد بر کرد او یعنی بفراخی آب وروزی ونعمت وقیل برکت کردیم
به بودن پیغامبران وخاک ایشان که کویند ابراهیم واسماعیل و
اسحاق ویعقوب صلعم اینجاست واسم البرکة یقع علی ضروب

النفع دين ودنيا في قصة عيسى عليه السلام وجعلني مباركا واما في
قوله عز وجل لنفتحنا عليهم بركات من السماء والارض يعني الامطار
والنبات لنريه من اياتنا اي اسرى بعبده لنريه من اياتنا
ازماضي بمستقبل كرشتن ازعادات كلام عرب است ببرديم تا
بنمايم ورا آيات ما از ديدن براق وبيت المقدس وزنده شدن
رسل وملكوت آسمان الى آخره انه هو السميع البصير وي خداوند
شنوا اين گفتارهاست مي شنود قول منكران معراج قوله عز
وجل وآتينا موسى الكتاب وجعلناه هدى لبني
اسرائيل الا تتخذوا وكيلا ذرية من حملنا مع نوح
انه كان عبدا شكورا ٥٠ وموسى را عليه السلام معراج تا كوه
بود وسماع كلام بي واسطه بود ومصطفى را عليه السلام معراج بود
وراي حجب رسيد لعالم رسيد وشنيدني واسطه هر دو وبدين
معني مخصوص بودند لاجرم قرين كرد ذكر موسى با قصه
معراج مصطفى صلعم بداديم موسى را كتاب يعني توريت و
جعلناه هدى لبني اسرائيل وتوريت را رهنماي بني اسرائيل
كردانيد تا بوي راه روان كنند كه كتاب خداي فرموديم شان
الا تتخذوا ولي وكيلا كه مكيريد كسى را بدون ما تتخذوا اي ذرية
من حملنا مع نوح معناه يا ذرية اي قلنا لبني اسرائيل في الكتاب

الا تتخذوا يا ذرية من حملنا مع نوح من دوني وكيلا تتكلون عليه
في تخليصكم من العذاب ان عصيتموني وفي حوائجكم ومصالحكم يا
فرزندان آنكسانيكي برداشتيم شان با نوح در كشتي هفت تن بودند
سه پسر نوح وسه زن ايشان وهفتم نوح عليه السلام وبدان تاويل كه
جمله تن بودند يا هشتاد تن هم بمردند بجز آن هفت تن ونسل
خلق از ايشان پيوست بدين معني بنوح اضافت كرد خلق را انه
كان عبدا شكورا نوح بنده شاكر بود يعني شما فرزندان وي بيا از
نسل وي اقتدا بوي كنيد شاكر باشيد چنانك وي بود قوله عز
وجل وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في
الارض مرتين ولتعلن علوا كبيرا ٥ اي اعلمناهم
في الكتاب واوحينا اليهم نظيره وقضينا اليه ذلك الامر
اي اعلمناه واوحينا اليه خبر داد مصطفى را عليه السلام از
ناسپاسي بعضي كفت خبر داديم ما بني اسرائيل را در كتاب كه فرستاديم
بايشان لتفسدن في الارض ببيت المقدس كه فساد كنيد هر آينه
در زمين مقدس دو بار قيل مرة بقتل زكريا ومرة بقتل يحيى صلوات
الله عليهما زكريا پيغامبري بود كه ورا زمان حرب نبود وي ضعيف
تر بود در ميان قوم كافران قصد كشتن وي كردند بكريخت و روي
بدرختي نهاد قوم در پي وي كفت يا درخت مرا در خود جاي ده

درخت بشکافت ذکریا درمیان درخت شد باز فرمان آمد که گوشهٔ ردا
مبارک وی برون سوی ماند ابلیس علیه اللعنة بیامد قوم را خبر
داد اسفوار نداستند شر گفت بدان نشانی که گوشهٔ ردای وی برون
سوی است و تدبیر کردشان که ... بر درخت نهید و تا بپایان فرود
برید بریدند و ذکریا را علیه السلام هلاک کردند و اما کشتن یحیی علیه السلام
چنان بود که بعصر وی روا نبود دختر گفت من نباشم تا وی روا دارد
وی روانی داشت طشتی بیاوردند و یحیی را علیه السلام گلو ببریدند
قطرهٔ خون از نوک کارد بجست و بجوشیدن آمد و خداوند تعالی
سنت چنان رانده که قطرهٔ خون نبی بر زمین چکد بجوشیدن
گیرد و زیادت شدن گیرد تا آنگاه که هفتاد هزار تن از آن از
آرندگان وی و کشندگان وی در آن خون یکدیگر را بکشتند
تا خون از جوش باستاد و قول درست تر آنست که این دو فساد معین
نکنیم که کدام بود و کتاب ایشان پیدا بوده است که این دو فساد کدام بوده
است ولتعلن علوا کبیرا و کبر آرید در و کبر آوردن بزرگ قوله
عز وجل فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا
اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا
مفعولا ه یعنی چون وقت اول العذابین لکن فساد کردند
در وقت عذاب آمده بعثنا علیکم ای سلطنا علیکم برگماشتیم

وبر

٣١٣

وبرانگیختیم بر شما یعنی بر بزدان شما خلقی از بندگان خود و این اضافت
خلقت است و ملکیت نه اضافت مدح اولی بأس شدید یعنی بخت نصر
اللعین خداوندان حرب بحت البأس الحرب والقتل کما قال الله تعالی
ولا یأتون البأس الا قلیلا فجاسوا خلال الدیار ای فطافوا خلال
الدیار ینظرون هل بقی احد لم یقتلوه والجوس والاستقصاء بالتردد
فی طلب الشیء یعنی درآمدند میان سرایها شما و گرد بر گشتند بشمار تا کسی
زنده مانده است و مراد ازین غایت کشتن وکان وعدا مفعولا
و حتمی دادیم شان در کتاب ایشان که آن وعده است بودنی و در لوح نبشته
شده است قوله ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددنا
کم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا ه یعنی
مستاصل بکردیم تان پس باز گردانیدیم شما را ظفر و دولت بر دشمنان الکرة
الدولة یعنی بر ایشان معهود یک و ضعیفی نماندیم تان بلکه دیگر باره قوی
گردانیدیم شما را تا قهر کردید دشمن را وامددناکم الآیة و بیفزودیم
تان بمالها و پسران که مال شان غارت کرده بودند و پسران تان کشته بودند
بدل باز دادیم بر زیادت وجعلناکم اکثر نفیرا ای عددا النفیر والنافر
واحد کالقدیر والقادر لعدد بسیار گردانیدیم تان قوله عز وجل
ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها
فاذا جاء وعد الآخرة لیسوءوا وجوهکم ولیدخلوا

المسجد كما دخلوه اول مرة وليتبروا ما علوا
تتبيرا اه كفتيم شان از نيكويي كنيد آن نيكويي با خود كنيد يعني
نفع و ثواب آن نيكويي شما را بود وان اسأتم فلها وار بدي كنيد
با خود كنيد كه چشيدن وبال آن روا است فاذا جاء وعد الآخرة
فساد ديگر كردند وعده عقوبت فساد دوم آمد چون بيامد ليسوا
وجوهكم تا بد كنيد رويها تان يعني بر گماشتيم ططوس رومي را بكشتن
بد كردن روي كنايت از كشتن است هر كرا بكشند روي وي بد شود
و عرب گويد ساء وجهه اي قتل وليدخلوا المسجد وتا در آيند
بمسجد بيت المقدس لا يدخلونه الا بعد تخريبهم مسجدهم و
استيلائهم عليهم فعبر عن الاستيلاء بدخول المسجد كما قال الله
تعالى ادخلوا عليهم الباب فاذا دخلتموه فانكم غالبون والثاني
ان المسجد اسم بيت المقدس كله كمسجد الحرام اسم للحرم كله
يعني تا خراب كنند چنانك بار نخستين خراب كرد بخت نصر و
١٩ ليتبروا ما علوا تتبيرا و تا هلاك كنند آنچه ظفر يابند و
دست يابند از وي هلاك كردن بار نخستين بخت نصر را گماشت
بر ايشان و وي كافر بود و مسجد بيت المقدس خراب كرد وخانها
شان سوخت و توريت را بسوزانيد و اغلب را بكشت و باقي را اسير كرد
بني اسرائيل بر گشت وايشان اسيران بيكبار وبنا ليدن بخت نصر كفت

چبود

٣١٤

چه بود شان كفتند پيغامبر ايشان آمده كفت بياريدش اوردندش كفت
آن نو حق چه كوم است كه خداي مرا بر ايشان گماشت آن نبي كفت بقومي
كناهان ايشان و بزرگي جرم تو و بار ديگر ططوس رومي را بر گماشت تا
خراب كرد با اعتقاد تحقيق توريت لكن مي با بيت شان كه بيت مقدس
در دست روميان بود كه بيامدند وغارت كردند و بكشتند قوله
عز وجل عسى ربكم ان يرحمكم وان عدتم عدنا و
جعلنا جهنم للكافرين حصيرا اه كردم آنچه كردم با شما
تا توبه كنيد تا رحمت كنم بر شما و بپذيريم توبه شما وان عدتم عدنا
و از باز كرديد بخلاف باز آريم عقوبت وعادوا بتحريف الكلم
عن مواضعه فعادلهم بالتعذيب على ايدي العرب كما ذكرنا في قوله
واذ تأذن ربك ليبعثن عليهم الآية وسواهد للجزية على وجه
الذل والصغار و معني آنست كه بعد از فساد دوم هم مستاصل نكرديم
تان بلكه واجب كرديم كه رحمت كنيم بر شما يعني هر آينه رحمت كنم بر شما و
عسى در وصف خداوند عز وجل مر تحقيق را بود واين رحمت كردن معلق
بود بشرط آنك توحيد وطاعت باشند وبفساد باز نكرديد ما و باز گشتن
روا بود در وصف خداوند عز وجل معني آنست كه باز آريم عقوبت را الا
آنك چون باز گشتي عقوبت بر زمانه وي بود باز گشتن عقوبت بر زمان
وي بود باز گشتن خود كفت وجعلنا جهنم للكافرين حصيرا محبسا

من حصرت للشيء اذا حبسته فعيل بمعنى فاعل وما دوزخ را باز
داشت جاي كافران كرديم وسمي الحصر حصيرا التخليق البعض بالبعض
قوله عز وجل إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ
يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ
أَجْرًا كَبِيرًا وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا
لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ه للملة او الطريقة التي هي احسن اين
قرآن راه نماي است بآنچه راستست يعني راه نمايي است براه راست
قال قتادة رحمه الله علي ان هذا القران يهدي الى الداء والدواء هو
الذنوب والدواء هو الاستغفار راه طاعت مي نمايد كردن را و راه معصيت
مي نمايد حذر كردن را ويبشر المومنين الذين يعملون الصالحات
ومژده ميدهد انرا كه مومن است وعمل صالح مي ارد ومژده بجهت ميدهد
نان ان لهم اجرا كبيرا اي بانكه ايشان را مزدي بزرگست اين مومنان
مطيع را وان الذين لا يومنون بالآخرة وانكه متابعت كنند راه را آنست
را و يا متورا منكر شود اعتدنا لهم عذابا اليما اماده كرديم اورا
عذابي دردكين قوله عز وجل وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ
بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ه اي كدعائه بالخير يعني يدعوا
على نفسه وعلى خادمه وعلى ماله بما لو استجيب له فيه هلك وكان
الانسان عجولا اي يعجل عند الغضب الدعاء لا يعجل لاجابته خبر داد

ازجهل

جهل آدمي كه جهلش بدان جاي است كه با خود بد كند هنوز از خداي خود را
بدي خواهد يا خود بد كند باختيار كفر و معاصي و شب و روز از وي
وخود را نعمت خواهد از خداي تن وعلاهم لعنت بر تو
باد خداي عز وجل مرا از تو برهاناد بخواند آدمي خداوند را ببدي
يعني بهلاك خود چنانك بخواند نيكويي بفزودن نعمت واين
آدمي شتاب ناكست بغايت بهلاك خودي شتابد وقيل نزلت الاية
في شان نضر بن الحارث حين دعا قال فامطر علينا حجارة من السماء
قوله عز وجل وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا
آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا
فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ
الْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ه افريديم شب
و روز را و نشاني وحدانيت خود را وهركجا از جهل و كفر بندگان
خبر داد بر عقب وي دليل وحدانيت خود ياد كرد فمحونا آية
الليل بسترديم نشاني شب را يعني كم كرديم روشنايي شب تاريك
شد و روشن بمانديم نشاني روز را يعني افتاب را اشكارا بمانديم
و بيدا و بعضي گفته اند كه ماه را و افتاب را هر دو روشن و نوراني
آفريد باز نور ماه كم كردانيد و نور افتاب باقي داشت اين بردن
نور شب و باقي داشتن چه حكمت راست لتبتغوا فضلا من ربكم

تا بجوئید فضلی از خداوند یعنی از خداوند بکسب و تجارت خود روز
هرچه بنده یابد بکسب و تجارت و تصرف هم فضل است از خداوند
تعالی و لتعلموا عدد السنین والحساب و هنوز تا بشناسید
عدد سالها و ماهها و شمارها و کل شیء فصلناه تفصیلا
و هم چیزها بیدا کردیم و بیاد کردیم در قرآن بیان کردنی قوله
عز وجل و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج
له یوم القیامة کتابا یلقیه منشورا قال ابو عبیدة
رح و قال المفسرون بما عمل من خیر او شر الزمناه فی عنقه
گفتنی هر آدمی کافر را و مومن را لازم کرده وی ایمان وی خیر
و شر وی شقاوت و سعادت وی طاعت وی و معصیت وی
سعد وی و نحس وی قلاده کردیم در گردن وی و هر عملی که وی
آرد بهر وصفی که می آرد رقم آن بیدا کرده ایم و در گردن وی کردیم
و با وی میداریم تا روز قیامت که روز جزاء عمل بندگانست و
نخرج له یوم القیامة کتابا یلقیه منشورا بیرون آریم این
آدمی را از گردنش آن طائر را روز قیامت کتابی گشاده تا ببیند
آنچ کرده است از خیر و شر و از سعد و نحس حسن بصری گوید
رحمة الله علیه هذا فی اول ما وقعت النطفة فی الرحم چون
آب در رحم مادر جهل فرشته آن آب را قبض کند بدان وصفی که

خداوند عز وجل داند فرشته گوید ای بار خدای مخلقة او غیر مخلقة
خلق خواهی آفریدن یا نخواهی آفریدن سقط خواهد رفتن
یا تمام خلقت خواهد رفتن و برسد اجلش چند است و روزیش
چند است تنگ روزی است و یا فراخ روزی است عمرش هم برسد
و هم بنویسد باد با آخر برسد شقی است او سعید خداوند تعالی خبر دهد فرشته
از علم چون این فرشته ختم کند این نام را بنیک بختی یا ببد بختی
باز قلاده کند و در گردن وی بندد نه اینکس بیند و نه تو بینی تا
ابتلا بر نخیزد و بقیامت بکشاید این بنده را کتابی گشاده بر
دست وی نهند برقم بدی بود و سیاه داون را نام اسیاه بود
و عکسه معلوم اشکال در آیه آنست که طائر برنده بود برنده در گردن
چگونه بود و از کفر و ایمان و طاعت و معصیت و خیر و شر بطائر
کنایت کرد بچه معنی کرد بدانک این استعادی است از عادت عرب
که چون مرغ بیرون آمدندی چشم براست و چپ داشتندی تا چه
مرغ برد اگر بازی یا کبوتر یا فاخته بر یمین محمود داشتندی و
این سعد است بر گفتندی و اگر مرغ بر یساری مذموم چون حاله و زاغ
یا کرکسی دیدندی باز گشتندی چون بسیار شد کنایت کردند از
نیکبختی و بد بختی بطائر و قرآن منزل بلغت عرب و عادت
ایشانست اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا

اى بيلال له اقرا، كتابك برخوان نامهٔ توكه تو املا كرده و جاى
ديگر بخود اضافت كرد وهذا كتابنا ينطق عليك بالحق اى
بزبان ما نبشته اند رسولان ما كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا
بنده اينست تن تو امروز شمار كننده با تو بيدا كرده ايم كه هر عملي
را وعده حيث وعيد حيث چنانك ببايد گويد هر آخريانى برقم مى
نگر و شمار سكن تو عمل خود مى نگر و جزا خود ميدان كه حسن بصرى
رح ميگويد لقد انصفك من جعل حسيب نفسك و قيل بنفسك اي
بجوارحك واعضائك عليك شهيدا اي شاهدا فلا ر
شاهد يشهد عليك احق من نفسك قوله
من اهتدى فانما يهتدي لنفسه و
من ضل فانما يضل عليها ولا
تزر وازرة وزر اخرى و
ما كنا معذبين حتى نبعث
رسولا ه كسي كه در كار كسي جهل بسيار كند
بر مودن وجم افتد كه مكر از بن كار نغني بوى باز
ميگردد خداوند عز وجل ه كه هدى يابد
منفعت هدى ورا است بهشت جاودانى و هر كه گم
بوده گردد ضرر گم بودگى بر وى است عذاب جاودانى

ولا تزر

ولا تزر وازرة وزر اخرى و
بار بر ندارد هيچ بار بردارنده بار كسى
ديگر وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا
بار خبر داد از وصف خود كه نيستم

ما عذاب كننده و مستاصل كننده هيچ

قومى را كتاب و رسول نافرستاده و ناآگاهانيده

قوله عز وجل اذا اردنا ان نهلك
قرية امرنا مترفيها ففسقوا
فيها فحق عليها القول
فدمرناها تدميرا ه و از بعد فرستادند

رسول واكاهانيدن هم هلاك بكرديم
ما از حال زندكى بسيارى نياورديم
شان جون خواستيم كه هلاك كنيم
ديهى را آمرنا مترفيها با
التشديد اى كثرنا مترفيها
بسيار كردانيديم مترفان آن
ديه را والمترف الموسع عليه
عيشه وهو فيه بطر توانكرى

بود

بود باغى ففسقوا فيها يعنى فعصوا
الله تعالى فى تلك القرية و
بجدد وبمال بسيار كردانيديم
اين توانكرانرا كه سروان باشند
عاصى شوند بخداى تعالى
درين ديه وامرنا بتخفيف
الميم قال ابن عباس رضى الله عنه
بفرمايم آن سران ايشانرا فرمانها

فاسق شوند وعاصی شوند در
در زمانها من حق علیها القول فدمرناها
تدمیرا واجب کردد فرمان ما
بعذاب برایشان بقول اضافت
کرد که وعید عذاب بقول وبیت
وهلاک کنیم شان ومستاصل کنیم
شان هلاک کردنی قوله
عزوجل وکم اهلکنا من
القرون

القرون من بعد نوح وکفی
بربک بذنوب عباده خبیرا
بصیرا ای بسیار قرنها که هلاک کردیم
از بعد نوح هر که هلاک کردیم همچنین
که یاد کردیم ای رسول فرستادیم و
کتاب فرستادیم بنجات وهلاک ایشان
خبر دادیم فرمانها فرمودیم فاسق
شدند آنگاه هلاک کردیم وکفی
بربک الآیه بسنده است خداوند

تو یا محمد دانا بگناه بندگان خود و بهذا وعید لاابالی
کلمه بعلمه بکفرهم وعصیانهم قوله عز وجل
مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ
فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ
جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ه
ای یرید بعلمه العاجله عجلنا له فیها ما نشاء لمن
نرید ان که بکردار خود دنیا خواهد کار از بهر دنیا کند
دنیا را عاجله گفت که معجل بشتابانیم ورا اندرین دنیا آنچ
ما خواهیم مر آنرا که خواهیم اینجا معلق یاد کرد دادن دنیا
بارادت خود گفت انزا دهیم که ما
خواهیم چندان دهیم که ما خواهیم و
بآیه دیگر دادن دنیا بمجرد ارادت

بنده

بنده وعده کرده گفت من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وقال عز وجل
من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و باز
بدین ایة معلق کرده نیت خود یک جواب انست که ضحاک
رح روایت میکند که این ایة امام ماست ناسخ است مر ان ایتها را
که با بتدا وعده چنا بود مدتی باز چنین بدین ایة منسوخ شد
و درست ندانست که ان روایة مجمل است وقال الله تعالی ویستغفرون
لمن فی الارض مجمل است وقال الله تعالی ویستغفرون للذین امنوا
مفسر است ثم جعلنا له جهنم یصلها مذموما مدحورا باز اماده
کرده ایم ورا دوزخ اندر وی نکوهیده و ملامت کننده خود او دیگران را
مدحورا دور کرده و رانده از رحمت این ایة اخبار است
از ارادت کافر و وعید وی وَمن اراد الاخرة
وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان
سعیهم مشکورا این اخبار است از ارادت مومن و عده
وی ان که بعمل خود اخرت یعنی کار اخرت را کند وسعی لها سعیها
وهو مومن و کار کند ورا اکار کردند روی مومن بود و این دلیل
است که مراد از ایة اول کافر است فاولئک کان سعیهم مشکورا ایشان
اند که کار ایشان پسندیده است کلا نمد هؤلاء
وهؤلاء من عطاء ربک وما کان

عطاء ربك محظورا . بازباطل کرد کار کردن از بهر
ارادت دنیا را گفت هر دو گروه را یعنی هر یکی را از یکی دو گروه
هم کافر و هم مومنان را مدد میدهیم من عطاء ربك یعنی روزی میدهیم
هر دو گروه را کافر را از و نعمت منت نه بخواست تو من عطاء ربک
از خود جنا جدا که کسی از کسی دیگر دیگر جز دهد یعنی من خود
دنیا نا خواسته میدهم و ما کان عطاء ربک محظورا از مومنان
قبل باية اول گفت من کان یرید العاجلة دادن دنیا بمشیت
خود بسته کرد و گفت دهم آرم که خواهم و بازبدین آیه گفت
کلا نمد هولاء این وعده است که همه دادهم واین ظاهر تناقض
نماید جواب گویم اینجه مشیت بسته است دادن دنیاست به کمال
ارادت مردم یعنی بمقدار همت و خواست تو هم ندهم چندان
دهم که من خواهم واین آیه که وعده همه را بمقدار کفایت و قوة
است یعنی روزی خود میدهم مومن را و کافر را فاما ارزو بمشیت
منوط است انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض
وللآخرة اکبر درجات واکبر
تفضیلا . خواهی که بدانی که بارادت نشانه نیست بنگر
چگونه فضل نهادیم بعضی را بر بعضی این تفاوت و تفضیل ابتلا
است نه تفضیل شرف و کرامت که اذ تو انکر یا جز بیامده

خود کودل سزا

٣٢١

که وی سزای این فضل گشته واز درویشی گناهی بیامده بود که وی
سزای محرومی بودی بس دانستی که تفضیل فضیلت نیست دیگر یعنی
فضل نهادیم بعضی را بر بعضی بمال تا بعضی مر بعضی را بمزدوری گیرند چنانکه
گفت ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا تا همگان
و هر دو بی نیاز بودن میهر کسی را کار خود خود باستی کردن کسی کار کسی نکردی
عیشها متنغص گشتی تفاوت نهادیم خوشی عیش شما را دیگر حکمت یکی را
حشمت وامیری دادیم یکی را بندگی و یکی بیماری یکی را تندرستی جرا تا و را بنشناسد
بصفات خود چنانکه بیگانگان شناختن فریضه است شناختن بصفات
سزا فریضه است واز صفات وی یکی قبض و بسط است والله یقبض
ویبسط الرزق لمن یشاء ویقدر اینجا جهد میکنی فرمود که جهد کجاکن گفت
گفت وجاهدوا فی الله نه گفت فی المال از حریصی مزدول کرد گفت
نحن قسمنا یک حکمت اینست و حکمت دیگر فضل نهادیم بعضی بر بعضی در دنیا
تا تنبیه بود بر تفاوت درجات آخرت تا زیادت ترغیب بود بکار دادن
طاعت که تفاوت درجات آخرت بزرگ تر است وللآخرة اکبر درجات
واکبر تفضیلا بعضی را بر دنیا قیاس گیری بنگری که دنیا چیست پس را ایشان
وی بهشت بخرند بهی حور و قصور و انهار و اشجار و درجات خواهی دادن
بعمل که یابی . لا تجعل مع الله الها اخر فتقعد
مذموما مخذولا . خواهی تا تفضیل آخرت یابی . هنوز
با خدای عز و جل خدای دیگر مگو فتقعد مذموما مخذولا که بنشینی در دوزخ
جاودان نکوهیده و مخذول محروم مانده از همه چیزها و نصرت از تو بریده

شده وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوا
الدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر
احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهر
وقل لهما قولا كريما * اي امر ربك فرمان
خداوند انيست كه مپرستيد جز ورا وبالوالدين احسانا اي احسنوا
بالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر فرمان نيكويي كردن با مادر
وپدر عامست عمر وقتها شان نيكو بايد داشتن لكن خاصه كرد وقتي را
كه محتاج باشند بنيكويي فرزند وان حال پيري است وصيغه گفت
اگر برسد نزديك تواي فرزند پيري يكي ازين دو هر دو جز كن فلا
تقل لهما اف ايشانرا اين مگوي ابن عباس گفت رض زيرا كه
اف باد سرد ايد اي برايشان باد سرد مزن وقيل بوقت برداشتني
حدث ايشان كه بوي بيني بوز نداف مگوي كه ايشان بسيار
از تو برداشته اند واف نگفتند وقيل مراد ازين ضجر است
يعني متواضع باش بايشان جزع مكن كه ايشانرا كراهيت آيد
اندك وبسيار والتافيف اقل والنهي عن الاقل نهي عن الاكثر
ولا تنهرهما وبانگ بر ايشان مزن وقال الضحاك وقل لهما قولا
كريما اي لا تسميهما باسمهما ولكن قل يا ابت كما قال ابراهيم عليه السلام
وقيل سخن ايشانرا باز مزن وبانگ بلندتر از ايشان بر مدار مراد ازين مدارا

نرم است

نه زخم است نه دشنام است بگويم چه مايه بود مصطفى را عم خويش
خرما عطا آوردند خواست كه دست دراز كند سايلي بيامد سوال كرد
ورا بخشيد باري بيرون رفت ونخريد مصطفى بازه هديه آوردند رسول
عم خواست كه دست دراز كنند فاعاد السايل السوال
فوهب ثانيا فخرج ذلك الرجل واشتراه واهداه فكاد النبي
صم انا جرانت ام سايل فنزل جبرئيل عم بالوحي وقال واما
السايل فلا تنهر يا بدانك بانگ بر سايل مزن وقل لهما قولا
كريما انگاه مي اموزاند خداي عز وجل كه چگونه گوي كريما
اي لينا گفت بايشان سخن چرب ونرم گوي ذكره بعض
تفاسير وقل لهما قولا قول العبد المذنب الضعيف للسيد الفظ الغليظ
واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل
رب ارحمهما كما ربياني صغيرا اكنون
بمعاملت مي فرمايد كه چگونه باش بايشان گفت خويشتن افكنده
دار ايشانرا جناح بازوي مرد بود فاين جناح را بذل وصف
كرد وجناح بازوي بال مرغ بود سستي مرغ به بال وبر بود وسستي
ادمي ببازو ها بود ومعنى انست كه چون مادر وپدر ضعيف
گردند وتو قوي باشي بقوت خويش ذلت بايشان دراز
مكن بوقت خدمت قوت جواني بايشان دست نرم نرم دراز

دست

کن برحم و شفقت تا زنده چنین باش چون مردند چ کن بر سر گور
ایشان می‌آی و بگوی رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا بگو یا رب
رحمت کن و ببخشای برایشان چنانک من عاجز و ضعیف بودم ایشان
بر من رحم کردند و مرا پروردند امروز ایشان عاجز گشته اند و بشکم
زمین گرفتار شدند و تو برایشان رحمت کن ربکم اعلم بما فی
نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان لل
اوابین غفورا گفت رب شما داناتر است بآنچ در دلها شماست
یعنی اگر شما با مادر و پدر نیک باشید و اگر بد باشید با مادر و پدر
من دانم جزا درخور فعل شما دهم ان تکونوا صالحین اگر شما نیک و ان
باشید با مادر و پدر فانه کان للاوابین غفورا قال سعید بن جبیر
رض الاواب الذی یتوب مرة بعد مرة اخری وقیل الاواب
الذی یستغفر من الذنوب فی الخلا یعنی تا اگر اکنون آمرزنده بودی
برگرد از آزار ایشان و توبه کن هر چند گناه بسیار داری من غفور توام
دلیله الخبر المعروف فلیعمل البار ما شاء فلن یلج النار وآت
ذی القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر
تبذیرا و از گذشت حق با مادر و پدر حق آن خویشان بگذار
و آن حق راه گذری کن و درزنج که ضعیف است و غریب
است بده و مر آنچ کن بر اگندنی یعنی اسراف مکن و بنا جایگاه

مده آنجا دده که فرمودیم چنانک کشاورز تخم برکند گویند هر کجا
خواهی می رفت ان المبذرین کانوا اخوان
الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا هر آنک
اسراف کنند کان و نفقه کنند کان بمال بر معصیت یاران شیطان اند
یعنی که شیطان نیز خلاف کرد فرمان خدای را و هم کار مردم بد فرمود
برد وقیل اخوان الشیاطین ای رحمه کفورا گفت این شیطان بغایت
ناسپاس است مر خداوند را واما تعرضن عنهم ابتغاء
رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا
جابر بن عبد الله گوید که هرگز کس از مصطفی چیزی بخواست
ابدا لا نگفتی الا چون بودی بدادی و چون نبودی روی از سائل
بگردانیدی از شرم را و شفقت بر سائل را یعنی از سائلان از خلق
و عادت نداشته بودند بر جای خیک گشتند از روی روی گردانیدی
وی پنداشتند که مگر سبک داشت ایشان را روی فیکر دانند
خداوند تعالی بدین آیت بیاموزانیدش که چگونه کن واما
تعرضن عنهم چون روی بگردانی از سائلان جستن
رحمت و روزی و فراخی را از خداوند تعالی امید آن داد
تا من برحمت تو باری خاموش مباش فقل لهم قولا
و خوش یعنی وعده کن ایشان و وعده نیکو بگوی و مینه

دیکر خدای بدهد ان شاء الله تعالی شمارا ولا تجعل یدک مغلو
لة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا ٥ این آیة تعلیم قول بود این آیة تعلیم فعل است نزول این
انست که زنی بود با فرزندان یتیم واندر مانده بود پسر خود را بسوی مصطفی صلعم
فرستاد کفت رسول را بکوی که بنزد ما هیچ نیست تو بفلان غزو کافران بکشتند و
و ما در ماندیم مارا چیزی یاری کند اکر چیزی یا پوشش خود بدهد واکر بنود ش
وعده نیکو کند بوعده نیکوی برکرد کوی اکر پوشیده داری یا رسول الله
بده پسر رفت و با مصطفی صلعم کفت رسول را چیزی حاضر بنود وعده نیکو کرد پس
پسر کفت یا رسول الله مرا مادر کفته است اکر چیزی حاضر بود بدهد واکر
بنود وعده نیکو کند بیغامی دیکر داده است دستوری هست تا بکویم کفت
مادرم کفته است اکر پوشیده داری بده رسول علیه السلام قمیص بیرون
کرد بوی داد بلال بنماز کفت رسول علیه السلام بوقت خود بیرون
نیامده یاران را دل مشغول شد صدیق رضی بیامده عایشه را رضی
پرسید که چه افتاده است رسول را رسول را تا لای پیدا شده است امده
یا از ماطله مانده است عایشه کفت رضی ... جه یتیم فلان بیامد و چنین
بکفته قصه تمام باز کفت صدیق پیراهن خود بیرون کرد بمصطفی داد
بمسجد امده و یاران را ندا بکفت که سبب این چه بوده است بعضی
یاران کفتند چندان نباید دادن که از نماز بیرون امدن بماند
خداوند عز وجل آیة فرستاد ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک

مکن دستها

مکن دستها خود بکردن خود یعنی از دادن فرو منبند دستها را
واین کنایت است از بخل ای بخیل مباش چه دستی که بغل کرده بود عاجز
بود از دادن ولا تبسطها کل البسط و مکشایان دستها را
بدادن یکبار که فتقعد ملوما محسورا تا بنشینی در خانه ملامت زده
یاران که چنان نباید دادن که در خانه بمانی قوله محسورا ای المنحسر
العطیة وتقطعک کما تحسر السفر البعیر فتبقی منقطعا الحسیر
والمحسور الذی قد بلغ فی التعب والاعیاء ومراد ازین ایة ولا
تجعل یدک مغلولة الی عنقک مراد امت است فانه کان لا یدخر
شیئا لغد وکان یجوع حتی یشد الحجر علی بطنه ان ربک
یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر انه کان بعباده خبیرا
بصیرا ٥ این ایة تسلی دل مصطفی را است صلعم با همه فقر که در کرسنکی
رنجی عظیم است وصبر کردن درو نیز رنجی عظیم است کفت همانه
خداوند تو یا محمد فراخ کند روزی برانک خواهد وتنک کند
برانک خواهد از بندکان خود خدای داناست بندکان خود
بیناست بانک شکر کند در فراخی وانک صبر کند در تنکی
وی میبیند ومی داند ولا تقتلوا اولادکم خشیة
املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان
خطأ کبیرا ☼ واز عادت عرب بوده است

کشتن فرزند مادینه را از بیم گرسنگی کشتندی و گفتندی که از وی
غارت نیاید خداوند عز و جل نهی کرد ایشان را گفت مکشید فرزند
خود را از بیم گرسنگی و درویشی نحن نرزقهم و ایاکم من روزی
دهیم شما را و ایشان را بطفیل ایشان ان قتلهم کان خطأ کبیرا که کشتن
ایشان گناهی بزرگ است **و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة**
وساء سبیلا زنا با قرینه خود کرد که خود یکی کبیره است که کشتن را
در وی راه است القصاص من القتل والرجم فی الزنا گفت نزدیکی
مکنید بزنا بد کرد و لا تقربوا گفت تاکید را یعنی دور باشید از آن
اسبابی که شما را بزنا کشد انه کان فاحشة وساء سبیلا نهی کرد
یعنی پیدا کرد و گفت این زنا زشت معصیت است و بیرون رفتن
است از حد خداوند و بد راهی است قال رح ذکر فی بعض التفاسیر
هو طریق المجوس راه مغان است وی با خواهر نسبی زنا کند
تو با خواهر نسبی زنا مکن **و لا تقتلوا النفس التی حرم**
الله الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا
لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کا
ن منصورا بدین آیه از کشتن بالغاق
نهی کرد و گفت مکنید هیچ تنی را که خداوند حرام کرده است

کشتن

کشتن وی مگر بحق یعنی مرتد شود و یا زنا کند و محصن بود یا کسی را
بظلم بکشد کما قال النبی صلعم لا یحل دم امرء مسلم الا باحد معانی
ثلث الخبر کما ذکرنا و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
و هر که کشته شود بظلم ما بدادیم ولی و را حجت و برهان در کشتن
قاتل بشریعت روا کردانیدیم و را ستدن قصاص فلا یسرف
فی القتل انه خطاب ولی دم راست اسراف مکند در ستدن قصاص
یعنی مثله مکن قاتل را و بدل یکی دو مکش و غیر قاتل را مکش و الاحسن
فیه ان یقال بعد العفو و اخذ الدیة فلا یقتله انه کان منصورا که وی
اینکس که باسراف کشته شود منصور است یعنی ملک الله تعالی فی المطالبة
بدم **و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ**
اشده و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
دور باشید از آن اسبابی که شما را بخوردن مال یتیم کشد مگر نزدیکی کنید
بنیکوترین روی بنکاه داشتن و تصرف و هو دلیل جواز التصرف
فی ماله حتی یبلغ اشده تا برسد بقوت خود یعنی بالغ شود و قیل
الاشد ما بین ثمانیة عشر سنة الی اربعین سنة و اقتضی ذلک
دفع المال الیه عند بلوغ الاشد حتی یونس منه الرشد لقوله عز و جل
فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم و اوفوا بالعهد فیما بینکم
و بین الله و بین الناس فی حفظ مال الیتیم و قیل العهد ما امر الله
تعالی عبارة فی هذه الایة و هو قریب من ثلثین ان العهد کان مسئولا

شکننده عهد را بپرسند که عهد را چرا شکستی فرمان ما چرا خلاف
کردی واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس
المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا ه تمام پیمایید کیل را
چون بپمایید بر عقب ان این یاد کرد حرمت مال و حرمت تن یکی است
الا تری ان من قتل دون ماله فهو شهید کمن قتل دون نفسه فهو
شهید وزنوا بالقسطاس المستقیم و بسنجید بترازوی عدل یعنی
راست سنجید ذلک خیر واحسن تاویلا این راست پیمودن و سنجیده
خیانت ناکردن شما را بهتر و بعاقبت نیکوتر که از وعید حطعها
رسته باشید التاویل العاقبة لانه اسم لما یؤول الیه الامر ولا تقف
ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا ه بدم چیزی جز که ترا بدان علم نیست یعنی کار
بی علم مکن و چیزی ندانی مگوی که دانستم و دانسته باشی مگوی که ندانم
نشنیده باشی مگوی که شنیدم ان السمع والبصر والفؤاد ذلک
اولئک کان عنه مسئولا این همه را سوال خواهد بودن روز قیامت
ای گوش چه شنیدی و چرا شنیدی تو حجت بیار و ای چشم
چه دیدی و چرا دیدی حجت بیار و ای دل چه دانستی و چرا دانستی
حجت بیار و قیل عنه کنایت عن صاحب السمع والبصر والفؤاد
ولا تقف اصله من القافة و هو تتبع الاثر ولا تمش
فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض
دلن

ولن تبلغ الجبال طولا ه ای استوار دل و چشم و گوش
نگاه دار که از وی سوال است ای عجب سائل را سوال کنند که مسئله چرا
و کما قال النبی صلعم شرار عباد الله بعضا اعیانا الذین یتتبعون شرار
المسائل یعیبون عباد الله بها اعیانا والله خصمهم یوم القیامة
الا ان کل سائل مسئولا یوم القیمة علی ما ذا اراد به گفت
در زمین متکبر وار بسر شده و عادت متکبران است که در رفتن بجد اشند
پاشنه را در زمین نکرد انند و بسر انگشت بر بار وند خدای گفت
جل جلاله انک لن تخرق الارض و هر چند پاشنه بر زمین نکردانند
و نیز نتوانند زمین را دریدن ولن تبلغ الجبال طولا و هر چند
بر انگشتان بر پای روی بکوهها برابر هم نکردی و اگر انگاه که زمینی
را بدرانی و مشتی خاک را درانیده باشی و اگر بکوه هم برابر کردی
با سنگی هم برگذشته باشی پس تواضع اولاتر و قیل انک لن تخرق
الارض کقوم عاد ولن تبلغ الجبال طولا کعوج بن عنق کل
ذلک کان سیئه عند ربک مکروها ه
ای کل ذلک الذی نهاهم عنه قبیحة فی حکم الله تعالی و یبغضه ولا یحبه
ولم یقل مکروهة لانها لیست بتانیث حقیقی این همه که گفت کردم
بجمله و لم یقل نا پسندات بنزد خداوند عز و جل چون منهی نا پسنده
بود و سیئه که کم و ما مور حسنه بود و طاعت ذلک مما

اوحی الیک من الحکمة ولا تجعل مع الله الها اخر
فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا ٥ این جه وحی کرد خداوند تو بتو از نو
امرها ونهیها از حکمت است فانه من الحکمة ان لا تنقصن مکیالا ولا میزانا
ومن الحکمة ان لا تقول ما لا علم لک به ولا تعمل وکذلک ولا تنقض عهدک
ومن الحکمة ان لا تبدل دینک ومن الحکمة ان لا تعبد من لم یخلقک ولا
تجعل مع الله الها اخر واز زشتی که کفر بود نهی از وی مکرر یاد کرد فتلقی
فی جهنم ملوما مدحورا اگر بخدا دیگری شریک کوئی انداخته شوی در دوزخ
جاودان ملامت زده خلق ونکوهیده خداوند جل جلاله ومدحورا رانده
و دور کرده افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من
الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما ٥ ای برگزیند
شما را خداوند بپسران واتخذ من الملائکة اناثا و برگزید شما را خداوند
وبگیرد خود را فرشتگان دختران انکم لتقولون قولا عظیما ایها الکافرون
ومراد ازین امرها روا بود که بحق مومنان بود وظاهر آنست که ایة بحق مشرکان
است اما بمذهب شافعی در اشکال نیاید فان الکفار عنده مخاطبون بالشرائع
کما یخاطبون بالتوحید وعندنا لا یخاطبون ابتداء ولکنهم یخاطبون علی الترتیب
اولا بالایمان ثم بالشرائع علی انهم یخاطبون بالحرمات فانهم یعاقبون بترک
الاوامر وارتکاب المناهی کما قال الله تعالی وویل للمشرکین الذین لا یو
تون الزکوة وقال الله تعالی ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله
من فضله هو خیرا لهم عن صلوتهم ساهون ما سلککم فی سقر قالوا لم
نک من المصلین وما ذکرنا من الوعید فی الایات المتقدمة علی قتل الولد

وعزه الا انک خلاف امر از مومن عصیان وفسق بود واز کافر زیادت کفر بود
قوله تعالی ثم ازدادوا کفرا چرا که مومن گناه را گناه داند و حرام را حرام دارد
وکافر کفر دارد ولقد صرفنا فی هذا القران لیذکروا وما
یزیدهم الا نفورا ٥ ایة خبر داد که بیان کردیم اینجا حاجت افتادی را
بوجه از شناخت وپرستش اندرین قران تا بندگیرند صرفنا میگردانم چه
کسی که چیزی را بیان کندی گرداند بهر چه وجوه بیان است تا بیان گردد
وصرفنا مراد از وی تکثیر بیان است وما یزیدهم الا نفورا نمی افزاید این بند دادن
مر ایشان را مگر رمیدن یعنی قبول ناکردن می رسند از شنیدن وقبول کردن
قران کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة قل لو کان معه ا
لهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا ٥ بگو یا محمد این کافران را اگر با خدای عز وجل خدایان دیگر بدی
یعنی بتان انبازوی اندی چنانک تا میگویید اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا همیدون بجوییدی بخداوند عرش راهی یعنی ایة انست که اینه
یا فرشتهم وطلب ونکوهش بتان و ناسزای ایشان پیدا میکنم وعجز وضعف
ایشان یاد میکنم از خدای اندی وانباز اندی درخدای چنانک تا
میگویید راه منازعت جوییدی با من وبیغ کنندی عجز وضعف ایشان
یاد میکنم از خود نفی ونفی لنفسه فنزه فقال سبحانه وتعالی
عما یقولون علوا کبیرا ٥ پاکست از همه عیبها وعالی است
ازانچ کافران میگویند علوا بزرگ است ای پاک از انکه بت ورا انباز
بودی چرا که ورا شریک بایستی همچنین نماندی چه بعضی بر بعضی عالی

کردندی کما قال الله تعالی اذاً لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی
بعض واین را دلیل تمانع گویند تسبح له السموات السبع والا
رض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن
لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا ه اگر کافران
او را پاک نگویند از ملک وی چه نقصان که هفت آسمان وهفت زمین وهرکه
هست در هفت آسمان وزمین پاک گویند اند ورا از عیب وثنا گوینده
اند ورا بصفات مراد اما تسبیح الملائکة والمومنین بالة النطق واما التسبیح
الملائکة واما تسبیح السموات والارض والجمادات من حیث الخلقة
والصنعة که در هر مخلوقی دلیل است برانک ورا آفریدگاری است بی همانند
وقال الحسن رح وقتاده وعکرمه هی وان من شیء الا یسبح بحمده آنچ
حیوانات اند خداوند تعالی را تسبیح میکنند ولکن شما ندانم تسبیح ایشان
و نیز گفته اند که هیچ چیزی نیست از مخلوقات جماد وغیر جماد که نگوید تسبیح
کند خدا برا جل جلاله گاه گاه بوجهی که خدای داند ولکن لا تفقهون
تسبیحهم تا که کافرید ندانید تسبیح یعنی تفکر کنند تا بدانید وحدانیت
ایشان تا وحدانیت چیزها دلیل کرده شما را بر وحدانیت من انه کان
حلیما غفورا ظاهر واذا قرأت القرآن جعلنا
بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا ه چنانک مرا باسزا میگویند ترا
که مصطفی بی نیاز را جفا میگویند لاجرم چون تو قرآن میخوانی
از بهر آن تا بکر ذنند وبند گیرند وایشان خود را غافل میسازند

ورکو حصر می باشند تا عیان تو وایشان پوشیده بدیدی آرم نزلت
الآیة فی قوم کانوا یوذون النبی صلعم وکان اذا قرا القرآن یستر حجاب
بینه وبین المؤذین مستورا ای ساترا المعنی مفعول لا فاعل کما یقال فلان
میمون ومشوم ای یامن وامن وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان

بمعنی فاعل

یفقهوه وفی آذانهم وقرا ه وبنو کردیم برد لها ایشان
پوششها ان یفقهوه ای کیلا یفقهوه تا اندر نیابند حق را ونه آنک مجبور اندی انور
کفعوا واین همان معنی است که گفت ختم الله علی قلوبهم وفی آذانهم وقرا واندر گوشها ایشان
گرانی واذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا
علی ادبارهم نفورا نحن اعلم بما یستمعون الیک
واذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان تتبعون
الا رجلا مسحورا ه باز بیدکرد که ایشان سزای این عقوبت بچه
کشند بدانک چون یاد کردی خداوند ترا در قرآن بوحدانیت ولوا علی ادبارهم
نفورا بر گشتندی پس پشت وایشان رمیدگان نحن اعلم بما یستمعون به ما دانا
تریم بدانچ می بشنوند آنگاه که می شنوند از تو و گوش می دارند یعنی عیب جستن
را می شنوند در رد کردن و انکار کردن را واذ هم نجوی می شنوند انجمن میکنند
ایشان براز اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا چون میگویند
این کافران متابعت نمی کنند مگر مردی جادوی کرده را انظر کیف
ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون
سبیلا بنگر یا محمد چگونه وصف کردند ترا مانند کان الامثال الاشباه یعنی
بجادوان مانند کردند فضلوا فلا یستطیعون سبیلا الی تصحیح ما یعیبون
یعنی ایشان گم گشته اند از راه حق و نتوانند درست کردن این عیبها را

و بیابند راهی یعنی خدای ندا ده است و ندهد ایشان را این قدرت وقیل
فلا یستطیعون سبیلا نتوانند یافتن راه را است و این نه تکلیف ما لا یطاق
است یعنی آنست که دشوار یابند چه تفکر نمیکنند و حق طلب نمیکنند وقالوا
ءاذا كنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا
جديدا الرفات ما یکسر من الیبس وهو مثل الفتات وقیل الرفات التراب الرفات ما یکسر
کافران گفتند چون ما استخوان کردیم و پوسیده و ریزه کردیم ما برا
انگیخته شویم خلق نو واین استفهام است بمعنی نفی ای شوم بطریق استبعاد
گفتند یعنی هرگز این خود نبود و نخواهد بودن وجواب دادشان
قل كونوا حجارة او حديدا او خلقا مما يكبر
في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي
فطركم اول مرة فسينغضون اليك رءوسهم
ويقولون متى هو قل عسى ان يكون قريبا
بگوی شان سنگ گردید یا آهن گردید یا خلقی از آن خلقان که بزرگ آید
بر دل شما زنده گردانیدن وی و اعادت وی من زنده کنم شما را این معظم
ست اینجا معنی وی آنست اگر نه استخوان پوسیده گردید که
سخت ترین خلقان من گردید سنگ یا آهن یا خلقی که آن بر دل
شما بزرگ آید و محال نماید شما را زنده شدن وی من زنده خواهم
کردن تان کافران گفتند من یعیدنا که باز گرداند ما را بزندگی جواب
جواب ده یا محمد این کافران را قل الذي فطركم اول مرة بگوی آنکس

انزو

زنده کند تان که باول بیافریدتان فسینغضون الیک می جنبانند روسهم
یعنی فیهزون ویحرکون روسهم كالمستبعد للشيء می جنبانند سرها را روی تو
چنانکه کسی دور دارد بودن چیزی را و محال دارد و بفعل جستن کنند و زبان
چه می گویند ویقولون متی هو میگویند که خواهد بودن این زنده گردانیدن ما
جواب ده یا محمد قل عسى ان يكون قريبا زود بود تا که شما را که قیامت آمده بود
نه بینی آدمی را ابتلاست انتهایی و این سوالهاشان از دلیله از جهر گردشش را
بعد منکر شدن را بود يوم يدعوكم فتستجيبون بحمده
وتظنون ان لبثتم الا قليلا زود خواهد بودن چنین دارید
آن روز را که بخوانند تان اسرافیل زود جواب دهید و گویید الحمد لله وقیل
بصیحة اسرافیل زنده کردن همه خلق و روی بشمار گاه آرند و میگویند سبحانك
وبحمدك قیل فتستجيبون بحمده ای بامره كقول العرب حمد لان امره
محمود وتظنون ان لبثتم الا قليلا ای ما لبثتم و دران روز چنان کان برید
که هیچ درنگ نکرده نبید در گور و در دنیا مگر اندک تا بسو گند خورند ما
لبثوا غیر ساعة و این چرا نزدیک ایشان از نگ عذاب دشوار تر و هول
تر و بزرگ تر افتند آن اول فراموش شود شان که طبع آدمی
آنست وربك اعلم بمن في السموات والارض
ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض واتينا داود
زبورا ه این خبر دادن بود از علم خود بر خصوص بحق قوم و این ان
خبر دادن است از علم خود بر عموم بحق همه مخلوقات گفت رب تو دانا یا محمد
دانا تر است بآنک در صفت ایمان و رنیتی است و آنک سزای نبوت

کیست وکیست که ازوی کبیره وکو نیا یداشانرا بعلم خود برکزیدیم کافران
منکر شدند بنبوت مصطفی وقران راکفتند از بعد توریت کتابی دیکر نباشد
خدای کفت عز وجل ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض یعنی موسی بالکلام
وابراهیم بالخلة بدرستی که فضل نهادیم بعض پیغامبران را بر بعضی در درجه
وکرامت نه در رسالة که همه در رسالة برابر بودند چنانک در ایمان واتینا داود
زبورا وما دادیم داود را زبور یعنی داود را زبور از بعد توریت موسی دادیم
چون منکر نمی دارید دادن زبور داود را از بعد دادن توریت موسی علیه السلام را
از بعد دادن قران مصطفی را قل ادعوا الذین زعمتم
من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم
ولا تحویلا وهذا امر تقریع از بعد انک بفرمود که با کافران درشتی
مکنید که وقت بیان است نه وقت حرب اکنون مصطفی را بفرمود که بیان
چکونه کن وحجت چکونه کوی کموی یا محمد کافران را بخوانید انانرا که بدروغ
بخدای کرفتید بدون الله یعنی الملایکة والاصنام لیکشفوا الضر عنکم هذا امر تعجیز
منه تا ببرند رنج وزیان وسختی ازشما فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا وسوای
ان رنج وسختی وزیان ازشما ونتوانید کردانیدن یعنی نه یکبارکی توانید بردن
ونه نیز ازانه بلا از کسی بکسی دیکر بتوانید بردن ونه ازدرد را از اندامی
باندمی توانید بردن اولیک الذین یدعون یبتغون الی ربهم
الوسیلة ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون
عذابه ان عذاب ربک کان محذورا
یعنی اولیک الملایکة المعبودون والذین یدعوهم المشرکون ان فرشتکان را که شما
که بتو ملیح اید اشانرا بخدای کرفتید یبتغون الی ربهم الوسیلة ایشان

می جویند بخداوند خود نزدیکی ایهم اقرب الی الله والدرجة والمنزلة والکرامة
فجیدهم فی العبادت وخوفهم من الله الاکبر هذا مفرقة وهو مدح لهم ویرجون رحمة
ای ویرجون بطاعتهم رحمته ویخافون من عذابه ان عصوا الخطیة از رحمت وی تو نمید
وبی نیاز نمیند امیدشان برحمت وبست تا برجان منزلت ومقام نمانند وایمن نمیند
از عذاب وی بلک در ابتلااند می نترسند نباید که ازشان چیزی اید که سزای
عذاب وی کردند فرشتکان مبتلا اند الی انک ابتلا ایشان نه جوه ابتلا
ازجهان است که ملایکه را شهوت وهوا النفس ووسوسه شیطانی نیست ودر طاعة
مختاراند مجبور نه نمیند بدان دلیل که ممدوح اند بطاعت وایشانرا هم وعده است
وهم وعید اما وعده که قال الله تعالی ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه
جهنم تو عده وعید شود ومکر مخاطب وتخبار را ان عذاب ربک کان محذورا
هر اینه از عذاب خداوند تعالی حذر کرنده است وان من قریة
الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة او معذبوها
عذابا شدیدا کان ذلک فی الکتاب مسطورا ٥٨
این خبر دادنست از وعید عذاب بر سبیل عموم یعنی هیچ شهری نیست مکه وغیری
ورا هلاک خواهم کردن یا عذاب بخواهم کردن عذاب سخت پیش از روز قیامت
کان ذلک فی الکتاب مسطورا این که یاد کردیم در لوح المحفوظ نوشته است یعنی
ایة انست که چنانکه شما کافرشدید ای اهل مکه وعاصی هیچ دهی وشهری نیست
که اشان در من عاصی وطاغی خواهند شد ومن بدان کفر وعصیان هستا صلکنم شان
بهلاک یا عذاب سخت با بقا وما منعنا ان نرسل بالایات
الا ان کذب بها الاولون واتینا ثمود الناقة
مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالایات الا تخویفا
کافران کفتند تا چند وعید کنی ما را ان ایة که ما خواهیم بیاور تا بکرویم
خدای کفت عز وجل خود از بهر ان این می ندهم تا عذاب معجل واجب نکردد

بر شما بارسیدی باز ندرد ما را و خداوند هیچ چیز مانع نیست معنی اینست
و ما منعنا ان نرسل الآیات باز نداشتیم دادن آیات از شما مقلوب کلام است
یعنی برای آن نمی دهیم این آیات مقترح که منکر شوید و آن گاه عذاب می فرود
آید بشما چنانکه به پیشینان فرود آمده تقدیر الآیة و ما منعنا ان نرسل بالآیات
الا تکذیب الاولین و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها و آنگاه یکی را از ذکر
خاصه کرد گفت بدادیم قوم صالح را ثمود را ناقه اشتر باقتراح ایشان پیدا
فظلموا بها هلاک کردیم ایشان را و ما نرسل بالآیات الا تخویفا و ما نمی فرستیم آیات را
مگر ترسانیدن عبادت کرده بودی و نیا امر را رد کرد و عنود و جحود آورد
و بعض کافر شدند یاد کن یا محمد که بگفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را سجده
کردند مگر ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا استفهام است یعنی آیات
می فرستیم تا حذر کنند و بر گردند و اگر نه عذاب کنیم تا ان

وَاِذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للنّاس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا

یاد کن یا محمد که چون بگفتیم ترا که خداوند عالم است بخلق و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک
نمودیم ترا آنچه نمودیم ترا شب معراج مگر فتنه مردمان را بعضی مقر آیند
و بعضی منکر شوند و رؤیا بلغت هر چند خواب آید و معراج مصطفی
عم به بیداری بوده است چنانکه یاد کردیم لکن برؤیا بدان معنی خبر داد
که در شب بوده است و شب مرا خواب راست دیدی بشب را رؤیا
خوانند هر چند که بیداری دیده بود و هر شب بود بشب باز خوانند
کما یقال بات فلان یفعل کذا و اجل اصحابه صدیق و عمر و علی و ابن عباس
و ابو امامة الباهلی و ابو الدرداء رضی قالوا هکذا ان المراد منه حالة

الیقظ

الیقظة و تاویل دیگر آنست که مراد از رؤیا خواب است چنانکه حقیقت
لغت وی است و لیکن مر معراج نباشد بلکه مراد آن علیه السلام بمدینه
بخواب دید که بمکه باز شود با شوکت و قوت مکه را بگشاید این خبر بمکیان رسید
مستنکر داشتند و فسوس کردند تنها برون کرده با ده هزار مرد که باز آید
خدای گفت و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس ترا از شر ایشان نگاه
می داریم و ترا در ابتلا می داریم تا بعضی صدیق بر آیند و بعضی زندیق والشجرة ا
الملعونة فی القرآن ای و ما ذکرنا الشجرة الملعونة فی القرآن الا فتنة
و یاد نکردیم درخت ملعونه را در قرآن مگر فتنه و ابتلاء مردمان را تا بعضی مقر
آیند و بعضی منکر شوند و این درخت ملعونه درخت زقوم است ملعونه
گفتش که دور کرده است از خوشان واللعین الطرد والابعاد و قیل سمیت
ملعونة لان آکلها ملعون الا انه اختصار را نام خورنده بر درخت نهاد
و فتنه در درخت ملعون آن بود که چون مصطفی علیه السلام وعید کرد ایشان را بدین درخت
دهی شجرة الزقوم ابو جهل علیه اللعنة پرسید مردی را که نام وی عبد الله بن الزبعری
بود با اهل کتاب صحبت داشتی گفت زقوم چه بود که ما را بوی می ترسانند
ابن عبد الله گفت که از قوم التمر والزبد ابو جهل بخانه رفت و بفرمود کنیزک را
تا عسل و زبد و خرما بیامیخت آنگاه یاران خود را بمهمان خواند گفت بیایید
تا زقوم خوریم بیامدند جمله بنشستند و می گفت کنیزک را یا جاریة زقمینا می خوردند
و فسوس می کردند خداوند تعالی بیان کرد که زقوم چیست گفت انها
شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانه رؤوس الشیاطین نبات و میوه
وی یابس بود چنانکه حیات و عقارب دوزخ را آتش ابراشان
سلطان نشود آنگاه پیدا کرد که این درخت از زقوم خورش
کیست گفت ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و مراد از وی

ازوی ابو جهل است علیه اللعنة واتباع وی بازبیدا کرد که وصف جیبت کالمهل
یغلی فی البطون کغلی الحمیم ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا این ترسانیم ایشان را بدین
زقوم وعذاب دوزخ هیچ افزاید این ترسانیدن مرایشان را مگر طغیان بزرگ
وثبات بر کفر ایشان را بدین درخت زقوم واذ قلنا للملائکة
اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت
طینا قال ارایتک هذا الذی کرمت علی لئن اخرتنی
الی یوم القیامة لاحتنکن ذریته الا قلیلا ۝
مصطفی را صلی الله علیه وسلم عجب امده ازین کافرکه با این چندین بیان اوردند بر کفر
ایشان مصر اند خداوند عز وجل ایة فرستاد چه عجب داری اگر اصرار کند و ثبات
ایشان بر کفر این قومی درکافری زاده اند ودر کافری کلان شده اند عتو وجحود
ازایشان چه عجب داری این که ابلیس مومن بود فرشته و بیت وچهار هزار
سال عبادت کرده بودی وی امر مارد کرد و عتو وجحود اورد و بمن کافر شد
یاد کن یا محمد که بگفتیم فرشتگان را که سجده کنید ادم را سجده کردند مگر ابلیس
قال ءاسجد لمن خلقت طینا استفهام است بمعنی نفی ای لا اسجد سجده
نکنم انرا که از گل افریده خداوند عز وجل لعنت کردش واز رحمت خود نامید
کردش ابلیس علیه اللعنة گفت ارایتک هذا الذی کرمت علی این را که تو بر من
فضل نهادی و برگزیدی و مرا بسبب وی لعنت کردی واز رحمت نومید
کردی واین ملعون باغاز سخن بعیج ثنا رخدای را تعالی نگفت ترک ثنا باغاز
کلام با خدای از وصف شیطان امده لئن اخرتن الی یوم القیامة گفت اگر زنده
دهی مرا تا روز قیامت لاحتنکن ذریته الا قلیلا دهان بند کنم فرزندان ویرا
یعنی مقهور کنم وفرمان بردار خود کنم ایشان را الا قلیلا مگر اندکی را که بدانسته
بود که بعضی ببهشت خواهند رفتن ان بعضی را استثنا کرد وقیل

لاحتنکن ذریته الا قلیلا ای لاقودن ماخوذ من حنک الدابة یحنکها حنکا
اذا شد فی حنکها الاسفل حبلا یقود دابه وقیل لاحتنکن لاستاصلن
یقال احتنکن الجراد ولا یعرف الغیب الا الله الجواب قلنا انما قال ذلک
لا خبر الله تعالی الملائکة بانی جاعل فی الارض خلیفة ینظر من اولاده الفساد
قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها فکان ابلیس قد علم بهذا ویجوز ان یقال انما قال لانه
عرف من طباع البشر ان الشهوة مرکبة فیهم فقال ذلک علی سبیل الظن کما خبر الله تعالی
عنه بقوله ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین وهم قلیل
قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء
موفورا خدای گفت عز وجل بروای ملعون ومراد ازوی امر بر غضب نیست
این خوار کردانیدنست ونومید کردانیدن از رحمت کما هو العادة بین الناس فمن
تبعک منهم ای اطاعک هر که متابعت کند ترا از فرزندان ادم فان جهنم جزاؤکم جزاء
موفورا ای موفورا یقال وفرت علیه وفرته بالتخفیف والتشدید ای عقوبت
دوزخ شما را است جزا تمام لایزول ولا ینقطع واستفزز من استطعت
منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم
فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان
الا غرورا ۝ جز ار توبه کردم رو اکنون تو هر چه توانی کن ای
واستنزل عن الطاعة من قدرت منهم بصوتک ای بدعائک بلغزان ازیشان
قدم هر کرا توانی با او زتو قال ابن عباس رض کل صوت یدعو الی الفساد
فهو صوته هر اوازی که از ادمیان بیرون اید که نه در رضا خدای بود جل جلاله
ان اواز شیطانست وهرچه نغمت از اواز لهو هاروز امیر وطنابیر
وسنج ودف وسرود وخنده هم اواز شیطانست جز از براک ان بوسوسه
وتزیین شیطانست واجلب علیهم بخیلک ورجلک وبکش بر ایشان سپاه خود را
وپیادگان خود را اد الرجل الرجالة یقال راجل ورجل مثل تاجر وتجر
قال ابن عباس رض کل راکب فی معصیة الله فهو خیله ورجاله حقیقة
الاجلاب رفع الاصوات المجتمعة علی التعب یقال ما هذه الجلبة

[illegible]

اذا سمع اصوتا ارتفعت ... شارکهم فی الاموال والاولاد ای اجعل لنفسک
نصیبا فی اموالهم حتی قبل کل ماله فیه ازاهم حرام وشبهة فلم نصیب فیه وشرکة
واما فی الاولاد فکل ولد ولد من غیر رشده ای نشار علی اعمال المعاصی او تسمیته
بالاسماء المضافة الی الاصنام کعبد ود وعبد العزی وعبد یغوث
وعبد مناف فالجملة ان کل مال او ولد یقع بسببه فی معصیة فهو من شرکته
وههنا سوال وان انست که شیطان گفت لاحتنکن ذریته الا قلیلا اغوا گفت خدای
گفت عز وجل واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک
ورجلک این کنایت ببهم ذریت ادم باز میکرد و چون خیله و رجاله کافر
ومومن عاصی بودند که درست اید هم ایشان سپاه وی بودند هم برایشان سپاه
کننده بود و اگر این کنایت بخواص مومنان باز بری درست نباید که گوید
شارکهم فی الاموال والاولاد ولا شرکة فی خواص المومنین لاموالهم و لا
فی اولادهم فالصحیح من التاویل وما قاله القفال رحمه شیطان را خیل است
واتباع هم از جنس وی یجوز ان یکون لبعض من جورهم مراکب یحمل بعضهم فیرکبه
ولا یجد بعضهم فیکون راجلا وروا بود که اگر شیطان را سپاه واعوان بودند یکدیگر را اگا
ذکرنا فی سورة الانعام شیاطین الجن والانس یوحی بعضهم الی بعض معنی انست
که بلغزانیز که تواند از ذریت ادم بوسوسه و تزیین و نکنی بر ذریت ادم
سپاه خود را سوار و پیاده ای بر کمار بر ایشان هم شیطانانرا اعوان خود را
و شرکت با ایشان در مال و فرزندان و شرکت وی با ایشان در مال انست
که بسیار است شمانانرا بتان از مال خود نصیب کردند کما قال الله تعالی وجعلوا
لله مما ذرا من الحرث والانعام نصیبا واما فی الاولاد ان یامرهم بالتهود
والتنصر وتسمیتهم بعبد العزی علی ما ذکرنا وان امرها هر چند بظاهر
امریست معنی وی تهدیدست و تقدیر معنی انست اذا بلغتی فرمان هر چند
که بتوانی با واز خود وعید و عقوبت تو بنزد منست و وعده تو جز
غرور نیست وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا یعنی وعدا تباعک عزور

بالامانی

بالامانی الکاذبة وان لا بعث ولا جنة ولا نار و وعده شیطان را
حقیقت نیست وجز دروغ و فریب نیست فان قال قائل ان ابلیس فعل ما
امره الله تعالی فلما ذا یستحق به العذاب قلنا هذا امر علی سبیل التوبیخ
والتهدید وهو بمعنی الاخبار علی ما ذکرنا ای استفززت واجلبت
وشارکتهم ووعدتهم جازیناک دعا فیناک وهو کقول الله تعالی فمن شاء
فلیومن ومن شاء فلیکفر ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وکفی
بربک وکیلا تو را بر بندگان خواص من دست نیست بلغزانیدن و دلها ن
بند کردن که ایشان سر نمی نهند ترا انما سلطانه علی الذین یتولونه وکفی بربک
وکیلا ای کافیا وحافظا ربکم الذی یزجی لکم الفلک
فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما
انگاه بیان کرد انشاء دلایل وحدانیت گفت رب شما انست که می راند
شما را کشتیها را در دریا مرکب خشک را در دریا راننده وی است
جرا از انک لتبتغوا من فضله تا بجویید در دریا از فضل وی یعنی ربح
انه کان بکم رحیما حیث سخر لکم الفلک فی البحر واذا مسکم
الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه فلما نجیکم
الی البر اعرضتم وکان الانسان کفورا
دیگر تنبیه کرد بر وحدانیت گفت چون برسد تان ضرری در دریا و ضرر در دریا
بسیار است باد بایستد یا باد بان بدرد یا باد بازگونه براید یا موج خیزد
در دریا ضل من تدعون الا ایاه گم شود انک ورا بخدای و همی خوانند بدون
الله عز وجل ازین گم شدن انست که چون کافر درماند داند که آرزوی نجات
نیاید در راسیس بت افکند و از خداوند جل وعلی فریاد خواهد و با ا
اخلاص بامید خلاص خدا را خوانند و خلاص نا امیدی از بت فلما
نجیکم الی البر چون برهاندتان و بخشکی رساند اعرضتم بر گردند از بت

بر سینه و خدای را فراموش کنند و کان الانسان کفورا و این آدمی ناسپاس
است خداوند خود را افامنتم ان یخسف بکم جانب
البر او یرسل علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم
وکیلا ۝ و وعید کرد از بعد بیان با ایمنی شدید که بکرانه خشکی
بر آمدید که بزمین فرو برد تان او یرسل علیکم حاصبا یا سنگ بارد بر شما
والحاصب والریح سمیت بذلک لانها تحصب ای ترمی بالحصب
وهی الحصا الصغار ثم لا تجدوا لکم وکیلا باز نیابید شما نگاه دارنده
که شما را نگاه دارد از عذاب من ام امنتم ان یعیدکم تارة
اخری فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم
بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا ۝ یا ایمن شدید شما را از آنکه
در برد از دل تان که از روی دیگر در دل تان غم بنهد تا کو بدنه هر باری کشتی
معلاک شود باز بدریا در آیند فیرسل علیکم قاصفا من الریح انگاه
بر کنار دریا تا در شکسته را تا نشکند کشتی تان را فیغرقکم
بما کفرتم تا غرق شما بر آن ناسپاسی که کردید ثم لا تجدوا لکم علینا
به تبیعا باز نیابید شما کسی که کینه شما بستاند تا نذکند کش از ایشان
خوانند از ایشان پس در آید
ولقد کرمنا بنی ادم
وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من
الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن
خلقنا تفضیلا ۝ این دیگر نیکی است بر بیان نعمت بدرستی
که گرامی کردیم فرزندان آدم را و این کرامت صورت است
نه کرامت فضیلت است هر که بنی آدم است در تحت این کرامت است

مومن همان

مومن همان و کافر همان و این چنانست که آیتی دیگر گفت لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم وصورکم فاحسن صورکم خداوند عز و جل
هفت آسمان و زمین و عرش و کرسی بیافرید هیچ خلق بر خود چنان ثنا
نکرد که آفریدن آدمی چنانکه گفت ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین الی قوله فتبارک الله احسن الخالقین الم نخلقکم من ماء
مهین الی قوله فنعم القادرون و حملناهم فی البر والبحر بر داشتیم
شان در خشک و در دریا باد را و کشتی را مسخر ایشان کردیم در دریا
و ستوران را مسخر ایشان کردیم در خشک ورزقناهم من الطیبات
و روزی کردیم شان از پاکیها وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا ای
وفضلناهم فی التخلیق علی کل الخلایق کثیر یعنی کل است و این تفضل
در صورت است چنانکه یاد کردیم یوم ندعو کل اناس
بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک
یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا ۝ یاد کنید
و پرستید و چشم دارید روزی را که بخوانیم هر گروهی را با امام شان
یعنی پیشوای شان فاما کل قوم مقدم فالنبی متقدم علی امته فینادی کل امة
یا امة احمد یا امة ابراهیم یا امة نوح عم فیتقدم کل نبی علی امته و یتبعه
امته وقیل بامامهم ای بکتابهم سمی الکتاب اماما لان الامام یقتدی به
والکتاب واجب الاقتداء به فینادی یا اهل القرآن یا اهل التوریة
یا اهل الانجیل وقیل بامامهم ای بکتابهم الذی کتبت الملائکة علیهم
کتاب و را امام گفت از آنک و تیره فرستاده است پیش روی و پیش
و را بوی باز خوانند و با وی بوی نماز کنند معنی آنست که حذر کنید

از روزي كه بخوانم هر كسي را با نجوي املا كرده است و دليل بر انكه
امام كتاب است كه گفت فمن اوتي كتابه بيمينه اگر اگر بدهند نامه وي
بدست راست وي شاد شود بار كه كنند دوستانرا فيقول هاؤم اقرؤا
كتابيه فاولئك يقرؤن كتابهم اي اهل
خوانيد اشان نامهاء
خود را ولا يظلمون فتيلا از وستم نكنند براشان بالكنت ماده قال الله
تعالي ومن كان في هذه اعمي فهو في الاخرة
اعمي واضل سبيلا هر كه در دنيا نابينا زيد بان جهان بدل نابينا
خيزد تا گوي وگناه خود را منكر شود و سوكند بدروغ خورد والله
ربنا ما كنا مشركين واضل سبيلا و نيز گمراه تر بود بدان جهان نادر حال
معاينه عذاب مي منكر شود و روي عكرمة ان ابن عباس رضي الله عنه
يزجي لكم الفلك في البحر الي قوله فضلناهم علي كثير ممن خلقنا ومن
كان في هذه النعم التي معاين ومشاهد اعمي فهو عالم يعاين ولم يشاهد
من امر الاخرة اشد اعمي ومن عمي عن ايات الله في الدنيا فهو الذي عمي
عنه عن امر الاخرة اشد عمي و[illegible] من كان في الدنيا عن سلوك سبيل
النجاة بالتوبة اعمي فهو في الاخرة اشد اعمي من طريق النجاة عن عذاب الله
وان كادوا ليفتنونك عن الذي اوحينا
اليك لتفتري علينا غيره واذا لاتخذو
ك خليلا نزول الاية في حق وفد ثقيف فانهم جاؤا الي النبي صلي الله
وقالوا يا محمد ان لنا عليك حق نحن اخوانك اصهارك وجيرانك فنحن
ندخل في دينك بشرايط متعنا بالطاعة سنة ولا نصلي ولا نبطل اللات
ما

علين من الر

علينا من الربوا ولا تبطل مالنا عليهم فظهر الغضب في وجه رسول الله صلي الله
وراي ذلك عمر بن الخطاب رض فقال قد احترقتم كبد رسول الله احرق الله
اكبادكم ان الله لا تدخلون في الاسلام الا كما يدخل الناس اما تسلموا واما ان ترجعوا
فلا حاجة لنا فيكم فقال النبي صلي الله عليه وسلم لا خير في دين مع عبادة الاصنام واما كسر
الاصنام فيكفي ذلك عنكم واما الصلوة فلا خير في دين لا صلوة فيها ولا في صلوة
لا ركوع ولا سجود فيها فانزل الله تعالي وان كادوا ليفتنونك يعني وقد كادوا
خواستند كه بگردانند ترا يا محمد از انچه ما وحي كرديم بتو لتفتري علينا غيره
تا دروغ گويي بر ما بجز ان گويي كه ما وحي كرديم بتو غيره اي غير الذي اوحينا اليك
واذا لاتخذوك خليلا اوانگاه چون تو دروغ گويي بر ما بدوستي گيرند ايشان
مر ترا ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن
اليهم شيئا قليلا بازمنت ياد كرد بر مصطفي عم نگاه داشت
وي اجابت كافران گفت اگر نه ان بودي كه استوار داشتمي و نگاه داشتمي
ترا و واني بدرستي كه نزديك بود كه ميل كردي با ايشان بجيزي اندك وقال
لم نجد فوات التثبت لعدم التفور ما يوجب زوال التثبت لم تركن
اليهم واين اية دليل است كه هر كه موافقت امده بجذ كردن
از معصيتي واعراض كردن از مخالفتي ان بجز توفيق و نصرت
وعصمت نبود دادهم مصطفي است ص م نظيره في قصة يوسف عم
والا تصرف عني كيدهن اصب اليهن واكن من الجاهلين قال الله
تعالي اذا لاذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات
ثم لا تجد لك علينا نصيرا اي اضعف عذاب الحيوة وضعف
عذاب الممات انگاه چون تو ميل كردي با ايشان بچشانيد مي

اي ضعف

ترا عذاب در زندگانی دو چندان که کسی دیگر را و این نص قاطع
است بر آنک عذاب گور حق است ثم لا تجد لک علینا نصیرا بار
نیابی تو خود را ناصری که ترا از عذاب من نگاه داشتی و این (نیافتی)
وعید مر مصطفی را عم جواز قدرت است نه جواز حکمت وعید
کردنش بیان تنبیه را و را که انک تحت وعد و وعید کسی نیست
و را ترس و امید نیست و آن خدای است عز و جل فاما غیر وی
تحت وعد و وعید بهشت اندرانید این همه انواع ترس برود
ملکیک ترس و همان ترس جلال و هیبت خدای است
این باقی ماند تا لا یزال **وان کادوا لیستفزونک**
من الارض لیخرجوک منها واذا لا یلبثون
خلفک الا قلیلا ۷۶ این خبر دادن از زشتی معاملت
کافران با رسول که خواستند که ترا از وحی بگردانند و خواستند
که تو را از زمین مدینه بحیله و تلبیس بیرون کنند و نزول آیة بحق
منافقان است سراسر تن عبد الله بن ابی لعنة الله جمله یکجا گشتند
و مصطفی را گفتند یا رسول الله ما که اهل مدینه ایم و حوالی وی
بتو گرویده ایم و کار تمام شده است و این زمین شام زمینی است
مبارک و بایشگاه انبیا علیهم و گور ابرهیم و اسماعیل و غیرهما
علیهم چه بودی اگر سفر کندی آنجا تا هم گور انبیا را زیارت

کنی

کنی و هم بمبارکی تو بود که آن دیار بگیرند مصطفی صلعم رغبت افتاد
از آن حدیث بغزوها میرفت و فرمود که لشکرگاه بزدند به میلی از مدینه
و رسول صلی الله علیه و سلم از بیرون آمده تا یاران بروی جمع کردند خداوند
تعالی جبرئیل را علیه السلام با این آیة بفرستاد وان کادوا لیستفزونک
من الارض لیخرجوک منها خواستند که ترا بحیله از مدینه بیرون کنند
واذا لا یلبثون خلفک الا قلیلا چون برفتی ایشان بعد تو درنگ نکردی
مگر اندکی یعنی بقا نیافتندی مگر اندکی خلفک ای بعدک و خلافک یعنی
لا یلبثون بعد خلافک الا قلیلا **سنة من قد ارسلنا قبلک**
من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا هکذا استننا فیمن قد ارسلنا
قبلک و همچنین بوده است نهاد ما در رسولانی که فرستادیم پیش از تو هر
پیغامبری که بجفا قوم از میان قوم بیرون آمده است ما آن قوم را عذاب
کردیم ولا تجد لسنتنا تحویلا ای تبدیلا و نیابی تو نهاد ما را گردانیدن و تبدیل
کردن **اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و**
قران الفجر ان قران الفجر کان مشهودا
کافران خواستند که ترا از مدینه بیرون کنند من ترا نگاه داشتم
و نعمت دینی و دنیاوی بر تو تمام کردم و دشمنان ترا مقهور گردانیدم
اکنون شکر این نعمت را امر انماز کن وامر اهلک بالصلوة
واصطبر علیها ای قومک تو خود نماز کننده ای باشند حال و وقت
تو بدین حال صبر کن و دیگران را نماز فرمای اقم الصلوة بپای دار نماز را
لدلوک الشمس از پس گشتن آفتاب یعنی نماز پیشین و نماز دیگر
و نماز شام الی غسق اللیل تا تاریکی شب یعنی نماز خفتن و قراة

الغداة واقم و قران الفجر بپای دار نماز بامداد یعنی نماز بامدادین را
قرآن گفت لکثرة القراة فیها ولا یجوز بغیر القراة فی الرکعة منها وفیه
حجة علی فرضیة القراة فی الصلوة ان قرآن الفجر کان مشهودا که نماز بامداد
وقت حاضر شدن هر دو فرشته است هم فرشته روز و هم فرشته شب
دو فرشته شب وقت بازگشتن بود نماز بامدادین بکنند بنویسند و نامه بر طاعت ختم کنند
و نامه را بموکلان روز سپارد و خود باز گردد ومن اللیل فتهجد
به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا آنگاه مصطفی علیه السلام را امر کرد بنماز شب برامت و آن
نماز شب بیدار باشی بکنایت است بشب وقیل بالقران فتهجد یعنی
بخواندن قران بیدار باشی والتهجد الصلوة بعد النوم وقیل التهجد
ترک الصلوة للصلوة هجد اذا نام وتهجد اذا ترک النوم شب بنماز و قران
خواندن بیدار باش نافلة لک ای خاصة لک و زیادة لک علی امتک
این افزونیه است ترا برامت تو فریضه نیست واین تاویل عایشه است
اصح که نماز شب باول فریضه بود هم بر مصطفی و هم بر امتان وی اما بروی
فریضه بود کما قال الله تعالی یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا ای
هم شب تخفیف مکرا اندکی که نیم شب یا کم از نیم یا کم ازوی اندکی
با زیارت مصطفی را عم دشخوار آمده آنگاه داشتن این
تقدیر دعا گفت بود که در این تقدیر با خلل افتد من خود هم
شب بیدار باشم و فریضکی بحق امت را دلیل است که خدای
گفت جل جلاله علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا
ما تیسر من القران علم ان سیکون منکم مرضی الی آخره خداوند

خداوند تعالی دانست که بعضی از شما بسفر باشند و بعضی بغزو و بعضی
بیماری نتوانند این نماز شب نگاه داشتن عفو کردم از شما دلیل است که فریضه
بوده است بر امتان خداوند عز و جل فریضکی از امت باین آیة منسوخ شد کرد
و تقدیر از مصطفی عم منسوخ کرد اما و فریضکی نماز شب بحق وی باقی
داشت تا اگر هم شب نماز کردی هم فریضه بودی و مثال این چنانست
که قران خواندن در نماز فریضه است و لو طولت القراة کانت الکل
فرضا او را فرمان آمده که قم فانذر و من اللیل فتهجد بروز محتسب که عالم
بر ناسپاس اگر بنده است دعوت کنند تو و شب محتسب که عالم برگناه
کار است و شفاعت خواه تو و ایشان تو در دو قسمت اند کافر و مومن
بحق کافران قم فانذر و بحق عاصیان ومن اللیل فتهجد و تاویل دیگر آنست
نافلة لک این از دو معنی خالی نیست یا عفو گناه است یا جبر نقصان مر فرایض
ایشان ترا آنرا که گناه است کفارت است و آنرا که گناه نیست نقصان طاعة
نماز شب جبران نقصان است اما ترا که مصطفی نی نه گناه است نه نقصان طاعة
نافلة لک نماز شب نافله ترا است نه امت ترا و این تاویل ضعیف تر است
که بحث وی ابطال حکم تطوعات است بجماعت پس تاویل اول اولیتر است
نافلة لک ای زیادة فرض علیک خاصة عسی ان یبعثک مقاما محمودا البعث
هو الاقامة یعنی ان یقیمک مصطفی را عم آرزوها بود مصطفی تر شفاعت
امت بود تنبیه کردش خداوند عز و جل نماز کردن بشب بر روا شدن
این حاجت و قال عامة اهل التفسیر المقام المحمود مقام الشفاعة تحمده
الاولون والاخرون و یغبطه الانبیاء والمرسلون اذا قام فی ذلک المقام
المحمود فیشفع الله تعالی بشفاعته العصاة من المؤمنین والمؤمنات
واصحاب الکبائر والموبقات بما لا یحصی لبعضهم قبل العذاب ولبعضهم بعده
قبل استیفاء تمام المدة تصدیقا لما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شفاعتی لاهل

الکبائر من امتی و قال النبی صلی الله علیه وسلم نعم الرجل انا لشرار امتی **قال الله تعالی**
وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق
واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا لهذا آیة و بیان یک تاویل
انست که در آر مرا اکنون در اوردن نیکو و برون آر مرا از دنیا و گور بیرون اوردن
نیکو ای ادخلنی مدخل صدق و تصدقنی ما وعدتنی بر کما قال الله تعالی وعد الصدق
الذی کانوا یوعدون و قال ابن عباس رضی اراد بالادخال الموت و بالاخراج الحیوة
بعد الموت یعنی و قل رب امتنی اماتت صدق و اخرجنی بعد الموت
من قبری یوم القیامة مخرج صدق والصدق ما کان عاقبته محمودا اخرجنا
و این از بهر تعلیم ترا فرمودش چنانک فرمودش و قل رب اعوذ بک من همزات
الشیاطین و تاویل دوم انست که در آر مرا بمدینه در اوردن نیکو و برون آر
مرا از مدینه بفتح مکه و غزوها جای دیگر برون اوردن نیکو و برین تاویل نظم
ایة انست که چون مصطفی صلعم لشکرگاه زده بود و از مدینه برون
امده جبرئیل امده عم و مصطفی صلعم را از مکر منافقان خبر داد و گفتش
باز مدینه در ای و اکنون که در ایی بمدینه دعا کن و بگو رب ادخلنی مدخل صدق
و صدق نامی است هر همه چیزها که وعده کرده است خداوند عز و جل
مر مومنان را و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و بده مرا از نزد خود حجتی
و قوتی یاری دهنده ای ناصر من باشد قال قتاده رح علم انه لا طاقة
لهم لهذا الامر الا بتوفیقه و نصرته فامره ان یسأل الله تعالی ان یکون ناصره
لیقوم بامره و یعطیه ما وعده **وقل جاء الحق و زهق**
الباطل ان الباطل کان زهوقا ه و چون در امدی
بمدینه بگو یا حق امده و بیان وی باطل هلاک شد یعنی مصطفی علیه السلام

یاران

و یاران وی امدند و نیست شد بازار منافقان و پرده ایشان دریده شد
ان الباطل کان زهوقا که باطل و هلاک نیست شده و باطل در حال باتو است
لیکن چون عاقبتش نیست شدن بود بعاقبتش خبر داد **و ننزل من القران**
ما هو شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظالمین
الا خسارا ه و میفرستم از قران انچه شفاء دل مدنیان است بحکم نظم
ایة تفسیر کنیم بر خصوص باید دانست که شفاء دل مدنیان بدان بود که مصطفی علیه السلام
در میان ایشان بود چون که خواست که بزمین شام رود غمناک شدند و خداوند
شفاء دل ایشان را فرستاد و مصطفی علیه السلام خبر داد از مکر منافقان چون من تبعیض
را دارد معنی ان بود که گفتیم این ایة می فرستم شفاء دل مدنیان و انصاریان را
و چون من جنس را داری نیز روا بود معنی وی چنانکه قران می فرستم شفاء دل
مومنان که منزل هست جز قران نظر وی چنانکه در فاجتنبوا الرجس من
الاوثان یعنی فاجتنبوا الاوثان التی هی رجس که هست جز اوثان و شفاء
نام قران است شفا بحقیقت قل هو للذین امنوا هدی و شفاء و قران
شفاء است تا نخوانی و کار نبندی بثمره شفش جدا نه شفاء دارد بخوردن
است نه بگفتن شفاء قران بکار بستن است نه تنها بخواندن و لا یزید
الظالمین الا خسارا و نیفزاید کافران را مگر زیانکاری و هلاک
ای انک قبول کند شن بحق وی رحمت است و انک قبول نکند
شن بحق وی زیان و هلاک است **واذا انعمنا علی**
الانسان اعرض و نا بجانبه و اذا مسه
الشر کان یئوسا ه چون نعمت دهیم ادمی را روی
بگرداند یعنی چون با این کافران کتاب فرستیم و رسول قبول نکند

ای غایبة

وبنا بجانبه ودور شوند بکبر انه یعنی کبر ارند مصطفی علیه السلام تو بقران
وروا بودی که مراد از ان نعمت توانگری و فراخی روزی بود یعنی چون
نعمت دهمش روی از شکر بگرداند و اذا مسه الشر کان یؤسا و چون
برسنش رنجی و درویشی و بیماری نومید کردد از خداوند عزوجل یعنی کافر
شود در حال نعمت اعراض و در حال شدت نومیدی این وصف کافران
است و مومن در نعمت شاکر باید و در محنت صابر قل کل یعمل
علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی
سبیلا بگوی که هر کسی ان کند که از وی سزد شاکلته ای طریقته و دینه
وعادته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا رب تو یا محمد دانا تر است بانکه وی
وراه یافته تر است و بر دین صواب تر است ویسالونک
عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا بدین ایه خبر داد که هر که کند اختیار کند
که بجهل اختیار میکند که بستیزه وی بار کار اختیار میکند که رسیده اند از تو
مسلمانان و تجربه کردند و فتح ها خواستند از تو و نزول ایات
که مشرکان عرب را دعوت کرد مصطفی علیه السلام بجد تا کس فرستادند
بر اهل کتاب که باشنده انجا بودند که هر دی بیرون امده است
و دعوی نبوت میکند شما هیچ یافته اید در کتابها خویش این
خواهد بودن و اگر بود دلیل و راستی وی چه بدید آید ما را خبر کنید
ایشان جواب فرستادند که وقت بیرون امدن پیغامبر عرب است
وصف وی چنین و چنین است و لیکن ورا سه چیز پرسید یکی
از روح که روح چیست و چگونه است والثانی عن عدد اصحاب
الکهف

الکهف والثالث عن قصة ذی القرنین وقد ذکرنا هذه القصة بتمامها فی سورة
البقرة قوله تعالی ویسالونک عن الروح می پرسند ترا از کیفیت جان که چیست
وچگونه است قل الروح من امر ربی بگوی که دانستن چگونه جان امر خداوند من است ندانم
چنانکه کسی را چیزی پرسند گوید این کار من نیست واین کار استاد من است
اما این مقدار توان دانستن که جوهر است یا جسم لطیف نزدیک فقها و متکلمان
کبرا است واما چگونگی وی خداوند داند جل جلاله در وی هیچ سخن نگوییم کافران
طعن کردند گفتند تو پیغامبر باشی و گویی ندانم خدای تعالی ایه فرستاد وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا ندادیم شما خلق را از علم مگر اندکی بدین تسکین
عکرمه رض لما نزلت هذه الایة جاء اهل الکتاب الی رسول الله صلعم وقالو
یا محمد تزعم انا لم نوت من العلم الا قلیلا وقد اوتینا التوریة ومن یوت الحکمة فقد اوتی خیرا
کثیرا قال فنزلت ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام الایة ای وما اوتیتم من علم
فنجیکم الله تعالی به من النار فهو خیر کثیر وهو فی علم الله قلیل ولئن شئنا لنذهبن بالذی
اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا من قادرم
بر بردن این اندک که فرستادیم تا ان
جواب این سوال خداوند عزوجل بسته کرد این خاطر ورا بوعید کردن تا این خاطر
بخود راه ندهد و راغب تر نشود
فرج کردیم بر تو چون ببردیم کسی نیابی خود را بدین بردن بر ما وکیلی ما
بتو باز ارد الا رحمة من ربک ان فضله کان
علیک کبیرا این استثنا منقطع است لیکن رحمتی از خداوند
تو است که وحی بر تو میدارد و نبر دان فضله کان علیک کبیرا فضل و رحمت
خداوند عزوجل بر تو بزرگ است قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران

٥/

لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا

بر شما اين تنبيه كرد بر بزرگي وحي قرآن يعني خلق از هم معارضه كنند اگر گرد آيند هم
آدميان و پريان تا بيارند مانند اين قرآن در لفظ و معني و ايجاز وي نتوانستند آوردن
مثل وي و اگر چه همه پشتي با يكديگر و يكديگر را ياري كنند ولقد صرفنا

للناس في هذا القرآن من كل مثل فابى اكثر
الناس الا كفورا

براستي و راستي كه بيان كنيم درين قرآن
مر مردمانرا از هر چيزي و از هر نوعي مثل يعني سخنها كه او را همچو مثل نيست
و روا بود كه او را همچو مثل بود يعني مثل هر چيزي پيدا ميكنيم مثل كفر و كافران و مثل مومن
و ايمان وغيره فابى اكثر الناس الا كفورا نخواستند بيشتر مردمان مگر ناسپاسي
ناسپاسي يعني ناسپاسي كردند بيشتري مردمان

وقالوا لن نؤمن لك
حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا ه

باچندين آيات و حجت
و دلايل نبوت آيات اقتراح خواستند گفتند نگرويم بتو و راست گوي
نداريم ترا حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا اي تشقق و تفجر لنا من الارض ينبوعا
اي عينا ظاهرة والتفجير هو التشقق الينبوع من الموضع ليسيح منه الماء گفتند نگرويم
تا بشكافي و روان نكني ما را از زمين چشمه‌ها

او تكون لك جنة
من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا

و نگرويم تا نبود ترا بوستاني از خرما و انگور فتفجر الانهار خلالها تفجيرا تا روان
بكني جويها اگر در ان بوستان انهار روان كردي

او تسقط السماء
كما زعمت علينا كسفا او تاتي بالله
والملائكة قبيلا ه

و نگرويم تا نيفگني آسمان بر ما پاره پاره
آسمان چنانكه وعيد كردي ما را او تاتي بالله والملائكة قبيلا يا بياري خداي را

دونسخانرا

١٧
و فرشتگانرا روي بروي تا گواهي دهند كه تو رسول خداي خداوند
عز و جل با مدن وصف كردند لعنهم الله درآمده و شده از وصف خداي ميت
والقبيل بمعنى المقابل كالجليس بمعنى المجالس وقيل القبيل الكفيل يعني بر
گماري كنند با انچه تو وعده ميكني ما را اگر بگرويم بتو وقيل قبيلا اي
جملة من القبيلة

او يكون لك بيت من زخرف
او ترقى في السماء ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل
علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت
الا بشرا رسولا ه

و نگرويم تا نبود ترا خانه زرين و نگرويم تا بر
نيايي بر آسمان ولن نؤمن لرقيك و نگرويم هر چند بر شوي تا فرود آري را از ما
نامه نياري از خداوند عز و جل بنام وي و هذا كتاب من الله تعالى الى فلان
بن فلان تا برخوانيم ما گر نامه را قل سبحان ربي يا محمد ايشان را جواب تنزيه
ميكنند و تو وصف كن بگوي پاكست خداوند من از وصف مخلوقات هل
كنت الا بشرا رسولا نيستم من اگر آدمي رسول همچو رسولان ديگر كه پيش از من
بودند اي نيستم از من آن مخواهيد كه رسولان پيشين كرده اند از نشانها
مي خواهيد خداي راست و من بنده ام و جواب قوله والملائكة قبيلا
في سورة الانعام ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة الاية وجواب قوله
او يكون لك بيت من زخرف في سورة الزخرف ولولا ان يكون الناس
امة واحدة الاية وجواب قوله حتى تنزل علينا كتابا في قرطاس
الاية فلما قال هل كنت الا بشرا رسولا فقالوا مجيبا له فاذا كنت بشرا
مثلنا فنحن ان يبعث لنا يلزمنا الانقياد لك فانزل الله تعالى قال الله

وما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم
الهدى الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا ه

ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس ... سورة الانعام

٥/

پیدا میکنند خداوند عزّ و جل بهانه نهادن کافران اکفت بازنی دارد ایشان کافران را
از کرویدن هیچ چیز چون رسید با ایشان بیان حق مکر انکه میکویند
ابعث الله بشرا رسولا همیدون بفرستاد خدای تعالی بخلق ادمی رسول
یعنی حجت بر ایشان لازم شده است میدانند که تو حقی اکنون بهانه میاورند
که خدای عزّ و جل از انک بزرک وار تر است که ادمی و را رسول بودی و را
فرشتکان نبستند اکر رسول فرستد فرشته خدای کفت عزّ و جل بکوی
یا محمد قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون
مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا
اکر در زمین باشندکان و درا رندکان و آرامندکان فرشتکان اندی علیهم
لنزلنا من السماء ملکا رسولا ما فرشته فرستی از اسمان برسولی با ایشان
ولکن چون باشندکان ادمیان اند ادمی فرستادیم چنانک تو چهار
بیش قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم انه
کان بعباده بصیرا
بر رسولی تو خدای کفت بسنده است خدای کواه میان ما و میان شما کفتند کس کس بیارکه کواهی دهد
انه کان بعباده خبیرا بصیرا او ی خدای بیند کان دانا و بینا است کواهی دهد
باید که بینا بود و عالم بود تا شهادت را شایسته بود قال الله
و من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن
تجد لهم اولیاء من دونه و نحشرهم یوم القیمة علی
وجوههم عمیا و بکما و صما ماویهم جهنم
کلما خبت زدناهم سعیرا
بیان باید کردیم هر چه بایست کردن اکنون خدای میکوید عزّ و جل هر که را من هدا دهم

وی هدی یافت و من یضلل فلن تجد لهم اولیاء من دونه و انرا که کم کند
از راه حق نباید تو ایشان را دوستی که نصرت کنند شان بیرون خداوند عزّ و جل
241 خداوند نصرت کند شان و تفسیر هدایت و اضلال پیش وی رفته
است و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم نصرت نکنند شان حشر کنند
کنند شان روز قیامت بر روهای ایشان نابینایان و کنکان و کران ماویهم
جهنم بازکشتکاه ایشان دوزخ جاودانه است فان قال قایل نابینا و کر
و کنک چون بوند و بقیامت با ایشان حساب بود کما قال الله تعالی
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و قال الله تعالی جزاءهم و اما من
اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه الی اخره الجواب
حشر سه است یکی از کور تا نارکاه وان حشر برپا بود کما قال الله تعالی
یوم یقوم الناس لرب العالمین و درین حال بینا و کویا و شنوا
بوند چه طالب بوند نامه خواندن و بجواب سوال و دیدن اهوال
چو دیدنی دیدند و شنیدنی شنیدند و کفتنی کفتند حکم کرده شود
بر ایشان بعذاب جاودان انکاه فرمان اید خذوه فغلوه ازینجا بدوزخ
فعلوه برند شان دست بغل و بروی میکشند کما قال الله تعالی یوم یسحبون
فی النار علی وجوههم درین حال نابینا شوند و کر و کنک و ایشان عذاب
از رویها بر دیها زمین ارند کما قال الله تعالی افمن یتقی بوجهه
سوء العذاب و این انکاه بود که مومنان از دوزخ پاک بیرون می ایند
بیرون آیند خدای عزّ و جل کرکرداند شان تا او از یکدیکر بشنوند و کنک
کنند شان تا نه نالند که در زاری و نالش نوعی از راحت است
کما قال الله تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا ای کلما ارادت
النار ان تخبو و مراد از مردن وی فرونشستن فروغ و زبانه

وی است نه مردن عینی وی معنی انست که هر باری که بخواهد فرو
نشستن و آرامیدن پیغز ام مثاتاتش سوزان ذلك جزاؤهم
بانهم كفروا بآياتنا وقالوا أئذا كنا عظاما
ورفاتا أئنا لمبعوثون خلقا جديدا
گفت این جزاء ایشان است بدانک که کافر شدند بآیات ما یعنی
بکتاب رسولان ما وقالوا ائذا کنا عظاما ورفاتا و از انواع
کفر ایشان یکی این بود که میگفتند که چون ما بمیریم واستخوان کردیم
و پوسیده و ریزه شویم ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا اگر
ما را برانگیزانند خلق نو استفهام است بمعنی نفی ای زنده
نکردیم اولم یروا ان الله الذی خلق السموات
والارض قادر علی ان یخلق مثلهم وجعل لهم
اجلا لا ریب فیه فابی الظالمون الا کفورا
نمی دانند این کافران که انک خالق آسمان و زمین است قادر است
بر آفرینش مانند ایشان انک از ناچیز آفریند بتواند که آفریده
را باز آفریند وجعل لهم اجلا لا ریب فیه و بیان آنکه ایشان را
وبعث ایشان را اجلی نهاده است که آنرا آمدن وی شک نیست
فابی الظالمون الا کفورا بخواستند کافران مگر ناسپاسی
یعنی ناسپاسی کردند قل لو انتم تملکون خزائن
رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق

وکان الا

وکان الانسان قتورا چنانکه نکو نعیده نن نیمهایه ملتهبات
بنکر نعیده نن بخیل نکوی یا محمد اگر شما مالک خزاین روزی رب من کردید اذا لامسکتم
٢٤٢ خشیة الانفاق ای لامسکتم عن الانفاق خشیة الاملاق باز ایستید از نفقه کردن
از بیم درویشی و درویشی و تنگی روزی نه وکان الانسان قتورا و این آدمی بخیل است
و باز دارنده و جمع کننده من قتر یقتر کما قال الله تعالی لم یسرفوا ولم یقتروا من قتر یقتر و قال الله
تعالی وعلی المقتر قدره من اقتر یقتر ولقد آتینا موسی تسع آیات
بینات فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم فقال
له فرعون انی لاظنك یا موسی مسحورا
چنانک ترا ای محمد بنبوت دادیم وکتاب و معجزه بکرویدند و ترا جفا گفتند
بدرستی و راستی که بدادیم موسی را علم نه آیه ید العصا والید البیضا
والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم والسنین
والنقص والطمس فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم بپرس ای محمد علماء
اهل کتاب را که گرویده اند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او و اولاد یعقوب را
که چون بیامد موسی علیه السلام بفرعون بدعوت فرعون موسی را اهانت کرد و گفت ای
کافران نه گفتند انی لاظنك یا موسی مسحورا من می گمان برم یا موسی
که تو جادوی کردی یا محل جادویی یعنی دهادش چنانک ایشان ترا مسحور
گفتند هم اندرین سورت یاد کردیم ان تتبعون الا رجلا مسحورا
موسی علیه السلام جواب داد قال لقد علمت ما انزل
هؤلاء الا رب السموات والارض بصائر
وانی لاظنك یا فرعون مثبورا گفت
ای فرعون بدرستی و راستی که میدانی که این آیات معجزات نفرستاده است

مگر خالق آسمان و زمین پیدای و حجت را و انی لاظنك یا فرعون مثبورا و قد یقینی
میدانم که تو از هلاک شدگانی یا فرعون از ظن بیشین معنی گمان است و این ظن
بمعنی یقین است و روا بود که این از بدهای گفت که خبر داد بوحی خداوند عز و جل
که وی بخواهد کیره وید فاراد ان یستفزهم من الارض
فاغرقناه و من معه جمیعا خواست که موسی را با تبع وی بیرون
کنند از زمین مصر فاغرقناه و من معه جمیعا ما ورا با اتباع وی بیرون کردیم و هم را
بدریا غرق کردیم هم و را و هم انک بادی بود جمله و قلنا من بعده لبنی اسرائیل
اسکنوا الارض فاذا جاء وعد الاخرة
و قلنا من بعده
لبنی اسرائیل اسکنوا الارض فاذا جاء وعد
الاخرة جئنا بکم لفیفا اثنا غرق کردیم و کفتیم موسی را
و اتباع و را از بعد هلاک فرعون و اتباع وی جای بگیرید و بباشید در زمین
و ملک ایشان و میراث دادیم بنی اسرائیل را فاذا جاء وعد الاخرة جئنا
بکم لفیفا چون وعده و نفرت دیگر بیاید بیاریم شما را جماعت کروه لفیفت
را بسی اذا جمعه بقیامت بیاریم تا ان جزا دهیم و نفرت کنیم مومنان را
و بعذاب کنیم کافران را و بالحق انزلناه و بالحق نزل
و ما ارسلناك الا مبشرا و نذیرا و قرانا
فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث
و نزلناه تنزیلا ما این قران را بحق فرستادیم یعنی بدرستی
و راستی فرستادیم و براستی امده جنا امده که بفرستادم و بیان حق را جنا
فرستادیم و بیان حق را امده و ما ارسلناك الا مبشرا و نذیرا حجت

خوش شادان

حق بشارت است بنجات و گرویدگان را و وعیدات بعذاب مر بدکافران را
بفرستادیم ما ترا مگر بشارت دهنده و بیم کننده بدین قران و قرانا فرقناه الایة
یعنی و فرقنا الایة القران لتقراه علی الناس علی مکث بر کینده فرستادیم قران را ۳۲۴
که عاجز امدند ادمیان و پریان از جمعا رضه وی جرا تا بر خوانی بر ومان ادمیان
و پریان بدرنگ در مدة بیست و سه سال تا در دلها بحاجت بود و نزلناه تنزیلا
تاکیدات قل امنوا به او لا تومنوا ان الذین اوتوا
العلم من قبله اذا تتلی علیهم یخرون للاذقان
سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد
ربنا لمفعولا ان امنتم بالقران فلا فخر و لا زیادة فی خزاین الله
و رحمته و ان لم تومنوا به فلا عجز و لا زیادة نقص فی ملکه اگر بگرویدا ز ایمان شما
ما را نفع نیست و اگر نگروید زیانی نیست ان الذین اوتوا العلم من قبله اگر شما
نگروید انانکه علم توریت دادیم پیش از قران یعنی عبد الله بن سلام
و اصحابه ایشان گرویده اند ان گاه وصف کرد ایشان اذا تتلی علیهم یخرون
للاذقان سجدا گفت چون قران بر ایشان خوانند فرود روند بر زنخ
بسجده یعنی سجده کنند و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا و گویند پاک و بی عیب است خداوند ما و راست است وعدا
وعده خداوند ما بنجات گرویدگان ما و هلاک کافران و یخرون
للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا

وفرو ریزند برنجا بسجده گریان یعنی سجده کنند و گریان و تسبیح
گویان واین شنیدن قران ایشانرا خشوع افزاید قل ادعو
الله او ادعو الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء
الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها
وابتغ بین ذلک سبیلا یا اهل الکتاب ذکر الله بسیار
شنوند عبد الله بن سلام گفت یا رسول الله ذکر رحمن در توریت
بسیار است و در قران ذکر الله بسیار است بکدام نام خداوند عز و جل
خواهید نام الله و خواهید و خوانید بنام رحمن
بهر نامی که خوانید خدای را خوانده باشید کافران چون
این بشنیدند طعن کردند تا اکنون محمد دعوت بالله
میکرد اکنون میگوید که رحمن است ازیکی بدو رفت
چنان دانستند که مگر بسیاری نام بسیاری ذات
اقتضا کند و هذا جهل منهم چه روا بود که ذات
یکی بود با نامهای بسیار چنانکه یک تن را محمد نام بود و متکلم
وعالم و قاری و ماشی و جز ازین هر چه او را از فعل وی نام نهند
و ذات یکی کذلک هیهنا فله الاسماء الحسنی فادعوه
بها و لا باز از هر نامی و صفتی است اگر رحمن و رحیم

گوئی

گویی رحمتش و اگر قادر گویی قدرتش هست و اگر عالم گویی
علمش هست و اگر رازق گویی روزی دادنش هست و اگر ۲۴۴
خالق گویی تخلیقش هست و اگر رازق گویی روزی داد
نش هست ای اعزه بنگوهی بدین معنی است که راست است
نه بمعنی دیدن یا بسودن ولا تجهر بصلاتک ای بدعایک خدای
گفت عز و جل چون همی خوانید اواز بلند بر مدارید که تعظیم نبود
ولا تخافت بها و از فرو مدارید که نیک نبود که حروف
برابر نبود وابتغ بین ذلک سبیلا و بجویید میان چه مخافت
راهی وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن
له شریک فی الملک ولم یکن له ولی
من الذل وکبره تکبیرا بگوی یا محمد که حمد
مران خدای را که نگرفت خود را فرزندی و را انباز نیست
در پادشاهی و نیستی ورا دوستی از اهل ذل یعنی از کا
فران اهل ذل جمله کافران اند و قیل اهل الذل الیهود
والنصاری لان الله تعالی وصفهم بالذل فقال ضربت
[illegible]لذلة والمسکنة و له ولی المومنین لان المومن لا
[illegible]ل العز قال الله تعالی و لله العزة و لرسوله و للمومنین

و را دوست نیست از جهودان و ترسایان و ورا دوست از خوستان
است وازعم ناسزا ها این سه را بنفی خاصه کرد که کافران این سه ناسزا
میکفتند خدا برا عز و جل شریکان و را شریک کفتند تا در تلبیه میکفتند الا
شریکا هو لک تملکه و ما ملک اهل کتاب عزیر و عیسی را و اکرمی کفتند
و خود را اولیا میکفتند نحن ابناء الله و احباؤه این هر سه را
نفی کرد خداوند عز و جل اما انجا نیز اعادت نبود وصف
عز الله خدای را عز و جل از وصف ناسزا ربنا بد بتعیین نفی کردن
و بعبارت براوردن که ز شتی دارد چنانک بخورد و بخسبد
و بنوشد و سرد نیابد و کرم نیابد و مانند این صد هزار بباید
خود بجد نفی باید کردن همه اوصاف ناسزا او و بدانک حمد
جز خدا برا روا نبود و شکر هم خدا را رواست و هم خلق را
کما قال الله تعالی ان اشکر لی و لوالدیک چنانک در ملک
و را شریک نیست در حمد و را شریک نیست و کبره
تکبیرا او بزرگ دار خدا برا و بزرگ کوی تکبیرا مصدرست
و مصدر تاکید را بود و معناه و کبره وی خود بزرگ دارنده
بود معناه بر هیبت پاس و روا بود که خطاب و را بود

و مرا دامت کفت کافران مرا ناسزا کفتند تا مرا بزرگ کوید و سزا
کویند من باول سورة بکلمه سبحان خود را ثنا کفتم در مدح تو که
رسولی سبحان الذی اسری بعبده تو اخر سوره مرا بکلمه حمد ثنا کوی

سورة الکهف مکیة الا ایتین احدیهما قوله تعالی فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر الایة وهی مایة وعشرة ایات والف وخمسمایة وسبعة
وسبعون کلمة وستة آلاف وثلثمایة وستون حرفا وعن ابی ابن کعب
رضی عن النبی صلعم انه قال من قرا سورة الکهف فهو معصوم ثمانیة ایام
من کل فتنة تکون فان خرج الدجال فی تلک الثمانیة الایام عصمه الله
من فتنة الدجال ومن قرا الایة التی فی اخرها قل انما انا بشر
مثلکم یوحی الی الی الخاتمة حین یاخذ مضجعه کان له نورا یتلالا الی
من مضجعه وان کان مضجعه الی مکة حشو ذلک النور ملائکة
یصلون علیه حتی یقوم من مضجعه وان کان مضجعه بمکة فتلاها
کان له نورا یتلالا من مضجعه الی بیت المعمور حشو ذلک النور
ملائکة یصلون علیه ویستغفرون له حتی یستیقظ نظم السورتین
ذکر فی اخر سورة بنی اسرائیل وکبره تکبیرا وهذا امر با
الثناء علیه ثم اثنی علی نفسه فی اول سورة الکهف بقوله الحمد لله
امر بالثناء علیه بهذه الکلمة ان کان الامر حمرا
فیه وهو قوله الحمد لله بسم الله الرحمن الرحیم

الثنار

وا لعصر فتنتک ... الذین یغزون
الا انه وانا ...

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له
عوجا قيما لينذر بأسا شديدا من لدنه ويبشر المؤ
منين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا ما
كثين فيه ابدا حمد و ثنا مر آن خداوند را كه بفرستاده
بر بنده خود مصطفى كتاب را يعنى قرآن و ههنا تقديم و تاخير
اى انزل على عبده الكتاب قيما ولم يجعل له عوجا و لم يجعل له عوجا
تاكيد قيم است اى بفرستاديم كتابى درست و راست درو نيست
خلاف و تناقض و تفاوت نى بعضى گفته اند مخلوق نه هرچه مخلوق
بود با تفاوت بود و همين تاويل است آيه را كه گفت قرآنا
عربيا غير ذى عوج اى غير مخلوق باز معنى پيدا كرد كه چرا فرستاديم
لينذر بأسا شديدا من لدنه اى بيم كند بحرف با مضمرست
فرستاد اين قرآن را بمصطفى عم تا بيم كند بوى بعذاب سخت از نزد
كه عذاب كننده وى است و ديگر و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصا
لحات و تا بشارت دهد گرويدگان را آن گرويدگان نيكوكاران را
بجه ان لهم اجرا حسنا مژده ده شان كه ايشانراست مژده نيكو
چون وعده مژده بود عمل صالح ياد كرد ماكثين فيه ابدا درنگ كنندگان
باشند اين مومنان درين مژده نيكو هميشه و ينذر الذين
قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم ولا لآبائهم كبرت
كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا

الا همه انواع كه ازين گفتار ايشان را بذكر خاصه كرد بترسيد اين گفتار را
كه گفتند خداوند فرزند گرفت تا بيم دهد و بيم كند آنرا كه اين گفت ما لهم
به من علم نيست ايشانرا بهيچ دانشى ولا لآبائهم و نه پدران ايشانرا
كبرت كلمة تخرج من افواههم بزرگ سخنى از دهان ايشان بيرون آمده اى ما
اكبر هذه الكلمة از بزرگى وى بود كه خواست كه آسمانها بدرد و زمين شكافته فد
و كوهها فرود گردد كه كافران خداى را بفرزندى گرفتن صفت كردن
تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان
دعوا للرحمن ولدا ان يقولون الا كذبا اى ما يقولون مصطفى صلعم
غمناك شد كه از بعد اين بيان و حجت طمع ميداشت كه ايمان آرند
چون بجفا قصد بلا كردند چه طاقت شد خداى گفت عز و جل فلعلك
باخع نفسك على آثارهم ان لم يومنوا بهذا الحديث
اسفا تقديم و تاخير است اى فلعلك باخع نفسك اسفا مگر تو خشتى
جفاكننده و خويشتن كشنده از اندوه كه ايشان نمى گروند بدين حديث
يعنى قرآن و انما سماه حديثا والحديث ما يحدث والقرآن غير محدث
الا انه يحدث سماعه كانه سماه قرآنا لعلمه في الازل انه يقرأ و ايس استفهام
است بمعنى نهى اى خويشتن مكش بنظره فلا تذهب نفسك عليهم حسرات
ا لا تقتل نفسك على آثارهم اى صنعهم اى في عقب عصيانهم وحتنا عنهم
عن الايمان ان لم يومنوا يعنى بر پى گروه عصاة ايشان مكش خود را
انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم ايهم احسن

عملا وانا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا ومیکویم مصطفی را
که اگر نکروند خویشتن مکش که من این خلق را ابتلا را آفریدیم و از ابتلا
هر کرا ببراید هم مومن و هم کافر و هم مطیع و هم عاصی ما آفریدیم بر روی زمین
رست آرایش اهل زمین را لنبلوهم ایهم احسن عملا تا کیست که ایمان آرد و کیست
که منکر شود و کیست نیکو کار تر ما خود دانیم که کیست تا از ابتلا ما همچنان گردد
که ما دانسته‌ایم وانا لجاعلون الایة ما بکردانیم انچه بر روی زمین آفریده ام
زمین بسوزه بی نبات الصعید وجه الارض والجرز ارض غلیظ لا نبات
ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
آیاتنا عجبا این در جواب سوال کافران است که پرسیده بودند از کیفیت
روح و از قصهٔ اصحاب کهف و عود نیان و از قصهٔ ذلقرنین و از احوال
وی ام حسبت کلمهٔ ام للعطف وهو مسبوق علی قوله فلعلک باخع نفسک
ام لعلک حسبت چه پنداری که اصحاب کهف یعنی اصحاب غار و رقیم
از آیات ما عجب بوده اند و این استفهام است بمعنی یعنی عجب مدارید
از آیات ما از قصهٔ اصحاب کهف و احوال ایشان که این قصه و احوال
ایشان در جنب آیات ما کمترین آیتی است و بدانک از صنع خداوند
تعالی تعجب روا نبود و تعجب روا داشتن از خدای کو بود عجب
جای روا بود که در وی کمان عجز بود بر وی که مکر نتواند چون
بکند عجب داری و در وصف خداوند جل جلاله این روا نیست سوال
پس از کسی که گوید انا سمعنا قرآنا عجبا چیست جواب گوی این عجب

بحقیقت

بحقیقت نعت شنونده کان است ای چیزی شنیدیم که هرگز نشنیدیم
الا انک چون تعجب ایشان بسبب شنیدن قرآن افتاده بود عجب را وصف قرآن
یاد کردوا و همچنین عادت عرب است ثم یذکر بعض قصة اصحاب الکهف فیقول
ذکر ابن مقسم رح فی تفسیره ان ابن عباس رض خرج مع معاویة غازیا
الی الروم للجهاد فمر فی الطریق علی هذا الکهف فنزل معاویة وقال لا ابرح
حتی اطلع علی هؤلاء الفتیة واعلم بمکانهم واوصافهم فقال ابن عباس لیس
لیس لک ذلک فان الله تعالی منع ذلک ممن هو خیر منک فقال لو اطلعت علیهم
لولیت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا فقال معاویة لا اذهب حتی اعلم
فبعث قوما الی باب الغار فقال لهم افتحوا الباب واخبرونی بما ترون
فذهبوا وفتحوا الباب ودخلوا فارسل الله تعالی الیهم صاعقة فا
حرقتهم فبلغ الخبر الی ابن عباس رض فقال الم اقل لکم انکم لا یطیقون
رؤیتهم فامر معاویة بان یشد علیهم الباب ومن قصتهم انه کان جبارا
فی عصرهم قیل اسمه دقیانوس وکان یدعی الالوهیة وهؤلاء کانوا
ابناء الملوک بعثهم اباؤهم الیه للخدمة لیامنوا من شره فکانوا
قائمین یوما بین یدیه لعبادته وخدمته اذ تقاتل سنورات علی سطح
قصره وسقطا بین یدیه فذعر وغشی علیه وقیل دخل صاحب الخبر
واخبره انه هجم عدو مع جیش عظیم لا طاقة لک به فخاف وغشی علیه
هؤلاء الفتیة عقلاء فتفکروا وقالوا کیف یکون هذا الها
وانه یخاف من السنور ومن العدو فتفکروا وقالوا ربنا رب السموات

و الارض لن ندعوا من دونه الهًا وقيل كانوا دهاقين وقيل كانوا حراثًا
فتمّ فوقع الايمان في قلوبهم قال ابن عباس رض خرجوا من هذه البلدة من
غير ميعاد فيما بينهم فجمع الله تعالى بينهم فسأل كل واحد منهم صاحبه ما ذا
قصدت قال اي موضع تريد فلم يبد كل واحد منهم سره حتى
اتفقوا وتعاهدوا على ان يكتم كل واحد منهم سرّه من صاحبه ثم كشفوا
عما في ضمايرهم فكانت حقيقة وقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوا
من دونه الها فخرجوا وذهبوا فبلغوا الى راعي فقالوا له نسألك
عن هذا الرجل الذي يسمى دقيانوس فقال لماذا تسألوا منه فقالوا
له ان دقيانوس يدعي انه رب فليس برب فقال من ربنا فقال ربنا رب السموات
والارض ثم قال لهم الراعي هاهنا غار تذهب اليه فتدخله
حتى تتواروا من الخلق اي ان يهيئ الله امرنا رشدا فاقبلوا فتبع
الكلب الراعي فصاح ولم يرجع فدخلوا الى الغار فدعوا ربهم فقالوا
ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا دعا كردند گفتند
يا رب بده ما را از نزد خود رحمتي يعني بر ما رحمت كن وكار ما
بتو ساز بغار اندر امدند خداوند كار ايشان بساخت خواب بر گو
شهاي ايشان نهاد وچشمهاي ايشان بيدار اذ اوى الفتية الى
الكهف فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا
من امرنا رشدا فضربنا على آذانهم في الكهف
سنين عددا خواب بر چشم بود بر گوش نه تا بيانكي بيدار

شوند ايشان را خواب بر گوش بود گوش خفته چشم بيدار كه ده گونه اي طلع
طلعها نزاو باده را بايشان راه داد و آفتاب از ايشان باز داشته تا راحت
باد بايشان رسيد و رنج آفتاب بايشان نبودي و هر هفته فرشته فرستادي تا جنب
و راست ايشان مي گردانيدي تا زمين گوشت ايشان را نخورد والبسهم لباس
الهيبة حتى قال النبي صلعم لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا ولمليت منهم رعبا
اگر تو كه مصطفايي بايشان بنگريستي برگشتي و دل تو بر هم گشتي بجا باينه
شان سيصد و نه سال درين ميان كه ايشان در خواب بودند عيسى عليه السلام
امده بود و دعوت كرده بر آسمان بر رفته و خبر داده بود قوم را ازين اصحاب
كهف كه ايشان در غاري اند خفته و از بعد سيصد و نه سال بيرون ايند و چون
اين اصحاب كهف از شهر بيرون امدند كسي را نا گفته اهل ايشان ايشان را
طلب كردند نيافتند ملك را خبر را خبر كردند ملك بهر جايي و هر راهي
طلب كرد نشان نيافت گفت اين كاري عجب است قومي ناپديد شدند بي
چنانچه فرمود ملك تا تخته زرين بياوردند و نامهاي ايشان و احوال
ايشان بروي نقش كردند بر سوي بخزينه نهادند و بعضي گويند بر تخته نقش
كردند و بدر غار استوار كردند از بعد انك ايشان بيدار گشتند
و بدر غار مسجدي بنا كردند و رقيم نام ان تخته است و آنس
بن مالك رض الله گفت رقيم نام ان سگ است كه با ايشان بود
وقال ابن عباس رض رقيم نام ان وادي است از واديهار

که این غار در وادی بود و عن ابن عباس رض فی الروایة اخری
قال لا ادری الرقیم وما الغسلین وما الحنان ولا ما السائق و چون مدت
بسیار بر ایشان نیز دیگ امده کردید کان بعیسی ص م نگاه می داشتند
و منتظر می بودند و ان تخته که دقیانوس نبشته بود بیرون اوردند تملیخ
نثاری کردند چون مدة تمام شد بیدار شدند قال قایل منهم کم لبثتم خود را
اسیر خواب کنته دیدند گفتند لبثنا یوما روزی درنگ کردیم بر دری غار
نگاه کردند افتاب دیدند گفتند او بعض یوم باز علامات دیدند دیگر
و موی سر بالیده و ناخن دراز شده و جامه ریم ناک شده و در غار
دیگر گون شده جواب مومنان مومنانه دادند گفتند ربکم اعلم بما لبثتم
کنند اکنون نان می باید ما حکم فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة
یکی را بفرستید بدرم شما با شهر باز رود و ما را طعام ارد و ان وقت
که ایشان از ین شهر رفته بودند خوک و مردار فروختندی و صحبت
کردند هر نده طعام را که طعام حلال تر نگاه کن و از خوک و مردار پرهیز
کن و در خریدن مکس مکن که مروت بنبود دیگر تا از حال ما خبر نیابند
انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم گفتند اگر خبر شان بیابند بر شان ظفر یابند
بکشند تا و بسنگ یا بکفر باز برند تا ان و انگاه تمار نیش بکنند
و هرکس تملیخا رفت درم برد و بدو کان خباز بگرفتی که تو گنجی یافته
گنج دقیانوس است یا هر از ان نصیب کن یا بلک بردارم تملیخا گفت

درم ملک

ملک ثانی است دقیانوس گفتند چه میگویی قصه بلک بر داشتند ملک
درم بدید و مرد را بدید قصه بشنید گفت این سخن گنج نیست این انست
که ما را عیسی صم خبر داده است ملک گفت یاران تو کجا اند گفت بغلان غار
اندر رفته اند تملیخا گفت ایها الملک تا من پیش روم ایشان را خبر دهم تا نترسند
تملیخا پیش رفت بغار در امده و یاران را خبر کرده که چندین روزگار گذشته است
و عیسی عم امده و بسیار بوی گرویده اند و او باسمان رفته است که قصه تمام
بشنیده ند در وقت همه بمردند و بروایت دیگر تملیخا بغار در امده پس
کس راه نیافت با ایشان این قوم که رفته بودند اختلاف کردند در ایشان
چه ترسایان با مومنان امیخته بودند بعضی گفتند که کلیسا بکنیم بر در غار
مومنان غلبه کردند و مسجد بنا کردند و نام ایشان و قصه ایشان هم تخته
نقش کردند و بر دری استوار کردند و قیل هو الرقیم قال الذین غلبوا
علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا و ایشان هفت تن بودند با سگ ذکر
اسامیهم مرطالیس و یولوس و دانیوس و سوقیون
واسطوطاوس کمسلینا و تملیخا قطمیر اقیل اگر اتش افتد
در خانه اسماء اصحاب کهف را بر خشتی خام بنویسند و در انداز ند
اتش بمیرد مجرب است و اسمائهم فی روایت کمسلینا و تملیخا
و سدایونس و بلینوس و مطیوس و طنشطوطنس و ابن
عباس گوید رض در تفسیر این ایة که ما یعلمهم الا قلیل قال
انا من جملة القلیل اعرف عددهم وهم کانوا سبعة و ثامنهم

کلبهم واختلاف است امروز در حال ایشان که مرده اند یا زنده اند خفته
اند و بهر حال که هستند زنده خواهند شد تا چون عیسی علیه السلام
بیاید گرد عالم بگردند و هر کجا حصاری بود که وی بلندتر بود آن حصار
ایشان را از سینه بزنند و حصار از جای بجنبانند و ویران میکنند تا هم
حصارهای کافران را خراب کنند قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا قال ابن عباس رض وقتاده
ومجاهد رض لا تحسبنهم من اعجب ایاتنا فانا خلقنا ما هو اعجب
من هذا قوله عز وجل اذ اوی الفتیة الی الکهف یاد کن یا محمد که
بازگشتند جوانان بسوی غار ایشان فتیة مشترک است هم بر موش افتد
چنانک اینجا یاد کردیم و هم بر کافر چنانک بقصه یوسف گفت و دخل
معه السجن فتیان و هر دو جوان کافر بودند فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمة
وهیئ لنا من امرنا رشدا ای علی ما ذکرنا فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین
عددا ای انمناهم یقال ذا اللغة ضرب الله علی اذنه ای القی علیه النوم
ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا
امدا | باز بعد این مدت برانگیختیم شان را تا ببینیم بفعل کار ایشان و جدا
کنیم از جمله علم ازلی دانسته ایم تا از این دو گروه کیست شمار آنکه دارنده
تر آن مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار و گفته اند که یک گروه گروهی
بودند بعیسی علیه السلام و عیسی علیه خبر داده بود از بیرون آمدن
ایشان از بعد این مدت ایشان نان شمار نگاه می داشتند و استوار

داشته

داشته بودند عیسی را عم و دیگر گروه بودند نا گرونده و استوار
نادارنده عیسی را علیه السلام معنی آنست که برانگیختیم ایشان را تا مومن از کافر
پدید آید نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم
وزدناهم هدی ما قصه ایشان بر تو یا محمد خبر ایشان براستی انهم فتیة
آمنوا بربهم ایشان جوانانی بودند که بگرویدند بخدای خود و زدناهم
هدی و بیفزودیم ایشان هدی یعنی ثبات و یقین و نصرت افزودیم
شان که بنده هر چند مهتدی بود در هر لحظه محتاج است بلطف و توفیق و نصرت
رب تا بقا یابد بر ایمان و ثبات کند بر فرمان وربطنا علی قلو
بهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو
من دونه الها لقد قلنا اذا شططا ای الهمناهم الصبر و ثبتنا قلوبهم
این تفسیر وزدناهم هدی است یعنی استوار داشتیم شان بر ایمان چون بایستادند
ایشان بر گروش یقال قام فلان علی امر کذا ای پیش گرفت آن کار را
و بساخت آن کار را وقیل اذ قاموا یعنی حین قاموا من عند الملک دقیانوس
وربطنا بیان خدای است اذ قاموا بیان بندگی و ربط در لغت بستن بود
کرادی هر چیزی را که استوار دارد بنده خدای عز وجل استواری بذکر
ربط خبر داد نظیره فی قصة بدر ویذهب عنکم رجز الشیطان ولیر
بط علی قلوبکم فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوا
من دونه الها ظاهر لقد قلنا اذا شططا ای غلوا یقال قد شطط
علی اذا اغلا فی القول وقیل شططا ای قولا زورا و بعیدا عن

الحق واضله من البعد یقال منه شططت الدار اذا بعدت قال
الله تعالی هولاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لو
لا یاتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا ٥ گفتند این قوم ما یعنی این قوم که ما در میان ایشان
بودیم بگرفته اند بدون الله بتان را بخداے لولا یاتون علیهم بین چرا
نمی آرند این کافران پرستش این بتان حجتے گویند براینکه ایشان سزاند
مر پرستش را حجت سلطان قهر بدان گویند که خصم را بحجت قهر کنند چنانکه
ملک سلطان قهر کند فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا نتوانستند
حجت آوردن بر خداوند گفت خدای عزوجل کیست بیدادگرتر ازان
کس که دروغ گوید بر خدای عزوجل که ورا شریک است قال الله
واذ اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله فاووا الی الکهف
ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم
مرفقا ٥ و یاد کن که کرانه گرفته اید از کافران و معبودان ایشان
یعنی و بتان ایشان بجز خدا را که ورا پرستید فاووا الی الکهف ینشر لکم
ربکم من رحمته باز گردید سوی غار تا بگسترد شما را خداوند شما از رحمت
خود یعنی تا بر شما رحمت کند ویهیئ لکم من امرکم مرفقا و بسازد شما را از کار
شما آسان یعنی کار شما بسازد بآسانی مرفقا ای ما یرتفق به انجه منفعت
یافته شود بوے گفتند ما اسباب بندیم بجای آرام بغار اندر شویم
وے خود انجه ما خواستیم ما را بار زانی دارد وتری الشمس اذا
طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت
تقرضهم

٣٥١
تقرضهم ذات الشمال وهم فی فجوة منه ذلک من
آیات الله من یهد الله فهو المهتد ومن یضلل
فلن تجد له ولیا مرشدا ٥ اگر حاضر بودی آفتاب را چون ای محمد بدیدی
بر آمدی میل کردے یعنی بگشتے از غار ایشان ذات الیمین بسوے
دست راست آینده یعنی یمین من اتی الیه تزاور ای یمیل واذا
غربت تقرضهم ذات الشمال ای تعدل عنهم وتجاوزهم شمال
من اتی الیه و چون فرو رفتی بماندی شان بسوی دست وے
چپ آینده ابن عباس گوید رض این غاری بود روی وے
بسوے نعش بنات وے بجب قبله آفتاب از راست غار
بر آمدے و بجب غار فرو رفتے باد را زخم بودے و آفتاب
نی وهم فی فجوة منه ای متسع و جمعها فجوات و ایشان در
فراخی بودند در غار جاے تنگ نبوده است درگاه فراخ
و جاے باش فراخ و بدر شهر نزدیک و کس با ایشان نارسیده
در ان فراخی و باد و خنکی میداشت شان ذلک هو الآیات من
آیات الله آنچه یاد کردیم و از آیات و نشانیها خدائی خداوند
است عزوجل آیات گفت چه نجات ایشان از کافران و راه
دادن بغار و خوابانیدن سیصد و نه سال و گونی از خواب
و چشم بیدار این همه آیت است من یهدی الله فهو المهتد

مراد از هدی تخلیق فعل اهتدا است عند قبول العبد علی ما ذکرنا
ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا و هرکرا ما گمراه کردیم از راه
حق نیابی تو ورا دوستی راه و راه نماینده وتحسبهم ايقاظا
وهم رقود ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال وكلبهم
باسط ذراعيه بالوصيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم
فرارا ولملئت منهم رعبا ه اگر بدیدی ایشان را بیداری گاه
برو پنداری که بیداران اند و ایشان خود خفتگان از خواب بر گوشهای ایشان
نهادیم و چشمهای ایشان باز نهادیم ونقلبهم ذات اليمين وذات
الشمال و همی گردانیدیم ایشان بسوی دست راست و بسوی
دست چپ یک قول هر هفته و قیل هر چهار سالی و قیل هر هفت
سالی و قال ابن عباس رض هر شش ماه یعنی ملایکه با جرامی گرا
نیدند وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد و سگ ایشان بگسترا
نیده بود بهر دو دست خود را بر درگاه غار واسم الكلب
قطمير او لونه بالعربية ملمع وبالفارسية خلنج والوصيد
الفناء ای فناء الغار ويقال عتبة الباب وهذا اولى
لان من جعل الكلب بالفناء وكان خارجا من الكهف ومن
جعل بعتبة الباب امكن ان يكون داخل الكهف والكهف
وان لم يكن له باب وعتبة وانما اراد ان الكلب منه

نصف القرآن

بموضع العتبة من البيت لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا تقديم
وكذلك بعثناهم ليتساءلوا بينهم قال قائل منهم كم
لبثتم قالوا لبثنا يوما او بعض يوم قالوا ربكم اعلم
بما لبثتم فابعثوا احدكم بورقكم هذه الى المدينة
فلينظر ايها ازكى طعاما فليأتكم برزق منه
وليتلطف ولا يشعرن بكم احدا ه همچنین
که خبر دادیم ترا برانگیختیم ایشان را تا بپرسند یکدیگر را که ما
چه مایه خفتیم و ما چه مایه درنگ کردیم در این غار قال قائل منهم كم
لبثتم گفت گوینده از ایشان چند درنگ کردید و چه مایه خفتید
قالوا لبثنا يوما بدر غار بگاه کردند آفتاب دیدند گفتند او
بعض يوم باز علامت دیگر دیدند گفتند ربكم اعلم بما لبثتم فا
بعثوا احدكم بورقكم هذه الى المدينة بفرستید یکی را از شما
برین شهر نام فسوس بدرم شما الورق الفضة فلينظر ايها
ازكى طعاما ایها این کنایت بمدینه باز می رود یعنی ای اهل
المدينة ازكى طعاما يجوز ان يكون اجود ويجوز ان يكون
ارخص ويجوز ان يكون اطيب و این امر است بر سبیل تعظیم

بنگرد ایا البتة از اهل این شهر که طعام وی پاکیزه تر است
و حلال تر که دران شهر مغان بودند و اهل کتاب بودند مذبوح
می فروختند و مغان مردار و خوک فروختند یعنی از اهل کتاب آرد
و از مغان نیارد و قیل المراد منه الارز فانه بالطبخ یزداد فیصیر
کل من خمسة امثال فلیاتکم برزق منه بیارد شما را روزی ازوی ولیتلطف
و اند روا دوستند تلطف و مدارا کنند و درشتی نکنند تا حال شما
در پوشیده باند درهم بدهد هرچه بدهد بستاند قال رسول ا
لله صلعم رحم الله امرا سهل البیع و سهل الشرا و لا یشعرن
بکم احدا و کس را از شما درین شهر خبر ندهد بدانستند همانا
قوم اند که ایشان مانده بودند انهم ان یظهروا علیکم
یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم و لن تفلحوا اذا ابدا
اگر ایشان خبر یابند و قادر گردند بر شما سنگسار تان کنند او یعید
کم فی ملتهم یا باز گردانند تان بکفر و لن تفلحوا اذا ابدا و اگر باز کافر
شوید هرگز رستگار نگردید و از عذاب جاودان نرهید تملیخا رفت
با درم تا طعام خرد القصة ای ازها وکذلک اعثرنا
علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعة لا ریب
فیها اذ یتنازعون بینهم امرهم فقالوا ابنوا علیهم
بنیانا و هم چنین برسانیدیم مطلع گردانیدیم این قوم را بر اصحاب
کهف تا بدانند که قیامت بخواهد بودن و بعث حق است

وقیامت

و قیامت بودنی است و در بودن وی هیچ شکی نیست یعنی وی است
که بعضی منکر بودند و قیامت را چون معاینه ببینند قومی را از سیصد و نه
سال خفته بانی بیدار گشتند و بدانند این گروه کان که آنکه قادر است
که سیصد و نه سال خفته باز بیدار گشتند که آنکه قادر است که سیصد و نه سال
بخواباند و باز بیدار کند برانگیزد هم وی قادر است که بمیراند و باز زنده
کند تا مومنان را یقین و ثبات افزاید اذ یتنازعون بینهم امرهم
ای فی امرهم یاد کن یا محمد که خلاف میکردند میان یکدیگر از کار ایشان
ما گرویدگان گفتند که بنایی سازیم بر ایشان بر در غار که از ما
بوده اند و مومنان گفتند مسجدی سازیم که از ما بوده اند ربهم
اعلم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم
مسجدا خداوند ایشان داناتر است بایشان یعنی خدا بوده اند که خبر
داد انهم فتیة امنوا بربهم قال الذین غلبوا علی امرهم ای غلبوا
غیرهم علی تنفیذ امرهم گفتند آنانکه غلبه کردند دیگرانرا
بر امر خود یعنی بر تنفیذ امر خود لنتخذن علیهم مسجدا بر آریم
بر در این غار ایشان مسجدی و بر آوردند چه خداوند تعالی خبر داد
از ایشان که غلبه کردند دیگرانرا و تخته بیاوردند و در غار بسنگ
بر آوردند سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم و یقولون
خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب و یقولون

سبعة وثامنهم كلبهم قل ربي اعلم بعدتهم ما يعلمهم الا
قليل فلا تمار فيهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم
منهم احدا ترسا كان از اهل كتاب مى پرسيدند كه عدد اصحاب كهف چند
بوده است مسلمانان نيز بعضى پرسيدند بعضى مى گفتند بعدد سه تن بودند
چهارم سگ ايشان و بعضى ميگفتند كه بعدد پنج تن بودند و ششم سگ ايشان
و اين هر دو گروه دروغ گفتند و بران دليل كه خداى گفت رجما بالغيب
انداختن بغيب و پوشيده يعنى بگفتار بجهل نادانى ميگويند شايد كه
از خود اختراع كرده باشند و يا از كتب بسيار دروغ بر گرفته
باشند ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم و گروهى گفتند كه عدد ايشان
هفت بودند و هشتم سگ ايشان و اين قول راست و درست بدان
دليل كه خداوند تعالى ياد كرد اين قول را و بطلان وى پيدا نكرد
چنانك قول اين دو گروه اول را گفت رجما بالغيب اين دليل
تصحيح و تقرير اين قول سيوم است چون گفت ان دو گروه اول را
كه بجهل نادانى ميگويند دليل است كه اين قول سيوم از علم گفته اند
و في الاية دليل على ان عددهم سبعة والثامن هو الكلب
ومن وجه آخر فانه قال قائل منهم فالقائل واحد وقوله قالوا
لبثنا قالوا وهو ضمير الجمع واقل الجمع ثلثة فصار واحد القائل اربعة
ثم قالوا ربكم اعلم هذا جمع ايضا ثلثة اخرى فصار كلهم سبعة
والاول اقوى چون مصطفى جواب داد كه عدد ايشان

هفت ...

هفت بوده است و هشتم ان گروه ديگر هم چنان منازعت ميكردند خداى عز و جل
گفت قل ربي اعلم بعدتهم ما يعلمهم الا قليل بگوى اى محمد خداى من داناتر است نداند
راستى ايشان مگر اندكى يعنى اين گروه سيوم و ابن عباس رضي الله عنهما گفت انا من جملة
ذلك القليل فلا تمار فيهم الا مراء ظاهرا الا بآنچه ايشان در عدد اصحاب كهف مكر جدال ظاهر
و ذكر جدال [illegible] مقابله است معنى آنست اگر ايشان جدال كنند تو جز حق مگوى با ايشان را يعنى
راهت نمى جز بقرآن جهت مگوى ولا تستفت فيهم منهم احدا اين خطاب مصطفى را است
و مراد امت اوست چه وى از ان بزرگوارتر بود كه بر وفق اهل كتاب اعتماد كرد
يعنى پس مپرسيد از بيان قصه و عدد ايشان از اهل كتاب كسى را ولا تقولن لشيء
اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله واذكر ربك اذا نسيت
و قل عسى ان يهدين ربي لاقرب من هذا رشدا اين تنبيه است مصطفى
را صلى الله عليه و سلم كه با جهودان تاخير جواب سوال و اين گفت و گوى در مباحثه جهودان بدان افتاد
كه ترك گفتن [illegible] ساجزيكم غدا و لم يقل ان شاء الله [illegible] مكن و مگوى هرانچه [illegible] را
كه كارى كنم فردا الا ان بگوى ان شاء الله مگر كه بگوى ان شاء الله اين كه افتاد
بزرگى اين گفتن را افتاد و [illegible] و چون در حال فراموش كنى ياد ايد
بعد از ان ياد كن خداوند تعالى را و بدان بنده مكن كه بگوى ان شاء الله چه بگوى عسى
ان يهدين ربي لاقرب من هذا رشدا او هو مشكل گوينه تا دليلها گفته اند و درست
تر آنست كه قل عسى ان يهدين ربي لما هو اقرب الى الرشاد من هذا العلة يعنى چون وعده
دادى كه فردا اين كار بكنم و ان شاء الله نگفتى بدين بنده مكن بگوى باشد كه صواب
بجز اين بود كه من گفته ام بكنم ان شاء الله خداوند عز و جل طريق صواب راه نمايد و توفيق
دهد و از اين خطا عفو نگاه دارد لاقرب من هذا الفعل الذي قلت انى فاعل
ذلك غدا الا ثبت تاويل صحيح ولبثوا في كهفهم ثلث مائة سنين وازدادوا
تسعا از عدد اثبات [illegible] از مدت خواب شان چيز [illegible]
كردند [illegible] قال لبثوا في كهفهم ثلثمائة ثم قال سنين
اى ليست ايام شهورا ولا ايامًا [illegible] قال
لا نزلت ولبثوا في كهفهم ثلثمائة فقالوا [illegible] مصطفى [illegible] عدد
[illegible] تسعة [illegible] وما جعلنا اصحاب النار الا ملائكة وما جعلنا عدتهم
الا فتنة قل الله اعلم بما لبثوا له غيب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم

من دونه من ولی ولا یشرک فی حکمه احدا چون کافران بشنودند خلاف کردند
گفتند پیش است خدای گفت یا محمد بگوی خدا وند عز وجل داناتر است باندازه درنگ کردند که گفتند شش
است خدای گفت له غیب السموات والارض ورا است نهانی آسمان وزمینهای وی دانا ابصر به واسمع
این امر است یعنی چه خدای ما ابصره بما علیهم وبالمبصرات وما اسمعه باصواتهم وبالمسموعات ای
چون بشارت خداوند عز وجل بافعال ایشان وچون شنوا است گفتار ایشان ابوالحرب
اکرم بزید وقیل ابصر به واسمع یعنی این نابینا شر بینا کن بقران واین کران را شنوا کن بقران ما اکرم بزید
وحی منه بر ایشان خوان ابصره بها الضمیر کنایة ترجع الی القران ویجوز ان یکون کنایة عن الله تعالی
ما لهم من دونه من ولی ونیابند ایشان دوستی بیرون خدای عز وجل که نصرت کنند ایشان را من جزو نصرة
نکند لهان ولا یشرک فی حکمه احدا وانباز نکند خدای در حکم خود مر کسی را ای کسی ببودن
سزای خدای نیست واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته ولن تجد من دونه
ملتحدا برخوان بر ایشان انچه وحی کرده شده بتو از جواب وسوال ایشان در قصه اصحاب کهف از کتاب
خداوند خود لا مبدل لکلماته کلمات روا بود که کلمات قران بود و کلمات گفتش بدان معنی
که ما را بجمله خوانده می اید وروا بود که کلمات وعده و وعید بود یعنی انچه خبر دادیم هم جنانست
امر ونهی ما را و وعده وعید ما را تغییر وتبدیل نیست ولن تجد من دونه ملتحدا ای معدولا ونیابی
بجز خداوند میل گاهی ای ملتجا یعنی من اللحد یعنی چون وعید در رسد بعذاب در ما بدید هیچ
چیز فریاد رسنده واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه
عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا چون کافران این آیت را و حجت را بشنیدند
بعضی قصد کردند که بگروند گفتند یا محمد این درویشان را بیدار قوم خود هم اند که با نزدیک اند
اینها را بیدار تا ما بگرویم و جون ما بگرویم همه کارها تو راست که ما را مال هست و قوت
هست عالم بر تو راست کنیم جه ما را ننگ اید با ایشان هم نشستن وایشان از ان گفتند که مر کرا در اسلام
سابقتی بود بلند قدرتر بودی کردی عالم بودی مصطفی صلعم دانست که این سوال محال است
لکن از خود جواب نداد تا از خداوند چه فرمان اید ایت آمد واصبر نفسک ای احبس
نفسک باز دار تن خود را با ایشان می خوانند شب و روز خداوند خود را بیا مرزد
و شبانگاه در رضا خداوند می جویند گفتند چون فرمان آمد محمد را وی فرمان و را
خلاف نکند گفتند آن زمان اتش ترا مر ان ولکن ما با ایشان بیک مجلس بنشینیم جنانم بر ما وار

ما لکر

جا لکر تا ما اسرنج بود ایشان خود می نشوند خدای گفت عز وجل ولا تعد عیناک عنهم در مکدر
دو چشم تو از ایشان در درویشان یاران تو ترید زینة الحیوة الدنیا می آرایش زندگانی دنیا خواهی و این
ارادت بود و دنیا بوده است بحق خود جون این ارا دنیا بود مصطفی را صلعم بسبب اسلام ایشان
و بسبب ساختن کار در ویشان مصطفی را علم بانی مقدار عتاب امد ترید زینة الحیوة الدنیا
وارادة الدنیا مما عاتب به النبی صلعم بقوله ترید زینة الحیوة الدنیا وما عاتب اهل بدر
بقوله تریدون عرض الدنیا و فی حق اهل احد منکم من یرید الدنیا و فی حق ازواج النبی صلعم
ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها الآیة وتنبیه النبی صلعم فی کثیر من الای علی الاعراض
عن الدنیا قال الله تعالی لا تمدن عینیک الی ما متعنا به وقال الله تعالی لا یغرنک تقلب
الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل کسی را که فرمان جنین بود وی را در خانه هیچ بودی
و در دل ارزوی دنیا کی بودی تا روزی سراک نعلین وی بدریده بود سراک نو نهادند
در نماز جشمش بروی افتاد از پای بیرون انداخت جون از نماز فارغ شد گفت این زینة
دنیا است لحاف کان وی جنین زیست لاجرم صدیق رضی الله عنه گلیم بسنده کرد
و عمر رضی الله عنه بمرقع با هفتاد وسیاه بسنده کرد و علی رضی الله عنه در ماه رمضان به نان بسنده کرد
ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا طاعت مدار ان غافل دل را که غافل کرداینده ایم دل ورا
از ذکر را ومعنی قوله اغفلنا ای خلقنا الغفلة فیه واتبع هواه ومتابعت کرد هوای
خود را وکان امره فرطا و هم کار وی باطل و وی ضایع وقال ابو عبیدة فرطا ای ندما وقیل
سرفا واصل الکلمة من السبق یقال فرس فرط ای متقدم وقال صاحب
الدیوان فرطا ای متروکا تجاوز فیه الحد وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن
شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا یعنی هذا الذی تلوته حق من ربکم بگوی
یا محمد این جه میخوانم بر شما حق است از نزد خداوند شما فمن شاء فلیؤمن ومن شاء
فلیکفر امر توبیخ است و نوع وعید هر که خواهد بگرود و هر که خواهد کافر شود
دلیل بر ان که این امر بر سبیل وعید است نه بر سبیل اجازت و اباحت که وعید گفت
بر عقب وی یاد کرد گفت انا اعتدنا للظالمین نارا ما اماده کرده ایم کافران را
اتشی وصفی جیست احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا
بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا
گرد اندر گیرد این کافران را پرده از اتش یعنی جنانک سراپرده گرد فرو گیرد
کذلک اتش دوزخ هم را گرد فرو گیرد وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل

فرياد خواهند همه از تشنگی و هم از تنگی فریاد رسند شان با آبی چون از رویم گداخته بریان کند الوجوه
چون بر روی ها فراز آرد و یا بخورد هرچه بر روی پوست بود بگزرد و بسوزد فیه واغفتوبیس الشراب
و ساءت مرتفقا بد شرابی و بد جایی کرد آمدن رفیقان هم جای بد هم رفیقان بد
یعنی شیطان و اصنام و قیل مت کار نیال ارتفق ای اتکا رت قاله الفراز و منه
المرتفقة ان الذین امنوا وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا
آنکه اختیار کند جایگاه و اخوان وی و قرینان وی یاد کرد و آنکه ایمان اختیار کند
و عمل صالح ار و جزا او وی بیاد کرد و وعده وی یاد کرد و گفت انا آنکه ایمان ارند و با ایمان
عمل صالح ارند انا لا نضیع اجر من احسن عملا ما ضایع کنند کار نیکو کاران نیستیم اولئک
لهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب
و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق متکئین فیها علی الارائک
نعم الثواب و حسنت مرتفقا ظاهر نقد کرده یحلون فیها من اساور من الذهب
پیرایه کنند شان دست برنجنها از زر و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق و پوشند
این بهشتیان در بهشت جامها سبز از دیباه باریک و دیباه سطبر و قیل هو فارسیه
معرب متکئین فیها علی الارائک تکیه زده باشند اندرین جهت بتختها زرین کله زده
نعم الثواب و حسنت مرتفقا نیک بازگشتی جای مومنان را و نیکو کرد آمدنی است
مومنان را طرفقا و اضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب
و حففناهما بنخل و جعلنا بینهما زرعا بدین آیات خبر میکند خدا وند عز و جل
از تحقیق آن وعده و وعید در حق پیشینیان گفت پیدا کن یا محمد امت خود را مثل اندر دو مرد
یکی ابو قطروس و دیگر یهودا و قیل کان احوین و قیل کانا شریکین اشتر کانیه
علی الحد ادین فرنجا ثمانیة آلاف دینار و کانا مسلمین فی ابتلا فرقتد احد هما به
نعوذ بالله و هو ابو قطروس و بقی یهودا علی ایمانه و سبب این آن بود که شود کار
قسمت کردند ابو قطروس شش هزار دینار زغان و مال و باغ و ضیاع بکار برد یهودا
گفت این ابو قطروس رنج و کسب خود داد بچیزی داد که پیش از وی کسی دیگر بوده
است و بعد از من دیگری را بیاشد صدقه داد و گفت ای خدایا مرا در بهشت کوشکی
بنا کن ابو قطروس هزار دینار داد او نیز دکرشک و خانه و دیگر بکار برد یهودا گفت

آمده بود

این فرشها پیش از وی کسی دیگری را بوده است بعد از وی کسی دیگری را باشد
من چیزی دهم که پیش از من کسی را نبوده است بعد از من کسی را نبوده است و بعد از
من کسی دیگر را نبوده هزار دینار بدرویشان صدقه داد کرد و گفت یا رب مرا در ان
کوشکها یار فرشها داد و اندوه ابو قطروس هزار دینار دیگر بر کنیزکان و ساز و لباس
بکار برد و یهودا کذلک صدقه کرد ابو قطروس باقی بغلامان و کنیزکان بکار برد و یهودا
صدقه کرد تا یهودا درویش شد چیزی نماندش مادرش گفت ای پسر تنگ دست گشتم پروا
و ابو قطروس که انباز تو بوده است و یار تو از وی بخواه چیزی آمده بر ابو قطروس
و بخواست خداوند تعالی خبر میدهد که این ابو قطروس چه جواب دادش و ضرب لهم
مثلا رجلین بیان کن امت تو را مثل دو مرد یکی ابو قطروس و دیگر یهودا بدادیم مرا بو
قطروس را دو بوستان جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب و حففناهما بنخل گرد اندر گرفتیم
هر دو بوستان را بخرمابنان یعنی بدل دیوار خرمابنان بودند و جعلنا بینهما زرعا و میان
دو بوستان کشت زار دادیم کلتا الجنتین آتت اکلها و لم تظلم
منه شیئا و فجرنا خلالهما نهرا هر دو بوستان میوه دارند بر خود تمامی و لم تظلم منه شیئا
کم نکردند و نقصان نکردند از بر خود چیزی و فجرنا خلالهما نهرا و روان کردیم میان این دو
بوستان جوی چهار روان و کان له ثمر فقال لصاحبه و هو یحاوره انا اکثر منک
مالا و اعز نفرا و در این دو بوستان میوه بسیار بود از هر میوه این یهودا آمده بود
که مرا چیزی بده و باش و اساکن جواب دادش ابو قطروس و هو یحاوره ای یجادله و یراجعه
وی سخن باوی تاز میکرد اینه سخن با وی لبازی کرد اینه این میگفت و آن میگفت یعنی که
میگفتش ابو قطروس آن خود و چکردی چرا داوی چرا چنین کار نساختی لا جرم انا
اکثر منک مالا و اعز نفرا من امروز بمال از تو بیشترم و بشمار خدم و حشم است و عزیزترم
بمال فخر کرد نداد و نشبش سبب کوز و گشتی و دخل جنته و هو ظالم لنفسه قال
ما اظن ان تبید هذه ابدا این ابو قطروس در آمده به بوستان خود و وی ستمکار
بود بر تن خود چه گفت قال ما اظن ان تبید هذه ابدا گفت من گمان نبرم که این هرگز
سپری خواهد شد ای ابو قطروس چرا میگویی من جایگه دادیم که کسی را از سبب مثل آن
دیگری را خواهد شد نیست این چنین که تو میگویی ان تبید هذه ابدا من گمان نبرم که این

بنبود و دست پیش از
و فنا شد کسی را
سنپس نمش

که اینها به کسر هلاک نشود و سر بیا ای تهلک وما اظن الساعة قائمة ولئن رددت
الى ربى لاجدن خيرا منها منقلبا ومن کان منکرم که قیامت بخواهد بود این چنین که تو میگوی
و باز گردانند مرا بسوی حساب و جزا او وی لاجدن خیرا منها منقلبا هرآینه بیابم من باز
گشتن جایی به از این یعنی بهشت بیابم قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذي
خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا یعنی یهودا گفت ابرقطروس را و هو یحاوره
و وی جدال میکرد با یهودا اکفرت بالذی خلقک من تراب ای خلق اباک من خلق
تراب ثم خلقک من نطفة ثم سواک رجلا کافر شدی بآن خدای که بیافرید آدم را
از خاک و ترا از نطفه از یک قطره اب باز از یک قطره اب چنین خلق بیافرید جفت اندام راست
کرد لكنا هو الله ربي ولا اشرك بربي احدا باری کافر نشوم لکن گویم الله
خداوند من است و انباز نیارم باز کسی را ولولا اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله
لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منك مالا وولدا آنگاه پند میدهد ابرقطروس را
که دنیا باوی نتوان داشتن چرا چون درآمدی به بوستان خود بگفتی ما شاء الله لا قوة الا
بالله چرا نگفتی مرا این نعمت بخواست خداوند داست و مرا این بقوت وی است و وی داده
است مرا این وی تقدیر کرده است مرا ان ترن انا اقل منک مالا وولدا ان اذا است
نشرط یعنی چون به بینی مرا بمال و فرزندان کمتر از خود بنده بخود چنان باید که چون خود را تخصوص
بیند بنعمتی شکر گوید مطلب فعسى ربي ان يؤتين خيرا من جنتك ويرسل
عليها حسبانا من السماء فتصبح صعيدا زلقا او يصبح ماؤها غورا فلن
تستطيع له طلبا این یهودا مومن گفت که بدهد مرا خداوند خود ای من بوستانی به از
بوستان تو ویرسل علیها حسبانا من السماء و بود از عذاب سخت چیزی ناوک چیزد او خبر چه
عذاب وی سخت تر بود و دافع بنود فتصبح صعیدا زلقا بگردد این بوستان تو تا بانی عذاب
چون پاره زمین لغزان سوده جیح نبات او یصبح ماؤها غورا او یعنی اوست و یصبح و دوت
ماءها غورا و چشمها آب روان وی بعقد زمین فرو رود فلن تستطیع له طلبا و تو با اهل
و نبار خود نتوانی که آن آب را باز از جای برداری یهودا کان بر وعقد طاقتی کانش
همین در وقت عذاب در رسند واحيط بثمره فاصبح يقلب كفيه على
ما انفق فيها وهي خاوية على عروشها

فيها وهي خاوية على عروشها ويقول يا ليتني لم
اشرك بربي احدا ای اهلک وقیل احاط الله العذاب بثمره کرد در گرفت میوه باغ
را عذاب با شهاء ما از هست چون پاره بنبست ابرقطروس بود فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها
ای [illegible] بامداد بر خاست کف بر کف می زد بر حسرت آن نفقه ها که کرده بود در آن
بوستان وهی خاویة علی عروشها ای خربتها والعروش السقوف و آن بوستان و کوشک را سقف افتاده
بود و دیوار زبر وی افتاده ای فصارت الحیطان کانها علی السقوف او سقطت الحیطان علی السقوف
ویقول یا لیتنی لم اشرک بربی احدا و میگفت ای کاشکی من کافر نبودمی [illegible] بوستان هلاک شد
و دین از دست برفت و این بوقت نزع گفت که ملک الموت جان بکشید [illegible] باز گرفت
یا لیتنی لم اشرک بربی احدا ولم تكن له فئة ينصرونه من دون الله وما كان منتصرا
و نبود ورا گروهی و تباری که یاری [illegible] که نصرت کردندی و ورا از عذاب خدای بدون الله
و الله خود نصرت نکردند [illegible] وما کان منتصرا و وی نبود خود را نصرت کننده هنالك
الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا یعنی بوقت زوال نعمت بدانند که ولا
خدا برات خود میدانند همه خلق که ولایت همه وقت خدای راست و لکن بعضی نابینا نعمت بودند
چون نعمت بزوال رسید آنگاه معترف شدند و بقرار الولاية بکسر الواو و معنی واحد و بقرار الحق
بالکسر و هو نعت الله تعالی و بقرار بالرفع و هو نعت للولاية هو خیر ثوابا و خیر عقبا وی
خداوند بنده را بهتر ثواب و عاقبت عقبا ای عاقبة واضرب لهم مثل الحيوة الدنيا
كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشيما تذروه
الرياح وكان الله على كل شيء مقتدرا [illegible] فنا دنیا به کسر و
گفت مثل زندگانی دنیا چون مثل آبی است که از آسمان آید بیامیزد با وی نبات زمین یعنی بروید
بوی نبات زمین فاصبح هشیما ای مهشوما والمهشوم من النبت المتفتت واصله من هشمة
الشیء ای کسرته ومنه سمی الرجل هاشما [illegible] این گنت و این نبات شکسته و ریزه
تذروه الریاح ای تفرقه پراکنده [illegible] باد ها و از بن بر کند [illegible] مثل خداوند عز و جل پیدا
میکند که دنیا چیست و عزت چگونه خواهد گشتن و عاقبت کجا خواهد رسیدن چرا آن
سبزی و طراوت نبات بوقت بهاران غره مشو [illegible] و پراکنده که بوقت تموز
همه [illegible] گویند فلان بمرد و کان الله علی کل شیء مقتدرا و خداوند عز و جل تا
در است بر همه چیزها بر هلاک [illegible] و فنا دنیا المال والبنون زينة الحيوة الدنيا
والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير املا
مال و پسران آرایش زندگانی دنیا است والباقیات الصالحات و کارهای نیک باقیه

وپاي دار بهتر همه طاعتها باقي است ثواب وي نالا نزال ومراد ازوي الصلوات الباقيات
است قال ابن عباس رضي المراد منه الصلوات الخمس وقيل الباقيات الصالحات گفتار اين پنج
كلمات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
خير عند ربك ثوابا وخير املا اي خير ما تؤملونه ويوم نسير الجبال وترى الارض بارزة
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا بدين آيه تشبيه كرد از رنج بردن تو در چيزي كه
زينت دنيا است كه آن بمرگ از تو منقطع شود و بدين آيه ترغيب كرد برنج بردن بچيزي كه آن از [illegible]
گور قيامت است كه بازگشتن كار همه بقيامت است وذكروا اينجا معزاست يا واعدويا واتقوا
ياد كنيد وچشم داريد وبترسيد از آن روز كه كوهها را برانم هول قيامت بدان محل است كه كوه
سنگي بدين استوار از جاي بركنده شود وكوه را بقيامت حالها خواهد بود ونخست يكبار بركنده
شوند كما قال الله تعالى ويسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا باز روان كرده در هوا
وادمي زير وي ميگرد وچشم بزند از هول را كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر
مر السحاب باز ريزه ريزه شود كما قال الله تعالى وكانت الجبال كثيبا مهيلا باز چون پشم رنگين
زيده شود كما قال الله تعالى وتكون الجبال كالعهن المنفوش باز چون گردي كما قال
الله تعالى وبست الجبال بسا فكانت هباء منبثا وترى الارض بارزة
لا اشكار [illegible] بيرون آيد از زير كوهها بارزة اي ظاهرة همه روي زمين يكپاره
[illegible] كرد ودريا در يكديگر افتد ستارگان كه اندر آنند روي بو براكنند واين
درياها در دوزخ رانند تا حميم دوزخيان شود وحشرناهم وهمه را حشر كنيم [illegible]
استاده [illegible] بوند [illegible] كنند كه [illegible] را آيد [illegible] اندر شان [illegible] استاده
از آب كور تا شمارگاه حشر بپاي بود ويوم يقوم الناس لرب العالمين گويا
و بينا ودانا وشنوا بوند تا هول وفزع ببينند وبشنوند ونامه بر خوانند
وباز شمارگاه شان حشر سوي دوزخ نيز برپاي بود تا خطاب كنند شان
اصلوها فاصبروا او لا تصبروا وبينا بوند وگويا بوند تا جايهاي خويش وعذابهاي
خويش ببينند در دوزخ وگويند ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين ربنا

اخرجنا

اخرجنا منها وخطاب اخسئوا بشنوند ولكن از بعد آن در دوزخ نابينا وگنگ وكر
كردند وبر روي شان ميكشند بر آتش چنانكه گفت يوم يسحبون في النار على وجوههم فلا نغادر
منهم احدا يكي را فرو نخواهم ماند بلكه همه را حشر خواهم كرد وعرضوا على
ربك صفا لقد جئتمونا كما خلقناكم اول مرة بل زعمتم ان لن نجعل
لكم موعدا همه را حشر كنيم وبشمارگاه حاضر كنيم وبر جزا ايشان وتوعرض كند شان كرده
كرده صف لقد جئتمونا كما خلقناكم اول مرة وگويند شان امد بما چنانك بياوريدم شمارا
باز نخستين بي چشم وبي قدم اول مرة بدان گفت كه ديگر بار از گور بيافرينديا [illegible] در
ضعيف وعاجزي وتنهاي است بل زعمتم ان لن نجعل لكم موعدا اين خطاب كافران
را است بل بمعني قد است بدرستي كه ميگفتند بدروغ بدنيا كه شمارا بقيامت حاضر
نخواهم كرد ومعني آيه آنست بندانستيد كه علما دروغ گفتند [illegible] خطا خواندند
وبآيهها غلط نوشتند امروز دانستيد كه علما راست گفتند ووضع الكتاب
فترى المجرمين مشفقين مما فيه ويقولون يا ويلتنا مال هذا الكتاب
لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها ووجدوا ما عملوا
حاضرا تفسير عرضات نامها كردار شان در دست نهند اين وضع كتاب بهم نهاديم نهاده
شود نامهاي شان در دستهاي شان عليين يا گفت است بكشايند نامهاي مومنان بر آن شوند
سجين طبق دوزخ است بكشايند نامهاي كافران بر آن كردد باهر نام موكلي آن فرشته كه
آن نام نبشته باشد هر نامه را كه بآغاز كلمه شهادت باشد بدست راست آيد وهر نامه را
كه در وي كلمه شهادت نباشد بدست چپ آيد آن كافران دانند كه هر كه نامه بدست
راست گيرد بر دهد دست چپ پنهان كند ودست راست برآرند فرشته رست چپ وي بر بايد
بر سينه وي زند [illegible] بيرون آرد گردنش بر بايد در دنيش پس پشت كند انگاه
نامه از پس پشت بدست چپ بري دهد اينست [illegible] كه [illegible] گفته واما
من اوتي كتابه بجاي ديگر گفت واما من اوتي كتابه وراء ظهره فترى المجرمين مشفقين
مما فيه ببيني يا محمد مجرمان را اي كافران را [illegible] ترسان ازانچه در آن نامه مجرم بود
ومجرم اسمي مشترك است هم بر كافر افتد وهم بر مومن افتد پس چون ترسان [illegible] مومن

بود و کافران ترسان نبود فرق چه آید گویم هر دو ترسان باشند اول باز مومن را ایمن کنند یا بعفو
یا عذاب یا بعذاب و شفاعت و کافران را هرگز ایمن نکنند و لیکن ما خود این نجوم را بر کافر حمل کنیم
بدلیل نظم آیة و بدلیل آیة ما بعد و هو قوله و یقولون یا ویلتنا چون نامه بر خوانند گویند یا ویلتا ای
برما این کافران گویند ظاهر آنست و هر چه در قران آید است جز این یعنی هر در حق کافران است کما قال الله تعالی فی
فسوف تعلمون یدعو ثبورا و یصلی سعیرا و یوم یعض الظالم علی یدیه ای قوله یا ویلتی لیتنی ما لهذا الکتاب
لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها چه بوده است این نامه را که جمع آورده است خرد و گناه بزرگ
نه هم را نگاه داشته است بود یغادر مبالغة را است اگر کسی گوید از کافر صغیره بود که یکی در جنب دیگر صغیره بود
و دیگر معنی آنست که از کافر هیچ عفو نکنند نه صغیره و نه کبیره چه بر یکی عذاب بود دیگر گفت
از صغیره تا لند یا از کبیره و وجدوا ما عملوا حاضرا بیابند هر چه کرده باشند حاضر اگر طاعت
کرده باشند بیابند و اگر گناه کرده باشند بیابند فی یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا اعلی گوید
رضی طوبی از طاعتی که رنجش برود و راحت و نفعش بماند و تریسی دیگر از معصیتی که
از آتش برود و رنجش بماند ولا یظلم ربک احدا و ستم نکند خداوند تو بر کسی
یعنی از طاعت کسی ذره کم نکند و بر معصیت کسی ذره زیاده نکند واذ قلنا للملائکة اسجدوا
لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه
وذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا
بازخبر داد و فرشتة کفر ابلیس که سابق بود در کفر تا بدانند که پیش رود و مقتدا نشان گشت
یاد کن که گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را عم سجده کردند مگر ابلیس علیه اللعنة کان
من الجن قال سعید بن جبیرة رضی معناه کان من خزنة الجنان ابلیس از خازنان بهشت
بود و گروهی اند از فرشتگان خازنان بهشت نام ایشان جن وی از آنجمله بود و قیل
کان من الجن ای من الملائکة و اسم الجن یقع علی الملائکة لاجتنانهم عن اعیننا
و قیل کان من الجن ای صار من الجن ففسق عن امر ربه ای خرج عن طاعة ربه
بیرون آمده از فرمان خداوند خود تا تبتش بجای رسید که لعنت بادشاهش
در رسید هو بدا الی یوم الدین افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی اکنون
گفتیم که کفر نیست که امی گیرید شیطان او فرزندان او را بدوستی و بخدای بدون
من خدای چون آن کینه که وی فرماید و بر ا محل خدای نهاده باشید و هم لکم

عدو نارا

عدو نارا دشمن اند بئس للظالمین بدلا بد بدلی که کافران گرفتند پرستش خدا و ندد و ستی وی
بازند و پرستش و دوستی شیطان اختیار کردند ما اشهدتهم خلق السموات
والارض ولا خلق انفسهم وما کنت متخذ المضلین عضدا بازنمو
کرد وصف خدای از شیطان تا گفت من حاضر نکردم شان بوقت آفرینش آسمان و زمین و لا خلق
انفسهم و نه بوقت آفرینش تنها را شان تا زکت صورت یکی بندد و حمل خدای یکی بود کسی را
گوید خود مخلوق بود و ما کنت متخذ المضلین عضدا و من نگرفتم هیچ گم کننده را یعنی
شیطان را بیاری یعنی من بچه نیازم در بادشاهی ویوم یقول نادوا شرکائی
الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وجعلنا بینهم موبقا
گفتنی نفع ایشان بر شما بر بقیامت هم نفع نخواهد بود شما را از ایشان
یاد کن آن روزی را که بگوید بفرشته کافران را بخوانید آنان را که بدروغ انباز من گفتید
تا فریاد رسند تا ازین عذاب فدعوهم بخوانند شان کافران که ما را فریاد رسید
فلم یستجیبوا لهم اجابت نکنند شان یعنی نرهانند شان هکذا نرهانند شان
که ایشان خود در عذاب باشند و جعلنا بینهم موبقا و بگردانیم میان ایشان
هلاک جای که نفع بود دشمنان و هلاک بود و قیل البین المودة نظیره لقد
تقطع بینکم ای مودتکم آن دوستی ایشان که بدنیا بود هلاک و دشمن گردانیدیم
تا این هلاک آن خواهد و آن هلاک این ورای المجرمون النار
فظنوا انهم مواقعوها ولم یجدوا عنها مصرفا چون بینند آتش
مجرمان که دیگران ایشان پیش رفته است آتش را وظنوا انهم مواقعوها بدانند و یقین کردند شان
بدر آمدن بدوزخ و لم یجدوا عنها مصرفا و نیابند از دوزخ گریز جایی که از دوزخ بگردند
ولقد صرفنا فی هذا القران للناس من کل مثل وکان الا
نسان اکثر شیء جدلا بازخبر داد که من چه کردم و ایشان بمقابله
چه کردند گفت ما بیان کردیم درین قران از هر نوعی بیان یعنی هر چه نیاز افتد

بیان کردیم و دیگر تاویل هر چیزی را مثل کردیم مثل کافران مثل منافقان مثل دنیا مثل
آخرة و کان الانسان اکثر شیء جدلا این آدمی جدال کننده ترین خلقان است یعنی مقابله این
بیان بجدال و مکابره برون آمدند وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی
ویستغفروا ربهم الا ان تاتیهم العذاب قبلا باز نمی دارد شان از گرویدن و استغفار
که آمده است با ایشان راه راست و بیان حق الا ان تاتیهم سنة الاولین ای سنتنا فی الاولین
مگر که بیاید بر ایشان سنت ما در پیشینیان یعنی هلاک و استیصال او یاتیهم العذاب قبلا یا بیاید
بایشان عذاب رویاروی یعنی عذاب استیصال چون قحط و ناخوشی و بیماری و زیان و جز آن
وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین ویجادل الذین کفروا بالبا
طل لیدحضوا به الحق واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا یعنی نفرستیم
ما رسولان را مگر مژده دهنده که مومنان را بثواب و بیم کنندگان و کافران را بعذاب
ویجادل الذین کفروا بالباطل قبول نمی کنند جدال میکنند این کافران بباطل تا نیست
کنند و باطل جدال حق را واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا آیات مرا و بند رسولان
مرا بفسوس گرفتند ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض
عنها ونسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان
یفقهوه وفی آذانهم وقرا وان تدعهم الی الهدی فلن
یهتدوا اذا ابدا وکیست بیدادگرتر از آنکه پند دهندش بآیات
خداوند وی فاعرض عنها روی بگردانید فرستاده نماد ونسی ما قدمت یداه یعنی
اعرض عنها التفکر کمن نسی و تفکر نکند بآنچ فرستاده است دو دست وی انا
جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه ای ان لا یفقهوه انگاه چون وی
چنین کنند ما جز کنیم پوششی در دلهاشان نیم تا سخن ما فهم نکنند وفی آذانهم
وقرا و کری در گوشهاشان نیم تا حق نشنوند وان تدعهم الی الهدی
فلن یهتدوا اذا ابدا اگر بخوانی براه راست و دین حق هرگز راه راست

یافتن

یافتن نیابند ای هرگز و این اخبار است از علم ازلی که دانسته است از ایشان و این
بحق قومی مخصوص است وربک الغفور ذو الرحمة لو یؤاخذهم بما
کسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا باز
خبر داد که با این کفر و عناد و جحود ایشان هلاک نمی کنم شان در نعمت و تندرستی و ایمنی شان
می دارم نه آنک عاجزم از عذاب و عقوبت ایشان یا سزا نیند شان سزا اند و من قادرم
پس چرا هلاک نمی کند شان گفت خداوند تو غفور است و رحیم است غفور است بتاخیر عذاب
ایشان و رحیم است بدادن نعمت بایشان لو یؤاخذهم بما کسبوا اگر بگیرد شان بفعل و کسب
ایشان لعجل لهم العذاب نقد کند شان عذاب بل لهم موعد ای بل لعذابهم موعد
معروف اذا جاء اجلهم لن یجدوا من دونه موئلا ای ملجئا چون بیند بگیرند وعده
عذاب بیاید اما بدنیا او بعقبی نیابند بدون خداوند پناه گاهی وقیل وعده روز
بدر بود و هلاک کردن شان وقال الحسن رح لن یعذب الله تعالی قوما الا بمواعدة
کما قال الله تعالی لقوم صالح تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب
وقال الله تعالی لقوم لوط ان موعدهم الصبح نظیره وتلک القری اهلکنا
هم لما ظلموا وجعلنا لمهلکهم موعدا و این چنان است که خدای تعالی گفت مصطفی را
صلعم واما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک یا بنمائیم ترا و بعد تو عذاب
کنیم شان و اوعده فی بقیامت عذاب کنیم شان وتلک القری اهلکنا
هم لما ظلموا وجعلنا لمهلکهم موعدا و این دهها که بینید و بروی میگذرید
هلاک کردیم شان چون ستم کردند بکفر و گناه و جعلنا لمهلکهم موعدا ای لهلاکهم
و وعده گاهی پیدا کردیم هلاک ایشان را چون آن اجل آید بروی پیش و پس
نیفتد واذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین
او امضی حقبا از بعد این یاد خبر کرد از قصه موسی و خضر علیهما

السلام نامعجزه بود مصطفی صلی الله علیه وسلم و تنبیه بود مر امتش را در تواضع پیشه
کردن و کبر بجا رماندن خاصه باکسی که بفضل از تو فاضل تر بود که موسی را صیم با بزرگی
وی که هم رسول بود و هم صاحب شریعت بود و هم کلیم رب بود در تواضع بدان
محل بود که سفر دراز و رنج بسیار بر خود نهاد در صحبت و طلب علم از کسی که از وی
بدرجه فروتر بود و ایشان بدین قصه معتقر بودند و باهمین مصطفی را علیه السلام می ملامت کردند
از صحبت داشتن با درویشان خداوند عز و جل رد کرد مقالت ایشان را بدین
قصه و دیگر که چون مصطفی عم خبر کردند ان بجواب سوالها و قال لا اُخْبِرُ
كَما اخبرُ فان الروح من امر ربي خداوند عز و جل بدین قصه جواب داد
ایشان که این که موسی نبی بود ونما مقرید بنبوت ورا و بعضی علم بود که کسی
دیگر بود دانا تر بود از موسی عم و درایت دلیل است که موسی مذکور
موسی
گفته اند که موسی بن میشا بن یوسف بن یعقوب بود
وهو قیل موسی عم الصحیح ما ذکرنا لانه ذکر موسی عم مطلقا
فکان موسی کلیم کان فی سایر المواضع ولو کان غیره لنسبه وعرفه وهذا
کما لا اضیف الی ابی حنیفة و مالکا و شافعی رح علی الاطلاق انصرفت
تلک الاضافة الی نعمان بن ثابت و مالک بن انس و محمد بن ادریس و ان
کان فی الدنیا من شارکهم فی هذه التسمیة فان قیل ایجوز ان تعلم المفضول
ما یجهل الفاضل قلنا خداوند عز و جل بیاموزاند انبیاء عم آنچ
صلاح وی و امتان وی در وی بود فاما وراء این روا بود که
بعضی مخصوص بوند و دیگر که بشاهد می بینیم که شاگرد چیزی داند
که استادان نداند و بعضی از قصه وی یاد کنیم چنین گویند
که موسی صلعم در بیابان تیه با ند با قوم و قوم وی سیصد

هزار فرد بودند

هزار فرد بودند بعضی گفته شده بودند بسبب که بسالها در تیه باقی دیگر بجا بودند چون
موسی عم ایشان را در تیه بندادی همه فرگشتندی و بشنیدندی و تیه بر موسی
عم زندان نبود بلک وی مختار بود که بیرون امدی و باز امدی و بندادی
روز حمد و ثنا گفتی خداوند را عز و جل و بندادشان بندی بلیغ چون امده موسی
عم را ان فصاحت خویش بخاطر وی گذشت که در عصر من از من کسی عالم تر نبود
خداوند عز و جل مبتلا کردش بصحبت خضر صم و خبر دادش که او ایند است
که وی علم داند که تو ندانی برو بیاموز از وی و ان علمی بود که خداوند
عز و جل اموزانیده بود خضر را صم بی واسطه کسی از نبی بود دس موسی
گفت یا رب بکجا طلبیم ورا فرمان امدش بسوی مجمع البحرین طلب کنش پس یکی
الکل فرستاد موسی عم با یوشع برخاست و روی بسوی مجمع البحرین کرد و نهاد
وان جای کرد امون دو دریاست دریا فارس با دریا روم و ماهی قدید
در زنبیل نهاد و عزم کرد تا مجمع البحرین برسم فرو نه ایستم و اگر همه عمر ببایدم
رفتن رفتند تا رسیدند مجمع البحرین صخره بود بر لب دریا موسی عم بیس ان
صخره در امده و غسل اورد و روان کرد یوشع نیز همانجا غسل اورد چون
از دست یوشع آب بر ماهی چکید در وقت ماهی زنده شد بامر خداوند عز و جل
و طپید ان گرفت تا خود را در آب افکند و بدیگر روایت همی گفتش تا
شوربی ازوی برد و زنده شد و از دسترس بلغزید با خلاف روایات
باری ماهی زنده شد و رفت در آب و از انجا که این ماهی در می رفت کو بجم
ماند یوشع می نگریدیک روایت این ماهی بقعر دریا فرو رفت وانجا
که این ماهی می رفت که بجه می ماند یوشع آن بدید و بر اثر موسی برفت
چون بموسی عم رسیده فرا موش کرده بودش حدیث ماهی و موسی

تبنیه و تعلیم ترا انا اقتدا بموسی کنی نه خضر بدرجه از موسی فروتر بود که خداوند عز وجل در حق موسی میکوید و کان عند الله وجیها و اصطنعتک لنفسی و انا اخترتک انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی و کلم الله موسی تکلیما و باز در نبوت خضر هم اختلاف است و باخر سوره یاد کنیم و در اغلب تفسیرها ورا العبد الظالم الصالح میکویند و باعمالی تواضع موسی پیدا میکند در حق خضر و نازخضر در حق موسی تنبیه ترا او امضی حقبا والحقب والاحقاب جمع واحدها حقب وهو ثمانون سنة وقیل سبعون سنة یعنی تا میکذارم حقب از بعد حقب وهو عبارة عن الابد کما اخبر الله تعالی عن الابد بالاحقاب فقال لابثین فیها احقابا وقال القفال رح و جملة هذه القصة ان الله تعالی اخبر موسی عن احوال الخضر لکن ما اعلم مکانه و مقامه بعینه ولکن اعلمه انه اذا فقدا الحوت فهناک موضعه فیحتمل انه وقع عنده انه یحتاج الی سفر طویل لیقع علی موضعه فیحتمل انه فلهذا قال لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین ای لا ازال امشی و مجمع البحرین وقال الاکثرون بحر الروم وهو مایلی المغرب و انه مالح و بحر فارس وهو مایلی المشرق وهو عذب طبخة قل ما یبلغ احدکم ثم قال الحسن رح وهما محیطان بهذا الخلق فقال لا ازال امضی حتی ابلغ موضع اجتماع البحرین فیران بحرا واحدا و مضی دهرا طویلا **فلما بلغا مجمع البحرین بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا** چون برسیدند بدانکه کرد امدن هر دو دریا فارس که از جانب مشرق است و خوش است و دریا روم که تلخ است از جانب مغرب است درمیان دریاها کس بوی کم رسد نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا یوشع چون غسل اورد بدان کرانه دریا و روی براه اورد و العجب فی البحر ماهی بدید که هر کجا ماهی میرفت آب می فسرد چون

عم یوشع را کفت بیار چاشت ما که ما ازین سفر رنج دیدیم چون موسی عم حدیث چاشت کرد یوشع را یاد امده حدیث و قصه با موسی عم کفت و کفت فراموش کرد این مرا که بکفتی ترا موسی کفت یوشع را عم ما این جای میجستیم که خبر داد بر خداوند خود سعید یکی الیه قوم کی برکشتند بر همان پی چاه تا برسیدند بجای صخره یافتند همان ماهی را بر همان سنک قرار کرده ماهی چون موسی و یوشع بدید بدریا در امده و بر روی آب میرفت و ایشان بر اثر وی رفتند تا برسیدند بخضر علیه السلام یافتند و را در نماز چون فارغ شد موسی کفت عم السلام علیک کفت و علیک السلام یا نبی اسرائیل و در روایت اخری خضر برسیدش که تو کیستی و از کجا امده کفت من موسی نبی بنی اسرائیل کفت آری کرامی کردنش کفت بچه کار امدی کفت امدم تا بیاموزانی مرا انچه خداوند عز وجل بیاموزاینده است ترا خضر کفتش تو بامن صبر کرده نتوانی و چکونه صبر کنی و چیزی که تو را نبوی علم غیب یعنی من کاری کنم که ان بظاهر منکر نماید و تو حقیقت ان ندانی و معروف و موزون بشریعت تو فریضه است ترا زفرمان خداوند یکانه و چیزی که کنی موسی کفت عم ان شاء الله تعالی که مرا صابر یابی و بی فرمانی نکنم ترا کفتش با موسی اکر متابعت کنی مرا میرس ازمن چیزی تا خود من پیدا کنم ترا که چرا کردم و باقی در تفسیر این پیدا کنم قوله و اذ قال موسی لفتیه یاد کن که بکفت موسی مر چاکران خود در بعضی کفته اند که این فتی بنده است و این را در لغت دلیل است که رسول میکوید صلعم لا تقولوا هذا عبدی و هذه امتی ولکن تقولوا هذا فتای و هذه فتاتی و ذکر القفال رح عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن ابی بن کعب رض عن النبی صلعم انه قال فی تفسیر قوله لفتیه ای لیوشع در ین وقت پی بنود و شاکرد موسی بود علیهما السلام لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا ای لا ازال امشی الی ان ابلغ مجمع البحرین دانی موسی است از خداوند عز وجل موسی در رنج بودن با موختن علم و بزرکی دانستن

چون سنگ میکشت والسرب المسلک والمذهب من قوله مستخفٍ باللیل وسارب بالنهار
چون یوشع بر اثر موسی میرفت حدیث ماهی فراموش کرد و فراموش کننده تنها
وی بود بران دلیل که گفت فانی نسیت الحوت خداوند تعالی بذکر تثنیه یاد کرد
گفت نسیا حوتهما و این از عادت عرب است که دو چیز را یاد کنند باز یکی ضرورتی کند
وان یکانه را هم بذکر تثنیه یاد کنند کما قال الله تعالی مرج البحرین یلتقیان ثم قال
یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان واللؤلؤ والمرجان لم یخرج منهما بل یخرج من
احدهما وهو المالح ولکن لما سبق ذکرهما اجری الکلام علی سبقهما فکذلک هاهنا
اضاف النسیان الیهما وان کان الناسی احدهما فلما جاوزا قال لفتیه اتنا
غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا قال لفتیه یوشع اتنا غداءنا بگذشتند
ازان موضع که ماهی زنده شده و برفت در دریا موسی گفت یوشع را بیار انجا
ما که ازین رنج دیدیم و مانده شدیم و این دلیل است که رنج سفر دفع شود
بقوت طعام خوردن قوت بیار تا این رنج از خود دفع کنیم تا این سفر
بسر بریم قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت
وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره واتخذ سبیله فی البحر
عجبا قال القفال رح معنی قوله ارایت ای اعلمت بمعنی الامر ای اعلم وقال
اهل اللغة ارایت هنها بمعنی المتناظرین فی المناظرة ارایت ان کان کذا
وهو کلمة موضوعة لتنبیه المسؤل علی التفهم والمعنی افهم واسمع بدان و بشنو
که انجا باندخسیدیم بنزدیک ان صخره والتجا کردیم استراحت و غسل را
بدیدیم که ماهی زنده شد و بدریا درفت و قصه بگفت که من فراموش
کردیم که یاد کرده [illegible] قصه وی ترا و اگر کسی گوید که چگونه فراموش
بود کاری بدین عجیبی گوییم که روا بود که دران وقت چنین عجیبها
بسیار دیدند وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره که فراموش

بکردیم

بکردانید مرا ان قصه ان گفتن ماهی که یاد کردمی ترا مگر شیطان وی را وسو
سها اورده وی بردان وسوسه و بتفکر ان حال مشغول شد با دیگر دی
موسی عم یاد نیاوردنش واتخذ سبیله فی البحر عجبا برفت با موسی این ماهی
طریقی در دریا عجب که هرگز چنان نو ندیده بود کسی تا قال ذلک ما کنا نبغی
فارتدا علی اثارهما قصصا ای قال موسی ذلک وروا بود که اشارت بود بران
موضع وما بمعنی الذی ای یعنی ان که تو میگویی انست که می جستیم که خداوند عز وجل
خبر داده بود موسی را که قوه تو ترا بوی راه نماید انجا که ماهی گم کنی انجا
بجویی فارتدا علی اثارهما قصصا ای یقتصان قصصا برپی خویش بر همان راه که
امده بودند باز گشتند ای تبیعان ذلک الاثر حتی اتیا الصخرة وکان الحوت
جعل فی البحر سربا ای حیث ینتهی الی موضع العالم فوجدا عبدا من
عبادنا اتیناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما یافتند
بنده از بندگان خاص ما بدادیم وی را رحمتی از نزد خود وهو اسم یعم الخیرات
کلها التی یوتیها الله تعالی عباده وعن هذا قالوا انه کان نبیا لان اسم
الرحمة یقع علی النبوة کما قال الله تعالی اهم یقسمون رحمت ربک واراد بها النبوة
والدلیل اخر انه قال وعلمناه من لدنا علما ای تعلیم خبر ومثل هذا العلم الذی
لهم منه لا یکون الا عن وحی ولا یوحی الی غیر نبی قال الله تعالی عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الایة والدلیل علیه انه
قال وما فعلته عن امری فتدل هذه الایة علی نبوته وعلمناه من لدنا
علما وبیاموزانیدم وی را از نزد خود علمی قال له موسی هل اتبعک
علی ان تعلمن مما علمت رشدا انگاه خداوند عز وجل خبر داد از انچ
رفت میان موسی و خضر گفت موسی مر خضر را هل تاذن لی فی ان اتبعک
دستوری میدهی مرا با خضر تا متابعت کنم تا بیاموزانی مرا ازان

رحمة

علمي كه خداوند ترا اموزانيده است تا رشد يابم من بدان علم چنانكه تو يافتي واين
اية تنبيه است كه اگر رشد يابم اموزي ور رشد را اموزي هر علمي كه اموختني ان
علم ترا رشد نيفزايد ان علم بر تو وبال وحجت است رشدا يحتمل ان يكون راجعا
الى الخضر اي مما علمك الله وارشدك ويحتمل ان يكون مفعول تعلمني اي تعليمي
فتو رشد يد بد فيرجع الى موسى قال انك لن تستطيع معي صبرا
اي قال الخضر لموسى نتواني اي موسى با من صبر كردن اي نكني اي علما چگونه
صبر كني بر چيزي كه ترا بدان علم وخبر نيست اي بظاهر شنيع ومنكر نمايد
وبباطن حق بود قال ستجدني ان شاء الله صابرا ولا اعصي لك
امرا معناه ولا اعصي لك امرا ان شاء الله كه مرا صابر يابي نگفت صبر كنم سخن را
بمشيت [illegible] كرد تا خلق بيفتند نياز مندي خود پيدا ميكنند بصحبت خضر
بدين لعيف بمنيت قال فان اتبعتني فلا تسئلني عن شيء حتى
احدث لك منه ذكرا اي قال الخضر لموسى ان شرط خضر نكر
بر موسى متابعت كن مرا بدان شرط كه نپرسي مرا هرچه بيني از من كه
اين چرا كردي تا هرچه بيايد من خود بيان كنم فانطلقا حتى اذا
ركبا في السفينة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد
جئت شيئا امرا هر دو تن رفتند موسى وخضر و يوشع وليكن
يوشع تابع بود وتبع بود ومعتبر بدين وقت اين هر دو بودند موسى وخضر
رفتند هر دو را حاجت افتاد كه كشتي بدريا برسيدند بكشتي بر
نشستند بروايت سعيد بن جبير عن ابن عباس عن ابي بن كعب رضه
قال انطلقا يمشيان على الساحل فمرت بهم سفينة فعرفوا الخضر فحملوه بغير
بدل در نگا بنو [illegible] خضر كشتي سوراخ كرد تا گرفت در چا بود كه سوراخ
اندك بود ولكن موسى عليه السلام بترسيد كه سوراخ كلانتر شود و[illegible]
وي غرق بود [illegible] بود كه خرق كلان بود الا انكه باز بصلاح

آرد وتخته زيروي بردوخت چو گفت فاردت ان اعيبها موسى عم انجا ان
بديل گفت اخرقتها لتغرق اهلها باليا قومي كه ترا رايگان دركشتي نشاندند
ويران كردي كشتي ايشان را تا بسبب ويرانه غرق شوند اهل كشتي وبالتار
تا غرق كني اهل كشتي والقد جئت شيئا امرا كاري بزرگ كردي وقيل منكرا
اي عجبا داهية قال الغريزيه قال الم اقل انك لن تستطيع معي صبرا
اي قال الخضر لموسى گفتش با موسى حقيقت شد اينچه من ترا گفتم كه صبر كردن نتواني با من
قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من امري عسرا جواب
داد موسى عقوبت مكن مرا بفراق خود تا چه فراموش كردم شرط را از هول وفزع
جان وغرق مردمان كشتي را كه تخته شكسته چه ماند بجز غرق ولا ترهقني من امري عسرا
اي لا تكلفني من قوله سارهقه صعودا اي سأكلفه الصعود اي كار بر من دشوار
مكن بخشيدن گناه مرا بگير كه قصد نكردم بشكستن عهد لكن ذكر عهد مرا از ياد
برفت از منكري كه مرا امده از شكستن كشتي فانطلقا حتى اذا لقيا
غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زكية بغير نفس لقد جئت
شيئا نكرا از كشتي بيرون امدند در خشكي ميرفتند تا برسيدند بغلامي
جوان تر و تازه تروي جستن كاري خضر بوي رسيد بكشتش موسى عم بديد
بي طاقت شد گفت اقتلت نفسا زكية بغير نفس بكشتي تني را پاكيزه [illegible]
بود تني را پاكيزه لقد جئت شيئا نكرا كاري منكر بكردي عن قتادة قال النكر
من الامر لان الاول كان فعلا تردي الى اتلاف النفس والاتلاف غير حقيقي
بل يرجى النجاة وقيل النفس هيهنا حاصل فكان هذا اغلظ من الاول واختلفوا
في الغلام المقتول قال بعضهم كان غلاما كبيرا بالغا في اللغة يسمى دون الملتحي
غلاما وعن الحسن رح انه كان رجلا كافرا بلغ عن سعيد بن جبير عن ابن عباس
عن النبي صلعم انه قال في الغلام الذي قتله الخضر كان كافرا او قيل انه كان
يقطع الطريق فانما يستحق القتل لهذا المعنى والدليل عليه انه قال موسى
اقتلت نفسا زكية اي طاهرة عن الذنب بغير نفس قتلها هذا دليل

علی ان قتل النفس کان عند حرصوما الا ان موسی عم انما انکر علیه لانه
ذلک منه وقال بعضهم کان الغلام صغیرا لان اسم الغلام عند الاطلاق یقع علی الصغیر
بدلیل قوله تعالی وکان الغلامان یتیمین وهما صغیران ومن تاول الغلام بالصغیر
تاول زکیة یعنی لم یذنب وقوله بغیر نفس ای لم یبلغ ان یقتل نفسا والذی روی
عن النبی صلعم قال انه کان کافرا ای علم الله انه یکفر اذا بلغ فارهق والدیه
طغیانا وکفرا نا باح قتله قال الشیخ رحمه والصحیح عندنا عن ابن عباس رضه انه کان غیر
بالغ قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا وزیادة لک ههنا
تاکید فی العتاب واللوم قال ان سالتک عن شیء بعدها فلا تصاحبنی
قد بلغت من لدنی عذرا موسی علیه السلام جواب داد اگر بپرسم
ترا چیزی ازپس این دالثانیة یرجع الی المرة والمسالة فلا تصاحبنی قد
بلغت من لدنی عذرا ای بلغت من عندی مبلغا اعذر که بسبب ترک مصاحبتی
یعنی اگر ازین باز بپرسم صحبت مکن یعنی با من وبیزار از من ونزد معذور کشتی
در مفارقت ازمن فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما
اهلها فابوا ان یضیفوهما فوجدا فیها جدارا یرید
ان ینقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا ثم قال
استطعما اهلها ولم یقل استطعماهم بل الاهل تاکیدا یعنی اتیا کل اهل القریة استطعما
رفتند ازین موضع تا برسیدند باهل دیهی یعنی محل انطاکیه گرسنه بودند
شان مهمانداری خواستند ازایشان سرباز زدند که مهمان داشتندی شان
ودراین دلیل است که کافر بوده اند بر مهمان داشتن تاجی گوید فابوا ان
یضیفوهما فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض ای قرایا بدیدند وبیافتند
درین انطاکیه دیواری می خواست که بیفتد انقض البازی اذا سقط
من طیرانه وتصحح اضافة الارادة الیه من صح اضافة الفعل ضرما کان
او غیر حیوان غیر انه ان کان الفعل حقیقة فاضافة الارادة الیه

علی وجه

علی وجه الحقیقة وان کان الفعل یحصل منه مجازا اصح اضافة الارادة الیه مجازا
فاقامه وان دیوار افزون صد گز بود خضر عم گفت دراو در دو دیوار راست کرد موسی
عم دید بی طاقت شد قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا ای تعجب قومی کلاو طعام ندادشته
مارا اگر خواستی مزدی بستدی بشرع کردی بر گسستکی که ما بخلی کردند خضر عم
جواب داد قال هذا فراق بینی وبینک سانبئک
بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا البین قطع الوصلة کقوله تعالی لقد
تقطع بینکم ای سالتک هذه والمرة اضل علی سبب الفراق بینی وبینک بعد قولک ان
سالتک عن شیء بعدها فلا تصاحبنی وهو حکمک یجوز ان یکون الاشارة واقعة علی
الوقت ای هذا وقت فراق بینی وبینک این وقت جدائی میان من ومیان تست
وازینجا تنبیه است بر نگاه عهد که خضر بیش ازسه بار معذور نداشت سانبئک بتاویل ما لم
تستطع علیه صبرا خضر گفت اکنون چون ازمن جدا خواهی شدن باری خبر کنمت
بعاقبت آنچه نتوانستی بر وی صبر کردن
اما السفینة فکانت
لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان
وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا اما آن کشتی که سوراخ
کردم آن مسکینان بود واختلفا الناس فی المسکین والفقیر قال بعضهم المسکین احسن
حالا من الفقیر لانه سماهم مساکین مع انهم ملکوا السفینة وقال بعضهم لم تکن السفینة
ملکا لهم ولکن وقفا علیهم والفقیر والمسکین بمعنی واحد فقال گوید که این کشتی ملک
اینچه دمان بود ومساکین بدان گفت شان که ضعیف بودند ومسکین هم چو
مسکینان عاجزان بودند از دفع ظلم ومنع غصب کشتی یعملون فی البحر کار
میکردند در دریا ونفقه میکردند از مزد وی بر خود فاردت ان اعیبها
خواستم که معیوب کنم کشتی را نه آنکه غرق کنم اهل کشتی را معنی پیدا کرد

وگفت وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا ای کل سفینة صالحة گفت پیش آن
مسکینان اندر ملکی بود قیل اسم جلندی اگر کشتیها را می غصب کردی اما بیکار را او ملک
وگذرانید کشتی بر آن ملک بود و آنک معیوب بودی غصب نکردی معیوب کردم که معیوب
با مسکینان بد با چون بی عیب یا غاصب وراءهم ای امامهم کقوله عز وجل من ورائه
جهنم چون معیوب کرد باک برخاست که کشتی بشکست و چون در دریا کشتی بشکند خبر
افتد که فلان کشتی بشکست هر کسی از وی حذر کند غصب نکردان کشتی را واما
الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا
وکفرا فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة
واقرب رحما واما آن غلام را که بکشتم مادر و پدر مومن بودند و بصلاح و بخشوعیم
دارفخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا ای علمنا و دانستم که این پسر این پدر و مادر
مصلح را بر کفر و طغیان و کفران افکندی چگونه افکندی حقیقت وای خدا داند اما
بعضی گفته اند که پدر چگونه از مادر جدا بود و این پسر گاه بر پدر بودی و گاه بر مادر
و در پی آمده وشده کارها بد کردی دزدی و مانند این و این مادر و پدر مشفق بودند
بروی که از غایت سوگند بدروغ خوردندی که کار وی نیست بعاقبت انسان
خداوند عز وجل قتل وی مباح کرده کالساعی فی الارض بالفساد وللسلطان ان
یقتله و حکم خدای راست عز وجل خواهد بمرگ میراندش خواهد بقتل فخشینا ای
علمنا از علم بخوف کنایت کرد از آنک مقدمه خوف علم است فاردنا ان یبدلهما
الایة خواستم که بدل دهد مر این مادر و پدر و را خداوندشان فرزندی
به از این پسر مقتول پاکیزه از وی و نزدیک تر پیوستن رحم وقیل اقرب رحما
نزدیک تر بر رحمت کردن بر مادر و پدر بخبر می آید که خداوند عز وجل بدل این
پسر ایشان را دختری را د بصلاح که از نسل وی چهل پیغامبر آمد ه

دختر بصلاح به از پسر فاسق و قیل اقرب رحما ای یکونان ارحم بهما منه بالوالد
الاول واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان
تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا فاراد ربک ان
یبلغا اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک وما
فعلته عن امری ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا ه
ثم ذکر السبب الداعی الی اقامة الجدار فقال واما الجدار الذی کان مایلا فاقمته فکان
لغلامین یتیمین مات ابوهما وهما صغیران وذکر المدینة دلیل علی ان تلک القریة کانت
مدینة وکانت تحته کنز لهما و بزیر آن دیوار اندر گنجی بود از آن ایشان و آن گنج تختهٔ
بود زرین بر وی پنج خط نوشته خط اول بسم الله الرحمن الرحیم و خط دوم عجبت لمن
ایقن بالموت کیف یفرح و خط سوم عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن و خط چهارم
عجبت لمن ایقن بزوال الدنیا کیف یطمئن بها و خط پنج لا اله الا الله محمد رسول الله
این تخته زرین زیر آن دیوار نهاده بود پدر و مادر ایشان چون ایشان بزرگ شوند
بآن گنج رسند هم آبادانی دین بود بایشان بحکمت و هم آبادانی دنیا بزر فان قیل کیف یجوز
قتل الغلام بغیر ذنب والجواب قلنا القتل اذا کان بامر الله یکون القاتل ان کان ا
المقتول مومنا وان کان بغیر امر الله یکون القاتل ملوما وان کان القاتل لمقتول
کافرا کقتل موسی القبطی و بعضی گفته اند وکان ابوهما صالحا این پدر هفتم بوده
است و درست تر آنست که پدر ایشان بوده است وروی عن ابن عباس رضی الله عنه کلما
تلا هذه الایة بکی گفتی خداوند عز وجل نگاه داشت ایشان بصلاح پدر ایشان و لم
یذکر عنهما صلاحا و آن صلاح پدر چه بود بعضی گفته اند امین بود و ودایع نهادندی
بوی خیانت نکردی لاجرم هم از جنس معامله خود جزا یافت و بعضی گفته اند که
صلاح وی آن بود این گنج از حلال نهاده بود و ذره وی حفظ و حرام و شبهه نبود
اگر بودی والله اعلم که خضر علیه السلام آن دیوار راست کردی و بعضی گفته اند وکان

ابو ها صلاحاً اي عالماً حلالاً واين گنج علم و حکمت بود خداوند عز و جل نگاه داشت
براي ان تا کلان شوند انشان را رسانيدن بان وجهي که خواست فاراد ربک ان يبلغا
اشدهما خواست خداوند تو که برسند ببلاغت مردان و بقوت مردي خود يعني بالغ
کردند و قلم بر انشان کرده و بيشتي جا کنند رحمة من ربک فما فعلته اي رحم الله اصحاب
السفينة بما اخرقه بر و رحم الله الغلام و ابويه بما ارنه تقتله و رحم الله يتيمين بما ارسي
به من اقامة الجدار وما احضرتک من هذا البيان والتاويل رحمة لله من ربک وما فعلته
عن امري اي من تلقاء نفسي الامر هينا يعني انشان ايي من اين از خود نکردم بفرمان
خداوند عز و جل کردم ذلک تاويل ما لم تسطع عليه صبرا اينست عاقبت انچه کران امده
ترا بروي صبر کردن و انچه بديدي از من دانستي که انچه کردم هم بکن امر الله ولا منکرا و روي
ان موسى عم لما اراد ان يفارقه قال له اوصني فقال له الخضر عم کن نفاعاً ولا تکن
ضرارا و کن بشاشا ولا تکن غضابا ولا تمش في غير حاجة ولا تضحک من غير عجب
ولا تعير خاطئا بخطيئته وابک على خطيئتک يا ابن عمران واگر کسي سوال کند چه معني را
يک جاي فاردت ان اعيبها گفت و ديگر جا گفت فاردنا ان يبدلهما و ديگر جاي
گفت فاراد ربک ان يبلغا اشدهما جواب معني قوله تعالى فاردت ان اعيبها يعني
قصد من ان بود که کشتي معيوب کنم و اين اخبارات از خضر عم که از خود داد
بلفظ وحدان قوله فاردنا از نيز اخبارات از خداوند عز و جل در يک قصه
و اين هم بذکر وحدان و هم بذکر جمع بسيار امده است کما قال الله تعالى ما اشهدتهم
خلق السموات والارض ثم قال ويوم يقول نادوا شرکائي الذين فان قال قايل
فهلا قال انبدلهما بالنون على قول من يجعل فاردنا اخبارا عن الله تعالى قلنا
في خطاب العرب کثيرا ما يرد عن المشافهة الى المغايبة وعن المغايبة الى
المشافهة کما قال الله تعالى واذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم ثم قال ففسق
عن امر ربه ولم يقل عن امرنا ثم قال افتتخذونه وذريته اولياء من دوني ولم
يقل من دوننا ويسألونک عن ذي القرنين قل سأتلوا

عليکم منه ذکرا هذه السورة اغلبها في جواب سوال المشرکين وبين في
هذه الاية قصة ذو القرنين بهذا الاسم لانه کان على جانبي راسه زيادة في الخلقة والقرن
هو الجنب وقيل انما سمي بهذا لانه بلغ قرني العالم وجانبيه المشرق والمغرب لاجرم وي
بدين نام مخصوص امده قل سأتلوا عليکم منه ذکرا بگو يا محمد برخوانم بر شما از وي ذکري
خبري کنم شما را بقصه وي و احوال وي انا مکنا له في الارض واتيناه من
کل شيء سببا فاتبع سببا ما تمکين کردانيدم وي را در زمين يعني نفاد تصرف دادم
وي را تا هر چه بخواست کرد که هيچ کس وي را مانع نبود و اين تمکين بود کما قال الله تعالى وليمکنن
لهم دينهم الذي ارتضى لهم تمکين کردانيد يارا ن مصطفى را صلعم چون شان را در دين پسنديده تا هر چه
طاعة بيارند شان را که کسي ايشان را مانع نباشد واتيناه من کل شيء سببا اي من کل شيء
سببا اي من کل شيء به الحاجة بداديم وي را از هر چه وي را بوي حاجت بود دنيا
و دينا علما و سبب چيزي بوده که بوي بچيزي ديگر رسند و رسن سبب گويند لما يمد
بسبب الى السماء اي بحبل في السقف که رسن اب از چاه بتو رساند باز بستور رسانند
دهنده بزرگوار تر و شريف تر چيزي که بنده بوي با ارزو و همت خود رسد علم است
که علم بنده را بهمه مرادها رساند بدين معني از علم بسبب کنايت کرد معني انست که ما وي را
علم دانستن راهها داديم و علم کندن حصارها و شکستن علمها ر
و هدايت بنار ستادن ظلمات را معنوي کردانيدم چون حرب کردي با دشمن پيش
بودي چون بهزيمت بودي پس بودي وقيل اتيناه من کل شيء سببا اي طريقا
و راه راست گويند قوله تعالى اسباب السموات اي طرق السموات فاتبع
سببا من تلک الاسباب متابعت کرد راه را از ان راهها که بيان کرده بود يعني
باگويي متابعت علمي را از ان علمها و ان ان بود که برفت سوي مغرب
وهذا لانه ذکر تمکينه له جمعا فکانه قال واتيناه الاسباب فاتبع سببا
من تلک الاسباب حتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها
تغرب في عين حمئة ووجد عندها قوما ظاهر سيد بلغ رحتي و

افتاب وجدها تغرب فی عین حمئة یافت اورا که فرو میرفت بچشمهٔ کرم غریف ناکی
وهو قراءة ابن کثیر و نافع و ابن عمرو و روایت حفص عن عاصم و قراءة الباقون
فی عین حامیة و روا بود که این چشمه هم با غریف بود و هم اب وی کرم بود بیکی قراءة
و بعضی از وصف عین یاد کرد و بدیگر قراءة بعضی دیگر و این چنان است که ذو القرنین
بجرم افتاب رسیده است بدان موضع غروب وی بسوده و را کس انجا
نرسید لکن معنی انست که برسید انجا که افتاب فرو رود با حرابادانی وی ای
انتهی الی اخر العمارة من جهة المغرب و فی قوله مطلع الشمس ای انتهی الی
اخر العمارة من جهة المشرق وجدها تغرب فی عین حمئة یعنی ان میشی
که جرم افتاب در چشمه فرو شود که جرم افتاب از ان بزرک تر است که
چشمه بگنجد لکن معنی انست که برسید ذو القرنین بجایی که بچشم دید اروی چنان
نمود که کوی افتاب در چشمه اب فرو رفتی چو کسی که در یا باشد بچشم دید اد
وی چنان نماید که افتاب در دریا فرو می رود و کذلک من کان فی البر او فی
الجبل دلیل بدانکه اخبار است از چشم اول ما تطلع علیهم کذلک ههنا
لیس المعنی انه بلغ مغرب الشمس حتی مسها والتصق بها وانها تدخل
فی عین علی الحقیقة لکن المراد منه ما ذکرنا انها کذلک تدرک و تری و وجد
عندها قوما ذو القرنین بیافت نزد عین حمئة قومی یجوز ان یکون
النهار کنایة عن الشمس دون العین ای وجد النهار تغرب ما تری الشمس تغرب
فی العین الحامیة قوما و کان سکان هذا الموضع اخر سکان
هذه العمارة و یجوز ان یکون النهار کنایة عن العین یعنی وجد
عند العین الحامیة قوما قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب
واما ان تتخذ فیهم حسنا کفتیم یا ذا القرنین و حکم و اختیار تراست
درین قوم خواهی شان عذاب کن و هلاک کن و خواهی بکیر دل شان

رنهار

یعنی
نیکوی خواهی شان ناکشتن عفو کنی و بر ایشان منت نهی و بدانکه اختلاف است در نبوة
ذو القرنین هر که کوید نبی بود بدین ایة حجت کند که خداوند عز و جل ورا مختار
کرد و حکم کردنش در کشتن و ازاد کردن و این تخییر از خداوند عز و جل ابنیا را
بود کما قال الله تعالی للنبی فاما منا بعد و اما فداء و دیکر خطاب کردنش چنانکه ورا
کردنی چنانکه انبیا را کرد قلنا یا ذا القرنین چنانکه کفته یا ذکریا یا یحیی یا ابراهیم
و دیکر خبر داد از چیزی که ان غیب است و بی وحی نتوان دانستن و هو
قوله تعالی فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء علی ما نذکر ثم و دیکر و امعجزه
بود که انچنان خبر انبیا را بود و ان ان بود که تا ریکی نبرد و حال وی بود چون
حرب کردی وی و سپاه وی در روشنایی بودی و دشمن وی در تاریکی و چون
برکشتی نور پیش وی رفتی تا راه دیدی قال اما من ظلم فسوف
نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا ای من
یظلم علی نفسه بالمقام علی الکفر فسوف نعذبه بالسیف ثم یرد الی جزاء فیعذبه
عذابا نکرا ای عظیما و کفته اند محیز کفتند بدان کفتند تا نیکوی را اختیار
کنند و نیکوی را اختیار کرد کفت اما انکه ستم کند بر خود با اصرار و ثبات
بر کفر بکشیمش و این عذاب دنیاوی است پس باز کردانیده شود بجزاء
خداوند عز و جل خود عذاب کندش خداوند عز و جل عذاب عظیم که منکر
دارد ش بیند واما من امن و عمل صالحا فله جزاء ن
الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا ثم اتبع سببا
و اما انکه بکرود و کار نیک کند فله الجنة جزاء بالحسنی التی کانت منه و هو الایمان
فیحسن الله الیه کما احسن العمل قال الله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان
ای و وراست بهشت جاودان جزاء ایمان وی درجات و درجات جزاء اعمال وی
و سنقول له من امرنا یسرا و ذکر امر از اعمات کلام عرب است که هر جا از
خود خبر دهد و وعده کند با ورتبه کند که این کار من است و این کار فلان است

ویسر کلمات عام برسم نیکو شما افتد یعنی بگو برایشان گویید کاف را از خود و عقوبت
نیکو بانک بگروید و معنی آنست که کافران را عقوبت کنم و با مومنان نیکوی کنم و این
دلیل است که این قوم بوده است اند ثم اتبع سببا ای اخر موصلا الی المطلع
کما اتبع سببا او صلا الی المغرب چون ذوالقرنین فارغ شد از جانب مغرب متابعت
کرد آن راهی را و علمی را که ما ورا داده بودیم تا برسید به برآمدن آفتاب
که در ورای این موضع پیش آدمی باشنده نبود حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها
تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا یافت آفتاب را که بر می آمده
بر قومی لم نجعل لهم من دونها سترا نکردیم این را جای نه کوهی و نه درختی و نه
شهری یعنی بکرانه عالم بودند که آفتاب بر آمدی اول بر ایشان تافتی میان ایشان
و میان آفتاب هیچ ستری نبوده کذلک وقد احطنا بما لدیه
خبرا این بزرگ کرده اند نه منت خواست بر ذوالقرنین یعنی ما دانیم با وی نیز در
سپاه وقیل قد علمنا بما فعل و ما کان عنده من الجیوش والسیاسة والالات
خبرا لم یخف علینا منه شی ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ بین السدین وجد
من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا ای اتبع بعد بلوغه
مطلع الشمس سببا حتی اذا بلغ بین السدین ای بین الجبلین رفت تا برسید
میان دو کوه که یکی بود از راست و کوهی از چپ برسید
از رسیدن بسر هر دو این کوه ها و میان دو کوه رخنه و در آن رخنه خلق عاجز
و ماجوج و پیش این رخنه اندر قومی وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا
یافت پیش این دو کوه اندر قومی که بر غیر رسیدند و هیچ نکردند سخن و لی داد قولا
قوم ذوالقرنین را خداوند عز و جل دانا کرد بزبان ایشان و هذا کان من جملة
الاسباب التی اتاه الله تعالی قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج
مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا
وبینهم

وبینهم سدا گفتند یا ذوالقرنین هر آینه این یاجوج و ماجوج تباه کاران
اند اندر زمین گفت چه میکنند گفتند یا کلون ارطابنا و یحملون یابسنا و این از
آن قوم است خاص و روا بود که عام بود یعنی اگر در بنای فساد کنند در روی زمین فهل
نجعل لک خرجا و خراجا و کلاهما متقارب معناه الشی الذی یخرجه القوم بینهم فی الاموال
الذی یرزبه عاقبتهم یعنی بدهیم تراجعلی و مزدی علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا با کاه
بکنی میان ما و میان این یاجوج و ماجوج بندی ای رخنه استوار کنی تا پیش تو اند بیرون
آمدن قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی بقوة اجعل بینکم
وبینهم ردما ای ما اعطانی الله من التمکین فی ارضه فی العلم با الاسباب خیر مما تعرضون
علی من الجعل یعنی انچه مرا داده است خدای عز و جل از علم شناختن کارها از مزبهتر
از آن جعل و خراج شما فاعینونی بقوة اجعل الاتیاری کنید مرا بقوت تا میان شما و میان
ایشان بندی کنم ردمت الباب ای سددته گفتند چه خواهی گفت اتونی زبر
الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله
نارا قال اتونی افرغ علیه قطرا الزبرة القطعة الضخمة و جمعها
زبر گره آهن نزدیک بود گفت بیارید من بار ها آهن برمی کنند از کوه عظیم
بر مثال تخته می کرد و زبر یکدیگر می نهاد بپهنای وی و درازی وی فرسنگها
و میان آهن انگشت می نهاد انگشت بجا رکل و آهن بجای رخشت حتی اذا
ساوی بین الصدفین الجبلین المتقاربین المتلاقیین چون راست
شد میان این دو کوه بدین وصف که یاد کردیم بفرمود تا آتش بنهادند
زیر وی و مهار راست کردند قال انفخوا گفت بدمید حتی اذا جعله
نارا ای دمیدند تا همه انگشتها و هم مهار اندر گرفت و این دیوار همچنان
گشت گوئی آتش است و آهن بار ها نرم شد و یکدیگر فرو نشست و یک پارچه
و استوار شد قال اتونی افرغ علیه قطرا ای اتونی قطرا و هو النحاس

المذاب صب النحاس المذاب علی الحدید حتی صار کالذائب ففعل فاختلط والتصق
بعضه ببعض حتی صار جبلا صلدا من حدید و نحاس فرمود که بیارید مس گداخته
باز بر گداخته و گویند سلیمان را علیه السلام این عینی قطر سه ساله فسخ کرده بود خداوند
عز و جل چنانک گفت واسلنا له عین القطر این چشمه تا بدین موضع رسیده بود وانجا
فسرده از بنیاد می کشند و می گداختند و زبرانی سسید اهنین فرو می ریختند تا
یکی شکافی بود برگرفت مجمل اندایش دیوار فما اسطاعوا ان یظهروه
وما استطاعوا له نقبا ای ما قدروا علی ان یعلوا علیه لارتفاعه وانملاسه
وما استطاعوا النقبا ای لن یثقبوه نتوانند که بر بالا روی بر ایند از بلندی که هست
ماند نه اینکه یاجوج و ماجوج و دارای سد قوله فما اسطاعوا من عن تاء اصله استطاعوا
بالتاء لکن التاء والطاء من مخرج واحد فحذفت التاء لاجتماعها وکیف اللفظ و اینکه
یاجوج و ماجوج در روایتی صد هزار جنس خلق بینی اند و هم ادمی اند از فرزندان یافث
بن نوح اند و از ایشان کس هست بالا ره ده بلند در عالم بلند قرایست و کس هست
بالا ریک بلست وایشان را انده لدو نها سعن است و گویند کسی از ایشان نمیرند تا
هزار فرزند از صلب وی بیایند و خورده ایشان مار است و گوشت ایشان سزا
مار و هر سالی خداوند عز و جل ابری را فرمان دهد تا ماری در زمین ایشان
افکند از عظم که ان مار بود تا سال دیگر ایشانرا بس بود چون دو مار بود
فراخ بود ایشان وسالی که یک بود ایشان تنگی بود و هر روزی در حوالی این سد
می کوشند و گویند فردا بیرون ایم و دیگر روز هم چنان گشته باشد که بوده
باشد تا چون وقت بیرون امدن ایشان اید یکی تن از ایشان مسلمان شود
چون گویند که فردا سوراخ کنیم و بیرون ایم ان مسلمان گوید ان شاء الله
بمبارک ذکر خداوند عز و جل هم چنان بماند و دیگر روز بیرون ایند که د
عالم پیر اکنند هر چه عالم طعام بود بخورند و از بسیاری که باشند اب دریا
بیاشامند تا غریبی بخورند تا را بیایند که بکذرند مصطفی صلعم پیش برند
که مومنان بدان وقت بجه روز کار بجه گداوند تعالی پناه دهد و بیشتر ماه آشنا را
ولایت بود انگاه کرم در گوشها رود در سرهاء ایشان افتد و همه درانا ه

افتد

بهم بیرند خداوند عز و جل باد را فرمان دهد تا ایشانرا بدریا اندازند دریا
های بیجا انده باشند قال هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی
جعله دکاء وکان وعد ربی حقا ای التمکین الذی ادرکت به السد
رحمة من ربی الایة چون تمام شد ذوالقرنین گفت این رحمتی است از خداوند که مرا
توفیق داد بدین سد و خلق را از فساد ایشان برهانید فاذا جاء وعد ربی جعله
دکاء ای الصحة و بالارض تعالی ناقة دکاء اذا لم یکن سنام والدک والدکاک
ما کان انبسط من مرتفع الارض گفت چون بیاید وعده خداوند به بیرون امدن
ایشان که از شرایط قیامت است این سد بدین استواری و بدین عظیم را پست
کنند بر زمین و راست کننده بلندی را که فرود ارند اندک مایه بلندی مایه
ماند از او که گویند وکان وعد ربی حقا ای این وعده خداوند است
و وعده خداوند حق است در وی خلف روا نبود وترکنا بعضهم یومئذ
یموج فی بعض ونفخ فی الصور فجمعناهم جمعا ای وترکنا یوم زوال
السد و خروجهم یموج فی بعض ای یدخل الازدحام عند الخروج و مبادرة بعضهم
بعضا و بیاشم از روز وعده بیرون امدن ایشان گروه گروه یک بدیگر درمی ایند
از بسیاری که باشند و شتاب که دارند در بیرون امدن روا بود که این
وصف ادمی و پری بود که چون یاجوج و ماجوج بیرون امدند نشان نزدیکی
قیامت بدید امده یموج الخلق بعضهم فی بعض خلق یکدیگر درمی ایند گروه
گروه جوق و جمع بهر روی که می روند ونفخ فی الصور فجمعناهم جمعا و این نفخه
ثانیه است بعث را و نفخه اول آنکه فطرت و بعضی بازیم را بمیرانم و باز
بصور دمیده شود و همه زنده شوند و همه را گرد اریم کرده اورد وی
وعرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا الذین کانت
اعینهم فی غطاء عن ذکری وکانوا لا یستطیعون
سمعا ای اظهرنا یقال عرضت الشیء علی فلان ای اظهرته له لینظر الیه
و جزی را که عرض خواهند کردن حاضر کنند یعنی دوزخ را حاضر
کنیم بر کافران الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری ان کافران

که چشمها ایشان در پوشش بود از ذکر من یعنی نظر نکردند در عاقبت و تفکر نکردند
و کانوا لا یستطیعون سمعا این نفی استطاعت نیست این نکر یعنی شنیدن و
آمدن وی چنانک گویند فلان را روی نتوانم دیدن و سخن فلان نتوانم شنید
یعنی کراهیت دارم و ترا نشاید و بعضی گویند الاستطاعة هنها صلة معناه و کانوا
لا یسمعون الذکر

افحسب الذین کفروا ان یتخذوا
عبادی من دونی اولیاء انا اعتدنا جهنم للکافرین نزلا

یا می پندارند این کافران که در پوشش اند از ذکر من که بگیرند بندگان مرا بیرون من
بخدایی که ایشان را نصرت کنند و شفاعت کنند و از عذاب من برهانند این عزیرت
و روا بود که این عبادی ملایکه بوند و عیسی که ایشان را پرستیده اند و این اضافت
مدح را بود بدین تاویل و روا بود که عبادی شیطان و بوتان بوند و این اضافت مدح
نبود بلک اضافت خلق بود انا اعتدنا للکافرین نزلا اماده کرده ایم دوزخ مر کافران را
منزل کاهی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا

بگوی یا محمد خبر کنم تا بزیانکارترین کس با عمال الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
آنانند که باطل شده است و گم شده است و ناچیز شده است کردها ایشان
در زندگانی دنیا بنا کرویدن خداوند و رسول وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا و مع هذا یحسبون و با همه می پندارند که این نعمت با مصطفی علیه السلام
و دوستی داشتن با اهل کتاب کاری نیک است اولئک الذین
کفروا بایات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم
یوم القیمة وزنا

هذا الکلمة ظاهر فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا بپای نکنم اعمال ایشان را
روز قیامت وزنی یعنی بسنج کردار کافران والمعتزلة احتجوا

کفذه

... یعنی نفی حقیقة المیزان و گویند خدا و بندار ترازو حاجت نیست و این ذکر
... از و در قرآن جز تمثیل راست و مذهب مسلمانان است که عین ترازو حق است و سنجیدن اعمال
... حقیقت است بدان دلیل که گفت والوزن یومئذ الحق پس معنی این چیست که گفت
لهم یوم القیامة وزنا گوییم معنی است که وزنی نبود کردار ایشان را قدری
... و قیمتی و قیل تقال لیس لفلان عندی وزن ای قدر و قیمة

ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا و اتخذوا ایاتی و رسلی هزوا

... تقدیم و تاخیر است یعنی ذلک جهنم جزاؤهم بما کفروا و این بران است که جهنم جزا
... آن است بدانک کافر شدند و اتخذوا ایاتی و رسلی هزوا تفسیر این کفر است
... آیات قرآن و رسولان مرا بفسوس گرفتند

ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس نزلا خالدین فیها لا یبغون عنها حولا

گفت آنانک بگرویدند بخدای و رسول و با ایمان کار کردند بهشت ایشان را نعمت
منزل گاه ایشان است چنانک کافران را جهنم نزل گفت مومنان را بهشت نزل گفت
و فردوس بهشتی بود آراسته که هموار در وی باید خالدین فیها لا ١١
یبغون عنها حولا با این بهشت بر نعمت جاودانگی است بخواهند از وی گشتن
هرگز یعنی بردن آمدن از وی نخواهند اما کرا بهشتی را که موافق وی نیاید و اما
منزلی به از وی در بهشت این دو هیچ نبود قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو
جئنا بمثله مددا

اکنون در بهشت دو چیز وعده است مومنان را که از وی برتر نیست یکی دیدار
خداوند عز و جل و دوم شنیدن کلام وی در وقت دیدار بی واسطه چنانک

چنانکه موسی را هیچ بشنوانید و مصطفی را هم کلام بشنوانید شب معراج که غیب [illegible] بر
این سنندة کلام در وقت دیدار بهشتیان را چاره بود قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی بگوی یا محمد اگر دریاها را همه مداد گردد جز نوشتن کلام خدای
و نیز اگر مومنان بشنوند در وقت دیدار لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی دریاها
دریا مداد و سپری شود و کلمات خداوند تعالی ابن عباس رضی الله گفت تا اختصار ای از
انجا که مداد بود و قلم و کاغذ بود و نویسنده بود یعنی از خلق عالم ملک انس و جن نویسنده گردد
و نبات قلم گردند و هفت آسمان و زمین تنگی کاغذ گردند قلمها ببایند و کاغذ و مداد سپری شود و نو
سنده کان مانده گردند کلمات خداوند عز و جل بلطف با مومنان سپری نشود و اینها محض است
و لکن العرب بحذف ما لا یعرف و لو جئنا بمثله مددا و اگر بیاریم مانند دریا دریا تمام چنانکه بآیت
دیگر تغییر کرده و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات
الله معنی آنست که اگر هفت بار چندان دریا مداد دیگر افزاییم این خلق و هم چند هفت آسمان
و زمین تنگ وی هفت بار قلم بیفزاییم کاغذ بیفزاییم و هم چند درختان عالم و نبات
وی هفت بار قلم بیفزاییم و مثل این خلق عالم انس و جن و ملک هفت بار بیفزاییم قلمها
بسایند و مداد سپری شود و کاغذ نماند و نویسندگان مانده شوند و دلایل و کلمات
خداوند عز و جل سپری نشود باین چندین دلایل هم نکوندارند از این معنی را گفت خداوند
عز و جل مثل المنافقان ما اکثره هذا اقول آخر و لکن الاول احسن و النظم

قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا

بگوی یا محمد این مشرکان را جواب سوال ایشان دادی و بند دادی ایشان
بگوی ایشان من آدمی ام مانند شما نه از جنس دیگرم تا پیامبر [illegible] هم دانی خدا
یکی است

است

عز و جل فرق میان من و شما آنست که بمن وحی میکنند از پیغ
[illegible] کرده اند تا برسانم بشما این ست که بدانید که خدای [illegible] یکی خدایست
[illegible] بپرستید و بدوستی مگیرید که فمن کان یرجوا
ای مومن که بمن گرویدی امید میداری که او را ببینی
[illegible] و شناخت مرا پرستندی باش همه انبیا و کتب جمعی
[illegible] دوست خدای را شناسی و خدای را پرست با اخلاص
[illegible] کند و بمن تولی کند دست در کوشش استوار زده و وا گفت
[illegible] گفت فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله الایة فلیعمل
[illegible] بر وی باد که عمل صالح کند و خالص از بهر رضا حق را من دوی
[illegible] عمل که خالص بود هرگز اندکی نبود و لا یشرک
بعبادة ربه احدا بر وی باد که در پرستش رب شرک نیارد
[illegible] یا خلق را نکند والله اعلم بالصواب و صلی الله علی محمد
و آله اجمعین تمت [illegible] الملک والله اعلم

او امرها او کهکلا کجما ارجما ترجما اوام مطبهت جون محمد مصطفی

سوها سواها و الرائی اسم ۳ بار بر آب خوانده بخیی کی را دهد صحت یابد